



١٠٤٠ سنة الف احدى عشر



در روز و اهرجد و ثنا. و غرر طواهر سیاس و ستایش که کثرت افراد
 فرایند سلك شهر و ایامد احتمال اجتماع و انتظام و وفرت ممداد
 موایدنه ظروف و اوانه دهور و ازمنه ده امکان اندراج و بخایش اولیه
 اول کرد کار بند پرورد. و پرورد کار بخشاید بخشایش کرد حضرت سزاوار
 و حقیقت که کواهل میا کل انسانی خلعت خلقت. و لقد خلقنا الانسان
 معرذ و مکرم. و لباس استعدادین. و فضلنا هم علی کثیر من خلقنا ایله مطر
 و معلم ایلوی کمال قدرت و جلال حکمتی ایله روح لطیف جسم کشفه ترکیب
 پیوند. و عالم خلق و امرده قابلیت تحمل بار امانت ایله ممتاز و سر بلند ایلد
بیت آسمان بار امانت توانست کشید. قرعه کام بنام مزید یواند زدند
 پس ترکیب انسانی مجرد و مادی به محتوی. و باقی وفانی به منظوی و ابعده
 طلسم رابع و برزخ جامع اولدی. **نظم**

خرد جا نوز به ز مردم ندید	که مردم تواند بیزدان رسید
چنان دان که جان بهترین کوهر است	نه زین عالم از عالم دیگر است
تن او را بکردار جامه است راست	اگر بفکند و بسویشد رواست
بجان بین کرامی تن خویش تن	چو جامه که باشد کرامی بتن

لاجرم تخالف انواع ترکیب روح و جسد. و تباین اطوار ترتیب روان. و
 کالبد دن خلق و خلق افراد انسان و قابلیت و مشارب اصناف بشریه
 تفاوت تام و ستافی مالا کلام نمایان و جلوه کرا و لشکر **نظم**

اول حکیم ازل که صنعند	ظاهرا و لدی طلسم نوع بشر
مختلف ایستی قابلیت	بعضی هایل بخیر و بعضی بشر

زهی صانع حکیم. و قادر علیم که نوع بشری. تخلقوا باخلاق الله امریه ممثل
 و اقریکم الی احسنکم اخلاقا درجه سنده متصل اولردیو نشاء دنیوی ده
 زیور فضل و کماله محلی و مزین. و عالم آخروی ده صف اهل صفاده حشر
 اولارین مقرر و معین یلدی **شعر** تأمل فی آتی قلنا. تجد فیها جلال الله
 نعمه اکرب و المولی. تعالی الله تعالی الله. و غایم صیبات صلوات
 طیبات. و جداول تسنیمات زکیات سلیمات اول هادی سبل. و خاف
 رسل جنانه شایسته و خلیفه که تفضل صفات سعادت سمانی ایچون
 نص. انک اعلی خلق عظیم. منزل و ذات رسالت صفاتی تکمیل دایره
 وجود و تمیم مکارم اخلاق ایچون مبعوث و مرسلند **شعر منش**

محمد که جان و یردی نطق مسیحا	چون ایستی قدوم شریف نشارت
کوز و قاشنه صاد و نون زمر و ایما	خم زلفینه نقش حتم اشارت
شعر بحکی ثنائیله فی روضه زهرا	بفوح کالر و رض ممتور و مشمول
اتی جمله انبرهیم و الدیر	ذات علی کرم الاخلاق مجبول

و رحیق رضای احدیچون که ماصدق ختامه مسک و فی ذلك فلیتافن
 المتناضون در افواه ارواح آل و اصحابه ریزان. و سبزه رضوان سبحات
 غفرانه خاک قبور تابعین لهم باحسان دن ثابت و خیران اوله **منش**
 ابر رضوان که بیایان نرسد باد افق. باد پر روضه که عترت و بریارانش
ذکر محمد و نشر مدایح حضرت خلافت بنامی سعادت دستکاهی
خدا الله تعالی سلطانه و فاض علی العالمین چو غره کتاب لوامع حدیثا
 ملک و قباب تصدیری ایله غرا. و طرقة خطاب و رایح نعت جناب رسالت
 مآب تحریری ایله مطرا اولدی پس لایق اولد که بونوآمد عالم غیبک
 سری افرمدح بادشاه اسلام ایله آسمان سای. و بونمازه رسید
 جهان لاریبک انصاری کوهر و صف پناه دیو سید الانام ایله جهان آرای اوله

بشر

فی طبیعه

سحاب

چون فی خامه شد انکشت نمای	بنواسازی توحید خدای
دلکش از غمره دیگر ساخت	برده نظم پیر برداخت
به جوان زمره کوتاه کند	که ثنا کسری شاه کند

زیر اصحاب عقول مطابق و ارباب نقول متوافقت و که دایمادین و دود
توامان و حامی شرع و دین بی حمایت تیغ سلاطین بی امن وامان در اگر
جوباد شمشیر شاهی و باران تیر سلطان دین پناهی ایل به بوستان شرع تاز
و نمکین اولیه تاب نکبت نکای اعدای دین و سموم هجوم کفار و ملحدین
بی برک و نوا اولسی مقرر و اگر تاب آفتاب عدل و سیاست و نسیم غنیم
حفظ و حراست جانب آستان دولت آشیان سلطان سعادت نشاندن
واصل اولیه بوستان دین و ایمان کل و ریحان و سیر و ضمیران ضمیر اهل
عرفان شکفته و خندان اولی متعذر در **نظم**

بدان ای خردمند با افرین	برادر بود پادشاهی و دین
نه بی تخت شاهی بود دین پای	نه بی دین بود پادشاهی بجای
نه از پادشاهی نیازست دین	نه بی دین بود شاه را آفرین

و اخبار نبویه ده دخی وارد که الدین اس و الملک حارس و ما لا اس له
فهد و م و ما لا حارس که فضایع **بیت** دین اساس رضای پیر اند
ملک اکا حارس و نگهباندر شویله که بی حارس و له ضایع اولور
مصراع اولکه یوقدر اساسی ویراندر لاجرم پادشاهان ارجمند
و دین پناهان سعادت مند که ملک جهان فانی ظل زایل اید و کنی معلوم
و ملک فانی به ملک باقی مضموم ایتمشدر عادت جمیل و سیر
حمید و خلق خوب و خوی نیکو لری اولدر که کمر سعی و اجتهادی میان
جانه مشدود و در ظلم و ضلالت شهرستان دین اوزد مسدود قیلت
حفظ و حراست ممالک سلام و اخذ و فتح دیار کفان و ملاحد لیام قلع و قمع
ارباب فتنه و فساد و دفع و دفع اصحاب بغی و عناد و دفع قدر عایدان
و عا **نظم** و دفع ظلم مفسدان و ظالمان ایتمی کند و لم شعار روزگار اید

بجهان فانی نام نیک و ذکر جیلاری مخلد و باقی و حیات باقی و نه مناشیر
بیشتر هم و هم بر حمة منه و رضوان روح پر فو جلیه ملاقی اولور و المنة
لله تعالی بوفضایل علیه و مناقب سنییه پادشاه دین پناه شهر یار
سعادت دستگاه خداوند پادشاهان عالم پادشاه خداوندان بی آدم
شهر یار جهان سروردی و کامرانی کامکار دین رعیت پروردی و جهان یاری
در یکدانه درج شاهی نجم جهان فروز برج جهان پناهی خلاصه عالم کنی و کانی
در دیای وجود و کوه کمان ماحی ادناس الکفر و الفساد عن وجنة الدین
حامی اجناس الخلق و العباد عن ایدی المعتدین سلطان المغربین و المشرقین
ظل الله تعالی فی الخافعین خادم الحرمين الشریفین ناظم قلاید الکرم
علی اجیاد الاجناد و الرعايا فاشتر فراید النعم علی رؤس الافراد و البرایا
معزال دنیا و الدین غیاث الاسلام و المسلمین زبده سلاطین آل عثمان
بل زبده السلاطین علی الاطلاق سلطان العرب و الهجم و الروم و الشام و العراق
السلطان سلیمان خان ابن السلطان سلیم خان ابن السلطان بایزید خان
ملك الله تعالی من خدم له و صدق و اهلك من غدیره و خان حضرتنه
خاصة ذات قدسی صفات و سمات غصص لك شما **نظم ششم**

شاه معدلت پرورد دین پناه	ملك دستگاه و فلك بارگاه
ملا و المعالی ملاذ الأمم	ولی الایادی مفيض النعم
زهی سایه حق که خلق زمین	آنك سایه سنده زمانه زمین
یغفر فیض کفیله باران جود	اولور فاذ اندن ریاض وجود
سریخی کیم کفر سید درجید	آنك و صیفیدر فیه باس شدید

زهی پادشاه دین پرورد و شهر یار داد کستر که تمامت ربع مسکون استغلا
لواى اسلام و استیلای علای شرع سید الانام الان ممالک محروسه حضرت
مخصوص و دوام دولت و دومان مبارک و بقای سلطنت خانوانه
خمس سنی تا قیام قیامت حدیث شریف لایزال طائفة من اهل العرب
ظاهرین علی الحق حتى تقوم الساعة مضمونی ایل مقرر و مضمود **مصراع**

ناثر

دولت درین سرا و گشتا پیش دین در است . اگر چه آباء عظام و اجداد کرامند
 که ملوک زاهر و سلاطین قاهره ایدیلر . اقتحام ممالک و اخطار و اختیار
 مشتاق اسفار و مبتدعه و کفار دن اخذ ممالک و امصار ایدوب توسیع
 دایره دین و تکثیر ائمه خیر المرسلین و اعلای لوا دین و دولت و اذلال
 اعدای ملک و ملت ایتمکد مساعی جمیله و ما ترصد لری تاریخ روزنامه
 جهان و کتابه کنار طاق روزگار در . **شعر** بیض الوجوه کرمه احسابهم
 شتم الانوف من الطراز الاول . اما بحمد الله تعالی که عهد سلطنت نجسته
 فرجام حضرت پادشاه اسلام ده واقع اولان اخذ و فتح قلاع و امصار
 و قلع و قمع ملاحد و کفار و توسیع دایره دین و ملت و علو و غلبه ناموس
 سلطنت تبارک اصناف مضاعفه و امثال مترادفه سیدم پس مثال شریف
 و نمود اذات لطیفی بوابات دلگشا در **شعر** و ما جدران آباء له غمدا
 و صار من بعد فیهم غرق الغر . **بیت** چنان بود بدی کش چینی بود فرزند

چنین بود کهری کش چنان بود معبد	قطعه از تبع و بجای صلیب و کلیساها
در در کفر مسجد و محراب و منبر	آنجا که بود صیحه ناقوس کافران
امروز بانک نغمه الله اکبر است	و بوقیقت نامی و موهبت کرامی خاصه

سلسله دولت سلاطین آل عثمان ابدها الله تعالی الی افراض مد الزمان در
 که هر خان توسیع ساعه سلطنت و تفسیح عرصه مملکتده پدیدن برتر
 و هر فتح و نصرت که پادشاه سابقه مقدر اولمش اولیه پادشاه لاحق میسر
 اولور . مثلا سلطان دین محمدی و برهان شریعت احمدی مقیم جاه دین
 سلطان غزاه و مجاهدین فاتح امهات البلاد سلطان محمد بن سلطان مراد انار الله
 بهانه و نقل بوم العرصات میزانه پدید محمود المساعی سلطان مراد غازی بلکه
 جمیع ملوک و سلاطین ماضیه طریق فتحی نامسلوک و اخذ و استیلا سی جسر الملک
 اولان شهر قسطنطنیه که ارتفاع سمک باروسی مساحت سماک و انخفاض عمق
 خندقی مواصل مرکز خاک عظمت و حصانت شهر جهان و استواری متانت
 نادر و پادشاه ابتداء دولت و اول سفر هضند فتح بیرون و مفر ملک

و مستقر خلافت و مطلع اقباب عدل و داد و محبت نسیم جود و رافت ایلد
 اکابر امرا و افاضل علما و طوایف امم و قبایل عرب و ترک و عجم اند مجتمع و انوار
 علم و عمل مدارس و وزوایا سند ملایع اولوب قبه الاسلام مطلق و دار الملک
 محقق اولدی . حتی عارف کامل مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی خراساندن
 مرهم خداوند کاره مکتوب منظوم ارسال ایدوب و بومعنایه ایما ایلدی که
بیت معدن کفر و محد اصنام شد زجهد توفیه الاسلام
 ومع هذا و اخر عهد شریفند فتح قلعه بلغراد که رفعت و متانت موازی
 سبع شداد دو حضرت شریفینه مطلوب و مراد اولوب امام مطلع غزو
 و سفر دن هلال فتح و ظفر نمایان اولدی . و ظلمت کفر و ضلال افق قلعه دن
 پایان بولدی . خداوند کار فلک مراتب نوع انکسار ایلد راجع و آریا اولدی
 چون سریر سلطنت و شاهی قدم مبارک دم حضرت پادشاه ایلد متغیر و مبدا
 اولدی اول بتا شیر سحر دولت . ابتداء سفر هضند همایوننده قلعه بلغراد
 جوانب و اطراف و نواحی و کفاف ایلد مستخر بنکان دولت روز افزون اولدی
 ولسان حال و قال علی طریق حسن الفال بویستی مناسب حال انشاء ایلدی

باش تا صبح دولت بدمد کین هنوز از نتایج سحر است
 چون بنای سرای مدح و ثنای حضرت صاحب قرآن عد و شکر اول مرتبه دن
 بلند در که بوزن تحت خانه رفیع آنک شرف عرفه ایصال کند ورن
 ایتمک قادر اوله . پس لایق و در بخور اولد که دعای دولت روز افزون و بقای
 جاه و جلال و خشم همایون که واسطه وصول اقبال عالمیان و رابطه
 حصول آمال آدمیان و عمارت سرای شرع دین و نصارت ریاض اسلام
 و مسلمین در دست تضرع و مسئلتی درگاه مهین خلاقه کشاده و روی
 تخضع و مسکنی بارگاه ملک علی الاطلاق ده نهاده قیلوب **بیت**
 از سر صدق سحرگاه مناجات کنیم عرض حاجت بدر قاف حاجات کنیم
 خداوندایی نیازا بند نوازا چاره سازا اگر چه سفینه سعی و علم دن بای عجز و
 نقص مرده کم و بباد بای رجا و امیر صحرای شرم و شود مرده برین **شعر**

بومقامه

هجرت

الهمز

صد شکر و هزار منت که حضور الیاس عنایت و توفیق
 تالی بشارت ادعوی استجب **لکم در نظر**
 خدا یا کافی ایله نونک جیچون
 او رحمت حق کیم کجدی غضبدن
 که تخت سلطنت شاه دیندار
 شمار عمری ایرشد کد صاده
 نه در صاد و الف ای حی ذو المن
 ایرشد رک جو ملکی کوه قافه
 بقا باری دکل دهرک چو کادی
 بو عالم سر تخت خلافت
 جهانم دایمایت خیر ایله نامین
شجر خلافت عمر جود و دانی متصل قلم یعنی دعای حضرت سلطنت
پناهیدن نمای جناب شه نشاهی به منتقل اولوق دعاری
 دعای شاهه کیم صاحب زمانند
 جهانک بختی و بختک جهانی
 شهنشه شه سلیم اول کان داف
 منور طلعتدن روی دولت
 درخت میوه دار باغ شاه
 زلال تیغی کیم آینه ساند
 گفندن شرم ایدوب نیم نیت کیم دف
 او گفندن کیم کیم فیضند کیم در
 حیا سول دکلور دی صورتند
 جهان طهر و قچ وارا ولسون همیشه
 پرا ولسون جامی دولت باده سندن
 دهان و چشم ملکک نور وادی
 دعای شاهزاده تو اماند
 سزای افسر و تاج کیانی
 ولیعهد منشور خلافت
 وجودندن قوی بازوی دولت
 جهانک مسندی دهرک پناهی
 عروس فتح آگه صورت رسانند
 حیا سندن اورر رخسارنه کف
 نم جزئی در بای کرم در
 که ایلر کند و بی نه صورتند
 سعادت که یارا ولسون همیشه
 منور دیدن شهزاده سندن
 جهانک مطلبی دهرک مرادی

ختم

اب وجد سایه سند عمر سرمد
 خدایا ایله شاه شهر یاره
 نصیب ولسون علی اعداد انجید
 شمار عمری عمر دو یاره
بود اعی به داعیه تالیف نه اولدوغن بیان و بعض اخلاق کرمیه
صاحب سعادت فی الجمله ظاهر و عیان قلمت در
 دانش آنروزان افاضل عالم و حکمت آموزان امانت بی آدم قند مقرر و
 معلوم در که علم اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدینه که حکمت علمیه
 اندن عبارتند نفوس انسانی به مکمل فوز و سعادت و محصل قدس و طهارت
 هیچ آدمی بو علم مک نکت و دقایقه اطلاع و قلیل قیامتیه ارتفاع ایتدین
 ممکن دکلور که زیور کالات حقیقیه ایله تحلی و جلوه کاه سعادت و معان
 یقینیه ده تجلی اید و اساطین حکما و سلاطین علما علم مذکورده تالیف
 کتب شریفه و تصنیف زیور لطیفه ایله صحایف لیل و نهار ی رقم زده کلاک
 لطایف نکار ایلدیلر خصوصاً کتاب اخلاق ناصری که حکیم کامل فیلسوف
 فاضل نصیر الدین محمد طوسی که رواق حکمتک انهدا مندن حکم اساس تجدید
 طرح و تذکره فضلا ایچون کلام متکلمینی نقل و خلاصه اشارات اهل حکمت
 ایتشدن تالیف بیور و ب ناسخ کتب متقدمان و طراز دامن آخر الزمان
طرح چون نکته عاشق از فصاحت
چون چهره دوست در ملاحظت
جانرا عیوض سرور و شادی
دل را بدل نشاط و راحت
 بعد فاضل محقق و کامل مدتی مالک اذمه معانی جلال الدین محمد وانی
 که تحریر قواعد علمیه ده رفغ غواشی و تجرید عقاید دینی به کتب خوانشی ایمکله
 مقبول فضلا و ممدوح علما در اخلاق جلای نام رساله بی تالیف ایلد کلبخانه
 حکمتی زین و اخلاق ناصری به ثانی اشین اولدی بعد فصیح جهان بلیغ
 و نکته دان واعظ خطه خراسان مولانا حسین واعظ میرزا الحسن بن سلطان حسین
 بیقرانامنه کتاب اخلاق محسنی تصنیف ایلدی هر چند اسالیب مبانی و کلام
 کبی تحقیقات حکمیه و تدقیقات عملیه اوزن مشتمل دکلور اما چون تراکیب
 و معانی و صنوع و ظواهر ایله متمم و الفاظ و عباراتی لوح عذوبت و سهولت

عمر

عائنه

تاریخ تألیف

سرا

اوزره مرقد در قلوب عامه ده جایگزین و اوکیار دن زیاده شهرت پذیر
 اولشدر و بارها خاطر فایده اندیشه و خاطر اولوردی که زبان ترکی روم
 اوزره بر کتاب مرقوم اولایدی که مقاصد حکمت عملیه بی بالتمام جامع و کتب
 ثلاثه بر رابع اولایدی اما علایق روزگار و عوائق لیل و نهار که جمله دن
 بعضی تحصیل و تکمیل علوم و تدریس و تعلیم فنون ایدری و مخدیره جمله
 غیبی بجای اختفاده پرورده و اول عذرای سیمین عذاری عوائق
 اعذار دن در پرده ایستدری تا اول تاریخ مبارکده که سال فرخ قال
 حساب هجرت دن و اصل عدد لفظ فرخ سال اولدی نصاریف فضایله
 شمع دل سوزان شبستان خطه شام غنیمت شام ده فروزان اولدی
 فی الحمله تعویق مباحده و توفیق مساعد و دوائی مجتمعه و موانع مرتفع اولوق
 اواخر سال مزبورده شارع شروعه کیرلوی اویل سال آیدده انجام
 و اتمامه ایرلدی **رباعی منشئه در تاریخ تألیف کتاب**

سالی که بود حساب و فرخ سال	اغاز شد این رساله فرخ قال
از بخت شد آخر آخران سال که بخت	باشد بحسابش رفت آخر سال

وفی الحقیقه سبب حقیقی تألیف و علت تامه نظم و تصنیف اول ایدری
 که حضرت مکرمات یاق و معدلت را یاق که دریای جود و عطاسند در علم
 شاهی فلوس ماهی کبی رزان و روز رزمه باد هیبتند شیر فلک شیر
 علم کبی رزان شبستان مجلس سعادت نشانی عود سعود و طیب مکالمه
 مطرا و کف فیاض عطارسانی که نهرهایلدر نهرهایلدن منزه و مبرادر
 وزیر عالم عادل که دریای دلفین بخشی بحر معانی زبان در افشانی اندن
 بر دل و کف کهر پاشی در دریای امانی که نسبت کف کنار ساحلدر
 مروحه آستین عدلی راحت رسان روم اولالی زمین دیر که من بعد روم
 کرد فتنه قونقر و صبح صدق و صفا آستان جلالتدن نمایان اولالی افق
 عالمدن آفتاب عدالت طول عمر **قطعه** کاه را گریه اویه از هزار شفیع
 امید را قلم اویه از هزار ضیمان **بنام** پشت احم قهرمان تیغ و قلم

هلال

جهان لطف و کرم سرور زمین و آسمان عهد و پیمان امن و امانی اول مرتبه
 جامعدر که قریبدر که اعداد دن صفت یکا یکی سمت یکا یکی **منبت**
 و اعداد دن خاصه اختلاف عارضه ایلافه محول اولوب آشنه کی خرو
 تاب برودت مانی مزبل ایکن مزید و ضرر آب بسیار شرر شعله ناری مطیع
 موفی اولوب پر شاهین طیار مروحه کبک و کلنک و سرین پلنک بره کوسند
 کربالش نقش بزلک اولمشدر **قطعه**

چنان بساخت جهان را هوای دولت تو	که از طبیعت اعداد رفت ناسازی
از آن گذشت که کسناخی کند پس ازین	سحر سر دی و ماد صا بغمازی

عهد ملکشاهی ده اولایدی وزیر نظام ملکی آندن تعلیم ایدری برده
 زمانه کلیدی وزارت نوشروانی تسلیم و روان نوشین و زاری آندن تسلیم
 بهست از صاحب ری درجه فصل
 آصف ثانی که کربخی زو صفش شرم
 حسن اخلاق اگر نقل بلیه باد بهار
 حالی یارب هب لی مظهر اولوس و جی وار
 بهست از حاتم طی درجه در جود
 در جهان باشد سمر چون آصف بن برخیا
 سنبل الطیب وله صحر الرده هر یک کیا
 کف در باشند در مهر سلیمان حالیا

بنالله حامی زنک رخسار وفا عدله مانی زنک مرآت صفا فارس میدان شجاعت
 حارس دیوان عدالت و ذریاعظم مشیر انجم وکیل السلطنة القاهرة امیر الملکه
شعر
 علی پاستا
 هر چه رأی و ستای پادشاه اعطست
 مشورت های صوابش را خواص خاست
 العلایه علاء الدین والدین
 یادش سیرت خداوند که در تیسر ملک
 آنکه در انکشت تدبیر سلیمان دوم
 نظام الملک صلاح العالم غیایت الدوله **شعر**

سینا و قند خندان اولور آصف ابرو زو	که کربان فیض ایدر جودن اکه شمس میر حاشا
امین در که سلطان معین ملت یزدان	مغیض الجود والاحسان بنیاه دین علی پاشا

لاذلت صیت جلالت واصله الى مسامع الاجلال مع الاقبال وصیت نواله حاصلة
 فی مزارع الامال وینبت فی قلوب سنابل المحبة فی کل سنبله مایه حبه **منشئه**
 بدعت و بی داده چوناھی در اول دولت و دین پشت و پناهی در اول

آبی

لطف ازل پشت و بناهی اوله	شرع بنی هادی راهی اوله
روشن آید دولتتی کرد کار	گوکینی کوکبه صبح وار
نیتی چون خیر در رصم و شام	عاقبتی خیر آید رب الانام

رغایب معارف و کماله راعب و مهر مهرا یله ابکار افکار اهل فضلہ خاطر بد
 حق بوحقیق که یوسف مثال اخوان زماندن کم التفات و اخوان یوسف کبی
 حضرت عزیز نه تحفه سی بضاعة مزجیات در رعایت و تفقدی جانبی میل آید
 و کمال کر مندن الاترون فی اوف الکیل دیر لر اول سبیدن دایما اخوان اصل
 و در جاز مصر احسانه کید لر و لسان حاله بوکله تذکر آید لر **المنشئ**
یا محسن من لطفک اخصیت لکنا . **یا الله لقد اترک الله علینا**
 لاجرم بوکتاب که علم تألیفی قلّه حصار حکمت عملیه اوزرن منسوبه اسم علی
 عالم آسانه که علامه مشتق منسوب و **لور قطع** نکان حکمت و اسرار فیه
 آید و با لفاظ پاکیده صلا . سر و شک غیبی کوش جان . دیدی آدی اخلاق علامه
 عونی عنایت الهی و بمن تربیت جهان پناهی دن رکن هم و اتق و صبح امیدم صاد
 که بوکتابه اولکیلردن زیاده قبول قلوب موجود بلکه بوکتاب شاهد کماله
 خلعت جدید و آثار اخلاق ثیاب قنمن در معدود اوله **المنشئ در نام کتاب**

ناصر آدینه نصیر طوسی	دیدی اخلاق ظهور ایلدی فن
بعد شمع دوان شبتدن	اولدی اخلاق جلالی روشن
محسن آدینه حسین واعظ	یاد کار ایلدی اخلاق حسن
پارسی با فایدی تار و پودی	جمله سی اولدی جوا خلاق کهن
ایلدن تازه تن اول جامه لری	زرکش روحی زیبا یله بن
نکست خلق علی پاشا دن	اولدی چون مشک فشان جیب من
بوی لطفیله معطر قلدی	عالی زلف عروسان سخن
ایلدی بند علی اخلاق	نام اعلا سمنه اعلا نمودن
لاجرم ختمه ناریخ آنک	اولدی اخلاق علای احسن

چون مفیض خیر وجود و مفید وجود و توابع وجود اول حی قدیم و ملک و دود دن

و ممکن و اوصاف و افعالی اصلندن عدم محض و لا شیء صرفدن معدود
 پس لطف و احسان بی شمار نه توکل و حول و قوت معد و مزدن تبرا ایتکله
 فیض عیمینه توسل آید و ب هر لفظه و لحظه ده قوت و نصرتنه رجوع
 و سمت مقصود و جهت مراده شروع آید لم و الله تعا بتحقیق امالی جدید
 و به استعین و هو علی کل شیء قدیر **بوکتاب حکمت عملیه دن اوج**
فندن مرکبدر و هر فن موضوعندن معروفدر و فنون مذکور ذی
بعض مقدمات و مبادی به موقوفدر لاجرم بر مقدمه و اوج کتاب
اوزن مرتبدر مقدمه اول امورک بیاند در که بوکتابه بیان اوله
 اوله بق فنون اول امورک معرفتنه موقوفدر با خود موقوف علیه
 دکل ایسه باری فی الحله مفید و معین و لعله موصوفدر پس معلوم و مقرب
 و صحیفه دهند مرقوم و محمد اوله که فن مقصوده شروع ایتک امور اختیاریه
 یعنی ارادت و اختیار و وزینه جاری و اکراه و اضطرار دن عاریدر و هر
 امر اختیاری یکی نه به موقوفدر نیتکم علوم عقلیه ده معروفدر اول
 اولدکه هر شئیک ماهیتی نه آید و یکی یا بالکنه یا بوجه ما معلوم اوله ایکی
 اولدکه فی الحله فائده سی و آید و کنه تصدیق اولنوب بو تصدیق صحیفه دهند
 مرسوم اوله و هر علمک مبادی و مقدماتی وارد در که اهلی قنندن ظاهر دن
 که علم مذکور یا موقوف علیه یا معین و ناصر در لاجرم بو مقدمه ده بو
 که مجمل اعلام اولندی مفصل شرح و بیانی ایراد و انفق التزام اولنوب
 نیجه ابحاثن ترکیب و هر بحث وجه مناسبا و وزینه ترتیب اولندی
بحث اول حکمت عملیه نک مطلقا و علم اخلاق و علم تدبیر منزل
 و علم سیاست المدن نیجه علمدر و تعریف اسملری ندر آنک بیانیدر
 اول معلوم اولسون که تعریف علمی ممکن اولر الا حد اسمیسی ایله که تعریف
 اصلدر و حد اسمی ایکی نسندن مرکبدر بری مایه الاشتراک که جنسدر و بری
 مایه الامتیاز که فصلدر و حکمت عملیه نک جنسی مطلق حکمتدر که اشتراک
 کامل و حکمت عملیه و نظریه به شاملدر پس مطلق حکمتی تعریف و ترسیم

و اقسام معتبره سه تنوع و تقسیم آید که حکمت عملیه نك حد اسمیه
 متین و ماهیتی عند الطالب متعین اوله بعون الملك الوهاب
تعریف حکمت و تقسیم او باقسام مشهوره حکمت موجودات خارجی
 نفس الامرده نه حاله ایه اول حال اوزن بلکه در و لکن طاقت بشریه
 و فایده ای که و قدرت انسانیه ده ممکن اولدو غنی مقدار و تعریف نفس عمله
 شامل دکل و عمل برترسیم مقتضای سنجه حکمتد داخل دکلده و بزمذهب
 صواب صوابه یقین و مقبول عامه محققین در و اما بعض حکما حکمتی تعمیم
 و عملی دخی درج آید و بوجه اوزرینه تقسیم آید یلر که حکمت نفس انسانیه
 علم و عمل حصولی و نفس انسانیه نك بواکی جسدن کمال معتدبه اولان مرتبه
 وصولده نیت کم خواجه محقق کتابا خلاق ناصری ده که تصنیف بوردی
 حکمتی بوجه اوزن تعریف بوردی که حکمت اشیا بی لایق ایه بلکه
 و اضالی لایق سنجه ایه ایلر قلمقدر چون تعریف مفهوم و اندر واقع اولان
 اختلاف معلوم اولدی پس بوجانیدن رجوع و تقسیم حکمت ایتمک شروع آید
 تعریف حکمت مذکور اولدی که موجودات خارجی بی بلکه در و شمول اشیا که
 موجودات خارجی لفظی که اسمدر نفس الامرده ایکی قسمدر قسم اول اولدکه
 آنک وجودند بزم قدرت و ارادتمرك اصلا مدخلی بوقدر و زمین و آسمان
 و اشخاص حیوان و انسان کبی قسم ثانی اولدکه آنک وجودند بزم قدرت
 و ارادتمرك مدخلی مقرر و اندر سر وجودی نامیسرد بزدن صادر اولان
 افعال و حرکات و اعمال کبی پس حکمت متعلق اولان موجودات خارجی نك
 ایکی قسمه انفسائی ایلر ایکی قسمته منقسم اولور لکن عرق بنهت اول وقت
 بالتمام منقسم اولور که هر قسمی عیان و تفصیل بیان آید و ز قسم اول
 که بزم قدرت و ارادتمرك مدخلی اولین موجودات خارجی درن بحث آید
 که حکمت نظریه دیرلر زیراطری تحصیل بحث و نظرم منحصر در پس طریقی تحصیل
 نسبت و لئوب حکمت نظریه ایلر مشتمل در و قسم ثانی که بزم قدرت و ارادتمرك
 مدخلی مقرر و اندر سر وجودی میسر اولیان دن بحث آید که حکمت عملیه دیرلر

کیفیت عملدن بحث آید و کی ایچون عمله نسبت آید لیر پس حکمت عملیه بر عملدر
 آنر افعال و اعمال افراد نفس انساندن بحث اولور شول حیثیتدن که قفیتی
 عمل صالح و مقبولدر و آنی تحصیل و ایقاع ایتمک نفس انسانیه به موجب کمال
 سعادت حقیقیه در و قفیتی عمل فاسد و مذمومدر که آنکیله ملائسه و انصاف
 قلبی ذات آدمی به مودت نقصان دینه و شقاوت اخروی در و تا که انواع افعال
 و اصناف اعمال معلوم و مبین و مفهوم و معین اولوب قسم اولی اکساب ایتمک
 نفس انسانیه به تحلیله سن حاصل آید و ب او قسم ثانیدن اجتناب ایتمکله تخلیه
 و اصل اوله و ایضا نفس ناطقه ترکیبیه که قسم اولی ایلر انصال و انصاف
 واقف تدسیسه که قسم ثانیدن اجتناب و انصاف لیر عارف اولوب
 بر موجب فحوائی شریف قدالیم من زکیما ترکیبیه خریص و مشعوف و
 بر مقتضای معنای صیغ و قدخاب من دستیمها تدسیسه سندن مصروف
 اولوب خبیث و حرمادن سالم و ناجی و فوز و فلاح ایلر مذکور و معروف
 اوله پس حکمت عملیه نك فایده مرتبه و غایت مترقبه بی مجرد علم دکل بلکه
 تحسین افعال و تکمیل اعمالدر شویله که شجر علم ثمر عمل ایلر مقرون اولیه
 دایر اعتباردن خارج و وجه اعتداددن بیرون اولور بخلاف قسم اول
 که آنک فایده عاید و غایت لازمه بی مجرد علم موجودات و معرفت
 حقایق و ماهیتدر که نفسه نشاء دنیویه ده کمال معتدیه و نشاء اخروی
 سعادت حقیقیه به وصولدر زیرا نفس ناطقه انسانیه جمیع موجودات
 خارجی و ماهیات اشیا به طرق صحیح و ادله صریحه ایلر عالم و صور
 و تصورات مطابقه و تصدیقات یقینی صحیفه مدر که سند قائم و یحیی
 مبدأ اول جل ذکر صفات کمال و نفوت جلال و افعال مقدسه و احکام
 منزله سی ایلر و عقول مجرد و نفوس مطهر و فلك متحد الجواهر
 و کمر قابات و افلاک کلیه و جزویه و کواکب سیاره و قیاسه و غیایر
 بسیطه مرتبه و موالیذ ثلاثه مرکبه که معدن و نبات و اصناف حیوان
 و انسان که مستجمع قوی و طبایع و نفس مجرد و جسد مادیدن مؤلف و ملغله

برنج جامه در چون ترتیب صحیح و ثابت و نسق و نظام واقع از درین
 مراتب مدرکه سند منطبع و مرتسم و جوهر وجود نفس مجرد بوانطباعات
 حقیقیه و انشامات یقینی ایله متصف و متسم اوله کاتفا و جود بالکلیه
 و عوالم باسرها اول و لوب نشاء دنیوی ده ذوق کالات یقینییه بر وصال
 و نشاء اخروی ده غایه سعادات حقیقیه که اعتقادات صحیح که اکامرتبدر
 اکا حاصل اولد و چون جلیاب بدنی شوق و نشیمن مجردات ملا اعلایه
 ملحق اوله جوهره اندر اولان کمال معتبری که علوم صحیح که ثابت در ادراک
 ایتمکله اکابر اتمناج و سرون و ارتیاج و جوهر عارض اولور که لسان و اصفا
 آنک و مضند قاصر و بیان عارفان آنک شرحند متقاصدر
 و ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء و بحالت اول لذت عقلیه در که حکما
 آتی اثبات ایدوب لذت جسمانیه دن اجل و اعلی و الایش ماده دن منزله
 اولان جواهر قدسیه و تقدس ظاهر انسیه به انسی و اولی اید و کنی تقریر
 ایتملدر چون مطلق حکمت نظریه و حکمت عملیه به منقسم اولور
 معلوم اولدی پس مفهوم اوله که حکمت نظریه دخی اوج قسمدر و هر قسم
 علی حد محدود و هر سوم رسم مستطای سمدر زیرا موجودات خارجی که
 بنم قدرت و اراد تمیز و جودند مدخلی بوقدر و حکمت نظریه اندر در بحث
 ایدر اوج قسمه منقسمدر اولکیسی اولور که خارجد و دهند ماده
 جسمیه دن که هیولی دیکلری اندر عیاندر مستغنی اوله مبدأ اول
 جل ذکر و عقول نفس مجرد که کبی اوساخ ماده و طبیعتله نامد تن
 و ادناس هیولاء جسمیه دن مقدسلدر اندر دن بحث ایدن علمه که حکمت
 نظریه نل بر قسمیدر علم الهی دیرلر و علم اعلی دخی بر اسمیدر زیرا چون
 ماده جسمیه مایه سفالت و نقصاندر اندر خارجا و ذهنا مبرا اولان
 غایت علوده اولد و غنی مستغنی دلیل و برهاندر و چون اشرف بمخوف عنه
 این ذات ایلله دایر و قائمدر پس اکا علم الهی دیمک دخی مناسب و ملائیدر
 ایکنجیسی دهند ماده دن مستغنی اما خارجد محتاج اولاندر هیئت کبری

و تلیت و تریع کبی که خارجد ماده معین مثل سنک و آهن اولیجه موجود
 اولد و غنی روشندر اما دهند جمیع مواد معینه دن غافل و ذاهل
 بر شکل مدود یا مثلت و بر مع ملاحظه ایتمک ممکن و قابلدر و بموقوله
 موجود اندر بحث ایدن علمه علم ریاضی و علم وسط دیرلر زیرا حکما اقد
 اطفال و مبتدین زمن سنه ریاضت اذهان قصدا ایدوب علم الهی به اهدا
 ایکنجیون بو علم ایلله ابتدا ایدر لرایدی بو علومک مسائلی جمله یقینییه
 و د لایلی قطعیه اولغیلله شک و ظن اندر داخل و هم شبهه که اصل اولر
 مبتدینک طبیعی یقین محضه معتاد و مألوف و لوب علم الهی و طبیعیدر
 ظنه قانع اولوب طلب یقین ایتمک مشغول و مشغول اولور دیرلر
 و اندر بمخوف عنه اولان اشیا که ماده دن که ماده نقص و تسفل در دهند
 مستغنی اولغله فی الجمله ترقی و خارجد محتاج اولغیلله من وجه تنزل بندگی
 وسط اولوب اندر بحث ایدن علمه علم اوسط تسمیه اولنق بی خبط و غلط
 اولور و بو علوم ریاضیه درت قسمدر هیئت و هندسه و حساب و موسیقی
 اوجنی قسم دهند و خارجد ماده به محتاج اولاندر اندر بحث ایدن علمه
 علم طبیعی و علم اسفل دینور زیرا طبیعت که مبدأ حرکت و سکوندر اندر
 باحثدر و خارجد دهند ماده ناقصه به محتاج اولد و غنی ایکنجیون علم اسفل
 دیمک باعندر چون اقسام حکمت نظریه سمیت اختتام بولدی من بعد اقسام
 حکمت عملیه که بیکایمزمه مقصد اقصی و مطلب اعلی در بیان ایتمک اهتتام
 ایدر لم شول اشیا که بنم قدرت و اختیار مرز مدخلنر اولر اول دخی اوج قسمدر
 و هر بر دن بحث ایدن بر علم خفی و مغلق طلسمدر اول قسم اول افعال
 و اعمالدر که آدمیدن که شخص واحد اولد و غنی جسدن صادر اولور غیر شخص
 ملاحظه اولند و غنی ظاهرا اولور بموقوله دن بحث ایدن حکمت علویه علم اخلاقی
 دیرلر زیرا اندر هر شخصک خلقندن بحث اولنور که نیجه اولق کرک که حسن
 و مدوح اولوب مذموم و مقبوح اولیه ابنا و جنس ایلله ارتباطی ملحوظ
 و افراد نوعی ایلله اخلاقی منظور اولر مثلا آدمی حد نفسندن تنها و بی مسکن

و ماوی دخی ولسه حلیم و سخی و عقیف و لوب و غصوب و بخیل و خفیف و حق
 کرک الی غیر ذلک. ایکنجی قسم اهل بیت و ارباب منزل ایله اولان افعا
 و اعمالیدر. اندن بحث ایدن علم تدبیر المنزل در. مثلا هر کس اهل بیت و خانه
 و سکان منزل و کاشانه سی ایله که اهل بیت و عیال و اولاد و اطفال و خدمتکاران
 و خشم و پرستاران و خدم در. نه و جهله مساکنه و معامله. و نه درجه ده معاش
 و مجامله ایتمک کرک که سبب انتظام امر معاش. و حق و عا و نده موجب ارتقاء
 و انتعاش و له. ایکنجی قسم عامه اهل مدینه و دیار اخلاطی اعتباری ایله
 صادر اولان اوضاع و اطوار و افعال. اندن بحث ایدن علم تدبیر المدینه و یکله
 مستی در. بومقامه ذلک مذکور و مسطور اولان کلام عامه و مقالات جمیع در
 اما حکیم مدق فیلسوف محقق خواجه نصیر زباده بسط تطبیق و تخریر ایدر
 شرح و تفصیل افکار و آرایله غره کتاب و طرغ خطابین بهجت افرا. و خاطر
 آرای ایدوب بوردی که نوع انسانک صنف بشرک مصالح اعمال. و محاسن
 افعالی که مقتضی انتظام اموری. و مستدعی استقامت احوالیدر. البته
 بر مبدادن ناشی. و بر مقتضی ذن صادر در. پس اول مقتضی دخی اصلند
 یا طبعدر یا وضعدر. یعنی انسان بطبعه اول افعال و اعمالی اقتضای ایدوب صادر
 اولور. یا بر وضع اتی وضع ایدوب انسان اول و وضعه اقتضای ایدوب بوفعل
 ظاهر اولور. قسم اول که آنک مبدائی اقتضاء طبع اوله. آنک تفصیلی
 مقتضای عقول اصحاب فکر و فراست. و تجارب ارباب فهم و کجاست و لسه کرک
 و بنوع مخالف ملل و مذاول و لایله متبدل. و تعاقب دوار و اکوار. و
 تغلب سیر و آثار ایلله متحول اولور. و بواول حکمت عملیه در که مذکور اولور
 و قسم ثانی که مبدی وضعدر خالی دکل که بر طائفه نك اتفاق آرا سی اوله.
 اکا آداب و رسوم دیرلر. یا بر فاضلک که تأییدات الهی ایلله مؤید. و رواق کمالی
 عون ربانی ایلله مشید اوله. بنی علیه الصلوة و السلام کی. یا ولی و امام کی.
 وضعی ایلله اوله. بوقسمه نوامیس الهیه دیرلر. بودی حکمت عملیه کی و ج ضنفدر
 اولکسی اولدر که هر شخصه بافراده راجع اوله. اکا احکام عبادات دیرلر.

ایکنجی اولدر که اهل منازل عاید اوله. مشارکت و اخلاطی جهندن اکا
 مناکحات و معاملات دیرلر. ایکنجی اولدر که ممالک و بلاد. و جاهیر عباد
 مشارکت و مخالطه لری اعتباری ایلله عارض اوله. اکا حدود و سیاسات دیرلر
 و بوعلم اهل شرع علم فقه دیرلر. و بومقوله اعمالک مبدای بر و اصنعک
 و ضعیدر. لایب تغلب احوال. و تغلب رجال. و تطاول روزگار. و تفاوت
 مقتضیات دوار. و تبدل ملل. و تحول نخل ایلله معرض تغیر و محل تبدل و وقع
 اولور. و بویاب تفصیل جهندن اقسام حکمتدن خارجدر. زیرا نظر حکیم
 روشن فیلسوف قضایای عقل صرف تبعیه مقصور در. و کلیات امور که
 تطاول روزگار ایلله منظمس. و تعاقب و تجدید ملل و نخل ایلله مندرس
 اولور. آنک تفحصه محصور در. اما علی سبیل الاجمال و اخل مسائل حکمت
 علمیدر. انتقی کلامه. بوفقیار ایدرین نسخ که شرایع انبیاده علیهم السلام و اقتد
 واضع نوامیس و شرایع اقتضاء حال اهل روزگار و کوره اولدوغنه راجعدر
 مثلا. نکاح اخوات شریعت آدم صنفی ده کی هنوز تکثیر اشخاص بشری نابدید
 و انتشار نسل آدمیلر احتیاج شدید ایدر. حلال و مشروع اولور. چون نسل
 منتشر و ضرورت مندفع اولور. حرام و ممنوع اولور. و الله تعالی علم و احکم
 منش ثانی فن مقصود و علم مطلوبک که حکمت عملیه در فایده
 مرتبه و غایت متأخره سی نه نسبه ایدر کن بیان ایتمکدر. اشارت سابق اولدر
 که بر امر اختیاری به شروع ایتمک حقند. اگرچه فائده مایه اعتقاد کافی و
 تمامدر. اما فایده نفس امریه معتدیه هاسته اعتماد ایتمک موجب نشاط
 و اقدام و مفید و کمال اهتمام در. و فایده حکمت عملیه به. اگرچه ضمن کلام
 سابق اشارت تحرک. و در سابق ایراد اولندی. اما مزید تشویق طالبان
 و ترغیب راغبان چون تفصیل عبارت. و تکریر تلویح و اشارت اولتی بعید
 و بدیع دکلدر. بپرم معلوم اوله که فایده تحصیل علم حکمت عملی اولدر که فتن
 انسانی حکمت فطری سببی ایلله. وجه سابق اوزره اعتقادات حقه. و علوم
 مطابقه ایلله متحلی و عقاید باطله. و جملیات بسیطه. و مرکبه دن متحلی.

اولد قدر صكره حكمت على دغي تحصيل ايدوب انك سببي ايله محاسن اعمال و
مكارم اخلاقك تفصيله عارف و مساوى اعمال دينيه و فضائل اخلاق ردييه
واقف اولوب مقتضاي علميله عامل و هر طرف علم و عملك كامل اولوب چهره
ماهيتي زيور قسم اولله عالي و جيد وجود ابني قلاده و طوق قسم نايدين
عاطل و خالي اولوب نشاء دينويه ده كمالات و مكارم ايله موصوف و مورد
معاشي احسن و جود و اجل چالات اوزد مصروف و نشاء اخروييه ده شرف
قرب حق جل شان و بھر برهانه درجه سته و اصل و زمزم مقدسان ملاء اعلا
و فرقه مقرران حظير و الاليه داخل اولوب في مقعد صدق عند مليك مقتدر
مشويات جزييله و سعادات جليله بي خايز و ملاء عين رات و لا اذن نعمت
ولا خطر على قلب بشر مراتب عاليه سته فايز اولور و الحاصل سعادت نفس
انساني ايكي سته ايله حاصل و سعيد حقيقي اول نفسدركه بوايكي درجه
واصلد برسي تحصيل علوم حقه و اعتقادات صحيحه و بر خصلت حكمت نظري
سببي ايله محصول اولور و برسي دغي اخلاق فاضله و اعمال صالحه ايله تعلق
و اخلاق ردييه و اعمال غير رضيه دن تعلق در و بوجالت حكمت علميله ايله كامل
بعد مقتضاي علمي ايله عامل اولعله ميسر اولور و سابقا ديدو كن سعادت
كه قرب حقه وصول و زمزم ملاء اعلايه دخلد بوفضيلت ايله مقدار اولور
زير حق تبارك و تعالي و زمزم مقدسان عالم بالا كمالات علم و احاطه ايله موصوف
و غايت طهارت و تقدس و معروف اولور و نفوس بشريه كه حليه علوم حقد
عاطل و محال اعتقاد باطل يا مخالطه اخلاق ذميه ايله متدلس و ملاء بين
اعمال فبيحه ايله متنجس و لمش اوله انلرم مجانست و مناسبتدن اول مرتبه
دوز و لياقت اتصال و اختلاطدن اول دائره ده مجوز اولور كه بعد ما بين اكثر
تما بين المشرفين اولور چون اطلال و دمن خرابا باد بدن طرفدن مفارقت
و دورى و ارتحال ضروري ايله نساييم قرب عالم علوي ايله منشرح و ابواب
سماوات و ذرينه منفتح اولوب دركات هاويه هوانن محبوب و مصطرب
و درجات رحمت رحماندن حتى بلج الجميل في سم الحياط ممنوع و محجب اولور

اگر حكمت نظري ده راجل و عقايد حقه دن خالي و عاطل و وجود كرمه متعلق
و صفات كمال و جلاله و بالجملة مبداء و معادنه جاهل اولورنه ظلمت حجب و
ضلالته خالدين و سعي كفر و شقاوتدن مخلص اولوردين زمره سندن اولور
اگر تحصيل حق اعتقاد و مؤمن مبداء و معاد اولوب لكن متابعت نفس و هوا
و مخالفت احكام شريعت و هذا ايدوب كسب ملكات ردييه و تحصيل هيبه
غير رضيه ايلديسه بنیان سعادت باكليله مرسوم و رحمت بحساب رحيم و هذا
دايم محروم اولور بلكه اول هيات و ملكات ردييه نك جوهر نفسندن و سعي
قدر متعذب و محترق و درياض اش و سلوت رحماندن اول مقدار محجب
و متفرقا اولوب بالاخر وجود اصل كوهرايمان و حصول مایه معرفت و ايقان
سببي ايله سابقه رحمت رحمن ايريشور و آتی آتش سوزان جرم و عصياندن
خلاص و مكرمت خانه روضه رضواندن خاص ايلر پس جان پير اصل
سعادت جاودان و سرمایه معرفت ايمانده جهد ايله كه آلوده شمه و شك
و سندن بر حاله كوهر معرفت منفك اوليه **بیت**
كوهر معرفت اندوز كه با خود بیری كه نصیب دكرانت نصاب ذر سیم
اگر حكمت نظري ده كامل و درج درونی اعتقادات صحيحه و معارف علوم
مطابقه به شامل اولد قدر صكره حكمت علميله دغي تحصيل ايدوب مقتضاي
علمي ايله عامل اولوب تهذيب اخلاق و عبادت معبود خلاق ايتكله
علم و عملی دوش هوشندن حامل اولدی ايسه ارواح عاليه و انوار ساميه به
علم طهارت جهندن مجاش و تقدس و روحانيت جيتيشدن موانش اولوب
الجنسيه علة الضم مقتضاستجه اول جهندن جذب و خروج و الجنس
الى الجنس ميل مستدعاستجه بو طرفدن رتقي و عروج اولوب مقناطيسدن
جبال شاهقه و قلال شامحه قطعه سوزن و ياده اهو كذويه نبحه
جذب ايدرسه اول نهم و منوال وزن ملاء اعلى آني جانب بالايه جذب ايدوب
صراط ما بيني كالبرق الخاطف و الريح العاصف مرور و عبود ايدوب خطاير
قدس و محافل اسندن استعدادنه مناسب و روحانيتنه ملايم مقرر صدق

و مستقر کرامت ابد الابدین مؤید و خالدين فرقه سندن اولور . **بی**
عالم عامل اولمش چکدن اندوه ویم ساکن فردوس اولور لذلک القوه العظیم
و بتقریر لردن ظاهر و روشن اولدی که علم اخلاق طب روحانیدر نیت کیم صغیر
طب علم جسمانیدر زیرا نفس انسانیه نك اخلاق ردیه امراضی و اعمال خبیثه
اعراضی در و بوعلم شریفه نفسک اخلاق ردیه سن زاله و افنا و اخلاق
رضیه سن اداست و ابقا قلوب میسر اولور . نیت کیم علم طبایله بدنک صحت حاصله
حفظ و اداست و مرض عارضی دفع ایتمکله صحت زایل نه اعادایتمک مقرر در
بس علم اخلاق فائز سی اولدی که اولان نفس هر خلقدن خالی و عاری ایسه اخلاق
حسنه تحصیل اولنه . و اگر اکا خلق ردی عارض و طاری ایسه آنلاری اخلاق
حسنه به تبدیل اولنه . و اگر نفس اصل جلیبتدن خلق حسن و خلق نیکو اوزرینه
جاری ایسه اول خلق اداست و تکمیل قلنه . بومقام لازم اولدی که تبدیل
خلق نفس لامرده ممکن و مقدور . و آدمی خوین کسوب آخر خوئی حاصل قلوب حد
ذاشده قابل و میسر میدر عیان و اقایل محکمی بومسئله ده شرح و بیان
ایده وزن معلوم اوله که بومسئله ده حکماون منقول اولان اقوال معتبر
اوج قول در . بریسی اولدی که تبدیل خلق مطلقا امر مستعذر . بر خلق که ذات
آدمیه حاصل اوله . اصلا تبدلی نامقدور . و زاله سی غیر میسر در . زیرا خلق
امر طبیعی در و امر طبیعی عوارضدن متأثر . و موضعندن متبدل و متغیر اولر
ایکچی قول اولدی که خلق ایک نوعدر . بریسی طبیعی در . یعنی اصل خلقدن مرکوز
و مجبور در . آنک تبدیل مستعذر در . و بریسی دخی النی و عادی در . یعنی مألف
و معناد اولقدن حاصل اولور . و آنک تبدیل ممکندر . و آنچه قول اولدی که
اخلاق باسرها تبدیل ممکن و زاله سی مقدور در . زیرا هیچ خلق طبیعی و جمعی
دکلدر بلکه اسباب خارجه و معذات عارضه دن حاصل اولور . پس فرض تبدلی
و امکان تحولندن هیچ محال ذاتی لازم کلر . و هیچ استماله و امتناع مترتب اولر
و عامه حکما و جمهور علما بوقولی صحیح و بومذهبی اختیار و ترجیح ایلدیلر . و ب
قول فصل و مذهب خرد در . انبیا نك دعوت و شریعتلری بوقوله مبتنی و مشایخ

طریقت و علمانک تربیت و طریقتلری بومذهبا و زریه خارجدر یدیلر . و
حقیقت بومسئله بومسئله اخرایه مبنی در . و حکما اول مسئله ده دخی
اختلاف ایتمشدر در . و هر طایفه بر طریقه کمتشدر در . و اول مسئله بود که
افراد نفس انسان اصل خلقت و مبدأ فطرتن نه نك اوزرینه مجبور و نه هیئت
و حالتن معطوفدر . بعض حکما ذاهبا ولدی که خلقت و طبیعت و آفرینش و
وجوبندن خیر محض اوزرینه مجبور و کمال صرفا و زریه مخلوقدر . اما بعد
مزا و له امور شهوانیه خسیسه . و ممارست احوال دنییه خبیثه . و ترک و اعمال
تحصیل خیر و سعادت . و مخالطه اهل شر و شقاوت ایتمکله . اکساب ملکات
ردیه . و تحصیل اخلاق ذمیه ایللیوب اصل خلقت و مبدأ فطرتن مخالف
و منافی اولور . نیت کیم حدیث شریفدر وارد اولمشدر . کل مولود یولد علی الفطریه
فه ابواه یهودانه و نصرانه و مجسانه . **بی**
بدست خویش به میکنی تو صورت خویش . اوکر نه شناخته اند چنانکه می بانی
و بعض حکما بو طریقتن هارب و بومذهبک عکسنه ذاهبا ولوب دیدیلر که
نفس انسان فی اصل خلقت و مبدأ فطرتن و سخی طبیعتدن مخلوق و مجبور و
جوهر نفس اگرچه نورانی در . لکن ظلمت طبیعتایله مختلط اولغله شر و شقاوت
اوزرینه مجبور در . لکن بعد بعضنه توفیق رفیق . و عنایت هادی طریق .
اولعیله تبدیل خلقت و تحویل فطرت ایدوب کسب خیرات . و استفاده
میرات ایتمک اولور . اگر شر و شقاوتی نهایتد . و جوهر ظلمانی جوهر نورانی
غالب مطلق دکل ایسه . و جوهر حکما اکا ذاهبکه که نفس انسان فی حد نفس و اصل
ماهیتدن خیر محض و سعادت صرفا اوزرینه مجبور . و نه شر و شقاوت و سخت
اوزرینه مجبوردر . بلکه طرفینه قابل . و استعدادی هر جانبه حاصلدر . اگر
ترتیب معاوی اولوب اخلاق رضیه . و اعمال مستحسنه تحصیل ایدر سه اهل
سعادت و کمال اولور . و اگر خذلان مقارنی اولوب اخلاق ردیه و افعال
مستحجنه حاصل قیلور سه اهل شقاوت و نکال اولور . اما جالینوس مذهب
رابعه ذاهبا ولوب دیدی که نفوس انسانیه اوج قسمدر . بر قسمی اولدی که

بالطبع خیر در بعضی خیر محض و ذرینه مجبول در بر قسمی دخی شریب یعنی شری
 صرفا و ذرینه مجبول در بر قسمی دخی یکی جانبی مایل و یکی طرفه قابل
 و بمطلوب دلیل و برهان ایراد ایلدی نیت کم اخلاق ناصری ده منقول
 بر اطنابین احتراز اید و یا براد ایتدک و دخی جالیوس ایتدی که بزبالعیان
 و المشاهد کورده که بعضی کمسنه لک طبیعتی خیر اقضا ایدر و بر وجهله
 اول حالون مستقل اولر و بوقسم قلیلدر و بعضی کمسنه لک طبیعتی شر اقضا
 ایدر و هیچ بر وجهله خیری قبول ایلوب شردن مستقل اولر و بوقسم قسم
 اولدن اکثر در و بعضی کمسنه لک طبیعتی یکی سنه دخی قابلدر مصاحبت
 اختیار ایلد خیر و مقدار شر او ایلد شریرا اولدر و بوقسم متوسط در
 پس جالیوسدن نقل و لنان کلام مقتضای اوزن بعضی اخلاق قابل تبدیل
 بعضی نیک تبدیلی مستحیل اولور اما جمود متأخرین و عامه محققین
 سابقا نقل و لنان مذهب اوزن در که هر خلق تبدیلی نمکند زیر اهرج خلق
 طبیعی دکلدر که تبدیلی مستغ و انتقالی محال اوله اگر بر خلق طبیعی اولوب
 تبدیلی محال و انتقال و تحویلی استحاله به اشمالی ایدر شرابع و نوامیس که
 انبیاء علیهم السلام احکام و تأسیس ایتشدر در صنایع و باطل و قوانین ترتیب
 و سیاست که علما و امرای افکار و اجراسنه اتفاق ایتشدر در عبث و بی طایل اولر
 عامه اهل عالم تعلیم و تأدیب و اولاد و اطفال و تربیت و تنقیف اسرا و خدم
 و خشم ایتدک متفقدر و تأدیب و تربیت نفعی ظاهر و فائده سی محسوس
 و مشاهد در پس تبدیل اخلاق ممکن اید و یکی ظاهر و باهر در غایه مافی الیاب
 بعضی اخلاق مخلد ممکن و استقرار بولشدر و جوهر نفس نیک احکام و آثار
 طولشدر انک یکی خلق از له و تبدیلی غایتد دشوار و عسیر و بمقوله
 اخلاق اصحاب جهل و شقاوتد بسیار و کثردر و بمقوله اخلاق از الیه
 ریاضات شدید و مجاهدات کثیر و عدید استر انیکون اکثر جهل و نا
 خلقه تبدل ناممکندر و بتخیل ایدوب تبدیل خلق و تکمیل نفس طریقند مجاهد
 و ریاضت ایتدکن تقاعد و بی قلل جبال جهل و ضلاله نقصا عدا ایدر

پس اگر امتناع تبدل خلقه احتمال و یروب تأدیب نفوس انسانی و سیاست
 اشخاص بشر خصوص صد نکاسل و اهل اوله و هر کشتیک زمام امور طبیعی
 الله و یریلد اکثر خلایق نقصان و شقاوتد قالوب بعضی اسیر فسق و فساد
 و بعضی مبتلای غضب و عناد و بر طائفه دام حرص و طمع کرفتار و بر زمر
 قله کبر و نخوتد حسیض ذل نیکبه نکونسا اوله لرایدی لکن رحمت و خلق
 و لطف و عنایت حضرت منان اقضا ایلدی که بعضی نفوس بو و طه لردن
 خلاص و قرب قبولند خاص و خاص الخاص اوله لاجرم انلرایچون مؤدبلر
 و معلول احسان ایلدی مؤدب اول اکثر نفوس و خلایقه عموم شرابع و
 نوامیس الهی در خاصه شریعت جناب حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم که ناسخ
 شرابع و ملل و ختم ادیان و نخل و ملغین رسوم خیرات و فضون آداب علمین
 جامع و انوار فیض و تکمیل شمس قواعد و قوانیند لامعدر مؤدب ثانی
 اصحاب عقل صحیح و ارباب تمیز و ترجیح اولندر خصوص حکمت عملی در
 که بوکتابم بعون الله تعالی فراید فواید نه حاری و جلایل مسائل و خفایا
 و زوایای حکماء متقدمین و فضلی متأخریند ناقل و راویدر هر چند
 اخلاق ناصری و جلای ده بموضع تقریر اولنان وجوه و دلایل
 بل عنوان و مسائله مواضع اباحت و مواقع انظار وارد در که مسوده
 اولده ایراد و تقریر نه جازم اولمشدر حال اطباء ارباب استماع و دای
 ملالت و سئامتله متعقل و امتداد اطنابا طنبیه غیر متخل فهم ایتدکن
 بومبینه ده انلری ترک ایتدک عازم اولدق لکن بوقدر ایراد ایدر که کرکه
 مذهب جمهور اولسون که هر خلقه بقدریه قابلدر کرکه کلام جالیوسدن
 مفهوم اولان اولسون که بعضی خلق قابل تبدل و بعضی آخرت تبدیلی مستحیل
 بر هر حال و تقدیر علم اخلاقه احتیاج مقرر در زیر بعضی اخلاق امکان
 تبدیلی بوعلم احتیاجد کافیدر و جمله نیک تبدیلی ممکن و لما مقصود و منافی
 دکلدر نیت کم علم طبیب احتیاج اولقدن جمیع امراض قابل علاج اولو لاقم
 دکلدر زیرا بعضی امراض قابل علاج و اندن تصحیح مزاج ممکن دکل اید و یکی

متفق علیه در مع ذلك علم طبعه احتیاج صحیح و ثابت و سبب نفی بوسان قلوب
عقلاده نابینا. كذلك علم اخلاق محتاج الیه ایدوکی محقق و حکما و علما
آرا سندن مصدقند. و بعض اخلاق قابل تبدیل دکل ایسه. دخی احتیاج مزبور
نافی دکلند. زیرا بعض آخرک امکان تبدیل و قابلیت تحویلی کافیدند. و بوی
تقریر ایله بومقامد ایراد اولنان اعتراض مندرغ اولور. تقریر اعتراض
بودر که اخلاق اصلا متبدل و لقی احتمالی یوقند. و محلدن ازاله سی قطعاً
ممکن دکلند. تجربه بویکه شاهد صدق و عیان و مشاهده دلیل قاطعه. مثلاً
بعض نفوس هر و جمله غیاوت و بلاد د اوزده اولور که روزگار د رازمدت
دودا ک تعلیم و تهذیب ایتکدن صرف مقدور. و سعی جهد و لیس د قایق فنون
و حقایق علومدن شی جزوی فهم ایلمز. و شیخ رئیس علی بر سینا بوجاله بلاد
متناهی دیو تسمیه ایتشدند. و دیشدر که شکل اول بدیعی الانا جلدن کن
بلید متناهی استخراج نتیجه دن عاجز و مطلوبه نافیزا اولور. هر چند صغری
و کبرایه تصدیق ایلمز. اما اصغرک اکبرده اندراجنه واقفا و لیوب نتیجه ده
توقف ایلمز. و وجه اندفاع تقریر مذکورده و افیدر. زیرا بعض اخلاق
امکان تبدیلی احتیاج علم اخلاق کافیدند. و الله تعالی علم **بحث ثالث**
حکمت عملیه که اوج علمد موضوع علمی نه نشنه لردن. انلری بیان ایتکده در
و بعض مبادی تصوری و تصدیقیه که علوم مذکورده محتاج الیه و موقوف
علیه در بوسیاقن مبتنی و معین اولنور. اول معلوم اولسون که علوم
متداوله دن هر علم و فنون معتبر دن هر فن مسائل متکثره اوله اکابر
و حدت کرک که اکا عروضا اعتباری ایله شی واحد اولور. علی حد مطلوب
و مشروع فیه اولق ممکن اوله. چون حکمت عملیه دخی امور متعدده و مسائل
متکثره در اکا دخی بر جبت و حدت کرک. و اول ججت و حدت مسائل متعدده
مذکور موضوع واحد دن بحث ایدوکی در. زیرا مسائلدن بر طائفه بر علم
اولوب طایفه آخری علم آخر اولدوخی بوطائفه بر موضوعدن بحث ایدو
اول طائفه آخر موضوعدن بحث ایدوکی در. و ارباب معقولات تمایز العلوم

بحسب تمایز الموضوعات دید کلرینک معناسی بودر که مثلاً علم طب جسد آدمی
بحث ایدر صحت و مرض جهندن. و علم هیئت اجرام علویه و سفلیه بسطیه دن
بحث ایدر. لاجرم هر برسی علم علی حد فن مستقل اولوب آخر خلط اولدو
و موضوع علم نه ایدو که آگاه اولان علم مذکورک تحصیلند انتباه اوزده
مثلاً علم اخلاق خلق نفس انسانیدن بحث ایتک جهتی ایله ملاحظه و تصور
ایلیوب شروع ایلسه بصیرت تامه اوزده اولور. حتی هر مسئله که کلور
ملاحظه ایلمز. اگر اخلاق انسانیه دن باحث ایسه علم مطلوبدن ایدوکی بنویس
تعلیم و تهذیب راغب اولور. و اگر خلاقی ایسه مطلوب تحتند داخل دکل
ایدو که عارف و طلبندن هاربا اولور. و تفصیل مباحث موضوع
تحقیقات جو قدر. بویکه ساله انک بیاننه متحمل دکلند. و بزمین بعد حکمت
عملیه نک که بویکه اب انک بیانی بچون موضوع. و طالبه کال نفسی بچون محل
توجه و شروع و عدد موضوعی ندر. و علوم ثلاثه که انک اجزا سیدر موضوع
نلردر بیان. و مخدرات معاینه کچهر لرین برقع عباراندن عیان ایدر
تا که شارع کتاب و سامع خطاب اولنر بصیرت تامه ایله متصف و انهار
و عیون بیانندن مغرور اوله لر. حکیم محقق خواجه نصیر طوسی ایدر که چون
علم مشروع فیه نفس انسانی نیجه خلق کتابا ایتک کرک که اندن صادر اوله
افعال جمیل و محمود اوله اوکا علم در بویکه علم موضوعی نفس انسانی در
اما شول جهته که اندن افعال جمیله محموده یا فیه مذمومه بالاختیار
صادر اولور. پس اولابیلک کرک که نفس انسانی ندر. و غایت کمالی نشنه
و قوتلری نلردن که انلری وجه محمود اوزرینه استعمال ایدر بیک کمال خیر
که مطلوب انسانی در. و اصل اولور. و درجه کمال و مراتب سعادت دن مانع
ندر که اندن اجتناب ایتک دخی تحصیل خیر و کمال لازمد. و بویکه در خاء
معجمه ایله یعنی نفسی رذایل اخلاق و قبایح اعمالدن فی و خالی قلمقدند. و
آنکه تحلیل در خاء ممله ایله یعنی نفسی جلایل اخلاق و محاسن اعمال الله فرین
و خالی قلمقدند. و بعض صفیا تحلیل که عدمیدر. مقدم قلدیلر تحلیل که وجود

قطع ترك بدی مقدمه فعل نیکی است
 خود نفی باطل اول لفظ شهادت است
 اول بشوی دست و پس آنکه نماز کن
 یعنی بشوی دست ز هر حیاتی که یاد ما
 پس طالب خیر و سعادت اولیة اخلاق و افعال حسنه بلیك كرك كه چهره و
 نفس انسانی محلی اولیة و اخلاق و اعمال ذمیة دخی بلیك كرك كه مرأت وجود
 روح انسانی اندون پاك و بجلی اولیة **شعر** عرف الشكر لا لشكر لكن لتوقية
 نفس لا يعرف الشكر من الخير يقع فيه پس معرفت نفس انسانی و قوای ظاهری
 و باطنی ندر در بیان ایچون و کمال و نقصان و سعادت و شقاوتی ندر و ندر
 اظهار و عیانی ایچون اوچ مقام ایراد اولندی و هر مقامی نیجه امور مهمه و
 نافع مندرج قلندی **مقام اول** نفس انسانی که نفس ناطقه ایله تعبیر
 اولنورنه نسبه در افك بیاند در و معلوم اولسون که حکما نفس ناطقه
 دیکلرینه لسان شرع مظهره روح دیرلر هرچند یسئلونک عن الروح
 قل الروح من امر ربي آیه کریمه سنک اشارت شریفه سی اولدی که حقیقت
 روحی بیان و ماهیتی نه ایدوکی کشف و عیان قصد ایلک مؤمن اولانه
 روا و ادب عبودیت لایق و سزاوارد کلدر بناء علیه مشایخ حقیقت
 و علماء شریعتن نیجه ائمة کبار حقیقت روح تکلم ایتکدن با و فرار
 ایلدیلر لکن ظاهر در لا اقل محتمل در که قرآن عظیم و فرقان کریم بیان
 یورلیان حقیقت و کنه ماهیت روح در که حدقام و فصل خاص و جنس عالم الیه
 اولور اما بعض عوارض خارجی و آثار خواص ظاهر سی ایله ترسیم اولنغه منع
 یوقدر لاجرم جمهور علما و کافه حکما مبتدیلر تعلیم و طلاب کماله تفهیم ایچون
 تعریف و ترسیم ایلوب دیدیلر که نفس انسانی بر جوهر بسیط غیر جسمی و همانند
 بالذات معقولاتی ادراک و ترقی و بدن محسوسه آلات قواسمی ایله تدبیر
 و تصرف ایدر و بو تعریف قول کافه حکماء عظام و مذهب اکثر مشایخ
 صوفیه و مختار بعض علماء کلامدر و ماهیت نفس ناطقه و حقیقت روح
 احوال یوقدر لکن طلبا قصار ایچون مختار اولان تعریفن غیر یسفی ذکر ایتک

حضرت شیخ کامل مکمل شیخ شهاب الدین عمر سه وردی قدس سر کتاب عوارف
 المعارف ذکر بیوم مشکر طالب تفصیل اولنلر کتاب مذکور رجوع ایلسون
 اما بر تعریف مذکورک ایضاح و تحریر و فواید و قیودی اثبات و تقریر ایچون
 آلتی امر ایراد ایدر لیم که نفس انسانی طاقت بشری ایشدوکی مقدار معلوم
 اولوب من عرف نفسه فقد عرف ربه رزق مقتضای نیجه معرفت نفس
 عرفان رب العالمینه که اهم مرادات و سرمایه سعادت و اول واجبات
 و مقدم طاعات و عباداتدر وسیله اولیة **امر اول** اثبات وجود نفس
امریانی نفسک جوهر اولماس بیان ایدر **امریانی** نفس بسیط اولدی
 عیان قلقدیر **امر دایم** نفس جسمی و جسمانی دکل ایدوکی تقریر ایتکدر
امر خامس نفس بنفسه مدرك و آلات ایله متصرف ایدوکی تحریر ایتکدر
امر سادس نفس حواس ایله محسوس دکل ایدوکی کشف و تفری ایتکدر
امر اول که اثبات وجود نفس ناطقه در معلوم اولدی که نفس انسانی
 وجودی بدیهی اولدی و بدیهی اولی دلیل و بیان و حجت و برهان کتور
 مستغنیدر زیرا اظهار اشیا انسانی کند و حقیقت و ذاتی در که بر آن و
 بر ساعت مخفی و نام معلوم اولی یوقدر كرك خفته و كرك بیدار و كرك
 مست و كرك هشیار جمیع احوال و اطوارده نفس انسانی کند و ذات
 شعور و استشعاردن خالی دکلدر و انسان معرفت ذاتن حجت و استدلال
 محتاج اولر زیرا اثبات ایله نفسی بایستند تحلیل و اسطه محالدر اما نفس
 مجرد میدر جوهر میدر عرض میدر و سایر احوال و خواص و احکام و عوارض
 دلیل محتاج و اثباته موقوف اولس جایزدر و آنلر اکثری وجدان صحیح
 و ذوق سلیم ایله معروفدر لکن تنبیه و توضیح علما بایستند هیچ صحیحدر
 بناء علیه امور بانی دخی ایراد اولندی **امریانی** جوهری نفسند معلوم
 اولدی که هر موجود نمکی یکی قسمه منحصردر بری جوهر بری عرض زیرا اکثر
 قیامند غیر محتاج اولمیوب بنفسه قایم ایدر جوهردر اگر بنفسه قایم اولمیوب
 قیامند آخر محتاج ایسه عرضدر و اول آخر که آنکله قایمدر بو عرضک صغیر

جوهره مثالی جسمی که بنفسه قایم و قیامند آخر محتاج و تابع دکلدر عوضه
 مثالی لون جسمی که قایم اولیوب بلکه جسمه قایمدن حتی جسم اولسه مجرولون
 بنفسه قایم اولق طول عقلدن خارجدر. و جوهره دخی ایکی قسمدر. بری مجر
 بری مادیدر. مجر اولدر که اکا اشارت حسیه قابل اولیوب. تقریب و تبعیض
 ایتمک هیستراولیه. عقول و نفوس کی. و مادی اشارت حسیه به قابل اولوب
 تقریب و تقسیمی ممکن اولاندن جسم کی. و حکما اثبات جوهریت نفسدنیچه دلیل
 اقامت ایلدیلر. و خواصه نصیر کتاب اخلاق دنیچه سن ایراد ایلدی. بر آنلردن
 اخصر فی نقل ایدر لم. و اول بود که چون عرض موضوعنک مقبول و محمول
 و موضع بونک قابل و حاصل در. و نفس انسانی دایما صور عقلیه علمیه
 حاصل و قابلدر. زیرا صور علمیه نفس تحصیل ایدوب اول صور اکا حاصل اولقد
 خالی دکلدر. پس لازمدر که نفس جوهر و موضوع اولوب بوصودی قابل و
 حامل اوله. پس نفس عرض اولق ممکن دکلدر. زیرا عرضیت بومعنایه ضایفه
 و مبایندر. اما بود لیلدر نظر ظاهر واردر. زیرا حکما قیام عرض بالعرضی بخوب
 ایلدیلر. و حرکتله سرعتی اکا دلیل کتوردیلر. حرکت عرضدر و سرعت دخی عرض
 ینه سرعت حرکتله قایمدر. پس ایله اولیونچون جایزدکل که نفس
 عرض و صور علمیه دخی عرض اولسون. و بوعرضی اول عرض حامل و قابل اولسون
 پس جوهریت نفسدنی سائر ادله به اعتماد اولسون. **امثال**
 بیان بساطت نفسدر. بومقامد بسیطدن مراد اولدر که اصلا تجزیه
 و تبعیض و تفرقه و تقسیمه قابل اولیه. و مرکب انک خلاقیندر. یعنی
 ذواجز اولوب اجزاسینی بر برندن تقریب ایتمک ممکن اوله. چون بومقد
 مفهوم اولدی. پس معلوم اولسون که نفس انسانی بسیطدر. یعنی اجزاسی
 و ابغاضی بوقدر. و تقریب و تقسیمه قابل دکلدر. دلیلی اولدر که بعضی استیانی
 که بلاشبیه بسیطدر. و حدی کی مثلا نفس آنی تعقل ایدر. و تعقل خود
 صورت معقول ذات عاقلدن حال اولغنیله اولور. پس اگر نفس منقسم
 اولایدری آن شی غیر منقسم حال اوله مزایدی. زیرا محکک انقسامدن

حالت دخی انسانی لازم کلور. چون حال که وحدت متعلقه در غیر منقسم
 لا بد محل دخی که نفس ناطقه در غیر منقسمدر. و هو المطلق **امرا**
 نفس ناطقه جسم و جسمانی دکل اید و کیدر. اول معلوم اولر که جسم اول
 جوهره دیرلر. که جهات ثلاثه اعنی طول و عرض و عمق انقسامی قبول ایلیر
 و جسمانیذن مراد اولدر که یا نفس جیمدر. یا هیولی اجسامه حال اوله.
 پس جمیع اعراض که جسمه حالدر. و صورت جسمیه. و صورت نوعیه که
 هیولی ده حالدر جسمانیذر. و کاه اولور اجسام و اعراضه جمله سینه
 جسمانیات دیرلر. چون جسم و جسمانی ندر معلوم اولدی. پس مطلوب
 که نفس انسانی جسم و جسمانی دکلدر. و یکدر ظاهر اولدی. زیرا جسم و جسمانی
 منقسمدر. نفس خود غیر منقسم ایدوب کی امثال ت تقریر بده ظاهر اولدی.
 پس نفس جسم و جسمانی دکل ایدوب کی دخی ظاهر در. **امرا** **خامس** نفس بالذات
 مدرک و آلاتله متصرف ایدوب کی در. چون سابقا معلوم اولدی که نفس کندونی
 ادراک ایلر. بلکه ادراک ایتدونی دخی ادراک ایلر. و جایزدکلدر نفس کندونی آله
 ادراک ایلیر. زیرا نشانی ایله نفسی مابینند آله تحلل ایتمک ممکن دکلدر. و حکما
 عاقل و معقول متحد در دیرلر مراد لری بومضاد. یعنی نفس کندونی ادراک
 ایتمی واسطه ایله دکلدر. اما نفسنک آلاتله متصرف اولدی دخی ظاهر
 مثلا آله بصر ایله ادراک مبصرات و آله سمع ایله ادراک مسموعات ایلر
 و علی هذا القیاس. و بونصرف علمی در که قوت مدرک دن ظاهر اولور. و بر
 تصرف دخی ایدر اول اولدر که ادراک دن حکم تحریک اعصاب و عضلات
 ایلر. و بونتحریک سببی ایله بدن دن انفصال متعدد ظاهر ایلر. و بونصرف
 تحریکیدر. قوت تحریک دن صادر اولور. و بوجمله صادر اولان اعضا له
 انفعال اختیاریه دیرلر. و بونفعال کیفیت صدوری. و کیمیت مبادی و اسباب
 علم طبیعی بدین بیان اولور. **امرا** **سادس** نفس حواسله محسوس اولور. و غرض
 چون نفس جسم و جسمانی دکل ایدوب کی ظاهر اولدی. پس حواسله محسوس
 اولور دخی ظاهر در. زیرا حواس ایله محسوس اولان یا جسم یا جسمانیذن

چون نفس ناطقه جسم و جسمانی در مجرده و معرادر پس محسوس اولو است
منزه و مبرادر **بیت** زان روی چشم تن جانان نماید . . .
جانست تن فاذلك اوجان نماید **مقام ثانی** چون نفس ناطقه تعریفی و
تعریفك قید و فوایدی توقیفاً و مقدار که طاقت بشریه اکا و اصل اوله
بوامور مذکور ایله آکه تنبیه و اعلام حاصل اولدی پس شمدن کرون نفس
ناطقه نك وجودی هلاك بدنا یله زایل و اینت ذاتی الهام بنای جسد
باطل اولوب بلکه بعد مفارقة البدن دایم و باقی و عالم مجرداته متصل و ملاقی
اولوب ایدر لایقین زمره خالدين دن اولدوغنی بیان ایدر لیم که برنم مطلوبه
عظیم فاض اولدوغندن غیر حکمت و شریعت اصل جلیل و مرام مهم جمیل در
زیر سعادات اخرویة نك ثبوتی اکامبتی و ثمرات حسیة روحانی بونیجه دن تجلی
و کافه حکماء الهیین و عامه فلاسفه طبیعیین بوسمه مایل و بوقوله قایل
اولشلرد و حکامدن بکه مخالف کمسنه یوقدر الفرق طبیعیین دن
برشورده مذمومه و فرقه محرومه که منازل حکمت و فلسفه حقه راه
بولوب بیابان طبیعت افتاده چاه اولدیلر و انلر حشاشون دغی درلر
زیر انسانی که خلاصه عالم و خلیفه الله الاعظم در حشایش فلوک کبی است
و نابت و شرف معاد و دولت بقا و لغا اکا غیر تابنده یدیلر و بوقوله حکمای
معتبرین آراستند سفائله معروف و فلسفه لری غایت نکات کیهل و صور
معلوم اوله که چون اجزای بدن عناصر متضاده دن مرکب و خرابه جسد
اجسام متخالفة الطبیاعدن مترتبه و قدرت مبدع حکیم و صانع علیم امور
مختلفه ده جمع و تلفیق و اشیاء متضاده نظم و توفیق ایدوب بدنی اجزاء
متفرقه دن مؤلف و روح حیوانی اجزاء متفرقه ایله مؤلف و حشرات غریزه
مستعد و مشرق اینکله نفس ناطقه نه کسب کمال ایچون آلت مرتب و قطع طریق
سعادتی ایچون مرکب ایدر و چون بواسطه قهر الهی ایله مقهور و خیردن
مفارق اولقد قهر و بلای ایله مقصور اولشلرد و لابد بوقدر ایم ابدی
و باقی سرمدی و لوق ممکنه کدر بلکه بالآخر اجزای عناصردن هر برسی

اجزای اصلیه سنی طالب و امکانه طبیعیه سنه و اهب اولوب عقد ترکیب الله
مایل و وصلة اجتماع و اتصال بالکلیه زایل اولسه کرکدر **قطع**
اصداد در عناصر عالم سبب بودن کا و لمر مرکبات موالید اعتدال
چون اعتدال بولیه اصداد لاجرم ترکیب عقد سی بولور البتة اختلال
اما خراب دیار جسد دن سلطان نفسه زوال کلر و اندر اس اطلال دن
بدنن کرد فناء روحه کره فنا قوتن بلکه خیمه بوزلور اما سلطان سوار
و کشتی طایغر لکن رئیس در کنار اولور نیت کم حکیم عمر ختام دیرکه **رباعی**
خیام تنت بخیمه می ماند راست وین خیمه برای رفتن راه فناست
فراتر اجل زبهر دیگر منزل ویران کنان خیمه که سلطان بر خاست
بلای چون نفس ناطقه مجرد در مجرده قیای بقادن غیر خلعت اولمر و
قامت روحه اگر چه جیب حدوت مجرد در لکن دامن ابدیتی کل زوال و کرد
فادن طولمر زیرا زوال و فنا جسم و جسمانیاته ملایمدر دامن مجرد اختار
فنا تعلقتن بری و پچمر روحانیات کرد زوال عروصدن سالمدر و خوا
نصیر طوسی امتناع فنا و دوام بقای نفس ناطقه نه دلیل ایراد ایدر اما
بر احتمال تطویلدن خوف ایدوب نقل ایندک اما خلاصه کلام و حاصل
مرامی اولدیر که هر شی که قابل فنا و متحل عدم بعد الوجود اوله البتة اول شی
بر محلدن حال اولوق کرکدر صور و اعراض کی زوال و فنا بولور و صور جسمیه
و نوعیه دغی هیولی ده حلول ایتمشلرد زایل و فانی اولور زیرا کور در جسد
لونی کیدوب بی ثون قالور و بر محلدن بر صورت کیدوب صورت اخری
کلور اما برشی که حال اولوب محض محل اوله هیولی کی یاخود نه حال و
محل اوله مجردات کی اصلاً انلر وجود دن صکره فنا کلر و عدم بعد الحدوت
که فنا اندن عبارتدر انلر عارض اولمر و متأمل صادق متفکر چاذق که اول
عالم کون و فساد نکران اولوب و بیک نظری کوجه اطوار خلع ولبسه
کدران اوله عالمه و افق اولور که فنا که عالم عنصرید شایع و مشهور در همان
اعراض و صور مختص و منحصر در اما اعراضک زوالی معین خصوصاً ذکر ایند

مثال در ظاهر و مبین در. اما صورت فاسی کون و فساد حالت در مقرر
و فساد اصطلاح حکما ده هیولی بر صورتی چقر و کون صورت آخری کیمکله
مفسر در. مثلا عنصر آب تخیر اولوب هوایه انقلاب یلسه صورت هوایی به
کله سی کون و صورت مائیه نك کتمه سی فساد در. و خلج و لبس و استحاله
لفظ در اصطلاح حکما ده بومعنی مراد در. بوضوح منقلب و لان آب ایله
منقلب ایله اولان هوانك هیولا بی بر در. اما صورت آب که فانی اولدی
صورت هوایه که حادث اولدی مغایر در. پس صورت کاه حادث و کاه فانی
اولدی و ظاهر در. هیولی ایکی حالت در باقی و ایکی صورت در دخی ملاقیدر.
و چون نفس ناطقه نه صورت در نه عرض در بلکه مجرد در. پس آنک زوالی
و فاسی متمتع و دوام بقای سر در. بلکه هلاک بدن نفس نسبت بر صا
زوال آلت و بر فارسه ضیاع مرکب کبی در **مقام ثالث** نفس ناطقه
انسانیه نك قوی لرین بیان و سایر حیوانات قوا سندن تمیز ایتک در.
معلوم اوله که نفس حکما قسده اوج نسبه به اطلاق اولور. بریسی نفس
نباتیه بریسی نفس حیوانیه بریسی نفس انسانیه اگرچه بنم مقصود در
بوکاید نفس انسانیه فقط اما نفس نباتی حیوانی به دخی فی الجمله اشارت ایدلیم
که اصطلاح حکما به بر مقدار و قوف حاصل اولوب نفس انسانی به مزید ایضاح
دخی اوله **اوله نفس نباتی** هر جسم که نامی اوله نبات کبی حیوان کبی
انسان کبی آنده موجود در. و شول جسم که جامدا ولوب نمودن خالی اوله
بسیاط عناصر که هوا آب و آتش و تراب در. آنلر کبی و معدنیات و مرکبات
غیر نامیه کبی آنلر ده نفس نباتی معدوم و مفقود در. و جسم اولان خوا
و آثار تغذیه کبی و تمیه کبی و آنلر که لوازمی جمله سی نفس نباتی به مستند
و نفس نباتی آنلر مبدأ علت در. تغذیه دیو که دیر که غذا کذ و صورت در
چقوب مغذی عنی غذا خوار اولان جسمك صورت کیر و ب آنلر جز اوله
و بو تغذیه نك نبات و حیوان و انسان و وجودی لازم در. مثلا نباتات در
اجزاء مائیه و ترابیه که غذای نباتات در. عروق سندن سرایت ایلوب نبات

عنه

مغذی نك صورت کیر و ب آنلر جز اولور. و کذلک انسان حیوان
غذای ماکول معدیه معدیه دن کبد کبدن اعضایه و ایلوب هضم تمام ایلد
منهضم اولوب حیوان مغذی دن جز اولور **تمیه** و **نمو** که دیر که
جسم فانی اگر نبات اگر حیوان اگر انسان اقطار ثلاثه سندن یعنی طولند
و عرضند و عمقند تناسب طبیعی و زره متر اید اوله و بوقوت تمیه
آخر عمر دك باقی و ممتد اولور. بلکه بو زیاد نك که اکا عوام بیو ک دیر
مقدار معین و زمان مقتدری وارد که اول زمانه واصل اولدقن صکر
قوت تمیه و اقفا ولوب عملدن قالور. و اکا حکما سن و قوف دیرلر. و
اول انسان یکریمی درت یاشنه و ایلوبی و اقفا ولوب من بعد نمو و زریه
آرتمز اما **سمن** که سمنك در نمو کلدن زیرا اقطار ثلاثه ده اولور.
انسان نه قد سمن اولسه طولند خردل قدر زیاده اولور. اول سبدن
سمن نمو عدا اولور. اما تغذیه آخر عمر دك باقی و بی زوالدر. زیرا نبات
و حیوان و انسانك غذا سر بقای محال در. و بو نفس که جسم نامی ده ثابت
صورت نوعیه سی در. زیرا حکما ذاهبا ولدیلر که هر جسمك اگر بسیط اگر مرکب
اگر فلکی اگر عنصری البته بر صورت نوعیه سی وارد که آنکله سایر انواعدن
ممتاز و خواص و آثاره اول صورت مبدأ علت در. پس جسم نامی ده صورت
نوعیه که مبدأ آثار مختصه در. و خواص زمه سی در نفس نباتی دیرلر.
ایکینچی که نفس حیوانیه هر حیوانم فاطق و غیر فاطق موجود در. و حیوان
اولین جسم نامیه نبات کبی مفقود در. و حیوانك خواص زمه سنده حیات
کبی حق کبی حرکت کبی ارادت کبی بو نفس مبدأ و سبب در. و حیوانك صورت
نوعیه سی در **اوچینچی** که نفس انسانیه نوع انسانه مخصوص و مقدارن
و نوع انسان سایر انواع حیواناتن بو نفس ایله ممتاز و مبان در. و انسان
خواص که غیر انواع حیوانات و اجناس نباتاتن بوقدر. تعقل کلیات و نطق
و ضحک کبی جمله سندن مبدأ علتی بو نفس در. و بو نفسلر که هر بر سندن
بنجه قوتلری وارد و اول قوتلر دخی بنجه افعاله سبب و مبدأ در **قوی**

قوا و نفس باقی معلوم اوله که نفس باقیست در وقت قوتی و اردر
 اولکسی قوت غاذیه. ایکجیسی قوت نامیه. ایکجیسی قوت مولده و درکشی
 قوت مصوره در غاذیه نامیه شخصک بقای ایچون لازمدر. زیرا غاذیه
 نامیه اولسه شخص باقی اولوب کمال مطلوبه اینشمل ممکن اولمز. اما مولده
 و مصوره بقای شخص ایچون لازم دکلدن. بقای نوعی ایچون لازمدر. زیرا
 مولده و مصوره اولسه شخص فانی اولمز. لکن شخصک خلفی قالمز. عین اولان
 آدمی کبی خلف قالمق انفراده نوعه مؤدی اولور. و بود ورت قوت که ذکر
 ایلدک بونلر قوی محذومه در. زیرا هر برسینه دورق قوت دخی خدمت ایلر
 آنلر قوی خادمه دیرلر. و آنلر قوت غاذیه. و قوت ماسکه. و قوت هاضمه
 و قوت دافعه در. حکیم محقق نظیر طوسی بومقامد بوقدر بیان ایلده اکثفا
 ایلدی. اما بزچون کوردک که علم طبیعی و علم طبعی اشتغال ایتیمیلر بوقوتلرک
 معاینه و کیفیت عمللرین تمام معلوم اتملر. پس بوکدامرک نفی تمام وعاید
 عام اولمچون شرح و بیانی علی وجه الاختصار ایراد ایلدک. اولام معلوم اوله که
 هر جسم فانی اگر نبات اگر حیوان. اگر انسان غذایه که بدل مایخلل در. اعنی جسم
 هر آن آیریلوب کیدن نشنه نک برینه بدل ولجی متینه محتاجدر. خصوصاً
 حیوان که حرارت غریزیه سی. اعنی یونگی ایچنده کی دم غلیظک حرارتی که آنسز
 حیوان اولمق ممکن دکلدن. علی الدوام اجزای بدن تحلیل ایتکده. اعنی ایدوب
 کتمکده در. پس اگر کیدن برینه غذا دن بدل کلیه. و متخلل اولان غذا متخلل اولان
 بدنک عوضی اولیه. ترکیب باطل. و حیات فانی. انا و مزاج منعدم. بنیان بدن
 منهدم اولمق لازم کلور. پس بدنه وارد اولان غذا بدن جزو اولمق کرک
 و صورت اولی سی و زن باقی ایکی بدن جزو اولمق ممکن دکلدن. بلکه لازمدر
 قوی بدنیه آنه تصرف و عمل ایدوب آنی بدن جزو و بدل قلی ایچون
 صورت اولی سندن جیقروپ بدن صورتیه قویوب جزو بدن و بدل مایخلل ایلیه
 و غذا بومرتبه به ورنجه اعف صورت بدن تغذی به کیرنجه نیجه مراتب و اطوار
 و قوی بدنیه نک غذای بدن جزو ایدنجه نیجه اعمال و اناری وارد مقام

اقتضا ایدوکی قدر ذکر و تفصیل ایدلم که بعضی آیات انفس که سیرهم آیاتنا
 فی الآفاق و فی انفسکم اشارت شریفه سی مقتضای نیلایاندر. اسماع اهل
 اعتباره داخل و انظار اولی ابصارده نمایان اوله که غذا داخل بدنه نازل
 و حلقومدن معدیه واصل ولجی معدیه بر قوت وارد که غذای طالب و آنی
 کند و به جاذب در. و بوقوت حکما و طباقندن بدنک جمیع اجزا و جمله اعضا
 وارد. پس غذای معدیه و معدن کیدن و کیدن جمله اعضا به جذب ایلر
 و بوقوت قوت جاذبه دیرلر. و غذا بوموضع اعنی معدن و کیدن و اعضا
 بر مقدار کلمک کرک که قوت هاضمه هضم عمل ایشلیه. و الا غذا هضم اولد
 بدن جزو و بدل مایخلل اولمز. پس بر قوت کرک که غذای هر موضع تمام
 هضم اولجی به دک طوئه قویو برمی. و بوقوت قوت ماسکه دیرلر. و بو
 قوت ماسکه غذای امساک ایدرکن بر قوت دخی وارد که غذای هضم ایلر
 اعنی صورت اولی سندن چقاردر. و جزو بدن و لمغه مناسب صورتیه قوی
 و بوقوت قوت هاضمه در و آنک بوفعله هضم دیرلر. و دخی معلوم
 اوله که غذای هر جزوی هضم اولوب. بدن جزو اولمغه صالح دکلدن
 بلکه لطیفی هضم اولوب. غلیظی و کثیفی فضله اولوب. بدن خارج
 دفع اولمق کرک که بدنه ضرر کلی اولیه. پس اول قوت که فضله لری
 خارج دفع ایلر. آکه قوت دافعه دیرلر. حکما علم طبعی و طبای
 کتب طبعیه بوقوتلرک فردا وجودنه. و هر بری برینه مغایرته اولد
 ایراد ایتیمیلر در. اما برنم کتابم بوفنده موضوع اولد و عیون ایراد
 اوله به شروع ایتدک طالب و راغب اولان کتب علم طبیعی به و فرعی
 اولان علم طب کتبیه رجوع ایلسون. **تنبیه** هضمک دورق مرتبه سی
 وارد که هر مرتبه بوموضع اولور. و هر مرتبه نک بر فضله سی اردر
 که موضع هضمک قوت دافعه سی انی طشریه دفع ایدر. بدن ضرر دن
 صقلق ایچون. مرتبه اولی معدیه در. و حکما ایدر که بوهضمک
 ابتدای دهندنر. زیرا سطح داخل دهان سطح داخل معدیه متصل

و ملاصق در و غذا دهانه کبر و ب مضغ ایتمکه یعنی چینه که باشد قدر
 فی الحاله هضمك ابتدای حاصل و ب هضم آنها سینه معدده بعد زمان
 واصل اولور و غذا ب هضم ایله معدده منهضم و لیجی کشك تخمین یعنی
 قوی تر خانه کبی اولور و اکا یونانیلر کیلوس دیرلر و ب هضمك فضله سی
 ثقل و غایط در که امعا طریقندن مقعد واصل اولور خارج مندفع اولور
 مرتبه ثانیه کبد ده اولور و کبد جگر که قراسنه دیرلر زیرا هضم اول
 منهضم اولور کیلوس اولان غذا نك لطیفی معدده دن ماسا ریکا و دیگرلر
 طمرلر کبر و ب کبد منخذب اولور و ماسا ریکا ایجه و طاراجی طمرلر در که
 بر طرفی نهایت معدده و طرفی آخری مقعر کبد یعنی جگر که جقور طرفی ثقل
 اولمشدر پس لطیف کیلوس ماسا ریکا دن کبد واصل اولور لیجی کبد و تکرار
 طبع و فیض بولور بر هضم دخی اول اولور و بمرتبه یه اهل یونان کیموس دیرلر
 و بمرتبه ده اخلاط اربعه متمیز و متکون اولور زیرا اجزاء ناریه لطیفی سی
 حرارت و یس سبی ایله احتراقه مایل اولور کمال خفتندن که ناریته لازمه
 جمله نك اوستنه چیقیر اکا صفر دیرلر و اجزای رضیه کشفه سی درد زیت
 کبی اشعه جوکر سودا دیرلر بوا یکینسك مابینده اولان اگر فیض تام بولدی
 اول دم اولور و اگر بولور ب هضم خام قالدی ایسه اول بلغم اولور
 مرتبه ثالثه عروق در زیرا اخلاط مذکور جگر که جانب تحدید یعنی
 بومری طرفندن متصل اولان عرق کبردن که مجوفدر و عروق صغار
 بدنه متصل در عروق مذکور یه اقوی و اینوب عروق در تکرار بر هضم دخی
 اولور ب هضم سبی ایله بدنن جزا اولور اعضا اولغه صالح اولور
 و ب هضمك فضله سی بخار اولور مسامات بدنن متخلل اولور چیقیر
 کیدر یا عرق و و سخ اولور و حاملر ده کیسه ایله جیقین کیدن بودر و
 بعض حرارت بدنه مزاج اولور قل اولور مرتبه رابعه اعضا ده اولور
 زیرا غذای مزبور کبد ده اخلاط اولور عروق کباردن عروق صغاره که
 جدا اول دیرلر و سواقی و روافض دخی دیرلر و کولور و انلردن دخی خورده

عرق که عروق لیغیه در غایت صغرندن خرما لیغیه تشبیه اولور
 و کیلور ب انلر که خورده جه اغر جقلردن اعضا یه ترشح ایدوب اعضا یه
 ملتصق ولون و قوام ده تمام مشابه اولوب و الحاصل عضوک متخلل اولان
 جزئیه بدل اولوب عضوا اولور و بوا آخر مراتب هضمدر و ب هضمك
 فضله سی منی در که ماده آدمی اولور قوت مولد شول قوت در که جسمدن
 بعض اجزاسن آیروب فصل ایدوب آنک منلی بر شخص آخر ماده مستعد
 ایلر مثلا جسم نباتدن قوت مولد بعض اجزاسن آیروب تخم ایلر و بوجدن
 آنک منلی بر فرد حاصل اولور اگر قوت مولد اولمیا یدوب تخم حاصل اولور
 و حیواندن قوت مولد که ماده و منی در حیواندن ماده حاصل اولور قوت مصیق
 اول قوت در که ذکر اولان اجزا اکا ماده شخص آخر اولغه مستعد اولمشدر
 بر موضع قابله دوشسه تخم نباته ارض محروته کبی و نطفه حیوانه رحم انثی کبی
 بوقوت سبی ایله انلر صورت فیض اولوب شخص مستقل اولور
 ماده مذکور یه صورت فیض اولغه سبب بوقوتدر بوقوت اولسه
 صورت بوله من قوای نفس حیوانی ایکی در بریسنه قوت مذکر که دیرلر
 و بریسنه دخی قوت محرکه دیرلر قوت مدد که اولدر که حیواندن اولان
 ادراکه سبب اوله اول دخی ایکی صنف در زیرا قوت مدد که نك الی اولان
 که اکا حاسه دیرلر ایکی نوعدر بر نوعی حواس ظاهر و بر نوعی حواس باطنه
 پس قوت مدد که ایکی صنف در صنف اولک الی حواس ظاهر در بشدر
 اولکینسی قوت لامسه در و بوقوت در که آدمک جلد ظاهر نك جمله سنه
 قولمشدر و نفس بوقوت سبی ایله کیفیات ملموسه حرارت و برودت
 کبی و رطوبت و یسوست کبی ادراک ایلر بشرط آنکه کیفیت مذکور نك
 حاملی اولان جسم قار و بوز کبی بدنه ملایسه و اتصال این مثلا برودت
 کیفیتنك حاملی اولان جسم قار و بوز کبی بدنه ملایسه ایسه فی الحال نفس
 آنک کیفیت برودت مدد که اولور اگر بوقوت اولمیا یدوب ادراک این
 و بوقوت اگر جمیع ظاهر بدن وارد و اما کف دستدر خصصا شهادت

بر ما غناك و چند غایت قویدر. اینجیسی قوت شامه در. و اول بر قوت که
 در و انک فکر نه که مقدم دماغیدر. ایکی یومرجه اقلر وارد که خاتونک خلقتی
 تدبیه یعنی همه لری و چند بگز. آنه قوتلشدن. رلیحه لری نفس بوقوت ایل
 ادراک ایلر. اینجیسی قوت ذایقه در. و اول بر قوت ساریه و قدرت جاریه
 جرم لسان و زن مفروش و لان عصید مخفی و پنهان که آنکیله طعوم اجناس
 مطعوم مدرک و معلوم اولور. اما حدوت ذلک لادراک سبب مطلق و سبب
 رطوبت لعابیه غناک وارد اولان طعامک کیفیتی ایل و متصف
 یا خود اجزای لطیفه سی ایل و ممتزج و مؤلفا و لوب کیفیت مذکور یا اجزاء
 مزبور ایل و ایله عصف مسفورک برونه و صولی و درونه حلول و دخول
 و سیله سنه متوصل و صله و سیله سنه متوصل و متسلسل و اسباب اخرون
 بالکلیه منفصل و متبذل من سوم اینه نظر هر قوم لوجه فکر اولور. و در اینجیسی
 قوت سامعه در. سامعه بر قوت در که صماخک اعنی قولاغ دلیکنک دیدن
 مفروش اولان جسم عصبانی اعنی سکر لوجیمه قوتلشدن. اصوات آنکیله ادراک
 اولور. اینجیسی قوت باصره در. و اول بر قوت که رطوبت جلدیده اعنی
 کوزک قراسنده که اکا افسان العین و مردم چشم دیر قوتلشدن که جمله مبصر
 آنکیله ادراک اولور. صنف ثانی که آلتی حواس باطنه در. اول دفعی بشدن
 اولکیسی حس مشترک در. و اول بر قوت که دماغ مقدمه قوتلشدن
 حواس خمسة ظاهر ایل ادراک اولان صور جمله این مجتمع اولوب نفس انک
 سببی ایل ادراک ایلر حکما بوقوتی بر حوضه تشبیه ایدر که که بش ابرماغ آفت
 دو کوله. اینجیسی خیال در. و اول بر قوت که دماغ بطن اولینک مقدمه
 قوتلشدن و حس مشترک جمع اولوب ادراک اولان صور تلی صاحب صوت
 و مدرک اولان سنه لر حواسدن غایب اولدقن صکر بوقوت حفظ ایلر.
 مثلا بر شخصه نظر ایلک مادام که مقابله ده در مدرک در. و صور حق
 مشترک در. اما مقابله دن غایب اولدقن صکر صور حق حس مشترکدن زایل
 اولور خیال دن قالور. پس خیال حس مشترک حافظی و خزینه داری در. اگر

خیال اولیایدی بر یکسبب اسباب بلکه اقربا سن سلیموب هر بار که ملاقی اوله
 کیمین دیدی. اینجیسی قوت واهمه در. و اول بر قوت که معانی جزئییه که
 محسوس اولیه. و لکن محسوساتدن مأخوذ و محسوسات متعلق اوله. آنلری ادراک
 ایلر. مثلا عداوت و صداقت کی که محسوس دکلدر. و لکن عدد و صدق محسوس
 بومعنی اول محسوسلردن مأخوذ و منتزعه در. اگر بوقوت اولسه قویون قوت
 عداوت ادراک ایدوب اندن کریزان. و کند و قوی سنده صداقت حسن
 ایدوب اکامایل و ریزان اولمیدی. در اینجیسی قوت حافظه در. و اول
 بر قوت که قوت واهمه ادراک ایدوب معنای حفظ ایلر. نیت که حس مشترک
 ادراک ایدوب صور محسوساتی حفظ ایلر. اینجیسی قوت متصرف در.
 و بر قوت که صور محسوسات و معانی جزئییه آراسنده تصرف و تدبیر ایدوب
 تصرف ایلر. مثلا یا قوتدن بر طاع و کوشدن بر سر و تحیل ایلر. و بر قوت
 تصرفات و معانی جزئییه که شعرا تحیل ایدوب بر قوت تصرف در. **قوای**
محرکه قوای محرکه دخی ایکی نوع در. برسی قوت شهویه در. و اول بر قوت
 که بوقوت سببی ایله نفس کند و یه مطلوب و ملایم اولان سنه جذب
 و تحیل ایلر. پس نفسک جذب ملایم ایتکه اولان حرکاتنه مبدی بوقوت
 اینجیسی محرکه دیرلر. و برسی قوت غضبیه در. و اول بر قوت که بوقوت
 سببی ایله منفور و ناملایم اولان سنه دفع و تبعید ایلر. پس ناملایم
 اولان حرکاتک سببی بر قوت در. و قوت محرکه البت قوت مدرکه یه محتاج
 و آنوقت مستفید در. زیرا نفسک ملایمک ملایمتنه شعوری وادری
 اولی کرک. که آنک جذب و تحیل میل و انتعاشی اولوب. اول میل
 اراده سبب اولوب. ارادت دخی تحریک اعصاب و عضلاته سبب اولوب.
 فعل وجوده کله. کذلک منفور جاننده دخی. اول نفسک منفور و ناملایم
 اولسنه شعوری اولوب. اول شعوردن نفرت حاصل اولوب. نفرتدن
 دفع جانینه ارادت جازم حاصل اولوب. بوارادت دفع جانینه تحریک اعضا
 و عضلاته سبب اولوب دفع وقوعه حقیقه **قوای نفس انسانی** معلوم

اولا که مرکبات عنصریه در موالید ثلاثه که برهمنی معدن برهمنی نبات
 برهمنی حیوان و انسانند. اشرف مرکباتند. و بمرکبات ثلاثه عناصر اربعه در
 حاصل اولور. عناصر اربعه اکا ماده در. اول سبیدن عناصر اتمات اربعه
 دیرلر. و افلاک اسباب فاعله کجی اولدو غیجون آباء نسه دیرلر فقیر نظم انسید
مصراع طوغدن چار آن دن نه آقادن اوج مولود. و بمرکباتک هر برهمنی
 فی الجملة اعتدال بولینجه مزاج تحصیل ایدر. زیرا مزاج که مرکبه لا نفس
 اعتدال دن ناشی اولور. اعتدال نه قدر آرق اولسه. اولقدر مزاج دخی اکل و
 اشرف اولور. مثلا اعتدال حیوان اعتدال نبات دن آرق قدر. لا بد مزاج حیوان
 مزاج نبات دن اکل در. و اعتدال انسان جمله دن افضل. لاجرم مزاجی اشرف
 و اعدل در. و نقطه آدمی که ماده بدندر. اغذیه معتدله دن متولد اولور.
 هضم رابع مرتبه سندن کمال نفیج بولشد. لاجرم نفس انسانی که اشرف نفوسند
 مبدأ فیاضدن اکا فیض اولشد. و نفس انسانینک تفریقی سابقا و رالیدی
 اما الآن انسان مخصوص کجی قوتی وارد در. که اول قوتلر سایر حیواناتدن بوقدر
 و انسان بوقوتلر سببی ایلر. سایر حیواناتدن ممتاز در. و اول قوتک برهمنی قوت
 عالمه. و برهمنی قوت عامله در. قوت عالمه دخی اکی قسم در. برهمنی حکمت
 نظری جهندن عالم اولان. و برهمنی حکمت عملی جهندن عالم اولان قوتدر.
 اما حکمت نظری جهندن عالم اولان قوتک اثری و عملی حقایق موجودات
 و اصناف معقولاتی ادراک ایتکدر. و حکمت عملی جهندن عالم اولان قوتک
 اثری و عمل اخلاق حسنه. و اعمال صالحه اخلاق ذمیه. و اعمال فحیه دن فرق
 و تمیز ایدوب که نیجه علمد که ایشله سی مودت نقصان و شقاوتند. انلری
 ادراک ایتکدر. اولک سینه عقل علی. و اکیچی بر عقل علی دخی دیرلر. و قوت عالمه
 بر قوتدر که تحریک اعضا و عضلات ایدور. و اعمال خارجیه صدره مبداء
 و علتدر. و بوقوت علی ایشله ده قوت اولی به محتاجدر. نیجه که قوت محرکه
 حیوانیه ده مرور ایلدی. و بوقوت اگر چه قوت محرکه حیوانیه به شبیه در. اما
 آذن ممتاز در. و جهندن که محرکه حیوانیه نک مبدی تخیل ملایمت فعل مطلوب

و تخیل منافرت فعل مهر و بدی. زیرا حیواناتن توهم و تخیل که حواس باطنه دندر.
 و اردر تعقل بوقدر. اما انسان کی قوت محرکه نک مبدی تعقلدر. زیرا فعل
 مطلوبدن کمال و نفع عاقبت و خیرات آجله اولدو غنی دلیل و برهانیه تعقل
 میل ایدر. و فعل مهر و بدی دخی نقصان و ضرر عاقبت و شرر آجله اولدو غنی
 تعقل ایدوب دخی جانبیه میل ایدر. اما ایلر فهم اولنسون که جمیع افعالی
 افراد بشرک مبدی تعقل اوله ایلر دکدر. بلکه اکثر علوم افعال اختیاریه
 توهم و تخیل دخی مستند قیولدر. و انسانک بوقوتنه عقل عالمه نسبت
 ایتک دخی و اعددر. اگر چه بوقوت عقل دیمک مجاز در. زیرا بوقوت موجب
 ادراک دکدر. بلکه موجب حرکتدر. لکن مقتضای عقل اوزره اولدو غیجون
 مجازا عقل دیمک رواد. **تنبیه** حضرت امام غزالی. و اصحاب صفوت
 تصوفدن بر جماعت ذاهبا و دلبرکه. قوای مذکور ملائکه در که حق جل و علا
 کمال لطیفدن انی روح آدم مکرمه مستخر و مطیع ایدوب سجده انقیاد ایلدیر.
 تا قیامت صغری قیام. یعنی روح بدندن انفضال و انضمام ایدنجه انلر مقام
 خدمت و انقیادده. بامر الله تعالی و قائمدر. و احادیث نبویه ده علم صدق
 الصلوة و الحیة. بمعنای تلویحاً و بصرحاً اثبات ایدر. سینه جوددر. و
 عقل جهندن دخی دلیل بود که. بوقوتی دید و کمر نسته لردن افعال حکیمه. و
 اعمال متقنه صادر اولور. که حکماء کبار و عقلاء ذوی الابدی و الایضان
 آنک اقل قلیلدن عاجز و دم بسته در. بین بوقوتدن که علم و ادراکدن
 و غریب بل ذره شعور دن بی نصیب اوله نیجه صادر اولو احتمالی وارد
 چون ببحث بحر عمیق و درمذقیقتدر. بوقدر اشارتله اکتفا ایدوب برینه
 ظاهرا اصول حکمته اقتفا ایدوب اصل کلامه رجوع و نقل سخن حکمای
 شروع ایدر. لیم. معلوم اولسون که بوقوای مذکور نک ایچندن بعضی وارد
 اناری آنلردن شعور. و رویت و اختیار و ارادتله صادر اولور. و انسانک
 کمال و تکمیل و مراتب سعادت کسب و تحصیل بوقوتله قوتلر ایلر اولور. و
 بعضی قوتلری دخی وارد که اناری بخرم مقتضای طبیعت و علی وجه الاضطرار

والخاصه صادر اولور. وبقوتلر اگرچه اصل فطرته انسانه نوعا کماله لکن بوقوتلر کسب وکوشش اینکله اصل فطرته دن زیاده کمال فاده اینکله سبب اوله منزلت پس برهم بوقوتلر کی کتب علمیه ایچون مؤلفدر مقصود من بوقسم دکل بلکه قسم اولدر. زیرا مراد من کسب کمال وینل سعادات حقیقی به سبب اولان نسنه لردن بحث اینکدر. واول قوتلرک اناری اختیار و ارادت. و فکر و رویت ایله اولون درت قوتدر. اینکی قوت حیوانیه دن قوت مدرکه و قوت محرکه. اینکی قوتای انساندن. قوت عالمه. و قوت عامله در. قوت عالمه به نطق و فی دیرلر. و قوت عامله نك بر شقی قوت شهویه در. و بر شقی قوت غضبیه در. نه کیم سابقه تحریر اولندی. قوت شهویه جذب منافع. و تحصیل مایوس شهویه مآکل و مشروب. و منافع کبی کا متعلقدر. بوقوتک منبعی چکر در که تغذیه آند اولوب جمیع اعضا به بدل مایه تحلل آندن سرایت ایدر. و قوت غضبیه به دفع مضار و مخوفات و اقدام و اخطار. و طلب تسلط و تجبر. و اظهار نفوت و تکره متعلقدر. و بوقوتک معدنی یورک در که منبع حیات و منشأ روح حیوانیدر. کا ه اولور که قوت عامله ایله بویکی قوتدن نفسله تعبیر اولوب نفس ملکی و نفس لیمی و نفس سبئی ایله تعبیر اولور. **خاتمه مقدمه** برینجه امورک بیاندر در که هم ولا ندر. و شاع مقصوده نافعدر. **امراول انسان مرکبات عالم عنصریک اکل و اشرفی ایدون بیان ایدر.** معلوم اوله که اجسام طبیعیه جسم اولدوغی حیثیتدن جمله بی متساوی و تدریج متوازی در. و رتبت و فضیلتدن بر جسمک جسم آخر مرتبت و تقدیمی یوقدر. زیرا جمله اجسامی بر تعریف جامع و جمیع بر هیولی مقومدر. اگرچه عناصر اربعه بسیطه نك صور نوعیه لری ایله. و فصول مقومه لری ایله. بری برندن تفاوتی و تخالفی واردر. اما بواختلاف مراتب فضیلتدن جوق تفاوتی بجا یلر. بلکه عناصر هنوز مقام تکافؤ و تساوی. و محل تعادل و توارنی ده در. اما عناصر اسنده اختلاط و امتزاج حاصل اولوب مرکب فی الحاله اعتداله قریب باشلیوب اعتدال قریبه کوره مزاج فیض اولدو مرکبات ارا سندن تفاوت و تضاد

ظاهر اولور. زیرا اگرچه که مرکبه اعتدال حقیقی ممکن دکلدر. نیته کم علم طبیعیه ثابت اولمشدر. اما نه قدر اعتداله قریب اولسه. اول قدر اشرف و اکمل. و اعتداله قریب کندن و دن دون اولناردن افضل اولور. زیرا اعتدال آرتق اولدوغی مزاج و حدانی عارض اولوب مرکب صفت و حدندن بهره مند واحد حقیقی جل جلاله جنبانه انسانی. و اول حضرة مناسبتی. و آثار مبداء فیاضدن قوابله استعداد لریه کوره فیضی تام. وجودی عامدر فیض اولون چون مقدمه بسط اولندی ایسه پس معلوم اوله که اجسام عنصریه یکی قوتدر بسیط. و مرکب. بسیط دوردر. بری ناز که حار یا بس در. و حیر طبیعی بی جمله نك فوقند فلک قمرک مقعرند تختند در. زیرا خفیف مطلقدر. علو و ارتفاع اقتضا ایدر. اینکی بی هوا در که حار و رطبه در. حیرتی نازک تختند در. زیرا خفیف مضافدر. اوچجیسی هادر که بار و طبعه و حیرتی هوانک تختند در. زیرا ثقیل مضافدر. در دجیسی تر ایدر که بار و یابسدر. و حیرتی جمله نك تختند در. زیرا ثقیل مطلقدر. ثقلت اسفل و لقی اقتضا ایدر. و مرکب دخی ایکی قسمدر. زیرا خالی دکل که فیض اولان صورت مرکبک ترکیبی خیلی زمان حفظ اینکله قادر اوله یا اولیه. اولمیانة مرکبات غیر قائمه دیرلر. آثار علویه کبی اعقی تلج و سحب و صقیع و انزلک امثالی کبی. و ترکیبی زمان کثیر حفظ اینکله قادر اولان مرکب تام دیرلر. و اول دخی اوج چسندر. بری معدن. بری نبات. بری حیوان. و بونلر موالید ثلاثه در. نیته کم مرور ایلدی. و جنس حیوانک نوع انسانی افضل و اشرفدر. پس مراتب تفاضل دورت اولور. معدن و نبات و حیوان و انسان. و هر چند انواعند دخی تفاضل واردر. یعنی بعضی انواع جنس بعضی آخردن افضلدر. و هر جنسک افضل انواع فوقند اولان جنسک دانای انواعه قریب اولوب اکثر خواص و لوازمند مشارک اولوب اول معدنیات ایچیدن مرجان دیکلری جوهردر. اگرچه معدنیات دند. اما فی الحاله نشو و نما اناری آند مشاهده در. حق قریب اولمشدر که مقام معدنیاتدن ترقی ایدوب افق

عالم نبات نامی به داخل اوله و نباتات ایچند بوحاله متصف اولان درخت
 خرمادر که آثار حس و حرکت اادی انده ظاهر اولور. مثلاً درخت خرمادر
 بعضی نر و بعضی ماده در و نر ماده جانبیه مایل و منصرف اولغه آمده
 و نرده تخم و نطفه کی بر نشسته ماده به واصل و نطفه ماده نمر و میوه به
 حامل اولور. حتی بعضی ارباب فلاحتدن منقولدر که درخت خرمادر بعض
 وارد در بعینه نر خرمایه مایل اولوب اندن تخم واصل اولغه بارور اولسی
 منحصر در و بوانا در عشقدر که حیواناتد شایع و مشهور در و درخت
 خرمادک باشند بر آق نشسته و اردر اکا چهار دیر لر حیوانک یورکی متناهی
 که منبع حرارت غریزیه سی در و اکا بر زخم تیشه غرق اولسه فی الحال درخت
 خرمادک اولور و حدیث شریف نبوی علی قائله افضل الصلوة و السلام
 وارد اولمشدر که اگر مواظبتکم النخلة فاتها خلقت من بقية طين آدم
 همانا بمعنای اشارتدر و بومر به عالم نباتک نهایتی و افق عالم حیوانک
 بدایتی در و بوندن یعنی افق نباتدن افضل عالم حیوانا ندر و آنک ادناسی
 اسفنجیات دیکلری در که بر آق نشسته در که در بالرده اولور انقباض و انبساط
 اادی ایدر و اندن یوقار و حیوانات منولدر در که صیفا یا منده صورلر ایدر
 تولد و ازدواج ایتمدن مجرد حرارت فضل و عفونت طیندن حیات بولوب
 حرکت اادی و حواس ظاهر ایله متصف اولوب طلب عواده سی ایله حرکات ایلر
 و آنلرک امتالی کیلک و سپس یعنی بره و بت دیکلری حیوانلر و آنلرک
 ماندی بوللرک نبات و ذره فضیلتلری حس و حرکت اادی و طلب غذا
 ایتمکله در و بوندن یوقار و حیوانات وارد در دفع منافع و احتراز
 مضار ایچون قوت غصبیه لری ظاهر در و هر برینک قوتنه مناسب آلات
 ویریشندر که آفادن سالم اولوب کمال مناسبت یئشدر و اوللک لک
 بعضی نرینه مثالدر آهولر باشند اولان شاخلر کی و بعضی ترخ و خنجر کی در
 سباع و بهایم و طیورده اولان چنگال و مخلب کی و بعضی کوز و دوس
 شکلندر در اسب و استرک سم و یایی کی و بعضی اوق کی در نیت که بعض

دیارده اولان کبری دیکلری جانور کی که جلدندن نبات اولان سباعی و سخی
 طرفیه برتباب ایدر و قوتلری ناقص اولان حیوانات که اسلحه مزبور
 استعمالنه قادر دکلدر در دفع مضار و افساددن خلاص ایچون آنلر غیر
 اسباب و آلات ویریشندر قوت طیران و قوت سعی و جریان کی که طیوردن
 کجک ویتور و چار بالردن خروش و خورده آهولرده موجود در و و
 در یاده ماهیلرده و قوت مکر و حیلله تلکله ویریشندر اما تأمل اولنسه
 ظاهر و معلوم اولور جمیع حیواناتد اگر سباع اگر طیور اگر بهایم اگر
 هوام بقای نوع و شخص ایچون لوازم و مهام اولان آلات و اسباب بالکمال
 و التمام صانع حکیم و مبدع حلیم طرفدن اعطا و تسلیم اولمشدر اتمام
 مصالح معاش ایچون امور عجیبه غریبه تعلیم و الهام اولمشدر که آذن عقول
 افاضل نام غرقه در یاسی عجز و تحیر مالاکلام در نیت کم نخل عسل ابیات
 مسدسه بنا ایلر اضلاعی تمام متساوی و زوایای متوازی و مسدس
 اختیار ایدر و کنگر حکمتی اولدر که مسدس مدور دن کچنجه اوسع اشکالدر
 مدور جمله دن اوسعدر و لیکن اشکال مدوره بر هر جمع اولسه و الرندن
 فرجه لر قالمق ضرور ایدر پس مکان صنایع اولق لازم کلور اما اشکال مسدس
 بری برینه ضم اولسه هیچ فرجه قالمز و مکان اصلا صنایع اولور و بر قلمدر چی
 جمع اولسه اگر چه فرجه قالمز لکن مربع مسدس دن تنک در لاجرم هم وسعت
 هم فرجه قالمق مسدس دن غیر ایدر متصور دکلدر پس بود قایق وضع و ترتیب
 و صنایع نسق و ترکیبی که استخراجندن علماء هندسه دایره و حیرته ه
 نقطه مرکز مثال محاط خطه ملالدر بر حیوان عظیم العالم نیجه ملاظه
 ایلر مکر حکیم اول عزوجل انعام صنع و تعلیم عمل ایتمشدر که انواع عالم کمال
 ممکنه سنه واصل و نظام مراد بقای مقدر اوقات انی مقصدا سنجه حاصل اولور
شعر تعالی الملک الذی قدهدی العباد فدیرا حوالها
 هدی النخل سدیسر ابیاتها لکون المسدس احوی لها
 و انواع حیواناتک اکمل و اعلاسی و افق عالم انسانیه اقرب و ادناسی ات

و میموند و فیل و طیور دن طولی در که بوانواعک دکا وکیاستی خصوصاً
 میمون و فیلک ظاهر در و بوفلور دن یوقار و مرتبه عالم افق انسانک
 ادناسیدر شول طوایف کبی که ربع مسکونند صحاری و کوه و هامون ساکنان
 یا طرف شمالید که غایت برودت استیلاسی ایا که موجب مقتضای بلاد
 شمالیه در مزاجلری خام و نابخسته قالوب لایق نوع انسان اولان اعتدالک
 نهایت واصل اولر نیت کم حکایت اولنور جزیره تولیدن اوت کوهستانن
 ساکن اتراک وارد که اعتدالی انسانیدن بیضیب لر و فم و دکاء حیوانات
 عجمه یه قریبلرد و لغتلی و فطعلری حیوانات عجم صغیره مشابه در و اولردن
 اوت افراد آدمیدن هیچ افزید یوقدر کذلک ناحیه قطب جنوبی ده اولان افراد
 انسانی دخی حرارتن مزاجلری محترقا و لغتلیه محل اعتدال دن دور اولشدر
 اقضای جزایر هند و اطراف ولایت زنج و بربر و لایتند ساکن اولان طوایف
 کبی و شناس و شوق که نیم آدمی در ثابت اولوب نوع بشر دن اولورسه انلر
 دخی ادنی اولورلر اما محققان قندن زبردلر افسانه اطفال و سمر صبیان
 قشمدن معدود و خارجدن سیمغ مانند موجود در و صنفا علا و افضل ساکن
 اقالیم مشهور خصوصاً اقلیم رابع که اعدل محموده عدا و لغور انلردن و بمرتبه
 کلنج ذکر اولان تفاوت افراد انسان امور اضطراریه و اسباب غیر اختیاریه دن
 ناشی اولان تفاوتن بمرتبه دن صدکر تحصیل کمالات و فضایل و تکمیل
 اخلاق و شمایل اینکدر سعی و کوشش و امکان اولان قوای فعله و قوت اولر
 مراتبی وجود کتور مکه اولان تفاوتن بعضی افرادک تفوقی و فضیلتی آنکه
 که قوت فم و در سله استخراج صنایع عجیبه و استنباط آلات و جرف غریبه
 ایلرلر و بعضی افرادک فضیلت و تفوقی که بوندن دخی اعلام مرتبه در آنکه
 اولور که صرف عقل سلیم و اعمال نظر صحیح اینکله دقایق علوم و حقایق فونی
 و مسائل عمیق و نکات دقیقه مبدا فیاضدن استفاده ایدن
 عقول قابل و اذهان کامله یه افاضه افاده ایدرلر بوندن اعلی و افضل
 و اجل و اکمل بود که الهام الهی و تکمیل ربانی ایل و دایر ولایت و قرب جلال

و علایه و اصل اولوب نفوس نافضه و هم طایفه ارشاد و تسلیک اینکله مقام
 کمال و قرب ملک ذی الجلال دایره سنه ایر کور لر و جمله دن اکمل و اعلی طبقه
 علایه انبیا و اصفیادر صلوات الله تعالی علیهم اجمعین که انزال وحی و
 تنزیل و ارسال روح الامین جبرئیل علیه السلام ایلله مشرفا و لوب تعلیم حق
 و تقدیس ربانی و وضع شرایع نوامیس سبحانی ایل وکیل و امین و نشر صحاح
 هدایت و طی طوامیر ضلالت اینکله رحمة للعالمین اولشدر در و بوقا
 عقول مجرد عالم بالا و نفوس مقدسه ملاء اعلایه متصل در و مقام
 تحصیل وحدت و نفی تفصیل کثرت و تجلی حقیقه الحقایق و ظهور بقای
 و بقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام بومقامه لایقند و بومقامک
 وصفند بسط عبارت مقتضی خسارتن پس اهل عقل وکیاست و صاحب
 فهم و فراست اولنور بومذکور اولان کلماتن انسانک شرف و فضیلتی
 و سایر موجودات و زردینه سبق و تقدیمی ظاهر اولور و مزید خصوصیت
 و فضیلت که انسان آنکله مشرف اولشدر اگر مشایخ ارباب توحید
 و عرفای اصحاب ذواق و مواجید قندن ملاء ملائکه و کوه کربینه
 ویرلر مشدر

نه فلك راست مسلم نه ملك حاکم	آنچه در سر سویدی بنی آدم ازوست
بیت کردی صفی از ملک کر و بری	که سجد کاه ملک خاک آدمی زاست

و سایر سلوک مقامات ایدنلردن بیجه رهبر و راه رولر تصریح ایدیلر که
 مقام انسانیت مقام ملکیدن اعلی و برتر و انسان کامل اولمق ملکیدن
 باز پس و مؤخر در اگر چه عامه حکما و فلاسفه الهیین و بعض متکلمین قندن
 امر برعکس در دایره و ربیت ملکیت اعلی و اجل و مرتبه انسانیه نلک اعلای
 آنک ادناسنه متصل و غیریدن افضلدر و قد و ارباب یمین مولانا این عینی
 خدمتله منسوب اولان قطعه مذهب مشایخ حقیقت و مشرب
 ساکنان طریقت و وزن بمرتبه و وزن استاد اولنور که **قطعه**
 بجمادی چوزدم خیمه بصحرای وجود از جمادی بنیانی سفری کردم و رفت

و زبانی که درم چون بر حیوان افتاد
باملاک پس از آن صومعه قدسی را
بعد از آن در صدف سینه انسان بهیضا
بعد از آن ره بر او بردم و بی این

و مذهب ثانی لوجه من تذهیب یکن قطعه مزبور ده تغییر برتیب بدو
بیت رابعی ثالث ثالثی رابع و مقام انسانی ملکیت دایره سندن مستقلا
و اکا تابع ایدر بوجلام نوع استطراد طریقی او زره ایراد اولندی پس سینه
اصل کلام و صدد مقامه رجوع ایدر لم و بومقام نبوت و طبقه انبیاء
گرام مرتبه ثانیه مقام رسالت و طبقه رسل عظام مرتبه ثالثه
اولوالعزم من الرسل که علقه افتد دور دور نوح و هود و ابرهیم
و محمد مصطفی در و بعضی آخر فتد بشدر نوح و ابرهیم و موسی
و عیسی و حضرت محمد مصطفی و بعضی علما عدد شریفین برید
نظم ایتمش فقیر بیت ثانی ارسال صلوات یحیی الحاق ایتمش شعر

اولوالعزم نوح و الخلیل ابن آزر
صلوات صلوات من ملک مکملین
موسی و عیسی و الجیب محمد
علی و ابراهیم فی کل یوم محمد

مرتبه رابعه مقام حقیقت و منزله جناب خاتم علیه الصلوات الائم الاکرم
که کشف مبارک کند کی مهر نبوتد و می و رسالتی ختم و ستایدی و نقص
لولاک لولاک لما خلقت الافلاک ایله ترجیح ملائکه ایدر ملک اساس

مذهبی هدم و رد ایلدی
علیه فی العدا یا و العشا یا
سلام الله خلاق البرایا
پس مرتبه انسان مراتب کایناتدن

وسط و میانه ده حاصل در ارادت و کسب حیرانیه ذروا اعلای مرتبه
واصل و متابعت طبیعت و هوا یله حصیض ادنایه نازل اولود زیرا چون
مجرد و بدن محسوسدن مرکب و ملتیتم در لایبای طرف که ملکیت حیوانیت
آنز مندج و مستظلم اگر جانب ملکیتی تکمیل و تصحیح و ان جانب حیوانیت
تفضیل و ترجیح ایدر ملکدن افضل و مجرد محسندن اکل اولود زیرا جانب

ملکیتدن

ملکیتدن صارف و مانع و جهت حیوانیت جاذب و دافع موجود یکی تحصیل
ملکة ملکیت ایلدی ملک خود داعیه حیوانیتدن خالص و سالم و محض
و ملکیت اکا لا زدر و کذلک طرف حیوانیت راجح و غالب اولور
محسندن اسفل و اقل و ماصدق اولئک کالانعام بل هم اضل اولود
زیرا حیوان قوت عقلیدن دور و خاصه ملکیدن مجبور در پس اگر سیه
هوان و هاویه شهوت محسندن قالور سه معذ و زدر بخلاف انسان که شمع
کف کفایتدن فروزان یکی شهوت شهوت و ضلالتدن سوزان اولوق لیاق
و خارج عذر در

آدمی زاده طرفه معجوب نیست
از فرشته سرشته و از حیوان
گر کند میل این شود به ازین
ور کند میل آن شود بد از آن

و در معلوم اوله که نیت کم حیوانک اسباب معاشی ماکول و مشروب
و ملبوس و منکوح جمله سی طبیعی در غذای طبع و ترکیب حیا جند عا
زیرا نباتات متبدله و لحوم ینه و ملائسی صوف و پشم و ریش که اصل
خلقتدن ثابت و مناکحی دخی عقد نکاح حشر ثابت و سلاطری اصل ترکیب
حاصل و تحصیل و صنع و اشترای تقیدندن بریدر پس من جمیع الوجوه مزاج
العله مرتب الاحوال در بخلاف انسان که جمله اغذیه و اشربه و ملائس
و اسلحه و جمیع مالا بد اعمال و فکر و رویت ایله تحصیل ایتمک موقوف
نه زرع و نه طحی ایتمیجه غذایه قادر و نه غزل و نه و خیاطت قیلمیجه
لباسه مالک اولور اسلحه سی دخی جمله صنایع تحصیل و تکمیل محتاجدر

کذلک کمال معنوی جهندن دخی جمله حیوانات کمالی فطرندن مرکوز و
مجبور و سعی و کسب احتیاجندن خلقتندن موجود و محسولدر اما انسان
کمال و شرف و خیر و سعادت روت و فکر ایله اکتساب ایتمک محتاجدر
کلید سعادت و شقاوت کف کفایتد ویرمیشدر و زمام حصول فقر و کما
قبضه اقتدار و اکتسابدن قولمشدر اگر عقل جمیل و فکر نبیل طرفین ترجیح
و سلوک جاده مستقیم و نهج صحیح ایدوب معارف و فضایل جانبیه تحرک

وسیران. و مراتب تحصیل اخلاق و اعمال حسنه ذروه سنه ترقی و طیران.
و کمالی قوتدن فعله خروج. و افقدن افقه تعلی و عروج. ایدر سه تحالط
ملاء اعلی. و مقرب حضرت حق تبارک و تعالی اولور. و اگر مقام طبیعی
هوا و هوس لته ویر. و مرتبه اولی سنده که حیوانیت محضه اقامت
و سکون قله احوالی استکاس. و حرکاتی انعکاس و زره اولوب. یومافوما
تدقی و تسفل. و اسفل السافلین طبیعت تزلزله. عاقبت مقیم هویه
هوان. و ملازم پیغوله خذلان اولوب. دهر الداهری مقارن بین القری
شهر هی النفس از قهمل تلازم خساسته. و ان تبغث نحو الفضائل تنج.
چونکه انسان اصل خلقت. و ابتدای فطرندن. ایکو جانب مایل. و ایکو جهت
قابلدر. پس معلم و مؤدب لازم و داعی. و هادی مهم در که بعضی لطیف
و ترغیب و واسطه سی ایله جانب هدایت تهریک ایدر. نیت کم دیشلرد.
بیت. نو آموز را ذکر تحسین و ره. ز تهدید و ایدای استاد به. در
و بعضی وسیله تعزیت و ترهیله. طریقی رشاد و صوابه تسلیم ایلنیت کم
نظم. بادشاهی پسر بکیت داد. لوح سیمینش بر کنار نهاد.
بر سر لوح او نوشته بر. جور استاد به زهر پدید.
و حرکت شقاوت و محالک نعوذ بالله قلمندن. بلکه سکون و ترک
سلوک مسالک ایتمکدن احتراز. و سمت خیر سعی و کوشش ایتکه نشاط
و احتراز ایدر. زیرا جانب شقاوت و سکون و ترک حرکت کافیدر. و ترک
اسباب هدایت مباشرت اسباب غوایت و لغه و افیدر. یسرنال الله تعالی
سلوک سبیل رضوانه. و معنا و ایاکم عن الکرهون الی التکون فی هویه خذلانه.
امر تانی انک باینکه در که نفس با طقه انسانیه نک کمالی و نقصانی
نه نسبه در و نه نسبه ده در. و خیر و سعادت و شر و شقاوتی
و شقاوتدن غرض ندر. اگر چه نفس انسانیه کمالی نه. و سعادت تندی
ایدوکی سابقا معلوم اولدی. لکن مزید تفصیل و ارشاد. و بعضی نکات
شریفه. و مسائل لطیفه که ذکر اولمشیدی ایراد. ایتک مهم اولدو غیجوت

اولور

بر مقاله وضع و بنیاد اولدی معلوم اوله که موجوداتدن نفیس خسیس
هر شئیک بر خاصه مخصوصه سی وارد. اندن غیری اشیا اول خاصه ده
اکا مشارک و مساهم اوله فر. اگر چه اندن غیری افعالند مشارکی اولو
جایزو و اقعد. مثلا سیفک بر خاصه مخصوصه سی وارد که اول اجسام
کبیره قطعند کار کرلک و برانلقدر. و فرسک بر خاصه سی وارد و اول
سوارینه مطیع. و کرو و فرم قابل اولقدر. و بو خاصه لده سیفه و فیه
برشی مشترک دکلدر. اگر چه مطلقا برین لکن سیفه سکین دخی مشاک
و فی الجملة بار و اولقدر فیه حماد و فی مساهمدر. و اگر فشدن اول خاصه
حاصل اولرسه. آنی خربی تمیز یکسان صایر لر. پس اگر چه انسان دخی نیجه
افعال و اوصافن سایر حیواناته مساوی. بل نباتات و جماداته مشارکند.
لکن بر خاصه مخصوصه و اتر خاص معینی وارد که اندن حیواناتدن بر فرد
و جماد و نباتدن برشی اکا مشارک دکلدر. و انسان اول خاصه ایلله جمله
اشیادن ممتاز. و جمیع انواعدن متمیزد. و اول خاصه نطقدر. مراد من
نطق ظاهر که تلفظ حروف و تکلم الفاظدر دکلدر. زیرا نطق ظاهر سراسر انسان
متحقق اولور. نیت کم انسان اخرس. و ادنی یکم کبی. و کاهی نطق ظاهر متحقق اولور
و انسانیت متحقق اولور. نیت کم بتغاده که طوطی و دیککری طیردر. بلکه مراد من
نطقدن قوت ادراک معقولات. و فکر و روتیه اقتدار. و افعال و اخلاق
محموده. و مذمومه تمیز ایتکه تمکزد. و بو خاصه انسانه ایکچون ویرلشدن
آنی مبدأ اول جل شان معرفته و صفاتنه کمال و نفوت جلال اداکنه. و
سلسله وجود ده اولان عقول مجرده. و نفوس مطهره. و اجرام افلاک. و
عناصر و ابداع موالید و مرکبات. و آفاق و انفسد مدرج آیات ظاهر و
بینات باهر بلکه وسیله ایدوب. قوت نظری ایلله بو قسمی تحصیل ایدوب
و قوت عملیه جهتدن اخلاق رضیه. و افعال محموده. اخلاق ردیه و افعال
مذمومه دن فرق و تمیز ایدوب. کسب سعادت و تحصیل فضیلت ایلله. اما
اول اوصاف و افعال که اندن انسان سایر انواع مرکبات و حیوانات مشارکند

اعمال قوت شهوانیه کبی انوکله تحصیل ملاذ فانیه و مشتهیات زایلیه اولور
 و اعمال قوت غضبیه کبی که انوکله تغلب و تسلط و قهر و انتقام اولور. آنلر
 نفس انسانییه حیوانات خسیسه متشارک بلکه غالب اولور. مثلا غلبه
 قوت شهوانیه اکل و شرب قسمندن ایسه. آنلر کا و وخر انسانه غالب و فایده
 اگر صفت بیه و قوت جماع ایسه. آنلر خنرین سابق و مقدمدر. و قوت عطش
 و تشا و لذت ایسه. آنلر جاموس و قیل اکلدر. و اگر قوت قتل و بهادرلک ایسه
 آنلر ببر و پلنگ افضلدر. پس بر صفت که آنلر بوقوله حیوانات خسیسه شریک
 غالب اولور. عاقل آتی کند ویه کمال یدمکه نیجه طالب اولور. پس همت ایله
 که انسانلک کمال مخصوص حق تحصیل و سعادت مقدره سین تکمیل ایدر سن.
 و جوهر نفس قوت علمیه جهنندن فضایل آراسته. و قوت علمیه جهنندن رذایل

تخلیه ایله پیراسته. قیله سن.	فانت بالنفس لا بالجسم انسان
------------------------------	-----------------------------

پس بو تقدیر اذن واضح اولدی که اول طایفه خسیسه و فرقه خبیثه که
 اعتقاد ردیلری ایله شعار شریعتدن عادی حرکات طبعیلری چاه زندقه
 و اباحت جادی اولوب انسانلک سعادت حقیقیه سی انکار و انبیاء علیهم الصلو
 والسلام بیان سورد قاری تکالیف و شرایع عبت اعتقاد ایدوب مراد نشاء
 انسانیدن دنیا ده غصه و غمندن آزاد ماکل و مشارب لذت و ضلک نهته ایله
 مسرور و شاد اولمقدردیوب. ربه تکالیفه ربه انقیاد طوعتقدن استغنا
 و تکبر و پوتة عبادات و مجاهدات کند و سنی ذرخالص ایدر اوسته تراوشتر
 ایدوب صلاه و صیامه. عاده البلاد و سلامه الاهل والولذ تسمیه ایدوب
 کلمات کفر و تکبری حکم. و اشعار الحاد آمیزی ترتم ایدوب دیرلر.

آنها که بریر فلک دوارند.	کا وان وخران بی دم و افسارند.
خریند بمر و رفت و افراز خری	وزی خبری هنوز زین بارند.

نعوذ بالله من الآفات والهلکة فی الخرافات. و بفرقه مذمومه نلک بعضی
 تصرف رسمی و معرفت ناقصدن دم اوردوب زرق و خرافات و شطح و طامات

علم کتور و بی صفحه دانشلری حرف دیندن پاک. کیمی شال پوش. و کیمی خالک
 یو درلر حاشا و کلا تصوف نلردن دور. و معرفت نیجه مرحله معجزدر.
 ربکا نهاده زرق ویر و ریادای چند. بکفره زطامات الف لامی چند.
 نازفته ده صدق و صفا کای چند. بدنام کنند نکونای چند.

چون محصل کلاملری انسان که خلاصه موجودات و خلیفه الله الاعظم
 و تکریم و تفضیل حق جل وعلایه مفضل و مکرمدر. کمال و سعادت و سعادات
 حیوانات خسیسه ایله برابر. و ایجاد نلذ غایت محض خواب و خودد دیکلد.
 پس بومذهب باطلک ابطالی. و رای عاطلک تربیتی قامت برهان و ایراد
 دلیلدن مستغنیدر. اما اتباع فلاسفه خسر بدنی. و معاد جسمانی ثبات
 ایتکی بومذهبه قریب. و مشرب تحقیقندن بی نصیب. عدا یلیوب دیر کرکه
 چون کمال معنوی. و سعادت حقیقی آخری جنت جسمانی ده اکل الحوم طیب
 و ثمار مونی. و شرب انوار لب و غسل مصطفی و تمکن غرف و قصور و تمتع کما
 خورا اولیجی حیوانات و بهایه مرتبه سنه تنزل. و سعادت حقیقیه دن
 که معارف روحانی و ایمان عقلی در. تلقی و تغافل لازم اولوب کالبر اینیا
 و افاضل اصفیا. ادائی انسان. بلکه بهایم و حیوان طریقه سنه افتفا. و بهر
 کرانمایه و در تمیذن سنک تیره. و خالک مهین ایله اکثفا ایتیش اولور.
 خصوصاً لذات جسمانیه آلام سبق ایتیمجه مشهور اولور. و مشتهیات بدنی
 هر بری و لا بر مکروه اولیمجه موجود اولور. مثلا لذات اکل و شرب سابقا
 عطش و جوع اولیمجه اولور. و لذات خواب و راحت سابقه تعجب مجوعه
 تحقق طومر. و لذت جماع اول وقت اولور که سابقا اوعیه و آلام منی مملو
 اولمخله دغدغه و الم کله تا استفرغندن لذت حاصل اولور. جنت خود
 شوائب آلامدن صافی در. پس لذت جسمانیه ماهیت جنته منافیدر.
 اکثر فلاسفه نلک مذهبی. و یونانیلر کاسه لیسینک مشربی. بود و حتی اعلی
 سینا. اگر چه شفا و نجات کتابند خسر جسمانی اثبات ایلدی. ولی معاد
 رساله سنه ابطاله زعمی و زربنه نیجه دلیل قامت ایلدی. و نظیری

دخی بجزید کتابند معاد اجسادی تقریر ایلدی. اما بگویند نفی جانبی
تقریر ایلدی. اما عقلا و آگاه. و آگاهان برانتهیه. که اساس عقاید این
شرایع انبیا اوزرینه تصحیح. و حکم ایمانیته حکمت یونانی اوزرینه تقدیم
و تبیین قلدیلر. تشکیکات مذکور اصغار. و بومقوله شبهه واهی ایله
بنای شریعت انبیای الفایق ایلدی. **نظم**

گفته یونانیان پیغام نفس است و هو	گفته ایمانیان فرموده پیغمبر است
نیست جز بوی علی سوی خدا رهبر ترا	از علی جو بوی بوی بوی بوی مستعد است
هرزه میگوید منجم زارنی خاید حکیم	هر دوازده تحقیق کارا که نیند ارباب و را

پس جمله اهل حق گفته که درخت ایمان جانورده ناستند. حشر ابدان و معاد
جسمانی صحیح و ثابتند. بل جنس معاد انجی جسمانی به محصور. و سعادت
انسان کامل جسته استیقای لذات جسمانی به مقصور و لوق مذهب قبول
و رای مؤید و منصور دکلر. بل اعتقاد صحیح. و حق صریح اولدیر که معاد ایلدی
جسمانی و روحانی. و هر برنده لذت و آلام وارد و مؤید و جادانی. و چون
نفس علاقه بدندن آزاد اوله. عالم بر فخره دخول ایلر. و بوعالم ده نچیمدت
سیران ایتمکله. قدرت الهی. و قوت نامتناهی ایله. موصول اولور. بعد بقایه
مناسب بدن و لقایه مستعد جسد اعاده اولیجی. لذات روحانی و جسمانی
جمع ایتکه قادر. و سعادت نشانی ایله تحقق ایتکه استعدادی آن ظاهر
اولور. و مع هذا اکل اصفیایه لذایذ حسیه جانبیه التفات. و مشتهیات
جسمانی به اعتبار ایتیموب جل همتری. و کل همتری اول سعادت عظمی
و ابتهاج و لذت کبرایه که عباد و ادئی بیاینه قربت ایدر. و براق برق سیر
افهام بیدای تعریفند پیدا اوله مز مقصور و اول مشاهده جمال و جلال مهینی
متعالی در محصور. نیتکم حکایت و لنور. که صلحان بر کسنه جهان واقع
و عالم مشاهده و ریاض رضوان. و جنت رحمانه کیرد کور که اول کدر نیشید
صافی غنی بشر جانی. قدس الله تعالی روعه غرقه جسته او نور مشن ایتکه ملک
ایکی طرفند خوان جنت لقمه لرین آلوب دهانه قورلر. ناکاه نظر ایدر کورر

تحت عرشند بر شخص بر پای و قایم. و چشمی کشاده و حیران و هایم متعجب
اولوب سوال ایدر که بونه شخص نامی. و عزیز گرامی در جواب ویردیر که بو
مست حق. و مدهوش مطلق بایزید بسطامی در. که اطعمه جنت و ثمار کونا
کونه دیگران کی نکران اولیوب. مشاهده و استغراق بحلی جمال زلیدن بویه
کدراندر. و بواول بایزید در که مقام و حالتدن بویه خبر ویرمشد که **شعر**
شربت الحب کاسا بعد کاس. فمما فی الشرب ولا رویت
و بوفیق شیخ سیدی علی بن میمون مغربی دن نقل اولدی که دیر لریش که
جنت ایلدی در. جنت معارف که روحانی. و جنت اعمال. و بوجسمانیدن و عارف
بوفشاند جنت معارفه کیرمک جایز در. اما جنت اعمال آکه کیرمک الانشاء
اخروییه ده. اما اول شبهه که لذات جسمانیه سابقه آلام اولیجیه متحقق اولور
پس جنت که آلامدن صافی در. وجود لذت جسمانی به منافی در. و دیکلری
مدفع و مرفوع در. زیرا که لذات جسمانیه اخروییه. لذات جسمانیه دنیوییه
فوعندن دکلر. که بویکه لازم اولان خاصه اکادخی لازم اوله. بلکه لذات
جسمانیه اخروییه بالنوع و الحقیقه لذات جسمانیه دنیوییه بخالف و مبادی
غایه مافی الباب. بعض خواص و عوارضه مشارک و مقارنند. و اشترک
عوارض بسی ایله بر برینه تحاککی و تشابه در. و حیل و علا نشاء اخروییه
اول لذات خالصه. و مشتهیات بی شایه دن نمونه اولیجیون. بولذایذ دنیوییه
که فی الجمله مشابه در. خلق ایتدی که سبب رغبت و اجتهاد. و عمل عباد عباد
اوله. پس لذات جسمانی به سبق الم علی تقدیر التسلیم لذات جسمانیه دنیوییه
لازم و مقارنند. اما لذات جسمانیه اخروییه اندن متر. و اکامبایندر بلکه
اجسام اخروییه بالحقیقه اجسام دنیوییه مبادی. و منفصل غایت امر بعض
عوارضه قبول تجرئی و احتیاج حیر کی مشترک و متصلدر. بلکه بعض متصفه
ذاهبا ولدیله که جسم واحد ایتکی حیزده مع امتحیز اولوق اجسام اخروییه ده محال
دکلر اگر چه اجسام دنیوییه ده استحاله سی بدیهی. و منکر معاد اجساد اولان
بداعتقاد لرک بر شبهه لری بود که قوای جسمانیه تحریکات و افعال غیر متناهییه

مبدأ اولی محال و مرکبات جسمانی مدتی مدید متحقق و لذت منکر لازم
 البطلان و الاخلال در و دوام اقتران اجزایه موجب افتراق مرکبه و مودت
 الاخلال و انحراف قدر و بودن ترقی و ایتامک طود عقلمدن بیرون و سفسطه محض
 و مکابر صرفه مغرور و بوشیه لک دخی جوابی نسو مذکور و اسلوب
 سابقدن مستفاد در و زیاده کلمی آثار و احکام دنیاده اولان مرکبات
 و اجسامه مخصوصه و اجسام عالم آخرتک حکامی بوا حکامدن مباین و
 عقل عالم ملکوتک ادراک احکامدن معزول اید و کی کلام اهل کمالک نتیجه
 کلامدن منصوبه پس اول عالمه بوعالم خواصن اثبات ایتامک رأی کاسد
 و قیاس غایب علی الشاهد ایتامک حیران اهل اصوله قیاس فاسد و اکابر و
 اساطین حکما و فاضل مشایخ تصوف و بعض علماء عالم مثال ایلله مستی بر عالم
 اثبات ایدوب ایتدیلر که عالم اجسام مادی و عالم ارواح مجرده مابیندن عالم
 وارد که عالم اجسام کشفه دن لطیف و عالم ارواح لطیفه دن کثیف
 قابل تجزئ و انقسام و لمقد اجسامه مشارک و هیولی و صورتدن مجرّد
 اولمقد عالم ارواحه مساوی در و هر شئی که بوعالمدر و البتّه آنک مثالی
 عالم مثالی موجود در یا صورتدن متحد اولمقد نیت کم صوتک مثالی عالم مثالی
 دخی صوابله یا خود صورتدن مخالف و مغایله نیت کم علمک مثالی بسا تین
 و ریاحین و اتمار و انهار لذّه للشاربین و اخلاق ردیه و اعمال فاسدک
 مثالی ظلمات و غیایب و حیات و عقارب و غساق و غسلین اولور و عالم
 رؤیا و احوال واقعه که جمله انام حالت فغاس و منامدن مشاهده ایدر لیر بو
 عالمندن و ارباب سلوک بوعالمی یکی قسمه تقسیم و وجه حصری بوجه
 اوزر تهزیم ایلدیلر که مثالی بودند خالی دکلر که تحقق و حصولی و اهل
 تصفیه نک اکا اتصال و دخولی قوت خیاله موقوف و محتاج اوله اکامثال
 مقید دیرلر یا خود اکا خیال و قوت حس باطنک آنک تحقق و تمثلندن مدخلی
 اولسه اکامثال مطلق دیرلر و بعض اصفیای قوت ریاضت و مجاهده ایلله
 بوعالمک ولایات و اقالیمه دخول و مشاهده ایدر کونی حکایت ایلدی و دیدی

بوعالمک یکی شهر وارد و برینک آدی جا بلسا و برینک آدی جا بلقا و بو
 شهر لک خلا یقنک شمارندن اعداد و ارقام معزول و عجایب و غرایب
 خارج اطوار افهام و بیرون ادراک او هام و عقول در و ارباب کشف
 و تصفیه بوعالمک مشاهده عجایبه مستعد و اکثر کرامات و خوارق و
 تصرفات اولیا بوعالم اسرارندن مستعد در و اکابر ایمه دین رحمة الله
 تعالی علیهم لجمعین بوعالمک اثباته تلویح و بعض اسرارنه تصریح ایدیلر
 حتی علم الناس حضرت ابن عباسدن مرویدر که بوعالمدن غیری بر عالم وارد
 هر نشنه که بوعالمک وارد و آنک نظیری آنه حاصل حتی بنم کی بر ابن عباس وارد
 و ارباب کشف و تعرف و اصحاب صفوت و تصوف و ذاهبا و ملشردر که بر رخ
 عالمندن که روحک بدنندن مفارقتی ایلله قیامت کبراده ینه ابدانه عاده
 عالم مثالی مستعد در چون نفس بدنندن مفارقت ایلله نفسده اولان
 اگر ایمان و معرفت و حسن خلق و عمل صالح انوار و اضواء و ریاض و بسا
 و خور و قصور و غلمان کاتم لؤلؤ منشور اولور هر عمل کند و به مناسب
 صورتدن ظاهر اولور و کذلک جهل و ضلال و اخلاق و اعمال قبیحه هر آن
 ظلمات و عقارب و حیات صورتندن نمایان اولور و نفس صالح جنات
 و مایه های کند و حامل در و نفس طالح هر آن حیات و عقاربی کند و طالع
 غایه مافی الباب مادامکه نفس بونشت آندن برومند در آنی احسان
 ایدر مژ و علایق بدن و صور محسوسات انلرک ادراک مانع اولور چون
 نفس بدنندن مفارقت ایدوب مانع مرتفع اوله کند و ده مکنون و مکنون ملک
 و کیفیاتی فی الحال صور مناسبه ده احساس و مشاهده ایلر تمثیل ایلر
 که برست مد هوش یا مخدرات استعمالی ایلله بهوش اولش کسینه نک و شئی
 معشوقه زیبای هشی ایلش اوله یا حیات و عقارب ایلله حبیب و دامانی
 طولش اوله چون کیفیت بهوشایی کیده و عقل و حتی عودق این سعید
 و منعم اولان کوره که معشوقه روایچندن معطر مشام و صفای تن نازک
 اندامندن اول و جمله سرور و لذت بوی بودر که نطق کلام احاطه تقریرندن

عاجز و شقی و معذب کوره که زهر مار و نیش عقرب خواهوا ر جانیه کار اتمش
و تدبیر علاج و تصحیح مزاج داین سندن کتمش نعوذ بالله تعالی شدقا لامن
اقدام تحریر این مرز و وفرت عذابن او هام تصور قلیه مرز **بیب**
نفس و شیطان با تو و خفته بر رسم بامداد مرده یا بندت که مار و کرم دست
پس بواحوال احوال عالم مثال در اما فاضل نجر بر سعد الدین تفنازانی بواله
مثالک اثباتی شرح مقاصد کابنده نقل ایند کدن صکر ایدر که وقتا بود عو
مطلب عالی و ایراد ایند کدن صکر بود لیل ضعیف و واهی اولدی ایسه محققان
اکا التفات یتدیلر لکن مرادی محققان دید و کندن ارباب اهل نظر در که مطالب
عقلیه لرین مرشد عقله اقتدا و دفع کلمات جهالات شمع کسب و چراغ
نظر ایله اهتدا ایدر لر اما عاقل البید و فطن ادویه لایق اولدر که اگر نور
کشف و وجدانله بوعالمه واصل اولرسه باری بقعه امکان و خطه احتمال
قویوب آتی زاویه ابطال و بیغوله نغیه سور و ب منع ایتمیه نیت کیم پیشوای
ارباب فکر و نظر شیخ رئیس ابوعلی سینا دینشده که بر مطلوب و مدعی
که شی اندن قایم برهان منع و دفع ایتمیه آتی بقعه امکانه تسرع ایلیه زیرا
برهانن بر شینک نغیه و ابطاله ذاهب و ملق عیب و نقصان اولمقد برهان
مقتضاسنه بی وجه مخالفت ایتک کور و شیخ اشراقی شهاب الدین شهروردی
اثبات ارواح روحانی یا ایتکده اساطین حکما دن نقل ایند کدن صکر ایدر که
اهل عالم اثبات حرکات کواکب و افلاک ارضا و جسمانی ایله اولود اکابر و باین
ارجس و بطلمیوس ایند کتری ارضا و تقلید ایدوب علوم هیئت کابنیاد ایلد
پس اثبات انوار روحانیه ده که ارضا و روحانیه ایله اکابر اساطین حکماء
اشراق که حکماء کلدانیین و حکماء فرس قدیم و قدماء یونانیین اساملس
و مرسن و فیثاغورس و بقراط و افلاطون کبی ایتشلر و نور کشف و تصفیة
عین الیقین کور مشلدر طالب اعتقاد انلر ارضا دن دخی تقلید ایلسته
بعیدا وله و الحاصل الف و عادت و تشکیکات ارباب ضلاله دن حادث اولد
استبعاد لری شرایع انبیا و قواعد حکماء و اشارات و اذواق عرفانک نقص و زده

طریق ایتک جائز کلد **بیب** منکر چه شوی بحالت زنده و لان
نه هر چه توانیست کسی را بنود چون احوال حشر اجداده بومقد
کلام ذکر و ایراد اولندی پس بینه اصل کلام و صدق مرامه رجوع ایدر لیم
و اول انسانک کمال و نقصانی تفصیلی ایدی و الحاصل انسانه اوج قوت و اردن
ذاتند منه رجدر و اول قوتلر شرف و نقصان ده متفاوت در و ادناسی قوت
بهیمیه در که نفس بهیمی دیرلر و اوسطی قوت سبعیه و نفس سبعی در و اعلای
قوت ملکیه و نفس ملکی در و نفس ادنی ایله بهایمه مشارک و مقارن و ملائکه
ممتاز و مباین در و نفس اعلی ایله ملائکه به مساهم و مشارک و بهایمه مخالف
و متاد کدر و زمام اختیار کف تمکن و اقتدار ند در و یا ادنایه اویوب
محله بهایمه تمکن و منزل سباعده نطق ایتش اولود و اگر نفس اعلیه اتباع
و نفس ادنی مقتضاسندن امتناع ایدر سه خضیض حیوانیتدن خروج و ذروه
ملکیته عروج ایتش اولور و قرآن عظیم و تنزیل کریمه بونفسلر اشارت
نفس اماره و توامه و مطمئنه ایله اولمشدر نفس اماره دایما سوء فحشا
و شریعت و هوا از کابنه امر ایدوب و صرا ایدر توامه کاهی ملائسه شریعت
ایدوب بعد ندامت و کذوبی سرزنش و ملامت ایدر و نفس مطمئنه
حرکات نفسانی و شیطانیدن نجات و خلاص بولمشدر و طریق خیر و صلاح اولد
مستقر و مطمئن اولمشدر محاسن افعال و اعماله ملازم و مکارم اخلاق
و اوصافه مداومدر و حکما دیر که بونفسلرک بریسی حد نفسند صاحب
ادب در و اول نفس ملکی در و بریسی دخی نه حد نفسند صاحب ادب
ونه قابل تأدیب در و اول نفس بهیمی در و نفس بهیمینک خلقندن عرض بقا
بدندر زیرا نفس فاطمه نیک طریقی تحصیل کاله مرکب در و نفس سبعینک
خلقندن عرض کسر نفس بهیمی در زیرا که نفس بهیمی استیلا سندن متوقع اولان
صند بونکله صند فاع اولود و بعض حکماء بواج نفسی اکا تشبیه ایتشلدر که
مربط ایچنده بفرشته و برکلب و بر خنجر جمع اولش اولد و بعض حکما شویله
تمثیل ایلر که بر کسسه برهیمیه به بیوی و بر کلب ایدوب شکاره کتمش اولد

اگر حکومت و تصرف آدمک و لورسه هم کند و بی هم بند و کی بهیمنی و هم بندگی
 کلب صیدی مقتضای عقل و زردینه استخدا ام ایدرسه و هر برینه مناسب
 اولان قوت و یروپ شرط استراحتی رعایت قیلورسه و اوچی دخی بر مراد و کامران
 اولوب کلب صیدا اولوب فضلا اعضا سندن تغذی و تلذذ تام ایدوب و مری
 دخی وقت عملد اگر چه به مقدار تعب کچر و پاره نصیب نصیب کور و لکن
 وقت استراحت مرتع گیاه لطیف و منبع میاه نظیف دن متمتع اولور
 و انسان دخی صید معتبر و شکار مرغوبه مالک اولوب امن صحت و فراغ عاقبت ایل
 مسکن ما لوفه و اصل اولور اگر حکم و تصرف انسانک و لیب و مثلاً حیوان
 مرکبک اولا لابد همان ایراقدن آب و سبز خیال اید و کی کی جانینه بی اختیار
 روان و روان اولوب بالاخره شراب صاند و غی سراب و سبز ظن اید و کی
 شوره زمین خراب چیقوب عمارت راجع و سبز زار صیحه راتع اولمقدن قالو
 فرصت دخی قوت اولوب جوع و عطش و تعب و نصب ایل بیابان دور و
 خراب نامعموره هم فرس هم فارس و هم کلب صید حارس هلاک و تلف
 اولور لر اگر حکم و تصرف کلبک لند اولورسه اول ظاهر اولان شی صید فریه
 و شکار مرغوب صانوب بی اختیار کند و بی یا خارستان صعب یا وادی زرف
 القا ایدوب کند و بی هلاک و در پی اولان فارسی و قرنی اتلاف یلر چون مقد
 بود رجه به واصل و موقوف علیه مباحث آتیه اولیجی معارف حاصل اولری
 پس تمدن صکره فنون مذکوریه که مقاصد کتاب و مطلب فصل الخطاب در
 شروع ایدوب اوج کتاب مستطاب ده ایراد اید لم و بالله التوفیق
کتاب اول علم اخلاق بیانند و شرح موزند در مقدمه
 کتابد مرور ایلدی که حکمت علمیه دن قسم اولان علم اخلاق بر علمد که اخلاق
 و افعال نفس انساندن بحث ایدر بوجهندن که قنقی سی محمود و رضی در که
 اجلاب قلنه و قنقی سی مضموم وردی در که اجتاب اولنه پس بوعلمد شخصک
 علی حد احوالی اعتبار اولوب اهل منزلندن و اهل مدینه سندن کسسه ناک
 اخلاقی جهندن اولان احوالی اعتبار اولنر پس بوعلمد مفرد منزله سندن

و علم تدبیر المنزل و علم سیاسته المدن که انلرده شخصک سایر بنای نوعی ایل
 اختلاط و معامله سی معتبر در که مرکب منزله سندن چون مفرد مرکب اوزره
 طبعا مقدمدر پس علم اخلاق دخی علم تدبیر المنزل و سیاسته المدینه اوزرینه
 وضعاً تقدیر اولندی و بو کتاب دخی مبعوب اعنی نیجه بابا و زردینه مرتب در
باب اول خلق اقسامنه تقسیم بیانند و اجناس فضایل
و ذایل نه اید و کثرت شرح و بیانند در خلق که
 برملکه در آنک سببی ایله نفسدن افعال سهولتله صادر اولور و فکر و روتیه
 محتاج اولنر و بوقرینیک تفسیری اولد که ملکه هیات نفسانیه راسخه دیرلر
 زیر کیفیت نفسانیه یکی قسمدر بری حال و بری ملکه در زیر اسریر الزوال
 و غیر راسخ اولورسه سخا و شجاعت کی که ملکه دیرلر پس اول خلقک تعریفند
 ملکه ذکر اولندی بوکه بناء که اگر کیفیت نفسانیه ملکه اولما به یعنی راسخ اولمیه
 سریع الزوال اوله خلق اولنر بعد تعریف خلقک ذکر اولندی که آنک سببی
 نفسدن افعال سهولتله صادر اوله بوقید اینکچون ذکر اولندی که کیفیت نفسا
 ملکه اولسه اما آنک سببی ایله نفسدن افعال صادر اولسه اکا خلق دیرلر
 و کذلک افعال صادر اولمغه سبب اولسه اما سهولتله صادر اولوب ده عشرتله
 یعنی فکر و روتیه صادر اولمغه سبب اولسه ینه خلق اولنر اما قیود مذکور
 جامع اولوب اعنی ملکه اولوب و افعال آنک سببی ایله بی تأمل و سهولتله
 صادر اولسه اکا خلق دیرلر مثلاً برکسسه دن نادر ابدل و احسان ایتمک واقع
 اولور اما که خلق و سخاوت دیرلر زیر ملکه اولدی زیر کیفیت بذل و سخا
 آنده راسخ اولدی و دخی برکسسه به بذل و سخا عادت دخی اولسه اما نفس متصل
 جبرایتمکله و تکلف و زحمت ایله اولسه ینه خلق و سخاوت اینه موجود دکلدر
 زیر بذل و عطا سهولتله صادر اولدی اما برکسسه به دایما سهولتله بذل مال
 و فیض عطا ایتمک مقرر اوله شوبله که بذله قدرت متحقق و موانع مرتفع اولیجی
 بذل ایتمی مقرر اولسه آن خلق سخا حاصل و متحققدر **تقسیم خلق** و چون
 خلق نه نشند در معلوم و ماهیتی مفهوم اولدی شمدیدن صکره تعریفندن رجوع

و تقسیم انقسامه شروع اید. اما فاضل سلف شویله ذکر ایتدیلر که خلقی
 دکل که کمال اولان نسبه به سبب اوله. یا نقصان اولان نسبه به سبب اوله.
 و یا خود نه کمال و نه نقصان اولان نسبه به سبب اوله. قسم اوله فضیلت
 و خلق حسن دیرلر. سخاوت و شجاعت و حکم کبی. قسم ثانی به ردیلت و خلق
 قبیح دیرلر. بخل و جبن و خفت کبی. قسم ثالث نه فضیلت و نه ردیلت
 لخیاطت و فلاح کبی. بزم بوکتابن قسم ثالثن بختن بوقدر. بلکه یا قسم
 که معلوم اولوب تحصیل و کتساب اولنه. یا قسم ثانیدندر که مفهوم اولوب
 حذر و اجتناب اولنه. بو تقسیم خلقک اقسام اولیه سنه تقسیم که فضیلت
 و ردیلت در. اما خلقک اقسامی و انواعی بوقدر. آنلاره تقسیم اولوب اولانند
 که اقسام و انواع مذکور معلوم اوله. مقدمه کتابه اشارت کجشدی
 که نفس انسانیک ایکی قوتی وارد که برسی قوت مدر که که آنک سببی ایله ادر
 عقلیه به قادر اولور. ایکنجی سی شول قوت محرکه در که نفسدن آنک سببی ایله
 تحریکات بدنیه صادر اولور. و بو ایکی قوتک هر برسی ایکی شعبه به منشعب ایی
 قوت مدر که نک بر شعبه سی قوت نظریه. و شعبه اخری سی قوت عملیه ایدی
 و قوت محرکه دخی ایکی شعبه ایدی. شعبه اولی سی قوت محرکه شمولی و شعبه
 اخری سی قوت محرکه سببی ایدی. پس بود و دت قوت بدن انسانه کارکر
 اولوب نیجه افعال صدوریه سبب اولور. اگر بوقوان صادر اولان افعال
 مقتضای عقل صحیح. و وجه جمیل و وزن واقع. و حد اعتدال و وزینه صادر
 اولور. اول خلق که بونوع افعاله سبب اوله فضیلت اولور. و اگر اعتدال
 خارج اولوب یا افراط یا تفریط جانبدن مایل واقع اولور. بومقوله افعاله
 سبب اولان قوت ردیلت اولور. پس قوت نظریه به مذهب اولان آنرا اعتدال
 و وزینه افعال صادر اولور. اول خلق حکمتدر. و اگر قوت عملی مذهب اولور
 اعتدال و وزینه افعاله سبب اولور. اول خلق عدالتدر. اگر قوت محرکه
 شمولی مذهب و مؤدب اولوب افعال معتدله صادر اولور. اول خلق عقد
 اگر قوت غضبی مذهب و مؤدب اولوب افعال معتدله به سبب و منشأ اولور.

اول خلق شجاعتدر. پس اصول فضایل بود و خلقه. اغنی حکمت و عدالت
 و عفت و شجاعت. و بو فضایل اربعه که اعتدالدر. هر برینک ایکی طرفی
 اغنی طرف افراطی. و طرف تفریطی. ردیلتدر. مثلا قوت نظریه اعتدالی
 حکمت و افراطی جربن در. و عدالتک جانب افراطی و تفریطی بوقدر. بلکه
 بونک همان برضدی وارد. اکا جور دیرلر. و قوت شمولی اعتدالی عقد
 و جانب افراطی فجور. و جانب تفریطی خمود در. و بو ایکی ردیلتدر. و قوت
 غضبیک اعتدالی شجاعت. و جانب افراطی زور. و جانب تفریطی جبن در.
 و بو اول تفریدر که خواجه نصیر طوسی کتابا خلاق ناصری ده ایراد ایلدی.
 و امام ربانی مرشد اکمل حجة الاسلام ابو حامد محمد الغزالی حضرتلری دخی کتاب
 احیاء علومن بوا سلوب و وزینه ایراد ایلدی. و مع هذا دیدیلر که عدالت خلقی
 حکمت و عفت و شجاعتک اجتماعکدن حاصل اولور. زیرا بواج خلق مجموع
 و مترج و متاثر اولوبی اوجنک ترکیبیدن برحالت متشابه حادث اولور. که
 اول فضایلک کمال و تمامی اولوب اکا عدالت تسمیه اولور. اتمی کلامه کن خلقی
 که عدالت اول اوج خلقدن مرکب اولوبی عدالتی اقسام خلقدن بر قسم مستقل
 و اول اوج قسمه مقابل عدالتک موجه دکلدر. زیرا مشهور و مقرر در که
 مقسمه و اقسامه قید وحدت معتبر در. و اقسام ثلاثه جمع ایدوب بر قسم
 دخی اعتبار اتمک لایق دکلدر. مثلا کلمه اسم و فعله و حرفه تقسیم ایدیلر
 بواج قسمی بر قسم آخر اعتبار ایدوب مجموع اقسام کله درت در دیمک جایز
 دکلدر. پس اولی و احسن اولدر که اصول فضایل و اخلاق حسنه اوج قسمه
 حصر اید و ز. و تقسیم بوجه اوزره ایراد اید و ز که چون انسان اوج
 قوت وارد که آنلر اوج نفس دخی اطلاق اولور. بری نفس ملکی که قوت
 ادراک و تمیز معقولات و مدرکات در. ایکنجی سی نفس سببی در که مبدأ
 غضب و اقدام و انتقام و شوق و تسلط و ترفع جاه و تغلب بوقوتلر در
 و ایکنجی سی نفس همی در که مبدأ طلب ملاذ و مشتهیات و واسطه نیل ماکل
 و مشارب و مناع در. پس اصول فضایل دخی بواج قوت کوره اوجدر زیرا

اگر قوت ملکی حد اعتدال و ذریعه متصرف و لوب افراط و تفریط میل الی رتبه
اول حکمت در اگر افراط اولود سر حربه دیر بر رذیلت در متلا قوت عاقله
حیل و ترفیرات و مضاحک و سخر لوق امور دن عجاایبا اختراع ایتمکه صرفا یلیه
و تفریطی بلاد در که ادراک حقایق و تمیز معقولات ایتمکه عاجز و افعال
محموده افعال مذمومه دن فرق و تمیز ایتمکه قادر و املیه و نفس سببی اگر
اعتدال و ذریعه تصرفا یدر سه حاصل ولان خلق شجاعت اولور و اگر افراط ایتمکه
تهور اولور که انسان کند و سبی بی نفع محال که القا و مقار و متی حد امکان
و دایره قدر شدن بیرون اولان دشمنی ایله مقابله بی وجه و مقابله نامعقول
ایدوب کند و بی یا اهلانک یا اضرار انگیزد و بوقوتک تفریطی جنب در که عقلا
صبر و ثبات مستحسن و مقابله و مقابله ممدوح اولان یرلرده جزع و فرغ قبح
و انحراف و هروب نا محل ایدوب مختل و زمره سنه داخل اولمقد و نفس لایمیک
اعتدالی عقیده که شرع و عقل تجویز و تحسین اید و کی ماکل و مشارب و مناکح
علی وجه الاعتدال تصرف و تناول ایتمکه و بوقوتک افراطی خود در که دایره شرع
و عقلدن تجاوز ایدوب محرمات و مکروهاتی تناول و فواحش و قبا یحیدن
تمتع و تلذذ قلمقد و بوقوتک تفریطی خود در خود اولد که با کلیه تراب
شهوات مباحه ایدوب یا اهلانک بدن یا انقراض نسل و عقب اولغه مؤدی اوله
تناکح و تکاثر و افانی باهی بکم الاعم ولو بالسقط حدیث شریفه مخالف
وضع قیله و چون اوج فضایل بر شخصه توفیق الهی و سعادت نامتناهی ایله
مجموع و کویک سعادت بی بواجب اجتماعدن اوج رفعت ملایم اوله اول
نخس عدل اولور بواجب مجموعنه عدالت دیرلر و عدالتک ضدی همان
جود در و جود بواجب فضایلک بری معدوم اولغله متحقق اولور و بواجب
فضیلک فرعی وارد در ان شاء الله تعالی شرح و بیان اولسه کرک و جمله
عالم و آدم هر نه فضیلت و اریسه یا بواجب و چدن بری در یا املرک فرعی در
و جمله اهل عالم و افراد بنی آدمک افتخار و ایتمای بولر ایله در حق تسلی ایله افتخار
ایدن کسسه دخی با و اجدادن بولر ایله متصف کسسه املق ملاحظه سیله

افتخار ایدر و معلوم اوله که فضایل ثلاثه دن بری حکمت در یدلدی مشهور
حکمت که موجودات خارجیه بقدر الطاقة البشریه بملک در دیو تعریف ایدلر
اول معنای حکمت دکلدر و بر حکمت دخی و ارایدی که حکمت عملیه معنا سنه در
اول دخی دکلدر بلکه بوحکمت لفظنک معنای ثانی لیدر چون بونکه معلوم
بومقامد ایراد اولنان سؤاله جواب ظاهر اولور و سؤال بود که حکمت خود
حکمت نظری و حکمت عملی به تقسیم اولندی و حکمت علی علم اخلاق و علم تدبیر
و علم سیاست مدنه تقسیم اولندی پس اخلاق دخی بومقامد حکمت و عقته
و شجاعت تقسیم اولیجی نیجه راست اولور زیرا حکمت ینه کند و نک قی و لوب
تقسیم شی الی نفسه و الی غیر لازم کلور و قنا که معلوم اولدی که بواخلاق دن
قسم اولان حکمت اول قسم اولان حکمت کل قسم آخر در تقسیم الی نفسه و الی غیر
لازم کلیوب سؤال با کلیه مندرج اولدی **باب ثانی اجناس فضایل**
مذکور نک تختند مندرج اولان انواع بیانند در اگر چه
اجناس فضایل مذکور نک تختند واقع اولان انواع بی حد و بی حساب و تعداد
انواع و اصنافی خارج حوصله کتابدر اما بر افاضل سلفه اقتدا و انواع فضایل
مشهور لیرن ذکر ایتمکه اکثفا ایدر اولاجنس حکمت تختند اولان انواع
یدی نوعدر اولکی بی ذکا ایکنی بی سرعت فهم ایکنی بی صفای ذهن
در دخی بی سهولت تعلم بشیخی بی حسن عقل البتیخی بی تحفظ بدیخی بی تذکر
امادکا برملکه در که آنک سببی ایله مقدماتدن استخراج نتایج و مواد اوله دن
استنباط مطالب ایتمک سهل و آسان اولور و ملکه مقدمات منبجدن استاج
مطالب آنکه مزاوله و مداومت ایتمکه حاصل اولور اما سرعت فهم برملکه در
که آنک سببی ایله لوازم دن ملزوماته و قضیه دن عکس نقیضه و عکس مستوی
توقف ایتمک سر سرعت انتقال حاصل اولور و حاصل فرق ذکا یله سرعت فهم
مابیندن اولد که ذکا فکر و نظاره اولور و فکر و نظر امور معلومه ترتیب ایتمک
برهمزوله متأدی اولمقد اما سرعت فهم فکر و نظره اولر غیر بر اولور
زیرا لوازم دن ملزوماته انتقال و قضیه دن عکس نقیض و عکس علیه تحقیق و نقد

اما صفای ذهن بر مملکه در که آنک سببی ایله نفس اضطراب است و نشستن بر سر
استخراج مطالب آنکه مستعدا و بود. اما سهولت تعلم بر مملکه در که آنک سببی ایله
نفسه حدت و نیز آنک حاصل اولور که خواطر متفرقه مانع و دافع اولیوی کلیتی ایله
مطلوب جانبیه توجه ایدوب تحصیل ایلر. اما حسن تعقل بر مملکه در که آنک
سببی ایله بخشد و انکشاف مطالب آنکه هر ماده یر مناسب اولان حد و مقدار
حفظ و رعایت ایلر. شویله که نه مدخلی اولان نسبه ترك و اهماال و نه مدخلی اولیوی
اخذ و استعمال ایلر. اما تحفظ بر مملکه در که آنک سببی ایله نفس تعقل و تحصیل
ایدوکی صور عقول متخیله کاینی حفظ ایلر. اما تذکر بر مملکه در که آنک سببی ایله
نفس حظ ایدوکی نسبه لرون برینی هر نه زمانه مراد ایدنه تذکر و ایراد ایلر.
انواع فضیلت حکمت بونلر در که شرح اولندی. اما شجاعت بخشد اولان انواع
اون بر نوعدر. اولکی سی کبر نفس. ایکنجی سی بختد. اوچنجی سی علوهت.
دوردنجی سی نبات. بشنجی سی حلم. آلتنجی سی سکون. یدنجی سی شهامت. سکرنجی سی
تحمل. طقوزنجی سی تواضع. اوینجی سی حمیت. اون برنجی سی رقت. اما کبر نفس اولدکه
کرامت و هوانه مبالات و فقر و غنا و یسار و عساره التفات اتمیوب بلکه مدح
و ذم خلایق قسده یکسان. ورد و قبول طوائف نظر همتند متساوی اولوی امر
ملایر و غیر ملایر تحمله قادر و تعلب احوال و مشاهد مخاوف و احوال ایله قصر
همتنه قصور کلچیک نسبه اذن صادر اولیه و بوم مقام عظیم و خلق کریمه که
تنسم روایحی راه ادا دت و طلب چاکلرندن غیر ی نسبه یر میسر و نسیم شوقی
منازل عشق و فنا یا کلرندن غیر ی یر مقتدر اولر. نیت کم دیشلردر **رباعی**

بر خاسته از جان و تن می باید	سیر آمده از خویش تن می باید
در هر قدمی هزار بند افزونست	بیس کرم روی بند شکن می باید

و مدح و ذم عوام انسان مطالب عالیه قسده یکسان اولوق لازم
نیت کم خواجه عطار قدس سره دیشلردر **بیت**
مدح و ذمتکر تفاوت میکند. بُت کرمی با شکی که اوبت میکند.
اما بختد اولدکه نفس مواضع مخاوف و احوال و هجوم عظام احوال صبر و

و نبات و تحمل و انابت آنکه قادر اولوب جوع و فرغ عروضی ایله امور نامناسب
صادر اولیه. اما علوهت اولدکه نفس طلب جمیل حقیقی و کمال ذاتی قلقدن مط
نظری عالی و محل ترقی بلند اولوب بوجها آنک رفعت و جاه و سعادت و شقاوتی
نظر اعتبارندن ساقط. اقبال و رفعتد راضی و ادبارد و لذتد ساخط اولیه.
حتی حرارت بجز عذدن دخی تنفر و اضطراب کوسر مینه کیم مکارم اخلاق و معالی
همت میداند آنک فارسلری. مادیر و آنکان مرک اشیا نیم دیرلر و بعضی فاضل عشاق نظم بختلر

رک آن مرد نیم کن عدم بیم آید	اگان نیمه مرا خوشتر ازین نیم آید
جان دادم بعاریت داد خدای	تسلیم کنم جو وقت تسلیم آید

اما نبات اول خلقدر که سببی ایله طلب کمال یولنک الالم و شدایدند تحمل.
و مصابرت و بلایا و نوائیه تلقی و مقاومت آنکه قادر اولور. تاکه عرضندن
تأثر و تنفر و تذلل و تکرار عارض اولر. اما حلم اولدکه نفس انسانیه طمانیت
و قرار و ترك اضطراب و اضطراب اول و همله کله که عواصف خشم و غضب آتی
منزلزل و قله کوه و قارندن تدتی و تذلل ایلیه. **بیت**

تا زهر بادی نجیبی باید امن کش چو کوه کادی مشت غبار و عمر باد صحر سیر
اما سکون اولدکه خصوص ملوده محاربه لوده که حمایت حامی دین و ملت و دعا
دایره حرمتی ایچون دافع اولوی خفت و سبکبار نیق کوسر مینوب سخن دشن دون
و محل طعن خطا عنون اولیه. اما شهامت نفسک اکساب امور شریفه و تحصیل
مراتب علیه یر حریص اولوب ذکر جمیل جایز و اجر جزئیه فایز اولمسیدر.

اما تحمل اولدکه نفس کسب فضایل عدیده و خصایل جمیده آنکه آلات بدنیه
که قوی و اعضا سیدر استعمال کلی آنکه کدن فرسوده ایلیه. اما تواضع اولدکه
نفس جاه و رفعتد کند و دن ادنی اولنلر ترفع قلمیه و اولنلر کند و نفسنه
مرتبه ادعا اتمیه زیرا کند و ده هر نه جاه و رفعت و ادریسه محض فضل و عطای
خقدر کند و نک مدخلیق معدوم مطلقدر. چون بونظر ایله اوله تواضع نمود
و لهذا تواضع اکابر و عالیدن مستحسندر. اما تذللی جلب نفع و یا خود دفع
ضرر ایچون اکا صنعت دیرلر. تواضع دیرلر سالیلر و طامع لایر و کدی تذلل کبی

بیت تواضع ز کردن فرازان نکوست کد اگر تواضع کند خوی اوست
 اما حمیت اولد که حمایت حمای ملت و حراست حریم نفس و امتا یتکدن
 تکاسل و تقاون اتمیوب اقوی الوسع سعی و کفایت کوسترم اما وقت نفسنه
 ابنای جسدن عارض اولان آله و محسندن تأثر و انفعال کلکدر بشرط آنکه
 اقوال و افعاله اضطراب و اختلال کلویوب بلکه نجره ابنای جنبه احسان و انصاف
 اینکه مباشر اوله تمام اولدی شجاعت تختند مندرج اولان فضایل
 اما عفت تختند مندرج اولان فضایل اونی یکی نوعدر اول حیا
 آیکنجی رفتی اوچنجی حسن هدی در دینجی مسالمت بشنجی دعت آیکنجی صبر
 بدینجی قناعت سکرینجی وقار طقوزینجی ورع اوچنجی انتظام اونی برنجی حریت
 اونی آیکنجی سخا اما حیا نفسنه انقباض و انحصار کلکدر شول زمان که برام
 قبیح اوتکابا یتدو که شعوری اوله کد ویه مذمتنه استحقاق کلک کراهتندن
 اما رفتی نفس مطیع و منقاد اولقدر شرع جسدن لازم اولان امور و خلوقة
 دمانت دخی دیرلر اما حسن هدی نفسک کد وینی اخلاق جمیله ایلله آراسته
 اینکه رغبتی اولقدر اما مسالمت نفس اداء مخالفه تضادم واهوائ متخالفه
 تعارض ایتدکده محاشفت و شقای ترک و مجاملت و وفائی برک ایتکدن
 اما دعت حرکت شهوت زماندن نفس ساکن اولوب زمام اختیار کدو
 اندر اولقدر اما صبر اولد که نفس هوایه میل اتمیوب اسباب هوایه
 مقاومت و مدافعت ایتکدن قادر اوله تاکه لذات قبیحه که مؤداسی ذلت
 و فضیحت در اندن صادر اولیه پوشیدن اولیه که صبر آیکنجی نوعدر برسی
 صبر عن المعاصی و الاثام یعنی نفس اماره و شیاطین مکاره معاصی و ااثام
 طرفه دعوت بربحک قوت مصابرت و تقوی ایلله دفع ایلویوب راه راست
 جقمیه بومقامن تعریف و ثنان صبر بودر و نوع ثانی صبر علی المصائب
 و البلا یادر یعنی نفسنه مکروهی اولان نسنه کد بلا و محنت و فراق و مصیبت
 متوجه اولقدر خرج قبیح اتمیوب تحمل این اکثر عوام آرسندن صبر بومخاض
 استعجال اولنور و آیکنجی نوعی دخی مقبول و نمود و بل واجب و مفروضدر

اما قناعت اولد که نفس ماکل و ملایسی و مشارب و غیرها استعمالدن
 شوق سیر ایلله که سد خلل و دفع ضرورتدر اکثفا ایدوب طلب مزید ایلینه
 اما بواکثفا رضا ایلله و لذات فانیه به استیانت جسدن اوله جمع مال
 واد خارا بچون اولیه نیتکم بعضی اذل ناس تجار دن و غیرین ایدرلر
 د فآت معاشه قناعت ایدوب مال موفور جمع واد خارا ایدرلر بخصلت
 قناعت کلدر بلکه بوکه تفسیر دیرلر و دذ ایلد ندر عقلا و شرعاً مردود
 و مذمومدر بخلاف اول که فضایل ندر عقلا و شرعاً عمد و حیت قبولی ایلله
 موسومدر اما وقار اولد که نفس کسب مطالب طر فنه عانم و تطلب معالی
 اینکه جانم اولقدر الطمینان و ثانی ایلله عامل اولوب سرعت و عجله
 نامنا سبدن احتراز کامل اید اما بشرط آنکه فوت فرصت تحصیله مؤدی اولیه
 اما ورع اولد که نفس اعمال مرضیه به مداومت و افعال سنیه به تلازم
 ایدوب قصور و فتور عارض اولیه اما انتظام اولد که نفس امور
 لازمه و مصالح ساخته ده ترتیب ملایم و تقدیر مناسب ایتکی ملکه ایدینه
 اما حریت اولد که نفس مکاسب جمیله دن کسب و مقاصد حسنه به صرف
 ایتکدن قادر اولوب مکاسب خبیثه دن اکنتساب و وجوه مصارف قبیحه به صرف
 ایتکدن اجتناب ایتکدن مالک اوله اما سخا اولد که نفس بذل و انفاق مال
 و منال ایتک سهل و آسان اوله شویله که لایق و واجب اولان مقداری محل
 و مناسب اولان موضع صرف و ایصال ایتکدن زحمت حکمیه مخفی اولیه که وصف
 سخاوت نظر شرع و اعتبار عقلا افاضل فضایل و احاسن خصایل ندر
 و مدح استیاده آیات کتاب کریم متکثره و احادیث نبی رحیم متوافره در
 مستقل تألیف کتاب کرک که مدح سخا فی الجمله مقام بسیط کلام اقضا ایدر
 اما خواجه نصیر بومقدار ایلله اکثفا ایتکدن بزدنی اندر اثریه اقفا ایلد
انواع فضایل که سخا تختند مندرجدر سکر نوعدر
 اول کرم آیکنجی ایشار اوچنجی عفو در دینجی مروت بشنجی نبل آیکنجی سخا
 بدینجی سماحت سکرینجی مسامحت اما کرم اولد که نفی عام و فائده سی تام اولان

اموره مصلحت اقتضای او زده مال موفور بذل یتیمک نفسنه آسان وله
 اما ایشار اولدرکه مال واسبابنه کند و محتاج آیین آخرک احتیاجین مشاهده
 ایدوب کند و تحمل و صبر این بوعظیم فضیلت در بوخلق مدحند و یوترون
 علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة. اینکرمیسی نازل اولسندر. اما عفو اولدرکه
 استقام و مجازات بالعقوبه ایتکه مکنت و قدرت و اراکین ترک این و اگر مجازات
 ایدر بیه دخی احسن و آرزین اولور نیت کم دیمشدر در **شعر**
 بدی را بدی سهل باشد جزا. اگر مردی آخس الی من اسکا
 اما مروت اولدرکه بذل مالاید و زیاده احسان علی الغیر اماده ایتکه نفس
 متحلی و متزین و ایصال نفع غیر ذمت همته مرتب و منعین اولمقدر
 اما مواسات اولدرکه یاران و خلان و اصداقا و اخوانه تمکات و سواخ
 و معایش و مصالح این معاوضت و مظاهرت ایدوب مال واسبابین مشارکت
 و مساهمت کوستر. اما سماحت اولدرکه بذلی لازم و واجب اولیان نسبت
 حسن رضا و صفای قلبا یله بذل یلیه. اما سماحت اولدرکه ترکی واجب
 و لازم اولیان نسبت لری نفع غیر و رضای ماسوی اینچون رضاء و اختیار ترک
 ایتکه در **اما اول انواع که جنس عدالت تحتند مندر چیدون**
نوعدر اول صداقت. ایکنی الفت. اوچنی وفا. و در دخی شفقت
 بشخی صله رحم. آلتی مکافات. بیدخی حسن شرکت. سکنخی حسن قضا طقونخی
 تودد. اوچنی تسلیم. اون برنجی توکل. اون ایکنی عبادت در. اما صداقت
 محبت صادقه در که باعث اولور صدیقک جمله اسباب فراغت و استراحتی مرتب
 و مبتیا قیلنه. و حقیقتی اولدرکه احکام تغایر و اثینیت شرعا و عقلا دخی
 ممکن اولان مواضع رفیع اولنوب و هر مضرت که نفس آذن اجتناب یلر صدیقی
 دخی آذن تخلیص و ابعاد و هر مسرت که نفس آزی اراده ایدر صدیق دخی ایصال
 و ایراد اولنه. اما الفت اولدرکه بوطافه نک آرا و افکار و اعتقادات
 انظار ای امور دینیه و دنیویه مطابق و موافق اولمقدر. اما وفا اولدرکه
 طریق مواسات و مظاهرت مسلوک اولوب معاوضت و مناصرتن تجاوزه

و تخطی ایتک خطا عدا اولنه. و بعضیلر وفای اینچان مواعید و قضای حقوق ایلر
 تفسیر ایتدیلر. اما شفقت اولدرکه ابنای جنبه عارض اولان حال ناملاک
 متنفذ و آنلر ایریشن آلامدن متاثر اولوب قضاای همتی ازاله سنه
 مقصود و اقتضای وسعی و سعی دفع و رفعنه موفور اوله. اما صله رحم اولدرکه
 اقارب و عشایرینی رعایت و رضاده. اقصى الوسع ساعی و جهت بذل مال و
 مشاهده جمال ایتکه مقتضی و مستند عالرینی مراعی اوله. و شرع اجدی و بدی
 که احسن و جوی و زربنه موضوع. و اشرف خلق و خصال مراعاته مشرع در
 بوخلقک اهتمام تام و اعتناء مالاکلاهی و زده مشتملدر. حتی جناب رسالت
 پناه حشمت دستگاه. بعثت لکسر الاصنام. و فضل الارحام بیومشدر
 و اول حضرت صله رحم خصوصنده منقول اولان احادیث و وصایا خارج حد و
 حصر در. اما مکافات اولدرکه نفسنه غیردن احسان و اصل اولدرکه مقابله سنه
 دخی زیاده احسان و انعام ایتکه ملکه ایدینه. اما حسن شرکت اولدرکه معاملت
 و معاوضات واقع اولدرکه انصاف ایلر انصاف ایدوب اعتدال ایلر عال
 اوله. شویله که عمله معامله لره شرکاسی استحسان ایدلر. اما حسن قضا
 اولدرکه حقوق اخوان و خلایق و سایر نوع انسانی علی احسن الوجوه قضا ایدن
 مستند عاری و ندامتدن سالم اولمقدر. اما تودد اولدرکه افاضل و امثالدن
 اقربان و امثالنه صدق و زره محبت ایدوب و بذل مال و نعمت قیلوب مجتلی
 اکساب و مودت لری اجتلاب ایتکه در. اما تسلیم اولدرکه شرایع الهی و تواریخ
 نبویه مراد اولان تکلیفات و ایتمه دین و هدایت مرشدین طرفندن وارد اولان
 رسوم و آداب اسلامی مقضای طبع بشریه مخالف دخی اولور سه طلاق و چه
 و رضای قلبا یله قبول و تعلید. اما توکل اولدرکه قدرت و کفایت بشری
 دایر سندن بیرون و امکان تغیر مرتبه سندن افرون اولان امور الهی و تقدیر
 ربانی ده اضطراب بی فایده بی بر طرف ایدوب حواله الطاف الهی ایتکه وافی و معتد
 اولمقدر **بیت** رضا بداده بدن و زجبی کره بکشتای
 که برهن و تودد اختیار نکشادست **بیت**

هر کسی تدبیرکاری میکند. ما رضادادیر بانغم الوکیل.

اما عبادت اولدیر که اول ملک معبود که خرائن کرم وجود ندن خلعت و بودگی بخش ایندکن صکره انواع نغم جللیه و خفیه و اصناف احسان ظاهر و باطنه ایله.

ملک وجود کی مهور و مغور ایشدر. خدمت و طاعت سچی و کوشش ایدوبت.

تقصیر و تقاضا و بی جایز کورمیش. و یا مقربان درگاه حق که رسل انبیا و اصفیاء و صلوات و تسلیمات ایله تقریب ایدوب شریعت اتباع و انقیاد و اوامر و نواهی قبول ایدوب امتثال ایدوب. و بوفضیلک متمم و مکمل صفت تقوی که مکلف احسن و صافی و افضل اخلاقی در. و اول عبدک جمله ما فی الله عنده.

اجتناب و اتقا قله سیدر. بودر اول نوع فضایل خواجه نصیر طوسی و غیر سی کتاب اخلاق و رسائل حکمت علییه ده ایراد ایلدیلر. و دیدیلر که بوفضایلک بعضی بعضیله مجتمع و ملتئم و مترکب و منظم اولمقدن فضایل آخر حاصل اولور.

و اول فضایل مرکبه نك بعضی اسامی معینه ایله مستوی اولمدر. و بعضی جللیه تنمیه دن خالی و عاطل اولمدر. **تنبيه و تذییب** عاقل و لبیب مخفی و پوی.

اولیه که بومذکور اولان مباحث و تعریفات بحال مناقشه و امکان سؤال وارد مثلا ذکا و سرعت فهم اقسام حکمتدن عدا و لذی. با آنکه ظاهر حکمتک اسبابی علی در نفس حکمت دکلدر. زیرا حکمت قوت عاقله نك حد اعتدالده مذهب اولوب نه افراط و نه تقریط اولمسنه دیولر. پس ذکا و سرعت فهم نفس حکمت اقسامندن اولوب بعید در. و علی هذا القیاس لکن مقصود انواع فضایله تنبیه و ابانت و اکتساب خلافة تحریر اعانت در. پس تدقیق شنیدید و تحریر عمیق.

ایتمکدن بجاوز ایدوب مبتدی لک افهامنه قریب. و عوامک اداکنه مناسب امورله بیان ایلدیلر. که نفی عام و فائد سی تام اوله. والله تعالی اعلم و احکم.

باب ثالث اقسام فضایلک اصنادی و لان اقسام و ذایل باینده در

چون اجناس فضایل اجناس اربعه مذکور به مختصر ایدوبکی ظاهر اولدی. پس نظر جلیل مقتضای اولدیر که اجناس ذایل و غی دورن در زیر ذایل اصناد فضایل منلا حکمتک که فضیلت در ضدی جمل اوله که ردیلت در. و شجاعتک ضدی جمل اوله.

و غفلتک

و غفلتک ضدی فجور در. و عدالت ضدی جور اوله. اما نظر دقیق که بحث وافی و کشف تفسیر شافیدن صکره ظاهر اولور. آنک مقتضای اولدیر که هر فضیلت ایچون اصناد غیر متناهی اوله. زیرا هر فضیلت حاق وسط و اعتدال اید اصل جانشا فراط و تقریطه مایل اولیه. پس حد اعتدالدن بر طرفه مایل اولان. نیچه مرتبه ایله اولوب ممکن و مقصور دکلدر. محسوسدن مثالی مرکز دایره که حاق وسط در. بنقطه در لاغیر ایکی نقطه مرکز دایره و حاق وسط اولوب محالدر. اما مرکز دن غیری نقطه غیر متناهی متصور در. بعضی محیط دایره ده. و بعضی داخل دایره ده. پس معلوم اولدی که معتدل حقیقی بر در. و خارج اعتدال لا یخصر در. و ایضا بنقطه دن بنقطه آخری به واصل اولان خط مستقیم بر در. بر در غیری اولان مستقیم دکلدر. و اول خط بواکی نقطه لک آراسنده واصل اولان خطوط غیر مستقیمه که اکامعوج دینلود غیر محصور و مالا یتناهییدر. پس بونکه دن ظاهر اولور که دین حق و مذهب صواب بر در. اما ضلالت متفرقه و اهواء متباینه لا یعود و لا یخصر در. و اینین و سبعین ایله صاحب الشریع کلامند مجرد کثرت بالغه دن تعبیر در.

بیت

جنک هفتاد و دو ملت همه را عنبر پذیر چون ندیدند حقیقت ره افشانه زدند چون معتدل حقیقی اولان حاق وسطه اهدا و رکوز و محسوس اولدق صکره مدت مدید آند ثبات و سکون اشد امور و اصعب حالات و شیوندر لاجرم **بیت** سرخیل مقربان درگاه مخصوص مقام لی مع الله صاحب رمزین و طه. علیه افضل صلوات و ازکاهها. سور شریفه هود. تشریف نزول و ورود ایتدکن لسان معجز بیان حقیقت نمودی **شیشین سور** **هود**. کلمه حق تکلم ایدوب در ماندکان دور ماند لرینی تیغ بیم ایله دریم مرآباده هود ست کیر و یخود کنی که یخودی خریفان ز سور هود ست سبب تشبیه هود اول ایدی که بوسور شریفه **فاستقیم کا امرت** امرنی مشتمل. و بوا مرک صعوبتدن جمیع اصفیا و اتقیا مدهوش و لا یعقل در آه و صداه و هزاران هزار کریه جان سود و دل کاه که معلول اول قاید کل.

احمد مرسل علیه صلوات الله عز وجل. امر استقامت هول و خوفدن محاسن
 مبارکه سینه نوز شیب طاری. و ما زاغ البصر کلی ایله مکل اولان نرکس لردن
 شبنم اشک جاری اوله. بزه کوی استقامتدن بوی. و صراط مستقیمدن سر
 کورمک. حال بر ملا نر نیجه اوله. **بیت**
 شول کون که نفسی ایدم در خواست انبیا. احوال نفس مجرم و عاصی نر اوله یا.
 و مذهب حق و حاق وسط غایت صعوبت اولد و غندند. که السنه نبوت ده
 و صف صراط اذق من الشعر اشارتی ایله. و فاتحه کتاب کریم اهدنا الصراط
 المستقیم کله سی ایله اشارت بیودلان بودر. **مصراع**
 جویای راه میگرد ایم اهدنا الصراط. زیرا محل طلب مؤمن بوشناه ده.
 سلوک سبیل مستقیم در علما و عملا. و نشاء آخرت مدد اولان صراطدن عبور
 بوکا لازم و مال بیکه بوندن صورت و مثال در. زیرا اکابر اولیا و اساطین
 اشارت لری جمله متفقند که تفاضل دار آخرت که مخیر صادق وعد و وعید ایله
 بشارت و اذار برین مشتمل صورت معارف و اعمال و اخلاق در که آنی نفس بوشناه
 تحصیل و اكتساب ایدر. نشاء اخرویة ده ظاهر اولور. نیت کم مقدمه ده مرور
 ایتشدن. پس اخلاق و اعمال دعايت حد اعتدال مثال صراط در که موی دن باریک
 تیغ دن تیز متن جهنم ورزه مدد اولسه کرک در هر کیم بواعتدالی نشاء دنیویة
 دعايت ایتش اوله. ریح عاصف و برق خاطف کنی صراط مثالی دن عبور.
 جناب معارف کالات و ریاض اعمال صالحات که باک لک مقام و ماوی. و
 مطهر لک منزل و متوا سیدر. و اصل اولسه کرک. **مصراع** جای پاک است آنجا پاک می باید شد
 نیتد ام پاک روی را که درین دیر کنی. تازید پاک زید چون برود پاک روی
 و دعايت اعتدال ضعف و خوردن خالی و لمیان لرا افغان و خیزان عبور ایدر
 و حد اعتدال تجاوز و تعدی و افراط و تفریط سلوکه قصدی ایدن صراط اخروی دن
 عبور ایدر میوب دوزخ و نار که محل اشرا در سقوط انسه کرک. و قشاعون
 حکیمدن منقولدر که هر کله که انسان آنی کسب ایدر. اگر خیر و کمال ایدر ملک
 حدوشه سبب اولور. و اگر شر و ضلال ایدر بر شیطان وجود نه باعث اولور. و هر

موطن آخرت صاحت ملازم. و کاسبینه مصاحب ایم اولسه کرک. بومعایه
 آیت کریمه ده اشارت وارد اولشدن. نقیض له شیطانا فهو له قرین.
 پس عاقل کورمک کرک که کند و سینه اعمال و اخلاقی ایله نه مصاحب کسب ایتشدن
 و نیجه مقارن تحصیل قلمشدن. و فقی الله تعالی و ایا که لسلوک الطریق المستقیم
 و عصمتنا عن الوقوع فی مهادی تندر بعدای الیم. و دخی معلوم اولسون که
 وسط ایکی معنایه اطلاق اولور. برین وسط حقیقی در که ایکی سینه نرک ایتشدن
 شویله واقع اوله. هر برینه نسبتی علی السویه اوله نقطه مرکب کی قطب ایر
 کی که ایکی طرفه نسبتی علی السواد. و عدد اربعه کی که اثنین ایله سینه نرک
 هر برینه نسبتی علی السواد. و بود وسط اول معتدل حقیقی در که حکما انوجه
 بونک و قوعنی نفی ایدر لر. و بری دخی وسط صافی در که حکما آنی امر جوده
 اثبات ایدوب اکا اعتدال نوعی. و اعتدال شخصی و عرض المزاج دیر لر. و علم
 اخلاق معتبر اولان دخی بود وسط در. بوا جلدن فضیلت هر شخصه کوره
 مختلف اولور. بلکه اوقات و احواله کورن دخی بخالفدر. بر کسینه فضیلت
 اولان خلق ممکن در که آخر فضیلت اولیه. و بر زمانه فضیلت و معتبر اولان
 خلق بر زمانه معتبر اولیه. جزو ظاهر اولدی که فضیلت اعتدال وسط ایتشدن
 پس ردیلت اعتدال دن خارج اولان طرفیند اولور که خیر الامور اوسطها
 بوکا اشارتد. **مصراع** کلا طرفی کل الامور ذمیم.
 پس هر فضیلت ایکی ردیلت مقابل اولوب اجناس فضایل دورق و لغین
 اجناس ردایل سکرا اولور. ایکیسی حکمت فضیلتک طرفلر ایدر. که برین
 افراط اولاندنر که اکا جبرین و سفه دیر لر. و اول قوت عاقله لایق و لمیان
 یر لر. فالایق مرتبه ده صرف اولمقدنر حیل و تزویرات و ملاهی و مجنون
 قتمندن استعمال اولنوی کی. اما معلوم اولسون که جبرین طرف افراط
 قوت عاقله علییه ده اولور. اما افراط قوت عاقله جبرین دکلد. زیرا
 مباحث الهی و طبیعی و ریاضیه نه قدر کشف حقایق. و ابراز دقایق اولنور
 مقبول و ممد و حدر جبرین و سفه دکلد. و حکمتک طرف آخری که تفریط ده

بلادت و بلكه دير لر كه قوت عاقله تعطيل اولوب جانب علم و عملد تقصير و ترك استعمال سببي ايله درك حقايق دقايق حكمت نظري و عملي بي خلل طار اولوب تحصيل معارف حقيقي و تميز مصالح و مخاص و متواري اوله **شعر**

تعلّم فان العلم زين لاهله	من الخلة الحسنة عند التكلم
والاخير فيمن راح ليس بعالم	بصير بما يأتي ولا منعكم
شعر العلم انفس شئ انت ذا خرم	من نيل من العلم لم يدس مفاخر
اقبل على العلم واستقبل مقاصد	قاول العلم اقبال و آخر
رباعي اقبال مدام و عز دايم علمست	وان چير كز دست شرع قايه علمست
وان خاصيت نغم مكرم كه بدان	ممتاوشد انسان ز بهام علمست

و شرف فضيلت علم و آنك بيانند وارد اولان نصوص كتاب عظيم و احاديث و آثار نبوي كريم و كلمات علماء كبار و حكماء بزرگوار اول مرتبه ده دكله كه طي كتب و رسايلد حصري ممكن اوله و فضيلت شجاعه عتدك طرف افراطي هودرد كه اقدام و هجوم ايتك معقول و ادب عاقل سليم قند مقبول اوليان امور اقدام و افتخار ايدوب نفس نفيسي كه انفس جواهر كاخانه مبدع البديع در يا اعضا و قواست كه و هاب مطلقند تحف و ودايعد بهوده و بي موقع تلف و ضايع ايتكه مؤدي و لمقدر و طرف تقریبي چين در كه مقضاي عقل سليم اوزده خوف جايز اوليان مواضع خوف و هلع و جبن و جزع بي محل اظهار ايتكدر و فضيلت عفتك طرف افراطي فجود و شرد كه تناول مشتهريات فانيه و استعمال لذائذ حسيه ده حد اعتدالدين تجاوز ايدوب شرعا و عقلا جايز اوليان مرتبه لن تعدی و تجاوز ايتكدر و طرف تقریبي خود در كه شرع و عقل باحت و رخصت و یرد وكي لذائذ و مشتهرياتدن بالكليه اعراض ايدوب يا ضروري تلف قوی يا انقطاع نسل و عقبه مؤدي اولمقدر و فضيلت عدالتك افراطي ظلمدر كه آخرك حقته بلاوجه شرع تجاوز ايدوب يا عرض و مال يا نفسه ضرر ايتكدر و طرف تقریبي انظلام در كه هر نه ظلم و تعدی كه آخر دن كند و حقند واقع اولور سه انقياد و قبول ايدوب

دذيلت نفس و دفاء همت سببي ايله بوسفالت و فروتن لکي اختيار ايدوب و بعضيلر عدالتك ايک طرفي دخی جوددر و یدیلر شویله كه بر شئ كم انظلامدر نفسه جوددر و ظلمدر آخر جوددر و نیت كم عدالت جميع كمالانی جامع اولد ظلمد دخی نقایض جامع در و آنیكه بیدر كه بعض مشايخ جمله خواجه عبدالله انصاری دیدیلر كه هر سنه كه آزار اولیه كناه اولمز **بیست**

مباش در بی آزار و هر چه خواهی کن كه در طریقت ما غیر ازین كتابی نیست اما بعض ملاصد بوکلامك حقیقت معناسنه و اصل اولیوب ظن ایدیلر كه شخص آخر جود و ظلم اولمچي كند و حقند هر نه ایدر سه جايز در دیوب ترك عبادات و بعضی معاصی به اقدام ایلوب بوبیتك ظاهری ايله عمل یدیلر **بیست** کافی پایشه کیر و آتش اندر کعبه زن خادم میخانه باش و مردم آزاری مکن اما غلط صریح در هر سنه كه شریعت مطهره ده محرم اوله اول ظلمدر كه یا نفسه یا غیر ی به دخی معلوم اولكه ظلم غالبا غنیدن صادر اولور كه صاحب اموال و املاك در و انظلام غالبا فقیر دن واقع اولور اما عدالت رعایت ایلدن غالبا فقیر و غنی ده متوسط اولور چون اجناس فضایلك طرفینی كه افراط و تفریط در ذیلت اید و کی ظاهرا ولدی كذلك انواع فضایلك كه اجناس مزبور تحتند مندر جدر هر بری حد اعتدالدر و طرفینی كه افراط و تفریطدر و ذیلت در اما جايز بلكه واقعدر كه ذیلت اولان اطراف مذکور ذك بعضنه اسم معین وضع اولمش اولیه اما چون معنی متصور و مقیم اولان تنکای عبارتدن عبور ایتك جايزدر زیرا كه حلی جمل عبارات و الفاظ ابکار افکار اعراض منصفه عرض و ظهوردر جلوه کرا ایتکچون موضوعدر چون منظر فکر و نظر و دریچه حدس و قیاسدن چهره غوائی معانی مشاهده اولنه استعاره لباس عبارات ایتكه احتیاج قالمز و عاقل لبیه اول معانی استخراج قلیق ممکندر و بر ظالمان معاونت و داعیلر مظاهریا چون برج مثال ایراد ایدر كه حقیقه الحال ذکر ایدر کمز مواضع جلی و باهر اولمچي ذکر اولمیان مواضع دخی قیاس ايله ظاهر اوله مثلا فضیلت و حکمت تحتند مندر ج اولان انواع فضایلی یدر یه

حصرا یرو با ذکا و سرعت فهم و صفای ذهن و سهولت تعلم و حسن تعقل و
تخفظ و تذکر در دیدن پس کلام ذکایه که فضیلت وسط در آنک جانب افراطی
جریب و جانب تفریطی بلاد ندر و بلاد ندر مراد اولان خلقی دکلدر بلکه
سوء اختیار و تعطیل و قنندن متولد اولاندر و طبیعتی بجهت قبول توهم اولان
بلاد غلبا تکرار و مزاوله تعلم و مدارسه ایله مستغنی اولور و ذکا و غریزی
و فطرت جلی طول ترک و عدم استعمال قوت عاقله سببی ایله منطقی اولور **نظم**
ای بسا کوردل که از تعلیم
ای بسا تیز طبع کاهل کوش
گشت قضی القضاة هفت اقلیم
شده از کاهلی سفال فروش

اما سرعت فهم اول دخی وسط حد اعتدالدر جانب افراطی تخلیه در که حکما
احکام قضایا بالقام انهم اولانندین بلکه فی الجمله امعان و الحال منطقی
اولمغله خطای حکم و مجمل و قصور مؤدی وله و جانب تفریطی بطور فهم و تأخر
ادرا کدر و صفای ذهن دخی وسط اعتدالدر و افراطی حد ندرن زیاده التهاب
و لمعاندر که ثبت مطلوبه مانع اولور و تفریطی ظلمتدر که نفس دره حادث اولور
و استخراج نتایج ن تأخر باعث اولور سهولت تعلم دخی وسط در افراطی تعلل
زیاده سرعت و مبادرت ایتمکدر که معلم القا ایندوکی صور علمیه ثبت ایتمکدر بحال
قوی و تفریطی تعصبدر که تعذر تعلمه مؤدی اولور حسن تعقل دخی وسط در
افراطی فکر و تعقل لازم و لایق اولیان مواضع صرفدر تفریطی تمام تعقل
مطلوبدن فکری قاصر اولمقدر تخفظ دخی وسط در افراطی حفظ لازم
بل مستحسن اولیان شسته لری حفظ ایتمکدر اشعار همچون و هجا و فقر مسخر
و هنریات اسرار و حکایات بی طایل کبی و تفریطی حفظی لازم اولان نشسته لردن
تکامل اولنوب استنبات صور نافع در عاری اولمقدر تذکر دخی وسط در
افراطی صورت احضار غیر لازم ایچون تصبیح اوقات و تضعیف آلات ایتمکدر
تفریطی مراعات واجب و مستحسن اولان نشسته لری ترک و اهمال و عدم استعمال ایله
منسی ایتمکدر و سایر اجناس فضایل بونسق و زره قیاس و اعتبار اولنه و دخی معلوم
اوله که بعضی ذایلک اسم معینی اولور مشهور و قاحت کبی که حیانتک تفریطی در

و خرق کبی که افراطیدر و اسراف کبی کیم سخانتک افراطیدر و بخل کبی کیم تفریطی
و تکبر کبی کیم تواضعک تفریطیدر و تذلل کبی کیم افراطیدر و کاه اولور کیم کاه
اسم معینی وضع اولنما مش اولور اما معنی و ماهیت معلوم اولمچی مقصود
حاصل و کفایت واصل اولور و الله تعالی الهادی و دخی معلوم اوله که کاه
اولور که فضیلت اولان نشسته بر امر وجودی به اصناف اولنور بوقدر چه انک
افراطی فرق اولنوب و ذیلایدوکی بلنمک مشکل اولور زیرا اول امر وجودی
که اکا فضیلت اصناف ایله فضیلت اولمقدر نقد زیاده اولنه فضیلت دخی
زیاده اولنمق ظن اولنور حال آنکه ایله دکلدر بلکه اول امر وجودی زیاده
اولمغله فضیلت و ذیلته مبتدل اولور اما تفریطی طرفنک فرقی ظاهر و ذلیت
اولدو دخی غایت روشن و باهر در زیرا که عدمک وجود دن فرقی ظاهر و تفاوت
فا حشر و بونک امثالی شجاعت و سخا و ندر که فضیلت امر وجودی یلور در
پس تصور و اسراف کیم زیاده لریدر فضیلت ظن اولنور نیت کم اکثر فاس کیم
حکمت علمیه دن غافلدر و جهل مسرفینی کمال سخاوت ایله توصیف و او با
تهودینی نهایت شجاعت ایله تعریف ایدر لر اما جبر بخلدن هیچ برتر شجاعت
و سخاوت الحاق اتملر اگر فضیلت امر عدمیه اصناف اولنور امر عکس اولور
تفریطی فرق اولنمق مشکل اما افراطی ظاهرا اولور مثالی تواضعدر که عدم
کبر اصناف ایله فضیلت اولور تفریطی که تذللدر تواضعدن فرقی عسیر در
حق ناس بی انتباه کدای ذیلی متواضع جلیلدن فرق این من زیرا عدم کبر
آنه دخی آرتو قدر پس فضیلت دخی زیاده ظن اولنور بود شرح فضایل
علی الاجال و بواسطه فتن امراض نفسانی که عارض اولور ان شاء الله تعالی
علامت لری و علاجلری ایله بیان اولنمکدر **باب رابع فصایله**
مشبه و ذایلک تمیزند چون اجناس فضایل انواع مندرجه
مذکور و اجناس ذایل اصناف متنوعه سی ایله مسطور اولدی حالا اول بیانیه
شروع ایدر که بعضی ذایل وارد که فضایل مشبه در نیت کم عن قریب
اشارت اولنور و بیخی بی بصیرت وارد که بازا جواهر فضایل کم بضاعت و

ناقص معیار اولدقلری سبیدن ذرخالصی مسیم دن فرق و تمیز و کوهر فاختی
 خرمهر دن کشف و تشخیص ایتملر و ذایل فیضایل و اذالی اخلاق و احاس
 شمایل ظن ایدرلر بناء علیه صاحب حکمت عملیه به لازمده که دقایق اخلاق و
 و خفایای عیوب اعماله عارف اولوب فضیلتی ردیلدن فرق دقیق ایتکل
 خرده دان و معایب مناقیدن تشخیص عمیق قلمقه موشکافی وله **بیت**
 هزار نکهت باریکتر زمواینجاست نه هرکه سر برآشد قلندری داند
اما فضیلت حکمت آنک مشایخی اولدکه بعضی ناس مبادی علوم
 عقلیه و مصطلحات فنون حقیقیه ده افواه ناس و بطون صحایفدن
 فی الجمله اخذ و تلقف و بعضی مناقشات واهی ایله موضوعات علمیه دخل
 و تصرف ایدوب مجالس و محافلده تقریر و تکرار ایدرلر صدق فراسندن غریب
 و نور کیا سندن بی نصیب اولانلر استحسن بلیغ و تعجب غریب ایدوب فلاکس
 عقل نقاد و طبع وقادله مرتب معارف بی حساب و مسایل و نکات من کل باب
 متمیز و متعیندر دیرلر حال آنکه محملدر مزبور مسایل علوم حقیقیه دن بر مسئله
 حق تحقیقنه واصل و اطمینان قلب و ثبات یقین که علم و معرفت آندن عبارتند
 بر مطلبیدن اکا حاصل اولما مش اولوب خلاصه فضیلتی تحقیقات اکابر ایراد
 تشکیک و نقاد معرفتی مبانی حقایق معانی بازوی تموی و تبلیس ایله تملیک
 ایتک وله پس ندیق علما و تحقیق فضلیه بوجهله تشبیهی همان فرزند کائنات
 افعال انسانه محاکات و طوطی نغماتندن اقوال نطق آدمی به مدانات ایتکی در **قطعه**
 بس طفل کار روی ترازوی زر کنند **تاریخ** ازان برده که ترازو کند ز پوست
 کرم که مار چوبه بود تن بشبه مار **کود** هر هر دشمن و کوهر هر بخت
 چون فضیلت حکمت امر نفسانی و آثار و نیایحی حس و حواسندن سسته و لغاتی در
 پس اکثر ناس بوباید تفرقه دن عاجز و تمیز نافادر و غایر در اول سبیدن نذر
 زمانه ده اولان شرکای علم و درس اکثری لباس محالات و فضایلدن عاری
 و پلاس چحالات و ذایل ایله متواریلدر نه های هستاری اوج سمای کتساب
 معارفه طایره و نه منطقه نطقاری دایره حکمت و ذات اکثری فضیلتدن دایر در

اما چون دوش بهوشلرند قطعی شام و صوفی لاجوردی فامدن جبه لری
 و فضل و بلاعتدن تی اولان فرق سنک انجاد لرند مرمر شاهی و قد خاری
 عامه لر دن قبه لری واردر و دقایق مذلت و ملازمت ابواب مرایه عارفان
 و هر شام و سحرده پشت اسب و استرده صدور و ذرا آستانه لرند و اقلل
 لاجرم مناصب علیه علمیه به واصل و غایت رغبت وجود کم غرور لرینه حاصل
 اولمشلر و الحی الله المشتکی و المنفرع **اما فضیلت عفت مشبه اولان** فضیلت
 ارباب خلاصه ملتبس و اعمال ردیه ایله مراتب عباد و زهادی ملتس اولان
 طائفه نک فعلی کبی که اکثر مشتهیات و مستلذات طبعدن احتراز و اجتناب
 ایدرلر تاکه ورع و زهد ایله مشهور و خلق آراستند ولایت و کرامت ایله
 مذکور اولوب بوافعال ایله اکابر و امنا و اعظم سلاطین و وزرا و خاقان
 صاحب اعتبار و خواجگان سرمایه دار قنده نافذ القول و مقبول الشفاعة
 اولوب زواید واقاف و جوالی اطرافدن علوفات وافر و فتوحات نذر و صدقات
 اموال متکاثره به مالک اولوب بدندری ریاضت صور بدین لاغر اما نفس
 اماده لری اعتبار انام و دست بوس عوام ایله فریه و سمن عند الله غادر
 و خاین و عند الناس ثقه و امین اولورلر **نظم**
 عبادت با خلاص نیت نکوست و کر نه چه آید ز بی معرفت نکوست
 چه ز نار مغ در میان چه دلوق اگر پوشی از بهر پندار خلوق
 اگر فقر اندوده باشد نخاس توان خرج کردن بر ناسناس
 زرا ندود کانا بر آتش برند بدید آید آنکه که مس یازرند
 و بعضی غی و لری که اهل روستا اغذیه غلیظه به معتاد اولغله تناول
 اطعمه لذیذ دن امساک ایدر و بعضی توفیر همان و تکثیر اسباب ایچوست
 ارض غذیه به و اقل اقواته اکثفا ایدوب زهد و پارسا لوق ایهام ایدرلر
 وقناعت و عفت افهام قیلورلر بوطائفه دخی فضیلت و عفتدن عاری و اطل
 و کذولری عقیف اکثدر قاری فاسد و باطلدر **اما فضیلت سخا مشبهی**
 اولدکه بعضی سمنها و ارباب ضیق اول سبیدن که هنوز قلت مال رحمتنه

مبتلا و لما مشددر و تحصيل قوت نفس و عيال همچون زرد آلامه اعتلا
 قلم مشددر بلکه میراث خوار بقدر مال موفور یا مناصب ظلمه و مکاسکد
 خزینه مکتور الینه کیر مشددر پس نا واجب برلن اتفاق و صرف و عقلا
 و نقلا مستحسن و لیان مواضعه ایثار و بذل ایدر کم خرد لری جواد و سخی و
 صدمه و تنه ای عدا ایدرلن خاشاکه اندرده سخا فضیلتندن بصر و اللزین
 مروت اهدن دهر اوله حکما دیشلرد که جمع مال کو بلند او سندن سنک
 چیرمق کبودر و ظاهر در که سنک ابنو قله کوهه قوای جمع کوهه ایلله وصل
 اولور اما اول سنک اسفله قوت طفل خورد سال الله فاندل اولور **قطعه**

آسیا سنک ده هزار منی	بدو مرد از کمر بگردانند
لیک اذیر بر زبر بر درن	بهرار آدمش نتوانند

و مالک و جو معاش و اسباب انعامش مدخلی قام ایدر کی ظاهر و فاش
 و نیجه کسند بی مال اولغیله بی کمال قالور و نیجه کسند لرقض تحت ایلله

کفر نیکه و اصل اولور بیت	برای تجربه معلوم شد در آخر کار
که قدر مرد بعلمت و قدر علم بمال	و مالی و جو جمله و مکاسکد

جمع ایتمک متعذر در و مال صرف قوت قناعت دایره سندن آرتمق نادر در
 بلکه متعذر در **مصلح** الحلال یقظر و الحرام یسیل پس صرفه سخاوت
 ممدوح اما اسراف مذموم و مقبوح و حقیقتد سخی اولدر که بذل مالدن
 غرضی کند ویه فضیلت سخاوت حاصل و نفسی ردیلت بخلدن طاهر قلمق اولور

ملاحظه اغراض نیویه ایلله مربوط اولیه اما **فضیلت شجاعته شبیه اولان**
 شول کسند در که فضیلت شجاعتدن مقصود لری کوه نفسی فضیلت شجاعت ایلله
 حالی و نقیصه جبن و تهوردن خالی قلمق اولیه بلکه مهالکه اقدام و مخاوفه
 القای نفسدن مراملری تحصيل مال و خدام و تکثیر علوفه و ترقی منصب
 و مقام یا اوباش و رنود ارا سندن تحصيل شهرت و نام در جوق واقع اولور
 بعضی اراذل و لیثام نیل مال حرام انگیچون قطع طریق عام و لقب موافق و اغنا
 و لقب جدران و هجوم بیوت و حرم اهل اسلام ایتمکد انواع مخاوف و مهالکه

اقدام ایدرلر اتفاق بعضی شجعه شهر الینه کرفقارا و لیچو رفقاس بیان انگیچون
 انواع ابرام و تعذیب یلام اولدنه صبر و تحمل مالاکلام ایدوب بدن و روحی
 بذل و اول ملاعینی اظهار و اعلام ایتمک کی کند ویه فضل و هنر نام تحمل ایدر
 هیات هیات که بواشراردن بوی شجاعت و اصل مشام اوله بلکه شجاعت
 اول کسند ده اولور که اقدام و اهتمامی موجب عقل و زره جاری و مطلب
 و مرای اتمام مضایقتدن کسب ثواب و خیر اولق جهتنه ساری اولوب کوه
 نفسی جلوه جلیه شجاعته مزین و محلی و مرتبه سعادت ذاتی خدا الله تعالی معین
 و معنی قلمق اوله اما افعال سیاع شیر و پلنک و بر و هنر کبی هر چند مشابه
 فعل دلیور در اما جفس شجاعتد داخل و جای کیرد کلدن زیرا غلبه قوت جسم
 و احکام آلتنه و قوتی اولغله اقدام ایدر و بالجمله اقدام طبیعی در مقضای
 فکر صواب و برای تحصيل فضیلت و ثواب دکلدر و ایضا غالباً کند ویه مغلو
 مطلق و آلات ده کند ویه مناسبت و مقاومق و لیان حیوان ایلله جنک
 و آنلر تغلب ایدر آنلر متالی اولدر که بر کسند تمام سلاح و قوی هیکل اولور
 برضعیف الجته و بی سلاح عاری اولان کسند ایلله جنک و کاتغلب ایتمک
 قصدا ایدر بوشرط شجاعت و اسلوب فضیلت دکلدر بلکه شجاعت حقیقی
 اول کسند در که افعال شجاعت اندن اقتضای عقل صریح و استدعای فکر صریح ایلله
 صادر اوله و صفت شجاعتدن غرضی مطالب دنییه و نیویه اولیوب بلکه
 مقصودی جوهر روحنه فضیلت شجاعتی حاصل و ردیلت جبن و تهوردی
 زایل قلمق اوله بومقوله کسند نلک مر قیچدن احترازی انقطاع مدق عمر
 و اضرام رسته حیاندن ارنوق اولور و آنک قسند موت جمیل حیات
 ذمیه دن افضل و نام نیک و حسن ثنا اوزرینه قتل و التماسی دناوت و قضا
 ایلله عیش ایتمکدن ارجح و اکمل اولور نیتکم بعضی بلغای امرای عرب دیشددر که
 و نحن اناس لو توسط بیننا لنا الصدد دون العالمین و القبر
 تهون علینا فی المعالی نفوسنا و من خطب الحسن لم یغلها المهر
 اگرچه لذت فضیلت شجاعتد ابتدا سندن بیم جرج و خوف قتل ایلله مخلوط

اولیان محسوس مذاق شجاع و معلوم ادراك شیران بیشه جنگ و نزاع المواق
جایز در اما آخرت لذات و منافع دنیوی و اخروی و شهید ظفر و ابتهاج
صودی و معنوی سی مذاق جان و دهان جنانه جاشنی لذت جاودان و برین
چون شهید عشق در دینی و عقی سحر رستا خوش دمی باشد که مار آکشته زین میدان
خصوصا که بذل نفس و ایثار روحی حایت دین مبین و وقایت شرع سیدالسلطن
ایچون اولمش اوله نیت کم کلام معجز نظام حقایق الهام رب الانام آند انیا
و اعلام ایدر که ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله افواتا بل الحیاء عند
ربهم یزقون و احادیث صحاح و حسان که هادی نوع انسان حضرت
رسالت عنوان جنابندن فضل شهادت و مدح شجاعته وارد اولمش در
بی حد و بی احصاء جمله دن بری بود که ان الله یحب الشجاعة و لو علی قتل
حیة و عاقل ایت و هو شمند لبیبه مخفی دکلر که البتة حربدن فرار موجب
بقا و حیات و تحمل و قرار بر هر حال مؤدی فنا و ممات دکلر و انسانه اجل سستی
و وعد مقداره دن تقدم و تاخر مستعدر شاید که فرار موجب هلاک
و تلف و نبات و قرار موجب ظفر و شرف اوله **قطعه بیت**
واذا اتاك من الامور مقدر ففررت منه فتخوة تتوجه
و معاویه دن روایت اولور که جنگ صفین ده پای غریبی ركب فراره
قومشیدم شاعرک بو نظمی خاطر مه کلدی **قطعه**
ابا لی همتی واسنی تلاقی و اخذی الحمد بالثمن البریج
اقول لها اذا جشأت وجاشت مکانک تخدی اوستریجی

پس بومضمون شعر ایله عامل و نفسی صبر و قراره آما اولدم بحمد الله و طلبة
الفقرام و انعدامدن خلاص اولوب اول صبر سیدی ایله بالآخر خلافت ظفر و
ترجمه ابیات بود که بنم همت و جنگه برادر اولد و غم و دخی مدح و ثنای اغر
برها یله صامتون آلد و غم بنی قومدی که فرار ایدم تین نفس جنگه اضطراب
ایلسه آکا دیرین که صبر ایله مکانکه قرار قیل یا ظفر بولوب محمود اولدن
یا هلاک اولوب اشتراحت بوله سن و بریج کون بقای ناپایدار که آخری ترک

دار غدا دور میسر دخی اولسه عار و شکار و جبن و فرار میدان کارزار ایله
کاری زار و توبیح و تقریع امثال و اقران ایله مجالس و محافل و دستک
و پریشان روزگار اولس و مقدر در پس دلیران بیشه شیری و شیران معرکه
معرکه دلیری و لئلر لایق اولدر که وقایه صبر و توکل سر و قننه مغفر
و جوشن قیله و زخم تیغ و تیری ظفر و نیک ناملق دارنه در و روزن بیه
و دایر زبان اقدام و اهتمام ایله بویدی انشاء قیله که **بیت**
بی زخم تیغ عشق زمیدان نمی رویم بیرون شدن زمعکه بی زخم عاریما
واجل مقدر معین اولد و غندن تمام ملک و قضایه رضا و توکل ایله توکل قلی
صفت شجاعت و فضیلت بهادرلق تحصیلنده اصل عظیمدر و سر چشمه
انصار شجاعت سر و بوستان کرامت سدا الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی
کرم الله و حجه حرب صفیند صفتین آرا سندن برهنه سر و تن بی مغفر و جوشن
بویان و زبان شجاعت بیانی بویدی کویان اولوردی **بیت**

فی ای يوم من الموت افر	ایوم لم یقدر ابروهم قدر
اذمرك حذر کردن دور و زدن و اینست	روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست
روزی که قضا باشد کوشش نکند سوز	روزی که قضا نبود برهنه سر اینست

و همانندارلق زمامته مالک و شهر یارلق طریقته سالک اولئلر دخی و آ
ولا زمند که ارباب شجاعت و اقدام اولئلر تربیت و تقویتدن اعتنا
و اهتمام تام سوره لر و رعایت و عنایتلرین وقایع و محالکده اقدام و
اقتحای ظاهرا و لئلر مبدول و معاشلرین حیاتلرند و معاش اولاد و
ایتاملرین و فائلرین صکره مرتب و محیا قیلدر و همت ایدر که جمله عسکر
یارئ رؤسا و سردار اولئلر صفت شجاعته موسوم و نیجه کرم اقدام
نبات ایله معروف و معلوم اولمش کمسنه لر اوله **بیت**

سپیه را نکهبانی شهر یار	به از جنگ در حلقه کارزار
دلاور که باری تصور نمود	بیاید بمقدارش اندر فرود
که بار د کردل نهد بر هلاک	ندارد ز بیچار با چرخ بالک

پس تقریرات سابقه دن ظاهر اولدی که آدمی مجرد اقدام بخواف و اقامت
 ممالک بیکله فضیلت شجاعت ایله موسوم اولمز. اول که سینه لکه مثلا ذل
 هایلله وصواعق نازلده دن بلك ایتیموب دخول آشوب موج دریای بنوع و
 صعود شواهی بی مسالک دره و کوه ایتکده نفس نفیسی بی موجب محل
 تلف و معرض هلاکه آتورلر. و بوندن مقصود لری کند و لر بهادر دکلدر
 دیو توهم اولمغنی سند. و کند و لر امثالی سفهانک سن بوفعله قادر دکلتن
 دید و کن ردا اولور. یا خود طمع غنیمت و مال کثیر. و اخراج کودک و کنیز اسیر
 اولور. و دخی بونک امثالی اغراض دنیه. و اعواض دنیوی اولور. آنلرها ویر
 هوان زهمت بی فائده نیر نازل. و زوایه فضیلت شجاعت دن بعید بمراصل در
 و بوندن دخی دور و کوجه سعادت دن ابداء مجبور بر طایفه در که کند و لر بی
 غم زوال مال و جباه. و الم دشمن بدخواه سببی ایله قتل و صلب. و فضیلت شجاعت
 و خاصه عقلی کند و لر دن نفی و سلب ایدر لر. و بوطایفه خبیثه غایت جنب
 و خوف مرضه مبتلا اولدقلری ظاهر در. زیرا شجاع اولان شداید و آلامه
 متحمل و صابر در. بوندن شویله توهم کاذب ایدر لر که مبتلا اولدقلری آمدن
 موتله خلاص بولورلر. غایت جهل لر دن بی خبر لر در که اشتد آلامه مبتلا
 واقع محنه مقارن اولسه کرک. عصمنا الله تعالی من سوء قضائه و عاملنا
 بعطاءه. اما فضیلت عدالت شیه اولان. و ذلیت عفتند مذکور اولان
 شیه قریبدر. زیرا بعضی ارباب سمعه وریا که حقیقت عدالت دن بی فضیلت
 کند و لر طریقه ارباب عدالت و صلاح و زکی و لباس اهل تقوی و فلاح
 نمایش. و عبادات و دیانی. و ریاضات خود نمایی ایله کند و لر افواه عوام
 ستایش ایدر لر. و حقیقت عدالت قوای انسانی اعتدال و زره مضبوط
 و اوضاع و حرکات خلوت فی عقل و شرع و زره اولغ مرهبطدر ظاهر
 باطنه موافق. و خلوق انجمنه مطابق و یحیی اعتدال کوسر و کی و سعادت
 اکند و غنی شقاوت اولور. عبادت باخلاص نیت نکوت. و کینه چاید زنی مغروریت
 چون اجناس اربعه فضایله بحسب الصور مقارن. و بحسب المعنی مبانی اولان

و ذایل شرح و بیان اولندی. و فضایل نیر بوده دن فرقلری عیان قلندی. پس انواع
 و اصناف فضایلک و ذایل مشابه سی چوق وارد که فرق مذیق نظم محتاج در
 آنلر دخی مذکورانه قیاس و اعتبار اولنوب. و ذایل فضایل دن اعمال فکر و دیتله
 فرق و تمیز اولنه و بالله التوفیق. **باب خامس فضیلت عدالت**
بیان دره معلوم اولاکه عدالت اشرف فضایل. و اعلا یخصایل در.
 زیرا عدالت مساوات دن عبادتدر. و مساوات برابر لصد. حقیقتد بر بی بی ایل
 یا کینتد یا کیفیت یا صفت اخری ده متحد اولقددر. پس مرجع تساوی وحدت
 اولدی. و وحدت اشرف صفات. و اکمل حالاندر. زیرا اصل واحد رجوع
 و اوبشد. و حضرت واحد حقیقی بر اتصال و قریندر. هر وحدت که میان
 کثرت عالم دن حاصلدر. واحد حقیقی جل شان. و حد شدن بر تو و ظل در.
 نیت کم هر وجود یکم هیکل ممکنات اوزن لامعددر. وجود حقیقی نک بر تو
 اکا راجعدر. و نسبت لر یحیدر نسبت مساوات دن اشرف نسبت یوقدر
 نیت کم علم موسیقی ده بیان اولمشد. پس فضیلت عدالت دن اشرف فضیلت
 یوقدر. و بود دخی علم اخلاق دن مبتدین در. و بومقامد اسرار و اشارات یوقدر
 اما بزبون بویکابد اکثر خلقک افهامنه قریب. و شرط اختصار و توضیح
 اوزن ترتیب ایتکی التزام ایلدک. لاجرم بوقدر بسط و تحریر ایلدک
 و چون مراتب ایله تنبیه اولندی که عدالت وسطدر. و هر نه که وسط دن
 ذایل و برجانبه مایل اوله اکا اسم عدل اطلاق غلطدر. پس وسط که
 عدالت دن نه سنه ده بلفک کرک. و طرف اولوب عدالت دن بیرون اولان
 دخی نه اید و کنی معلوم اولق کرک. که آنی دخی عدالت در. و باب وجود حقیقی
 سدا یتک ممکن اوله. پس معلوم اولسون که حکما قند عدالت اوج نشه
 اولور. بر بی قسمت اموال و کرامات در. یعنی یکی شخصه بر مقدار مال یا کرامت
 و هر نه تقسیم اولنه عدالت کرک یعنی وسط که اعتدالدر. معلوم و مرعی
 اولوب آندن برجانبه تخطی و تعدی ایتماک کرک. ایتکی بی معاملات
 و معاوضاتد بیع و شرا و اجاره و رهن کبی. و آچینی سی تأدیه متعلق

حدود و سیاست و قضا و تعزیرات و هر برنده تناسب رعایت الهی
عدالت حاصل اولور. مثلا بر شخص آخر حیف و تعدی یلسه اکادخی آنک کمی
مثلی اولمق کرک که تناسب اولوب عدالت اولمش وله. پس مرتبه وسط و عدالت
که هیچ احد حیف و ولیه معلوم اولمق کرک. و بومر تبیه میزان الله فی الارض
دیرلر. اما بومر تبیه و قوف و هر ماده ده مرتبه اوسط نه ایدوکن نظر عقل
بلک غایت صعوبت اولعین حقیق و علا رحمة للعباد و حمایة للبلاد بر میزان
انزال و ارسال ایدری. و اول شریعت مطهر و ناموس الهی در. و بومر میزان اول
و معیار اعمل در. و بومر در صکر میزان ثانی حاکم نافذ القول در. و اکا احتیاج
اول جهند ندر که نوع انسانی مدتی بالطبع در. یعنی طبیعتی مقتضی در. که
معاشی انبای نوعیله اختلاف و معاشرت. و بعضو افرادی امورند بعضنه
اعانت و مظاهرت ایمنیچه حاصل و کامل اولم. بخلاف حیوانات عجم که آنلرک
تمدن و اجتماع و تعاون و معاشرتند احتیاجی یوقدر. زیرا غذا لری غالباً
بسیط در جمع و ترکیب و طبع و ترتیبه موقوف دکلدر. و لباس لری شعر و دیش
و وبر و صوف در که کند وسیله بیله مخلوقدر. و سلاح و سایر لوازمی دخی
یا کند وسیله مخلوق. و یا الهام الهی ایله کند و لری حاصل و کسب و تحصیل
محتاج دکلدر. نیت کم مقدمه ده دخی اشارت سبقت ایلدی. اما انسان
لطافت مزاجی اولدی و چون اغذیه بسیطه ایله تقیشتی ناممکن. و اغذیه لطیفه
که طبع و ترکیب و ترتیب ایله اولور محتاجدر. و لباس و سلاح و سایر امور معاشی
جمله صنایع در صنعت و تدبیر موقوف. و سعی و عمل صنایع موقوف. و
جمیع صنایع انسان بیلوب علی ایتمه سی ممکن دکل ایدوکی معروفدر. پس انسان
تنها معاشنه قادر اولدوخی ظاهر در. مثلا لباس خصوصتند حیاکت
و غزل و خیاطت. و نیجه صنعت دخی معلوم اولمق کرک. و مسکنی امرند بنیاد
و حدادت. و پای پوششی خصوصتند دباغت و اسکا فلک. و اسلحه سی امون
علی هذا القیاس در. پس نوع انسانه لازمدر که افراد واحادی مجتمع اولور
هر بری بر صنعت اختیار و اعمال ایدوب. مثلا بعضو خیاط و بعضو خیاطه

ای ساز

ایر ساز و بعضی سوزن و سایر آلاتی چون معدنن آهن کداز اولوب
و علی هذا القیاس تقیشت ایدلر. پس خلا هر اولدی که انسان تمدن و اجتماع
محتاج ایش. انسان مدتی بالطبع در. دید کرک معنای بودر. اما اجتماع
دخی غالب و تقاضا واقع اولمق مقتضی در. و بعضنک بعضنه ظلم و جور
مؤدی در. زیرا هر نفس مشتیهاسنه طالب و مرغوب و مستلذ اکل و غنه
و اغیر. پس بر نفس اشرها و اخذ ایتک قصد ایدوکی نشنه به آخر دخی مایل
اولسه کرک. و بونیل ایدوکی شی مرغوب. اول دخی مایل و بغیره استسه کرک
لابد بعضی بعضی دافع و قاهر و مراد و مقصودی اندن اخذ ایتکی چون ظالم
و جابر اولسه کرک. اول دخی بوکه ممانع و مدافع و قهر و غلبه جانب قوی در
واقع اولسه کرک در. پس حاکم قاهرک دفع ظلم و دفع حیف ایلدی و دخی مایلدر
معاملات و معاوضات رضا ایلله واقع اولمق کرک که غالب و قاهر مند دفع
اولوب هر بری مقصوده نایل وله. مثلا خیاط بخاره خیاطت. و اول بوکه
نجارت. و علی هذا القیاس ایتک کرک. اما بواعمال و صناعات بری برینه مستی
یونسه متفا و تمیز تفاوتی اولدوخی تقدیرچه نه مقدار در بلنک لازمدر
مثلا بواکا بر مقدار خیاطت ایدیک. اول دخی بوکه نه قدر نجارت ایتک
کرک که مساوی و معادل وله. چون بوشاوی و تفاوت صناعات آراسته
بلنک متعسر بلکه متعذر در. لابد بر متوسط مقومه محتاج اولدوخی
و اول متوسط مقوم دینار و درهم در. که آنلر تقدیر دخی دیرلر. و حکما
دینار عادل متوسط دیرلر. کن بوعادل صامتدر. و عادل صامت ایما
کافی دکلدر. بلکه عادل ناطق دخی کرک نامقابل آنک تعادلی توسط دینار
حاصل اولوب نفوس جاحه و ابصار طامحه آنک عدلنه منقاد اولمق
عادل تعدیل و تسویت. و جانب قوی تقیشت و جانب ضعیفه تقویت اید
و بوعادل که لازمدر. پادشاه حاکم در که ظلمی و جوری دفع دست تعدی
و تغلب دفع ایدر. هر نه که ناموس الهی حکامنه تابع. یا تعدیل دیناره طایع
اولیه پادشاه قاهرانی قوت بازوی شوکت و هیبت شمشیر سیاست ایلله

یاها لك بامطیع ومنقاد طریق عدله سالك ایلر. پس معلوم اولدی كه حفظ
 عدالت ایچون خلق آراسنده اوج نسنه لازم ایش. بری ناموس ربانی. و
 بری حاکم انسانی. و بری دینار میزانی. و حکیم یونانی. اوچنه دخی ناموس
 اطلاق ایدر لر. زیرا لغت لرندن ناموس سیاسته دیرلر كه هر برنده سیاست
 معنای واردر. و دخی حکما دیرلر كه ناموس اول واعظمه شرع الهی در.
 كه جانب مهمین خلافتدن خلقه مقتدا و متبع علی الاقدار. و ناموس ثانیك
 تحت فرمانده در. و نص تنزیل حقایق تاویلده بومعنا لم اشارت واقع
 اولشدر. **وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالذِّكْرَ أَنْ لِيُقِيمُوا الثَّانِي بِالْقِسْطِ**
وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْعَفَةٌ لِلنَّاسِ الْآيَةِ زیرا كتاب
 اشارتدر شریعت مطهریه كه مأخذ كتاب ربانی. و تنزیل سبحانی در. و
 میزان اشارتدر دیناره كه اخذ و اعطاسی میزانله اولور. و میزانك
 تعدیلنه آلت در. و حدید قهر پادشاهه اشارتدر كه شمشیر برآئه مالك
 كبر و حکم ران اولور. ناموس اوله مطیع اولیان كافر و منافق در. و ناموس
 ثانی به مطیع اولیان طاعی و مارق در. و ناموس ثالثه مطیع اولیان
 خاین و سارق در. **تنبيه** عدالت اول شخصك ذاته و صفاتنه
 و قوی و اعضاسنه متعلق اولور. ثانیاً اهل و خدم و عیال و خشم و شرکا
 و در نقاسنه و حاکم اولنلر كه رعایاسنه متعلق اولور. پس بر شخص عدالت
 صفتیه متصف اولد لا نمدركه اولاكند و صفاتنه و قوی و اعضاسنه
 عدالت ایلیوب هر قوت نه لك ایچون مخلوق. هر عضو سیه تحريك ایچون آفرین
 اولش ایه آند استعمال ایروب تغییر خلق الله ایروب عقلا و شرعا محرم
 و ممنوع اولان مواضعه استعمال یتیمه. و قوای جسمانی و روحانی من جلب
 رضای معبود. و كسب فضیلت مقصود اولیان برلر صرف و بیدل قیلمیه.
 و اگر خدم و خشم و اهل و عیالی و ادبیه آفلار اسنه دخی موجب شرع مطهر
 و عقل منور اوزن عامل اولوب احكام نوامیس الهیه. و شرایع نبوتیه دن عدول
 ایتمیوب بلکه تفضیل و ایثار و عفو و احسان. و سایر مستحبات شرع مقبول

و مرضی اولان عقل اولان نسنه لری دخی ایان اید. و اگر بعض عباد و بلاد اوزر
 حاکم و موئی ایه قافون شرع مطهر. و اسلوب سیاسات ملوک عادله ایله
 عامل اوله. بومقوله کسنه بود نیاده خلیفه رب العالمین. و دار آخرتدن
 ان المقسطین علی منا بر من نور. بشارتی ایله. احوال و کربات قیامتدن
 امین اولسه كرك. و عرصه زمان. و ساحه عالم. اگر بونلك کبی صاحب سعادتك
 زیر لو اسنده آسوده حال اوله. آثار و برکاتی انسان و حیوان و حرف و نسل
 و اقوات. و از اقدار ظاهر و باهر اولسه كرك. نیتكم روایت اولنور كه
 اكاسه نك بعضی نك خزینه سنده بر کيسه كنیم بولندی. هر دانه سی خرم مقدا
 کيسه اوزرینه یا زلش كه شول زمانه كه پادشاهلر كه عدلی بر کمال وروی
 زمین افار عدل و دادرزده مالامال ایدی. برکات اقوات و از اقدار بیدار
 حبه كنیم جسته ده بومقدار ایدی. و كر نغوز بالله تعالی بعض حکام و لایات
 زلات احکام مراسم اشفاق. و مکارم اخلاق ایله موسوم. و صفحه ضمیر لرینه
 نقش فضیلت و کاردنامه عدالت مرسوم اولیوب. بلکه نهاد بد شرعی اخذ
 و غصب اموال محرمه اوزن مجبول. و دل و دست جور بنیاد و جفا بیما سوار
 دماء ناحق. و اذای مظلومان مطلق اوزرینه مظلوم اوله اکل و شرب بوموال
 خورد آب نم چشم یتیمان میوه باغش. چكده خون دل بویه زنان افرغ برایش
 جبروت و کبر یا سندن کوش هوشی مواظط علما و نصایح حکما دن كر **وَاذْقِلْ**
لَهُ أَتَى اللَّهُ أَحَدَهُ الْعَرْشَ بِأَلَمٍ فَحَسِبَهُ جَحِيمٌ آیت کریمه سی و عیدنه مظهر اوله
 بونلر كه کبی حکام و امر اورد و مطرود. افاضل و خلفا و سلاطین. و حق الحقیقه
 اخوان ابالسّه و خلفای شیاطین در. چون ضمیر لرینه رحم رعیت نابیند
 پس روز جزاده رحمت رحمن بونلردن بعید در. كه من لا یرحمهم لا یرحمهم
 چون بونلك کبی حاکم ارباب و شقا و قله داغ دار. و جلایه فضیلت سعادت
 حقیقی دن عاطلدر. پس بونلك امثاله صاحب دولت و صاحب سعادت
 یمك فی الحقیقه فاسد و باطلدر. و نیجه سعادت اولور كه بش اوبیل
 مرادات فانیه دنیای دنیه دن بهره مند. و آمال و امالی ناپایدار دهر

غدا ده نایبه آلام و شداید دن خالی د کله. فیروز و ارجیند اولوب
 آخرزار و خیزین بل طریقه و لعین بی خیل و خرگاه و نزار و خشم و سپاه و جا
 و خشم و مارت و حکومتدن معزول اولوب ماصدق آیت شریفه **وَرَبُّهُ**
مَا يَقُولُ وَيَأْتِنَا فَزْدًا مفسد و مغلوب درگاه و رب العالمین و دیوان احکم
 الحاکمین و ارسه کرک افعالی کورسه کرک کند و سی مور حقیر صورتند محشور
 و اطراف و جویانی ظلمات ظلمدن شب و بجور اولوب ملائکه عذاب پنجه سینه
 بر موجب **خَذُوْهُ فَعَقُوْهُ ثُمَّ الْخِجْمُ صَلْوَةً** کرفقار و محبوب و نسیم
 رحمت رحماندن که اهل عدل بلاد و رحمت عباد اولنلر موعود در زمانه امید
 و مأیوس قالسه کرک اعاذ بالله تعالی من یأسه و نقته و اذ خلنا الجنة
 بغیر عذاب سابق بر حمت. **باب سادس اقسام فضیلتک بیانند**
 معلم اول ارسطاطالیس عدالتی اوج قسمة تقسیم و هر قسمی بود جمله
 تعریف و ترسیم ایلدی بر بی اولدر که ادای عبودیت حق جل و علا ایکنی
 اوله اول کریم و هفا که بی سابقه استحقاق هر مودی و هر موجود که
 قاضی خلعت و وجود یله مزین و محلی و انعام نعم بجد و حضری یله شواکل
 هیاکل ممکنات شرف و معالی ایلدی مستوجب در که ادای حق عبودیتند
 دایره و درگاه خدمت و بارگاه شکر نعمتند قایل اولسن و عدالت مقتضی
 که عبد کند و ایله مالک آراسند اولان هر حق طرف افضل و نفع اکمل
 اوزره مسلوک و قراضه و جودین کورده اخلاص و ریاضت و بونه مجاهد
 و عبودیتند ذایب و مسکوک اید و بوج اول حقوقند در که هر کفایت
 ذمتنه واجب و عهد سنده لازمدر ایکنی سی انای نوعیله که معاصر
 و کوجه حقایقه همسایه و محاور لری در اولان حقوقی ادا ایتمکده انقیاد
 سلاطین و امرا و تعظیم ائمه علماء و ادای امانات و قضای حقوق معاملات
 و حفظ امر بود اخوان و جیران کبی ایکنی سی اسلاف ماضیه که حال اسکان
 دار ناجیه لردن آنلرک حقوق ادا ایتمکده قضاء دیون و تنفیذ وصایای
 اموات اخوان و آبا و اتمهات و تعمیر اوقاف و احیای ربط و خواین سابقین

کبی خواجه نصیر حکیم مقدم و فیلسوف معتمد بوکلای نقل ایتد کند که
 شرح معانی و تمهید مبانیسند ایدر که چون شرط عدالت اقتضا ایدر که
 معاملات و معاوضات ده کرک دینار و درهم و اخذ و عطاسی کرک تعظیم
 و تکریم افاده و استفاده سی اولسون انصاف و عدالت اوزره اوله مثلا
 بر کسسته دن نعمت عظیم یا عطا و بذل زر و سیم کورسک مقابله سندن
 لان مدر که مکافات و مجازات ایدسن اگر خدمت بدنیه و اگر خدمت ماله الیه
 اگر آنلر ایله ممکن اولرسه بذل ثنا و حمد و نشر و عا و شکر ایدسن و الحاصل
 قدرت حاصل و مکنت واصل اولد قجه مجازات و مکافات لازمدر حق
 بو طریقه مکافاتدن برسیسه قدرت واریکی تعاضل و مکنت حاصل ایکن
 تقاض و تکاسل ایدسن سزای لوم و تقبیح و محل زجر و تفریع اولور سن
 پس منعم حقیقی و محسن علی الاطلاق که اولاجید وجود مزی خلعت و جود یله
 که خیر محض و مبدأ جمیع خیراتدر مزی و محلی قلدی فانیا پایه همت مزی
 منظر نظر معرفتیه که دنیاده فخر مزی و آخرتد ذخر مزی در رفیع و معالی ایلدی
 ثالثا و رابعا الحمالا یتنای اصناف فراید احسان و اجناس مواید امتنان
 اعطای اعضای سلیمه و افاضه قوای صحیحه و صحت و عافیت جسمانی و
 ذکا و صفای قریحه نفسانی و اهل و عیال و اسباب و اموال و ائذان و لباس
 و کتب و مرکب و ملائیس و خدم و خشم کبی الخ غیر ذلک من النعم التي لا یکن
 احصاؤها ولا یتقیم استقصاؤها که احسان و انعام بیور مشدر
 با آنکه بزدن خدمت و نجات که فی الجمله موجب استحقاق اوله واقع اولد
 و طاعت و عبودیت که نوعا مقضی اهلیت انعام اوله سبقت ایتدی
 فضل خدا بر که تواند شمار کرد یا کیست آنکه شکر کبی از هزار کرد
 پس بو مولای جلیل و منعم بی عدلک نعمتند تقصیر و تمهاون و ادای حقوق
 عبودیتند اهما و تکاسل ظلم صریح و جود قبیح در پس بو قدرن قالد
 که نعمته انکار یا اثبات شریک ایتمکده نعوذ بالله تعالی اصرار اولنه
 و العجب بر سیاهی بر پادشاه خزینه سندن علوفه دار و یا تیمار مقرر حاصل اولن

اسباب معاشه کفایت اید بچک نشسته اول جهندن آکه واصل اولسه خالی
و محاطه شرف خدمت ایله مباهات و افتخار و مدته العزیز مدح جاه و
و قم سر سعادت مآلی ایله رطب لسان اولدوغندن غیر حروب عظام
و وقایع کبارده بذل نفس و ایثار رأس ایتمکی ذمت هسته لازم و عهد
مروسته واجب بیلور فی الواقع ایله ایتمسه بین الانام مستحق طعن و لازم
بلکه مستوجب عقوبت و ایلام اولور فکیف منعم حقیقی و محسن مطلق
که جمله موجودات نعمت بی پایانه غرق و مستغرقند **بیت**

که موجود کرد از عدم بنده را	ستایش خداوند بخشنده را
که اوصاف مستغرق نشان است	که اوقات و صفای احسان است

چون معلوم اولدی که شکر نعمت و خدمت و طاعت و عبادت حق جل و علا
مکلف و زرنه واجب و لازم در پس طاعت و عبادت نه جمله کرک در
و بی نوعی حکای متقدمین دن خواجه نصیر طوسی نقل ایدوکی مذاهب
بود که بعضی حکما دیدیکر که نوع بشر لازم اولان خدمت الهیات تفکر و
تذکر در که معرفت حق تبارک و تعالی آکه حاصل و توحیدی مرتبه تحقیقه
واصل اوله و بر طایفه دخی ذاهبا ولدی که انسان لازم اولان خدمت
همان حق جل و علا نیک ربوبیتته اقرار و احسان و تجئینه اعتراف ایدو
قد برقی بندگی ستایش و ثنا ایتمکه اقتضای ایلکدر بر طایفه دخی ذاهب
اولدی که بنده یه لازم اولان خدمت صلوة و صیام و خدمت هیاکل و معابد
و ایثار صدقات و قربانی ایتمکدر و بر طایفه دخی ذاهبا ولدی که بنده یه لازم
اولان اولدو که حضرت حق جل و علا یه احسان ایتمکله تقرب و توسل ایدو
یا کند و نفسنه احسان ایدو یعنی نفسنی تزکیه و تطهیر اعلوم و معارف ایله
اشراق و تنویر ایدو یا غیر احسان ایدو یعنی تعلیم حکمت و ارشاد سبیل
هدایت و امور معاش و معادن مظاهر و مواسات ایلله و بر طایفه
دخی ذاهبا ولدی که جمله آدمی زاده بر واجب معین یوقدر بلکه طبقات
انسان مختلفند هر طبقه یه برهنه واجبدر خواجه نصیر ایدو بر طایفه

بعضی حکما دیدیکر که نوع بشر لازم اولان خدمت الهیات تفکر و تذکر در

حکیم بومذاهبی حکمان همان نقل ایلدی اما کند و برهنه ترجیح و تصحیح ایلدی
اما حکای متأخرین دن نقل ایلدی که خدمت و عبادت حق جل و علا اوج
نوعدر برهنه بدنه متعلق اولاند صلوة و صیام و وقوف و مواقف
با احترام کبی ایتمکی نفوسه متعلق اولاند اعتقادات صحیحه و توحید
و معرفت حق جل و علا و تفکر آیات و فیض وجود و احسان وجود حضرت
ملک معبود در آوچخی اولدو که خلقله ایدوکی معاوضات اضااف
و عدالت و زره اولوق و اداء امانت و نصیحت امت و حمایت حرم دین و
و جهاد اعدای دین و شریعت ایتمکدر و بواحق الدن صوابه انطباق تحقیقه
اقرب بوقولدر که عبادت اوج نشسته در اعتقاد حق و قول صحیح و
عمل صالح و هر برنیک وقتی و زمانه کور تفصیل وارد و انبیا صلوات
تعالی علیهم لجمعین و ورثه انبیا اولان علما رضی الله تعالی عنهم آنی
بیان ایتمشدر در و عامه خلق و زرنه واجب و لازمدر که انلق احکام
و انقیاد ایدو تا امر حق تعالی محفوظ و شرعی قائم اولو بومقامه کلجه
خواجه نصیر تقریر ایدو بوقف ایدوین قول آخر که مکلفه واجب اولان
خدمت و طاعت اعتقاد صحیح و قول صحیح و عمل بدن صالح در دیک
قول عدل و مذهب جزلدر و حکمای شریعت و مشایخ طریقت که دین محمد
اقتدا و شرع احمدی ایله اهتدا ایتمشدر در بوجه اوزره تقریر ایتمشدر
که بنده مکلفه واجب اولان ایمان و عملدر و ایمان دخی ایتمی نشسته دن
غبار رنم تصدیق بالجنان و اقرار باللسان یعنی مکلف قلبله حضرت
رسالت بنیاهی خاتمیت دستکاهی محمد مصطفی نبی حق جل و علا جانبدار
نه کنور دیسه و مبدا و معاد و اصول معرفت و اعتقاد دن هر نه بویتمی
جمله سند تصدیق و اذعان و قبول و تسلیم ایدو رب زبانله تصدیق
قلبی نشسته موافق اقرار و اعتراف ایدو و ایتمی نشسته هر مکانه یه ایدو
شوبله که برهنه اعمال و ایتمشدر اخلاص ایلسه آخر دن عذاب و جلال
نجات و فی الحمله حق جل و علا قند درجات بولوق یوقدر مکریم اقرار باللسان

ایتمکده عذری وله مثلا آلت سخند قصوری یا خود تکلم ایدر ایسه
کفر قتل ایتمکده مقرر اوله بوعذر ایله اقرار لسانی ساقط اولور. اما
نصدیق جنانی بر هر حال واجب ولا زمند. و آنک سقوط عذر اولو
منصوره کلد. اما عمل اعضا و صلوة و صیام و سایر عبادات مأثوره
کبی اهل سنت و جماعت قند اصل ایمانده داخل دکلدر. حتی مکلف اعمال
واجبه و عبادات مفروضه دن بعضی بل کلنی ترک ایلسه چون ایمان که
نصدیق قلب و اقرار لسانند حاصل اولمش اوله. آنک ایمانی مرتبه سند
خروجنه و کفرها ویرسنه دخولنه حکم اولمز. اما بعض سلفدن نقل اولنا
بودر که ایمانده عمل صالح داخلدر. و ایمان نصدیق جنان و اقرار لسان
و عمل ارکاندن عبارتدر دیکدر. مراد لری آنلرک ایمان کامل دیکدر.
فی الواقع ایمان کامل که موجب رضای حق تعالی در. اول ایمانده که عملی بیله
و به مقامه تفصیل و تقاسیم که علما ایراد ایتمشدر. چوقدر مثلا تقسیم
اولور که مکلفه واجبا و لان اعمال و افعالی ایکی قسمدر. بری قلبی
و بری قلبی و هر بری دخی ایکی قسمدر. بری اولدر که اصل ایمان تحقیقند
معتبردر. و بری کمال ایمان تحقیقند معتبردر. اصل ایمانده اولان قلبی
حق تعالی در صفات کمال و نفوت جلالی ایله. و اعتقاد بعثت انبیا و رسل
و صحت معاد و يوم آخر و سایر ایمانده معتبر اولان عقایددر. و کمال ایمانده
معتبر اولان عمل قلبی آلاء و نعماء حقه تفکر و فروع الهیات و بنو است
تعمق و تدبر و اخلاق محموده و اوصاف نفسانیة حمیده در. فعل بالبدن
اصل ایمانده معتبر اولان اقرار باللسان در. اصل ایمانده معتبر اولیوب
کمالنده معتبر اولان صلوة و صیام و سایر اعمال خیرات و حسناتدر.
و بر تقسیم دخی بودر که مکلفه لازم اولان ایکی قسمدر. بری افعال
بری ترک. افعال متعلق امر الهی و ترک متعلق فنی اولاندر. مثلا
صلوة و زکوة و تلاوت کبی و ترک زنا و شرب خمر کبی متعلق امر مطلق
اولان دخی ایکی قسمدر. اگر متعلق امر ایجابی اولورسه واجبدر. اگر ایجابی

اولدر که مکلف اول امری ترک ایدرسه عقاب و عذابه مستحق اوله. اگر امر بدنی
متعلق اولورسه مند و بددر. امر بدنی اولدر که مکلف اول امر امتناعی ایدرسه
ثوابه مستحق اولور. اما ترکی ایله عقابه مستحق اولمز. و متعلق فنی فعلی دخی ایکی
قسمدر. اگر نهی تحریمی اولورسه اول فعل حرام و ترکی واجب و لازم اولور.
فنی تحریمی اولدر. مکلف اول منی فعلی بیان ایدرسه عقاب و عذابه مستحق
اولور. اگر نهی تحریمی اولورسه اول فعل مکروه اولور. نهی تحریمی اولدر که
منی اولان فعلی ترک ایتمکده مستحق ثواب اوله. اما ایشلر مستحق عقاب اولیه
اما بر فعلک اثباته امر و ترکنه فنی اصلا وارد اولیه اول فعل مباحدر. پس مطلق
فعل مکلف بشی قسم اولور. واجب و مندوب و حرام و مکروه و مباح
و بر قسم دخی بودر که مکلفه لازم اولان ایکی قسمدر. اولی که فایده شرطدر.
ایماندر. و ثانی که مشروطدر. اوج قسمدر عبادت بدنی و عبادت لسانی و
عبادت مالی. بدنی صلوة کبی. لسانی تلاوت و ذکر کبی. مالی زکوة و صدقه کبی
و با اوج قسمه التحتیات لله و الصلوات و الطیبات کله سند بوکا اشارت
بیورمشدر. تحتیات عبادات قولیه. صلوات عبادات بدنیة. طیبات عبادات
مالیه در. و بر تقسیم دخی بودر که افعال و ترک که مکلفه لازم یا مستحبدر
ایکی قسمدر. بری کند و ایله حق تعالی مایبندن اولان حقوقی ادا ایتمکدر.
بری دخی کند و ایله خلق مایبندن اولان حقوقی ادا ایتمکدر. و ایکی قسمه لفظ
مغیر نظام خاتم انبیا علیه و علیهم السلام اشارت بیورمشدر که العظیم لام الله
و الشفقه علی خلق الله و بولفظ بر خیر که حاوی معانی عزیز در جوامع الکلم
که حضرت خاتم انبیا به مخصوصدر. **تنبيه** خواهه نصیر نقل یلر که
عدالت سایر فضیلت کبی دکلدر. زیرا سایر فضایک ایکی طرفی وارد در.
هر طرفی بر ذیلت در آخر مغایر در. نیست کم مرور ایلدی. اما عدالت ایکی طرفی
دخی بر ذیلتدر که جو در. اما بوسوزده مناقشه وارد در. زیرا سابقا نصیح
ایتمشیدی که عدالتک بر طرفی ظلم و بر طرفی انظلامدر. و ظلم و انظلام خود
بر برینه مغایر در ذیلتدر در ظلم جو در. اما انظلام جو در کلد. پس هر طرفی

عدالتك جور در دید و کی نبی صبح اولور. القسم مکررینله که انظلام دخی
جور در غایت کشی کند و نفسنه جور ایتکدر. لکن بونقد برجه هر د یلست
جور اولور جمیع فضایلک اطراف جودده مختص اولور. **تنبیه** خواجه نصیر اید
کیفیت نفسانی یعنی خلق بر امر در فعله و معرفه و قدرت مغایر در مثلا
عدالت که کیفیت نفسانی و خلقدر. افعالک اعتدالتی بیلک دکلدر. و
آنی ایشلک دخی دکلدر. واکه قدرت دخی دکلدر. زیرا بیلک و ایشلک
و قادرا و لوق بولنور. عدالت صفتی بولنور. نیتکم سابقا اشارت کچدی
که بر غیر عدل کسسه دن لعرض عدل فعلی صادر اولور. اما عدالت دکلدر.
پس بیلک و ایشلک و قدرت صادر اولدی عدالت بولنور. و ایضا فعل
عدالتی چوق کسسه بیلور. و ایلمکه قدرت دخی و اردر. زیرا قدرت و صفیک
ایک طرفه تعلقی علی السواد. مع هذا آنلرده خلق عدالت بوقدر. سایر
اخلاق دخی حکم بودر. بومعانی جمیع ملکات و فضایلک تصور ایتک
کرک بوعلمک اسرارندند. انتمی کلامه. فقیر ایدین خلق نه نسنه ایدی تعریف
اولنوب ماهیتی سابقا ذکر اولتان اوزره تصور اولیجی بونیسره احتیاج
قالمز. **تنبیه** خواجه بومقامده ایکی سؤال ایراد ایلدیلر. بریسی قوی
و بریسی واهی و ضعیف. اما سؤال واهی بودر که چون عدالت امر اختیار
و عاقل آنی کسب سعادت یا چون تحصیل ایلر. پس ضندی اولان جور دخی امر
اختیاری و لوب آنی کسب شقاوت یا چون تحصیل ایتک کرک. و بوعایت
بعید در که بر کسسه اختیاری ایله کسب شقاوت یا چون ردیلت کسب ایلیر
و بوسؤالک جوابنده استاد ابی علی بن مسکوبردن شویله نقل ایلدی کچون
نفسک مخالف قوتلری و اردر. و آنک بعضی بعضینک مقتضاسنه مخالف
پس جایز در که قوت غلبه ایدوب مقتضاسینی صاحبیه حسن کو سترم بر وجه
که عقلی استعمال و مقتضاسی وزر ایتان افعال ایتک قادر اولمیه اول
قوتک سورتی منکسر و شرتی مندفع اولدقدن صکر عقلنه رجوع واستعمال
فکر صحیح شروع ایدوب قبح صنعته عارف و ضاد فعلنه واقفا و له بیت

قد ینزع الله من قوم عقولهم. حتی یتیم الذی یقضى علی الرأس.
فقیر ایدین سؤال مذکور مقابله بدیهی ده تشکیک ایتک مقوله سندند
زیرا عقلا بر فعلک قباحته واقف. و ردیلت اید و کنه عارف ایتک یننه
اختیار لری ایله مقتضای عقلدن تعدی. و اول فعل قبح. و ردیلت شیعنه
ایتاننه قصدی ایتد کلری مجزوم. و بالضروره مقرر و معلومدر. و بالبدیه
معلوم اولان نسنه به اعتراض معقول. و ضروریاته تشکیک علما قند
مسموع و مقبول دکلدر. و بوجواب اجمالی در. بونکله ایراد مندفع. و
سایل مشکک ملزم اولور. اما جواب تفصیلی که سؤالک توضع غلطی
تعیین و بیان مغایله حل و محل فساد بیینی و عیان ایتکدر. خواجه
نقل ایلدی و کی کلامدر. اما اعتراض قوی اولدر که عدالت مساواتدر
عدالتک هر طرفی جور و ردیلت اولیجی لازم کلور که تفضل مرتبه سی
و تبرع و احسان دایره سی که عدالتک افراطی در. غیر فضیلت بل قبح و ردیلت
اوله مع هذا التفصیل بالاتفاق افاضل اخلاقندند. جواب اولدی
تفضل عدالتدن خارج طرف دکلدر. بلکه تفضل عدالتک احتیاطی مرتبه
مثلا اتفاق وسط ظن اولتان جایز در که وسط اولیوب بلکه وسطدن
انخطاط ایدوب طرف بخله ملحق اوله دیوا احتیاط اولنوب بر مقدار وسط
زیاده اتفاق اولنور که فضیلت سخاوت بلاشبهه موجود و متحقق اوله.
تفضل بومرته در. اما غایت افراط اولنوب غیر مستحق احسان و کند
اضرار احتمالی اولسه اول تفضل دکل بلکه اسراف مذمومدر. و هر فضیلتک
احتیاطی مرتبه سی و اردر. اما اسلوب واحد اوزره دکلدر. مثلا سخاوتک
احتیاطی دیدن کچی زیاده جانبیه میل ایتکله اولور. اما عفت که فخرله
خمود آرا سنده وسطدر. آنک احتیاطی جانب نقصانه که خوددر. اکامیل
ایتکله اولور. فقیر ایدین بونکته نک سری اولدر که فضیلتلرک هر جانی
ردیلتدر. اما بعض فضایلک بر طرفی ردیلت اولقدن آخر دن اکثر اولور
پس بعض فضایلک افراطی ردیلت اولقدن تفریطدن آرتوق اولنور.

و بعضی ازک تفریطی افراطدن زیاده اولور. مثلاً سخاوتک که بر طرفی اسراف و بر طرفی بخلدر. رذیلت و فقیصت و لمقد اسرافه غالب و واجد کذلک شجاعتک که افراطی رهور. تفریطی جنبی در. جنب بر رذیلت و عیب المقد تهوردن زیاده در. اما عفتد امر بر عکس در. آنک افراطی که فجور در. رذیلت و لمقد تفریطه که خود در غالبدر. و خود رذیلت و لمقد فجور کی دکلدر. بلکه جمله متصوف و مرتاضین خمودی فضیلت عدا لیلر. پس قضیه بویله اولی نظر اوله. نه جانب یکم رذیلت و لمقد قوی و غای اولور سه. اول جانبک خلاقی طرفه میل اولو کرک. که احتیاط رعایت اولمش اوله. والله تعالی اعلم. **باب سابع تحصیل فضایل و اکتناس سعادت اینه نک طریق موصلی نه در. و ترتیب اسبابی**

نجه اولی کرک. آنک بایستد در حکمتد مقرر اولمشدر که کالانه مؤدی ولان حرکاتک مبادیسی و اسبابی ایکی نوعدر. بری طبیعت. و بری صناعت. طبیعت اولد و غینک مثالی نطقه در که صور مختلفه ده طوراً بعد طور حرکت ایلر. تا کالانه یتشور که حیوانیت مرتبه سینه و بر حرکتک مبدائی و سببی طبیعتدر. صناعتک مدخلی یوقدر. صناعت اولد و غینک مثالی اغاج پاره لریدر که نجار آتی صنعی ایله هیئت مختلفه حرکت ایدور بر آخر صورت سریری به کیریوب کمالینه یتشور. و بر حرکتک مبدائی صناعت اولوب بوکمال صنعی اولد و غی ظاهر در. و طبیعت وجود صناعتدن مقدمدر. و هر مرتبه ده اجل و اعلی در. زیر طبیعتک استنادی قدرت حق جل و علا و امداد ملاء اعلایه در. اداة انسانیه نک و تدبیر انسانیه نک مداخله سی یوقدر. بخلاف صناعت که تدبیرات بشریه و ارادات نفسانیه مداخله و توسطی ایله اولور. آنسرا و لمز. پس تقدم ذاتی و زمانی و شرف رتبی سی طبیعتک صناعت و زره مقرر در **مصراع** خود رسنه ذکر باشد و بر بسته ذکر. پس طبیعت صناعتک استنادی و معلی مثابه سند در. و صناعت طبیعتک متعلی و شاگردی منزله سند در.

و چون بونکته دخی حکمتد مقرر اولمشدر. که ممکنا بدن هر شینک کمالی مبدأ ممکن اولد و غی قدر تشبه ایتکدر در. پس صناعتک کمالی طبیعت تشبه ایتکدر. و صناعتک طبیعت مشابیهی که کمالی در اولیه اولمقد. که اسبابک تقدیم و تاخیر و تدبیری و ترتیبی کمالی غی مرغی اولوب هر شئ موضع لایقند و اقع اولغیه طبیعت مترتب اولان اثر صناعتد دخی مترتب اوله. بلکه بعض صناعاتد طبیعتدن مرتبت دخی حاصل اولو جایز مثالی بیضه مرغ ماکیاندر. که طبیعت مقتضای ایله مرغ اوزرینه بر زمان جلوس ایدوب. حرارت سینه سی ایله بیضه به استعداد ویرد. صورت حیوانیه فیض اولوب. افراخ و فراریج اولور کماهی صناعتله دخی بومعنی حاصل اولور. مثلاً بیضه ماکیان سی سرکین کرم ایچند بر مقدار زمان دخی ایدوب. سرایت حرارت سرکین بیضه به استعداد حیوانیت و ویروب. آندن دخی افراخ و فراریج بقدره الله تعالی حاصل اولور. پس صناعت بو محلد طبیعت تشبه قیلوب. و آندن تعلیم قیلوب طبیعتدن صادر اولان اثر صناعتدن دخی صادر اولوب. قدرت حق تعالی که مؤثر حقیقی در. بوسبب ظاهر دن جلوس کراولدی. و بوسبب قدره صناعتک طبیعت مرتبتی دخی حاصلدر. زیر اچوق بیضه دن دفعه واحده افراخ کثیر حاصل اولور. که طبیعت و حصانت ماکیان طریقند اول کثرت اولور. چون بومقدمه تمسید اولدی. پس بیان ایدر لیم که تهذیب اخلاق و کسب فضایل که بو عملدن مقصود در. اولدی امر صنعی در. تدبیر انسانیه ایله اولور. پس بویا بد دخی طبیعت که استاد و معلمد اقتدا ایتک کرک. و هر نر یکم طبیعتد مقدم و ترتیب وجود و مبدأ خلقتد سابقدر. تهذیب خلقتد دخی آنی مقدم و سابق ایتک کرک. پس کله لم طبیعتک احوالی و خلقت انساند اعلا نیجه ایدر کن بیان ایدر لم. که تهذیب خلقتد صناعتد تدبیر ایله اقتدا اوله. معلوم اولسون که اول قوت که انساند ظاهر و مؤثر در. قوت طلب غذا در که طفل متولد اولد و غی آند ماد دینک پستاند سود اتمک تعلیم و تلقین اولدین طبیعتی الهام ایلدی. و تعلیم ربانی ایدر تدبیری

اولوب قوتی طالب و غذا سنی بدن جالب اولور. ذلك تقدیر الغری العلیم
 و آیت کریمه ده که اعطی کل شیء خلقه فیه هدی. بومرته به اشارت قدر چون
 قوتی بر مقدار مرید و فی الجمله حسی رشید اوله. دخی زیاده کسبه اهدا
 و دفع صوت و خیب بکا ایله مادرندن طلب غذا ایدر. بومرته دن ترقی
 ایدوب قوت غضبیه ظاهر اولوب دفع مضار و دفع مزاحمت اغیار ایتکه
 باشلور. و اگر دفع مزبورده کند و نک مستقل و کافی اولدوغنی فهم ایدر
 کند ویر کمال شفقت و وفور عنایت اوزرینه اولدوغنی بلد وکی انخاص و افراد
 استعانت و آنلر استظهار و استغاثت ایدر مادری و پدری و دایه سی کبی
 و روز بروز بوقوتلری استعمال و استکمال ایدر که قوت تمیز که خاصه نفس
 انسانی در ابتدا ایدر. و بوقوت اول تأثیر حیادری. و بوقوت جمیل
 و قبیح و بیک و بد تمیز ایتکدن ناشی در که قبیح تصور ایدر وکی نشسته نک
 کند و دن صد و دن تخیل ایدوب منکسر اولور. و حیایا و آنکسار در. و بوقوت
 قوت که تمیز در یوما فیوما متراید. و قوت غضبی و شهوانی دخی ممکن اولان
 مرتبه سی نک نهایت دکه متراید اولور. پس عنایتی تحصیل بقای نوع طرفه
 اولوب بدندن کند و منتهی شخص آخر حادث اولوب اسبابه شروع ایدر
 و اول بدن فضله غذا دن که منی در که نطفه آدی در حاصل اولمقدیر
 و طلب زواج و نکاح و تولد و ناسل حاصل اولور. بومر قوت شهوانی مقتضیا
 و آنک مرای در. اما قوت غضبی اول دخی کماله یتشوب کند و شخصی حفظ
 و ضبط و استعانت غیر غالباً محتاج اولوب مرتبه سته و اصل اولدقن صکر
 سایر افراد انسانی اقارب و اتباع و اهل و عیال کبی حفظ ایتکه دخی شروع
 و برادر و ریاست و استعلا و نفوق و ترؤس ظهور ایلر. و بوجه قوت غضبی
 مرای و آنک مقتضیا ایدر. اما قوت تمیز و نطق که خاصه انسان ایدر
 اولان جزئیات و اشخاص در اکن و حفظ تحصیل و تکمیل ایدر. آن مهارت
 حاصل ایتد کند صکر کلیات و طبایع که معقولات اولدیر. طبیعت انسان حیوان
 کبی آنلری تعقل ایتکه قادر اولور. زیرا جزئیات بواشخاصی ادراک ایدوب

جزئیات و اشخاص آرا سنده اولان مشار کملری. و مخالفتملری درک و تمیز
 ایدر. پس مایه الاشتراک اولان نشسته. و مایه الامتیاز اولان نشسته معلومی
 اولمقدن ذهنه صور طبایع کلیه فیض و ملغی استعداد حاصل اولوب
 عالم اولمغه باشلور. مثلاً افراد و جزئیات انسانک نیچه سن کوردک که
 نطق و سایر فواید مشار کملر. و سایر افراد حیوان دن ممتاز لری. و مطلق
 احساس و حرکت ارادی ده جمله افراد حیوان ایلر مشار کملر. و افراد حیوان
 حرکت ارادی و حسی ایلر نباتات دن متمیز لری. اما نموده جمله نباتات و حیوانات
 مشار کملر. و نمایله جمادات دن متمیز لری. علی هذا القیاس. پس بومر مشار کملر
 و مخالفتملر معلومی اولمغینه ذهنه صورت نوع طبیعت انسان. و طبیعت
 حیوان. و جسم فانی فیض اولوب طبایعی جزئیات دن. و جزئیاتی و طبایعی
 بری بدن ممکن اولدقچه و استعدادی یتشد کچه ادراک و تمیز ایدر.
 و بوطبایعه معقولات اوله دیرلر. زیرا اول مرتبه تعقل بود. و بدن صکر
 اولان احساس در تعقل دکلدر. چون بومرته به اعنی تعقل دیر سنه کلوب
 عقل اطلاق اولور. و انسانیت بالفعل اسمی بوجالد اکا واقع اولور.
 و بومرته به کلیجک طبیعت دن صادر اولان کالات نهایت بولور. و بدن صکر
 نوبت تدبیر و صناعت سببی ایلر اولان کالاته ایریشور. اگر بوکالات دخی
 حاصل اولور. اول انسانیت که طبیعت سببی ایلر حاصل اولمشدی صناعت
 سببی ایلر بقای حقیقی و دوام ابدی بولور. پس طالب فضیلت اولان لایق
 که متوجه اولدوغنی صناعت سببی ایلر تحصیل و تکمیل ایتک استدلکه طبیعت
 اقتدا ایلیر. طبیعت دن استفاده اولنان سیاق و تربیتی تهذیب قوی ده
 استعمال و رعایت ایلیر. مثلاً اول قوت شهوت تعدیلیر. اند صکر قوت غضبیه
 تعدیلیر. اند صکر قوت حکمت کیمیلیر. همت ایدوب اند ختم ایلیر. اگر ابتدا
 طفولیت دن قانون حکمت اوزره که انشاء الله تعالی ذکر اولمشه کمرک
 ترتیب و تهذیب واقع اولمش اوله. طوبی له آنک حقندن عنایت زنی اولان
 سعادت مند لردن اولوب اکثر مهماتی حاصل. و حرکت توجیهی تحصیل فضایله افرط

واحسن وجوه وزره واصل اولسه كرك. واکرايله اولمش دكلسه ينه ناهاميد
اولماق كرك. بلكه مردانه ميدانه كيروب دامن همتي تشمير. وكسب فضايلك
بهم سابق وزره سعي و تدبير ايتك كرك. وصعوبت طريقتدن يا سايديوب اهل
ايتامك كرك. اهل موجب شقاوت بدی در. واستعجال ايتك كرك كه كون
بچد كچه صعوبت متاكّد وندارك مستعرا ولور. تاكه بر مرتبه يه وارده كه
اندركم و اسفا لقد فرطت في جنب الله فريادن آسمانه اير كورمه فائز
و بر من. وانكشت تحيري دندان تاسف ايله پاره بار ايلسه نفع اولور زير
فرست بچد كدن صكره وقت كارالدن چيقير. واسباب وصل يار من بعد حاصل
اولق احقالي قالمز. بئز خايب وخاسر كارخانه اكستابدن هي دست خروج
لازم اوليجو. ورد زباني بود باغي اولور كه.

رماعي

افسوس كه وقت از دست برفت	اسباب وصال يار از دست برفت
دو معرض يك دولت نابايند	صد دولت يايدار از دست برفت

و معلوم اولسون كه قافله سالاران راه اهتدا. و غنايت يافته كان. و وجدك
ضالاهدي اولوب تاسيد الهی ايله كمال لری فطری حاصل اولوب سعي و تعلم
وكسب و تعلمدن مستغنى اولق بوقدر. اگر چه استعداد و هوى سبب ايله سهولت
و عسر تايله تحصيل. و اكستاب مختلف اولوب. بعض افراد على بسير. وسعي غيرتير
تحصيل فضايين. و بعض آخر سعي تام و جهد كامل ايتك محتاج اولور. و نيت كم تحصيل
صنعت كتابت كسب وسعيه موقوفدر. حق كسبدن على ولان. لاعنى شئ ناسخ
و صنعت كتابتد رايح اولق محالدر. كذلك طالب فضيلت. سعي و كوشش و محال
قوى و درزش ايتدن فضيلت تحصيل ايوب ملكه نفساني اولق مرتبه يه واصل اولور
مصرع مزد آن گرفت جان برادر كه كار كرد. و چون صناعت طبيعته اقتدا ايتك
لازم ايدوكي ظاهر اولدى. بئز معلوم اولسون كه تهذيب اخلاقه مناسب اولان علم
علم حكمت عمليه در. و بوعله طب روحاني ديمشدر. زير طبيعك همتي بوزن آسما
و جسم بشري ايجون حفظ صحت حاصل. و عاده صحت زایل ايتكدر. كذلك
علم اخلاق صاحبك دخیل همت و غايت همتي نفس انسانين حاصل موجود اولان

فضيلتي باقى و خالده. و زایل و مفقود اولان فضيلتي حاصل و عايد قلمقدرد
بئز نيت كم طبيب جسماني تدبيرات طبيه. و معالجات صنايعيه افعال طبيعیه
تشبث و اقتدا ايدر. نيت كم اصحاب فن طب قنده ظاهر در. كذلك طبيب
روحاني يه دخی لازمدر كه ترتيب اسباب و تهذيب خلق. و تهيه آلت تحصيل
عدالت ايتك قصد ايديجك طبيعته كه استاد و پيشوار در تقليد و اقتفا ايد.
بئز طالع صحت روحاني قواي ثلاثه نفساني يه على الترتيب نظر و ملاحظه
ايله. اعنى اول قوت شهوانيتك فضيلته كه عفتدر. ثانيا قوت غضبيه
فضيلته كه شجاعدر. ثالثا قوت تميز و ادراك فضيلته كه حكمت در
نظر و تفقد ايد. اگر بر يسي حاصل و كامل ايسه شكر و ثنائى حق. و فياض و حسن
مطلق على قدر الطاقه مؤدى اولوب. همان اول فضايك ادايت و باقاي
اسبابى مراعى. و اگر حاصل دكل ايسه هر بر يي على ترتيب كسب و تحصيل و نفس
نقصان شعاري اول فضاييل ايله تكميل ايتك مجد و ساعى اولوب. اول
قوت شهوانى يه نظر ايد. اگر صفت اعتدال و وسطانيت ايله متصف
بولورسه عفت اك حاصل اولمش. همان على مزالاعوام باقى و مستدام ايتك
اهتمام ايتسون. و اگر بر جانب مایل. و اعتدال حقيقى زایل و لمغيد منحرف
بولورسه سعي و همت ايتسون اعتدال و اخراجدن اعتدال توسطه واصل.
و فضيلت عفتي كندويه حاصل ايد كورسون. بعد قوت غضبيه يه نظر
ايد كورسون اگر طرفين جبن و ترهوتر قفسندن بر طرف. و اعتدال توسط
تحصيل ايله كسب شرف ايلدى ايسه شجاعت حاصل اولمش. شكرى متواصل
اوله. و الا رد يلت طرفيند همتله كندويه تخلص. و سعادت تحصيل
شجاعة نفسى تحريص ايتسون. بواكي فضيلتي تحصيل. و جوهر نفسى في الحله
نقصان كن كماله تحويل ايتك كدن صكره تحصيل فضيلت حكمت جانبيه راعب
ورذيلت جبريز و بلاد بدن هاربا اولوب. اول اول علمي كه تحصيل علوه
آلت. و معيار نظر و اكستابي توسيع و تفسيح ايتك آنك علميدن تحصيل
و تكميل ايوب بعد اول علوي كه جميع مسائل و دلائل شك و ظنندن

عاری و مبادی و مبادی محض یقیناً و زده جاری. آغی علوم ریاضیات
 که مقدمه ده اکا اشارت اولمشیدی تحصیل الیه که ذهنی جمیع مسا
 قطع و یقین مرتبه سنه معناد و مقاصفی اوله. وظن و تخمین الیه اکتفا
 ایتمکه قانع و راضی و لمیه. پس معرفت حقایق اشیا. و کشف احوال موجودات
 خارجی الیه تحلی. و زاویه چهل و نقصانند که هاویه ذل و خذل اندر
 تجنب و تخیلی ایتمکه همتا الیه. اولاً طبیعیات بعد المصنوعات مسائل
 تحصیل و هر اجمالی بالغ مرتبه تفصیل یلسون. چون توفیق الهی الیه بمرتبه
 واصل و لمش اوله. قوای تلذذ مزبور نك ترتیب و تقدیم بدن فراغت بولش
 اولود چون بوفضائل تحصیل میسر و مقدر اولدی. پس فضیلت عدالت
 که جمله به مرتبه و فضایل ثلاثه مجموع و مرکبدر. آنک تحصیل و تکمیل غنائ
 و اهما می موثر یلسون که کمال حقیقی به واصل و سعادت باقی اکا حاصل اولود
 انسان بالفعل و حکیم کامل اسمی اکا اطلاق اولنه. پس استرسه بمرتبه و صبر
 سعادت خارجی که مزیات جمال کمال و محسنات دیباچه فضیلت و اعتدال
 آنلری دخی تحصیل یلسون. آنلری یکی قیامدر فضائل بدنی و فضائل مدنی.
 فضایل بدنی اول علوم معارفدر که احوال بدنه و اجعددر. و اول طب و در که
 ثمر حاصله و فایده مرتبه بی وج نسنددر. دفع و ازاله علت و حفظ و حرا
 صحت و کسب و افاده زینت در. و علم نجوم در که مقدمه معرفت بعضی حوادث
 اولغیله موسومدر. فضایل مدنی اول علوم در که انتظام احوال دین و دولت
 و انصاف امور ملک و ملت آنکه اولود. علوم شرعی که کبی که فقه و کلام و
 اخبار و سیر انبیا علیهم الصلو و السلام و قصص و تواریخ و حوادث و علوم
 ادبیه که کبی که لغت و صرف و نحو و بدیع و بیاندر. بر جمیع مویجات فصاحت
 و براعتدر. و علم حساب و استیقا و مساحت کبی و اکثر منافع اجتماعات
 مدینه اکا مربوطدر. و اختلاط و تعیش و معاملات بنی نوع اکا متعلوق
 و منوطدر. **باب نام حفظ صحت نفس که فضال دایم و باقی قلمدر**
آنک بیاندر در مخفی اولیه که چون نفس خیر و فاضل و درجه انسانیست

بالفعل

بالفعل واصل و لمش اوله. بوملکه فاضله نفسی حفظ ایتمک واجب و لازم
 و هر ساعت اول سعادت طراوت و نقا وادامت و بقا سنه عازم اولو کرک
 حفظ صحت بدنه نیجه اهتمام لازم ایسه. حفظ صحت نفسیه اعتنا دخی لازم
 بلکه بودنی اهم و اقدم. و بوجه اهتمام اتم و الزم در. و بوج صحت حفظه و
 فضیلت نفسک بقا سنه بودن افضل سبب یوقدر که دایما معاشرت و
 اختلاطی کند و کبی یاد دخی اکمل تحصیل فضایل ایتمش. عیوب و ذایل ترک ایتمش
 خیر و فاضل کسسه لر الیه اولوب تحصیل فضایل ایتمش. و معایب و ذایل
 آنک کما مش کسسه لر صحبتدن کریران اوله. زیرا نفس انسانک خاصه
 معاشری اوصافی یله تحقق و مخالط و مصاحبی اختلاطی الیه انصاف و تعادل
مصراع زانکه آنکود زانکور همی کرد رنگ. و حکما دیشلرد که الطبیعه
 ساروقه و بومعنا ده نظم اولمشدر که. **نظم**
 عدوی البلید الی الجلید سر بیه. کائنات توضع فی التهاد فتنه
 و اساجیع منظومه فارسیه دندر. یارب بد بد تر بود از مار بد. **بیت**
 عن المرء لا تشال و شل عن قرینه. فکل قرین بالمقارن یقتدی
نثر و اشار بد کردار الیه صحبت. و مشاهده صورت ظاهر لری ممنوع اولود
 کبی تجرد استماع کلام نافر جاملری دخی ممنوع و محرمددر. خصوصاً همچون و
 مفاخشات و مسخر و مضاحک و لائیک و اناشید و اساجیع هنر آمیز و
 فحش آنکیر لری و خمریات مفسقه و اشعار معشقه و هجو مسلم و ذکر مقام
 بوجه طالب فاضل و مجتنب و ذایل اولنلر ضرر و محض. و اجتنابی لازم
 واجب اولنلور. و اولود که بر بیت استماع عذون و نوس ناقصه به اولقد
 هوا و هووس باطل و اشتاق و ذایل عارض اولور که ازاله سنه مدف مدید
 معالجه. و زمان کثیر مصابره مدافعه به محتاج اولور. خصوصاً که اشعار
 معشقه تقنی و سروده مقارن استماع اولنه. اسباب کامنه هوایی فیج
 عظیم و داء دین میل نافر می تاره و تحریک شدید الیه حتی کاهی متبصر
 عالمک ذلتنه و مراض سا کلرک منج قویدن منحرف و بطالت و خلاعتله

نفس

متصف باوله لرینه سبب اولور. پس مناظر حواس که غالباً قلباً نلردن کلان
 نسبه ايله خسته اولور. اولی بود که مظان ضرر اولان مواضعدن بسته
 اولاد و کتب فقهیه ده ذکر خروغلامی مشتمل اولان اشعارک استماعی
 مکروه در دیدن کلانیک حکمتی بود. و استماع اصوات ملاهی و ترنمات و اغا
 شریعت مطهره ده حرام اولدوغینک دخی و هجی و الله تعالی علم بود.
 و استماع اصوات آلات غنا خصوصاً اشعار و مغنیه به مقارن البش خلیل
 امور شومیه به مؤدی. بتخیل مستمر ایجاد و ایقاع امر متخیله غالباً مفضی
 آنکه چون بعضی فاضل دیم لردن الغنا رقیه الرنا. زیرا که نفس بدنه متعلق
 و آنده متصرف و قوای شومانی کاشانه بدن جمع و متآلف اوله اسباب غنا
 و در ذیل اجتماعدن خالی و دوائی غنی و ضلالت اساق و انتظامدن تی
 اولما مقرر در. و حسیض فساد و در ذلیله نفسک تنزلی سهل و یسیر. اما
 شواهی قلل فضایل صمود و ترقی سی دشوار و عسیر در. **مصراع**
 عروج بر فلک سروری بدشوار است. اولکی حجر تخیلی جانب سفله تحریک
 و تنزیل کی ادنی سبب و جزی قوت یله حاصل اولدوغی معلوم و معروف
 اما ثانی اول حجری شاهو جبل و ذرو فلک اخرج کی در قوت عظیم
 و جمیع کثیر محتاج و موقوف در. و حدیث بنوی صلی الله علیه و سلم که **حَقَّقْتُ**
الْجَنَّةَ بِالْكَأْرَةِ وَ حَقَّقْتُ النَّارَ بِالْثَّرْوَةِ بومعنا به اشارت در. پس
 انس و مخالطه ناسدن که اکثری ارجاس و ادناسدن اجتناب و احتراز
 طریقاً قوم و ایتار عزلت و انفراد و تقلیل معاشرن اصحاب و عشایر بونک
 امثالی وقایع و وسط لردن اسلدر. آنکه چون دیشلرد که مکان فی العزله
 فالعزله عزلتک منافی بینهما. و خلطه نك مضار تی بی حسابدر. پس عزلت
 محموده الاختیار و خلطه و خلطت واجب الاجتناب در. و اگر اختلاط
 ضروری اوله نیه کم دیشلرد. العزق فی العزله لکنه لا بد للناس من الناس
 دیوگر کی همما امکن محبت افاضل و اکابر که نفوس طیبیه لری ادناس و ظالمت
 ظاهر و وجوه نقیه لرینه انوار فضیلت لایح و ظاهر در. آنلرک صحبت طایب

والتزکی اولیا نلردن هادبا اوله. و اکابر مشایخ دیشلرد که چون صحبت
 لافم اوله اولک مسنه نك صحبتی اختیار ايله که مشاهده و مصاحبه می جا.
 آخره داعی و ترک دار غرور و موطن سهو و غفلة ساعی اوله. و سلسله
 نقش بندیه خواجه لریدن خواجه علی رامیتسی که لقب لری حضرت عزیزان
 بومعنا به سالک راه. و درویش صاحب نذابه اوله بویه نصیحت بومیشلردن.
 باهر که نشینی و نشد جمع دلت. و ز تو بهیدن حمت آب و طلت.
 ز نهان صحبتش کر زبان می باش. و زنی نکند روح عزیزان بحالت.
 و اخوان وفا. و خلان صفا ايله صحبت و لیمق بشر و بشاشت. و قود و نلا
 اوزره اولنوب. لکن خدا اعتدال رعایت اوله که بو خصلتک سایر اخلاق
 یکی وسطی فضیلت. و افراط و تفریطی رد یلک در. وسط و فضیلت اولان
 مرتبه به بشاشت و بشر در لیر. افراطی ضحک بسیار و همچون و هنر کونا
 کوندر. و تفریطه عبوس و تقطب دیر لیر. و فراج که اکا لطیفه و نادره
 دیر لیر انده دخی خدا اعتدال و طریقه وسطی رعایت اولنوب کرک. افراطی
 هنر و مسخرم لیغ حقیق. و نیجه مضرت و مفسده به سبب اولور. و تفریطی
 عبوس الوجه نقیل الظل اولوب. اخوان صحبت و عشرتدن مستغنی و کاهی
 صورت تکبر و اصل اولوب درویشان صاحب درون آذن متضرر الیغ
 مؤدی اولور. و احادیث صحیحه ده وارد اولشدر که کان للنی صلی الله علیه
 وسلم یحب المزاج و لا یقول الا حقاً. و حضرت امیر المؤمنین یسوی الموحید
 کریم الله وجهه کثرت مزاجه منسوب ایدیلر. حفظ صحت نفسا نینک اعظمی
 اولدر که علی الدوام نفسه اعمال حسنه تکلیف و تمیل. و افعال جمیله تمیل
 ایتدوب اگر افعال قوت نظریه. اگر اعمال قوت عملیه در. تقصیر و تهاون و افعال
 و تکاسل اینک معناد ایدیلر. نیه کم حفظ صحت جسمانی ده اعمال جسمانی. و
 تحریکات لطیفه معتدله موجب صحت اعضا. و قوت و سلامت اعضا بدن
 و اطباء ریاضت بدنیه مبالغه و صیت ایدیلر. و هر نوع ریاضتک بر عضو
 فایده سن بیان ایدیلر. مصارعت و کشتیکرک جمله اعضا به و کمان و کباد

چگونگی آفات و اعضاده و مشی ساق و فخذ و فاعده در بر لر و علی هذا القیاس
و ترك ریاضت استیلاى بلاغم و ضعف و فتور اعصاب و عظام که بنا خیمه
بدنه اطناب و دعایم در ایجاب ایدر بر لر که كذلك ریاضت نفسانیة در قوای
نفسانیة به قوت و تركی بطالت و ضعف و فترت ایجاب ایدر و استیلاى کل
و بلاغم و یروپ و نفس مواظبت نظر و استدلال فکردن معطل و لیجی استبا
بلادت و حتی مستولی و مجتمع و مولد خیرات و انهارا فاضات عوالم قدسین
استعدادندن منقطع اولور و چون حلیه علمدن عاقل اولوب کسل ایله
مأ لوف و اسباب سعادت باطل اولور و انتکاس حال و انعکاس اقبال
سببی ایله صورت انسانیه دن مسلوخ و عالم مثال و معینہ صور حیوانیه
ممسوخ اولغه مؤدی اولور و کرکسه بونشاء ده انتکاس و انعکاسه مطلع
اولسون کرکسه غلبه سکر طبیعت سببی ایله حال اذاهل و غافل اولسون
یا علاقه بدنیه منقطع اولدقدن صکر و اقف اولسون لکن بعد فوت
الفرصة و لزوم الغصة حسرت بی فائده و ندم بی نفع در **مصلح**
بسیار بخاید سرانگشت ندامت اما حلیه علمه محتلی و حلیه علمدن
سابق و محتلی اولانلر لاندن مدرکه منظر نظر و بصیرتدن پرده بندار باطلی
رفع و تحجب عجب و غروری پیشگاه سعادت و فضیلتدن منع و دفع ایدر
که علم و عمل ایله عجب و غرور دن قدر خفی و مستور دخی و لسه بالآخر فوز
و نجات مانع و چهره سعادت و اقباله براقع در **بیت**
زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه رندازره نیاز دار السلام رفت
نثر و کر سر شیخوخ سببی ایله حیا ایدوب تعلیم علمدن فراغت ایلمیه که
جهل جمیع ازمانه قبیح و علم کافه احیانه حسن و ملیح در و حفظ سبقتدن
معلوما تی تکرار و ذکر ماضی ایله محفوظاتی تذکار ایتکی واجب و لازم ملک
کرک و زوایای خراین علومنه عناکب نسیان نسج ایتکدن بر چند اولوب
کرک که آفة العلم النسیان دیشلردر و طالب سعادت و لافان
لاندرکه ملاحظه ایلمیه لکر که بضایع فاسیه و دغایب غیر باقیه نک طایب لردن

برسی مطلوبی حوزه مکت و قبضه قدرته کفرسه آنک حفظ و حراستند
نیچه مشقتلر اختیار ایدر و اولور که کند ویر خراب و خودی حرام و تحمل مشاق
سهر و اقتحام موارد خطری کند ویر و در مدام ایدر پس طالب کمال حقیقی
و نایل سعادت باقیه ده حفظ مطلوب و حرمت کوه مرغوبدن تحمل مشاق
متوالی و اختیار کد ایتام و سهر لیلی ایتوب اول کوه کرا غایه معرض تلف
و مدار هلاک و بواره خودسه خسرد نیوی و آخر وی ایله جلیس احزان
هم معنای افراد و تشبه ایله حاصلی خسران اولوب مقرر در و طالب کمال جمیع
و تحصیل اسباب جاه و جلالتن عراض ایدوب زهد که مقبول حق و
ممدوح خلق در قامت همت و بالای معالی روحانیه خلعت و شعار
ایده و زهد اولدکه آدمی اسباب و تمتعات دنیوی دن قدر ضروری و
مرتبه مالا بد اولان نسته ایله آتفا ایدوب فضول عینیه که تنعم و ترفه در
التفات ایتما مکدر و زهد ایله اسرو وصیت عادت بنیا و اولیاد
و سرمایه سعادت و پیرایه مقامات زهد و قناعت در و مقدمه زهد
اولیخه سالک طریق آخریه هیچ سعادت حاصل اولمز و کسوت زهد ایله
تلبیس ایتدین طالب فضیلت بر مقامه واصل اولمز و جناب حضرت
رسالت پناهیدن صلی الله علیه و سلم روایت ایشلردر که ازهد عن الدنیا
یحییک الله و ازهد عما فی یدی الناس یحیک الناس **بیت**

کن زاهدا فیما حوته ید الوری	تبقی الی کل الانام جید
او ما تری الخطاف حرم زاد هم	اضحی ایدهم فی السوت رید

و درخی بعض روایت کیشدر که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم ابن عمر
خدمته بو و جمله نصیحت بویر مشلردر که کن فی الدنیا کافک غریب
او عابر سبیل و عد نفست من اصحاب القبور و اول حضرت صلی الله علیه
اسباب دنیوی دن زهد لری و ماکل و ملا بسده نه مرتبه ایله آتفا ایتد
مشهور عالم و معلوم عالمیان در عالمدن کیدخه بر دغه نان جویندن
طوبیدیلر با آنکه فقر لری ضروری دکل اختیاری ایدی نیچه یردن توجه

اولان اموالی یتار غیر ایدوب بونوع معاشی اختیار ایدر لودی خصوصاً
 او اخر عمر شریفی دارند که بمن و بحرین و اکثر جزایر عرب فتح اولوب اموال
 عظیمه آستان رسالت آشیانلرینه کلور ایدی. لکن بر حبه اذخار ایتوب
 عظیم عطیه و کلی بخشش بوردوب کدو فقر اختیاری اوزره قرار
 بیورد لر ایدی. حتی دارد نیادن انتقال و خطایر عالم قدسه ارحال
 بیورد قلند جوشن تن شریفی بوی بوی به بر مقدار خطه ثمنه
 موهون ایدی. که اول کندی نسبه ايله آلوی اهل بیت نفقه ایتشلا
 اول حضرت علیه الصلوٰه والسلام اظهار زهد ايله ابتدا و خلفای راشدین
 و اکثر صحابه و تابعین طعم زهدی شهد بیلوب فقرله فخر ایتده آنلر
 اقتدا قلمشلا ایدی. حکماء متألّهین بود نیای غدارک امتعه ناپایدارین
 آل بکمشلا ایدی. سقراط بر حبه ایتچند ساکن اولوردی. با آنکه تلامذ
 ملوک و اکابر اموال عرضه قیلوردی. قبول ایتوب اول جبار ایتچند خانه
 و مسکنن فراغت. و آنکله قناعت ایدردی. ایتچون اکا سقراط الحب
 دیرلر دیوب اول جبارده جالس متجره ایتی عبادن غیر نسبه مالک دکل
 و افلاطون دخی معرض دنیا و زهد و قناعت ايله عالم آرا ایدی دیرلر.
 اول حکیم که زهد ظاهر و قلت اسبابدن عدول و خدم و خشم و مال
 و مکتب اتخاذ دخول ایدی. ارسطاطاليس حکیم ایدی. اگر بعض اصحاب
 رسول کریم و بعض اولیای امت خیرالرسولین تملک اموال و اتخاذ اسباب
 دینوی ایتشلا. اما مجتهدی درونلرند قرار. و ذمت هتلی آنک محبته
 کر قرار دکلر ایدی. و دوام بلیه و رأس کل خطیه اولان حب دنیا در
 نفس دنیا دکلدر نیجه درویشلر وار. حتی دست حب دنیا آنی شورید و
 ایتشلا. و نیجه غنی وارد که دست و دامنی بورد. اما ربه حق قید
 و اسر حب دنیا دن خرد. و صحابه کرامدن کثرت مال ايله معروف عبدالرحمن
 بن عوف در که و فاسد درت خاتونی قالمشیدی. بر نیسی حصه نمشدن
 سکسان بیک درهم و بردو ایتد دنیا ايله صلح ایلدیلر. لکن نوع درونی

رقم حب دنیا درن ساده. و کردن همی طوق و قلاعه علاقه حب
 دنیا درن آزاده. اولسی اول مرتبه ده ایدی که بکرم حضرت فاروق
 خدمتده رضی الله تعالی عنه ایدی یا امیر المؤمنین شام دن بکار و ام
 کلور که سکسان شتر باردر. و هر شتر ده بضاعت هزار دنیا درن.
 جمله سن فی سبیل الله صدقه ایلدم آل ضبط ايله. سببندن سؤال
 ایدیجک بوکیجه نماز نمجدم ده خاطر اولدی که آیا کاروان نیصغر
 کلدی. و احوالی نیجه اولدی اوله. پس بومال که روی تهمی ساتر و نمجدم
 موجب تشویش خاطر اوله. آنی حوزة ملکیتدن اخراج ایتک لازم ایدی
 ظاهر در دیدی. و مشایخ متأخرین دن مفر ابرار خواجه احرار و خوا
 عبید الله سمرقندی قدس سره در که اگر چه رخت قامتنه خطه سمرقند
 مقرر کنی و لای جمله آفاقه سمر اولمشیدی. و آنک مدخند مولانا نای
 حضرت عبدالرحمن جانی نظم ایتدی در دن بعضی بود که **نظم**

دیده کوس عبید الله	زد بجهان نوبت شاهنشاهی
خواجه احرار عبید الله	آنکه زحریت فقر آهست
صورت کثرت صدق ساحلش	لجه بحر احدیت دلش
قبة نه توی فلک یل حباب	باشد ازان لجه ناقه ریاب

و مع هذا کثرت اموال و اسباب و خدم و خشم و مزارع و فراشی
 اول مرتبه ده ایدی که رشحات کتابند مذکور در که خواجه به ملاقات
 ایتد و مکد بیک اوج یوز مرزعه سی و ارا ایدی. و باشقه بر مرزعه سندن
 اوج بیک چفت یوردی. اما بوقدر اموال و اسباب اکا مقدار در
 مانع راه. و نظر همسند برکاه دکل ایدی. نیت کم مولانا جانی
 نظم مزبور ذیلند دیمشدر. **نظم**

روی زمین کس نه سرونی بر است	در نظرش چون رخ یک ناخن
یک رخ ناخن که بدست آید	کی بره فقر شکست آیدش

اما طالب فضیلت و راغب سعادت آنلرک حالنی کند و به حجت و دلیل

واموال واسباب اتخاذينه سبيل ايليه . بلکه سعادت ستره مقام فقرده .
اولان اولولره اقتدا وتجرد وضا اوزره کچي پيشواله اقتفا ايدوب اسباب
جهان فائدين قدره الابد ايله اکتفا ايدکده . دهرن دنياي غدار طريق طلبدن
اکا مانع . وغرور و فريب شيطاني آني سلوک مقصودن خارج اولوق احتمالي اوليه
بهوش باش که بسی مجردين **مصلح** عروس دهر که مکاره ايسن مختاله . و
طالب فضائل زهار تحريك قواي شهواني و غضبي ايليه . و اول کروي بي شکوکي
کيم تحريك قوت باه ايتيکچون استعمال واکل معاجين . و قرآت کتب فواخش
وحکايات فسقه ملاعين ايدلر . زيرا قوت شهواني في تحريك ايديجک شايده
تکليفند تعب لارم اولوب . بلکه شريعت حرام . و موجب زيار اقام اولان
فعلي ارتکاب ايليه . و تحريك شهوت اکا بکزر که آدي بر سبع خفته طعن و دغدغه
ايله بيدار ايدوب اوزرينه حمله ايتدکن صدمه انواع حيل ايله مضرتدن خلاص
طلب ايد . اگر بيدار ايتسه تعبدن بري . و خطر دن امين ايد . پس قوت
غضبي و شهوتي حاله قويوب تحريکه داعي اولوب . بلکه هما امنن دفع همچانه
ساعي وله . اگر بالطبع حرکت ايدرسه مقتضاي عقل و شرعه حد اعتدالي وزن
و عيار ايدوب طرفين افراط و تفریطه خروج ائمه که فضيلت عفت
و نجاعت برقرار اوله . و جمله اقوال و افعال دن اول فکر و نظر ميزان و رکاز
ايليه . تا جميع افعال و احوالي معزوزن ميزان اعتدال و زره اوله اگر کاي
بحسب الطبعه خروج واقع اولورسه تحمیل افعال حسنه . و زجر و منع مباح
ايتمکله نفسه تاديب و سياست ايليه . که بردخي آنک کي فعله ارتکاب
ايتمکدن احتراز و اجتناب ايد . مثلا بر طعامه که تناولی مباح شرع عقل
و مقتضاي رأي و مصلحت دکلر . اتباع سورت شهوتيله آني تناول ايليه
در حال انابت و ندم ايدوب نفسه ايجاب صلوات عديده . و صيام ايام
مدیده ايتمکله معاقبت و مجازات ايليه . که من بعد نفس فضول مخالفت
مقتضاي عقول اولان نسنه يراغب و مليه . و يومعاده ارباب همت
و اصحاب مجاهد و رياضت عزيز لردن حکايات چوقدر غفلتله بر لقه

تناول

تناول ايتد و کچون بر ميل صايم . و بر کچه تنجندندن تکاسل ايتمکله نچه
روزگار تمام ليله قايم اولوق . و بعض قوی همتلر مجردين نفس تقاضاي مباح
ايتمکله رياضات تکليف ايدوب زجر و تاديب . و اصلاح و تهذيب ايدلر
مقامات حضرت شيخ الاسلامي احمد زدن پيل جاي ده قدس سن
ذکر ايدلر که بر کون عار و رياضتدن نواحي شهر کلدکن بستانه زرد
تمام رسيد و نافع . و برک سبز آراستند کواکب فلک خضر کي مع اولمشيد
نفس حضرتنه ديرک . احمد بوقدر زمان بني نارجوع و در رياضت ايله هلاک
ايلدک . برايکي زرد الو ايله بني تسکين ايله . خواهجه ديرک . اي نفس تمام
بر ميل صايم اول سکا مراد کي ويرين . نفس راضی اولوب صايم تمام ايتدکن
باغ زرد آلويه کيروب کور که شغال کلش زرد آلوري تناول ايدوب
بر قايح دانه هضم اولدين درست ينه ممر اسفلدن اخراج ايتمش حضرت
اکوب يومغه مشغول اوليجي نفس ايدر که احمد نيلرسن . يوخسه زرد الو
بکاي ويررسن . بلي زرد الو طلب ايلدک . اشته زرد الو غايبي بر جيوک
امعاسندن کچش يورين سکا ويرين . نفس ايدر که مدد احمد بوني بکا
ويرمه . آرتوق سندن هيج نسنه طلب ايتيه ين . تمام نفسه عهد و پيني
ويرر که من بعد هيج شهوت کي طلب ائمه سن . پس زرد الو لري آتر اشته
ارباب همت معامله بويله ايتمشلر بوهرتبه چن اولور . باري سندن
ممکن اولد چچه سعی ايله نفس شهواته ساير . و آرزو لرنه طاير اوليه
و اگر غضب بي موقع ايلسه . نفسه عقوبت ايتيکچون بعضي سها ناک اذيت
و اهانت صبر ايتمکله يا نفسه حفظ مطلوب . و صرفي نامرغوب اولان
مالي بذل ايتمکله تاديب و سياست ايليه . که آرتوق بي وجه اقدام . و
غضب بي هتکام ايتيه . روايت اولور که سقراط حکيمه پادشاه زيار
تزوج و تاهل . و نفس شريفنک بقاسنه توبتل ايتيکچون امر و الزام ايدک
اکا بر يونان مختدرات مجال عفت . و ساير پرده حسن خلق و خلقت وکلن
بنات و اخوات عرض قلدير . اما حکيم مرقاض جمله دن ايا و اعراض قلوب

بر زن سلیطه که وقاحت و بی شرمی کندن مشهور جهان و سلاطنت و زبان دراز کندن معروفه چیران اولوب معاشرتی نکدر مشرب زندگانی ایتمکده بودیه مظهر اولمشیدی **بیت** زن بد در سرای مرد نکو

هم درین عالمست دوزخ او	زینهار از قرین بد زینهار
وقت آرینا عذابا لئسار	طلب ایستی حکیم داناد

بواختیار غریبک سر عیبی سؤال اولیجی دیدی که چون مصاحبت ناقصات العقل لازم اولدی باری بوفائده اولسون که نفسی آنک سلاطنت و قاحتنه مبتلا ایدوب مقابله سندن کظم و دفع غضبی عادت ایدوب بخلقله معناد و مقرر اولام و اگر نفس کسله میل و بطالنه رغبت کوسرسه التزام مزید اعمال صالحه و مداومت و اذکار و عبادات نافله ایله تأدیب ایدوب و اعمال سیئه ایله صغیر ایسه دخی اجتناب ایدوب که نفس صغیر ارتکاب ایدوب کبار دخی جسارت ایتمک احتمالی وارد بولمک نفس صغیر به مداومت و اصرار ایله کبیر و کبیر توبه و استغفار ایله مکفور و مغفور و لمقد صغیر اوله لاکبیر مع الاستغفار و الا صغیر مع الاصرار و متصل عیوب نفسنه احاطه و اطلاع قصدند اوله و بوی اطلاع نه قدر اسباب اهتمام و دقایق حیل به قادیسه تقصیر و تقاضی ایتمیه که اکثر بنی آدمی راه فضایل و سعادتند الیقوبوب بیغوله شقاوت و جهالت قویان کند و افعال و احوالی بیلیموب دقایق عیوبندن غافل و دسایس نفس اماره سندن ذاهل و لغو و غیبره زیر اهر نفس کند و بی نهایت درجه ده محبت و زیننه در و هر محبت محبوبیک عیوبنی مشاهده اعمی و کور و مقابحن محاسن عدا ایتمک مجبول و مجبور و که حبک لیتی یعنی ویصم **بیت** کرهزی داری و هفتاد عیب دوستانه بنید بخان لایق پس عاقل لیبیه لازمه که کند و عیوبنی بلکه تدبیر ایدوب و اعدا سندن کند و معایبنی تفحص و تطلب ایدوب و غیر لرده عیب عدا و لئان سندن کوره آنلاردن کند و دخی آثار و ارمیدر وقت ایلیه و بردا و صادق

دوست قرانوبی آندن عیوبنی سؤال ایلیه هر نه قدر سندن عیب بوقدر دیرسه مقید اولوب ینه ابرام ایدوب و بعضی عیوبنی اشارت ایدوب نه تمام سرون و نشاط کوسروب ظاهرده و باطنده شکر و سپاس اظهار ایدوب و هیچ آثار ناتم و اضطراب کوسرمیه زیرا خلق کسسه نک عیبنی یوزینه سولیکدن صاحبی متاتم اولوب سولیس عداوت ایتمک خوفدن احتراز ایدوب **بیت** قنی بر سخت روی کایینه وار یوز که قرش عیبک اید شمار اما صاحبی حقیقتده متاتم اولوب بلکه شاکر و مسرور اولیجی اظهار ایدوب ایتمکدن فخر لر و اکثر جمله نک عادت بود که فی الجمله عیبنی کند ویر اشعار و مطعن اوله جی نسنه لری نهاده اظهار ایدوب لری فی الحال اضطراب و متاتم اولوب امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه سوره که رجم الله امره اهدی الی عیوبی تا مل ایله که رحم الله امره عرفنی عیوبی دیموبی اهدی الی دیدوبی اشارتد که عیوبنی اعلام کند و قسند اهدای هدای طبله و انعام عطا مای جزیه دند رضی الله عنه و ارضاه و اسکندر دن منقولده بر کون خواص دیرینه سندن بر یسنه دیدی که بوقدر زماندر سن اخلاص او رو ب کند وکی برن مخلص خاص عرض ایدوب سن و سنک حقدن ترتیب و انعام و ترقیه معارج عظام اولمشدر اما سن بر دفعه خدمت که لایق خلص خدام در ایدوب ندیم خاصه اضطراب عظیم طاری اولوب بادشاه جهان سید سون که تقصیر ایدوب کم نه خدمتدر ذوالقرنین صاحب قرانوبی سن دایما اخلاصی بلیس و تموی ایدوب زیرا بر کرم بکا عیبی بنیه ایتمک ندیم ایدوب حضرت بادشاه محاسن و فضایل ایله محلی و خود شنید وجودند ذره عیب ناپیدار اما ذوالقرنین اصلا قبول سوره عیوب بنم نفسیم عیبدن خالی کل ایدوبی مقرر و محققدر و آنی انکار ایدوب یا مکار یا احمق و سندن فی الواقع بند عیب کور منسک احمق و نادان ایش سن و اگر کور بودده کتم ایدوب مناسک منافق و فتن ایش سن علی کل حال ندیم خاص و قیم مرتبه اخلاص اولمغه لایق کل سن دیوانی شرف صحبتدن مطرود و مقام

و مرتبه شدن مردود ایلدی. اگر دستلردن بومضعت حاصل اولم اینه
یا بوجهندن که دوست صحیحک نظری محاسنه. و هنر لینه منحصر در. و آنک
مشاهده سند دوستک معایب و مطاعنی محجب و مسترد ز نیت کم دیشلردن. شعر

از صحبت دوستان برخیزم	که خلاق بدم حسن نماید
عیبم هنر و کمال بیند	خارم کل و نشترن نماید
کودشمن شوخ چشم چالاک	تا عیب مرا بمن نماید

یا بوجهندن که بوزمانه دوست صادق. و خلیل موافق کیمیا مانند. ساکن
برده اختفا. و سیمغ آسا مجرد اسم بلا مسمی در. بیت
معدوم شد مروت و منسوخ شد وفا. و زهر دومان نام چوسیمغ و کیمیا.
پس سابقا ذکر ایتدو کمر کبی اعدا طرفدن تتبع و تفحص. و حساد بر افساد جانبندن
تفقد و بختس ایلیه. که بو طایفه عدیه الاحصا. و عید الرق و المحصودن
و تتبع عیوب اخوان. و تطلع مساوی. و معایب اقربان. و آنی مجالس و محافل
نشر و بیان. اظهار و اعلان ایتکدن اول قدرا اهتمام بلیغ. و اعتنای عظیم
که بوقب و اهتمامک نصفی تحصیل علوم. و تکمیل فضایل و فنون ایتکه خرج
اید لر ایدی در کات جمل لرندن نجات. و معارج کمال اند ترقی در جات اید لر
و اول نصب و اعتنائک بعضی طاعت و عبادته صرف ایلسه لر. قصارای مدایج
سعاده واصل وله لر ایدی. و جالیوسدن منقولدر که اختیار اشراردن
مستفع اولور لر ایش. و ظاهر طریق انتفاع آنلرک فعلی کبی ایتکه در امتناع
ایتکدن. و بزجهر بختکافی دن روایت اولدان کلام که بن ادبی بی بدید
او کرمدم. زیرا هر فعل که انلردن صادر اولوب نظر عقلمه فحی ظاهر اولورد.
بن آنی صحیفه خاطر ده محرر قیلوب آندن امتناع مقرر ایددم در ایش.
بو کلامی مؤید و مستید در. و بعض حکامدن نقل اولورد که طالب فضیلت
اولان کسینه لانددر که آشنا لرینک صورت و سیرتندن آینه دوزده
و کند ونک سیرت و صفت و محاسن و مقابحن. و احوال و اعمالن آنه مشاهده
ایدوب آنلر ده حسن و ممدوح کورد و کنی کند ویردخی اجتهاد و اجتذاب ایدوب

بیج و مضموم اکلد و غندن احتراز و اجتناب اید. نفس کند و قیاحی کند
ادراک ایتکدن سنت. اما غیرک قیاح و ذما بمن ادراک قلمقدن چالاک
و جست در. پس بوقوله تدبیرات و حیل ایله معایب ایدوب و من بعد
اول مقوله افعالی ایتکدن امساک. و شیوه زیرکان جست. و شبهه
متبصران چالاک در. و بر محلدخی که اند بتصرف لازم. و غرور و فرییدن
احتراز واجبدر. تحسین و مدح خوش آمد کوی در. و مردم عاقل و طالب
فضایل و نلر لانددر که اصلا مواجبه ده ثنا و تحسین و مدحت و ترینی
ایدنلرک فریب و مدمه سخی اصلا استماع اتمیوب بلکه بوقوله کلامه
شروع ایدنلری مهم امکان زجر و منع ایلنه که استماع خوش آمد کوی طالب
فضیله ضرر عظیم. و موجب تسفل و تنزل. و مایع ترقی مقامات
و فضایلدر. زیرا نفس اقارده مدح خوش کوی دن فریب اولوب کند و ده
کمالات نابوده حاصل. و اقل راه ده آیین کند و بی منتهای مقامات واصل
تحیل ایدوب منتکس و منعکس اولور. و چوق آدمیلر کوردک خوش آمد کولر
فریب ایله طریق طلب و کسب فضایلدن بالکلیه مطلق اولوب بلکه اعداد
دیوانه کان. و مساخرو کم عقلان و مضاحکه ملخی اولدیلر. و ایل طریق طلب
علمه آیین فریب خوش آمد کویان اشرار ایله کند و بی علامه دیار خیال ایدوب
تالیفات عجیبه. و شروح و متون غریبه اظهار ایدوب. و بعضی طریق نظم
و شعر و افشای نشر ایتکه طالب اولوب اشعار ناموزون و بی معنی سندن
عجایب کوسروپ اشرار بد کوی تسخر ایتکیچون تحسین لر ایدوب مسکینی
دیوانه تمام. و مستح ما لا کلام ایلدیلر. نفوذ بالله من البلاذ الموجهه
لنفوت السعاده. و اگر طالب فضیلت قطع مسالک و طیها لک ایدوب
بعض فضایل احران. و چوق سعاده مالک و ملش ایدوب. و فی مقابله ده مدح
و ثنای مداحی استماع ایتکد مضر و مؤدی مهالک در. و حدیث شریفدن
وارد اولشد که صحابه دن بر کسینه آخری بوزینه مدح ایدوبیک حضرت
صلی الله علیه وسلم بیوردی. کتد قطعت عشق ایتک. و حدیث مشهور در که

أَحْتَوَى التُّرَابَ عَلَى وَجْهِهِ الْمَلَكَيْنِ. يَعْنِي بِصِيرَتِ كُوزِي آجَوَاءَ
 قَارِشُ كُوزِهِ مَدَحُ أَيْدِنَارِكَ يُوْزِينُهُ طَبِيعُ صَاحِبِكَ. بَعْضُ عُلَمَاءِ حَدِيثِ
 طَبِيعُ صَاحِبِكَ مَرَادُ مَنَعِ وَزَجَرٍ دِيمَشَلَرُ. وَبَعْضُهُلَا حَقِيقَتُهُ مَرَادُ
 بِرَأْيِهِ طَبِيعُ الْكُوبِ مَدَحُ لَكَ يُوْزِينُهُ صَاحِبُ حَقِّ كَرْدِ دِيمَشَلَرُ. وَنَفْسُ
 أَمَارَةِ نَكِّ حَالِي بُوْدُ كَرْدِ كَسَنَةِ نَكِّ زَهْدُ وَصِلَاحُ. بِأَعْلَمِ وَكَمَالِ تَحْسِينِ
 أَيْدِي بِي مَدَحُ وَآفَرِيْنِ اسْتَنْجِيهِ بِبِلَالِ بَادِدُنِ كَقِيْمُوبِ نَدَكْرَايْتَجِبِ الْبَتَّاجِ
 وَافْتِحَارِ أَيْدِي. وَبُوْدُ نَكِّ كُوبِ مَوْرِعَايِبِ نَفْسُهُ اِطْلَاحُ صَدَدِنْدِ اَوَّلَانْلَرِ
 ظَاهِرِ اَوَّلُوْر. غَافِلَانِ بِي اِنْتِبَاهِ خَفَايَايِ مَكْرُوْتِ بِلَيْسِ شَيْطَانَهُ فَرَسَتْ ظَهْرُ
 بُولُوْر. وَنِيْجِيهِ وَاقِفْ وَآكَاهِ اَوَّلُوْر. **بَيْت**
 مَن اِيْجِيهِ شَرْطُ صِدَاقَتِ بُوْدُ بَنُوْكَفْتَمُ. تَوَخَّوْاهِ اَزِ شَخْمِ بِنْدِ كِي وَخَوَّاهِ
 كِتَابِ كَلَسْتَانِدِ ذِكْرِ اَمْرِيْ كِي بِرِفَاضِلِيْ جِلْسِدِ مَبَالِغَةِ مَدَحِ اَيْلِدِيْلَرِ. بَاشُنْ
 قَالِدِ رُوْبَايَتِيْ كِي مَن اَنَّمُ كِي خُوْدُ دَائِمُ. وَبُوْدِيْتَلَرِ دُخَانِدِنْدِ **قُطْعَةٌ**
 شَخْمِ بِيْجَشْمِ عَالِمِيَانِ خُوْبِ مَنظَرِ اسْتِ. وَزِيْنَتِ بَاطِنِ سِرِّ خِلَتِ قَنَادِيْ بِيْشِ
 طَاوُسِ رَابِنَقَشِ وَنَكَارِيْ كِي هَسْتِ خَلَقِ. تَحْسِينِ كُنْدِ وَاجْجَلِ اَزِ بَايِ رُوْغِيْنِ
 فَقِيْرُ بُوْمَعْنَايِيْ دِيمَشَلَرِ اَيْدِي. **الْمَشَقَّةُ**
 دُرُوْمِيْ بِلُوْرِيْنِ بِنِ مَعَايِيْبِيْلِهِ طَلُوْ. لَهْ فَائِدَةُ سَخِيْ مَدَحَتِ وَخُوْشِ اَمْدُ كُوْ.

بَابُ تَاسِعِ اَمْرَاضِ نَفْسَانِيَّةِ نَكِّ قَرْدَا اَعْلَاجِيْ بَاشُنْ
وَاللّٰهُ اَعْلَمُ سَابِقَا اَشَارَتِ اَيْلِدِكَ كِي اَجَلُ طَبِيعَتِيْ اِيْكِي قِسْمِدُرِ
 بَرِيْسِنْدُنْ مَقْصُوْدُ حِفْظِ صَحْتِ. وَبَرِيْسِنْدُنْ غَرَضُ اِزَالَةِ عِلَّتِ دُرِ
 وَحِفْظِ صَحْتِ اسْتِدَامَتِ مَثَلِ اَيْلِهِ اَوَّلُوْر. يَعْنِيْ صَحْتِ اَوَّلِيْ نَكِّ مَثَلِنِيْ دَائِمِ
 اَيْتَمَكْ دُرِ. وَازَالَةُ عِلَّتِ دَفْعُ مَرَضِ حَادِثِ دُرِ. وَدَفْعُ مَرَضِ ضَرِيْ اَيْلِدِيْ اَعْلَاجِ
 اَيْتَمَكْ اَوَّلُوْر. نِيْئَةً كِيْمِ اَمْرَاضِ حَارَّةِ اَدْوِيَّةِ بَارِدَةِ اَيْلِهِ اَعْلَاجِ. وَامْرَضَةُ بَارِدَةِ
 اَدْوِيَّةِ حَارَّةِ اَيْلِهِ مَعَالِجُهُ اَوَّلُوْر. بِيْشِ طَبِيعَتِ جِسْمَانِيْدِ
 اَوَّلُوْر. كِي طَبِيعَةُ رُوْحَانِيْنِ دُخَانِيْ بُوْقَاعِدِ اَمْرُ مَقْرُرِ. وَبُوْاسْلُوْبِ اَوَّلُوْر
 اَعْلَاجِ مَقْدُرِ وَمِيْسَرْدُرِ. خَوَاجَةُ كَامِلِ نَصِيْرِ طُوْمِيْ اَيْدِي كِي سَابِقَا ذِكْرُ اَوَّلُوْر

داجانی

که اجناس فضایل که اوساط در در. واجناس ذایل که اطراف در
 سکن در. پس لانعم کلور فضایلک اضدادی اولیه. زیرا بر شیدک ضدی بر
 اولور. ایکی اولور. زیرا ضد ضد کمال تباعد و تباین و زره اولوق درک
 و کمال تباعد بر شئی ایلر. بر شیدک آراسند اولور. مثلاً سوادک ضدی
 ابغی بیاض در. زیرا کمال تباعد ابغی نلر آراسند در. حضرت و حریت
 سوادک ضدی دکلر. زیرا کمال تباعد یوقدر. پس هر فضیلتک ایکی طرفی
 بریسی افراطی و بریسی تفریطی در. آکاضدا اولور. امار ذیلت افراط. و ذیلت
 تقریطه ضد اولور. زیرا کمال تباعد وارد در. انتی کلامه. لکن
 حکمت نظریه بر عارف. وقواعد معقولاته واقفا و لنلر مخفی دکلر که
 تضاد ایکی نوع اوزره در. بریسی تضاد مشهوریدر. کمال تباعد دیدوکی
 تضاد حقیقی ده شرط در. تضاد مشهوریدر شرط دکلر. پس سوادله بیاض
 آراسند تضاد مشهوری وارد در. زیرا کمال تباعد یوقدر. و بعضی علما
 تضاد مشهوری به تباین دیواصطلاح ایلر. کویا خواجه بواسطلاحه میل
 ایدوب تضادی حقیقی به حصر ایدوب فضایل ایلر. ذایل آراسند بالکلیه
 تضادی نفی ایلدی. اما تضاد مشهوری اعتبار ایلر. ذایل فضایل
 آراسند تضاد بولور. بومقدمات تمسید اولند و ذر صکر مینه مقصود
 کله لم معلوم اولسون که علاج امراض ایتمکن قانون صنایع اولدر که
 اولامرضنک اجناسی قایج در. و هر جنسک سببی و علامتی ندر بیلر. لزم
 مرضنک علاجی ندر. و سببی بیلر منافع اولور معین قیلر. پس مرضنک
 مرضی بواجناسدن قفقی سی ایدوکی علامتداری ایلر تشخیص اولند و ذر صکر
 سببی دخی معلوم اولمش اولور. پس معالجه به مشغول اولوب علاجات
 معینة استعمال ایتمکن. مرضی دفع و سببی دفع ایدر. و مرض فی الحقیقه
 مزاجک منحرف اولمور. و علاج مزاجی انحرافدن اعتداله دوند و مکرر
 حیل و تدبیرات صناعتیه ایلر. چون سابقا ذکر اولندی که نفس انسانی ناک
 قوتی اوج در. بریسی قوت تمیز در که آنکله افکار و انظار ایدر. ایکنی

اولان تضاد حقیقی در کمال تباعد
 وارد در اما سوادله حریت و سوادله
 حضرت آراسند

قوت شهویه در که آنکه جلب منافع اولور. **آنجی** قوت غضبیه در که
 آنکه دفع مضار ایدر. و اخلاف دخی یکی قسمدر. بریسی اخلاف بحسب الکمیته
 بریسی اخلاف بحسب الکفیفیت در. **کفیفیت** جهندن خلل واقع اولوب اخلاف
 اولوق همان برنوع در. زیرا کمیت جهندن خلل اولوق حد اعتدال دن زیاده
 اولوغیده اولور. پس هر قوتک مرضی اوج نوع اولدی. **ایکسی** کمیت جهندن
 بریسی افراط که زیاده کمیت در. بریسی **تفریط** که نقصان کمیت در. و بریسی
کفیفیت جهندن در. که اکاداء کفیفیت دیرلر. پس هر قوتک علی الترتیب
 بواجب نوع امراضی. و هر مرضک اسباب و علل و معالجاتی شرح و بیان ایدر
 بعون الله تعالی. هر چند طبیب اولجون فقیر کند و سی امراض مرصنه صعبه الیه
 خسته. و انواع اعراض و آلام نفسانی بل جسمانی ایلده دم بسته. و فکر العلیل
 علیل. و علاج المریض للمریض نادر و قلیل در. **آما** امید منقطع و رجاء شفع
 دکدر. که تقریر اولنه حق مقدمات مقبوله. و تحریر کله حکم معاملات
 منقوله ایلده یا کند ویر یا غیر اتفاق علاج. و اعتدال مزاج میسر و مقدر
 اولوب ثواب جزیل و ثنای جمیل نصیب اولوب. و نصاب رحمت رحمانی موافق
 و مصیب اولنه. و بالله التوفیق و منه الهدایه الی سواء الطريق **علاج افراط**
قوت تمیز یکی قسمدر. زیرا افراط قوت مذکور. یا حکمت نظریه ده
 واقع اوله. یا حکمت عملیه ده. حکمت نظریه ده افراط عقل حد دن تجاوز
 و مناقشه و تفریده مبالغه ایتکدر. که زمانک اگر محصللری آتی تدقیق صاف
 القاء شبه واهی. و ابداً بحاث ضعیفه ایلده مشرب تحقیق دن دور
 و مذهب سداد و یقیندن مجبور اولورلر. و قوت نظریه افراطی نک برنوعی
 دخی مجرده احکام محسوسات ایلده حکم ایتکدر. که اطاعت شیطان و هم
 تعطیل عقل و فهم دن ناشی در. و مجسمه و مشبهه نک غلط و خطایی بولور
 بود کراولنان کلام خواجه نصیر و فاضل دوانی در. **آما** فاضل محقق استاد مد
 سید شریف جرجانی قدس سره شرح مواقف کاتبند ذکر ایدر که قوت نظریه ده
 نه قدر افراط اولسه ردیلت دکدر. بلکه نه قدر اشد و اقوی اولسه اول قدر

افضل و اولی در. و ردیلت و مذموم اولان قوت عملیه به متعلق اولان اول
 و تمیز در. و جبرین دیواکا دیرلر. والله تعالی اعلم. **آما** شق حکمت عملیه ده
 اولان اگر امور جزئییه ده اولور. **اکا** جبرین و خبت دیرلر. **دعوا** لوده
 تبلیغات عجیبه و تزویرات و حیل غریبه ایتک جبرینه و خبت قسمند در
 اگر امور کلیه ده اولور. **اکا** دها دیرلر. **تفریط قوت تمیز** بودخی
 یکی قسمدر. بریسی شق حکمت نظریه ده اولاندر. و اول واجب اولان مرتبه
 نظر و فکری قاصر اولمقد. و بلاد دخی دیرلر. و بریسی شق حکمت عملیه ده
 اولاندر. و بکا بلاهت دیرلر. **رداء کفیفیت قوت تمیز** مفید و نافع
 اولیوب. بلکه مضر و کسب کمال دن مانع اولان علومه شفقت و حرص
 و تحصیلند بذل جهد و صرف و سع ایتکدر. حکمت نظریه شقند اولان
 علم جدل و خلاف. و سفسطه کبی که قدر حاجت دن زیاده تعمق و توغل اوله
 حکمت عملیه شقند اولان کفایت و شعبد و آنک امثالی علملر صرف همت
 خصوصاً غرض مجرد علم اولیوب. بلکه علمه کتور مکه تحصیل اغراض ذویه
 دنیویه قصد اولنه **امراض قوت غضبیه** بودخی اوج نوعدر. **افراط**
قوت غضب قوت غضب قوت دفع در. آنک افراطی غیظ بالغ. و انتقام
 مفرط. و خشم بی موقع در. که سیاه صنایه. و خشرات موزیه کبی مقتضای عقل
 و فرموده شرعدن تجاوز و تعدی ایدوب. اضرار نفوس و ایدای حیوانات
 ایتک تعرض و تصدی در. **تفریط قوت غضب** بی غیرت و حمیت و جبان
 و بد دل اولوب تلاشی و اضمحلالندن سیاست امور. و ضبط مصالحه
 اختلال کملک در. **رداء کفیفیت قوت غضب** انتقامات فاسد که مقتضای
 عقل و ذره سفه در. اجرا ایتکدر. مثلاً غضبندن جهاد اتی و رفق و در کج
 کبی که بعضی جمله دن واقع اولور. و کند و ضربندن ینه کند و عضوی متاکم
 اولور. جهاد بی ادراک خود متأثر اولور. و بهایم و اطفال بی ادراک غضبندن
 ضرب و ایذا ایتک. و خشم موضعی اولیان برلر. بلا سبب خشم ایتک. دخی
 بوقمند در. و بالجملة غضب موضعه. و خشمی مجلدن ایتیموب سیاست صالحة

و تأدیب نافع حاصل اولی **امراض قوت شهوتیه** که جذب بلایم در بو
دخی اوج نودند **بررسی افراط قوت شهوت** و اول اکل و شرب و وقایع
امردن غایت حرص و شرم اوزره اولوی مقتضای عقل و شرع و دأباد نفس
اولان مرتبه دن تجاوز ایدوب و حد اعتدال دن خارج میل و شغفایتمکدر
و بعضی صور مستحسنه به اشتها بوزدن عشق و کلف قلقدن **تفریط قوت**
شهوت کسب قوت ضروری و جذب مالاید معاش و طلب ائمه حلال
ایتمکدن بی وجه تکاسل و بقای نسل و تکثیر امت محمد علیه الصلوة و السلام
ایتمکدن بی موجب تقاعد ایتمکدر **رداءت کیفیت قوت شهوت** اکل و
شرب و وقایع عقل و شرع مباح و مستحسن اولیان مواضع ایتمک در
طین و لحم اکل ایتمک کبی که بعضی جمله خصوصاً فسادن اکامبتلا و خریص جوق
اولورلر و ذکور مجامعتدن قضای شهوت ایتمک کبی و بومذکورات اجناس الارض
بسیطة نفسانیة در و بواجناسک تحند نیجه انواع واردر و بواجناسک
بری بریله ترکیبندن نیجه امراض مرکبة نفسانیة دخی حادث اولور که حد فساد
متجاوز و حصروعدی متعسر بل متعذر در و اما جمله نک مرجعی امراض بسیطة در
بونلر تمام تعقل و تصور و لیبی آنلر دخی بلنمک جایز در و بواجناسک ایتمکدن
بعضی امراض مهلکه در که امراض مزمنه نک دخی اصلی و سببی آنلر در حیرت
و جهل و غلبه غضب و خشم و حقد و حسد و عشق و امل و بطالت
و کسل کبی زیرا بواجناسک هر بریسی حد نفسندن امراض مهلکه هایله دن
اولدوغندن غیری نیجه امراض مزمنه رد تیریه دخی سبب مفق و علت
داعی در چون بواجناسک و اخلاقک نفس انسانی به ضروری اعم در پس بونلرک
دفعنه اهتمام و علاج برینه اعتقاد دخی تم اولمک ترک ان شاء الله تعالی
هر برینک طرق معالجه سی شرح و بیان اولسه کرک و معلوم اولسون که نفس ایله
بدن راسندن علاقه و ارتباط و اتصال و اختلاط زیاده شدید و محکم
و غایت قوی و مبرم در حتی بواجناسک و اخلاقک شدندن نیجه عقلا
متکلمین و حکامدن نفسی همان بدن محسوس ظن ایدوب روح مجرد و نفس

مباین اثباتدن مایوس و بوترکیب فانی و هیئت متلاشی به مألوف و مأثور
اولدیلر **شعر** رق الزجاج و رقت الخمر فتشابهاتشاکل الامر
فکانه خمر ولا قدح و کاهها قدح و لا خمر **بیت**
ان صفای می و لطافت جام در هم آمیخت رنگ جام و مدام
و بورد بطه شدندن هر کیفیت نفسانیة که نفس مجرده عارض اوله
آنک اثری بدن محسوسه دخی ساری و هر کیفیت و حالت جسمانیة که
بدن محسوسه ممکن اوله آنک انفعالی نفس مجرده جاری اولور مثلاً
نفسه کیفیت غضب طاری اولسه آنک اثری که حریق و حرارت در
بدن ظاهر و نمایان اولور و کیفیت عشق نفس عارض اولوب تأثیر
ایلسه ذبول و اصرار و مشاهد معشوق زمانه ارتعاش بی اختیار
بدن ممکن و جایگیر اولور نیت کم بعضی عشاق دیشدر **شعر**
لی فی محبتکم شهود اربع و شهود کل قضیة انسان
خفقان قلبی و ارتعاش مفاصلی و تحول جسمی و انعقاد لسانی
شعر علامه من کان الهوی فی فواده و اذ امارای المحبوب ان یغیرا
یصفر لون الوجه بعد احمراره و ان حرکوا للکلام تحیرا
و اعضاده امراض و اوجاع اولسه اذ کات نفسانیة به اختلال کلور
و الم جسمانی مندفع اولسه فزع و سرور حاصل اولور پس امراض نفسانیة
معالجه ایتمک استین کمسنه به لا زمدر که اولامرضنک سببی ندر معلوم
و مشخص ایله اگر بدنه عارض اسقام و اوجاع دن ایسه بدن مرضنه علاج
و اصلاح تعدیل مزاج جابنه قصد و شروع اید قواعد طبییه و تدبیرات
صناعیه ایله چون مرض جسمانی مندفع اوله لا بد مرض نفسانی که اندن
عارض اولمشیدی مرتفع اولسه کرک اگر سببی کیفیت نفسانیة و مملکه
و حالت روحانیة ایسه کتب اخلاق و قواعد حکمت عملیه به رجوع ایدوب
و فوق قواعد و قوانین اوزره علاجه مباشرت و شروع ایتمک کرک
و معالجات کلیه طب جسمانیة دورق نودند **بررسی تناول غذا ایله**

اولاندر وبری استعمال دوا ایلله اولاندر. اوچنچی ستم و زهری ایراد بدن حی ایتمکله اولور. دردیخی بعض عروقی قطع وکی ایتمکله در کذلک طب روحانی بومنوال و زنه جاری. و بوسمتله منقسم در. و طرق معالجات دورت قسمة منقسمدر. طریق اول افعال حسنه و طریق محموده استعمال ایلله. نفسه قوت ویره لکر که اول خلق قیچی تراک اید. نیت کم طب جسمانی تناول اغذیه لطیفه ایتمکله بدن مریضه قوت کلوب دفع مرض وازاله علقه قادرا ولوردی. طریق ثانی نفسه خلق ذمیم و فعل سبی سبی ایلله عارض اولان مرضی تذکر و تفکر اید و ب نفسه توبیخ و ملامت و تفریع و غرامت اید که نفسه اخلاق ردیه مذکور دن ازخار و امتناع کله. نیت کم طب جسمانی استعمال دوا ایتمکله دفع اخلاط ردیه اولونوب شفای مرض حاصل ولوردی. پس بند و نصیحت و توبیخ و تفریع دوا میسر و داروی مفرغ منزله سند در. طریق ثالث. مثلا بر ذیلت نفسه مستحکم اولوب زاله سی غایت عسیر اولسه. آنک ضدی اولان ردیلق استعمال ایتمکله ردیلق اولی ازاله و اعدام اولنه. مثلا بر کسسه ده صفت بخل متمکن و متفرق وازاله سی غایت مشکل و متعسر اولسه. اول کسسه صفت اسراف که ضد بخل در کند ویر صفت و منش استعمالند اقصی الغایه سعی و ورزش اید که بالآخر صفت سخاکه وسط و اعتدال در. اکامکله و حال اولوب ردیلق منقطع و فضیلتله متصف اوله. نیت کم طب جسمانی بعض امراض مزمنه ناک علاجند بر مقدار ستم تناول اید لر. بوراده ضد آخر اولان ردیلق ستم منزله اما حذر اید که استعمال اید وکی ردیلق ضد نفسه متمکن اولیه. تاکه آرن دخی ضرر نفسه عاید و راجع. و علاج غیر نافع اولیق لازم کلیه نیت کم تناول ستم اولند قدر قدر یقندن زیاده اولوب یا هلاک یا مرض آخر مؤدی. اولمقدن حذر واجبدر. طریق رابع اولدر که ردیلق غایت متمکن و شهرستان بدن مدت مدید متوطن اولمغیله. علاجات مزبور ایلله دفع دفع اولیه چن متعین اولسه. نفسه تحمیل عبادات شاقه. و تکلیف ریاضات

صعبه اید و ب فعل مزبوره. و خلق مذکور رجوع ایتمکله چون عهد سند خروج ایتمه سی متعسر ند لر. و نقض و فسخی قابل دکل عهد لر اید که نفس عبادت و ریاضات نوارندن صفا. و ایمان و نذ و رمواشیق و عهد سبی ایلله. اول خلق مذمومدن راه رها بوله. نیت کم طب جسمانی اعضا به داغ و عرق قطع وکی اید لر. تاکیم قطعیه عرق منقطع. وکی ایلله تکرار ملتئم و ملتئم اولیق احتمالی مرتفع اولوب. اول عرق که مواد فاسده به مجری و اعضا به آنک طریقندن اخلاط ردیه منصب و لشدیدی. با کلیه منسد اولوب. امتداد مرض منتهی. و ابتدای صحت ممتد اولوردی. اما بوعلاج که قطع وکی جمله علاجات نافع اولماق مقرر اولیجی. استعمال اولنوبی شی در. انکیچن کلام اکابرده. بل حدیث نبوی ده صلی الله علیه و سلم کلمه که. آخر الدواء الکلی بیت بقول طب و ساقی اگر نبوی می. علاج کی کیمت کا خالده و الکلی بود که اولنان نسنه طرق معالجات کلیه در. و عاقل لیب و هوشمنداریب ذکر اولنان امراض نفسی فی نه که اجناس ردیلقدر. و اضدادی اولان اخلاق روحانی که اجناس فضا یلدن. احاطه تمام و ایقان کامل اید کدن صکر بوطر قد مناسب مرضی اولان طریقله علاج ایتمکله قادر. و تدبیرات حسنه بایر معالجه ده آندن صادر اولور. اما طب جسمانی کتابلرند امراض جزئیة نک دخی فرادا فرادا اسباب و علاجات. و انواع علاجات ذکر و بیان اید کله کی بزخی امراض نفسانیة نک جزئیاتندن قوای ثلاثیه متعلق اولان امراضک علاجات شرح و عیان اید لیم. که باقی امراض جزئیة نک علاجات اکد قیاس ایتمکله معینی اوله. معلوم اوله که امراض قوت تمیز که اگر بسیط. اگر مرکب اگر چه بحسب این اما غایت مخوف و ردی و لنتری اوج نودر. اوکی سی حیرت ایتمی سی جمل بسیط. و اوچنچی سی جمل مرکب در. نوع اول افراط. یعنی زیاده کمیت نوع ثانی تفریط یعنی نقصان کمیت. اوچنچی سی نوع رداءت کیفیت فهمندن اما علاج حیرت اولدر که چون مطالب خفیه و مسائل دقیقه ده تعارض ادله جانبی و تدافع حج طرفین سبی ایلله چهر یقین غام حیرت و تشکیک

مستتر و محجوب و بصیرت مشاهده جمال حقیقت در عاجز و مغلوب
اوله. اولاً بوقضیه بدیهیه تفکر و تدکیر اید که اجتماع و ارتقاء فیضین
مستحیل و ایکی طرفی معاق و لغو بداهت عقله مسدود السبیل در
پس حق برسی اید و کنه جازم و تحقیق مقدمات مناسبه للمطلوب ایتکه عالم
اولوب مقدمات مزبور بی وجدان یقین ایتکه در صکر قواعد منطقه
و ضوابط میزانیه بر عرض ایدوب احتیاط و تدقیق ایدوب حتی باطلدن
تمیز و ترجیح و حق محض تعیین و نصیح ایلنه **اما علاج جمل بسیط**
جمل بسیط اولدر که بر شیده علمی اولوب اول شیه کد و بی عالم صانیه
و جمل بسیط ابتدا مذموم دکلدر زیرا جمل بسیط اولایجه تعلم و اکتسا
سبب اولق و معلوم محضه قصد و طلب ایتکه ممکن دکلدر اما اول مقامه
قالتی و جملی علمه واسطه قلمامق مذمومدر پس علاجی اولدر که انسان
و سایر حیوان احوالنه نظر و هر نوعک خواص و مابه الامتیا زلویه کد زلویه
تایقینا معلومی اولدر که انسانک سایر حیواناته شرف و مزینتی شرف علم و کوه
نطق و تمیز ایلنه در **مثنوی** تاج سر جله هنرهاست علم قتل کسای همه درهاست علم
در طلب علم کمر جیت کن دست ز اشغال دگر نشت کن **شعر**

لولا العلوم لكان ادنی ضیغم | ادنی الی شرف من الانسان

و جاهل که بوحلیه ایلنه متحلی و بوشرف ایلنه مستعد اولیه حیوان عجم
عداد ندن معدود بلکه حیوانات عجمدن مقامه ادنی و منزلتند فروزد
و جاهل حیوان اعجم و جانور لا علم حکمند ایدوکنه دلیل واضح و برهان باهر
اولدر که بر مجلس علم اولوب علما تقریر و بیان و فضلاء تحقیق دلیل و برهان
ایدوب هر برسی اظهار انواع مخزوفات فواید ضمایر و ابراز اصناف مکونات
فراید خواطر قلغیچون هر بری تکلم میداننه آخردن مبادرت و العای کلام
و ابدای مرام طرفه مسارعنا ایدوب صیت و صدای بخاودات اصحاب فضل
و کمال قبه افلاکه اتصاله جاهل زاهل اولان بالکلیه بیغواله سکون
متواری و نطق و بیان خاصیتند مجر و عاری اولوب حیوانات عجمه

که خاصیت نطق و فضیلت کلامدن خالی و عاطلدر با تمام مشابه و مشا
اولسه کدک پس معلوم اولدی که شول نطق و کلام که جمله ناک آراسند
دایر اولور اصوات حیوانات و صیاح بهایم قسمندن ایش زیر نطق انسان
قبیلند نمش اینه بحال قدر انشوران فضیلت فروز و محافل سخن کسرتان
ود انشاند وزده ظاهر و لایح اولایدی بلکه بونله انسان اطلاق صفیه
دیوارده نقش آدمی بیه انسان و بیبروح الصنم نام خشیش مردم کیادیدر
قسمندن حقیقت انسانیت انلردن مفقود و اطلاق لفظ باب مجازدن
معدوددر **بیت** من هین درهند معنی راست همچون آدم
وین خزان چنین صورت راست چون مردمک و سابقا معلوم اولمشدر که حیوانات
عجمک هر بری بر مقتضای فطرت و الهام صانع با حکمت سببی ایلنه معاشند و حق
مصالحه نمندی و قوی و آلات ما خلق له بی طرفه صرف ایتکه منتهی در
نه مبتدی و انسان جاهل استعدادی تضییع ایتکه متصف و آلات قوی
استعمال ایتکه قضیه عقل و اقتضای مصلحت جاده سندن منحرف در
پس ذروه شواهد لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویر دن متسفل
و سوء اختیاری ایلنه حسیض وادی ثم ردناه اسفل سافلینه منزلتدر
و ارسطاطالیس حکیم ایدر که اعی و بصیر برجاه مظلمه و شوبایحینه
جای گیر اولسه لر مرد نابینا بینایان احوال قند معذور و بینا نابیناکی
معذور اولقدن بجه مدت دوردر و لغت فارسیده و ترکی ده صنعت
قدرت معنسانی دانستن و بیلک لفظی ایلنه تعبیر اولنور مثلا کتابه قلد
دعوا سندن تعبیر ایتین فارسیده دانه نوشتن و ترکی ده یازده بیلورین دیر
و خیاطه قدرت دعاس ایتکه دیلین فارسیده دانه دخت و ترکیده
دیکه بیلورین دیر همانا سببی اولدر که انسانک جمیع کمالات و صنایعه
قدرتی که واقعدر علم و معرفه راجعدر و بویکته لغت فرس و ترکی
دقایقندندر و جوهر ملک شرف فضیلتندن وارد اولان آیات کتاب باهر
واحادیث رسول ظاهر و کلمات افاضل و اکابر اولقدرد کلد که بوسهاله

بحاله ضمنند ایرادی مقدور و ادراجی میسور اوله و فضل عالم حصند

بعض اصغیا بیوم مشلدر	رباعی	ورقاء علیها اثر العشق یلوح
ناحبت و اظننها من الشوق تنوح		العالم جنة لها العالم روح
والله لقد سمعت من منطقها		

پس ای برادر شاهد استعدادك زیور علم و حکمتله متجلی و عرو طبق طبعك
منصنه دانش و معرفتد متجلی اولدی ایسه فطوبی لك ثم طوبی لك
و آلا هنوز امکان مساعد و قوی و آلات معاون ایکن کسب کمال جابنه حرکت
و انشعاش یله و ورطه جمل و کرداب ضلالتدن خلاص و بلغیچون دست
و یا اوز بیت دست و پای بزنجاره و جهد که عجب در میان غرقایی
اوله یکم دریای جهالتدن نجات بولوب واصل ساحل و بیدای نابیداکران
ضلالتدن راه رها بولوب و رطه هلاکدن دود بمر اهل اوله سن بیت
مباش تنگدل زبندهای محمودم من آنچه شرط بلاغت با تو نمودم
علاج جمل مرکب جمل مرکب برهنه بیلوب اما بیلد و کن دخی بیلوب
کند و بیانی بیلور اکلفدن جمل ایکی کرم اولور هم بیلامک هم بیلاد و کن بیلامک
اولد و غی چون جمل مرکب دیو شمییه اولمشدن مشکل که نداند و نداند که نداند
و نیتکم اطباء ایجسام و اشباح بعض امراض مزمنه و علل مستحکمک فک علاقتدن
عاجزل و تدبیر ازاله سندن مستحیر لورن کذلک اطباء نفوس و ارواح دخی
بمرض مزمنک و داء صعبک که جمل مرکب در علاجندن عجز مقر و تحیر
مقر فلور در زیرا چون نفس کند و نک جملنه احتمال ویر میوب عالم ایدوکنه
جازم اوله ممکن میدر که دفع جمل طرفه متوجه و کسب علم جانبیه عازم اوله
مریض اولان کسسه کند و ده مرض تصور اتمیوب مرض ایدوکنه نامعروف اوله
نیجه طلب صحت ایتمکله متصف اوله بوسبید ندر که حضرت عیسی علیه السلام
منقولدر که بورد لر ایش که اصم و اکمه معالجه سنه بعون الله تعالی قادم
اما احق علاجندن عاجز و قاصر و فی الحکله نافع اولوق محتمل اولان علاج
اولدر که علوم ریاضیه به که هندسه و حسابدن مشغول قیلنه زیرا علملرک

جمله مطالب و مسائلی و مبانی و دلایلی قطعی و یقینی در نیتکم سابقا
مرور ایلدی پس نفس بوی علملر اشتغال ایدیک طبعی یقین حصولنه معتاد
و متمرن و ظن و افتاعیلده قناعت ایلامک متقرر و متعین اولور پس اولکی
معلوماشته رجوع ایدیک آنلرده برد یقین و صفای تحقیق علوم ریاضیه
اکا معتاد ایدر بولمیشی تنبه و تیقظ کلوب معلوماشته خلل و مخروبات
حافظه سندن قصور تخیل ایدوب عقد اعتقاد فاسدی انحلال پذیر
و قطع و جرمندن تنزل ایدوب جمل بسیط دایره سندن جای گیر اولور آنلر
صکرم علم و یقین طرفه شوق و طلب پیدا اولور پس براهین صحیح و حجج
قطعیه ایله مجدد علم قطعی حاصل ایدر و کرد سرا پرده یقینه واصل اولور
بومذکورات قوت نظریه متعلق اولان امراضک علاجلری در و بومقوله
امراضک علاجی علم اخلاق معلوم اولور پس انلرک بیاندن بوارقام
محرر و مرسوم اولدی علاج امراض قوت غضب هر چند بمرض متعلق
اولان امراض نا محصور بعضی مستی بعضی بی اسم در اما اضرائی قوت الخد
و مهلك و ممتد اولنر بواج قسمدر اولکی سی غضب و ایکنی سی جانی
و اوچخی سی خوفدر اولکی سی افراط قوت غضب یعنی زیاده کمیت در
ایکنی سی که تفریط غضب در یعنی نقصان کمیت اوچخی سی رداءت
کیفیت غضبدر علاج غضب و خشم غضب بر کیفیت نفسانیه در که آنک
سببی یله جوهر روح که داخل قلبد اولان حرارت غریزیه در خارج بدن
حرکت ایدر و دم قلب جوش و غلیان ایدر لا بد آنک خارج حرکت و جوش
و غلیانندن ظاهر بدن حرارت و حرمت ظاهرا اولور خصوصا بشر و
وجه ده که جلدی لطیف و نازک اولغیله قیظ ظاهر ایدر و عروق خا
عروق کردن دم ایله ممتلی اولغیله غلیظ اولور و سبب غضب نفس
متا لم اولد و غی کسسه دن انتقام قصد ایلکدر چون بوارادت نفسیه
عارضه اوله فی الحال اثری بدنه سراپت ایدوب حرارت غریزی غلیان ایدر
غلیانندن بخار و دود خان مظلم تصاعد ایدوب تجاویف دماغ و عروق و غی

که مجاری روح انسانی در ممتلی اولوب آنک ظلمت دختاندن نور عقل
محتجب و ناممکنی اولور لاجرم مرآت عقل کشف و افعال قوت نظر ضعیف
اولوب لازم اولور و حکما انسانک بوحالنی آکا تشبیه الی مثل که بر مظلوم و بی
مغاره که ایچی آتش عظیم ایله مله تب و دخان مالامال و راه درون غار
مسدود اولوب همان درون غاردن آواز آتش و شرر و دخان معلوم و موجب
اوله پس بوحالنی اطفاء لهب نار و سکنین نایم و شرار بغایت مشکل و
دشوار در پس بوحده غضب نفع و بند و سخی و عظم هوشمند معدوم و منفی
قلبی همان بر منفذ ضیقندن بر کاسه آب صابجمله لهب نار و شعله شرار
خامد و منطقی قلبی کبی در بلکه بورش آتشی سوزان و شعله سنی دخی
فروزان ایلر امرجه بشریه استعداد قبول قوت غضب ایتک ده مختلف
و متباین در بعضی امرجه نك قبول غضب استعدادی کبریت و باروتک
استعدادی کبی در نیتیکیم کبریت و باروت بر شرر طوققغله فی الحال احتراق
و اشتعال ایلر کذلک بومزاجک صابجی انتقامی موجب بر کله استماع یا برض
مشاهده ایتسه فی الحال مثاکم و مضطرب و آتش غضبی ایله مله تب و کود که
مرآت درونی تیر و مناظر حواسی خیر نفع و بند بل قید و بند ایله متأثر و منفذ
اولی متعذر و متعذر و بعضی روغن کبی در که فی الجمله آتش صابجی ایلسه زبانه
شعله بالا و درون قابه دن آواز علا ظاهر اولور لکن باروت و کبریت
کبی دکلدر که بر شرر دن آن واحده کوه نار و طاق و طرافدن اصوات
صاعقه کردار ظاهر و بدیدار اولور و بعضی امرجه هیزم خشک کبی در
که اشتعالی سهل و میسر لکن مرتبه روغنن نیجه مرتبه دورد در بعضی دخی
هیزم ترکیبی که اشتعالی عدت و مدت استر و مشتعل اولدقدن صکر ادنی
فراغتله منطقی و منفی اولور بومرتبه اخر عاقل حلیم و وقور سلیم کسسه
مثالی در که تمام اسباب غضب و حمیت مجتمع اولما نیجه شعله غضبی درون
سینه سنده ملتمع اولور و اسباب غضب منعدم و منفی و ایچی همان شراره
غضبی دخی منعدم و منطقی اولور اما بشرط آنکه بوحالنی نقصان حمیت

و خود حرارت غریزیدن ناشی و ملیه بلکه تهذیب نفس و اقتدای مرشد عقل
و اقتدای آثار شریعت و ابتهاج مسالک حکمت ایتکله توسن نفس سرکش
رام و رشخ زلال دانش ایله شعله غضب بی محل خود تمام بولقدن اولوب
اوله فضیلتده داخل و رد یلندن دور بمراح اولان بود و دخی معلوم
اولسون که غضبند ذکر ایتد و کمر مراتب آتش غضبک ابتدای اشتعال
و اویل اضطرابنده در و الا شعله باهره غضب تمام مشتعل و نفس سرکش
اداره انتقام ایتکله بالکلیه مشتعل اولوب صفت غضب ممکن و آتش
خشم تعلی و تکون ایچیک جمله مراتب غالباً اتحاد تمام بولور و غضب
و حلیم متساوی الاقدام اولور **مصلح** آتش اندر بیشه چون آتدنه ترمانده خشک
بلکه مرتبه آخر صاحبک غضبی مشتعل و زمان التهاب و اشتعالی ممتد اولور
زیرا اسباب و دخی غضب علی التدیج مجتمع و موانع و عوایق اشتعال
و التهاب بالتمام مرتفع اولمشدر و حدیث جناب رسالت نباهی صلی الله علیه
وسلم وارد اولمشدر که ایتاکم و غضب الحلیم و دخی وارد اولمشدر که
بی آدم غضب حالی عروضندن نیجه طبقه در برسی اولدر که غضب کچ کلور
و کلسه دخی تیز کچ و بری دخی اولدر که غضب تیز کلور و تیز کچ و
بری دخی اولدر که غضب کچ کلور اما کچ کچ و بری دخی اولدر که غضب
تیز کلور اما کچ کچ و بواقسامک افضل و ارباب فضایل قند اکتلی
اولدر که غضب کچ کله و تیز کچ و واقع و اشنع و اردی و افضلی اولدر
تیز غضب کله و کچ کچ و زیر چون صفت غضب مذموم و مقبوع و
هر نه قدر اقل اولور سه مقبول و عمد و ح در صورت اولی ده غضب
جمله دن اکثر در لاجرم قبیح جمله دن او فرد و امام غزالی رحمه الله
بود که سلطان حال غضب رعیته و زوره حکم ایتک رواد کلدر
زیرا غضب دی کند و خلقندن اخراج ایلدر پس جایز در که حکمی ظلم
و سیاسی جور اوله اما فقیر ایدرین حدیث نبوی و نور حکم مصطفوی
صلی الله علیه وسلم وارد اولمشدر که لا یقضي القاضی و هو غضبان چون

غضب فنون جنوندن بر نوع. و اقسام سکودن بر قسمند. پس مجنونک
 عقد حکمی فاسد. و سکرانک بازار قضای کاسد در. چون شعله غضب
 حوالی قلب پریه. و شرار و دخان تیرم سندن دماغ تیرم و تار اوله.
 آینه عقل نیجه براق اوله. و شمع فکرت نه قدر اضاعت و اشتراق اید.
 که محل قلب و منزل فکرت دماغ در. و ایکی سی تنک و تار. و بر دخان
 و شرار اولیجی دقایق علم عدل. و حکم فضل نیجه ظاهر و تالیان اولور.
 و غضبناک اولان کسند دن آتش غضبی التهاب. و احمرار وجه و انتفاخ
 عروق و اعصاب و رفع صوت و اوضاع و حرکات ناصواب صدور.
 ایدیک ناظر اولان بیلور که غضب نیجه دایر عقل و انسانیتهدن بیرون
 و نیجه مشاکل افعال و اوضاع اصحاب جنونند. و غضبک مضرات
 جسمانی و روحانی سی بیجسابد. و اولور که غضب موت فجأة داعی
 اولور. زیرا حرکات قلب آتش غضبیه مشتعل. و حرارت حرکات بدنیه
 لازمدر. اکا منضم و متصل اولیجی حرارت غریزی که مرکب روح حیوانیه
 و منشأ بخار لطیف انسانید. بالکلیه محترقا اولور. حرارت غریزی حی
 حین غضب خارج بدنه متوجه اولور. لکن مرکزنده دخی کفایت ایدیک
 مقداری روح قالمق کرک. و بعضی مرجه ده حرارت غریزی قلت اوزه
 اولور. پس غضبی مشتدا و لو ب حرارت غریزی خارجه متوجه اولیجی.
 مرکزنده کفایت مقداری روح قالمایوب موت فجأة مؤدی اولور.
 و بعضی خلفاء راشدین حین غضبیه اقامت حد و انفاذ حکم متوجه
 حکم شرع ایتکدن امتناع و تراخی ایدر لرایدی. اکا بناء که شاید حال
 غضبیه نفس منقصر. و داء غضبیه تشفی ایتیک عرضی منضم اولوب
 اقامت حد محض اجرای شرع قویم. و خالصا لوجه الله اکرم اولیه
 نیت کیم حضرت فاروقدن حکایت اولور که بر سکرانه ملاقی اولوب
 اقامت حد شرعی به متوجه اولور قدن صکر فحش و سقط و سب و شتم
 و غلط سوییکه باشلدی فی الحال دره سن قالد و شکی نیه ایندردی.

و بومعانی ملاحظه بیوروب تأخیر ایلدی. و عمر بن عبد العزیز بر کسسه به تعزیر
 امر ایتد که چهار فاحش و شتمه شروع ایلدی. پس تعزیردن فراغت اید.
 اگر بنی غضبیه کتور مشا و لیسیدک سنی تعزیر ایدرم دیمشدر. و بعضی عطاء
 حکماء یونانیلردن مرویدر که دریمش بن شول کمی به بکرزین که ریج عاصف
 و رعد قاصف ایلر آشوب موج دریای متلاطم الامواج ایچند ساین. و
 احجار عظیمه و مهاکات کثیره اراسندن دایردر. سلامت احمقان و بریرین.
 و نجات امیدین طویرین. اما اول کسسه که غضبان مله تب و شرر خشمه
 مملو و مضطرب اوله. آنک سلامتیه احتمال و بریرین. و نجات امید طویرین
 زیرا اول کسینک تخلیصندن لطایف حیل و دقایق تدبیرات استعمال ایتک
 اولور. اما بونک حقندن نه مجال تشکین آتش غضب مقدور. نه اطفاء
 شعله و شراره لهب ممکن و میسورد. فقیر ایدرین و دخی لطایف کریم
 منان که چاره سازد و مانند کاندک کرداب بلا و آشوب موج دریاده سرشته
 اولنلر مقارن. و آنلری ساحل خلاص و کثارة امنه ایرکورد که معاون
 اولور. اما شراره شر غضبیه محترق. و اطاعت شیطان آتش نهادله
 تحت رق و لان مخدول الطاف الهیه دن بعید. و توفیق یردانی آنک
 حقندن نابدیدر. **اسباب غضب از نوع در اول عجب**. ایکنی افتخار.
 ایکنی مرا. دبدخی لجاج. بخی مزاج. البخی تکبر. بدخی استهزا سکرخی
 غدر. طغوزخی ضمیم. اوخی منافست در. عجب کشتی کند و سنی بکشد
 مرا جزئی سنه لده جنک و جدال ایتکدر. لجاج اوکیلوک ایتکدر.
 مزاج لاغ ایتکدر. تکبر اولور نمقد. استهزا آخر کسسه بی سحر الیقد
 غدر برکسسه به وفا ایتک واجب و لدوغی یرده جفا و ایذا ایتکدر. ضمیم
 برکسسه بی ضعیف و حقیر عدا یلیوب ظلم ایتکدر. منافست اموال و اسباب
 بعضی سنه آخردن قصه فقندن. و بواون صفت موجب غضب و لدوغی
 دانا قندن واضح در. زیرا برکسسه ده عجا و لسه کند و سنی رفیع. و مقامی
 منبع اعتقاد ایدوب پس نفسنه ادنی خصوصیه اهانت کلیوب مضطرب

وكان نون سینه سی شراب غضبیدن ملتزم اولور. افتخار دخی اول نوعد ندر
 مرا و لجاج خود کند و به وصاحبه موجب غضب. و مشعل نار ذات بولها ایدوکی
 معلوم و مجربیدر. نکتہ خود معلوم. و غضب ایرات اینکند عجبیدن دخی مذمومند
 استمرا و غدر و ضیم صاحبه برق غضب اشتعال ایدوکی غیمدر. و منافست
 دیناده غضب و خشمه باعث و انوکله متصف اولان صفات شیطانیه
 وارث در. جناب رسالت پناهی دن صلی الله علیه و سلم مرویدر که لا آخاف
 علیکم ان تشرکوا بالله و لکن احاف ان تنافسوا فی الدنیا. **تہلکوا کما هلاک**
من قبلکم. عاقل لبیبہ معلومدر که بوحیث معجزات و اخبار غیبی مشتمل
 اولان بیناند ندر. زیرا اول حضرتدن صکر صلی الله علیه و سلم عموماً و بزیم
 زمانمرده خصوصاً منافستہ فی الدنیا. و محاسن اقران بر غرض و ریا اولقد
 اولشد که زبان بیان تقریر و تحریردن عاجزدر. و لواحق غضب که مرفع غضب
 عرضی مثابه سند ندر یدی صنف در. اوکی سی ندامت. ایکجی سی خصمیدن
 توقع و انتظار مجازات. اوچجی سی دوستدارک معنی یعنی عدم بغضی و عدم محبتی
 دوردخی ارادل ناسک استمرا سی. بشجی سی شماتت اعدا یعنی دشمنه کولنج
 اولق شماتت اعدا صعب و تلیم نشنددر. نیتہ کم بعض فصحاء دیشلردر. **شعر**

کل المصائب قد تمر علی الفتی | فہون غیر شماتۃ الاعداء

البشی سی تغییر مزاج حال غضب عارض اولور. نیتہ کم ذکر اولندی. بدجی سی
 تا کم حال غضب طاری اولور. بوقتقریر خواجہ نصیردر. اما تا کم تغییر مزاجیدن
 غیری نشند عدا و لیبوب آندہ داخل قلنسہ دخی و جی واردر. زیرا حکما دیدیکر کہ
 الم جسمانی ایکجی قسم در. بری تفرق اتصال بری سوء مزاج. و امام رازی
 سببالم سوء مزاج در تفرق اتصال دخی سوء مزاج عضو مقطوعہ مؤدی اولندی
 الم ویرد یو ذاهب اولشد. پس تغییر مزاج تا کمه مغایر و اکا قسیم عدا و لیبوب
 موجبہ دکلد. و علاج غضب اولدک کہ بواسبابک دفع و دفعہ تدبیر اولندہ
 زیرا بر شیدک اسباب و علی مرتفع اولجی لابد سبب و معلول اولہ جی نشندہ
 دخی مندفع اولسہ کرک. و نادرا بعضی اشخاص صلا اسباب مذکورہ بر طرف اولوب

اما اثر غضب ینہ موجود اولسہ. آنک تدبیر و علاجی آساندر. والله تعالی
 هو المیسر. **علاج و تدبیر اسباب غضب و خشم** اما عجب کہ نفس کند و حققت
 ظن کاذب. و اعتقاد باطل ایدوب کند و دہ اولان فضایل و کمالات
 غیرہ اول و بجلہ یوق صانوب. کند و سنی فریت فضیلتہ موصوف
 و استحقاق منازل علیہ ایلہ معروف کلمقدد. امام عزالی بویدر کہ بندہ
 چون حقت نعمتی موجود اولد. علم و عمل و فضل و کمال. و مال و جمال کبی اگر
 بندہ اول نعمتک وجودی حقدن اولسندہ عارف. و دایما زوال و فامسلو
 اولسندن خایف اولورسہ. آندہ عجب یوقدد. اگر خوف زوال. و بیم نکدر.
 و اسقال اولسہ. بلکه اول نعمتہ مسرور و فرحان اولسہ. اما فرجی اول نعمتک
 کند و میراضا فتی جھندن اولیوب. بلکه حقت نعمت و احسانی ولد و غی جھندن
 مسرور اولسہ. ینہ عجب اولمز. اما زوال و تکدیردن خایف. و محض نعمت
 و فضل و احسان کریمناں اولد و غنہ عارف اولیوب. همان کند و دہ اول
 نعمتک وجود نہ مسرور و فرحان اولوب. کند و نک عجزین. و محض عطای حق
 ایدوکی نسیان ایلسہ. اول کمسنہ دہ عجب متحقق اولور. پس بندہ یہ لافندہ
 کہ کند و دہ اولان حقت نعمتدن بر نعمتک فرح طاری اولسہ فی الحال
 کند و نک عجز و قصورنی تذکر. و اول نعمت محض عطای حق. و کند و سی همان
 مظهر مطلق ایدوکی تفکر ایدوب. سرور و غرور باطل دن استعاذہ ایلندہ
 فقیر ایدرین کاه اولور کہ نفس عجبی ازالہ ایدوکی کند و سندن ظن ایدوب.
 و آتی دخی محض فضل حق اکلیوب. دفع عجب ینہ عجبہ سبب اولور. نیتہ کم بعض
 مرشدان راہ. و ساکنان صاحب انبیاہ بومعنی دہ دیشلردر. **رباعی**

تألیک سرمودر تو ز هستی باقیست	غافل منشین کہ بت پرستی باقیست
کوی بت بندار شکستم رستم	آن بت کہ زیندار پرستی باقیست

بلکہ مکرو بلیس ابلیدن غافل اولیوب. جملہ نعمت محض. و بخشش عطای
 بی استحقاق ایدوکی ملاحظہ اید کہ دفع عجب ینہ عجب آخر مؤدی اولیوب.
 و غالباً سبب عجب اولد کہ نفس کند و علم و کمال عارف و عاقل و غیرک کالند

ذاهل و جاهل ولد و غیردیر. زیرا نفسش کمالی کند و به نسبت علم حضوری
 معلومد. غیرک علم و کمالی علم حصولی ایله معلومد. و علم حضوری اولد که
 نفس مدرک و ذات معلوم. مدرک و عالم قند حاضر اوله. و علم حصولی
 نفس مدرک حاصل اولم. بلکه صورتی عالم قند حاصل اولور. پس علم اول
 اقوی. و علم ثانی که نسبت ضعیفدر. پس کند و نک کالنه علمی قوی. و
 آخرک کالنه علمی ضعیف اولد و یغیون کند و نک کالنی تمام کور و ب آخرون
 ذاهل و کمالدن غافل اولور. عجب و غرور و تکبر و نخوتله متصف اولور.
 اما عاقل پاک و زیرک چالاک اولنلر نفس بدخوی. و رفیقان خوش آمد کویلر
 فریب و مدینه سنه فریفته اولیوی. غیرلرک فضایل و کالنه واقف و کند و
 نفسلرینک نقصان و عیبلرینه ناظر و عارف اولوی. عجب و غروری بر طرف
 و نقصانلرین ملاحظه ایتمکله تحصیل کمال. و تکمیل شرف ایلدیلر. **قطعه**

حسن حال کلیوب صفا نکلن	معجب اوله که حسن حال بودر
هنرم واردیمه هنرا ولدز	اکله نقصانکی کمال بودر

پس علاج عجب اولد که اقران و متقدمینک کالات و فضایل و محامد و
 خصایلی همیشه نصب العین. و منظور آینه بصیرت ایلوی کند و نک
 آنلردن قصوری تأمل. و فرسان میدان فضایل اولنلردن تأخرنی ملاحظه
 و تحیل ایلد. بلکه هر فردی ملاحظه اسه جهاندن برجهند کند و به غالب
 و حیثیاتدن برجهند کند و دن راجح یولور. حق بتارک و تعالی موجوداندن
 هر ذره مصدر. و مخلوقاندن هر ذاتی بر اسم خاصه مظهر امتشدر. که غیر اول
 خاصه امکا مشارک. و اول مظهرتدن آنکله مساهم دکلد. و نظام عالم و قوام
 کارخانه آفریننده هر شئیکن برجهندن مدخلی. و هر ذاتک بر طریقدن آدی و
 سبقتی وارد. **مصرع** کاندین باغ چوطاوس بکارست مکس. سبحان الله هر
 انسان مسکین برقاج معدود معارفه واصل. و بعض معلومات خزانة قلبند
 حاصل اولسه ظاهر و بدی در که واصل اولد و غنی معارف و فضایل و جمال
 قلد و غنی علوم و مسائل و لغتدر بجد و بحسب ادب که آنلر نسبت بسیار دن

اندک و هزاردن یک در. پس عجب و پندار کانیجه لایق و سزا وارد
 و عجب فی نفسه بذلت قیمه اولد و غندن خاصه سی اولد که قنقی طای
 کمال. و کاسب فضل و فضاله که عجب عارض اوله. فی الحال طریق تحصیل
 و ترقیدن مانع و عایق. بل حسیض تدنی. و اصناعت جانبیه دافع و سیاق
 اولور. **علاج مباهات** مباهات او کونمک در کالات نفسانیة و فضایل
 روحانیة دن خارج نشنه لر ایلد. و بود غنی یا کالات بدنیه ایلد اوله.
 قوت و جمال کبی. یا خارج بدن اولان کالات سببی ایلد اوله. منصب
 مال و مرتبه. و جلال کبی. علاجی اولد که فکر ایلدیه. اگر جمال اعضا و قوت
 اعصاب و اجزا ایسه معرض زوال و محل فناء در. باغ جوانی به صر فضا
 و شیب اسمه سی ایلد زیروز بر اولور. و برک و بارچین وجود برک ریزخان
 اجل ایلد خاکه برابر اوله حق در. کل وجودک اوراقی بر باد. و سرو بوستان
 شباب بار یقادن آزاد اولسی محققدر. **بیت** آمد بهار ما تکرکی.
 و از کلین ما نماند برکی. و دروزه مرض و سقم و برقاج کونلک محبت
 و الم جمال و شبابی هباء منشور. و قوت فتوی. کان کمریکن شئیامد کور
بیت بر مال و جمال خویشش غر مشو. کانرا شبی برند و این را به تی.
 اگر جمال ایسه حقیقتدن دم فاسددر که رقت بشر سببی ایلد ظاهر و بلغم
 برآق در که خلال مسام بدنن لایح و باهر اولمشدر. و عاقل حقیقتدن
 شئی مستحق. بل امر مستقذر نیجه عجب ایدر. و بونک جمال ظاهری
 که حقیقت جمالیتهن بریدر. آشفته و مفتون. بلکه شورید و مجنون
 اولنلر حقندن مولانا عبدالرحمن جامی سیورمشدر. **نظم**

بنظاره روی شاهد کشایی	نظر کین بود مهر و مه و امشاکل
یکی پوست بر خلط و بر خون کشیدن	برد صبرت از جان و آرامت از دل
کند عیش خود تلخ در جست و جویی	که شکر دهانست و شیرین شمایل
نمیدانی اما که ناگاه بینی	از و کشته آن خوبی و لطفا زایل
کراول پری بود آخر نمائند	بچشم تو چون پیکر دیو هایل

و علمادن طاوس یعنی امرای عربدن یزید بن مهلبی کوردی که خوت
 امارت و غرور و شباب و نصارت ایله متبحر و متماثل و جام غرور و
 سرمست خمار انجام فادن ذاهل و غافل مرویدر اما نصیحت آغاز اید
 ایتدی ای فتا بوبر مشی خرام در که انم و حرام در و مبعوض و مغضوب
 حضرت حق در چون امیر عجایب خوت و غرور دن بند پذیرا و لیبوب
 امامه دیدی که کویا من کیم اید و که عارف و علو منصب و مقامه واقف
 دکل سن امام دیدی **أَعْرِضْكَ أَوَّلَكَ نَظْفَةً مَذْرُوعَةً وَأَخْرَجَ جِيفَةً قَدْرَهُ**
وَأَنْتَ فِيمَا بَيْنَهُمَا حَامِلٌ بَوَلٍ وَعَذْرٌ مذرعه و قدره نایاک دیکدر یعنی
 بن سنی خوب بیلورینی اولک نطفه در نایاک و مستقدر و آخرک جیفه در
 نجس و مستحق و سن یکی حال داسنده بی طاقت و حول حامل نجاست بول
 و بولکلام حکمت شعار و بلاغت آثارک الفاظی صنایع بدیعیه مشتمل
 و محتوی و معانی بدیعه سنده غرایب حکمت مندرج و منظوم و لغزین
 علماء شافعیه دن ابو محمد بانی که حریر نظم حکمت با فیدر نظم ایلین دیش که

عجبت من معجب بصورته	وکان من قبل نطفة مذرعه
وفي عذبه حسن صورته	بصير في الارض جيفة قدره
وهو على عجبه وخفته	ما بين ثوبيه بحمل العذره

و اگر مباهات و افتخار شرف اصل و نسب و تبارله اولورسه نیت کیم اکثر
 بخادم خصوصاً طایفه عربدن شایع و ذایع در و جناب رسالت پناهی
 صلی الله علیه و سلم بویر مشدر اتم اوج نشسته ترک ایلرلر برسی میلری
 اوزره نوحه قلق و برسی نجوم ایلله استدلال باران ایتک و برسی
 انسابله تفاخر ایتک و بوجعک علایجی ولد که نظر ایلک که افتخار و مباهات
 ایلدوکی و ایتهاج و مسرات کوستر و کی ذات آخرک صفقی و شخص دیکرک
 علم و معرفتی در غیرک کمالی ایلله افتخار فی الحله غیرت و حیثی اولان کسسه

فتند عیب و عار در	که بر اماد نازد ریا کانت
بفضل دیگران گفت چنانست	

اصل و تبار و آبا و اجدادله افتخار ایتک آنلرک فضایل و کمالات و بیامنا
 و حالاتی بکادخی فضل و کمال و رفعت و جلال در دیمک اولور فرضا
 آنلرک بعضی موجود اولوب بوکسسه یر مابه الافتخارک اولان اشیا
 بزم کمال و صفتن و علم و معرفت در سن بزم اوصاف و کالاتمزه نیجه
 افتخار و مباهات ایدر سن دیسه لر جواندن ساکت و حیران و باهت و لمقی در
نظم نشیدن عجب ایدن غایت غبی در طوقا کیم آنی نسل نی در

اگر دعوا سن اثبات ایلر سن	نسب بایند خلقک اکر نی در
اگر دعوا سنی اثبات ایدر سن	آنک در فضل کند و اجنبی در

و محض نسب سببی ایلله تفاخر ایدن غولر و بی محل ترفع و تصدیری عادت
 ایدن چلی لر واقع اولور که بعضی فاضل اوزرینه یکچر لر و جرعه جام
 جهل و غروری یکچر لر و صحر لر حال آنکه تحقیق اولنسه بوکسسه انسا
 ایتدوکی فاضلدن افضل مرتبه مساواتی خود مقرر لا اقل در حکایت
 اولنور که یونا نلر دن شرف فضل نسب و نقصان ذات و حسب ایلر صو
 بر کسسه و ارایری سقراط حکیمه طغر ایدر دی که ای سقراط دناآت
 اصل و نسبکی تذکر و حقارت قوم و عشایرکی تفکرا ایدوب خجالتدن
 متغیر حالت و حیادن ابرهار کی بر عرق خجالت اولر می سن دیر ایدی سقراط
 فاضل فیلسوف عرق کامل دیر ایدی خجالت و تشویر بدن سن انسب
 و حیادن انفعال و تغییر سنک مقامک بدن اقر دیر و یاسن بر نسل
 شریف مقطع و منتهی ولدک و بن بفضل الله تعالی بر نسل شریفه مطلع
 و مبتدی اولدم کندوسی فضیلتدن مجر و عاری و آبا و اجدادی مناقبی
 قالی و قاری اولنلر حقند دیمش لر در **شعر**

ان افتخرت باباء مضموا سلفا قلنا صدقت ولكن بنس ما ولدوا
 و یونان رئیس لرندن برسی حکما دن بر شاب فاضله ترفع و مفاخرت ایدک
 جوان حکیم جوانه مبادرت ایلوب دیمش که اگر سبب افتخارک جامه
 رفیع و خانه وسیع ایسه پس حسن و جمال و لطف و کمال جامه نک و خانه

حالی. و سن حد نفست که اول صفت کمال و سمت جمال دن خالی سن.
 و اگر مرکب فاده و فرس جواد ایله افتخار اید رسک حکمت دن خالی بلاد^{ایل}
 مالی اولد و عک اظهار اید رسن. زیرا صفت جودت و فراغت ذات فرسبه
 منتهی در. و سن بوصفتلردن صفر الید. و دامن یقی سن. و اگر علوم و معارف
 که صفت اجداد شوال قدر. سکا حالا سبب افتخار و ابتهاج اولدیه زهی
 کمال عناد و زهی و خود الجاج در. زیرا فی الحقیقه اول علوم و معارف
 اشخاص گذشته به کمال و صفتلردن. اما سن حد نفست که اصل خلقتک
 بی علم و معرفت سن. پس اولت لر جمات فضیلت. و وجو کالات سن سندن
 اخذ و استرداد اید لر رایسه سن تن تنها فالور سن. و باغ خزان دید کبی
 بی برک و نوا اولور سن. و آبا و اجداد گذشته ایله افتخار ایدنلر نفرین
 بسیار ایدوب دیمشدر که تبا لمفتخر بعظم نخر. **شعر**
 ان الفتی من یقول ها اذا. لیس الفتی من یقول کان ابی.
علاج مرا که جنک و جدال در. چون مرا موجب انحلال عقد الفت
 و اتصال. و مورثا انعقاد اسباب تباعض و انفضال در. و بناء عالم الفت
 و اتحاد اوزره موضوع. و خیمه صلاح بنی آدم اختلاط و امتزاج ستونی^{ایل}
 مرفوع در. پس مزیل انتظام. و مفسد امتزاج و التیام. اولدن اخس رذایل
 واقع خصال بل اولور. مزاج که اکا عرفه لطیفه و فادره و بذله دخی
 دیرلر اعتدالی که آنک سبب ایله مباسطت یاران. و انشراح اخوان. و
 دفع تجبر و تکبر که یارانه موجب تکسدر. حاصل اولور مباح بلکه مستحب
 و مندوب در. و اندن اونه سی عقلا و شرعاً مذموم و منکوبدر. و
 حدیث شریفه وارد اولمشدر که. انا امرج و لا اقول الا حقاً. و کثرت
 مزاحک آفتی جو قدر. اولاً صاحب مزاحک مرادی اضحاک جلسادر. کثرت
 ضحک خود نفستند مذموم. و خصال اهل جهل و غفلت ایدوبکی معلوم در
 صاحب شرع صلی الله علیه و سلم. بیورد که کثرة الضحک تیت القلب **بیت**
 خند کم کن که خند بسیار. صد دل زنده را بمیراند.

ثانیاً مزاج اولدنان کسسه نک خاطری منکسر و سروری منع دم
 و بین الرفقا اساس عرضی فی الجملة منهدم اولور مقرر در. و بومرتبه
 ایدای مؤمن حرام و ممنوع دین اسلام اولد و غندن غیري اخوان و اقوان
 آراسند عدا و تکر حد و شنه سبب. و حقد و حسد لر عروضه باعث در
 کراتله مشاهده اولمشدر. ثالثاً مزاج ضاحک خشم و وقار
 مانع و عایق. و صاحب مزاج مسخر و مضاحک مرتبه سنه نازل و لایق^{اولور}
بیت تو بر سر حلم خویش باش و قار. بازی و ظرافت بندیمان بگذار.
 و جناب رسالت پناهییدن صلی الله علیه و سلم. صادر اولان کلام ملیح که
 اکا اسم مزاج اطلاق مجاز عدادندن ایدوبکی صحیحدر. بو آفادن مصون
 و محفوظ. و انلردن الفت اصحاب کرام تود و و انبساط یاران سعادت نظام
 مقصود و ملحوظ ایدوبی. نیت کیم بر عجزه به طبیعت طریقیله بیورد یلر که
 عجایز خسته گیرلر. و دل دردمندی کاس یاس ایله پر خون اولوبی **مصراع**
 بسان غنچه رعنا لبش بستم کرد. بیورد یلر که عجایز شواب و کواعب
 اتراب چنلرند خرامان. و ریاض رضواند کشیده دامان اولورلر که
 انا انشأنا ههنا انشاء فجعلنا ههنا ابکاراً عرباً اثراباً. امیر المؤمنین
 یعسوب الموحدين حضرتی کثرت مزاحه منسوب ایدوبی. حتی بعضی ضحاک
 کرام بوصفتنه بنیه ایدوبی لولا دعاية فيه دیرلر ایدوبی. و حضرت سلمان
 بر کرم مزاج ایدوبی. هذا آخرک الى الرابعة دیدوبی. و زنها اول حضرت
 فعلن دلیل. و جواز مزاحه بود وایتدی سبیل اتمین. که سیر زبان سریع.
 و میدان سخن واسع. و حد اعتدالده و قوف ممکن غیر واقع در. **علاج** تکبر
 بوصفت عجبه قریب. و اول صفتدن با نصیب در. عجب صاحبی کند و ده
 کمال و ایدوبکنه جارم. و متکبر غیر کمال صاوب اکا عظمت کوسر که
 مداوم و ملازم در. حتی بر کسسه تنها اولسه. ینه عجب ایله متصف اولسه.
 اولور. اما متکبر انبای جنسه مقارن اولسه. صفت کبر کا عارض اولور.
 پس کبر غیر نسبت. و عجب ذاته قیاس اولور. پس اسباب عجب کبر دخی

سبب اولور. و عجبك اسباب مشهوره سییدی در. اولکی سی علم و معرفت
 ایکنی سی عمل و طاعت. اوچنچی سی اصل و نسب. دوردنجی سی حسن و جمال
 بشنچی سی مال و منال. آلتینچی سی قوت بدن و شدت بطش. بدنجی سی
 منصب و جاه و خیل و سپاه و خدم و خشم. و بالجملة هر شئی که خلق ایجاد
 هنر و کمال. و مابه الافتخار عدا و لنق ممکن اوله. انکیله عجب واقع اولور
 حتی بعض طبع دنیه. و امرجه خسیسه به نسبت ذیلت دنی سبب کبر و حق
 عجب اولور. بعض فسقه کثرت شرب خمود. و غرت صدور و فسادات و
 شرور ایلله افتخار ایدوب. و بعضی دیگر که بن بوقدر کره زنا اتمشدن. و بعضی
 بن نیجه مجلسلرده لهو و غنا اتمشدن. و دخی معلوم اولسون که تکبر خلقه
 تحقیر ایلله نگاه. و اهانته ایلله نظر. و کند و ده عظمت تصور ایتمکله حقوق
 واجبه شرعیه و عقلیه دن تجاوز و کذر ایتمکدر. مثلاً برابریه متکبر. یا
 وزیر متکبر. بر فقیه حقیر کذر. و اکمال غرور و نخوتله نظر ایلله انی حقیر
 کند و بی خطر ظن ایدوب. سلام حقنی که هر مؤمنه شرعاً واجب. و عقلاً مناسبت
 ترک ایدوب. بلکه درست نظر از زانی کوسته صوب قصد سلام ایلله دخی
 لایق و سزا کور صوب ایمای چشم و اشارت ابر و ایلله اکثفا. و اندن طلب
 رکوع و انحنای ایلر. پس کبر باطل که غایت بجلدن حاصل اولور. عیاذ بالله تعالی
 حق جل و علا ایلله منازعه. و ردای کبریا. و ازار عظمتد که مخصوص حق در
 شرکت ادعاسنه مسارعه در. لاجرم بو خلق افتح رذایل. و اشنع خصایل در
 و صاجی یقین زمانده غضب و انتقام حق. و بطش و اخذ قهار مطلقه اسیر
 اولوق مقرر. و عزت مستعاری ذلت حقیقی به مبتل اولوق محققدر.
 و علما ایدر که ذنب و عصیانک عقوبتی حق تعالی تکفیر. یا دار آخرته تأخیر
 ایتک جایزدر. لاجرم کبر و غرور که صاجی دنیا ده معجزه معاقب اولوق
 مقرر. و نظر معتبر لره عبرت اولوق مقدردر. اما محض حب جمال که مثلاً آدم
 کند و نک ملائسی حسن جمیل. و اسباب و امتعه سی فی الجملة جمیل اولدوغن
 استمکدر. تکبر بخشد و غرور حدینه و اصل دکدر. نیتیم بعض اصحاب

جناب حضرت رسالت پناهییدن صلی الله علیه و سلمه سوال ایتدیکر که هر
 یا رسول الله هر بر غیر تو بی جمیل. و غلی جدید اولدوغن ستر. پس هر بر غیر متکبر
 قبحه لاحق. و اهل کبر و نخوت و عیدنه مستحق و لایق اولور. حضرت
 علیه الصلوٰه و السلام بیورد یلر که اول کبر دکدر حب جمال در. انا لله جمیل
 یحب الجمال. و لکن الکبر بطن الحق و غمط الناس. یعنی حق جل و علا جمیل در.
 جمالی سور. لکن کبر بطن حق و غمط الناس در. بطرف یا و طایله سرکشکدر
 که کبر دن ناشی اولور. و غمط فتح غین و سکون میم ایلله تحقیر و اهانته
 یعنی کبر اولدو که حق ظاهر اولدو غرور و نخوتدن مطیع اولیوب
 سرکشک قیله. و حق جل و علا نک قویجغزلینه حقارت ایلله نظر اید.
علاج کبر عجب علاجه فریدر. زیرا کبر سببی و علتی عجبدر. مرتفع
 اولونجی کبر غی مندفع اولور. و معظم علاجی اولدو که کند و ده کی عجز
 ذلت و حقارت و مسکنتی. و کبریا و عظمت حق. و جبروت قهار مطلق
 ملاحظه قیلوب کند و سی ذل ذلیل. و اقل قلیل ایدون تحقیق ایتمکله لشکر
 شیاطین کبر و طغیانی مملکت وجود ندن تفریق ایلله. اگرچه بود ایزنک
 منتهاسی. من عرف نفسه فقد عرف ربه مقامی در. زیرا نفسی عجز و
 ذلت و فقر و فنا ایلله ملاحظه و تعریف ایدن ربی قدرت و عزت و غنا
 و بقا ایلله توصیف ایلر. اما دفع ذل و ذلت تکبر. و کسب فضیلت ایتمکله
 هر کس نه بیلدو کی مرتبه ملاحظه کافی در. و اول بودر که تأمل اید. که
 انسانک اقلی عدم محض و نفی صرف در. و عدمدن ادنی نه نسبه اوله. و
 عقل نفی دن اقل نه شی بوله. و بعد نطفه مستقدر. و علقه مستحق
 اولدوغنی حالی در. و اول حالده هوان و استقدار ندن بی ضرورت فکر اسی
 بی کفایت دکو و لغنه سزاوار دکدر. و صورت انسانی ایلله بهر مند. و
 نفخه روح ایلله فی الجملة ارجمند اولدو قدر صکر ضعیف قوت و فتور بنیت
 نهایتند. و جمیع ضرورتیاستند احتیاج الی غیر غایتند اولسه کبر. چون
 بمرتبه دن دخی ترقی. و انسانیت ظاهرم که فی الجملة استعداد علم و عمل در

آنی تلقید اید. امور معاش و لوازم حرکت و استعاضه مستقل و مستبد
اولد و غنی معروف و بیخه اشیا و اسباب و مهمات لوازمه محتاج و موقوف
هزاردن یکی مفقود و بسیاری از آنکی موجود اولسه و تحت و عنا قرینی
بل مردن و فنا همدستینی اولوق مقرر اولور. مثلا شربت آب کشت زار وجودی
برکون سیراب ایلمزسه. خرمن وجودی آتش عطش ایلله محرق اولوب هلاک
اولور. و اگر اول شربت آب میزاب اسفلدن خروج ایلمزسه. مرض حبس التولد
اعضای بدنی مفترق اولوب. وجودی تلف اولور. روزکاری اوجاع و اسقام
عروضندن مکدر. و صحایف لیل و نهاری اخزان و آلام حدودی ایلله تیره
اولوق مقدر. بر مرادینه واصل اولورسه. بیخه سنه واصل دکل بعض مالی
حاصل اولورسه. اکثری حاصل دکلدر هرکون بدندن اخراج نجاسات
و تنقیه قاذورات ایتکه مباشر و شعرو و مخ و ظفر و درن که فضلات بدنی
ازاله ایلمزسه. حیوان قبیح المنظر صورتند ظاهر اولور. آخر امر و منتهای عمرند
الم موته اسیر. و تحت فناء مبتلا. و هزار زحمتله پرورده اید و کی بدنی زمین
زمین. و گرفتار تفرق بلی قیج و صدید روی و مویندن روان. و مورد و مار
اطراف اعضا. و انتای اجزاسند روان. نتن رایحه و قیج صورتندن اصحاب
واجبانی هارب. حشرات اعضاسندن آکل و خراطین اجزاسندن شارب
اولسه کرک. بوجله احوال دنیوی سیدر. احوال اخروی بی که شرایع مطهر
و عقاید مسطرده مبتین اولمشدر. اول درد جانکاه و الم دلسوزدر که آنی
ملاحظه ایدن کسنه یه رواد که جمیع عمرند بر لحظه حزن و غصه دزغان
و بر ساعت تاب خائدر و رونه مهمان و فرج و سرور طاری و لویه تکلیف که
کبر و غرورندن ابنای جنسی آزرد و مخزون. و عجایب عجب و غرور و غرور قلبند
مخزون اوله. اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاٰجِعُونَ **علاج استهزا** استهزا که بر کسنه
سخریه یه آلوب خاطرینی مخزون. و قلبی مکسور ایتکدر. استهزا ایدن کسنه نیک
کاهی غرضی اصحابک ارباب دولت. و تفریح اصحاب جاه. و غفلت ایتک اولون
و بوجال ارادل ناسدر که کسب حطام دنیا و اکل طعام و حلوا ایچون منعمان مغرور

و دنیا داران از حق دور مجالسند حاضر اولورلر. و آنلری اصحاب و تفریح ایچون
دیوان مضاحک و مساخرا و قورلر. و کاهی کبر و سفاهندن ظاهر و تحصیل
خنده ایتک ایچون بعض کسنه لردن صادر اولور. و بوجال غالباً صفت حلسه
سفینه. و بزرگ زاده کان بی عقل و بنیه در که جاه آبا و جاهلیت امربا
سبی ایلله صغر سن و حداثت عمرده مخالف معتم ادیب ایدوب. زیور علم و ذکا
ادب. و کوه حلم و وقار مورد و مکسبدن بی نصیب اولورلر. که بحال سست
و مصاحبت و مقارنتلرینه بر کسنه مبتلا اولسه. انی تمسخر ایتکله کند و لره
جلب قهقهه و سرور ایدرلر. و فلان کشتی مره لندک دیو بهجت و خوبر بولورلر
بومقوله بی ادب چلی لری. اکثری اواسط و اواخر عمرلرند مخزون و منکوب
و برش و فلونیا استعالی ایلله مستهک و مغلوب اولورلر. **بیت**
هر جوانی که بی ادب باشد. کربه پیری رسد عجب باشد.
و بورذ یلت مزاج رذیلته قریب. و علاجی دخی انک علاجه مناسب و
و شیب در. اما آنلر که زیور عقل و ادب ایلله معروف. و طلیه مردی
حریتله موصوف اوله. کسنه استهزا ایتکله کنه کار. و نه کسنه آنلری
مسخرم ایدنمکله خوار اولورلر. و احادیث و روایات ده وارد اولمشدر که
دنیا ده عباد اللهی تمسخر استهزا ایدن کسنه لر فردای قیامتده جزای
عمل. و پاداش کار بر وجهله اوله که حق جل و علا فرمائی ایلله جنت قبولی
قار شولرینه مفتوح و کشاده. و آنلر دخی دخول و وصوله مهیا و آماده
اولمشیکن فی الحال کام موجود مفقود. و باب مفتوح مسدود اولوب
الم و انکسار نجلت و محنت. و اضطراب حرمان و خیت بر وجهله عارض
و ظاهرا اوله. که لسان قلم شرحند عاجز و قاصر اوله. چون اول قیو
مسدود. و یونلر بوجحت و کربتله مردود اوله. فی الحال بر باب دخی
مفتوح. و یونلرک صیق صدرلری فی الجمله مشروح ینه دخیله مشرف
قریب ایچون. اول باب دخی مسدود اولوب. ینه حزن و کتیب مبتلای
غم حرمان اوله لر. و علی هذا القیاس. بوکشاکن و آلامه مبتلا. و آخر

عظیم ایله پر بلا اولالار. و بوجری مؤید. و بوجدی مؤید در که مستحق
حقند نازل و مستحق که. **الله** یستیزم بهم و میدهم فی طغیانهم بمرور
اما غدر که وفانك ضدی اولغیله موسوم در. بغایت خصلت قبیحه
و خلق مذموم در. انکی چوندر که برکسند که اصلا غدر ایند و کینه معتر فاطر
و کدور عمدت بوصفت ایله متصف اولور. و غدر نیچه نوعدر مالک اولور
وجاه و اقبال اولور. و محبت و مودت و اخلاص و صداقت اولور
و اهل خدم و خشم اولور. جمیع احوال و اصناف ذمیم. خصوصاً ارباب
دولت و سلاطین صاحب شوکتان غایت عیب عظیم. و شریعتاً حرام
و طریقه پاك محمدی ده صلی الله علیه و سلم غدر دن تحذیر عظیم. و منع و
زجر و عهوده و فایده ایله. امر و نفع و عهود دن نفی چوقدر خواجه نصیر
ایده صفت غدر اترک طایفه سند چوقدر. و فاکه ضدی در.
روم و جنبش جفند چوقدر **ضمیم** غیری بیچار و ضعیف بیلوب انتقام
تحمل بار ظلم ایتمکدر. ظلم و انظلامک قیچدن که مرور ایتمکدر ضعیف
دخی قبیح معلوم اولمکدر. عاقل لبیده لایق دکلدر که انتقام امرند اهتمام
ایده. خصوصاً قدرت حاصل اولد قدر صکر. زیرا قدرک شکر عفو
عن المجرم در. و انتقام اول وقت جایز اولور که ترکی ضرر عظیمه مؤید
اوله. پس انتقام محلی اولیچ عقل صحیح ایله مشورت. و رای و تحریر مباد
ایتمکدر که ندامت عاقبه مؤیدی اولیه. و چون نفس انسانی در فضیلت
علم و حلیه حلم حاصل اولور. ترک انتقام و سلاک اهل عفو ده انتظام.
ایتمی آسان اولور. **اما منافقت** شی نفیس تحصیلندن منازعه و محاسد
ایتمکدر چون منافسه نك سببی اشیا نفیسیه طالب. و اسباب حسنه
راغب و بقدر. پس حکما دیدیلر که امتعه و اسباب دنیوییه رغبت و طلب
و تحصیل و اکسابند شوق و شرم و شعب اصحاب دولت. و ارباب قدرت
و مکت و نلر لایق و مستحسن دکلدر. بوقند قالدی که اوساط الناس
آنک جمعنه مشتاق. و همت و همتلری کسبه و تحصیل همتنه منسأ اوله

دیرا عالم کون و فسادک مرکباتی مرض فساد و انعدامه مبتلا. و جهان
نا پایدارک جواهر زواهر. و طرف و تحفی اسیر فنای فنا و گرفتار بلای
بلی در. پس اگر بر پادشاه خطیر. یا امیر کبیر تحف و نقایس اسباب
غرایب رغایب کم یا بجمعنه حریص. و طایر همتی بردامه گرفتار اولسه
ممکندر. که روزگار غدار. عادت غدر و بیوفا لغیفی بدیدار اید و بت
اول تحفه مرغوب. و یاد کار عالی و یاد کار عالی مقداری عرصه هلاک
و بوار اید و بت اول صاحب دولته اول قدر جوع فرع طاری و که که
حسادی طعن و ملامت و تشویه و شتمانت اید لر. نیت کم حکایت اولور
که یاد شاهلردن بریسنه بر طوب بلور مدد و منور. و انواع رسوم
صنایع. و نقوش بدایع ایله منقش و مصور. که کره قمر مستنیر خیر مایل
و حلقه حامل و مدیرند اکا تشبه ایتمکچون کاه احسن الاشکال
شکل المستدیر دیو بدرا ولوردی. و کاه کوی و صانه نایل. و میدن
اجتماع و اتصالدن بی حایل و لوق امیدینه کند و بی شکل هلالی ده
کوسرو بی جنبند بی قدر اولوردی. **بیت**
بر مهر و ماه شکل که نه چرخ چربی هر صبح و شام مهرینه اولوردی شش
پیشکش و اتحاف ایدوب پادشاهک زلال رغبتن جوی استخواند
پاك و صاف ایلدیلر. غایت میل خاطر و استحسان باطن و ظاهر اذاتی
ایدوب بیوردی که خزانه خاصه حفظ و حراست. و تجلیه و تصفیة سند
بذل مقدور. و غایت رعایت اید لر. مجالس زهت. و محافل افش و سلو
فرمان ایدردی کتور لر. مشاهده سندن جلب افراح. و سلب تراح.
ایدردی. پس بر مدت احوال بواسطوب اوزره جاری اولوب. یوما فیوما
پادشاهک مرض محبت جوهر مرغوب شرایین عروق قلوبنه ساری اولد
ناگاه بر کون سیلاب طبع زمانه دید کمر کچی جوی خوی بیوفا لفته که آنک
اوزرینه مجبول و مجبور در. پیدا اولدی. و شکست طوب خوب و جوهر
مرغوب ایتمکله شیشه دل پادشاه. و بندکان در کاه میسر و شیدا ایلمک

مصراع و سهم الرزایا بالنفایس مولع . هر که مرغوب و له آکا زبان
 ارتق ایرد . هر چند که بندکان صادق نظیرین بولغیچون اطراف عالمه
 جست و جویلدیلر بولندی . واستاذان حاذق . و چایک داستان فایق
 نیجه کیم ترکیب و اتصاله کف و کوقلدیلر چاره اولقدی . **مصراع**
 شیشه چون کیم صندی کیم در ایلین آنی درست . فراق جوهر دل شاهه
 عرض و موجب مرض و لوبی الای تضاعف و اخزایی ترادف ایلدی قرائی
 که تدبیر مملکتده عاجز و حایر و نظم مصالح دین و دولتدن قاصر اوله
بیت نباید دادن اندر چیز کس دل . که دل برداشتن کاریت مشکل
 و بوحکایتک خلاقی و منافست صفتنه منافی در . اول حکایت که فقیر بعض
 عظمای امرادن استماع ایلدم که بالمشافه کورد کلرین روایت و عیانای
 مشاهده ایند کلرین بوجمله حکایت ایلدیله که آفتاب آسمان خلافت
 و سر و بوستان جود و رأفت ظل ظلیل الی آینه جمال شاهی . کوه تاج جهان
 کیری و کیتی ستلنی . افسر سر فرمان روایی . و حکومت رانی . اول پادشاه
 جهان بخش که آفتاب شمشیر جهان کیری افق نیامدن چهره کشای اوله
 خاور و باختر میاسند ظلام ظلم و ضلالتدن سر موثر قالمز . و چون های
 آسمان پروازه برلیغ و توقیع رفیعی اطراف صحرای ممالک و جوده دایر .
 و کوم دشت ظهور نموده طایر اولسه مداد آسائیم بخت اول کشی در که
 خامه وار خط فرمانته متابعت قلمقه ترک سرائیمز . **مثنوی**

شهنشاهی که اجداد عظامش	اب فایمی وجد ینک نامش
همه شاهان با فرهنگ و تمکین	الی عشر کرام من سلاطین
یناه شرع و کرم اهل ایمان	شهنشاه جهان سلطان سلیمان

حضرت پلرینه آباء کرام و اجداد عظاملرندن . بر کوه رفیق و نادر که کوه
 شناسان عالم تخمین قیمتده عاجز و قاصر ایدی . انتقال ایدی و غایت
 نفاست و کران بهالغندن حایل شریفنه تعلیق اولمشیدی . و قلاده
 کردن و بغل بی شبیه و مثلند داخل اولغه توفیق بولمشیدی . اتفاق

طبع سعادت فرجاملری آرزوی خلوت حمام ایدوب قلاده حایل کوردن
 شریفندن بیرون قیلوب کف خدمتکاره تسلیم بیورمشلر . نافرمان
 دور ایام اول کوهلرک اوستنه او شمش . و اول کوه رفیق کف خدمتکار
 مرمر اوستنه دو شمش . صلابت مرمر دن اول کوهلر خود . و خدمتکار
 جام عیشی پر درد اولمش . فی الحال مسکینک کوهلر ادراکی سنک حیرتدن
 شکست بولوب کنار ساحل حسرتدن آب حیووتدن غسل دستاتش چو
 حضرت آسمان رفعت خلوت حمامدن جیقوب قصه کوهلر واقف
 و واقعه حیرت خدمتکاره عارف اولمش . سینده بر شرفلری کرد غم و
 اسف دن عاری . و زبان شریفنه کلمه طیبه . الحمد لله جاری اولوب
 بیورمش که بر کوهلر بیو فایحه پادشاهی شکست . و کلاه شکوهی سنک
 اجلد پست ایلدی . بحمد الله که بنم کوهلر طالع بوسنکی شکسته . و قبای
 بقای دولتم آنی رشتنه فنایه نسبت ایلدی . امید در که کوه سلطنت سالها
 دراز حایل سعادت معلق . و گردن ایام طوق حکومت وایا التمد
 مطوق وله دیوب قطعاً ذره کرد انفعال . سرای وجود شریفنه انصاف
 و اتصال اتمیوب بیوردی که دو شورن خدمتکار اصلا غم و تشویش
 گرفتار اولسون . و کل نشاطی خزان اندی ایلده صولسون . قید تعلقات
 دنیای بیوفادن آزاد . و صحیفه جانی ارقام حرص طلبدن ساده اولوب
 دعوا سن ایلین . بو خلقه مالک و بو طریقه سالک اولسون . **بیت**
 غلام همت آنم که زیر چرخ کبود . زهر چه قید تعلق پذیرد آزاد
 خواجه نصیر ایدر که بود بد کمر ملوک و اکابر اچویندر . اما ادانی و واسط
 ناس . میل تحف امتعه . و نفایس سیای بدن اختراز و احتیاس ایتک لازم
 واجبدر . زیرا بر کوه رفیق و متاع خطیر . بر مردم دنی . و حقیرک حوزة
 نصرف و قبضه اقتدارینه داخل اولسه . متغلبه آنی آنک یدندن اخراج ایتک
 طالب . و مملکتدن انتزاع ایتک مایل و راغب اولسه کرک . اگر دفع منع
 ایدر سه گرفتار بلایا و نوابی اولود . اگر بیدل و اعطا ایدر سه غم و جزعند

دیو حایل قلیغون من قالی
 هکذا آمدنا والا فلا

اسیر محن و مصایب و لور. اگر ابتدای بومقوله متاع مرغوبك كفتابند
اجتناب. واقتناسندن امتناع و انهما اتمش اولاییدی. بومرطه به مبتلا.
و بوکرداب مختد غریق آشوب بلا اولزایدی. بوذکرانید و کز مرض غضب
علاجی اعلام. و اول بایده انواع و اقسام در و هر کس که عداالت شرایی
رعایت و طهرین افراط و تفریط در کند و بی حفظ و حمایت ایلسه. علاج غضب
اکا آسان اولور. زیرا مرض اعتدال در خروج در. چون حد اعتدال رعایت اولور
غضب مرضیله اعتداله مبتلا اولور. و بعضی اشخاص شدت غضبی بهاد و لور
و رجولیت. و نفس انسانی به کمال و مرتبت عذاید لر. لکن خیال فاسد
و اندیشه کاسد در. زیرا شجاعت فضیلت در. و خلق مزبور رذیلت در
زیر اسبب قبایح و موجب فضایح در. و بومقوله غضب صاحبی دایم
معدبیا ولد و عند غیری اصحاب و احباب و خدم و حشم و اهل
و عیال و نسا و رجال کاه زبان تازیانه. و کاهی تازیانه ربانندن
مخزون و شکسته دود لکیر و دم بسته اولور لر. ادنی خطا و ذلت
مقابله سندن حدتاید. و ندکوا یلیر لیت ایلسه لر. بو عنف و شدت
قیلور. تغیر یرایتمك استسه. عدد ضربی حد در بیرون تأدیب ایلسه.
قطع رأسدن افرون اولور. و شجاعت قوت بدن و قدرت کشتی کشتی
دکدر. بلکه شجاع شدید. و بهاد رجلید اولدر که. وقت غضب
کام نفس توسفی ضابط. و هنگام آشوب دریای خشم کشتی اضطراب.
رسنی ساحل صبر و آرامه رابط اولور. نیت کیم جناب رسالت یناهی
صلی الله علیه و سلم. لیس الشدید بالصبر. انما الشدید الذی یملك
نفسه عند الغضب. **قطعه** بهلوان نیست که در کشتی. بهلوان دکر میدارد
بهلوان آن بود که کاه غضب. نفس اماره را بزبون سازد. و
بعضی غرواندن مدینه منوره به رجوع بیورد قلرند. زبان مجربانای
بیوردی که. رجعتنا من الجهاد الاضغر. الی الجهاد الاکبر. چون ملک
صحتند انتظام ایله مشرفا و لئلر غرای کفاری. اکبر بیلیدیلر ایدی.

یا رسول الله جهاد اکبر ندره یو سوال قلیدیلر حضرت صلی الله علیه و سلم
بیوردی. نفس ایله جهاد ایلک جهاد اکبر در. و دخی روایت اولور که
أعدا عدوک نفسك التي بين جنبيك. و بعضی عرفادیدیلر که.
قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ. آیت کریمه سندن نفس ایله جهاد ایلک
اشارت وارد در. زیرا سلطان روحه که مؤمن در. اقربا و لان
کافر نفس اماره در. و تا نفس اماره لکدن مطمئن که انتقال
ایتمیه. اکا مسلمان اطلاق حقیقتد مجاز. و طریقتد بی جواز در. **رباعی**
ای دل بود می مطیع سبحان شد. و زکردن فعل بد پشیمان نشد.
قاضی و فقیه و مفتی و دانشمند. این جمله شدی ولی مسلمان نشد.
و تهدیب نفس. و تبدیل خلق امین طائفه دن بعضی اول مرتبه
سلطان غضبه متبع. و دایره عقل و فکر دن متخلع اولور که غضب
افراد انسان. و شتم و ضرب خدام و غلمان. درجه سندن تنزل ایدی
حیوانات عجمه که جمله حرکتلری معقول و مناسب. و موافق مراد ملک
و صاحب اولق محال در. غضب و تهدید. و شتم و ضرب و تشدید
ایلر. بر باد کیر مسکین ضعف و هزال. و سیر علی الاتصال دن در ماند
و بزبون ایکن. ناکاه سورچوب یاد و شسته. راکبی غضب و جنوندن
ضرب مهار ایله بهلوسنی غرقه خون تازیانه و چوبله کفل و سزونی
مودن بیرون ایلر. و بعضی شتم بهیوده. و لعن نامشروعله که جانور
آنک فهمندن فارغ و آزاد در. کند و زبان فرسوده. و کردن طوق
لعنتله مغلول. و صحیفه اعمالی آلوده ایلر. و لعن انسان و دواب
اهل ایمانه غایتد لازم الاجتنابدر. و شرع شریفد منع عظیم
وارد اولمشدر حق برخاتون که سفر حج شریفد جناب رسالت یناهی
صلی الله علیه و سلم. ناکاه ناقه سنه لعنت ایلدی. حضرت علیه الصلو و السلام
غایتد متأثر اولوب فرمان بیوردی که بونا قه ملعونه بزیم ایله همراه
اولسون. پس خاتونک اسباب هو و جن الدیلر. ناقه عاری بولر.

قویوب بیانه صالدیلر. و بعض جمال کند و جمالتی ختم. و کند و کند ویر
 شتم ایتمک شروع ایدوب. برم فلان فلانک طوادی دیو کند ویر یا خود
 برم فلان فلانک صاندوخی دیو بایع بی کاهه قذف نام شروع ایلر. بعض
 جمال بومرته دن دخی تنزل ایدوب. جماد محضه شتم و ضرب و ادراک جزئید
 بی بهرم اولان اجسام ایلر جنک و حرب ایلر. کلیدی نیز آچه سه شکست
 ایتمک ایچون اوستنه تبر صالر. و د ولبندی مرادی وزره صار لمرسه
 برم اوروب اوستنه دیمه لر چالر. و قلم مرادی وزره قطع اولمرسه غضبند
 شکست ایدر. و مدادی غلیظ اولورسه دواتی خاکه پست ایلر. بعض
 سفها کشتی نشین اولدقدن باد مرادی وزرینه آسمه غضب و سخت ایدر
 و باد که امر حقله مأمور در بی کاهه شتم ایدوب سقط سولیر. و بونک
 امثالی افعال فی الحقیقه فاعله سبب ضحك و استمرا. و بین الوفا
 قضاحت و رسوالغه سبب در. و غضب محض فضیلت شجاعدن دوردر
 آتی شجاعت اکلیان جاهل و مغروردر. هر چند بومرته کلمات سابقا
 مرور ایتمشیدی. و بونوع فصاح سمت گذارش طومشیدی. لکن نصیحت
 و پند حرص و آز اولغین اعاده سندن احتراز اولقدی. حکیم فاضل
 ابوعلی بن مسکویه حکایت ایدر که بعض سفها کیچه لرده شعاع ماه
 طوقنور یرده نوم بی انتباه ایدر دی. بعض امراض رطوبه مبتلا اولدقدن
 هجومه ایدوب دیر که بی نوردر. و شعر ایچندن مشهوردر. کویا هجومه
 نفوه دن مرادی کلابه تشبه ایتمک ایدی. که جنس کلابی بعض ماهتاب
 ایتمکله موصوف. و نور ماهتابی دوردر کوردوب غوغوی حساب
 ایتمکری مشهور و معروفدر. نفعه کم دیمشدر. **بیت**
 مه نوری فشاند و سگ بانک میرند. سگ را برین شتم توار ماهتاب
 و کیفیات جسمانییه ده ضد بالعرض ضد سبب ولدوخی کی کیفیات نفسانییه
 دخی ضد بالعرض ضدک وجود نه سبب مفضی و علت داعی اولور. مثلا
 خبیثه استیلای شهوتدن غضبه مبتلا اولور. و مشتهای اولان نسبه

ظفر بولمچی حریص مال و منال کی. فقد مرادی ایلر برنج و ملال اولوب
 خشم و غضب اظهار ایلر. و پنجه سینه شتم و ضرب. و پنجه سیله بی کاهه جنک
 و حرب ایدر. و مبتلای قوت شهوت باه اولوب حد و شرعدن تجاوز
 ایدن کراه. ادای همت و قضای شهوت این جکی ماده ده. اگر نر و اگر ماده
 دست بقدری سندن کریران و آبق اولغیلر. قضای نفس اماره سه عایق
 اولسه. آتش غضبی فروزان. کندوسی و پنجه کسند دخی سوزان اولور.
 پس علاچی اولدر که ملاحظه ایلیر که حریص و جویان. و طلبند بویان اولدغی
 نسبه فانی و بی بقا. بلکه حرام و مستلزم عذاب خدادر. پس فقد نذر خطر
 و آتش غضب ایلر ملتهب و لمامق کرک. بلکه حرام ایسه حاصل اولد و غنه شکر
 و صدایتمک کرک. کندوده اولان احتراق غضب. متعلق طلب اولان مشتهای
 قوت اولدقدن صکر کیر و حصوله سبب اوله مر. پس قوت مطلوب آلمدن
 زاید احتراق غضب ایلر مبتلا اوله نک و جی ندر. بوفکر و ملاحظه بی
 ایدوب کند ویر تمکین. و آتش غضبه شکین و یرمک کرک. **علاج بدولی**
 بد دل لک. قور قاق و زبون و عاجز اولوب غضب و حمیت محلی اولان
 یرلر ده. اصلا خشم و غضب اتمیوب خمود و جمود ندر پنجه مضرت حال
 اولقدر. چون غضب انسانک قوی سندن بر قوت لازم. و نفس ناطقه
 انسانیته نک خدمندن برخادمدر. پس آنک دخی مواضع استعمالی و محل
 خدمتی واردر که استعمال و خدمتی ایلر مهمات نفس استعمال اولمرسه.
 نظام وجود و کمالات و کارخانه کسب سعادات انسانیته به خلل مقرردر. اگر
 غضب بالکلیه بی موقع اولایدی. حکیم صانع که کارخانه ایداعند عبت محض
 غیر واقعدر. آنی خلقت آدمید که خلیفه اعظم. و تکریم خاصی ایلر مکرم
 خلق و وضع ایتمرایدی. پس شول محله که ارادت انتقام طرغه حرکت
 اولی ایدوکی معلوم اوله. اول محله سکون و جمود جین مردود. و خلق
 مذمومدر. و آندن متولد اولان امراض. و اکامرتبیا اولان اعراض بونلر در
 اول مهمات نفس یعنی نفس خوارلق عارض اولقدر. ایکنی سوء عیش.

یعنی معاشنه ظل طاری اولمقدر. آو چنی طمع فاسد خلقدن آنک
حقنه حادث اولمقدر. دردخی امورده قلت ثبات. بشخی قلت کسل
وتوانی که موجب رذایل و منافی فضایلدر. عارض اولمقدر. البشی ظلمه
ظلمدن تمکن و قوت طومقدر. بدخی اهل و اولاد و عیال و اقاربند
فضایح ظهور ایتکدر. سکرخی اراذل و ادانی شتم و قذف بلکه ضرب
خراب ایتکدر. طغوزخی بی عارلغه مؤدی اولمقدر. اونخی بعض مقامات
معطل اولمقدر. و بومرضنک دخی علاجی. سایر امراض کی ماده سن قطع. و
سببن دفع ایتکله اولور. و طریق اولدر که نفسه تنبیه اولنه که بومخلد سکون
و خمود و خمود مضر در. و حمیت و غیره منافی در. و ذکر ایند و کمر مضراتی
که عدم تحریک غضبدن ناشی در. تذکر و حمیت و غضبک عدمدن متولد
اولان اخلاق ذمیمه تفکر ایدوب. نفسده بحسب الخلقه مرکوز و مکون اوله
غضبی تحریک ایتک کرک. زیرا هیچ بر نفس قوت غضبدن خالی دکلدر. غایتی
بعض نفوسد ضعیف اولوب. و بعض موانع سببی ایلده مختفی اولش. اما
بالکلیه معدوم. و مستفی اولق ممکن دکلدر. پس آتش ضعیف نفخ متواتر ایلده
التهاب و اشتعال ایتدو کی کبی غضب کامن دخی تحریکات متواتره ایلد مشعل
اولور. و بومقوله علاجات طالب اولانلر لارمدر نافعدر. و بعض حکما
مرویدر که بعض مخاوف و حروب عظیمه به کد و به لازم دکل ایکن حاضر
اولوردی. و دریا متوج ایتدکن کشتی لرن رکوب ایدوب. مقاسات تلاطم
امواج ایدردی. غرضی بوایدی که صبر و ثبات فضیلتی کتساب. و جمع و رفع
رذیلدن اجتناب اید. و بعضیلر دیش که تحریک غضب علاجندن بری
اولدر که بعض کسسه لرا ایلده مجادله و محاصره اولنه. اما بشرط آنکه محاصره
و مجادله هلاک. و ضرر کلی به مؤدی اولق احتمالی اولیه. زیرا محاصره و مجادله
زمانده البته غضب حرکت ایتد کرک. پس نفس تحریک غضبه معتاد
و داعیه غیرت و حمیت معتاد اولور. لابد محل غضب. و موقع انتقام اولدو
برده حرکت ایدوب. رذیلت خموددن خلاص اولور. اما احتیاط ایتک کرک

که خصام وجدال حد اعتدال دن تجاوز و تعدی ایلد که فضیلت طلب
ایدرکن رذیلته مبتلا اولیه که الشیء اذا جاوز حدہ انقلب ضدہ
علاج خوف بر کیفیت نفسانیه در که نفسه عارض اولور.
اول زمانده که کد و به بر مکروه ایرشتمک توقع ایلد. و اول مکروه
دفعنه قادر اولیه. زیرا دفع مکروهه قادر اولیجی محل خوف اولور
و توقع مکروه زمان مستقبلا اولور. پس بوند خالی دکل که
مکرون متوقع ضروری اوله. یا غیر ضروری اوله. غیر ضروری اولانک
سببی خایف اولان کسسه نک فعلی اوله. یا آنک فعلی اولیه و علی
کل حال خوف ایلک جایز و لایق دکلدر. اما امر ضروری اولیجی خوف
جایز و لایق دکل اید و کنک بیانی بود که چون بر هر حال اول امر مقد
و وقوعی مقدر اوله. و وقوعدن نیجه زمان اول الم حکمه نک معنا
ندر. و نسیه اوله حق محنتی نقد ایتکله موجب نه در تأمل اولدنه
بومعنی ده استعجال بلا. و استقبال عنادن غیره نه مفید در.
و بوحوف بهوده سببی ایلده نیجه مصالحک اتمامدن قاصر. و نیجه
کمالات و سعاداتک تحصیلدن عاجز اولق احتمال در. و بعض شعرائ
عجم نه خوب دیشدر. **بیت** غم نا آمدن خودن بقدم و بچشمید
همان بهتر که با فردا کنارم کار فردا را. اگر غیر ضروری اولوب. اما
غیرک فعلی اولور سهینه خوف جایز دکلدر. زیرا چون ممکن در. و قوی
و عدم و قوی برابر در. پس وقوعن برابر بیلوب. الم خوفه مبتلا اولیه
و هیچ ندر. با آنکه قسم اولدر دید کمزکی. و قوی میسر ایلد. دخی استعجا
غم اولمق جایز دکلدر. اول مکروه واقع اوله حق ایلد. دخی اول زمانده
کودیلد. پیشین الم و نقد غصه و غم چکک نه لازمدر. و اگر سببی کند و
فعلی ایلد. پس کرکدر که اول فعلدن که سبب مرخوف و مکروه و جالب
محنت و اندوه در. احتراز و اجتناب اید که چون فعل قبیح که مقتضی عقاب
و جرم شنید که خاتمه سی مقتضی عذاب اولق احتمالی اوله. عاقل اندن اجتناب

ایتمک لازم و خردمند عاقبت اندیش اندن احتراز ایتمک واجب و
 حالیا سوء عاقبتی مخفی و لغیله اقدام ایتمک عاقله لایق و خردمند رو
 دکلمه زیرا چون عاقبت و خیمه ممکن در و ممکن طریقی علی السویه در
 پس وقوع احتمالی دخی وارد و واقع اولماق احتمالی بناء اقدام اولفق
 مقتضای عقل صحیح دکلمه خصوصا که بعضی اسباب وقوع حاصل و ممکن
 طرف و قوی فی الحکمه رجحان درجه سنه و اصل اولش اوله و قسم ثانی
 خوف ممکن واجب الوقوع اتخاذ ایتمک قسمندن اولدوغی کی بر قسم دخی
 ممکن متمنع الوقوع اتخاذ ایتمک در و ایکی سی دخی قصور عقل و نقصان
 فهمدن ناشی در **علاج خوف موت** چون خوف موت جمله آدمه مستولی
 و جمله خوفان غالب و مستعلی در پس لازمدر که بوباید اطناب
 اطناب ممدود و باب خیمه خوف مسدود و قیلنه زیرا خوف بیهود
 تحصیل کماله مانع و عایق و تضییع اوقات مؤدی و لغیله طالب سعادت
 غیر لایق در اول معلوم اولسون که موت قنای محض و انعدام صرف
 دکلمه زیرا مقدمه کتاب بیان ایلدک که نفس انسانی به فنا و هلاک
 عارض اولق محالدر بلکه موت قنای جسمیه نک بطلانی و ترکیب آید
 کل که تنکای محنت و بیغوله غم و کربت در منعدم و چار دیوار عناصر
 مؤلف اولان بدن که قصر سلطان روحدر منهدم اولمقد و نفوس فاضله
 و ارواح کامله نسبت که عالم قدس و طهارت و زهنتگاه جرد و سعادت
 آشناق ایتمشدر و فضاء روضه رضوان طایر و کنگر عرش خوالیسن
 دایر اولمشدر بدن نفس تنک و تنکای محنت آهنک در نیتکم بعضی غریز
باب مرعی زجرم در نفس تنک نشست آمد ز کرم بر نفس تنک شکست
 او جلوه کنان کر نفس تنک برست ما ناله کنان کر نفس تنک بحسب
 پس خوف موت یا موت ندر آنی بیلیوب عدم محض و نفعی صرف اکلایوب
 وجود که خیر محض در آندن مفارقت اید چکنه خوف ایتمکدن اوله یا مو
 بعضی کماله نک نقصانی و سعادت آنک فوای وار خیال ایتمکدن اوله یا مابعد

موت محتمل اولان عذاب و عقاب و وحشت و کربتدن خوف ایتمک اوله
 یا خود اولاد و انساب و احباب و اصحاب و درهم و دینار و اسباب و
 عقاردن دور و مجهول اولسی تأسف و تلفندن اوله یا خود احوال
 موت و امور آخرتد مختیر اولوب بر جانه جرم و عقد قلبی بی ایله
 بر طرفه غم امتیوب وادی حیرتد هایم و تیه خجالتد دایم اولدوغی
 اوله اما چون ملاحظه صحیح ایله تأمل و اعتبار و مقتضای عقل
 صحیح ایله تذکر و افتکار ایلله معلوم اولور که بواوردن بریسی
 موجب خوف و ضحرت و مودت بیم و دهشت دکلمه اما اول که موتی
 عدم محض و نفعی صرف خیال اکلک آنک بطلان بیان و عیان ایلدک
 تکرار لازم دکلمه اما رباعیه خواجه فضل الدین کاشانی فرماید که نومعاد
رباعی از مرگ تن ای حکیم چندین مهران بر خیز ز خواب جمل و بنکره بیاس
 هم تو ز تو وهست و کر نه این مرگ پیوستن عقلست و بریدن خو
 اما ثانی که موتی الم و وجع جسمانی بلکدر آنک دفعی اولدر که
 موت عدم حیات و زوال احساس در و المی ادراک منافی دو که وجود
 حیات و بقای احساس ایلله اولور منافی در پس موتد الم جسمانی
 اولمز و اگر سکرات زمانند اولان المدن خوف ایدرسه یحتمل که هیچ
 الم اولمیه نیتکم بعضی مرضی تکلم ایدر کن تسلیم روح ایدر لر و هیچ
 الم احساس ایلمز لر و اگر بر هر حال مقرر ایدرسه نیتکم ظواهر اخبار
 شرع شریفه وارد اولمشدر آنک دفعی خوفک علاج عامی ایلله اولور
 که چون مکرو مقرر در سابقا خوف الم دخی ضم ایدوب مکرو استقبای
 مکرو حالی دخی علاو فلقد عقلدن دوردر اما ثالث که موتی
 قوت کمال و زوال سعادت تصور ایتمک در آنک علاجی بود که معلوم
 ایدینه که بو تصور باطل و تفکر جاهل در بلکه موت متمم کمال حقیقت
 انسانی و سبب حصول حقیقی و جاودانی در و حکمای اقدمین حقیقت
 انسانی حی ناطق غیر مایت دیو تفسیر ایلدیلر پس موت حقیقت انسانی

معتبراً ولبیخ نیجه فوق کمال اولور. وسعادت حقیقی اتصال قدس و طهارت
 و بوحال کمالی مودت صکر اولور. پس مودت نیجه زوال سعادت اولور
 همان بوقصود اول جاهلک درکه سعادت رفعت دنیوی. و جاه و حشمت
 صوری ظن ایدوب. بورفتلر مبتلا اولنلر صاحب سعادت تسمیه الیوی
 نعمت و حشمت دنیوی ایلر مستقیم و مترقه. و کالات معنوی و سعادت
 حقیقیه به نامتبه اولان دنیا دارلری کوردوب. **یا لیت لنا مثل**
ما اوتی قارون انه کذ و حظ عظیم دیر. مسکین بی خبر درکه سعادت
 حقه عبادت. و رفعت و جاه غفلتدن انباه. و مال و اسباب منافی
 تقرب رب لا رباب در. پس بو خوفک علایجی ملاحظه ایتکدر که مودت
 فوق سعادت دکلدر. بلکه موجبی در. و عاقل داناقتدن ظلمت آباد
 طبعیتدن که نشأت دنیادر. فحش عالم آخرت احسن و اعلی و قفس تنک
 محنت آهنگ جهان دوندن. ریاض و بساطتین روحانیات و مقربین
 راجح و اولی در. و بویغولک تنک و تنکای محنت آهنگ ایلر. اشن ایتکدر
 خسته و آفته. و دل بسته اولان جنین کبی در. که رحم مادرده جای تنک
 و تیرم در. متولد اولدوغی جهندن متأش اولوب. اندن و اسع مکان
 متنع. و اندن روشن مقام محال ظن ایدوب. فحش دنیا به خروج و مضیق
 معتادنی ترک ایلکه راضی اولور. اما بی خبر درکه طشره سی و اسع و احسن
 و منزل دنیا مضیق رحه نسبت اطمینان و ازین در. و یا اول مرغ بی در
 کبی که قفس تنکده متولد اولوب. باغ و گلزاردن که پر شکوفه و ازهار در
 بی خبر. و حدائق بساطتین دن که مالامال انکور و تین در. بی شعور اولدوغی
 ایچون قفس تنکدن حقیقی عذاب الیم. و فضای جهانه آهنگ ایتکی بلای
 عظیم صانوب. **بلیز که بیست** بیرون این قفس همه باغست و لاله زار
 مرغان صغیرین که گذشت از حد انتظار. اما رابع که سبب خوف ما بعد
 الموت. و احوال و لان عذاب و عقابدر. و احوال حشر و نشر و موقف
 حساب آنک علایجی اولدور که سعی و جد الیوی افعال فحیه و اخلاق رذیه

دفعه

و فضیحه که موجب عذاب و عورت عقابدر ترک. و آنلردن نفسی تخلیه
 و اعمال حسنه. و اخلاق رضیه که سبب نجات. و میل در جانت کسب ایدوب
 نفسی آنلرایله تخلیه اید. اولیاء الله تحتند که. لا خوف علیهم ولا هم
 یحزنون. تشریف ایلر مشرف. و اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم
 المفلحون. سعادت ایلر مستعد لردن داخل اولر. و بو خوف فی الحقیقه
 خوف مودت دکلدر. و السنه شرعیه مستحسن و مندوب و لدوغی اکتساب
 اعمال صالحه. و اخلاق رضیه. و اجتناب اعمال فاسد. و اخلاق رذیه به
 سبب مضیق و علت مؤدی اولدوغی جهندن حتی بو خوف حاصل اولوب
 اما صاحبی اکتساب خیرات و اجتناب معاصی ایتکه و اصل اولمه نفع یوقد
 حسن بصری رضی الله عنه بحال تنکیردن خلق بکا و ناله به باشلسه لر
 غضب ایدوب بیوردی. **ایحیی کعبج النساء و لا عزیم** یعنی عود تکرکی
 بکا ایلر رفع صوت ایتکه منتهی. اما مرد لکری عزیمت توبه و صالح عمل ایتکدر
 تهر. پس بو خوفدن دغی مقصود بالعرض در. و مقصود بالذات کسب
 اعمال و حسنات. و ترک اقام و سیئاتدر. اما خامس که خوف فراق و لاد
 و انساب. و ترک اموال و اسباب. و مفارقت مألوفات و مهابرت
 ما فوسات ایچون اولور. آنک علایجی بودر که فکر و ملاحظه ایلر که چون
 بقایه احتمال یوقدر. زیرا بقا تقدیر نیجه سعادت اخرویه فوق اولدوغی
 غیری. بو نظام متنع و پر حکمت. و عالم بر صنایع و پر قدرت که مشاهد
 محسوس در. مختل و منقض اولوق لازم اولور. زیرا تناسل ضروری در
 اگر موت و فنا اولور. اجزای عناصر و سطح زمین اقوات و اخبار اشیا
 کثیره به کفایت ایتدی. زیرا ملاحظه اولکسه. هر ذک نسلی فوق اولدوغی
 تقدیر جهه اولقدر منشعب و متکثر اولور. احتمالدر که روی زمین آنلر
 وسعت و اقوات ممکنه معاشلرینه کفایت ایتیه. بو قندن که موت مرتفع
 و عدم متنع اولوب جمله افراد انسانک علی مرآة الدهور و الاحقاب. انسال
 و اعقابی جمله باقی و متکثر و منشعب اولر. سطح زمین هر بزرگ مجرد

و حکما موت مشهوره موقطی دیرلر . و تعلقات کونیه دن آزاد اولغه
 موت ارادی دیرلر . افلاطون الهی دیشدرکه . مُت بِالْإِرَادَةِ تَحْصِي
 بِالطَّبِيعَةِ . و اهل تصوف خلاصه سلوک بوکله ایله عامل اولغی تعیین ایتشار
 که مَوْتُوا قَبْلَ أَنْ مَوْتُوا . و شیخ نجم الدین کبری قدس سره حضرتلری آنک
 علی طریق شطارت دیوب . اون اصله حضرت قیلوب . بر رساله سنده اول
 اون اصلی بیان بیورمشلردر . و خواص سنایی دیشدر **بی**
 بیری و سببیش از مرگ اگر تو زندگی خواهی که ادریس از چنین مردن بهشتی کشتیش
 و عشاق حقیقت علاقه بدنیه حایل تمام تجلی در دیوب خلاص طلب ایتشار
 و مشتاق دوست . اَلشَّوْقُ حُبُّ الْمَوْتِ دیشلردر . خواص حافظ دینری که **نظم**
 حجاب چهره جان میشود غبار بنم خوشادمی که ازین چهره برده بر فکرم
 چنین نفس نه سزای چو من خوش الحالیست روم بگلشن رضوان که مرغ آن چشم
 و فقنا الله تعالی و ایاکم للفوز بهذا المرام . و لا یجعل امرنا مجرد القول
 و محض الکلام . اما سادس که خونی خیرتدن . و امور آخرتد بر جانب جزم
 یقینی اولدوغیله دهشتدن اوله . نیتیکم روایت اولنورکه جالینوس
 طبیب بقای نفس بعد هلاک البدن . و معاد موعود دن مذکور اولان
 احوال سعادات . و احوال محن خصوصند جزم یقین حاصل ایتما مشیدی
 و بسبب اقراقی قند اسم حکیم اطلاق اولو بحق درجه یه واصل
 اولما مشیدی . لاجرم آخر عمر و زمان رحلتدن که قای فاندن بی نصیب
 و مرغ روح بی فتوحی . نفس قالدن پروان ایتمک قریب اولدی که تحسیر و تحزن
 ایدوب دیرایدی که نولایدی که فرجه استرد کلبه فرجه اولایدی . که بو
 عالم دن مفارقت ایتد و کند ز صکره کاهی اول فرجه فانه کیدیدم . و اندن
 بو عالمی بر مقدار فرج ایدیدم . و حقایق کوی نامی مولانا عبدالرحمن جامی
 بو حکایتی بعض مشوی کتابند بود جمله نظم ایتشارد **مشوی**
 شنیدستم که جالینوس کردل . نزد نویش سرد عالم کل .
 چنین گفتست چون جانم رسید . بلب ای کاشکی پیش دودید

ز فرج استرم یک فرجه بودی . که عالم از پس مرگم نمودی .
 کشاد دل نبودش چون میستر . فرج را فرجه جست از فرج استر
 و بو خوفک علایجی بودر که . تحصیل عقاید حقه ایروب . انا را بنیا
 و روش اصغیا و اولیایه اقتدا اید . و اگر نفسند طریق برهان و دلیل
 خوالیقین تحصیلنه استعداد و سبیل کور مرسته . تقلید انبیا ایله اکفا
 اید . که ایمان مقلد دخی اصح مذاهبدن اوله . و ایمان تقلیدی
 دخی غیبات نار جهنم . و دخول جنت خرم ایتمک وسیله و وصول اولور
 و حال حیرت و دهشتدن قور تولور . و رخنه خوف و خشیت بر مقدار
 اور تولور . و الله تعالی الموفق والمعين **علاج امراض شهوت** چون
 علاج مرض غضب که قوت دفع در . مذکور اولدی . مرض شهوت
 که قوت جذب در . آنک دخی شفا سی و علاجن عیان . و آندن دخی
 نصیح مزاج نه ایله اولور . بیان اید لیم . معلوم اولاکه قوت شهوت
 سببی ایله اولان امراض حد حصردن بیرون . و مرتبه عدد احصا دن
 افزوندر . اما خواصه نصیر ایدر که غایت مضری و ورتدر . بر سبی
 افراط شهوت . ایکنجی سی بطالت . اوچنجی سی حزن . در دنجی سی
 حسد در . پس بودرت نوع مرضک علاجاتی بر بیان اید لیم .
علاج افراط شهوت اگر افراط شهوت ماکولات و مشروباندن ایسه .
 علایجی بودر که ملاحظه ایلیه که اکل و شرب لذت آنی در . ومع هذا مضرت
 لازمه . و تعبات مرتبه سی . اگر مقدم . و اگر مؤخر بی حد و بی عذر در .
 مثلا اول تحصیل ایچون هزار محنت و مشقت . و اراذل و فاکسلر
 منت و رذالت . و بعد ذالت سببی ایله سقوط خست و مهابت . و
 ظهور ذلت و مهانتدر . و عزیزلردیشلردر که **شعر** .
 نصف رغیف مشبع لمن اکل . فالذل من ائی طریق یحقل
 و شیخ سعدی رحمه الله تعالی علیه . نه خوش دیشلردر که **بیت**
 ای شکم خیره بنانی بساز . تا کنی پشت بخدمت دوقا

و این عین دخی خوب دیر **بیت**
 جواب تلخ در بانی نیر زد
رباعی سلطان خودم خدمت سلطان حکیم
 نفسم چو سگست و حرص من چو سگ

و مضرات متاخره و تعبات مترتبه سندن بعضی فتور فطنت و ظهور
 بلاد در و خجسته وارد اولمشدر **البطلنة تذهب الفطنة** یعنی کثرت
 اکل فهم عقلی کید در و سبب ظهور و حدوث انواع مرض و اصفاف عکس
 و کتب شرع و طبیه مذکور در **العدو بیت کل داء و الحمية رأس کل**
دواء یعنی معنی هر درد که کانید اعضا به امراض آذن و اصل اولور
 و برهیز ایتک هر دمانک امراضه شفا آذن حاصل اولور **مصراع**
كلوا في بعض بطنكم تفتحوا و بعض حکای شریعت شعار دیشلدر که
 مجموع مسایل و فوائد علم طب بواج کلم جوامع که انوار حکمت و تربیت
 آذن لواجم در جمع ایتشدر که **كلوا و اشربوا و لا تسرفوا** و بعضی
 اصحاب واجباتی هیچ طعام تناول ایتسز دیدیکه دیر لایدی دنیایی
 کورک بر سوبک لذتی اکل نفایس و شرب لذایذ در و الله دخول مستراح
 و تنقیه و تطهیر قادورات ایتکه دکنز و مناف جناب مولوی قدس
 کتابند روایت ایلر که بر کجیه امیر معین الدین پروانه که حاکم روم و محبت
 حضرت مولوی ایله موسوم ایدی سماع عظیم ایدوب مولانا و اصحاب
 و احبابی دعوت ایتش ایدی چون سماع فروداشت ایلدی سفره و سماع
 قونلدی و اهل سماعه اشربه ایله کاسه لر صونلدی حاضرین سماعدن
 رجوع و تناول طعامه شروع ایتک استدیله اما جناب مولونیک
 شور و شغبی زایل و نفس شریقی تناول طعام جانبیه مایل اولدی
 امیر پروانه نک رشته جانی شمع وارینا ردی و شراب لیون بی نظیر دن
 پیر بر کاسه الله آلوب مولانا به صونردی و قضرع ایدر یک تناول
 سورت که وجه حلال دندر حضرت مولوی کاسه بی الله آلوب دهان

مبارک که یقین ایلنوب ینه تناول ایتوب معارف و حقایق بیانیه آغاز
 ایدوب امیر پروانه کیر و قضرع و نیاز ایدردی بونا زو نیاز و سوزو
 کداز تا آخر شب دور و دراز اولدی **بیت**
 شب وازچه دانی که چیست حالت شمع دلیل سوز دلش رنگ عاشقانه او
 چون صباح قریب اولدی مولانا محاسن مبارک الله الدین اوروب ایدی امیر المؤمنین
 معین الدین ریش سفیدم دن شرم اتمری سن که بی قدم کاهه کیر که دعوت
 و ابرام ایدرسن و بوا یکی بیتی انشاء ایلدی **قطعه**

چرب و شیرینی نماید پاک و خوش	یک شبی بگذشت با تو شد بلید
چرب و شیرین از غذای روح خود	قاریت بر روی و دانی پرید

و حدیث شریفه وارد اولمشدر که **ما ملأ ابن آدم وعاء شراً من بطنه**
 یعنی آدمی زاد طولدر و غی ظریف وانا و کاسه و وعاده کند و بطنی ایاخی
 طولدر و غی جمله دن بدتر در و دخی بیور مشلدر که **بحسب ابن آدم لقیماً**
یقین صلبه یعنی آدمی زاد که برای لقمه که روق ایدر کافی در و امام شافعی
 مرویدر که **من کان همته ما یدخل فی بطنه کان قیمته ما یرج منه** یعنی که **بیت**
 هر کیم نیکر سه جوفه اول اولدی همتی هر نه چیر سه جوفدن اول اوله همتی
 و کثرت اکل امر قیج و طالب کمال سعادت و لذت مانع صریح اولاسند اولیا
 و زهاد و کمال اهل ارشاد که کلامی چوقدر و جمله سن بمقام ابراد ایتکه
 احتیاج یوقدر و حرص شرب آب دخی بویله در و سا اکلان شرب آبک
 ضرر دنی نقصیه به مانع اولقد اکلک ضرر دن آرتوق طور لر لکن ارباب
 ریاضت دیر که اشتهای آبی کاذب بولدق اکثر یا صبر ایلر مندفع اولودر
 اما اشتهای کل بهر حال صادقدر صبر له غیر مندفع در زیرا قوام بدن قوت
 قوت ایرینجه منتفع در **اما شهوت مناکحه شریفه** بویلد دخی عند الدن
 تجاوز شرعا و عقلا مباح و مستحسن اولان مرتبه دن تعدی ایلک منافی تحصیل
 فضیلت و مباین تکمیل اسباب سعادت در و علما ایدر که شهوت جماع
 آدمی و زنیه مسلط اولدو غی ایکی فایده ایلدندر بر سوبی اولدر که لذات

جستدن منکر و منته اوله. زیرا اقوای لذات جسمانیه در چون بولدت انسانک معلوم اوله. جنس لذایذ دن مطلوب نفس و مرغوب طبع. نه مرتبه ده و اراشم معلومی اولور. پس آخرت لذایذنی اکا مقایسه ایدوب زیاده و عیبت سبب اولور. نیت کیم آلام جسمانیه دن احتراق نار اعظم آلام پس حق سبحانه و تعالی دنیا ده خلق و ایجاد و عباد ایچده ابعاد ایلدی که وعید بیورد و غی نار جهنمک شدت و المین انیکله فهم ایدوب ترهیب آخرت حاصل اوله. ایکنی فائد سی بقای نسل در. زیرا چون مبدأ اول جل ذکره خضر قلرینک بقای نظام عالم. و انتظام سلسله وجود بنی آدمه عنایتی اکل و اعظمدر. پس جماعه لذت قونمش اولمیا یدبی. محتمل ایدی اکثر ناس رغبت اتمیوب تناسل قلیل بلکه موتان عظیم ملرده بالکلیه انقطاعه مؤدی اولایک پس حکیم مبدع آنده لذت قودی که بقای نوع و دوام انتظام مقدر اولسی. خاطر لرینه خطور و عبور اتمین کمسنه لر دخی تحصیل لذات ایچون بار فعل مزبوری ایجاد ایقاع ایدوب مقصود نافع کامل الابداع که دوام عالم و بقای انواع در حاصل اوله. و دخی معلوم اولسون که بوقوتک اطرافدن حاصل اوله مضرات دینی و دنیوی. و تعبات صوری و معنوی شهوات اکل و شربدن مضاعف مضاعف در. زیرا بوقوتک اکثر ناسه تسلطی افزون. و اکثر افراد آدمی ناک بولدت نیلنه میلی. و ترک نه قلت صبری حد دن بیروندر. لابد حکمت اقتضا ایلدی که افراطدن مرتبه اولان مضرات و اقام الخش و اشنع اوله که عقلا و خامت عاقبتن ملاحظه ایدوب ابا و امتناع ایدور. پس بوقوت افراطنه مایل اولسه علاجی بود که ملاحظه اولنه که بوفعل حد نفسند و نأوت و خساستله متصف اولدوغندن غیری نه قدر مضرات و تعبات اکامرتبدر اما نفسند خساستی اندن ظاهر در که مجرد نهمه بهیمیه و شهوت حیوانیه قضا ایچون بر عصو واجب التری اگر نفسند اگر غیر بدین کشف ایدوب تلطیف فاذورات و تمعنجاسات اختیار اتمکدر. نیت کم بعض علما دیشلرد که الجماع ادخال المیال فی المیال و بعض اصحاب فحش مجون دیشلرد که شعر

صمدت لها و جیح اللیل داج. باخطف للطریقه من عقاب. و اولع بالمباعر عن قراد. و اوقع فی المقادیر من ذباب. و مضرات و تعبات نیچه قسم در. زیرا حرام محظور. و موجب اقام و محذور. نفوذ بالله که جسم و دینه و عرصه و ماله ضرر محض ایدوبکی اظهر در. و اگر حلال ایسه نیه مبالغه و حد اعتدال دن تجاوزی که کلاممرا آنده در موجب نقصان قوت. و انشکاک جسم و اضرار دماغ. و عقل مؤدی نقصان کسب فضایل و کمال اندد. و دخی معلوم اوله که افراط قوت شهوت و قاع اوج طریق ایلده در. اولکی طریق که غایت خبث و نهایت معصیت و ظلم حد دن تجاوز. و تحذیر و افراط. و قبح ارتکابه ترقی و تحبط در. اولدر که قضای شهوت محل طبعیدن که امکان خلل ایلده موصوف در. تجاوز ایدوب یا کمال عجل و خباشندن. و طی حیواناته مرکب اولوب لعنت و غضب حق و طعن و ملائت خلقه مظهر اوله. یا خود افراط شر. و شبق و عماوه شهوتدن مجامعت غلام که شرعا و عقلا محظور و حرام در. ایتمکله مستحق عذاب و ملام اوله. و حدیث نبوی علی مصدر الصلوة و السلام وارد اولمشدر که اِنِّیْ اَخَوْفُ مَا اَخَافُ عَلٰی اُمَّتِیْ عَمَلُ قَوْمٍ لَّوْطٍ. اخوف محو فک دیمکدر. پس اسم مفعول افضل تفضیله علماء صرف مفعولدن افعل کلمکه ضعف اثبات ایدر لر. بعض شراح حدیثی ذکر ایتش که کانه جناب رسالت پناهی که رحمة للعباد و افضح من نطق بالضاد در. بوفعل شنیع دن. تحذیرده که کمال قباحته مشهور در. عمدا بر لفظ ایراد بیوردی که تمام فصاحتدن دور در که دال ایل مدلول راسنند مناسبت. و لسان رمزه دخی تحذیرده مبالغه اولمشدر که اَقْتُلُوا الْفَاعِلَ وَالْمَفْعُولَ بِیْ. ایکنی سی اولدر که نسادن عقد و ملک سببی ایلده حلال اولان مرتبه دن تجاوز ایدوب زنا حرام که کبایر فواحش و اقام در. اکا مرکب اوله. و دخی اگر چه کبیر و فاحشه در. لکن اولکی فعل بالکلیه وضع طبعیدن دور. و امکان استحلال دن مجبور در. و مفعول بر اولان شخصه ضرری اکثر و او فرد. زیرا مصتب ماء مهین. و نطفه نابالک

لوطی ظالم ولعین اولغیله وجود لویه فساد تمام عارض اولوق مقرر در
وعرضی و ناموس کلیم منهدم وزیر وزیر اولغیله ظلم وعدوان اولوق
فعل زنادن اکثر و حرمت و قباحته آندن اکبر در . او چینی مرتبه تکثیر
منکوحه و توفیر جوارى و سراری ایتمکدر . هر چند شرع تعدد منکوحه ده
جایز در . لکن قسم یعنی هر بر بنی امثالند مساوی طوع غیله مشروط در
و قرآن عظیم . **فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقَدِّمُوا أَفْرَاجَهُ** . سیر ملشد . پس وجود
واحد نفس عدم عدله تعلیق و لایقوب خوف عدم عدله تعلیق اولمشدر
پس بر کسسه که کند و بر عدل اید ممك احتمال ویرسه که خوف آندن عبارتند
موجب نص کریم اوزن اکا واحد ايله آکتفا واجب . و بردن آرتوق حرام
اولور . مکرکه کند و نک عدل ایتمسه جانم . و فی الحقیقه جور احتمالی مستفی
و منعدم اوله . آنک حقنه تعدد مجوز در . و تکثیر مرخص . و افراد انسان خصوص
بواصصارده و امصارده . خوف ظلمدن معرا و مبرا . و عدل ایتمی مقرر و محقق
اولوق دایره امتناع . و درجه استحاله یه قریبدر . نسای منکوحه ده طلب تعدد
و اشاع . مجرّد قوت شهوانیه اطاعت و اتباعدر . حال آنکه عدل ایتمکه قادر
اولسه . و منکوحه سنه ادخال غم ایتمایمکچون . و احدا ايله قناعت قانع و صابر
اولسه . اجر و ثوابدن مالک حظ وافر اولسنه . علماء شرع نصیح ایتمشدر در .
پس طالب فضایل . و مجتنب رذایل اولنلر لایق و مناسب . بل لازم و واجب
اولدر که . بوجمله افراطلردن اجتناب . و مرضی عقل و شرع اولان مرتبه ايله
آکتفا ایدوب . کسب اجر و ثواب ایدلر . و علماء آخرت اگرچه بومسئله ده اختلاف
ایتمشدر در . که باب نکاحه دخی زهد ایلوب . مثلاً زیاده قادر ایکن قدر
مالا بذا ايله . و دفع ضرورت مرتبه سی ايله آکتفا ایتمک ثواب فضیله مشتمل
و ماکول و مشروب و ملبوسه اولان زهد کبی . بوزهد دخی درجات کمال
و قبوله متصل میدر دکلیدر . بعض مشایخدن سهل بن عبدالله تستری ذاهب
اولدیلر . که باب نکاحه زهد معتبر دکلد . زیرا سید زاهدین و سنه
عابدین شمع بارگاه اصطفی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم . امر نساذه زهد ایل

عمل سیر مردی . بلکه منکوحه امتدن زیاده طقوز ایدوب سیر دخی اتخاذ
ایلدیلر . اگر باب نکاحه زهد افضل اولایدی . اول حضرت که احوالی افضل
عمل . و اولی و اکمل ايله آخذ در نه ترک ایلید لر ایدوب . اما جهش مشایخ
و عامه زهاد ذاهب اولدیلر . بوخصوصه دخی زهد ایلک . یعنی زیاده تمتع
و ترفه . و نسای جوارى خیرات حسنا ايله نعم و تفککه ایتمکه قادر ایکن .
دفع ضرورت مرتبه سیله آکتفا ایلسه مثاب و مأجور اولور . زیرا هر چند
منکوحه و سیر حلال در . اما آنلر انس و اشتغال مانع تحصیل کمال . و توفیر
اخلاص ذوالجلال اولوق ممکن و احتمال در . اما افراط معاشرت و جماع اضرای
بدن و عقل و عمر ایتمی مقرر در . و رئیس ابن سینادن منقولدر دیکشدر .
مِنْ نَبَاتٍ نُّورٍ عَيْنِيكَ وَ نَحْسٍ سَائِيكَ وَ أَلَمْرَ لَيْكٍ . امام غزالی قدس سره قوت
شهرتونی عامل خراج مسرفه تشبیه ایدوب دیرکه . نیت کم عامل خراج که محبت کثرت
صرف و اخراج اوله . اگر بادشاه طرفدن مطلق النصف و محاسبه و غضب
سلطان و وزیردن بی تقوی و بی خوف اوله . جمله اموال رعایای اخذ و
هنب ایدوب . مراد آنه صرف و وهب و اخراج . و جمله رعایا و بریایا اسیر
احتیاج ایلر . کذلک قوت شهوت دخی حاکم مطلق و متصرف و مستقل اولوب
سلطان عقل و تمیزدن بی خوف و خشیت . و مطیع فضیلت تقوی و عفت
اولیه . خراین بدن ابناء جوارح و اعضاده بولد دخی مواد غذا و کیموسات
مجموده بی جمله مقامات و مشتهیهاته صرف ایدوب . عظام و اعضایی ضعیف
و ناتوان . و عساکر قوای دماغیه ضرر و زیان ایلر . و اگر مقتضای سلطان
عدالت و تدبیر و توفیر وزیر عقل اوزره صرف و بذل ایلید . شول عامل
مستقیم کبی اولور . که مال خراجی استیفا و اخذ رعایت مصالحه ایفا .
و بذل ایدوب لشکر آسوده . و کشور معمور و رعایا مستظلم الاحوال و خیریه
موفور اولور . و نیجه کسسه لر خلفای سلاطین ماضیه ده اسراف جماع
ایتمکدن امراض صعبه یه مبتلا اولوب . مبادی و واسطه عمرده هلاک اولدیلر
تدبیر خذاق اطبا و استعمال معاجین معتبر مفید و دافع اولدری و ملاحظه

ایتمک کرک انسانک تحصیل شهوت و قضای نهمت ده بر بزدن تفاوتی
همان اطعمه نك دفع جوع و سد خلعت ایتمک تفاوتی بکی در پس برکسته
مسکنند خاتون و سرتیه حلالی اولد قدر صکر مجرد ذوق تلذذ ایچون
بیرون خانه ده اولان ماده به طمع واستشراق ایتمی همان آنک بکی در
برکشیدنک مطبخند مطبوخ حاضری الیقوب غیر پیچودن در یوزده طعم
و خواش غذا اید خصوصاً صاحب خانه صاحب جمال و صاحب ذیل غنج
و دلال اوله میل بیرون محض سقه و عین جنونند نیت کیم ظرفای عجم و پیش در
بیت با بری روی اگر در خانه باشد کسی میل بیرون کرکند دیوانه باشد
و افراط شهوتدن بر قسم مذموم دخی عشق غلام پراعتدال وزن صا
جمالدر زیر ابو عشق محصلی قضاء شهوت بر ماده معینه حصار اید
البت بهر حال بو محلدن تحصیل مرام نفس نافر جام تعیین التزام ایتمک در
و بهو حالک مفاصد مضراتی بحساب و تحصیل کمال سعادت مانع من کل نا
و اگر ناکاه ابتلا اولسه علاجنه اعتنا لازم و دفعنه تدبیر واجب در
زیر کاه اولور تمام غلبه واستیلا ایدوب یازوال عقل یا هلاک بدنه
مؤدی اولور و مناسب علای اولدر که قادر اولد قجه جانب محبوبدن
فکری صرف ایدوب علوم شریفه و افکار لطیفه و صناعات خوش آیند
و مصاحبت علمای صاحب فهم و فضیله خوش طبع طرفه دوشوره لر
و اشعار عشق انگیز و حکایات عشاق شوق آمیز خسرو شیرین و لیلی و
مجنون استماع استر میه لر که موجب تذکر و تفتح ماده عشق و سودا اولسه
و موضع حلاله جماع ایتمکله اخراج منی منقض غایت نافعدر و سرزنش
و تغییر و مذمت عشق و معشوق و کشف عیوب محبوب ایتمک دخی مفیددر
و بهو عشق و هوایک غالباً سببی نظر در و نظر نافر محرم اگر زن صاحب جمال
اگر غلام پراعتدال در اهل دین و صاحب کمال اولنلر درد مٹک و مرض
آقال دره ایچون حدیث شریفه واردا و لشدر که النظر هم مستموم من الیهم
قطعه دیدن زلف و خال نافر محرم دانه کید و دام ابلیس است

هر نظر نا و کیست زهر آلود که زشت و کمان ابلیس است
و حضرت عیسی علیه السلام من مرویدر که ایا کم والنظر فاتها ترزع
فی قلب الشیوة و کفی بها فتنة
زیرا که چشم قلب که تخم فساد کر
و حضرت داود سلیمان بی به علیهما السلام نصیحتد بیور متس که ه
یا بنی امش خلف الاسود والاسد ولا تمش خلف المرأة اسود مار
سیاه در فقیر ایدین ظاهر اول یام خوف فرجام فته و فساد غلامدن
پاک و طاهر ایدی که حضرت داود نصیحتد غلام آردنجه کتکی ذکر بیور مید
اما شمدی زمانه کوره دخی الحاق اولنوب دینسه که امش خلف الاسد والاسود
ولا تمش خلف المرأة والا مرد بعید کلدن
همشین اولسه بر آدم اسد و اسود ایلد یکدر آندن کا وله همنانه زن و مرد
اگر طالب عافیت راه کذر لدره غلام خوب صورت یازن حسنا و برزینت
کورسه نظر اولی معفودر اما نفس طالب و شر و حرص غالباً ولوب
زن و بیسر طرفه تکرار نظر ایتمک استرسه علای بودر که ملاحظه ایلد
که تکرار نظر دخی کیچن نظر کی در و لاشک درد طلب و حرارت حرص افزون
اولسه کرک تحصیل شهوت اقدام ایدرسه عدم حصولی احتمالی بلکه مشقت
و مہانت و ذل و فضاحتا احتمالی مقرر در و شهوت حرام حاصل اولور
نعوذ بالله صغیر و بکیر به مؤدی و دواخی فواخته منقض و لمغیله
بوگون خانه عرضی و دینی خراب فردا مستحق عذاب و عقاب اولسه کرک
اگر حاصل اولرسه هم مصیبت ایلد روزکاری کذران و چشم و دل حسرت
جانب حرامه نکران اولور و اگر اقدام تحصیل شهوت و سعی آرزوی نفس
بدنمت ایتمسه تکرار نظر دن حاصل اولان میلی قلبدن ازاله و سیلاب
آرزو و اقصای جانب آخرت اماله ایتمک غالباً محتاج تعب اولسه کرک
و نفس بقیه طلب و حسرت قالسه کرک و نظر تکرار اولد قجه نفس پای در کل
و نجات و خلاصی مشکل اولسه کرک اگر اولدن لجام نفس نوسنی کشیدن

و سهام زهر آلود ابلیس نارسیده ایلر سه قلبی بی جراحت و کشاکش آرزو دن
 راحت و لمسی مقرر در و چشم نظر ثانیه دن منع اولمق عبادت حلاوت
 بولغی مفید در و عزیز لردن تجربه ایتش لرد و حدیث شریفی دخی بو و عد
 مذکور در و اگر نظر اولی ده منظور تمام تشخیص و لمیوب نفس اعاده
 نظر و تحقیق حسن زن و پسر ایتکه حریص اولور سه ملاحظه ایلسون
 شاید بو منظور و سمة جمال دن عاری و پرده قیج و بد شکل لکه متواری
 پس عاده نظر محض زحمت بیوده و عبث یر صرفا چون فرسوده اوله
 اگر متوقع اولان کی حلیه حسن و جلاله متحلی و نفس جذبه طلب و آرزو
 متحلی اولور سه عدم حصول احتمالی باقی و نفس راحت یکن هزار مشقت
 و عنایه و ملامت و بلایه ملاقی اولسه کرک ان شاء الله تعالی بو ملاحظه
 عاقلی دام نظر بسته و زخم تیر شهوتیله خسته اولمغه مایل و نظر اولی
 که فی الجمله مرتض در قانع ایلر اگر هر حال نفس طلب و آرزو غالب اولو
 نظر ثانیه و ثالثه ایله مبتلا اولور سه سعی ایلسون که تابع نظر ایلد عشق
 زن و پسر دامنه طوئیه و حسب حالی بوقول ولیه که **بیت**
 جوق با قدم اول عذاره اولام کی مبتلا بر هیمن ایتدم صوبه بیمار اولام کی
 بلکه یک نظری ندامت و استغفار طرفه راجع و حمامه بالی بود باغی ده سامع اولو
رباعی ای دوست رضا حکم یزدانی ده در راه خدا داد مسلمان ده
 چشمت چو جنب شد ز رخ نا محرم غسلش تو ز کربیه پشیمانی ده
 اما بعض سالک در یلر که کاهی عشق مجازی قنطری عشق علی تحقیق و
 صور حسنه آلائش شهوت دن پاک اولنه شهود جمال مطلقه طریق اولور
 و مشایخ اهل تصوف دن بو حاله موصوف و بو عشق ایله معروف اولنلردن
 شیخ اوحاد الدین کرمانی و شیخ عراقی در قدس الله روحهما و مولانا عبدالرحمن
 جامی بر مقدار اوایل سلو کنند بو باده دن سرخوش و بو میخانه دن جرعه کش
 اولنلر لکن عاقبت بو حال دن نه ایتش لرد و دیشلرد و بود باغی ده **رباعی**
 از لطف قد و صباحت خدیجه کنی و ز سلسله زلف مجده کنی

از هر طرفی جمال مطلق تابان ای بی خبر از حسن مقتدیه کنی
 لکن بو طریق غایت صعب و دقیق در سالک آلائش شهوت و صفات بشری
 تمام پاک اولمش اولو و یوتنه مجاهدات و ریاضات ده اقصای غایه
 انسبک ایتش اولو کرک و الانفس و شیطان مکر و فریب ایدر و مبتدی
 طا بلری اسفل السافلین طبیعتیه قریب قیلور و مشایخ متقدمین
 طا بلری مصاحبت احداث دن که نوجوانلردن بغایت منع ایتش لرد
 و مرید آذن مضرت سنه یوقدر دیشلر و روایات صحیحیه وارد اولنلر
 حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم حضوره قبایل اعراب دن بر طایفه
 تعلم دین و تحصیل یقین ایچون کلد یلر آرا لرنه بر جوان و ارادی که چهره شد
 آثار صباحت ظاهر و روی خوبن لحه حسن و ملاحه باهر ایدی حضرت
 فرمان بیورد یلر که ظهر مبارک لری طرفه کجوب مقابله ده او نورمیه مسلم
 پاک اعتقاد قند بونک امثالی امته تعلیم و ارشاد در و الایمسند نشین
 و بی وعصمه احتمال میل کثرت محال در **حکایت** اولنور که ارشاد
 پناه خواجگان سلسله سندن خواجه عبید الله سر علم ولایت و ارشادی
 زمانه مسامیت منجوق ماه و سلاطین و امرا و اساطین علما قوت نصرت
 ولایت دن آستانه ارادت دن بندکان درگاه ایدی او اخر عمر دن ضعف
 و فتور و شیخوخت و هرم سببی ایله اکثر زمانه یا توب مرید مخلص لری
 اعضا و اطرافنی او وادلر ایدی اتفاق بر کون برنجیا و وار ایکی بر ضرورت
 ظاهر اولمقین قالقوب بر صاحب جمال او علی وارا میش اکا او و دیو امر
 ایتش جوانک کفی پای خواجهیه مماس اولمق فی الحال ایتلرین چکوب
 باشلرین قالدروب اصحابه خطاب ایدوب دیشلر که ییچون آتیا غنی
 چکدم بیلور بی سر بوجوانک کفی پاییه مماس و حرارت دستنه نفس من
 احساس اولمق بقیه بشریت که **مصرع** با جان بهم برآمد و با جان بروی شو
 مقتضای ایله نوع تلذذ و دغدغه واقع اولدی پس آگاه اولک بو فقیر
 یوقدر مجاهدات و ریاضات که مدت عمر ده حاصل و حالا شیخوخت و هرم

بومرته به واصل و بشیکی هنوز داعیه میل بشیرتیدن اثر باقی و نفس
 نا فرجام جرعه جام هوایی ساقی وله سز کرده که شباب و قوت کامل
 و درج ذر کوز هوا خور فلین شامل در ساده رولر مصاحبتی نه مرتبه تحت
 و نه درجه ده فتنه انکیز اوله زنه از زنه بار بو طایفه دن دو د آتشدن
 قالق کبی و آتش بدن فخر کبی کریران اولک **مثنوی**

چو دیده بدیدار کردی دلیر	نکردی چو مستسقی از دجله سیر
بخواهی که قدرت بماند بلند	دلای خواجه بر ساده رویان بلند

علاج بطالت و کسالت هر چند بطالت و کسل مذاق جمال بی ساما
 قند شهد و عسل در نیت کیم ما جنلرد میشلرد **قطعه**
 اِنَّ الْبَطَالَهَ وَالْكَسَلَ اَخْلَى مَذَاقًا مِنْ عَسَلٍ اِنَّ لَمْ تَصْدَقْ فِي فَنَلٍ عَنْ كَسَلٍ عَنْ كَسَلٍ
 لکن عاقلان عاقبت اندیش و سعادتمندان فضیلت کیش قند سم قائلند
 امر و زهر هلاهلدن اضردر زیر احرمان سعادات جاودانی به مفق
 و بطلان مرادات و وجهانی به مؤدی در اما حق معاش و امور نیوی
 ظاهر در که توانی و تکاسل و مباشرت اسباب بدن تقاعد و تغافل موجب
 اختلال احوال و انقطاع امانی و آمال اولد و غندن غیری هلاک شخصه
 و انقطاع نسله مؤدی و لور
 شرط عقلست جستق از درها
 تو مرو در دهان از درها
 رزق تو کرچه بیکان برسد
 و رکی بی اجل نخواهد مرد
 اما امور اخروی و انتظام زاد

معاد خصوصند بطالت و کسل و ترک اجتهاد و عمل موجب حرمان قرب
 حق و مودت خبیت تقریب فیاض مطلق در و فوت فوژد رجات نعیم
 و مستوجب طرد و بعد و دخول در کات بحیم اولد و غنی قرآن عظیم
 و فرقان کریم و احادیث نبی رحیم و آثار اصحاب و اولیا و مشایخ ارشاد
 و تعلیم ده اکثر من آن محقق و آشهر من مالا یحقی در و آیات قرآن و
 وعد و وعید فرقانه تأمل اولنسه جمله مواضع در رجات جنات فاخر
 و فوز سعادات دار آخر سعی و اجتهاد و عمل ایله که ترک بطالت و کسل در

وعد بیور بشندم نیت کم بیور و آن کیش لایساف الاما سعی
 و آن سعیه سوف یری نفعی جزاه الجزاء الا فی جزاء بما کانوا یعملون
 جزاء بما کانوا یکسبون لها ما کسبت و علیها ما اکسبت ان الذین
جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا الی غیر ذلک و هیچ بر موضع
 بی سعی و عمل محض موهبت و لطف ازل دخول جنت و جنات جفتم اولد
 نصیح یوقدر اما امور دنیویده توکل ایله امر چوقدر و عجیبدر
 عامه انام و اکثر عوام امور آخرت توکل ایدوب و خول و علا کریم غفار
 الذنوب رحیم ستار العیوب دیو ترک اجتهاد و عمل اختیار بطالت و
 کسل ایدر و بعض شرانک ظواها شرارین حجت و دلیل و هجوم معص
 و ترک طاعانه محبه و سبیل ایدر خوف فرجام و تقوی ایلد عمل و نیک نام
بیت در کوی نیکامی مارا کذرندادند کروتونی پسندی تغییر کن قضا را

دیسک

دیرلر و مست و بی پرست اوله دیسک **بیت**
 بیار باده که در بارگاه استغنا چه باسان و چه سلطان چه هوشیار و چه
 دیو جواب و یرلر و شرب خمر حرام و شغل فسق و آثام ایدر کن **بیت**
 چو پیر سالک عشقت بی حواله کند بنوش و مستظر رحمت خدای باش
 دیو ابیات او قورلر اما اهل تحقیق و لئلر و دیدن بصیرت لری کل توفیق
 بولندر قند بوجا مدوح و توکل مقبول دکلدر معاذ الله بلکه بوبردر
 جان کاه در که اهل تحقیق قند غرور بالله بوندن عبارتدر و قرآن عظیم
 و تنزیل کریم **و لا یغترکم بالله الغرور** بیورد و غنی بوندن عبارتدر و
 بوکا اشارتدر اما امور دنیوی و معیشت و تحصیل اسباب جاه و رفعت
 و تکمیل ادوات غرور و لذت اینهک اصلا کریم حقه اعتماد و توکل صدقه
 اعتقاد ایتملر بلکه سعی ایدرلر اگر عشر عشرین امور آخرت و قرب
 حق چون اینسه لز کبار اولیا و عظام اصفیادان اولوردی **قطعه**

کر بنودی امید راحت و درخ	بای درویش بر فلک بودی
ور وزیر از خدا بترسیدی	همچنان کر ملک ملک بودی

تجار جمع بضایع و کسب ربح ایچون قطع بوادی و سیر ممالک و اقامت مخالف و اختیار مخاوف ایلم و آداب جرف و صنایع شب کاری و روز کاری لرندن بر ساعتن صنایع ایتمزلر و سپاهی تحصیل تیمار و اخراج مال غنیمت ایچون ترك سز و ارتکاب خطر ایلمر بوجمله تسویلات نفس اماره و تحلیلات شیاطین مکاره دندر پس عاقله لازمدر که تکثیر دنیای فانی و توفیر مال بی ثبات ایچون که جمعینک صوکی تفریق و تحصیلنک عاقبتی تضییع سعی و اهتمامی قویوب تحصیل زاد سفر معاد و جمع اسباب استراحت یوم التناهد ایچون اهتمام واجتهاد ایلم و یقین بیکه بی سعی واجتهاد مراتب عالی تحصیل و ثوابت باقیه تکمیل اولمزلر **بیت**

دهقان سال خورده چه خوش گفت با سپر کای نور چشم من بجز از کشته ندروی و بوندن دخی اعتبار اولمزمی که ادنی رفعت دنیوی و استراحت لذت مجازی طریق تحصیلنک هزار سعی و مؤنت اولیجه حاصل اولمزلر ملازم بر منصب آنچه هزار تکاپوی و نیجه دفعه بذل آب روی ایتمک و سپاهی بر تیماره جیقجه و مرام نفس اماره خود کام ایذجه نیجه سعی و خرج ایلمر پس مراتب اخرویه که سعادت حقیقیه و منازل و مقامات عالی و غالیه در بی سعی و عمل نیجه حاصل اوله و مرد اکا بطالت و کسل ایله نیجه واصل اوله چولذات مجازی را بصدمخت کنی حال سعادت حقیقی را چگونه رایگان یابی و حالا کسب و توانی و مراتب آخرت مجرد آمال و امانی روزگار دن ضایع و راحت و دعت جسمانی و ذلت غفلت آمیز جهان فانی بی قانع اولان بقدر تسلیم که عذاب الیم دن تسلیم اولمغیچون جریئ ستیائنه رقم عفو و غفران چیکله و مزروع اثم و معاصی سنه تخم ضفح سبحان اکیله اما اول مراتب علییه و مواهب بهیته که اصحاب سعی واجتهاد و عمال ربا العباد اولنلر انعام و احسان اولنلر کرک و قوموا الی جزاء اعمالکم و هینا بما اسکنتم فی الایام الخالیه بنار تبیله ثوابت و مقامات عالی بخش اولنلر کرک اول وقت تحسیر و تحرینی نه مرتبه اولسه کرک و ندای لقد فطرت فی جنب الله آندن قدر

حقیقه

حقیقه کرک مشغولی قیامت که نیکان با علی رسند زعفر شری بر ثریا رسند ترا خود بماند سر از شک پیش که کردت بر آید علمهای خویش و نمکنید که عمال بطال ایله اجر و مزد ده مساوی و درگاه خدمتده قایم و دایم اولنلر بنگاه غفلتده ساهی و لاهی فالنلر ایله هم مرتبه و موازی اوله لر حاشا و کلا **أَفَجَعَلَ الْمُسْلِمِينَ كَالْجُرْمِ مِینَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ** **مصراع** مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد **مشغولی**

کرو و فراوان طمع ظن برند	که کندم نیفتشاندن خرمن برند
بران خورد سعدی که بیخی نشانند	کسی برد خرمن که تخمی نشانند

پس جان پیدر بوکون که اعضا صحیح و قوت برجای و فرصت باقی و روزگار مدد فرمای ایکن کوشش مردانه ایله و کسب اعمال صالحه به سعی واجتهاد قیل و الا فردا که مرغ روح قفس بدندن طایر و قالب قلب دن جدا ساکنی مقابرا اوله زمان عمل بجز و فرصت کارا لدن کیدر و فرصت ضایع ایدنلر اول وقت تحسیر لرایدر و ندامت لر چیکر **بیت**

امروز کار کنی که بسی روزگار نیست فردا که روزگار درازست کار نیست چون بطالت و کسلک مضاری و سعی واجتهادک منافع و مباری معلوم عالمیان و مجزوم آدمیاندن زیاد اطناب کلام و تفصیل مرامه احتیاج یوقدر پس بومقدار اکتفا اولندی **علاج مرض خزن** چون خزن بر آیم نفسانی در که انسانه مطلوب و محسوب اولان نسنه نک زمان ماضی ده فوت اولان یا بر منفور و مکروه نسنه نک زمان مستقبله اوله جعفر دن عارض اولور و سببی غالباً مشتملیات جسمانییه شعف و شرع و مستلذات بدنییه به حرص و طمع و زخارف دنیویه نک حصول و بقا سنه ترقی و تطلع و امتعه فانیه جهان ناپایدارک و دوامنه رجاء و توقع اولمقدن و بومرک علاجهی تأمل و ملاحظه ایتمکدر که اشخاص عالم کون و فساد حلیه نبات و بقا دن عاطل و مرکبات عنصریه دن توقع و تطلب دوام بنییه و خلود ترکیب ایتمک اندیشه فاسد و تصور باطلدر و بومعنی عقل قند

أَظْهَرَ مِنْ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَأَبْيَنَ مِنْ مَصْقِ الْأَمْسِ در. اولکه بقا و خلود ایلله
 مزین. و کرد فنا کرد فناسته قونامق مقرر و معین در. سعادات و مراتب
 اخرویة و مرادات و مطالب مغنویة در. و سلطان روح سلطنت مملکت
 وجود دن معزول و لمر. غایتی خیمه سی دنیا خرابه سندن بوزیلور. و آخرت
 خرکا هندن قوریلور. نیتة کیم مقدمه ده عیان و بیان اولنشدن. و دخی مراراً
 مقرر و محرر اولدی. که سعادات اخرویة که خطه مکاندن بیرون. و حوزه
 زماندن افزوندر. دست فطر افساد و اضداد دامن وجودینه یثمنن. و کرد
 تبدل و فنا رخساره ظهورینه قوغز. پس اگر عاقل طلبین بوسعاداته مقصود
 و قبله آرزوسن بومراداته محصور قیله. بوقتمعات زایلله فانیه که سحاب
 صیف کی زایل. و بریق سیف کی خیال باطلدر. حیر اعتبار و محمل طلبدن
 بیرون ایلله. لا بدیهیم نسنه نك فقدندن محزون و متألّم. و هیچ نسنه نك
 حصوله مهتم و مقید اولمزش **بیت** وَمَنْ سَرَّ أَنْ لَا يَرَى مَا كَيْسُ عَمَلِهِ
 فَلَا يَخْذُ شَيْئًا يَبَالِي بِهِ فَقَدْ
 و اول آزاده مرد کی که شاه راه
 فراغت کیدردی. و نغمه ایلله ترنم. و بویکله ایلله تکلم ایدردی. **بیت**
 غم معدوم و پریشانی موجود ندارم. نفسی میزنم آهسته و عری بسرآرم
 لوح خاطری به مقدار نقوش مال. و اما نیدن ساده. و کردن همق طوق غل
 و سوق ذل. تعلقات فانیه دن ممکن اولدوغی قدر آزاده ایتمک کرک. که
 أَلْيَأْسُ عَمَّا فِي يَدَيْ النَّاسِ که غنای قلبی اندن عبارتدر. حاصل و قلب مضیق
 هموم و اخراندن فصحت سرای تسلیم و رضایه و اصل اوله. اگر دیرسل
 تجرد تام. و قیود تعلقاتدن بالکلیه خلاص و لوق میسر اولور. اکثر اهل
 عالم بومرضایله علیل. و مجرّد و آزاده اقل قلیلدر. برزاید نغم **بیت**
 هر که آمد بجهان نقش خرابی دارد. در خرابات میرسید که هشیار گجا
 لکن ما لا يدرك كَلَهٌ لَا يَرِيكَ كَلَهٌ. اگر آزاده تمام و مجرّد مالاکلام اولمیشک
 باری یاران زمان. و طلبکاران دوران کبی کند و کی بالکلیه حرص و شرم
 وادینه صالیه. و جمعیت سبایی اسباب جمعیت خاطر صنفه. و بواسبات

و اموال و منصب و اقبال دن چار و ناچار آیرلوق مقرر ایدور. ملاحظه
 قیل. و تا بوجدده افراط طلب. و شور و شغب فاسد و باطل. و ناملایم
 حال غافل ایدور. تأمل و تفکرات. اولاسموم هموم بادیه حیرت وجود
 حریق ایتمه. و نسیم عنایت یثسوب. سفینه قلبک تلاطم امواج دنیا و غریبی
بیت دست و پایی بزنجاره و جعد. که عجب در میان کردابی.
 و عاقل ملاحظه ایتمک کرک. اسباب دنیا با سرها بر کسنه به حاصل و کسفی
 منتهای آمالنه واصل. اولوق یوقندر. و هر نه مرتبه سعی و شتاب و جمع آلات
 و اسباب ایلله دخی زیاده متصور. و آنک فوقی ممکندر. پس اگر قسمت روز
 و منصب و مرتبه ده مقدر و میسر اولان ایلله قناعت و اکتفا اولغنیوب.
 کدایان طامع. و حریصان ناقانغ کبی هر کون تحصیل جدید. و ندای هل من
 اید سن. دریای طلب ناممکن. و صحرای تحصیل امر غیر منتهای سید و شمشک
 لازم اولور. و اکثر ناس ملاحظه و انصاف ایلله. جاه و رفعت و اسباب
 و نعمت خصوصند کند و دن ادنی بیحد و بی حساب بولور. و آنلر بونک
 جاه و رفعتنه یثشمکی. و بونک نعمت و عزتن تحصیل ایتمکی کند و لره محال
 و دولت عظیم و عزت جسیم عدا یلر. پس انصاف قیدر که آنلارک
 حالنه نظر و اعتبار. و کند و نك نعمته شکر بشمار ایتیموب. کند و نك
 فوقند اولان اشخاص معدودک جاه و رفعت. و اسباب و نعمته نظر
 ایدوب کردندن ردای قناعت و رضائی بیرون. و هر لحظه یالیت
 لَنَا مِثْلُ مَا أَوْتَى قَارُونُ ذِيه كَاسَةُ چشم حریصان پر نشد.
 تاصدق قانع نشد برز نشد بَا آنکه جمع مال و منال و نیل
 جاه و جلال. دایما فکر و اندیشه و سعی و طلبی صنعت و پیشه ایتمک موقوف
 و هر سعی و طالب و حریص. و راغب جمع مال و مکاسب و نیل جاه
 و مراتب ایتمکله موصوف دکلدن. و جوق مشاهد ایتمک که جمع مال
 و ثروت و تحصیل جاه و رفعت ایتمکد چندان مجد و سعی اولینلر
 عفو و صفوا مرادات امانی. و سعادات کامرانی به واصل اولدیلر

وینچه کس سعی و طلب و زحمت طریق اختیار ایدوب. انواع طریق
تحصیل دنیا به سالک و بباری و بودای حرص و نهمت ده هالک اولدی
ینه مراد لری اولان دنیا ی دنیای لری نه کیر مدی و سعی و زحمتی نتیجه
بیت کیمیا کر بغضه مرده و ریخ. ابله اندر خرابه یافته کنج
بلکه اکثر حرص اتمکی موجب حرمان کوردک. و زیاده جری سعی اتمکی
مؤدی نقصان بولدق **معراج** سخت میکرد جهان بر مردمان سخت کوش
پس عاقله لازمدر که صبر و قناعت درگاهندن بالکلیه مردود اولیه
و آتش غم موجود و مفقود ایله قبه دماغی پرورد اولیه. **بیت**
هست و نیست مرغان ضمیر و خوشدلی. که نیستیست سرانجام هر کمال که هست
اگر دیر سک بومرته ممکنیدر یا محال میسر میدر یا متعذر برزایدور
تأمل ایله اصناف خلق و اجناس ناسه نظرایت و هر برینک اختلاف
مراتب و تفاوت معایش و مطالبه سنه ملاحظه ایله کورد که اگر اکثری
قسمت دور وزینه قانع و راضی نهایت فی الجملة زیاده مطالب متفقا
اهل حرف و صنایع و هر بری حرف و صناعتینه قانع اولور. تجارتجار
انفع بضایع دباغ و حایک دباغت و حیاکتی احسن الحرف و این صنایع
بیلور حتی تحت نفوذ بالله تختله ابتهاج و قوادقواد لغیله افتخار
ایدر هر کسینه کمال و هنری کند و صناعتینه مربوط بیلوب و فضیلق
کند و صناعتنی تکمیل ایتکه منوط قیلور بی هنراول کسینه بی عدا ایلر که
کند و صناعتندن ذاهل اوله و عاجز و قاصر اول کشتی بیلور که حرفته
جاهل کل خرب بما کدیم فرخون. پس ظاهر اولدی که هر دایره ایله اکفا
ممکن و هر حالده صبر و قناعت متصور ایمش هر کلخی دین که من جامع دین
بولاین و هر مزدور تصور ایتکه بن بهر حال استاد معمار اولاین چون
اصول معایش و مراتب و اتمات احوال و مطالبه بومقوله قناعت
وار. پس سندی حال که قناعت و دایر که راضی اول ملاحظه و اعتبار
عنان آرزوی همان نفس اماره الهه مطلق و برمه که اخرا غموم ایچید

علی الدوام قالمیه سن. و افکار هموم دنیویده الی الابد اسیر و سخره نفس
و شیطان اولیه سن. و فیلسوف عربا سختی کندی دفع الاخران اولور
کتابنده دیش که خزن امر ضروری و لیوب. بلکه انسان آتی سوء اختیار
کند و بر جاذب و فی الحقیقه کند و کند ویر ایللم پیوده ایتکه راغب
اولدوغنه دلیل اولدر که هر کسینه که بر شینک فقدندن مخزون و
عدم حصولندن غمناک در. ملاحظه ایلسون که البته نیچه کسینه
وارد که اول شی فاقدا آنک حصولندن بالکلیه عاری در. ومع هذا
آنک فقدندن آگاهانه خزن عارض و نه الم طاری در. اگر خزن ضروری
اولایدی هر کسینه دایما مخزون اولایدی. فرضا بر کسینه بر منصبه
واصل اولد و غندن الم چکر نیچه کسینه وارد که اول منصب آقا
متعذر در. یا متعذر در هر کز آتی مطلوب ایدنمز. و غندن متأثر اولور
و دخی بر شخص بر مطلوب و مرغوب فقدندن الم چکر. و مختلر کورد
تحریر و تقریر اولنمز. بعد زمان یسیر اول خرنی فراموش ایلر. و اول
ناله سندن خموش اولور. ینه اصحاب و احبابله ضحک و ملاحظه به
باشلر. و سرور و مطایبه لرایدر. اگر خزن امر ضروری اولایدی بوند
زوالی ممکن اندفاعی میسر اولییدی. پس معلوم اولدی که اختیارک
جلب خرنه مدخلی. و عدم تأملک حصولی تألم و ساطق و ارامش
عاقل آتی کند و دن تأمل و ملاحظه ایلسه دفع ایتک قابل و اعتبار
تفکرا یله دفع ایتسی ممکن ایمش. و جاهل بعد زمان و مقاسات اخرا
ایند کدن حکم بهایم مثال نسیان ایدر. صبر و سلوان ایدوکی یرده
عاقل اولدن انجام و عاقبت ملاحظه. و آخرین تفکرا یوب چون
صبر و رضاده جاری. و خاد و خاشاک خزن و عنادن عاری اولور. **شعر**

و کس یرد النفس عن شئ و انما	من الناس الا کل ما ضی العزائم
اذا انت لم تشل اضطبار و حسنة	سکوت عن الکوی سکوت الهمائم

و چون اسباب دنیویته نک بر کسینه به بقای فامکن و نامیسور و دایما

تداول و تناول بدید اولو ازل آزاله نامقد وردر اگر بر نعت بر کسنه
 دایر اولسه اوله غیردن نیجه واصل اولوردی ملک بر صاحبند باقی قالدق
 معتاد اینست اول ملک مالکند نیجه حاصل اولوردی شعر
 و کف دامت الذوات کأنوا کثیرهم رعایا و لکن ما کهن دوام
 چنانکه دست بد آمد ام ملک بما بدستهای دگر همچنان نخواهد رفت
 پس زوال نعت دنی دن ملول و مخزون اولمغی کا تشبیه ایدر که بر طایفه
 بر مجلسن مجتمع او تور را یکی بر کسنه بر ترنج یا بر دست کل کتور و ب
 در میان این هر کس بر مقدار شتم ایدوب آخر ویرم اتفاق بومقوله
 دست بدست اول شمامه به تناول و هر کس صاحبند تداول اینک اوزن
 ایکن بر سینه الله وارد قد تمتعه غایت مایل و راغب اولوب کدوق
 مختص اینک طالع اوله و صاحب شمامه الذن الوب آخر ویرم استیجاب
 بو شخصک خزن عجیب و تأسف و تحق غریب مزاجه غالب اوله و دیگر
 بر مقدار المد طوتدو غم شمامه بی نیچون المدن آله لر و بکار بر دت المدن
 اولغیده مختص و مقسوم اولشیک نیچون المدن طشر صاله لر و بو
 مقوله المق استین صاحبنه سفه آغاز ایدوب سقطار سوبلیه و شمامه
 الذن الان کسنه بر غضب کوسر و ب سقطار ایللیه و بو شخصک
 اضطراب و اضطراب و تألم و التهای اصحابنه نیجه مستقیم و نیجه
 مستقیم کلور به کذلک اسباب نیایی و آلات جهان یا ایدر که فی الحقیقه شعر
 و ما المال و الاهل و الاودیه و لا بد یوما ان ترد الودایع
 مقتضای نیجه و دبعیت امانتد متصرف و مالک صوری الذن التوب
 آخره ویرلکد خزن و انکسار و تألم و اضطراب اظهار ایدوب بی حضور
 اولان کسنه نک فعلی شنیع و قبح و رد امانتد عین خیانتد و دخی
 ملاحظه اولسه معلوم اولور که برودایع الذن اله تداولی و بر سینه
 اعطا و آخرک تناولی موافق حکمت و مطابق نظام عالم بر عبرتد زیرا
 آنست بقای نوع و دوام نسل و عارف عالم و صلاح و دومان بنی آدم

میسر و ممکن دکلدر شعر
 و مکلف لا یام حید طیار عسا
 متطلب فی الماء جدوة فار پس اگر هر مطلوب که بزدن فوق اولور
 اینکچون غم چکر سن و هر مر که ظفر بولسه و زملول و مخزون اولور سر
 مطالب و مرادات چوق و هر بر نیک حصول و دوامنه امکان یوق
 پس لازم کلور که بنی لام و احزان نامتناهی به ملاقی بلکه خزن سهدی
 دایم و الم دایم باقی اوله و ز و دخی کر قوت حرص و عمل و داده حق
 و قیمت روزی به فاقانغ اوله و ز لوکان لابن آدم و ادیان من ذهب
 لکنی لهما ناکث و لا یملأ جوف ابن آدم الا التراب مقتضای نیجه الی غیر
 النهایه وادی طلب و تعب بویان و لسان حاملز بو کله بی کویان اولور
 بر می نشود کاسه سرها زهون هر کاسه که سر نکون شود بر نشود
 فضلا دن بعضی دیر لرایدی که اگر دنیانک عاریت اولد و غندن غیری هیچ
 عیبی اولسه اهل همت و نلنلر لایق اول ایدی که آنی التفاسنه مظهر فلیه
 و توجهن که روا کور میه زیرا کمل رجال و اصحاب هم عوال مجالس مردان
 و محافل بزرگان ده اولسه لباس عاریتی کیوب اختیار ایدر لر و جامه
 مستعار که فی الحقیقه سبب و عار دن افتخار قبول لر می نیت کم دیشلر
 مصاع اهل دولت عار در کیمک لباس مستعار قطعه
 چرا که دهر نزول ایلله هوایی عفند صوبی ناکوار
 قباى فنا ایلله فخر ایلله ینه رد اولور جامه مستعار
 سقراط حکمدن سؤال ایلدیلر کی نیچون دایما شاد و خندان و اوقاتک
 سرور که کذر اندر و هرگز غم و غصه سکا مقارن دکلدر جواب ویردی
 که بن هیچ نسنه به تعلق خاطر ایتمزین که فقد ندن مخزون و ملول اولام
 و هیچ متاع دنیایی مطلوب ایتمزین که عدم حصولندن کرد اب الم و مخند
 قالام پس مقدمات تقریر و مقالات که تحریر اولندی عاقل لبیب اندر
 ملاحظه و تأمل و عامل اولوب فکر واذعان ایلله آنلرده تعلل ایدیمک
 احزان غموم دنیوی سباحه قلبند منتفی و شراره شر حرص و شر کانون

سینه سنده منطفی ولوب زورق قلبه امواج دریای غصه دن نجار
 حاصل ولور. وکنار امن وامان. وساحل جزیره فراغ واطمینانه واصل اولور
 والله تعالی مفیض التوفیق. وهادی الطریق **علاج مرض حسد** معلوم اولور
 مرض حسد اعظم اعراض نفسانیه. واکثر امراض نفوس انسانیه در بومض ایل
 اکثر نفوس علیل. واذن نجات و خلاص بولان اقل قلیل در نیت کیم حدیث
 شریفه وارد اولمشدر. **ثَلَاثٌ لَا يَجُوزُ مِنْ أَحَدٍ النَّظِيرُ وَسُوءُ الظَّنِّ**
وَالْحَسَدُ قَطْعٌ خواجۀ خلق دیش بر خصلت. بوله مرز راه نجات اندن احد
 سوء ظن داخی بطریق یعنی. فال بدایتک وچنچی سی حسد. ودخی بومض ایل
 دَبَّ إِلَيْكُمْ ذَاؤُ الْأَمِّ الَّذِي قَبْلَكُمْ الْحَسَدُ وَالْبَغْضَاءُ. یعنی سوزدن اولچن
 امم و طوایف اولان درد سزم دخی حرکت نهانی ایله سرایت ایلدی. و
 اول حسد و بغض در. و بخلق خبیث صاحبك دین و دنیا سنی اضرار.
 و متعلقك كام معیشتی امر از ایتسی اظهار و اشهر اولد و دخی ایچون بومضك
 تحقیق ماهیت و حصول کمیت وجودانیت. و طرق علاج و تدبیرات بر روشنا
 و تصحیح مزاج ایتسند زیاده تحریر ارقام. و تقریر اقلام اولندی. و من الله
 التوفیق والتسدید. معلوم اولور که حسد اولدر که بر کسنه ده موجود.
 و محقق اولان نعمتک آنده حصولند متا تم و بحضور اولوب زوالی طلب و
 اراده ایلیه پس نعمت اول شخص منعم علیه دن زوالی طلب ایتما
 اوج نوع اولور. اولکی سی اولدر که مجرد نعمتک اندن زوالی طلب ایلیه.
 اگرچه اول نعمت کند ویر کملک ممکن و میسر اولیوب کند و اول مرتبه دن
 مأیوس ایدوکی مقرر ایه. و بمرتبه غایت خبیث نفس. واقع مراتب حسد
 ایکنجی سی اولدر که اول نعمت کند ویر کملک فی الجمله ممکن و مقصود اوله.
 کلدوکی و کلمیجکی مقدر و مقرر اولیجی باری محسود دن دخی زایل اولسه
 که برابر اولسق آنک بکا فضیلق میسر اولسه دیو طلب و تمنا اید. و چنچی سی
 اولدر که نعمت محسود دن دخی زایل اولنم سی کند و ده حاصل اولو امید
 طالب اوله. و بمرتبه اولکیلردن دون. و دناءتد افزوندر. و اگر

نعمتک اول شخصدن زوالی طلب ایتوب بلکه کند و ده دخی آنک مثلی
 نعمت حصولی طلب و تمنا ایلسه اکا غبطه دیرلر حسد دیرلر. و بطلب
 و تمنا که غبطه در امور دینیته ده ایه محبوب و مند و بدر. و اگر امور
 دنیویۀ مباحه ده ایه مباحدر. و اگر نعمت حرام. و مؤدی مصیبت و آثام
 اولاندن ایه بود دخی حرام در. خواجه نصیر ایدر که مرض حسد جملله
 طبعك اجتماعدن حاصل اولور. زیرا جمیع خیرات. و جمله مقتضیات
 بر شخص جمع اولو حیز امکان. و دایره تیسردن خارج و تغییر قسمت
 حق. و ازاله نعمت خلق مرتبه استحاله و امتناعه داخل و واصل در.
 پس اگر حسد بونکته یه عالم اولایدی. محنت حسدن سالم اولایدی.
 و كذلك نفسده غیر ایلدره کی نعمتلر طمع تام بی غایت. و حرص بی منتها
 و بی نهایت اولییدی. نفس محنت حسد ده مبتلا اولییدی. پس معلوم
 معلوم اولدی که حسد بواکی خلقدن متولد. و آنلرک نفس دخی غلبه سندن
 متا تم ایش. و چون مطلوب حسود که نعمتک آخرندن زوال و انتقاسی
 و احسان حقك خلقدن انقطاع و انتهای در. و حقك نعمتی خود نامنقطع
 و فیض احسانی قیوسی خلقدن سد اولنمق متعذر. پس حسود متصل غم
 و آمدن تی. و ماده غیظ و غضبی نامنقطع و نامتناهی اولو لا زمند.
 الحسود لا یسود دید کلرینک معناسی بودر. و دخی اقتضای حکمت و معلوم
 نظر اعتبار. و تجربت اولان اولدر که حسد حسود محسودك از دیار نعمت
 و ارتفاع دولته سبب وداعی. و کند و نك ادبار حال. و افقاید جاه و مائه
 ساعی اولور. زیرا مال حسد فعل حق جل و علایه رد و انتقاض. و قسمت
 قسام ازلی یه دخل و اعراض در. و محسود بی گناهه که مظلوم در.
 جفا و ایذا ایدوکی سببی ایله بد بخت و میثوم در. و بعضی افاضل بو
 معناده بومض ایلدر **شعر** **الْأَفْلَاحُ لِمَنْ كَانَ لَهُ حَسَدٌ**. الله ی علی من اساءت لادیه
 اساءت علی الله فی فعله
 فجاء علی یان زادن
 لا نلک کم رض لی ما وهب
 وسد علیک وجو الطلب

پس غیرت الهی و حکم حکمت نامتناهی اقتضا ایدر که بازار حسد کاسد
 اولوب اموری ادبار و بلاده و بازار محسود پر سود اولوب احوالی ایما
 اقبال و زیاده اوله بیرهرات خواجہ عبد الله انصاری قدس سرہ العزیز
 مسجعاتند بیور که هر که دانست که قسام ازلی در قمت ظلم و ظلم از حسد است
بیت چون قسمه ظلم ابدی قسام قضا حاسد نه ایچون ویرمه اول حکم ضا
 و امام غزالی قدس سرہ بیور که حسدک اسباب موجب و علل مستقله تی
 یدی نشنه در اولکی سی عداوت ایکنجی سی تعرز اوچی نی تکبر
 دردنجی سی تعجب بشنجی سی خوف فوت مقاصد البتجی سی حب ریاست
 یدیجی سی خبت نفس ولوم طبیعت در اما عداوت بر شخص آخرم عدا
 اولیجی آنک نعمتی زایل و آنک عاقبتی نکبتہ راجع و آیل اولدوغنا ستر
 مثلا برکسند آخر جفا و اذا الله لابد اول دخی که عداوت و بغض و حسد
 و کین ایدوب انتقام طلب و بلا و نکبتن نمنا ایدر که مجرد تشفی نفس
 حاصل ایدوب یا انتقام آلمغه قدرت کله پس عداوت ضعف انتقامه
 مقارن اولیجی حسد متولد اولور اما ایکنجی سی که تعرز در اغنی محسود
 اولان کسند جاه و ولایت یا علم و یا حکمت یا مال و ثروت صاحب اولسه
 حاسد آنک تعرز و ترفع ایتمسی ملاحظه و تأمل ایدوب آنک تعرز و ترفع
 تحمل ایدوب میوب نعمتک زوالی طلب ایدر که آنک نعمتی منقطع اولیجی
 کند ویر تکبر و ترفع احتمالی مندفع اوله اما اوچی نی که تکبر در اولدیر
 حاسد محسوده تکبر و ترفع اکا تذلل و تضرع ایتمک استر محسود و اصل
 اولان نعمت و شرف حاسد تذلل و یروب و بونک اکا تکبری بر طرف
 نفسی بو صورتدن مثالم اولوب نعمت و شرفینک زوالی و آنک ینه تذلل
 و بونک تکبری احتمالی طلب و نمنا ایدر که مراد نفسنه واصل و صورت
 مترقیه سی حاصل اوله و بونک صورت سابقه ایله فرقی اولور که آنک
 مراد حاسد دفع تکبر محسود در حق صورت تساوی به دخی راضی در
 و بو صورتدن مرادی کند و تکبر ایتمک در مساوات راضی دکل زیاده متقاضی

و محسود

اما دردنجی سی که تعجب در آنک مثالی بود که کفار خاکسار جناب رسالت
 پناهی به خلعت نبوت ایله تشریف اولند و غندن تعجب ایدوب عا نزل
 علیه الذکر من بیننا ابعت الله بشار رسولاً دیوب شرف نبوتک زوالی
 و عدم حصول طلب و تمنی ایدر لری و امام غزالی اگر چه بویله دیشدن
 اما نظر مجال وارد که بو حقیقتند قسم ثانیند ندر زیرا کفر جناب رسالت
 پناهی به نبوت شرفیله عزت و کند و لرم اطاعت و انقیاد لانم اولمغیده
 خصنوح و ذلت متوجه اولد و یچون زوال نعمت نبوتی طلب ایدر لری
 اگر چه بو نمنا آنک اظهار دند نفی نبوتی ادعا و دعوی نبوتدن تعجب ایدر
 اما سبب حسد بو تعجب دکلدر بلکه تعرز مذکور در اما بشنجی سی
 که خوف فوت مقاصد و مطالبدر آنک ماده سی اولدیر که شخصین یا شخص
 بر مراد معین و مطلوب مخصوصی طلب ایدوب هر برینه حاصل و جمله طلاق
 اکا و اصل اولوب احتمالی اولیوب تراحم حصولی قلوبدن تراحم انقاسنه
 مؤدی و تحاسد حد و ثنه مفضی اولور و بو جنسد ندر زوج واحدک
 خواتینی که ضرائه اطلاق اولور کمال محبت و ترجیح زوجیه مزاجه
 ایدوب محاسد ایدر و ندما و مقربان ملوک و سلاطین و تلامذ
 استادان اساطین و بونلر کی کسند لر آرا سندن اولان تحاسد جمله
 بو قسم ندر اما آلتجی سی که حب ریاستدر آنک موافقی اولدیر که کبر
 علم و کمال یا جاه و جلال و یا ثروت و مالدر رئیس عدیم النظیر
 و یکانه روزگار اولوب استر بعضا بنای نوعند کند ویر مشارکت
 و اول تعرز و ادعا ایدر کی دایره مدخله فهم ایلسه آنک اول نعمتک
 زوال و فنا و کند و بونک نفراد فی نظیر لقد تعرز و بقاسن استر
 لاجرم طلب زوال نعمت مذکور قلسند حاصل و حسود خبث
 درجه سنه واصل اولور و بونک هر که عداوت تعرز و تکبر و خوف
 فوت مطالب بر غویه تفکر و انشرد کلدر بلکه سببی محض نفاسست
 و عین حب ریاست در و علما آرا سندن اولان حسد غالباً بو قسمند

اما بدیخی می که جنت نفس و لوم طبیعت در آنک دخی و قوی کثیر در
 زیر بعضی ارازل ناسی کور در بعضی عالی و افاضله لایق نبی بغض و
 حسد ایدوب مجالسده آنی نقص و ذم ایله یاد ایدوب زوال نمندون
 فرج و شاد اولور. با آنکه ارازلین هرگز عداوت یا تعزز و تکبر یا طلب
 مرابتد مشارکت احقالی یوقدر بلکه محسود ایله راسا آشنا و مشاهد
 اصلا دیدن گز نظری روشنا اولما مشدر که محض خبت لیثمه و کوم دنا
 طبع خبیثند ندر و بومقوله نفوس صاجی دایما معذب و ممتحن و
 سایر کمسنه لر عزیز و رفیع اولدجه بودلیل و ممتحن اولور. زیرا
 حق تعالینک نعمت عامنه و کرم تامنه بخل و شیخ ایدوب بر کمسنه
 نعمت میسر و عزت و رفعت مقدر اولدجه بود محنت و غم گرفتار
 اولسه کرك. عالم خود ارباب جاه و نعمت و اصحاب دولت و عزتدن
 خالی اولدجه دکل و بوقسم حسدك علاجی عسیر و بومقوله مزاجك
 صاجی دوا پذیرد کلدن زیرا سببی دایدن خبت نفسندن ناشی در
 عارضی دکلدر که سببینک دفعی ایله مرتفع و ماده سن دفع ایتمکله
 منافع اوله و کاه اولور که بواسباب حسدك اکثری بلکه جمله سی
 برخصد مجتمع و بومقوله حسد غایت نامرتفع در و اکثر عداوات
 و محاسدات ایضای زمانه آراسند واقع در اسباب کثیر متحقق اولشد
 والله تعالی العاصم **بیان مظان حسد** اکثر حسد و منافست امثال
 و اقربان و اقارب و اخوان آراسند اولور و نقد بر طایفه آراسند
 رابطه و مشارکت آرتوق اولدجه حسد و منافست دخی آرتوق اولور
 مثلا اهل مشرق اهل مغرب حسد ایلرلر بلکه بر ولایتدن اولسه لر
 حسد آرتوق اولور اگر شهر دن اولسه لر دخی زیاده و اگر بر محله دن
 اولسه لر دخی قوی اولور و كذلك ارباب علوم و صنایع کند و طایفه
 حسدی آرتوق ایدن طلب علم سپاهی و تاجر لر اولقد حسد ایلرلر
 بری برینه ایدرلر و سپاهی لر و تاجر لر دخی اهل علم اولقد حسد ایلرلر

بلکه سپاهی سپاهی به و طالب علم طالب علمه و تاجر تاجر و دلال
 دلاله حسدی زیاده ایدن زیرا که ذکر اید و کمز اسباب حسد و عداوت
 تعزز و تکبر و طلب ریاست و مراد واحد و زرینه مزاحمت آرتوق اولور
 و بوسبب ندر که بنی عم و اخوان و اکثر احوال مشارکت اقربان آراسند
 اولان حسد علاج کبر و نقصان پذیر اولر بلکه آخر عمر دن قایم و محسود
 بلکه مفقود اولد قدن صکر دخی باقی اولور نیت کیم عرب ذکر ایدر **شعر**

وَحْنٌ بِنَوْعٍ عَلَى ذَاكَ بَيْنًا	ز راجی فیها بغضه و منافس
وَحْنٌ كَصَدْعِ الْعِصَى أَنْ يَقْطَعَ شَا	بِدَعِهِ وَفِيهِ عَيْبُهُ مُتَشَاخِسٌ

و اجانب و درونلر آراسند قلیل اولور مگر که غایت جاه عظیم صاجی
 وصیت بلند طالبی اوله که اطراف عالم و اصناف بنی آدم دن کدوب
 مقارب و مدانی و معارض و مساوی اکلد و دخی کمسنه لر حسد ایلله
 و بوجه نك سببی حبت دنیا و مافیها در زیرا مزاج لر کفایت ایتمیوب
 ضیق اوزره اولان تنکای جهان و مضیق دنیا در اما دار آخرت
 و نعیم جهان باقی آنک مضایقه و مزاجه یوقدر و آنک مثالی علم کبی مثلاً
 بر کمسنه نك مطلوبی معرفت ذات الله و صفات الله و سایر معارف و علوم
 آخر طایفه حسد ایلر زیرا علم و معرفت مضایقه و مزاجه یوقدر
 بر معلومه هزاران هزار عالم اولسه جایز و بر معرفت نیجه کمسنه عارف
 اولسه ممکن و هر بری معلومندن متلذذ و فرحان اولور و آخرک علم و
 لذت نه نقصان اولر بلکه کثرت عارفین ایلله کثرت افاده و استفاده
 و انس و ابتهاج زیاده اولور و اعلائی نعیم و سعادات آخرت مشاهد
 جمال بیچون پادشاه کن فیکون در و آنه هیچ مضایقه و مزاجه متصور
 دکلدر نیت کیم حدیث شریف جناب رسالت یناهی صلی الله علیه و سلم وارد
 اولدی اَنْكُمْ سُرُونَ رَبِّكُمْ كَمَا تَرُونَ الْقَمَرَ لَيْلَةً الْبَدْرَ لَا تَضَامُونَ
 تشدیدیم و تخفیفی ایلله روایت اولمشدر تشدید روایتند ضم

لفظندن اولور. یعنی بعضکوز بعضکرم منضم اولور سن. نیتیم رؤیت محسوسانه اولور. تنک مکانه پادشاه گذران کبی. رؤیت و مشاهده ایچون خلق بری برینه منضم اولور لر. تخفیف روایتند ضمیم لفظندن اولور که ظلم معنانه در. یعنی بعضکرم بعضکری سائر. وضیق مکان و رؤیت عدم الامکان ایچون اولدو ایچون. بری بریکری مانع و دافع اولور سن. علی کل حال ضیحت و سعت نعیم تجلی به اشارت در. وعدم مزاحه در عبارتدر. و سایر نعیم آخرت دخی بوموال و زن ضیق و مزاحه دن مبتدا و عدم کفایت و مضایقه دن منزه و معرادر. پس طالب آخرت اولور لر. حسد منتهی و کاسب علم و معرفت. و راغب زهد و عبادت اولور لر. کانون سینه سندن شراره منافست منطقی در. اول سبید ندر که علما و مشایخ تعلیم طلاب و ارشاد و تسلیم اصحابا یتکه حریص و مشغوف و اوقات شریفه لری دعوت و تکمیل مریدیه مصروفدر. نعم علماء دنیا که آنلر علی سوء دیرلر. و مشایخ اهل ارشاده تشبیه ایدن مدعیلر آراسندن محاسن و منافات. و نفار و منافراتلری جوق واقع اولور. زیرا قبله توجه اولور کسب عظام دنیا. و جلب و تحصیل رفعت و علیا. و اعتقاد و ارادت خواص و عوام. و تصدیر و ترفع مجلس لبس کا برانام دن دیو مصطالب خسیسه ده مزاحه متصور. و برینه اولور سه. آخر دن کتمک مقرر در. و دخی غالباً حسد شرکا و برادرلر آراسندن جانب ضعیف و مغلوب. و ارباب جاه و مکتب ایچند ذلیل و منکوب اولاند ار توق اولور. و طرف غالبک اکثر باجهن چمن حالی نم بم سلامتله طری. و خار و خاشاک حسد و منافسه دن بری اولور. زیرا مغلوب است که غالبک نعیمی مسلوب و رفعت و عزتد مغلوب اوله. باری لا اقل مساوی و معادل اوله که قلبه آنک غلبه سی الکندن تشفی حاصل اوله. و دایما مغلوب غالبک ذکر مساوی و معاينه مشتغل اولور. **مشغولی**

حسودی که بیند بلند از خودم. لجا بر زبان آورد جز بدم. نه بینی که دشمن بود در بیم. چود و دان فضیلت نه درویم. مرا تا قیامت نکیر بدست. چو بیند که در عز من ذل است.

ذکر بقیة الکلام فی تطهیر القلب و الجسد من داء المنافسة و الحسد

چون مقرر اولدی که حسد قلبه مرض عظیم. و در دصعب و داء الیم ایش. پس آنک علایج و دوا سی علم و عملده اولور. اما علم نافع و مفید اولدر که سابقا اشارت اولنان کبی قله سن. و یقین بیه سن که دنیا ده و آخرتد ضرر عظیم. و محسود که دنیا ده و آخرتد بالکلیه ضرر دن عار. بلکه حسدک سببی یله آنک جانبینه دنیا و آخرتد منفعتلر سایر و ساری. اما آخرتد ضرر عظیم اولدو دخی ظاهر در که قضای حق که حاکم عدل و واهب فضل در. راضی و لمیوب دخل و اعتراض ایلدک. و قسمت ازلی که صانع رحمن و رحیم قوللری آراسندن ایتشدیر. تعزیت و تغییر اید و ب. رد و انتقاض دیلدک بوندن ار توق کستاخلق اولور می. بوکه بکر جریمه هیچ بندن دن صد و ربولور می. توحید اهل بی دین کشتی به بود و امیدر. و ایمان ادعا سن ایدر بوفعل سز امیدر. و دخی بر مسلمان به موجب غش و خیانت ایلدک. و نصیحت عامه اهل ایمان امانت در. سن ترک امانت قیلدک. و حدیث شریف. **الدین النصیحة. قالوا لمن یأمر رسول الله. قال لله ورسوله ولبا ممة المسلمین. موجبی و زره واجب یکن. سن ترک واجب ایلدک. و انبیا و اولیا و خیار عباد الله که عادتلری اهل ایمانه خیر صانع و ایو کلکری استمکدر. زمر سندن منفصل اولدک. و ابلیس لعین. و کافه کافرین که ارادتلری مؤمنلر بلا و نکیت ایرشدیر مکن. فرقه سنه منضم و متصل اولدک. اما دینوی ضرری دخی ظاهر در که محسود احوالی مستظم. و شمل امالی ملتئم اولدقچه سن مضطرب و متاالم و تحسر و تحزن مقالاتی قابل و متکلم اولور سن. بو حال دن بلای دشمنکدن حل و کند و که عقد و غم و حزنی که اکافسیه آرزو ایدر سن کند و که نقد ایلر سن. نیتیم**

بعض علماء میشلند که کفای من حسود که آنه یغتم عند سرورک
 وفقریدین که حسبت من فعل الحسد فی صد و حسود که آنه یتکسف
 بذکره حین سعودک. **و یحط قدره وقت صعودک. بیت**
 بمیرتا برهای حسود کین رنجیست که از مشقت و جزیرک توان
 اگر آدمی بغور بالله منکر بعث و حساب و مقابل سیئات و ردایل و مبط
 عذاب و عقاب اولسه بواله قلب حاضر و مساءت و انکسار خاطر که حسد
 سببی ایله حوائی احواله دایر اولور. ترک حسد ده کافی. و دفع منافست
 وافی ایدی. فکیف که حسد حسناقی آتش سوزان هیزم خشکی افنا اید
 کبی افنا اید. و ظلمت لیل نور نهاری محو اید و کبی محاسن اعمالی محو
 و ابطال اید. و عاقلدن صدوری عجب عجابدر. بر فعله که نفع
 بالکلیه عاری. بلکه ضرری سایر و ساری یکی ارتکاب اید و ب
 هم دیناده محنت و آلم ایله مضطر. و هم آخرتده سخت و عذاب الیم مظهر
 اوله. **اعاذنا الله تعالى الملك الخلاق من سيئات الاعمال و ردایل**
الاخلاق. اما حسد محسوده دنیا و آخرتده ضرردن عاری. بلکه نفعی
 جاننده سایر و ساری ولدوغی اولدوغی ظاهر و مقدر اولدی زیرا که
 حسد حسود. **و نفع** نعمت محسود ایتکه نفع و سود ایلر. بلکه هر نعمت
 بر زمانی. و هر وقتیک بر معین مقداری وارد در. و اول زمان تمام
 اولیجی. و اول مقدار کلیجی نعمت زایل. و بجم سعادت آفل اولور
 کل شئی عند بمقدار. و لکل اجل کتاب. اگر حاسد دیرسه که نولایدی
 حسد محسودک زوال نعمته سبب اولایدی. بزدیرز که بو غایت محمل
 و کلام نادان نا اهل در. بو تمنا کشتی کند و بلا سنی طالب. و کند و کینه
 راغب اولمقدیر. زیرا حاسدک نیجه نفعی وارد در که محسود در. و زوال
 نعمتی استیجی حاسد لر آنک حقنه دخی موجود در. اگر حسد زوال نعمته
 سبب اولایدی حاسدک دخی جمیع نفعی زایل اولوب مبتلای بلای عطب
 اولایدی. اگر تمی ایدر سه بنم حسد زوال نعمت محسودمه سبب اولوب

زایل اولسه. اما غیر لر که بنم حقد حسدی مقید اولمیب و تمی و طلبی باطل اولسه
 براید ز که بو بر کلام در که غایت جهلی مصحح در. زیرا تخصیص من غیر تخص
 و ترجیح من غیر ترجیح در. محقا و جمله دن بر رسیدنک کبی دعوی غیب و تمنای
 محال ایلر **مصراع** دعوی تزویردن باطل تمنادن بولور. نیجه که آنلر
 حسد و تمنای سنک نعمتی زایل ایتیر. اما حسد محسودک دین و دنیا
 نافع اولدوغی. اول جهندن مقرر و واقع در که حسد محسوده موجب ثواب
 خصوصاً حاسد غیبت و ذکر مساوی ایلیه نفع دینی ظاهر در. زیرا حسد
 حسود. دفع محسوده ثبت و لغیله محسوده سود اولور. پس آنک زوال
 نعمتی تمنا اید سن. اما حسد آنک نعمت لرین هر کون اکا احتاف و اهدی
 اید سن. زعمکن اکا عدوا و لوب دور اوله سن. اما حقیقتده هر کون
 آنیکچون اعمال حسناقی ایستلر نزد و اوله سن. بونفع اخروی در. و نفع
 دنیوی. بودر که هر کسینه دشمنی معذب و ممتحن. و ذلیل و ممتحن استر
 حسود کند و سنی محسود ایچون عذاب حسد گرفتار. و الم واضطرار ایل
 پرازا ایدر. بوندن ارنوق نه نفع و توقیر اوله. بر کسینه دشمنی نفع
 و تقیر اید. اول سبب ندر که محسود حاسدینک هلاکن طلبا ایتیر.
 بلکه طول عمر و بقا سن استر که دایما آثار نعمتی کور. و اخبار سعادت
 قولاع اوروب گرفتار محنت و اسیر غم و بلیت اوله. **شعر**

لَا مَاتَ عَدَاؤُكَ بَلْ خَلَدُوا	حَقَّ يَرَوَا فِيكَ الَّذِي يَكِيدُ
لَا زِلْتَ مُحْسُودًا عَلَى نِعْمَةٍ	فَأِنَّمَا الْكَامِلُ مَنْ يُحْسَدُ

و ایضا محسود اولوق دلیل فضل و کمال. و علامت جاه و جلال. و امارت
 ثروت و مال و منالدر. و بعض علماء ارجمند بو کلماتک معنای شاکر
 نفع و پند ایدر لدی. که هیچ اعدا و حساد کونم اضرار ایچون رحمت چمک
 و ادا حق قلوبکم آنلرک عداوت و اساءت لری تخن آنک. بلکه سعی ایدر
 فضل و کمال کونی افزون ایدک. و عدوی حسودک قدرین نون و نغیر چون
شعر اذ اما شئت انعام الا عادي | بلا سيف يسئل ولا سنان

نعمتی زایل ایتیر
 حسد محسودک

فَرَزْدِي فِي مَكْرُمَاتِكَ فَهِيَ اَعْدَى

مناقب امام ابوحنيفه كوفي رحمه الله عليه ده مذکور در سائل

ابن شهرمه دن برمسئله سؤال ایدوب جواب صوابند عاجز اولوب

ابوحنیفه حضرت لرینه واروب سائل جواب شافی نه نایل اولوبی این سائل

امام حقند سوء کلامن نقل واشعار ایدوب امام بو بیتی انشاء ایلد

ان یحسدونی فانی غیر لایمهم قبل من الناس اهل الفضل یحسدون

وبرروایت کدی که ابو عاصم نبیل حضرت لرینه که امام زفر تلامذ سندند

سؤال ایلد یلر که ابوحنیفه نه طعن ایدیلر و هی ندر بوشع انشاء ایلدی

حسدوا الفی اذ لم یتاکوا شأوه قال الناس اعداء له وخصوم

کضرایر الحسناء قلن لوجهها حسدا علیک انما الدمیم

و این مبارک حضرتندن دخی مرویدر که امام ابی حنیفه حضرت لرینه رضی الله

طعن ایدن کسنه لری استماع ایتدکه او قومش لرد در مصراع

ولا خیر فیمن عاش غیر محسد پس بر کسنه نه حسدا یمک آنک فضل

و کمال یا جاه و جلال ایلد انصاف ایلد و کنه اقرار و اعتراف ایتدک در

بوز کرا و لندر حسدک بالذات مضار تدر اما حسد آتام آخر و سیئات

و تبعات کثریم نه دخی مؤدی ولور مثلا اذن عدا و قلم متولدا ولوب

اذا ی مسلم و ضرب و قتل و نهب مال و شتم کی نسنه لری حاصل اولوب

مقرر در پس معلوم عاقلد که بو مضارای ملاحظه و تفکر و ذکر ایتدک

مقدمات مقبوله سی لسان عقل ایلد تذکر ایدیک حسدک ترکنه دوا

علی حاصل ولور باذن الله تعالی اما دوا ی علی بی اولدر که چون حسد

اگر قابله مرکوز و غالب طبایعه مجبول در حتی طفل رضیع دن طفل

آخر متولدا ولوب ارضاع و سایر رغایب و امتناعه کند و به مشاک

فهم ایدیک حسد اولقدر غلبه ایدر که مریم ولور و بعضی نک هلا

مؤدی ولوب واقع اولور پس عاقل کند و ده حرکت حسدی احساس

ایدیک همان مقتضای اولان قول و فعلک مخالفی ایتدکه عزیمت ایلد

مثلا حسد محسودی ذم و قدح ایتدک اقتضا ایدر نه ثنا و مدح ایتدک باشد

و اگر تکبر و ترفع ایتدک داعی اولور نه بوندلی و تواضع ایتدک مخالف باشد

اگر ترک انعام و ابطال احسان و اکرامه امر اولور نه سنن انعام و احسان

مزید و هر کون عزت و اکرامی جاوید ایلد نه ناکه نفس عداوت ایتدک دن

مایوس اولوب یوما فیوما آثار مودت و محبت نه مایوس اوله چون

محسود حاسدک بولطف و اکرامنه عارف و تودد و مصادقنه واقف

اوله لابد اذن محبت و وداد و آثار صفا و اتحاد ظاهر اولوب بیت

بلی داند دلی کاگاه باشد که از دلها بدلها راه باشد

مقتضای سنجه جانیندن انواع صفا و موافقت لامع و آثار محبت

و مصادقت لایح اولوب بیت چون لطف تو بکدر در بخارستانها

خارستانها شود بهارستانها معنای روشن اوله اگر شیطان

و سوسه ایدوب دیرسه که محسوده تواضع و اکرام و مجالسه مدح و ثنا

قیام ایدر سک عجز یا نفاقه یا کند و دن خوفه حل ایلر و خلوق دخی کور

فلا نیجه مغلوب اولدی دیرلر بو و سوسه مکرو تبلیس و خدیعه تبلیس

ایدو کی تحقیق بیلوب کند و دن منع و دفع ایدر و یقین بیلد که عداوت

اشتغال و قات عمر عزیزی بر هر حال هموم افکار فاسد و غموم و احزان

باطله ایلد تلفا ایتدکدر و محبت و صفا عداوت و کد و رتدن دنیا ده

انفع و اولی و عبقی ده ارفع و اعلی در بوجه که بسط و تفصیل و شرح و توضیح

اولدی مرض حسد و داء منافستک دواء علمی و عملی سی در بغایت نافع

و مرض مزبوری حقیقتد دافع در اما مذاق نفسده که صاحبیه جالبه خرد

نهایتد کریم و مژدر اما دوا امر اولیجه نافع و مرض مزمن و داء صبی

دافع اولر اما صاحبیه که طالب راحت دنیا و سعادت آخرتدر

ذکر ایتدکمز فواید و منافعی کوش ایلر نقد تلخ و مرایه کوز یوموب

نوش ایدر عون حق ایلد مرض عرضدن شفا و نجات و دنیا ده مراتب و آخرتد

درجات بولور تبیه نعت آخرک زوالی استمک بر قیاح مریمه در بعضی

حسد حرام و موجب وبال و اقام در بعضی مرتخص و مباح و خالی عن الاقام
 و الجناح در اول مراتبی شرح و بیان و لوازم عیان آید لیم چون عد و بالطبع
 منفور و بالضرر و مکروه در خصوص مودی اوله پس دشمن مودینک
 اختلال احوالی و زوال نعمت و جاه و مال و تمنا و طلب و سؤال آید کردن
 قلب بالکلیه خالی و سینه بالتمام صافی و لوق میسور بلکه مقدور و دکلدر
 و دشمنه دخی خیر خواه اولوب قلبدن ضرر دخی طالب و مساء نه راغب و لوق
 دایره امکاندن بیرون و حوصله بشریتدن افزوندر نیت کیم دیشلدر در
 جِبِلَّتِ الْقُلُوبِ عَلَى حَبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا وَبَغْضِ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا پس بوجال
 نامحمود که تمنا زوال نعمت محسود در بر قلبدن حاصل اوله اول قلبدن خالی
 اوج قسمدن خالی دکلدر اولکی قسم اولدر که قریب شیطان و مکر نفس
 سبعی ایله بوفصل قلبی صاحب اعضا و جوارحه اظهار و قول و فعل و لسان
 و ارکان ایله محسوده اساءت و اضرا اید بی شک نفس درجه حسد حرامه
 و اصل و قلبدن موجب انم و عقابا و لیم مرض حسد و منافسه حاصل و لمشد
 توبه و استغفار قلبی و ترک اصرار و اضرا ایتک کرک آیکنجی قسم اولدر که
 ظاهرده حالت مزبور اخراج و قول و فعل ایله اساءت و اضرا ایلد و لیمیه
 اما قلبدن ارادت و تمنا زوال نعمت محسوده باقی و مقدر و نفس کده
 بوجالت اولد و غنه کراحت و لیمیه آه نفسدن بوجالت کیده ایدی عنایت
 قلبی بومرضدن خلاص اید ایدی دیمیسین امام غزالی رحمه الله علیه بیورد که
 بوسورتدن دخی جرم و عصیان مقدر و مرض حسد و ردیلت منافست ایلد زلال
 خصال مکندر اولشد زیرا حسد فعل قلب و مرض نفسانی در و اعضا و جوارح
 سرایت و قول و فعله تقویت و عنایت و لیمیه لازم دکل بلکه قول فعل که حسود
 اضرا و اساءت نه متعلق اولور آخر معصیتلدر در قول کذب و مساوی
 و نیت در و بوفعل دخی انجیلین حرام و موجب اقام در اوچنجی قسم اولدر که
 اول حال نامحمود که تمنا زوال نعمت محسود در خاطر خطور و نفس کا
 شعور اید بیک نفس کا کاره و نفور اولوب مقتضای طبع بشریت ایلد خاطر

اولانی مستدعی عقل صحیح و شرع صریح اوزره مہما ممکن ظاهره چیتا ایتوب
 قلبا اولد و غنه و خاطر کلد و کده راضی اولمچتی حسد مذموم مرتبه سنه
 وارمز و بوجالت صاحب عقل و شرع عامطعون و مذموم اولمز پس اقل
 مرتبه بودر که بوجال دن تجاوز ایتیمیه و اولی یکی قسم درجه سنه و ارمیه
 و الله الموفق چون حسد که اعم امراض و اشده اعراض در شرح و بیان
 و علاجی ممکن اولد بجه وصف و عیان قلندی و بعض زایل نفسا نیت
 و امراض نفس انسانیه دخی وارد در کذب و صلف و بخل و ریا و آنلرک
 نظایری نه و ارمیه آنلرک دخی طریق علاجن عیان و ساحل قلبدن کیفیت
 اخراج و زاله سن بیان اید لیم خواجه نصیر بومقامد کذب و صلف
 و بخل و ریا علاجاتن علی وجه الاختصار ایراد ایدوب ختم کلام ایتشد
 اما بومقام تفصیل و موضع شرح و تطویل در و اکثر نفوس اول امراض ایلد
 مختل المزاج و طریق علاجنک معرفته محتاج در اول سبیدن بزکرای
 حکمت و علمای امت کتابلرندن تحصیل و فکر کلیل و نظر علیل ایلد ایجاب
 و تکمیل ایتد و کمزی ذکر و ایراد ایلدرک امید در که کند و نفسنرک یا مین
 برادرک بوامراضنک بعضینه یا کلنه توفیق علاج و تصحیح مزاج ایتکل
 متاب و مأجور اولوز **ذکر امراض لسان طالب خجالت**
 و کاسب درجات اولنلر معلوم اولسون که آفت لسان اعظم آفات
 و اشده مخافات در و اکثر بنی آدم الناس حصایده السنه تم بیورد دخی
 کبی زبان رسیدن زبان و محنت کشیدن لسانند **بیت**
 از زبان با تو صد زبان باشد خود زبان صورت زبان باشد
 و اغلبا افراد انسانی سبع اذا اطلعتہ اکلفی دینلن کبی بروج انیاب
 و مخالب قول دروغ زبان کاذب در **بیت**
 خسرو زبان کاذب خود را صفت مکن شمشیر خوب را کمر زربسته اند
 اگر چه لسان اجزاء انساندن جزو لطیف و عضو شریف و نعمت نطق
 انسانه نعمت عظمی سعادت کبری در زیرا ایمان سرمایه سعادات

و پیرایه کرامات و مطلب اعلی و مقصد اقصی و حتم و علایه موجب
 قرب و زلفی در وادکار حضرت رحمن و تلاوت منزل فرقان و سایر
 اعمال صالحه و مشروبات که بوضعوله حاصل و آثار برکان که مکلفه
 واصل اولور اکثرین ان یحیی و اشهر من ان یحیی در و کوه حد که
 حلیه عبدایدوکی منصوص در بوضعوله مخصوص در زیر که لسان ایل
 محمودی و صف جمیل علی وجه التجلیل در کرکه مقابله نعمت محمود
 جاری کرکه مقابله نعمت اولمقدن عاری اولسون بخلاف شکر که
 قلب و جان و جرم لسان و اعضا و ارکان ایل اولور اما مقابله
 نعمت اولغه محصور و نعمت مقابله سندن ماعداده غیر مذکور
 پس لسانک فضایی بسیار و منافعی بی شمار اما مضاری دنی بحیث
 و آفات و شروری خارج حوصله کتاب در لاجرم اکثر ضلحا و اغلب
 حکما صمت و سکوتی ترجیح و ضروری اولیان موضع در قصر لسان
 و طی زبان فصیح ایلدیلر و بعض بلغادیش که جمال المرء فی طی لسانه
 لا فی طیلکسانیه فقیر بوفره نظم ایتشیدم **لمنشه**
 جمال المرء لا فی الطیلکسان ولکن ذاک فی طی اللسان
 جناب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم و اصحاب کرام و علماء
 عظامدن مدح سکوت و ذم کثرت کلام احادیث و آثار و حکما
 و اخباری حد و شمار در جمله دن من صمت نجاء الصمت حکم و قلیل
 فاعله من توکل لی بما بین لحيته و رجلیه اتوکل له بالجنة لی جنة
 دیدکری استخوانند یعنی برکسته دهان و فرج حفظ ایلسه **مصراع**
 بن اکا جسته ضمان اولورین **بیت** هر که حفظ ایتدی فرجی من کل رما
 ابنیا فری کا جنت ایچون اولدی ضمان و دخی بهی مشلدر که من شرم ان نسلم
 فیلزم الصمت **بیت** کردیلر سک که اولسن سالم ایکی عالمه صمت اول لازم
 و دخی اول حضرتدن مرویدر که بهی مشلر اذا اصبح ابن آدم اصبح اعضاؤه
 کلها تستکف اللسان ای یقول اتوا لله فینا فانک اذا استقی ایستقیمنا

و ان اعوجبت اعوجبا **قطعه** هر صباح اعضای آدم در لسانک
 ساکت اولدیم تن سلامت بولور اولورین **بیت** کج روز بر جمله کج و اولور سک سن
 مستقیم جمله کرسن اولور سک مستقیم **بیت** ابن مسعود رضی الله تعالی عنه
 صفا اوسته چیتوب دیر ایدی که یا لسان قل خیرا نعم او انضیت تسلم
نظم ای جرم لسان خیریم یکم غام اولورین یا باری سکوت ایله که تاسالم اولور
 کر ساکت و یا ناطق خیرا و لمیه سن سن یقین بیلورین یکم صق اوچی نادم اولور
 و حضرت عیسی دن صلوات الله علی نبینا وعلیه السلام مرویدر که اصحا
 دیدیلر که برعله برنی دلالت ایله که جسته کیر که سبب اوله بیوردی که
 اصلا نطق ایلک دیدیلر که بوکا قادر دکلر بیوردی که پس خیردن غیر
 نسنه نطق ایلک و حضرت سلیمان علیه الصلوة والسلام بیوردی
 که اگر کلام سیم خام ایسه سکوت در خالص در **بیت**
 سوزک در اولسه دخی وار سکوت که سکوت نه در در ایکی کوزم لعل در و یا یا
 اگر سوال اولنور سکوت بوقدر فضیله موجب ندر جواب ویدر
 که کلام ده آفات و محالک و مخافات واردر ذکر و تعداد ایلسل کمرک
 اول آفاتک اکثری نفس اماره یه مشتهی و مطلوب اولور و تشویل شیطان
 قلبه لذیذ و خوب کلور و تحریک جرم لساند تعب و مشقت بوقدر
 و اول آفات نفس و شیطاندن دواغی و بواعث چوقدر و آنلرک مضربند
 چوق کسسه غافل و سوء عاقبتنه جاهلدر پس سخن جرم و حاج کبی خوی
 موجب ندامت و سکوت کفار ساحل کبی مقرا من و موطن سلامتدر
 با آنکه سکوت سبب فراغ خاطر و فکر و موجب عبادت و ذکر و مودت
 و زانت و وقار و دافع تذلل و احتقاردر روایت اولنور که داود
 علیه السلام تعلیم ملک علام ایله جبه و جوشن صنعتنه اشتغال ایلد
 لقمان حکیم حاضر ایدی خاطر نه کلدیک بونه نسنه در دیو سوال ایلدینه
 زانت و وقار ایله عامل اولوب سکوت ایلدی چون تمام اولی حضرت
 داود ایتدی که جنکه حفظ ایچون نه خوب نسنه در پس لقمان حضرتی

من قبل ان یتم

اَلصَّمْتُ مِنَ الْحِكْمَةِ بِوَدَيِّ شَفِ
فَاِذَا شَرَعْتَ فَلَا تُكِنِّ مَكْنَا رَا
وَلَقَدْ نَدِمْتُ عَلَى الْكَلَامِ مَرَارًا
اَلْعِلْمُ زَيْنٌ وَالسَّكُوتُ سَلَامَةٌ
مَا اِنْ نَدِمْتُ عَلَى سَكُوتٍ مَرَّةً
وَارَبَابِ سَلُوكِ مَدَارِوِي بِش

سنه ده حصر ایدوب بوبیت مشهورده جمع ایلد یلر **بی**
صمت وجوع و سهر و عزلت و ذکر و دوام نا اتمان جهانرا بکند کار تمام
امام غزالی ایدر صمت امر لازم اید و کند دلیل بود که کلام دورت قسمدر
مضر محض نافع محض ضرر و نفعی مشتمل اولان نفع و ضرر درن خالی اولاند
مضر محض نفعی جابر دکلدر بلاشبهر ضرر و نفعی مشتمل اولان دخی
کذلک نفعی ضرر درن دکنر والعناء زیاده ایکیسندن خالی اولان دخی ناجوز
زیرا عبت محض و تضییع زمان و وقت که موجب خسران و همت در همان
نافع محض قالدی پس معلوم اولدی که کلامك اوج ربعنه سکوت و آن
همان ربع واحدك نظمی مناسب ایمش اول بر قسمدر دخی آفات خفیه
اولی دقایق ریا و تصنع و غیبت و تزکیه نفس کی محتمل در پس ظاهر
اولدی که جناب رسالت پناهك من صمت نجما بیورد دخی عین ضوابط
و فصل الخطاب و جوامع الکلم دندر که او بیت جوامع الکلم مقتضا
مخصوص جناب رسالت قباب در پس آفات کلامی بقدر و هر هر یک
اسباب و علامات و علاجات ایراد ایدوب و حضرت امامه اقتدا ایدوب
اولا خفیه فلرندن ابتدا ایدلیم بعد غلیظ و اغلظ اولنلر ایلر تکمیل و تنم
و طریقه حسن تعلیمی که اسهل در اخذ و ابتدا و اصعب ایلر ختم و انتها در
رغبته ایدوب خفایا و جلایای آفات کلامی افهام و تعلیم ایدلم **ابتدای تقسیم**
معلوم اولسون که آفات کلام حضرت امام تنبیه و اعلام بیورد دخی اوزده
یکری آفتدر **اولکی آفت ما لایعنی** یعنی دین و دنیا ده نفعی ظاهر و
فایده سی مرجوا ولین کلامی سویلک در اگر چه کذب و غیبت و نمیت
و فحش حرام در آنلردن اجتناب واجب در اما ما لایعنی فی الجملة مباح
دخی اولورده طالب فضیلت و کمال اولنلر ترکی مناسبدر زیرا تضییع

نماند و تضییع زمان موجب خسراندر اگر اول زمانه جلال و عظمت
حقدر تفکر اولکسنه احتمال ایدوب که نفعات مواهب حقدر اول عطیه
اول ایدوب که حساب کلمز ایدوب با آنکه زبانك فرسوده اولمز ایدوب و کاتب
اعمالك ریخ بیروده چکمز ایدوب و دفتر اعمالك عبت ایلر نخبط اولمز ایدوب
یا اول کلامك ذکر و تسبیح و عدا و لاییدی مشوبات جلیله حاصل اولوق
محتمل ایدوب پس بونک کی فوایدی آنک کی زواید تبدیل ایمک عاقله
لایقیدر حدیث شریفدر وارد اولمشدر که من حسن اسلام المرء ترکه
ما لایعنیه **قطعیه** تا شود در جهان علم و عمل
شاهد دین تو جمال فرای آنچه در خور نیفتد باز ایست
آنچه لایق نباشدت بازای و بوندن دخی شدید و عید وارد
اولمشدر که روایت اولنور که انصار درن بر جوان احد غراسند اولدی
که جوع ایچون سینه سند سنک با غلامش ایدوب والد سی یوزندن عیان
سیلوب هنیئا لك الجنة دیمک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
بیوردی نذن بیلدک شاید که ما لایعنی سویلر ایدوب یا هم محتاج اولدوغی
سنه بی منع ایلر ایدوب اوله امام غزالی ایدر که ما لایعنی نك حدی اولکدر
هر سوز که آنی سویلدک تقدیر چه حالا و ما لامتضر را ولیسن مشا
بر حایفه ایلر تحذرت ایدکن ایلدک سفری و کوردک جبال و افغان
و اجتماع ایدر و کک شبان و مشایخ و آنلردن مشاهد ایدر و کک احوال
و وقایع حکایت ایلر سن پس بوکلر نذن سکوت ایلرک دینی و دنیوی
ضرر مرتباً اولمز ایدوب هر چند دقت ایلرک مبالغه درن و بعض کسنه لری
ذم و غیبتدن و کند و که مشاهد اقلیم و نقای مشایخدن حاصل اولان
عجب و تزکیه نفسدن احتیاس و احتراز ایلرک تضییع زمان و زبانکه
ذکر و تسبیحه اجرا ایلدکک خسران دکلیدر و جمله ما لایعنی بلکه حرام
اولان مقوله دن سؤالدر هم نشینکدن که بوکون قند ایدر و قدن
کلورسن که تضییع وقت اولد و غندن غیری صاحبکه زحمت و بررسن

شاید که بر بدن کله که ذکر اینمکن خیال این. اگر حقیقتن دیر سه کند و متالم
اولون کذب ایدر سه ایشم اولور. سکوت ایدر سه جواب ویرمندی دیو بچسوز
اولور سن. یا خود بیلد وکی شسته صور سن. شاید که نفسی بیلزین دیمکدن
قاجوب غیر صواب ویرم. یا خود عباد شدن سوال ایلید سن. بکون صایم سن
دیر سن نعم دیر سه شاید عجب وریایه مبتلا اوله. اقل ما یکون عبادتی شتر
درجه سندن که عبادت جهراندن پنجه درجه اکسک در. تنزل ایلسه بوجله
آفاته سن سبب اولور سن. اگر فضول کلام. و ما لا یعنی حدیثی ترک ایدیدک
بوا فاندن صاحبک و مخافاندن سن سالم اولایدک. اگر برینه ذکر و تسبیح
ایدیدک پنجه نوابلر بولایدک. پس علاجی بود که ملاحظه اید که که موت
وفنا در میان. و انقاس رأس مال انسان و زمان عمر سبق ایدوب او کدل
آلاج میدان. و بورا سن مال ایله تحصیل سعادات ممکن ایکن نصیب ایتک عظیم اند
شعر اکتس من الخسران ان کمالیا. تمر بلا نفع و تحسب من عمری.
بو علم جهندن علاجدر. عمل جهندن عزت نوع بشر در. یاد هاننه وضع حجر
یا لزوم سکوت ایتکه عظیم همت و اقدام اید که لسان سکوت معتادا اولوب
اختلاط دخی ایدر سه ملکه اولغیله سکوت مالک اوله. لکن اختلاط ایدوب
حفظ لسان ایتک غایت دشوار در **ایکجی آفت فضول کلام** یعنی هم اولان
موضع قدر حاجندن زیاده ایتک یا بر کم سو بیلد کدن صکر مینه اعاده
قلبی یا اختصار ممکن ایکن اطناب و تطویل و اجمالله مرام حاصل ایکن بسط
ایتک کبی بودنی ما لا یعنی بی قریب. بلکه آذن بر قسم در. بعض صحابه دن
مرویدر که بکا بعض کسسه لر تکلم ایدر. بکا اکا جواب ویرمک زمان حرارت دن
ماء بارد دن مشتهی کلور. اما ایتزین فضول کلام اولقدن خوف ایدوب
دیر ایدی. و بوا فقتک علاجی دخی آفت اولی کبی در **ایکجی آفت خوص**
باطلدر یعنی باطل فتنه لر شروع ایتکدر. اخبار عشق حرام. و احادیث
خمریه و فسق و اقام در. و ذکر تنعمات و ترفهات ملوک ظلمه و جائز و نواذ
و لطایف فحشیه ایتک کبی بوا فقت او کیلردن انخسدر. زیرا که آنلر ترک

اولی و بوجرامدر. حدیث شریفه وارد اولمشدر. اکثر الناس خطایایم القیمه
اکثرهم خوصنا فی الباطل. یعنی قیامت کونند خطیه و کناهلری جوق
اولان دنیا ده خوص باطلی جوق ایدلردر. و قرآن عظیمدر. و کذا خوص
مع الخائضین. و بونک علاجی ملاحظه ایتکدر. که ترکی اولی و افضل
و تضییع عمر اولد و غندن غیره تحصیل مال و خطیه ایتکدر **در پنجی آفت**
مرا وجدال در شریعتن منی. حکمتن مذمومدر. حدیث شریفه وارد در
من ترک المراء و هو محق بی له بیت فی وسط الجنة. و من ترک المراء
و هو مبطل بی له بیت فی ریاض الجنة. یعنی جدال و خصومت حق الله ایکن
ترک ایلید. جنسک و سطنده منزل یا بلور. مرا وجدال غیرک کلامنه
دخل و اعتراض و ایله دکلمر دیورد و انتقاض ایتکه دیرلر. **شعر**
لا تکرکن الی المراء فانه سبب لكل تافه و شامس
وانک موجبی اکثر یا ترفع و تکبر. و اظهار فضل ایتکه اخر تجبر ایتکدر.
پس لا ینا ولد در. بر کسسه بر کلام سو بیلسه خا ایه تصدیق و قبول اولنه
باطل ایه. امور دنیوی دن ایه سکوت قیلنه. امور دینی دن ایه.
رفق و نصیحت طریق اوزرینه اعلام اولنه. جدال و نزاع طریق ایدام
اولمیه. بعض علما دیرلر ایدی. که بر کسسه مجلسده خطا سو بیلسه. یا لفظ
جهندن. یا معنی جهندن اول مجلسده آتی تخطیه ایلید. و موضع خطا سن
بیان ایدوب صوابه ارشاد قلمیه. زیرا هم سندن بی منت تعلم ایدر هم سکا
عدو اولور. چون بوا فقتک سببی تکبر و ترفع در. پس آنلرک علاجی که
سبقت ایلدی. بو که دخی علاجدر. و ذکر اید و کفر فواید و مضائق دخی
ملاحظه نا فعدر **پنجی آفت خصومتدر** خصومت مرا وجدال
اشد در. زیرا مرا وجدال محض مجلسده بر کشینک کلامنی رد و سوزنه
مناقشه در. قدیم دن خصومت یا باقی و دایم مخالفت و شقاق یوقدر.
اما خصومت قدیم دن مخالفت و منازعت مستمر اولور شقاق و عداوت
کرک. مثلا اصحاب سنی و رافضی آراشده اولان کبی. و امور دنیوی

خصوصتاری و تراعلری اولوب انیچون کلامی و مقاله سنی ترتیب الیکدر
 و بو خصوصت اول وقت حرام اولور که کند و طرف باطلدن اولدوغنی بیلور اوله
 یا حق کیملکدر بیلر اوله. دعوالر وکیل اولوق عادت ایدن کسسه لری کی
 بیلدین دخی وکیل اوله. حق الذن اولان کسسه دخی ادب و وقار ایله مقصود
 تقریر ایدوب قدر حاجتدن زیاده کلام فضول و ایدای خصم و شتم
 و انتقاص ایتیمسه خصوصت مرتض و مجوز اولوب بعض کسسه خصا علیه
 و اضلال خصم ایچون خصوصتی تمام. و اول نسنه کند ویه واصل اولدوقدن
 قبول ایتیموب آخر ایتار بلکه بیانه دخی و القا ایدر. و مقصودم اکا علیه در
 یوخسه مال دکلدر دیر. و بو خلق خبیث و فعل باطلدر. موجبی ترفع و تکبر
 و شغف و تجر در. و خصوصت دنیا ده موجب تشویش خاطر و تفرقه حال
 و آخرت مؤدی عذاب و نکال در. و ترکی دارینده حضور و سعادت
 و سبب جمعیت و فراغت بال در **التبی آفت تضییع کلام** یعنی کلامنده
 اصطلاحات و عبارات و اسامیج و استعارات کتورمکه حریض و مشغوب
 اولمقدیر بود دخی طلاب فضیلت. و کاسب مشوبات اولنلر جایز دکلدر
 زیرا تضییع اوقات اولدوغندن غیری شرعاً مذموم. و عقلاً ممنوع در
 حدیث شریفه وارد اولمشدر. **أَنَا وَ أَتَقِيَاءُ أُمِّي بَرَاءٌ مِنَ التَّكَلُّفِ**
 و دخی بیورمشدر. **إِنْ أَبْغَضَكُمْ إِلَيَّ وَ أَبْغَضَكُمْ مِنِّي التَّرْقَاوُونَ أَتَقِيَاءُ**
الْمَشْدَقُونَ. ترثار کثیرا کلام اولان کسسه در. باطل و عیث
 نسندلده متقیقی کلامی چوق و بلند و طمطراق ایله سوبلیندر.
 متشدد فضاحتا وزره سوبلیک ایچوندی. شد قتی یعنی طرف دهانی
 اکوب اظهار فصاحتده تکلف ایدن کسسه در. پس بو حدیثدن مضمون
 اولدی که بوبله ایدن کسسه حضرت رسالت پناه قتنده مبغوض و
 مردود. و آنلرک مجلس سعادت دستکاهندن متبعد و مطرود ایش که
 دعاده سجع تکلف ایتک دخی مکروه اولدوغنی دخی بوکه مؤید در بر کسسه
 سجع ایله تکلف ایدوب دعا ایدرکن ائمه دن برقیی استماع ایدیلک.

ایندی نیلرسن رتبه فصاحتی صا ترسن. اما بی تکلف عفو اصفوا.
 سجع واقع اولسه لا بأس در. نیت کیم بعض ادعیه مأثور وارد اولمشدر
إِيَّاكُمْ وَالْفَحْشَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُحِبُّ الْفَحْشَ. و دخی بیورمشدر. که
لَيْسَ الْمُؤْمِنُ بِالطَّعَانِ وَاللَّعَانِ وَلَا بِالْفَاحِشِ وَالْبَذِي. روایت اولموشدر
 یهود دن بر طایفه لعنهم الله تعالی جناب رسالت پناهی به صلی الله علیه
 کلوب **السَّلَامُ عَلَيْكَ** دیر کی اولوب **السَّلَامُ عَلَيْكَ** دیدیلر. سام لغتدن
 موت معناسند در. حضرت علیکم دیوب جواب و یردی. عایشه رضی الله
 تعالی عنها صبر ایدر میوب. آنلر شتم و سب ایدیلک. حضرت رسالت پناه
 علیه الصلو و السلام منع ایدوب **عَلَيْكَ بِالرَّفْقِ** دیوبیور دیلر. عایشه
 ایندی یار رسول الله دیدکله بی استماع بیورد کخی بیوردیلر. بی استماع
 و لکن علیکم دیدکله رد ایدلم. **إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ فِي الْأَمْرِ كُلِّهِ**.
 مؤمن عاقل و مرد حکیم حسن خلق. و تهذیب لسان. و اجتناب فحش و هذیان
 و اکساب آداب و اخلاق حسان ایتک استرسه. اکا بو حدیث کافی وافی در
 ابرهیم بن مبشر دن مرویدر که **يُحْتَرُ الْفَاحِشُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِي صُورَةِ كَلْبٍ**
 بواشر محتاج بیان و نظر دکلدر. زیرا که آدمی هر نه خلق خبیث. و سیرت
 مذمومه اوزرینه اولورسه. فردای قیامت بر حیوان شکلنده بعث
 اولور که اول صفت آنه غالبدر. چونکه فاحش متفحش دنیا ده کلب عقور
 کی هر کسسه به صیاح. و هر برینک استین و دامانته یا پشتوب اذاف
 تحقیر ایدر. پس اگر کلب صورتند محشور اولورسه. بعید و دور دکلدر
 و اخف بن قیسدن مرویدر که **أَدْوَاءُ الدَّاءِ اللِّسَانُ الْبَذِي وَالْخُلُقُ**
الَّذِي امام غزالی رحمه الله علیه ایدر که **فَحْشُكَ حَذِي وَ حَقِيقَتِي وَ لَكِنَّ**
 امور قبیحه بی الفاظ صریحه ایله ذکر ایله. مثلاً جماع و اعضا سنی الفاظ
 صریحه. و القاب قبیحه ایله که اهل فساد آرا سنده معروف. و اهل صلاح
 اندن اجتناب ایله موصوفدر. ذکر ایلیموب کثایت و ستر ایله سوبلیه.
 و كذلك تولد و تغیظ لفظ صریح ایله ذکر اولموق فحش در قرآن عظیم

جماعتی مَسَّ ولس. و دخول و صحبت ايله تعبير بويارلدغي بواكب
 رعایای بچوند. و بومقوله الفاظ و القاب اکثر باخشن و شتم صد دند
 ذکر اولنور. و بعضی بعضدن متفاوتدر. اوایل مکرر و او آخری حرام
 و محظوردر. و نسا و حرم دخی مجالسه اسمی ذکر اولنوب کتایت
 و مرزایله اکلن کرک. و خشک سببی یا ایداء غیردر. یا اختلاط ادنا
 یا فستاق سببی ايله لسانی فحشه معتاد اولمقد. علاجی فحش بزدگر. و
 احادیث و آثاره تفکر ایتک در. **سکر خجی آفت لعن انسان با حیوان**
یا جاد در. و لعن رحمت حقندن دور اولسون دیکدر. نهی لعن حقندن
 احادیث شریفه چوقدر. **الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ بِلِقَائِ كَبِيٍّ** و بعض روایت
 کلمشدر که مؤمنك لعن قله متساویدر. و مذمت لعن مرور ایتشدن
 امام غزالی ایدر که لعن اوج مرتبه در. اولکی مرتبه اولدر که لفظ اعم
 اوله که **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ** کبی. ایکنی مرتبه اولدر که لفظ اخص
 اوله که **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ** لعنه الله على التو افین دیک کبی. اوچن
 مرتبه اولدر که لفظ معین ايله اوله که **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى ابْنِ حِجَلٍ** لعنه الله
 علی یزید کبی. اولکی و ایکنی مرتبه جایزدر. و لکن فرق مسلمیدن اهل بد
 حقندن خطر وارددر. دقت نظر کرک. زیرا بعض فرق غلاتدن اولغیله
 لعنه استحقا قلدنر شبهه وارددر. عوام اندن منع اولنوق کرک.
 اوچن مرتبه اگر شریعت کفر ايله ختم اولدوغی ثابت یسه. فرعون و
 ابولهب و ابوجهل کبی. لعنهم الله تعالی جایزدر. والا اگر احیادن یس
 معین کبی جایز دکدر. زیرا کفر ايله ختم اولجعی معلوم دکدر. اموالند
 ایسه ایتماسی اولی در. شاید ایمان ختم ایتش اوله. خصوصاً کافر لعن
 ایتکدر ثواب یوقدر. اقل ما یكون عبث قسمندن اولور. حتی برکسنه
 ایلسه لعن ایتسه ترک واجب ایتش اولور. پس لعن بدلی تسبیح و تلیل
 ایلسه ثواب بولور. یزید لعن ایتک دخی بوبله در. زیرا یزید قتل حسین
 رضی الله تعالی عنه و اهل بیته رضا و یرد و کی مقرر دکدر. و ایتدی ایسه

شاید ثواب ایتش اوله. عم نبی صلی الله علیه وسلم. حمزه بی رضی الله تعالی عنه
 قتل ایدن و حشی ایمانه کلدی. و قایب اولدی. قبول اولدی. لعن ایتامدن
 ضرر یوق. ایتکدر خطر وار. پس ترکی افضل و آنک بدلی تسبیحه مشغول
 اولوق اکمل در. بو کلام امام غزالی در. بغداد ده مرحوم مدرس نظامیه.
 و مفتی شافیه ایکن استفتا اولنوب. یرد کبری جواب فتوی. و کتاب
 احیاده ذکر ایتد کبری بودر. اما کیم اول فتوایه ائمه شافیه. و شرکای
 امام غزالی دن اولان امام الکسائی هر اسی کبی جواب یازوب. جواز لعنه
 فتوی و یرمشد. و متأخرین دن چوق کسنه لر جمله دن خیر محقق مولانا
 سعد الدین قناری. یزیدک کفر و ضلالتی متواتر در دیولغندن شهره
 ایتما مشر. اهل بیت بنی علیه الصلو و السلام. اساری کبی بی حجاب
 کورد کبری. و دندان مبارک حضرت حسین رضی الله تعالی عنه قضیب ايله
 ضرب ایتد و کی حتی صحابه دن حاضر اولان بی اختیار دیدی. کیدر قضیب کبی.
 اول دن دانی در صدق. آسمان شرف فخر کاینات تبصیل و تلیثم ایتد و کی.
 کورلشد. و ایکنی غنچه باغ آل عبا حسن و حسین. همار یحائنا من الدنیا
 بیوردغی ایشیدلشد. و بونک مثالی روایات که متضمن تحقیر اهل بیت
 رسالت در حال آنکه تشریف لری بچون. **أَتَمَّا يَرِيءُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمْ الرَّحْمَنُ**
أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا نازل اولمشد. اگر چه هر بی حادثه
 مجموعی متواتر در. و اهل بیت قتل و تحقیر و خصوصاً ریحانه باغ ابی القاسم
 محمدی صلی الله علیه وسلم. بو جمله اذلال قتل. و کل خوشبوی آل مصطفای
 مسموم. کربلا کرب و بلاده خاکه پایمال ایتک حجر د کبره مرتبه سندن
 قالمز. بلکه تعظیم جناب حضرت نبوت مآبه صلی الله تعالی علیه وسلم.
 منافی اولدوغی بچون کفر مرتبه سنه و اصل اولمشد. **نظم**
 جز بچشم و چهره مسخر خاک آن ده کان همه نر کس چشم و کل رخسار آل مصطفای
 سنگها بر سینه کوبان جامه هاد رینل غرق میرود نالان فرات آری از نعم در غایت
 بیت خاک بغداد بچون شهر امیکرید و زین این شطرون چیسک رینل

بعض افاضل بن بومسئله سؤال اولیجی دیمش که کتب فتاوی ده مذکور
 که بر کسینه حضرت بنی علیه الصلوٰه والسلام قباغی سوزایدی دیسه لو
 بن سومین دیسه کافر اولور. ظاهر اول حضرتک مجتبی قباغه مجتبی اید مناسبتی
 یوغیری. پس حسین بواهانت واذلال اول حضرت نه ایتش اولور.
 مشهور در که زمان قتل حسین واهل بیت جتیلر بوبیتی افتاد ایلدیلر **شعر**
 اَتَرْجُوا اُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا. شَفَاعَةُ جَدِّ یَوْمَ الْحِسَابِ
 بعض شعر اهل بیتک بومعنا لرد. قصید بدیعیه سی وارد در بر یکی بیت تحریر اولندی
شعر مَدَارُ سَآیَاتِ خَلَّتْ مِنْ تِلَاقٍ. وَمَنْزِلٌ وَحْیٌ مُّقْفَرُ الْعَرَصَاتِ
 دِیَارُ عَلِیٍّ وَالْحُسَیْنِ وَجَعَفَرٍ. وَخَمْرَةٌ وَالسَّجَّادِ ذِی الْكُفَّاتِ
 مَنَازِلُ جِبْرِیلَ لَا مِیْنَ مَحَلَّاتٍ. مِنْ اَللّٰهِ بِالْاِسْلَامِ وَالْاِکْوَاتِ

فقر ایدرین اگر جواز لغت دیرلر ایه فی الجمله جواز طریقی وارد. اما
 افضل واولی ترکی در. زیرا لعن یزید واجب و مندوب دکلر. بلکه
 احتمال عدم جواز وار. پس لسانی لغته معتاد ایتوب. روافضه تشبه
 ایتکدن نفسکی ابعاد ایتک اعلی واکمل. و طالب سعادت اولانه اولی
 وافضل در. ودخی معلوم اولسون که بر کسینه بد دعا ایتک مذموم.
 و شرعاً منهی در. اول کسینه ظالم ایه دخی بد دعا ایتما مک کرک. زیرا
 بد دعا ایتکه مظلوم دخی کا ظلم ایتش اولور. یا برابر اولور آخرت ثوابی
 قالمز. یا بوار توق ایدر. اول بونک ثوابن الموق لازم اولور. بومعنی
 حدیث شریفه وارد اولشد. و حضرت عایشه بی ظالمه بد دعا دن منع بیور
 اگر بر کسینه ظالمدن انتقام الموق استرته قول و فعلله هرگز نفر من ایتوب
 حاکم بر حق و قهار مطلقه حواله اتسون. و بر مقدار چه صبر استون کور **شعر**
 توبد کنند خود را بروز کار بسیار. که روز کار ترا خاد میست کینه گذار
 بعض اکابر دیمش که مظلومک دعاسی اکثر یا تا خیر اولور. و حدیثی
 دخی بیور که وِعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا تُفْزِنُكَ وَلَوْ مِنْ عِبَادِي حَكَمِي وَلَدِي
 طبع بشری مظلوم اولیجی غالباً اضطراب ایدوب. فعلله اقل قولله

ارادت انتقام ایدر. عجزین فهم ایتد کند صکر جناب حقّه حواله ایدر.
 حواله تأخیر ایتکین اجابتن تأخیر واقع اولور. اگر اول مردن قطعاً
 ارادت انتقام جانبته حرکت واهتمام اولیوب. جناب حقّه حواله و تسلیم
 تام اولایدی. اجابت فی الحال واصل. و مراد مظلوم بلا تأخیر حاصل اولایدی
ظفر بخجی آفت غنا ایتک و سماع ایتک و شعر سولیکدر.
 سماع اصطلاح صدق طبعی اگر آمیدن. اگر غیر دن اشیدوب تلذذ
 ایتکه دیرلر. وجد سماعدن حاصل اولان حرکات دیرلر. اگر ناموزون ایه
 اضطراب دیرلر. اگر موزون ایه عربدن تصنیق و وقص. و فارسیدن
 دست افشان. و پای کوب. دیرلر. **بیت**
 جای امشب دوستان در رقص عشقند **سماع** رنم زاهد را تو هم دستی بزنی بای بکوب
 شعر خود مشهور در. بر کلام در که عن قصد موزون قلمشدر. وزن بحر جالید
 که طبع سلیم آنی درک ایدوب ناموزون اولاندن فرق ایلر. **اما سماع**
 حل و حرمندن امت محمد اختلاف ایتشدر. ائمه اربعه دن حرمت کراهی
 منقولدر. اما مطلقاً صوت استماع و تلذذی حرام اجمالاً دکلر. مثلاً
 حسن صوت ایلر قرآن عظیم تلاوت اولنسه لحن و فساد اولسه مباح.
 بلکه مندوب و مستحسن در حدیث شریفه. لَيْسَ مِنْ اَمْرِ مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ
 ودخی بیورلشد. مَا اَذْنَلَّ اللهُ بَشَرًا كَاذِبُهُ لِنَبِيِّ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ. اما غنای
 مشهور که نغمات و ترنمات ایلر اشعار و قومقدیر. ائمه خفیه نک
 جوابلری بوجمله در که اگر دفع وحشت ایچون کند ویر استماع غنا ایدر.
 بعض مشایخ قتلد جابر. و بعض زهاد اصحابدن واقع در. اما غیرلر
 لهو و لذت ویر میکیچون. یا اخذ مال ایچون تغنی ایلر حرامدر. بو اکثر
 فقها کلامیدر. بعض فقها و کافه متصوفه جمله دن امام غزالی غنا و سماع
 جایز در. او تار و نواز میرا اولیجی. یعنی ساز که تار و نای قشمدن اولر.
 اول مجوز دکلر. امام غزالی ایدر که بش نشنه عارض اولیجی سماع و صوت
 طیب حرام اولور. **اولکی عارض** صاحب صوت اجنبیه خاتون اولوب

سماع صوتندن احتمالدر که فتنه اوله غلام صاحب جمال دخی بوجمکده
 زیرا سماع صوتک صاحبنه تحریک شهوتد عظیم تأثیری وارد در خصوص
 که صوت طیب و نغمات موزونه مقارن اوله **قطعه**
 اواز خوش از کام و دهان و لب شیرین اگر نغمه کند ورنکند دل بفریبد
 و در پرده عشاق و صفاهان و عرفان از خنجر مطرب مکروه نرسد
ایکچنی عارض اولدر که آلت اهل فسق و لهو شعاری اوله اوتار و مزمار
 کبی ایلله اولمرسه مباحدر دف کبی اگر جلاجل دخی اولورسه فقیر ایدرین
 بو آنلرک مذهبی در مشایخ خفیه دن بی جلاجلدن غیر نشسته بی مباح
 طومرلز **ایکچنی عارض** اولدر که صوتد اشعار فحش و هجوم مؤمن اوله
 یا معنی خاتون اجنبیه یا غلام نصیح اولمش اوله **دخی عارض** اولدر که
 مستعد شهوت و هوا غالب و مقتضیات شباب و هوسه طالب اوله
 کر که شخص معین مجتنبه گرفتار اولسون کرک اولسون زیرا بومرته ده
 اولان قلبه سماع و صوت و ترانه و وصف حسن و جمال و خد و خط و خال
 و فراق و وصال بر هر حال شعله شهوتی اشتعال و هوا و هوس کامی
 تحریک ایدوب صاحب صوت دخی فتنه به باعث و معصیه شریک اولور
 بعض علما دیشلردر که **الفناء رقیة الزنا** **بخی عارض** اولدر که
 مستمع عوامدن اولوب حب الهی ایلله قلبی متور اولمش اوله اگر چه سماع
 بونک کبی کمسنه به تحریک شهوت و آثاره فتنه استیوب لذت مباحه
 دخی اولورسه اما کثرتی تضییع اوقات و تعطیل مهماته مؤدی اولغیله
 ممنوع اولوب صاحبی سفیه مردود الشهاده اولور صغیر به مداومت ایلله
 کبیر اولدوغی کبی مباحه دخی مداومتله صغیر اولور نیت کیم ترویج قلب
 و تفریح خاطر ایچون لعب شطرنج مباحدر اما ادمان اولنسه ابا حتی
 زایل و حرمتنه راجع و ایل اولور پس بونک حالی حال خال صاحب جمال
 کبی در که بردانه اولغیله مزید حسن اولوب افسانه اولور اما کثرتدن
 اولقدر اولسه که اکثر خواشانی چهره و رخساری طوئه جمالی منقص

و سیاه روی لکه مؤدی اولور **شعر**
 خیال خاص باشد خال روی شاهد معنی
 چو خال اندک فتنه بر رخ دهد حسن
 و کرکیرد ز بسیاری همه رخسار شاهد
 میان ساده رخساران سیروی رسد
 امام غزالی ایدر که اباحه سماعه دلیل عقلی بودر که سماع صوت طیب
 موزونی که تحریک قلب اوله اشتماکدر اما سماع صوت طیب حرام دکلدر
 زیرا حاشه سمع مدرک شدن تلذذ ایتک حاشه بصر مدرک شدن
 تلذذ ایتک کبی در ازهار و اشجار و خضروات و انهار مشاهده شدن
 تلذذ حاصل اولق و حاشه شمع رواج طیبه ایلله متلذذ و حاشه لمس
 سطوح ناعمه دن متمتع اولق کبی در بلکه قوت عاقله معلومات یقینیه
 و معارف حقیقیه دن مستنفع و متلذذ اولق کبی در چون بونلر حرام دکلدر
 پس سماع طیبدن استلذاذ دخی حرام دکلدر بلکه حق جل و علا قرآن عظیم
 یزید فی الخلق مایشاء بیورد دخی صوت طیبی مدح و ثناء و انشانه منت
 و عطا عدا ایلدی حرام ایلله منت و اکاثنا و مدحت اولمر و حضرت
 داود علیه السلام حسن صوت ایلله مدوح انبیا علیهم السلام اولمشید
 و جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم ابی موسی اشعری به حسن صوتی
 اولدی و چون گفتا و نیت مرما را من ترا میرا آل داود دیومرچ بود
 پس صوت مجرد طیب اولغیله استماعی حرام اولمر بودرجه اولی در
 و درجه ثانیه اولدر که حسن صوت و ذن منضم اوله حسندن زاید
 معنی در نیچه صوت طیب وارد در ناموزون و نیچه موزون طیب دکلدر
 صوت موزون اوج قصدر بریسی خنجر انساندن چیقاندن **ایکچنی**
 خنجر حیواناتدن چیقاندن بلبل و قمری کبی **شعر**
 نوای بلبل و قمری و ناله عشاق هزار زاهد ایدر دی خلوتی خراب
 اوچخی سی جماد اندن حاصل اولاندن اوتار کبی که چنک و عود و آنک امثالی
 و مزامیر کبی که نای و صورنا و آنک امثالی در چون قسم ثالث نقاشان ایلله
 حرام و مباحدن مستثنی در باقیلر اصل اباحتدن باقیلر در درجه ثالثه

اولدركه وزن شعری منضم اوله . بود فی حرام دكلدر جناب رسالت پناهی
 صلی الله علیه وسلم موزون شعر استماع بیوردیلر . و جائز لرده اعطا
 بیوردیلر نینه کیم کعب بن زهیر **مصراع** بانت سعاد فقلبی الیوم مقبول
 قصیده سی ایله حضرت مدح و مجلس شریف لرده انشاد ایدوب **شعر**
 انا الرسول کتور کتت ضاء به . وصارم من سیوفی الله مملوک
 بیسته واریجی مبارک ارقه لرندن برده لرینی چیقاروب اکا عطا قلدر
 اول برده معاویه ورثه کعبدن یکریمی بیک الحجه ایله اشترا ایدوب
 بعد خلفای عباسیه یه انتقال ایدوب شعر خلافت اولوب خلیفه دن
 خلیفه یه واصل اولوردی . تاکه سنه ست و خمسین و ستمائه ده لشکر
 هلاکو خلیفه یی قتل و بغدادی غارت ایتدکلرند نابدید اولدی . و
 نابغه جعدی جناب حضرت علی الصلوٰه والسلام بو قصیده ایله که مطلعی
شعر خلیلی غصا ساعة و هجر ا . ولو ما علی احدث الدهر اوزدا
 مدح ایدوب حضرت انشاد ایتدکن لا یغضض الله قالک دیودعا
 بیوردیلر . راوی ایدر که عری یوزد الی یه قریب اولوب سلاک دنداندن
 بودعا برکاتیله بردانه دوشمش یوغیدی . و بوبیتی انشاد ایلدکن **شعر**
 بلغنا السماء بحمدنا وجدودنا . وانا لخرجو فوق ذلك مظهرا
 حضرت صلی الله علیه وسلم بیوردیلر که الی این یا ابا لیلی نابغه دیدی
 الی الجنة یا رسول الله حضرت صلی الله علیه وسلم بیوردیلر که انشاء الله
 یا ابا لیلی و حسان رضی الله عنه ایچون مسجد نبوی ده برکری قوشلر
 اکا جیقوب اول حضرت مداح و کفاره اهاجی سویلر ایدی . و آنک حقید
 روح القدس یویدک ما فاخت عن الله ورسوله . بیورمشلردر وعا
 اصحاب و خلفای راشدین خصوصاً امیر المؤمنین . و یحسوب المحدثین
 اشعار ایتدکلری شیوع و اشتهار طوتمشدر . صحابه دن لبید عامری
 که عربک مشهور شاعریدر . بوبیتی دیشدر . **شعر**
 ذهب الذین یعاش فی کفار فھم . و بقیت فی خلف کجلا لاجرب

و حضرت عایشه بوبیتی انشاد ایدردی . و ابی بکر حضرت و بلال مدینه ده
 حیا طور تدی . اصابا ایتدکن . ابوبکر حضرت بوبیتی انشاد ایدردی که **شعر**
 کل امرئ مصبح فی اھله . الموت اذنی من شرک نغله
 حضرت بلال بوقطعه ایله رفع صوت ایدردی . و مکة مشرقه یه
 اشتیاقی اظهار ایدردی . **شعر**
 الالیت شعری هل ایتس کيلة . بوا وحولی اذخر و جلیل
 وهل ارون یوما میاه مجتة . وهل یتدون لی شامة طفیل
 بعض ادب ایدر لر ایدی که الصحابة یتظمون و یتزرون . و نعوذ بالله
 من قوم لا یشعرون . اما جناب رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم
 شعر دن معصوم . و شعر ندکلر لطیف و رایق ایدر . اول حضرت شایسته
 و لایق اولوب . و ما یتبعی که بیورد و غنک سببی اول دکلدر که شعر
 حد نفسند باطل . و کلام منظوم مطلقا مذموم اوله . بلکه کفار
 چون نظم قرآن معجز بانی کاهی سحر و کاهی شعر نسبت ایتدیلر . لاندن
 اولمشیدی که اول حضرت سرای قلبنه در . شعر بسته و کلشن کالانی
 سبب پر مرده شعر دن رسته اوله . که همت منکرین صحتی مشتمل . و بو
 احتمالی واقع و وقوعی محتمل اولیه . بعض فضلا دیشلردر که بوفضیلت
 شعرک دلیل باهری . و حجت قاطعه سیدر . که اعجازی اکا محتمل طوتمشدر
 و آنی معجز لک احتمالنه مشتمل قیلر . **منوی**
 شعر دن نفس خویشتن بد نیست . نزد اهل دل این سخن بد نیست
 ناله من زخست شرکاست . تن چونالم ز شرایشان کاست
 درجه رابعه صوت طیب و موزون محرکه قلب سکون ایدن محبت
 عالیہ . و هوای مکنونی تحریک ایتسی جھندن حل و حرمت در . اول
 معلوم اولسون نغمات موزونه . و اصوات طیبه ارواح و نفوس آراشدن
 مناسبت روحانیه . و سرکامن وارد . اول سبیدندر که نغمات موزون
 قلوب و ارواحه تأثیر عظیم . و انفعال عجیب ویرر . بعض اصوات

فرح و سرور و بعض خرن و بکا و ضحك و بعض نوم كتور و نيت كيم
حكايت اولنور كه ابونصر فارابی كه حكيم كامل و معلم ثانی ديكلاه
معروف در سيف الدوله مجلسنه حاضر اولوب مغتيل ساز و ترانه لر
ايدوب حكيم التفات ايتيوب نغمه لرینه اعتراض و دخل ايلدي
سيف الدوله حكيمه بوفندن دخی خبرك وارميدر ديجك نغمه ديوب
مياشده اولان همياندن چوب ياره لر چيقاروب تأليف و تركيب ديوب
بر ساز قيلوب نواخت ايلدي حاضران جمله ضحك ايلديلر و اول تاليفي
بوزوب آخر تأليف ايدوب يينه نواخت ايدوب جمله سي بكا ايلديلر
آني دخی بوزوب تأليف آخرايله نواخت ايديجك جمله سي نايم اولديلر
حكيم قايم اولوب كندی جماعتی بوحالده ترك ايتدی طيب اصوات
ولدت نغمات انسانه دكل حيوانه دخی تأثیر عظیم ايدير عرب حاديلر
جماله حدا و نغمات مناسبه ادا ايديجك شتر كوشی صوت حدی ايله
پر قيلوب تعب و كلالی یاد ايتيوب و وهاد و تلال ديميوب و جوع و
عطش فراموش ايدوب اولقدر سیر صحاری و قطع براری و تحمل احوال
انقال ايدير كه آنسر عشر عشر نندن قاصر وادی صبر و تحمل قادر اولان
بعض علما **حكايت** ايدركه باديه ده بر شخصك منزله مهمان
اولدم كوشه خباده كوددم بر بندك سياه مقيد و مغلول او تورد
واطراف خباده نيجه شتر كوه كوهان كه حیات يوكنی ارقه لرندن و
سر منزل صوت و فناده قالمشله غلام مغلول مهمان مقبوله تضرع ايد
كه كرم آيله بنی سيدمدن تشفع ايت كه آنك قنده مهمانی مقبول الكلام
مقضى المرام در اوله كه شفاعت كز ايله اظهار مكافه اخلاق ايدوب
بنی غل و اسردن اطلاق ايليه روى ايدركه چون سيدنه تشفع و خلا
بند سنی توقع ايلدم سيدی ايتدی شفاعت كوز قبول و سياه مجرمدن
حل غلول ايلدم لكن معلوم كرا ولسون بو عبد بنی ساحه غنادن اخراج
وبنی و عیالی محتاج ايتشده چون سببندن سؤال ايلدم بسط مقال

و شرح حال ايلدي كه بن بر كشتی ايدم كه وجه معاشم و طريقة اشتغاشم
بوجالك ظهور نندن واصل و نفقه بطون اهل و عیالم اندرك مبعث
ظهور نندن حاصل اولوردی بوسيا هك آواز حداسی غریب و حسن
نغمه و لطف اداسی خاطر قریب در بركون حال حامل ايكن رفع آوا
و حدایه آغاز ايدوب حال آنك استماعی ايله مست و حیران اولوب
اوج كونلك مسافه یی بركوندن سیران ايدوب چون منزله واصل اولوب
يوكترین ارقه لرندن آلدیلر جمله سی كلال و تعب و زحمت و نصب دن
رخت وجود لر بنی منزل عدمه صالدیلر راوی مهمان ايدير خواهان
اولدم كه حدای سياهی كوش و نغمه صدا سندن خروش ايلدم سيدی
فرمان ايدوب سياه رفع صدا و آغاز جدا ايديجك بر صوت استماع
ايلدم كه يقينی اولدی كه روح لذت و حالندن تنه و داع ايدم بحل
سقا كه حاضر ايدی حدای كوش ايديجك هاييم و حیران و زار و كریان
قطع عقال و حیا ايليوب راه صحرا و جب ال طوبی **بیت**
اشتر بشعر عرب در حال قست و طرب كرزوق نيست ترا كز طبع جانق
بلكه دل آدمی نغمه موز و نله مأنوس و صوت طبيك تأثيری آدمی و
حيواندن محسوسدر هر كيم كه نغمه طيب و آواز خوب آند تأثیر
و شوق كامن و عشق نهانی سن تحريك و تيسير ايليه دایره انسانيت
بل حیوانيت دن الجی و انسان كامل قنده جماد مطلقدر نيت كيم ديشله
من لم يجر كذا ربع و آرهاره و العود و آواره فهو فاسد المزاج ليس له
من علاج پس چون سماعك قلوبده تأثيری كوناكون و خاصيتی اظهار
مضمهر و اخراج مكنودر پس سماعك حالی على الاطلاق معلوم و حل
و حرمندن حكم معين ايله محكوم دكلدر اگر مستمعك خزينه قلبی جواهر
حب الهی ايله مملو و آينه سينه سی صيقل رياضت و مجاهده ايله
مجلو ايسه سماع آنك درد درونك اثاره و شمع شوقله حجر قلبين
اشاره ايدم پس آنك حقه سماع حق و حلال مطلقدر و اگر درون

دل مستمع اسباب هوای نفس مجتمع و حضور قلب و جمعیت خاطر
 ساحه سینه سندن مرتفع ایسه سماع آنک ساس استیناس با کلتیه تفکیک
 و ویرانه قلبند اولان آمال فسانیه و افکار شیطانیه افاده تحریک
 ایتمکله مفصّل اقام و عین مکرم و محض حرام در چون غنا و سماع غنا
 خصوصند قصر سخن بوجهله بنا اولندی پس بود ایرایله اکتفا ایدلم شعر
 حکمی دخی مرقوم و انشاء بیان حکم غنا معلوم اولدی که شعر مطلقا حرام
 و هجر من القول و خلعت من الکلام دکلدر که حدیث **ان من الشعر لحرمة** آندن
 کاشف و پنجه اشعار علما مجمع علوم و منبع لطایف و مصارف در نعم
 شعر فحش کلام و ذکر خمر و غلام و درج فواحش اقام و هجو اهل اسلام محتوی
 و مشتمل ایسه کراهت و حرمت مقرر و حل و اباحت نامحتمل در و حدیث
 شریفه که **لان یمتلی جوف احدکم قبحا خیر من ان یمتلی شعرا** بیورد قلندرن
 مراد بعض علما قند بوشعردر **اونچی آفت مزاج در** که سابقا افراطند
 تحذیر و تنفیر و طریق علاجنه اشارت و تدبیر کچشدن **اون برنجی آفت**
تمسخر و استهزادر و اقوال و افعال غیر محاکات و تقلید دخی بوقصدند
 بوکه دخی اشارت و بیان کچشدن **اون ایکچی آفت افشای سر لغردر** که
 افشاسندن مثلاً تم و متاثر و متضرر اوله حدیث شریفه بومعنی وارد
 اولشدن که برکسنه بر سوز سوزیلد کدن صکر جا نبینه التفات ایسه
 امانت در یعنی اظهار و افشای خیانت در **و المجاکلس بالامانات**
 دخی بود حسن بصری ایدر که خلیاندر که برادرک سربنی فاش ایدن
 بعض اختیاره صدیقی بر سوز سوزیلدی بعد صور دی اول سربنی کم ایدن
 دیری که بلکه اونو تدم بوراده دیمشدر که **صدور الاخرار فبؤد**
الاسرار بعض بلغا فسیان نقصانده راضی و لایوب اما کتم سرده مبالغه

ایدوب دیمشکه
 الی المیزب من غیر نسبیانی
 سربنی سربنی قد کان ناجانی

واکتم الشرح حتی عن اعادته
 وذاك ان لیسانی لیس بعلیه
 اونا وچنی آفت وعد کادبد

وعدیه و فامؤمنه واجب در تنزیل آسمانی ده بیورد **یا ایها الذین**
امنوا اوفوا بالعقود و حدیث شریفه کلمشدر که **العقد دین قطعه**
 مرد را هر چه بکذرد بزبان عیب باشد و رای آن کردن
 وعد در ذمت کرم قرض است فرض باشد ادای آن کردن
 روایت اولنور که حضرت اسمعیل علیه السلام برکسنه ایله بر صغیر
 ملاقات ایتکی وعد ایتدی حضرت موعده واروب شخص فرزبور کلیمیک
 اوج کون اول موضعند منتظر اولدیلر بر و وایتد یکرمی یکی کون اول
 سببدن حق جل و علا آنک مدحند **انه کان صادق الوعد و کان سوک**
نبریا دیو بیوردی پس مؤمن وعد سنه ان شاء الله عسی و لعل
 دیمویوب جزم ایسه وفا واجبدر و خلف ایسه انم و کاذب اولور
 اما صیغه استثنا ایله ایسه استثنا ان شاء الله تعالی دیمک در دیر
 اصطلاح علامده اگر مخاطب ینه جزم فهم ایسه امام غزالی ینه وفا
 واجب اولور دیر مکرر متعذر اوله **اون در دخی آفت کذب در**
 کذب قبیح ذنوب و فواحش عیوبند و عقلا محذور و شرعا مخطور
 و آنک حرمت و تحذیرند آیات و احادیث جوق وارد اولمشدر جمله دن
 بیور مشلدر که برکسنه کذب ایسه آغردن بر رایحه چیرکه ملکدر
 آنک بد رایحه سندن بر میل پیر ایراغ اولور و بونک امثالی
 مواعید جوقدر چون کتب احادیث و مواعظ آنلر جامعدر ایراده
 احتیاج یوقدر و لکن معلوم اولسون که کذب اگر چه جمیع ادیان محرم
 و محظوردر عقلا دخی قبیح و منفوردر بعض فضلا دن استماع ایتد
 کذب حق جل و علا یی تکذیب ایتکه راجعدر زیرا حق تعالی اشیا یی خلق
 و ایجاد ایدوب واقعی واقع و ضدنی غیر واقع دیوشهادت ایتلدر
 چون کذاب واقع غیر واقع یا غیر واقع واقع در دیر پس شهادت حق
 خلافه شهادت ایتش اولور و ایضا چون برکسنه یی کذب ایتلدر
 استر پس اول مؤمنه بی موجب خیانت و خبائن ایتش اولور بومرته

كذبك ضرر آخری دخی اولسه خباثت و خیانت مقرر در. اما بونلر
 غیر کذب ضرری اولور که تخریب بلاد و اهلک عباد مؤدی
 تکلیف مسلمانلر مالی و عرضی تلف اولمقدیر که بونلر ضرر لایزال
 و مفاسدینک ادناسیدر. اما کذب بعضی افراد قبح و حرمت بعضی
 متراید و بعضی متناقص حتی مباح و مرتخص بل مندوب و مستحب اولور.
 اما حرامی متراید و قبح متضاعفا و لان ایکی نوع در. بر نوعی نفس کذب
 غلیظ اولوب ضرری کثیر اوله. بوقسمک اغلظی حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه وسلم اوز رینه کذب ایدوب تغییر شرع و افساد قواعد عقاید
 ایتمک مؤدی و لمقدیر. آنو کیچون بیوردیلر کینس کذب علی احد کذب
 علی. و من کذب علی محمد فلیتوب مؤقده من النار. و بر نوعی کاذبه
 راجعدر که کذبیه اصلا محتاج دکل ایکن کذب ایلله. نیته کیم حدیث
 وارد اولمشدر. که ثلاث لا یضر الله الیهن ملک کذاب. و عاقل متکبر.
 و شیخ زان. علمادیدیلر که ملک کذبیه اصلا محتاج دکلدر. کذب ایلک
 و عاقل فقیر که تکبر اکا مناسب دکلدر. تکبر ایلک. و شیخ که شریقه فقور
 کلک ایلله زنا اکا هیچ رواد کلدر. زنا ایتمک. استدجرم و قباح و قبح
 عصیان و شناعتدر. اما مرتخص و مباح. بل مندوب و مستحب اولان
 کذب اولدر که اصلاح مسلمین و دفع ضرر مفسدین اوله. مثلا بر ظالم
 قتل ایچون بر صالحی قویوب بریر دوشورسه کورن کمسنه دن صورسه
 اول کمسنه بوند کیرمردی دیوبومقامد کذب ایتمک مندوب بلکه
 واجب در که دروغ مصلحت امیر به از راست فتنه انکیز. و کذلک
 ایکی کمسنه آراسند عداوت اولسه. هر برینه کذب ایدوب عداوتی دفع
 مؤدی و لوق مستحب در. و کذلک آری عورتیه اربینه اصلاح و سود
 کذب مرتخص در. و خروبا حوالدن دفع ضرر دشمن ایچون مرتخصدر.
 اما بومقام احتیاط لازمدر. ایکی بختدن برسی اولدر که حقیقت ضرر
 واریدر. احتیاط ایتمک کرک بعض کمسنه کندویه منفعت دنیوی

حاصل اولغی ضرورت مجوز کذب تخیل ایدر. حاشا ایکنی سکی تعریف الله
 ضرورت مندفع اولیجی تعویض کذب اختیار اولنما مق کرک. نیته کیم
 امام شعبی دن حکایت اولنور که بعض کمسنه قیو چلوب استکدن
 چقمق مرادی اولیجی جاریه سنه ایدردی که الکی قبونک اردیه قویوب
 بوند یوق دی. و امام نخعی امر ایدردی که مسجد ده یوقلک دی. و
 بونک مثاله معارض دیرلر. و بونلر دفع ضرورت ممکن ایکن کذب
 اختیار اولنمق جایز دکلدر. آنو کیچون علمادیدیلر که فی المعاریض و حقه
 غنی الکذب. یعنی تعریف ایلله سوبیلک کذب ایتمکدن استغنا وارد
 اوند بنی آفت غیبت در غیبت بر کمسنه نک مساویسن یعنی اشتد
 تقدیرجه انجمنه سی محتمل اولان سنه بی سوبیلکدر. کرکسه بدنه
 متعلق اولسون. کرکسه نسبتیه یا خلقسته یا دینه یا لباسنه یا اسبیه
 و امتعه سنه متعلق اولسون. مثلا فلان کونه قد. و سیه فام. و یا
 بدخلق و بی اندام یا فاسق یا کهنه جامه. و یا بار دخلق. عامه دیک
 بکی. اگر دیدوکی سنه اول کمسنه ده واریدر. اگر یوغیسه اول بختان
 وافرادر. نیته کیم حدیث شریفه کلشد که برکرم حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه وسلم خدمتدر بر کمسنه بی فلان کس عاجز در. دیدیلر.
 بیوردیلر که صاحب کبری غیبت اید و کزدیدیلر. یا رسول الله دیدوکن
 آند وارد بیوردیلر که اولسه خود بختان ایتمش اولورد کوز و غیبت
 حرمتنه شرع شریف و عید چوقدر. اول قرآن عظیمه غیبت مسلم
 آنک انین میتا ولد و غی حاله یکندر دیو بیورد. و لا یغتب بعضکم
 بعضا ایحب احدکم آن یا کل لکم اخیه میتا فکر هتمو. و حدیث
 شریفه وارد اولمشدر که بر کمسنه بی زنا ایدوکنه اعتراف ایدوب
 رجم اولغش ایدی. اصحابدن بعضی حضرت اوکند آنی حقارت ایلله
 آکدی بعد بر جیفه حماره مرور ایلر. حضرت بیوردیلر قتی فلان
 کمسنه کلسون. بوجیفه حماردن یسون دیو بیوردیلر. ایدیلر بوجیفه

نیجه بیه لم بیوردیلرکه قرداشکوزک آتدن بیدکوکز بوندن بدر ایجه
 ابوهریر رضی الله عنه دن مرویدرکه برکمنه دنیاده قرداشینک
 آن نیه یعنی غیبت ایله یوم قیامتد آنک آبتنی اوکنه کتوردر
 دنیاده دیری ایکن نیجه یدکسه بکون میت ایکن دخی بید یویدر
 اگر دم وغیبت ده وارد اولان احادیث و اقاری ایراد ایدر سلا
 بغایت کلام طویل اولور پس اسباب غیبت و علاجی ذکر ایدر لم
 غیبتک اسباب بواعثی جوقدر لکن اون برنسنه آنلری جامع در
 سکرئی عوام ایچیند شایعدر اوچی اهل دین و خواص ایچیند واقع در
 آتاسکرک **سبب اولی** تشفی غیظدر یعنی برکمنه دن انجمنش اولور
 پس آنک معایبی کشف و مساویسی ذکر ایتکله غیظ و غضبته شفا
 حاصل ایدوب انتقامی آلق ملاحظه ایلر خصوصاً که طریق آخرله
 انتقام آله قادر اولیه جفن بلیجک بونی آسان طریق تحیل ایدوب بومعصیه
 شروع ایدر **سبب ثانی** بودرکه برکمنه دن کندویه مضرت و عداوت
 لهرم ایدجیک ذکر مساویسنه باشکرکه ایشدوب بونک سرت و خجندن
 قورقوب بونک جانبی تعظیم و رعایت و عداوت و مضرتدن ابا
 و امتناع ایدر و بونوعدندرکه خطام دنیا و مناصب و مراتب فانی
 بعضی طالب اولدقد آخر مزاحم یا مزاحمه معاون فهم ایدوب
 لسان خبیثنه مساوی و معایب خفیته سنی اجرا و خلق اراسنه نشر و
 القا ایتکله اولکمنه بی قورقوب مزاحمه دن یا مزاحمه معاونتدن
 و از کجور و بویب زمانه مرده غایت شایع و ذایع در زیرا
 اکثر اقران کند ولرده جمل و نقصان و اراید و کن استشعار ایدوب
 علم و فضل و دیانت و امانت سببی ایلر وصول مطالب و ترغیب مناصب
 ایدر میوب بوطریق شریع و اقران و امثال ایچیند بوصفت خبیثنه
 و خلق قبیح ایلر شیوع بولق استرکرکه کمنه آنلاره مزاحم و مزاحمین
 معاون اولیوب نفس اماره لرینک امانی سنه و اصل و مستحق اولدقلر

مناصب و مراتب آنلاره حاصل اوله و بعضی بوطریق مجالس و محافل
 رعایت و اعزاز و شروختندن خوف و احتراز اولمق قصد ایلر
 و مظهر حدیث شریف ان من اشتر الناس عند الله من اتقاه تخافه شره
 اولور بخلق خبیث زمانه اولقدرد شیوع بولشدکه عیب و عار
 اولقدن قالمشدر بلکه بخلق صاحب لری بونکله تمدح و افتخار ایلر
 بزم دیلزدن قورقوکرک برآدی دیلر آلد غمزدن صدمه ایشن تمام
 ایدرر حتی بعض خبیثا که فی الحمله زکا و جبرزدن بهرمند اولمغیله
 معایب خفیة ناسی اتمام تام ایدوب و حیل و تدبیرات ایلر معلوم
 و محفوظ ایدوب مجالس نوادر و لطایف سولیک طریقندن آنی
 ادا ایدوب بونی کند و سنه کمال عظیم و ستر مفتخر عدا ایلر و خلق
 قره فلان اوغلنک دیلندن قورقوکرک آدمی عجب دونادر دیکر
 اشدکرک ابتهاج و سرور و افتخار و غرور ایدوب فعل قبیح
 و خلق ذمیمند دخی علو مراتب دن آت و ورذالتد ترقی و علو ایلر
 و برکمنه دن فی الحمله رنجید اولمش اولسه آنک مساویسی تقریر و
 تسبیح ایدجیک مسرور و متلذذ اولوب بونی بن انجند و کم کمنه نیلر
 و دشمنندن انتقامی نیجه الودین دیر نادان خبیث بلکرکه بوانتقام الحق
 دکل بلکه دشمننه مغلوب محض و مقهور صرف اولمقدرد که فضا حسنا
 و اریسه دشمننه و یروپ یوغیسه آنک سیأتی دخی المشر و دنیا
 دخی اکثر یا اولکمنه رفقی متزاید و منصبی متصاعد اولوب مساوی
 کوی خبیث تدنی و تخلف و آنلارک ارتفاع مناصب و انتظام مطالب
 تحزن و تأسف ایتکله مبتلا اولور **سبب ثالث** اولدکرکه خبیث
 طبیعت غالب و لوم جبلت بصیرتی سالب اولوب اعراض ناسی سولیک
 متلذذ و مستعمر مجرد اعداسنک مساویسی دکل بلکه ارباب مجلس
 ناسک مساویسنه تقوی و تکلم ایلر که قرآن عظیمه وارد اولمش
 آدم آنی میکدر اقران و اخوانته موافقت و آنلار ایلر حسن معاش

قصد ایدوب آنلار اعراض ناص ايله تفکّه و مساوینک اسفی تاوق
 لئی قویوب تلذذ ایتدکلی وقت بودخی بنی یاران بارضا طرعت
 ایتیبوب یار شاطر بلیسونلردیو مساوی یه شروع و معایب ناسی
 ذکر و ایراد ایدوب دین و تقوی سنی بر باد ایلر و کاهی یاران اصدقا
 برکسینه یه اینجینوب غضب ایدیبک بودخی آنلاره ستر و ضراده
 مشارکت اظهار ایدوب ذکر عیوبنه شروع ایدر خصوصاً که غضب
 ایدن کیمسینه صاحب جاه و دولت اولوب بواندن طالب رزق
 و نعمت وله اکا خوش کلسون و بنم دوستمه دوست و دشمنمه دشمن
 دیسون دیو اول کسینه نک جامه عرضی چاک و کند و یی هلاک
 ایلر **سبب رابع** اولدر که بعض کسینه یه حسد ایدوب خلق آنی
 مدح و ثنا ایدیبک ذکر مساوی سنه شیوع طوبوب خلق مدح و
 شناسندن رجوع ایدلردیو محسودینک مساوین ایدر و بونک
 اولکی ايله فرقی بودر که آنه برکسینه دن عداوت فهم ایدوب مضرت
 فهم ایتک کرک اما حسده اول لازم دکلدر بلکه اول کسینه دن
 نیجه ایوکلر کورمش و نعمتترین بتمش دخی اولسه در دحسد جان حسد
 کار ایدوب ینه مساویننی ذکر و تکرار ایدر **سبب خامس** اولدر که
 آخری ذم و هجو و مساوی ایتکله کند و یه فضل و کمال منحصر اولوب
 ایدر اقران و امثال بلکه افاضل سلف ذکر اولنسه هر برنی قدح ایدر
 کیمی سنه نقصان فهم و قلت علم کیمی سنه نقصان معلومات و نشیان
 محفوظات اسناد ایدر که فضل و کمال کند و یه مقصور یا باری آنلر
 دخی کند و کبی اولوب فضیلتلری اولما مقمّر و مشهور اوله **سبب**
سادس اولدر که کند و ده بعض عیوب اولق اکلیوب تبری و تنزه
 ایدوب اول عیب ايله موصوف اکلد وخی کسینه یی اکوب ذم و قدح
 ایدر که کند و ده اول عیب اولما مقمّر اوله **سبب سابع** اولدر که
 هنر و مطایبه و خلقی کولشدنک مطالبه ایدوب بعض خلقک

اوضاع و اطوار نه تقلید و بعضینک مساویننی یا الفاظ مسمع
 و معانی مطبوعه ذکر ایلیه و اکثر یا بوطایفه نک غرضی بعض اهل
 جاه قتل رغبت و قبول و آنلری کولشدن مکله مرادات نفس
 اتماده سنه وصول بولور معلوم اولسون که بواسباب کاهی ایکی یی
 اوچی و دخی زیاده بر شخصه مجتمع اولور اول سبب ندر که خلق
 قبیح آنه مستحکم اولوب ازالدی مشکل یا تمسغ اولور **اسباب ثلاثه**
 که امام غزالی آنلار خواص و اهل دینی آراسندن اولوردیر **اولکی**
 اولدر که بر معصیت و منکر و قوعندن تعجب ایلوب فلان کس
 نه عجب ایش ایتش و فلان عالم دن نه عجب قباحه صادر اولمش
 اگر چه بو تعجبک منشائی انکار منکر در اما شیطان تسویل و ضلالت
 اول معنایی تحویل ایدوب مساوی ایتکله باعث اولمشدر اگر غرضی
 مجرّه تعجب اولایدی اول کسینه نک آدین اکامق کرک ایدر بلکه
 فائد و ینیه سی اولیحق تعجبی خلق یاننده دیمامک کرک ایدر
 امام غزالی ایدر بوقسم ندر که فلان جاری سنی غایت سور با آنکه
 قبیحه در و فلان کس فلانک اوکنه دیر چوکر با آنکه جاهلدر دیر
ایکینجی قسم ترحم در برکسینه بر معصیت مبتلا اولدقدن ترحم
 ایدوب مسکین نه عجب معصیت مبتلا اولدی و در دمنده دن
 نه بولک خطا صادر اولدی دیر **اوچینجی** غضب لله ایتکدر
 یعنی بر منکر ایشند که غضب ایدوب فلان نه ایچون بویله ایدر
 دیر بواسباب غامضه در که خواص نام بلیوب مساوی یه مبتلا
 اولور لر فکیف عوام **علاج غیبت** اولدر که اوله اجمالاً ذکر ایتدو
 آیات و احادیثی ملاحظه ایدوب حق غصبه مظهر و اکل جیفه
 و دخول نادره مستحق اولغه تفکر ایدر اگر حسنانی واریسه اکاعطا
 اولنه یوغیسه شیر آنک سیئاتن دخی یوکلنک عاقل ایشی میدر فکر ایلیه
 حسن بصری یه برکسینه دیدی که سن بنی غیبت ایدر مش سن ایتدی سنک

بنم قمتد اولقدر عزت و رغبتك يوقدر كه حسناتي سكا هيا ايدم
 پس غيبت انتم پدر و مادرى غيبت ايدردم. زیرا چون حسنام
 آخر و يريلوب بارى آنلاره اولسون دير ايدى. و دنياده دخی
 مضرتي چوقدر غالبا اول كمسنده ايشيدن ضرر كه قادر ايسه قادر
 دكل ايسه اول سنى غيبت ايدى. بعضى لثامك مساوى خوانلق عادت كن
 اكثر خلق دخی آنلارى ذم و غيبت اوزرينه در كند و ده دخی خود
 معاييب وارايد و كى مقرر در. و اول معايبك ذكر بدن مكدرا اولو
 پس خلقى ذكر معايبك خريصا ايتكدن نه فائده و ارميش دير **بيت**
 اى كه جمال عيب خوشترنى | طعنه بر عيب ديكران چه دنى
بيت چو همواره كويى كه مردم بدند | پسندار قامت بر نيكي نرند
 بر تقدیر كه مساوى ايتدوى كمسنه تكرم. و بونك مساويسنه ترك كنكم
 ايليه عامه خلق بونك مقام اولدوغندن احتراز و اجتناب ايدو
 مقام و مساوى كوى در ديوا غنياب ايدى. بواجمالا عبادى در تفضيلا
 ذكر ايتدو كمزاسبابى ملاحظه ايدوب كند و سنه ديمك كرك ذكر مساوي
 تشنى غيظ اتمك معنى ده دشمنه فرضت و يرمكدى. معقول ميدركه
 حسنامى اكا عطيه و اعالمى هديه ايدوب. و آنك سيئاتى بن تحلل ايدى
 پس اول مغلوب ايكن بكه غالب بن آنك نعمتن سلب ايتك استرايكن
 اول بنم نعمتى سالب اولور. بو عين غبن و خسراندر. و محض ذلت و خذل
 انجنى. و بعضى مؤمنلرى كند و يه مزاحم ملاحظه ايلسه صبر و رضا لانم
 ايدون ملاحظه و تفكر ايدوب اول مسلمان دخی نصيبين طلب ايدى.
 نه صوچي وارد كه آنى هدف تير مساوي ايدم ديوندگر ايتك كرك
 وفائى دخی بوق نصيبى و اريسه بر هر حال اولور كه نصيبك نصيبك
 مقتضا سنجه بن همان كناهه مستغرق. و ملائمه مستحق اولدوغنم
 قالور ديمك كرك. و مجرد تلذذ و تفكه. يا موافقت اخوان ياران بكونا
 ايجون بو خلق قبيح و جرم عظيمه سبب اولوق محض خسران ايدون و اذنا

رضاي مخلوق ايجون خالق جليلى اسخاط ايتك عظيم شقاوت و خذلان
 ايدون و نفسى تنزيه ايجون غيرى غيبت ايتكدن بغض خلقدن قاچون
 غضب حقى اختيار ايتك وارايدون تفكر ايليه. با آنكه خلق قتلدن
 غيرى ذم ايتك كند و نك بر آتى ظاهرا و له جعي مشكوك. اما كند و
 غضب حقه مستحق اولسى خجرومدر. اما قصد مباحات و تفضل
 ايتك ايجون غيبت باطل. و خردن عاطلدر. نفسكه ديمك كرك
 كه غيبت ايله عند الله سنك فضيلتك منعدم. بلكه عند الناس
 دخی اساس فضلك منهدم اولور. فكيف اول كمسنه بي غيبت ايتك
 فضيلتى فايث و مغتاب جاهله فضيلتى ثابت اوله. اما حسد ايجون
 غيبت ايدن ملاحظه ايلسون كه غيبت ايتك اكا ضرر اولوقى طامع اولوق
 كند و سى هم عذاب حسد هم عذاب غيبتى جامع اولشدر. با آنكه غيبت ايله
 فضائل محسود ستر اولوق مقرر دخی دكلدر. بلكه غالبا ذكر و فتح حاسد
 نشر مدح حسود مؤدى اولور. نيته كيم ديمشدر **بيت**
 واذا اراد الله نشر فضيلة | طوبى اتاح لها لسان حسود
 قطع بنى ذم ايمه دن حسوده سوي | كند و نك زشت خوئي ظاهر اولور
 ذم اولند فچه نشر اولور هنرم | ارسه لرمسكى بويى ظاهر اولور
 راسته ترا و مستخر ايجون غيبت ايتك خود جهالت عظمى و حماقت
 كبرى در. زیرا غيرى بيكناه عند الناس تحقير ايدرين صانور. اما كند و
 الله و ملائكه و اشهاد محضين نه مرتبه خور و ذليل اولور. غيبت ايتدوى
 كمسنه خود نهايت برايكى كمسنه قتلدن عيان اوله. كند و يى روز محشر
 اولين و آخرين آراسند رسواي جهان ايليه. خصوصا اول بكنميو
 تمسخر ايتدوى كمسنه روز جزاده اول بر مقام عالى به چيغه كه بوجهر
 اهل چاه خورشيد و ماهه باقربى باقه. حسنامى و اريسه بكنند و كى
 كمسنه ايله او عزبه ايريشوب بوخار و ذليل قاله. نعوذ بالله من الخذلان
 حوجل و علا بسور كه. ياء ايها الذين امنوا لا تسخر قوم من قوم عسى

آن یکنواختی را می بینیم. و در حق بیوردی که. و یسخر من من الذین آمنوا
 و الذین اتقوا فوقهم یوم القیمه. و خواص غیبی که سبب تعجب و رحمت
 و غضب الله در عاقل آتی ملاحظه اید بحک بیلور که آخری اصلاح قصد
 اید و ب کذب و بی افساد و نفسی هدم ایشکله غیری بنیاد قصد اید که در
 پس تعجب اید سه کند و نفسندن ایلسون. و رحمت قیلور سه کند و سه
 قیلسون. و غضبی غیری ایچون قوسون. نفسی ایچون ایلسون که مصیبتی
 مبتلا. و جان و تن غریق کرد اب بلا قلمشدر. اول بونک غیبی ایلد
 ذلتدن پاک و طاهر. و بوحسناتی اکا هدیه و عطیه قلم ایلد خایب
 و خاسر اولق وار. امام حسن بصری به حجاجک مظالمی تذکر اید و ب
 ذمه خوض ایتک جانبدن تحریک و تسیر ایلسه لر موافقت ایتویب
 دیر ایدی که احتمالدر که اول توحیدله نجات بوله. و حسن غیبت و مسأله
 سویلک ایلد هلاک اوله. حجاج ظالم کی کسسه نک ذکر و مسأله و یسندن
 سکوت رأی حسن اولیجک. ملاحظه ایلد که دلالة مبتلا اولنه غیبت
 نیجه اوله. فقیر ایدرنی اگر حجاجک مسأله و یسی مباح اولماسه. حجاجی
 ذم ایتک جایز. و آنک کی ظالم لری غیبت ایدن کناهی غیر جایز اولردی
 ولی امامک غرضی ضبط لسانه معتاد و مرتاض اولوب. مالا یعنی سندن
 اعراض و انقاض قلمشدر. و اصحابی تهذیب و مساوی به معتاد اولسونلر
 دیوتا دیب ایتکدر. پس طالب سعادت. و راغب حسن و زیادت اولانلر
 بومذکورانی سمع جان ایلد اصغاف. و تسویل شیطان. و نفس پر خسرانی.
 الغا ایلسون که و قتلر بی غیبت مسلمین ایلد اصناعت. و وصول عذرا
 الیمه داعی اولان نفس و شیطان لعینه اطاعت ایتیمه **تنبیه** لسان ایلد
 غیبت حرام اولد و غی کبی قلب ایلد دخی غیبت ایتک حرام در. اغنی بر مسلمان
 قلبکدن قبایح ایلد متصف در. دیوفکر و عقد قلب اید سن تمام معلوم
 دکلر ایکن و بوسوء ظن دیرلر حرام در. ان بعض الظن انهم آتی دلالی ایلد
 اما تمام معلومک اولیجی عقد قلب ضروری اولور. اول وقت لسانه

کتور میبجه اتم اولنر. لسانه کتور بحک واقع ایلد. دخی غم و غیبت اولور
 حرام در **تنبیه** بعضی اعذار ایلد غیبت مجوز و مخصص اولور. و آنلر امام عز
 ذکر ایدوکی او زده آلتی در. **عذر اول** تظلم و شکوی در مثلاً بر قاضی بی
 ظلم و اخذ رشوت ایلد ذکر ایتک غیبت و حرام در. لکن بر کسسه به ظلم
 و حکم جور ایتش اولسه. اول کسسه سلطان و وزیر او کند حالن اغلیوب
 فلان قاضی بکا ظلم ایتدی. دیمک یا خصم دن رشوت آلدی. دیمک غیبت
 و حرام دکلد. **عذر ثانی** تغییر منکر و دفع فساد. معاونت طلب ایتک در. مثلاً
 دیر سن که فلان شویله فساد ایدر. کل آتی بر طریق ایلد دفع ایدلیم **عذر ثالث**
 استفتاد در مثلاً فلان کس بکا شویله ایلدی. بونک موچی ندر دیوفتی
 طلب اید سن. **عذر رابع** مسلمانلری آنک شرتدن تحذیر ایتکدر.
 مثلاً بر عالم بیلیوب. بر اهل بدعت و وارر کلور اولوب. بوسیدبله بعضی علم
 مسلمینک اول مستدعه اعتقاد و تعظیمی احتمال اولد قد عالم مزبور
 فلان شویله مبتدع یا فاسق در. دیمک جایز در. و بوقسمد ندر که بر
 بادشاه بر غیر مستحقه بر منصب ویرمک استدکده اصل عالم. و
 دفع فساد ایچون اول کسسه جاهلدر یا ظالمدر. اول منصبه
 نامستحق و فاملا ایدر دیمک غیبت و حرام دکلد. بلکه اقامت شرع
 و اسلامدر. **عذر خامس** بر کسسه نک غیبت دلالت ایدر. لقبی
 اولوب. تعریف ایچون اول لقب ایلد ذکر اولور. اهانت مقصود اوله
 اعرج و اعمش کی جایز در. اما ماما ممکن احتراز و اجتناب کرک در.
 و لا تنابروا باللقاب بیورلشدر. غیر طریقیله تعریف ممکن اولد
 بومقوله لقب ایلد ذکر ایتکله ارتکاب اولفامق کرک. محدثلر دن اسمعیل
 بن علیه دیک ایلد مشهور ایدی. علیه والد سی نانی اولمغیلده اعلیه
 دیمکدن مثالم اولوردی. حضرت امام شافعی رضی الله عنه
 آنی ذکر ایدکده تعریفه محتاج اولیجی. اسمعیل بن علیه دیمک اید
 که اکا ابن علیه دیرلر دیر ایدی **عذر سادس**. غیبت ایدوکی

کمسنه فسق و ظلمی اعلان و مجاهره ایدر اوله. خمار و عشار لر و
واسواق سکده سکران صبا حله کر مکی اختیار ایدن فسقه کبی حدیث
شریفه کلمه کده. **مَنْ لَقِيَ جَلِيًّا كَلِمَاتٍ عَنْ نَفْسِهِ فَلَا غِيْبَةَ لَهُ**
حضرت عمر دن رضی الله تعالی عنه مرویدر که. کیش لقا جر حرمه مراد لر
فاجر دن اعلان ایلان فاجر در. حسن بصری دن مرویدر که اوج طایفه
غیبت جابر در. برسی اهل هوی. یعنی بدعت مذهبنده اولان
رافضی و خارجی کبی. **ایکجی سی فسقنی اعلان ایلان فاسق**. **اوججی سی**
بادشاه ظالم. **امام غزالی ایدر بواج طایفه بر صفتند مشترک در**
اول فسقلری کتم ایتوب بلکه تمدح و افتخار ایتد کبری در بیان
کفارت غیبت در غیبتک کفارتی توبه و ندامت. ومن بعد ایتما که
عزیمت در. **امّا غیبت ایتد وکی کمسنه دن حلال لغن طلب ایتما**
حسن بصری قند لازم دکل استغفار کافی در. **امّا عطا قند و ارن**
ظلم ایلدم غیبت ایتدم دیلرسک عفوایله دیلرسک حقکی آل دیمک
لازمدر. **امام غزالی بوقول اصح در دیر**. فقیر ایدرین استحلال ایتد و
تقدیر جه زیاده انجمنک احتمالی و لیجک جمال ایله استحلال اولفق
کرک. **اون البخی آفت غیبت در** که فارسیده سخن چینی و ترکی ده
قو و جیلقدر. **وعظیم معصیت و فاحش جریمه در**. قرآن عظیمه
هَمَّا زِمْنَتَا بَنِيْمٍ. بیورد وخی بود. **وحدیث شریفه کلمه کده**
لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ تَمَامٌ. کعب روایت ایدر که بنی سرائله قحط و غلا
یقشد که حضرت موسی علیه السلام نیجه دفعه استسقا ایدوب
اجابت ظاهر اولمچو. **وخی نازل اولدی که ایچکوزده تمام واردر**.
موسی علیه السلام مناجات ایلدی که یارب کیمدر. **وخی کلدی که بن**
نیمه دن قولدی فی ایدر کن. **ممکنیدر که بن نیمه ایلیم جمله سی توبه**
ایلدیلر. آثار اجابت که تابع استغفار و انابت در ظاهر اولدی.
تبیه نیمت همان لسانه مخصوص دکلدر هر نسنه که بر مسلمان

آنک کشف اولماسندن مثالم اوله. **آنی لفظ و عبارت یان مر و اشارت**
و بالجله بوجه من الوجوه آخر اعلام و ایصال ایدوب. اول مسلمان ضرار
و ایلان ایدن کمسنه سخن چین و تمام در. **ونیمه به باعث ایتد وکی کمسنه**
بغض و عداوت یا نیت ایلد وکی شخصه اظهار محبت و صداقت یا حجره
کفت و کو. وجست وجودن تلذذ و خبت طبع. **ولوم شان ایله انصافدر**
واقع اولور که. **ادانی خبشا که ایتد وکی نیمه دن کندوسی متضرر اولوت**
مقرر ایکن. **یمینه صبر ایدر میوب**. **اساس خبثی بنیاد و کند و نیجه**
کمسنه نک حالتی افساد ایدر. **امام غزالی ایدر**. **تمام سکا بر کمسنه**
نیمت کتوروب. **مثلا فلان کشتی سنی سومن سنک حقلده شویله دیدی**
یا بویله ایلدی. **یا سنک امرکی افساد**. **یا دشمنکه محبت بنیاد ایتما ستر دیمه**
سکا مقابله سندن آلتی نسنه لا زمدن. **اولکی سی** **آنی تصدیق ایلیمه سن زیا**
نیمت ایتما که فسق مقرر اولدی. **فاسقک کلای مره و د و کندوسی مطرود**
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَدَبِّوْهُ. **ایکجی** اکا پند
و نصیحت و نیمه دن منع و نه ایتما کرک در. **زیرا حق تعالی**. **و امر بالمعروف**
و انه عن المنکر بیور. **نیمت** منکر اید و کنه منکر بوقدر. **اوججی** اکا
بغض ایتددر. **زیرا حضرت حق مبغوضی در**. **دردخی** **آنک نیمه سی ایله**
اول مسلمان سهو ظن ایتما کرک. **زیرا حق تعالی بیور که**. **لا تجنبوا**
كثيراً من الظنّ فان بعض الظنّ اثم. **بشخی** **آنک سوزی حق میدن**
دکلیدر تفیش و تفحص اولنماق کرک. **زیرا تجسس در**. **حق جل و علا**.
تجسسن نه بیور. **ولا تجسسوا دیمشدن**. **البخی** **آنک نیمه سنی**
هیچ کمسنه به حکایت ایلما کرک. **زیرا کند و دخی تمام اولش اولور**. **وهی**
ایتد و کفی ایشلمک عاردر. **نیمه کیم شاعر دیمشدن**. **شعر**.
لَا تَنهَ عَنْ خُلُقٍ وَ تَأْتِي مِثْلَهُ عَارُكَ إِذَا فَعَلْتَ عَظُمَ
حکامدن برهینه برد و سنی کلوب فلان کس سکا شویله دیدی. **دییجک**
ایندی ای برادر بنی زیارت چوقدن کلدک ایدی. **حالا اوج در لو خیا**

كلك **اول** . نعم دوستی بکامغضوب ایلدك **ایکینچی** قلم فارغ . و
 آزاده ایکن هم ايله مشغول و آلوده قیلدك **اوچینچی** کند وکی بنم قمتد
 امین ایکن متهم ایتدك . قلمادن بریسی برپادشاهه نیت ایتدیلر .
 پادشاه عالم مذکور عتاب ایدیک انکار ایلدی . پادشاه بکا بر معتمد
 کمسنه نقل ایلدی . دیجك عالم ایتدی . یا امیر تمام معتمد اولن . پادشاه
 خوب دیرسن دیوب آندن راضی و نمامه ساخت اولدی . عمر بن عبدالعزیز
 بر کمسنه کلوب آخری نیمه ایدیک سوردی که استرسك بوخصوصی
 نفتیش این لم کاذب چیرسك . یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق
 بنباء آیتنه مظهرسن صادق ايسك . همما زمتنا و بنیم . آیتنه ماصدق
 اگر استرسك سندن عفو و اغماض ایدر لم . ایتدی یا امیر المؤمنین عفو ايله
 من بعد سندن نیمه صادر اولسون . زیاد اعجی که بلغای عرب دندر . بر کمسنه
 آتی سلیمان بن عبدالملک سعایت و نیت ایلدی . سلیمان امر ایلدی جمع الحق
 زیاد غلامک یوزینه باقوب ایتدی **شعر** .

وانت امرؤ اما ائمتک خالیا	فخنت و اما قلت قولا بلا علم
فانت من الامرا الذی کان بیننا	بمنزلة بین الحیانة والاثم

صاحب بن عباده بر کمسنه رقعہ سنه بریتیک مالی اخذ ایتکه سعایت
 ایدیک ظهر رقعہ ده بوکلات فصاحت میرو حکمت انکیزی یازدی
 که استعایه قبیحه وان کانت صحیحه التبت رجعہ الله و الیکم جبرہ الله
 و المال ثمره الله و الاستاعی لعنه الله . بعض حکما دیشلر که نیت بر قدس
 که طلوزهراب شقاق و سه پایه که اوز رنده قاین . اوج نسنه در کذب
 و حسد و نفاق . حکایت ایدر که بر کمسنه بر قول صاقوب عیبی همان
 قو و جیل قدر دیو بر کمسنه اختیار ایدوب آلور . برقاج کوندن صکره خاتون
 ایدر که افندی سنی ایکن سوز آنجق بر جاریه الما ستر . اما بن نیز نجاته واقف
 کیجه یا تورا ایکن استر ايله بو غازی آلتدن برقاج قیل کس کتور بن آکا
 افسون ایدر بن سکا محبت و تابع . بل عبد طایع اولسون . خاتون اول سبید

که حازم دکلمش صدق کلام غلامه جازم . و دید وکی نسنه بی ایتکه عازم الی
 افندیسنه ایتدی . که بن خاتوندن خارجه میل . و سنی قتل ایدر اکدم کیجه
 او یورکی اول . که حقیقت حاله واقف . و سر فساددن عارف اوله سن .
 خواجه ایله ایدوب . خاتون استر ايله محل ذبحه قریب اولجی فی الحال
 صحرایوب قالقار . خاتونی بی توقف قتل ایلر . ارته سی قارب زن .
 بی وجه قتله محل ایتوب مردی قتل ایدر لر . ایکی قبیله مخدول اولون
 ایکی جانبدن محاربه مشغول . و نیجه کمسنه آراده مقتول اولور **ربیع**
 بی ادب تنهانه خود را داشت بد . بلکه آتش در همه آفاق زد .
 و نمامک بر عقوبتی دخی بودر که اکثریا اول کمسنه حقیقت حاله مطلع
 اولوب ارالردن عداوت مرتفع اولور . بوخوار و نجل قالور **منوی**

میان دو کس جنک چون آتش است	سخن چین بد بخت هیزم کش است
کند این و آن خوش دگر باره دل	وی اندر میان خوار ماند و نجل

نیت و سعایتی الغا ایتدك . و مفسد لک افساد نه اصفا ایتامک اصحا
 دولت و ارباب جاه و مکتبه الزم لازم . و اهم مهمات و لوازم در زیر
 بوبابی سده و مفسد و منافق کلامن رد ایتمرسه . ارباب نفاق . تکاثر
 و تغالب . و سک صفتان درنده قاجم و تکالب . بری بری دزم و نفاق
 ایتکه آرا لرنده بغض شقاق و شوب خدم و حشم . و اصحاب احباب
 فرق و اخراب اولوب شخص دولتی نوادر . و علل ايله معتل . و آستان سعادت
 بی انتظام و مختل اولوب . بالآخر قصر دولته منهدم و مایه آفتاب دفعی
 منعدم اولوق لازم اولور **اون بدیخی آفت ایکی دیللو اولمقدرد**
 که اکاذ و اللسانین . و ذوالوجهین دیرلر . مثلا ایکی دشمنک آراسنه
 کیروب هر برینه بر درلو سویلیوب . اساس عداوتی محکم ایتکدر بعض
 محدثلر روایت ایدر لر که من کان له وجهان فی الدنیا . کان له
 لسانان من نار یوم القیمه . و حدیث آخذه کلشدر که تجددون
 من شر عباده الله یوم القیمه ذوالوجهین الذی یأتی هؤلاء یحدیث

اما برکسته ایکی دشمن ایله صداقت اوزرینه معامله وهر بیلگی لجه
 بحامله ایلسه اما آخردن نقل کلام و هیچ برینه اضرار و ایلام ایلسه
 ذوالوجهین اولر بلکه بومداران مقبوله و بحامله معامله در اکثر
 عقلا بواسطه سالك و بخلق ممالك و طرفینک مدد ایلنه عالم
 و بر برینک عداوت و بعضندن سالم اولور لر اگرچه ایکی طرف ایله
 دخی کمال صداقت میسر اولر زیرا صدق صدوق اولدر که دشمنه دشمن
 اوله نیته کیم دیشلر در شعر
 صَدِّيقُكَ كَيْسُ الشَّرِّكَ عَنْكَ بَعْدًا
 لَكِنْ هَرَكْتُ بِه كَالصَّدَاقِ لَزِمَ
 دکل اما بوقدر بحامله و حسن معامله مستحب و مناسبدر **اولی**
آفت مدح کو یلقد که بعض مواضع منهای در امام غزالی ایکن
 مدح الی آفت وارد دردی مادحه ایکی سی مدد وجه عارض
 اولور **آفت اولی** افراط مدح کذب مؤدی و ملقدر فقیر ایدرین
 شعر بوافته مبتلا اولد قلمی ظاهر در بیت
 در شعر میچ و در فن او چون اکذب اوست احسن او
 بلکه بعض کثرت جمل و قلت تقوی سببیله کفر دخی مرتکب اولور
 شعر آء عربدن متبقی بوورطه به او غرامشدر نیته کیم دیشلر در شعر
 بتر شغف من فغی رشقايت
 منی احلی من التوحید
 شراح دیوانی متکلف جوابلر و پر مشلر **آفت ثانیه** ریادر
 زیرا مدح ایتمک دعوی محبت در واقعه مطابق اولمچو ربای محض
 ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشقت طوبی لك زربان تو بادل موافق
آفت ثالثه بعض نسنه لر ادعا ایدر لر که تحقیقی ممکن واکا اطلار
 اولم میسر کلد و بوافت اوصاف مطلقه ایله مدح ایتمک اولور
 مثلا زاهد در یا ولی در یا اهل ورع در دیمک زیرا حقیقت زهد
 و ولایت و ورع برکسته ده متحقق اید وکنه علم مشکلد اما اوصاف
 خاصه ده علم ممکندر مثلا فلا فی محمد نازی قیلور یا صدقه ویر

دیسه جایز که امر مخصوص محسوسدر بوافت دن احتراز ایچون جناب
 رسالت پناهی نبوت دستکاهی صلی الله علیه و سلم بیوردی لا ترکوا احدا
 و ان کان لا بد فقولوا فیما احسب و لا اتکى علی الله احدا یعنی
 برکسته بی مدح و تزکیه ایتمزین دیک **آفت رابعه** کاهی بر فاسقی
 مدح ایتمک آنک فرج و سرور نه سبب و ملقدر حدیث شریف
 وارد اولمشدر که ان الله یغضب اذا مدح الفاسق فقیر ایدرین
 مادحه بر آفت دخی بودر که ذلت لازم اولور مؤمنه واجبدر که
 کند و بی موضع ذلت صافنه خصوصاً که مدح طمع دنیا ایچون اوله
 خصوصاً بوزمانه که جود و کرم بالکلیه منعدم و مدح فصیح ایلد شکفته
 اولوب استماع مدح ایتمک قصور بران کی اساسی منهدم اولمشدر
 امرای زمان بر شاعرک الذنه قصید کورسه جان باشنه صحر
 و بر بلیغ قطعه سند در لر نظم ایدون صوفیه اضطرار ایدر لرین
شعر قوم اذا انشدتم فکانتما حاولت نفع الشعر من افانهم
 قد فاسقینها بالکبر و غنی ذهب الذین یعاش فی کما فتم
 مدد وجه عارض ایکی آفت **اولی** اولدر که بکرو عجب حاصل اولور **حکا**
 اولور که سادات عربدن جارود عیدی حضرت عمر رضی الله تعاهنه
 مجلسنه کلد که بعض حاضر لر بوکلان سید قبیله ربیعہ در دیدن
 جارود یقین کلیمک حضرت عمر رضی الله عنه دره ایله اوردی جارو
 یا امیر المؤمنین نه کاه ایتم دیجک حضرت عمر اییدی دیر کبری اشتد
 جارود بکا انذن نه لازم کلور دیجک بیوردی که سکا کبر و عجب
 کلکدن خوف ایدون سکا بو طریق ایله ذلت و یردم **ایکینجی آفت**
 اولدر که مدحی استماع ایدیمک کند و ده اول و صفک تحقیق مقرر
 اکیوب طلب زیاده ایچون جد و سعی دن فقور و کسل کلور بوکی
 آفت سببندر که جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم حضورند
 برکسته آخری مدح ایدیمک قطع غنی **حکا** بیوردی لر

و حضرت عمر المدح هو الذبح دیدیلر. اما علمادن مطرق دیرایدی
هرگز نفسمه کمسنه دن مدح و ثنا اشددم الانفسمك ذلت
وصغاری زیاده اولدی. زیاد ابن ابی مسلم دیش که بر اصد مدح
و ثنا سن اشدتمك اولر. الا شیطان اکا ظاهر اولور. اما مؤمن
اولان نذارک ایدر. عبدالله بن مبارک حضرتلری دیرایدی که بویکی
کلام خود مطرق بیورد و غی قلوب خواص در زیاد دید و کی
قلوب عوام در فقیر ایدرین بوسببند که مرتبیلر بر سالک واقع
صالحه کورسه و کشف و کرامت عرض ایلر نفی و صلب اید و بوا
مقامات و اسافل کراماندند دیرلر. و مرید آفرین وزه دیرلر
که نفسی قوی اولیه بر مرید حکایت ایدر که ایو واقعه کوروب بریه
عرض ایلدم ثنا بیورد و دعا ایلدی فقیر ذنوسنی تقبیل ایلدم
فی الحال واقعه کوردم بر کمره سیاه بنم زانومه مس ایلر نقل
ایلدم پس مدح استماع ایدن کمسنه غایت تغیط و احتراز اوزره
اولق کرک و نفسنه نظر سوئی تجدد ایلک کرک که عجب و کبردن
خلاص و فتور عمل و تقصیر کسلدن نجات و مناص بوله بعض علما
اصلا مدح استماع ایتمزلر ایدنلر فی خطر حاضر و قایق عجب و ریا
و آفات عمللرینه ناظر اولوب اگر بومادح بنی حقیقی اوزرینه
بیایدی مدح ایتمک دکل بندن کریزان اولایدی دینه **قطعه**
شخصم بچشم عالمیان خوب نظر و زخبت باطنم سرخچاق دین
طاوس را بنقش و نگاری که هست تحسین کند او نجل از بای زشتی
اون طغوزنجی آفت کلام ده واقع اولان دقایق خطا
و خلل در که اندن احتراز متعذر یا متعذر ایکیچونند من کفر
کلامه کثره لکه خصوصاً که کلام اصول دین و توحید ذات و صفات
حق مجید متعلق اوله و خصوصاً که متکلم عالم بل متکلم اولیه
نیتیم بوزمانه مشاهده ایدرزه احادیث و مواعظدن برایکی و

کوروب کرسیلر چیقوب عوامه وعظ و تذکیر و قرآن مجیدی زحی
اوزره نقل تفسیر ایدر. و بر شخصه برایکی کون خدمت و توبه ایدن زحی
حقایق و معارف سویکه باشلر. امیلر بومقوله کلام محض خطایا و **بیت**
ای بسا چیز می شود صادر که شود جاهل اندران کافر.
آمام غزالی ایدر که علم فصاحت و بیان بلاغه قادر اولمیانلرک سهو
و ذللی و خبط و خللی جوق اولور. لکن حق جل و علا جمللری عذری ایلر
عفو بیورد. نیتیم کیم حدیث شریفه وارد اولمشدر که بر کمسنه ماشاء الله
شیئت. دیسون لکن ماشاء الله ثم شیئت دیسون کند و نک
مشیتی قدا ایلر که تأخیر تراخی ایچون موضوعلر. ادا ایتمک عید بود
اعتراف و تذلل و تحضله که لازم بندر. انصاف بولنون اولکی داده
نوهم تساوی و اشتراک که مفصص شقاوت و هلاک در فی الجملة منفرم
اولغین اندن نری. و فانی ایلر امر اولندی. و مشهور در که بر کمسنه
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم حضورندن من بطیع الله و رسوله
فقد رشد و من بعضیها فقد غوی. دیجک صیغه اشتراک ایلر و من بعضیها
دید و کن منافی ایدوب عبودیت کوروب. پس الخطیب آنت. قل
و من بعضی الله و رسوله بیوردیلر. و دخی بیورمشدر. سزندن بریکر
عبدم و اتمم دیسون جمله کن حقا عبیدی و اما سی در. لکن غلام
واقنام و جاریه و قنانه دیسون. و دخی حدیث شریفه کلمشدر که
لا تقولوا للناس فقیهین یا سیدنا فان لم تکنی سیدکم فقد استخفتمکم
پس کفر به الفاظ تعظیم ایلر خطاب محرم و محظور در. حی بعض قنای
حنفیه ده مذکور در. برنجوسیه یا خرسنه دیسه کافر اولور خرسنه
استاد دیمک اولور. پس زمانمده یهودیلر خواجه فلان دیمک
خطر لودر. سلام حقنه دخی علما دیدیلر. ابتدا انلاره سلام ویرلر
آنلر سلام ویرلر. جوابنده وعلیکم دینله ارتوق نسنه زیاده دیمیه
لکن دخی حقنه بر مؤمنک حاجتی اولسه. ابتدا سلام ویرلر که رخصت وارد

و بعض الفاظ که فقهای امت کفر در دیشلر بغایت احتراز واجب در
زمانه ده ارسال لسان و اطلاق عنان سخن قتی شایع اولمشدر
بعض جمله لطیفه کویلی و اضحاک یاران قصیدایلیوی کلمات کفری
لطیفه دیوسویلی بعض انی استماع ایدوب ضحک و قهقهه ایلی
نغوذ بالله ایکی سی دخی دیندن بیگانه و ضلالت شمعنه پروانه اولور
بعض جمله جمل سببی ایله کلمه کفری ادا ایدرلر علما جمل عذر دکلر
دیشلر و یمن باینده میالغیر ایدرلر اگر اویله دکلسه کافر بالله اولور
دیرلر و بعضی دخی بواشتی ایتمز سک کافر اولی دیرلر و بعضی الله تعالی علم
که بفصل بندن صادر اولامشدر با آنکه صادر اولمشدر عوام حقند
بوسوزلر کفر در دیشلر بوجله آفات و مهالك و بلیات و معاطب در
که لساندن صادر اولور و صاحبی یا فاسق یا کافر اولور حدیث شریف
وارد اولمشدر **إِنَّ الرَّجُلَ لَيَسْكَمُ بِالْكَلِمَةِ لِيُضْحِكَ أَصْحَابَهُ** و لایبالی
بها آنه یقع بها فی هر سوآه جهنم سبعین خریفا یعنی هر کسسه بر سوز سوز
طریقی کولشد مک ایچون و اول سوز آنک قند جزویدر هیچ اندن
قایلر ایا بلر که اول بوسوز سببی ایله جهنم ایچنه دوشر یتش بیل
و کلمه کفر بر مشکلی دخی بودر که مخبر صادق اجراء کلمه شهادت ایله
تذکر و اسلامه کله سزدیوبور مشدر بلکه اول سوزدن بعینه توبه
ایتمک برزم علما هر قند لازم کلور پس نیچه کمسنه کلمه کفری سویلر
و اونودن خاطرنیه کلر که توبه ایلیه نغوذ بالله تعالی شقاوت
ابدی ده قالمق کورینور بوشکلک چاره سی اولدر که هر صباح و مسا
بود عالی او قوی **اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أَشْرَكَ بِكَ شَيْئًا وَأَنَا أَعْلَمُ**
بِهِ وَأَسْتَغْفِرُكَ لِمَا لَا أَعْلَمُ بِهِ وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ علما دیشلر که
بود عالی او قومق ماضی ده کفر کلمه سی لسانه جاری اولدیه آنی مجبور
و توبه واستغفار اولور و مستقبلدن کلمه کفر دن قوتل و علاست
حفظ ایلر بیکر منی **أَفْتِ عَوَامَكَ دَقَائِقَ عِلْمِيَّةٍ وَمَتَشَاهِدَاتِ قُرْآنِ**

و سرقضا و قدر و مشکلات اسرار حکمت و شریعتدن سؤال ایتمی
آنلاره لازم اولان ایمان و عمله سعی و اجتهاد در لکن نفوس امانه
عادتی اولدر که کند ویه نافع اولان تلخ و ثقیل کلور و مالا یعنی فضول
اولان شیرین و خفیف کلور و عوام بومقوله علومه خوض ایتمک دن
مسرور اولور زیرا شیطان اکا تخیل و تسویل ایلر که سندخی علمادن
واهل فضلدن سن بعض مصطلحات اهل رسومی بیلدک ضرر ویر
خلاصه علوم و نقاوه معارف بونلر در سن انلاری علماء ظاهر دن
یک بیلور سن خصوصاً که بعض صوفیه ایله مصاحب اولوب منطوق الطیر
عطار و کلشن راز و زبده عین القضاة هدائی دن برایکی بیت وقوفش
خود نکته دان عارف و حقایق شناس عمیق و علماء شریعت یانندن
ظاهری و بی تحقیق اولور و بعض علومدن دخی مسایل یا ترکی کتب
یا بعض ناس افواهندن تلقف ایدوب آنکله بعض دانشمند لری امتحان
ایدوب کند و حفظ ایتد وکی جوابنه مطابق تقریر ایتمزسه مجملنه
حکم ایدر و زمانه بلیه عامه که بومقوله اهل فضول و داعیه
ضلالت اولانلر عارض اولور شبیه قضا و قدر در که بعض فسق
فسق و فجور الهماک مقتضای جبلت ناباکلری اولوب زواج
شرعیته بی ملاحظه ایدوب و امر معروف و نهی منکر ایدن مؤمنلر
لوم و تقر یعنی استماع ایدیلرک شیاطین جن و ابلیس در و نلرندن
القا و تخیل و شیاطین افن بر تبلیس بر و نلرندن اضلال و تسویل
ایدلر که سنک فسق و فجور ایدر جکک علم الهی ازلی ده مقدر
ولوح محفوظه که جمعی حوادث و کوائف جامعدر مسطر در علم
الهی بی تغییر محال و لوح محفوظه مسطور اولان محو و لمق مستغدر
پس سن مجبور محض و مضطر صرف سن مجبور محضک تعذیب و مضطر
عقوبتی عادل حقیقی که صد و ظلم و جور آندن محالدر ممکن دکلر
نیت کیم عمر خیا مه منسوب رباعید مذکور در که **رباعی**

من می خورم و هر که چو من اهل بود
می خوردن من حق از ازل میداشت
می خوردن من نبرد او سهل بود
گر می خوردم علم خدا چهل بود

بوشهر ایله جبر محضه قایل و قتل زند شرایع و دعوات انبیاء که وعده
و وعید و ثواب و جزای اعمال صالحه و عقاب و نکال اعمال فاسده
مشتمل و مبتنی در فاسد و باطل و ثوب ظاهری جبر اولان اشیاء شرعی
تمثیل ایدر لر حافظك بوبیتلری کبی **شعر**

در کوی نیکبختی ما را کز رندانند
حافظ بخود بنوشید این خرقه می آید
و بوبیت کبی **بیت**
کار فرمای قدر میکند این من چکنم
و آنک امثالنی انشاد ایدوب

ضعفای ناسک دخی عقابند افساد ایتمک توصل ایدر لر بوفقیه علم
معرفدن خالی و بر میر فضول کوی ایله اجتماع و آنک کلامی بر شام
رمضانده استماع واقع اولد قدر بعض مشکلا و ارخه متکده حل
تمنا ایدرین دیدی فقیر دخی مسایل صیام و تراویح و قیامدن بعضی
نسبه لر صور مق تخیل ایدوب تمام انشراح صدر له بیورک دیدم
باشلادی سرقضا و قدردن سؤال و شبیه سابقه ایله ایراد اشکا
ایلدی فقیر ایدم اول سرقضا و قدردن بحث و جدال منهی در زیر استقدر
مقدمات دقیقه یہ منی در پس مؤمن صحیح و بنده صریحه لازم اولد که
فرمان پادشاه مطلق برینه کتور میکیون قبول و امتثال و مسارعت و استعجال
ایدوب بهانه و تعلل ایشکند او تور میه و چون و چرا و له لادن دم اوز
مثلا سن که پادشاه جهان مطاعک خدم و حشم و اتباع و انصار رندن
سن که حال اسکا در کاه سعادت دستگاهدن بر فرمان وارد اولسه همان
اطاعته مبادرت و امتثالنه مسارعت ایدر من یوخسه بوفهمان نه ایچون
بویله کلدی و بنم امتثالنه قدرتم نه بجهندن دیو بجهتنی باشلرسن
اگر شوق ثانی یہ کیدرسک اولامادندن معزول ثانیاً عقوبات ایله مقید

و مغلول و لورسن چون پادشاه مجازی اشتباه که مظهر **بیت**
بر غیر و اصناف شاهی بود چنانک بریک چوب پاره شطرنج نام شاه
بومرتبه ده در پس پادشاه حقیقی که **بیت**
بر وحدتش صحیفه لاری عجبست اینک نوشته ایشهد الله بران کواه
در کاهنه بهانه جوی و نافرمان اولان نه مرتبه مستحق عذاب و مستوجب
خذلان و عقاب اوله روایت اولنور که بر کسسه عمر بن عبدالعزیز حضرت
سرقدردن سؤال ایدیک ان الله تعالی لا یطالب عما فصحی و قدر
ولا یمایطالب بما فی و امر ثانیاً معلوم اولسون که علم الهی اولی عبدک
قدرتی ایجاد فعل یا اعدام طرفه متعلق وله جاغنه متعلق که تقدیر
آندن عبارت و لوح محفوظندن نشیطر اکا اشارتدر فعل عبد اضطراری
و عبد فعلندن مجبور و مضطر اولمق لازم کلیم زیرا بالبدیهه معلوم
و شک و شبهه معدومدر که فعل عبد احراق نار و تبرید مایکی اضطراری
دکله و اختیار یله اولان حرکات بد نله رعشه مرضی سبب یله اولان
حرکت بدن مابینند فرق ظاهر و ایدو که عقلا دکل صبیان و مجنون
دخی جرم ایلر و علم ازلی احد طرفینه متعلق اولدوخی عبد اختیار یله
اول طرفی ایقاع ایدوکی اجلدنر عبدک اول طرفی ایقاع ایدوکی
علم الهی اول جانبیه متعلق اولدوخی چون دکله زیرا علم معلومه تا بعد
معلوم علمه تابع دکله نقاش دیواره صورت فرسی بو و جمله نقش
ایلدوکی نفس الامر و خارجدن فرس اول صورت اوزن اولد و غندنر
نه آنکه فرس خارجدن اول صورت اوزن اولدوخی صحیفه دیواره بو
اوزن منقش اولدو غندن اوله حاشا و کلا و کذاک علم ازلی فعلک
بر طرفه متعلق اولدوخی مکلف اول جانبی اختیار یله ایقاع ایدوکی
او تور و در نه آنکه مکلف اول جانبی اختیار یله ایقاع ایتسی علم ازلی
اول جانبیه متعلق اولدو غندن اوله پس علم الهی عصیان سبب و علت
ایتمک کمال جهل و نقصان جلی دن ناشی در نیت کم رباعی ختام جواندن

خواجه نصير منسوب رباعيد ذکر اولمشده **رباعي**

کفتی که کنه بنزد من سهل بود	این نکته نکوید آنکه او اهل بود
علم ازلی علت عصیان کردن	نزد عقل از غایت جهل بود

چون جواب شبهه بواسلوب او زده تو صیغ. و مذهب حق بوبیان روشن
تصحیح اولندی میرزا الفضول خواه و ناخواه صامت اولوب کلام
بی انتظامندن ساکت اولدی. معلوم اولاکه بوزکر ایتد کمر تقریر علماء
شریعت و ائمه امتدیر. اما شیخ متصوفه و حکماء متأله بومقام
بر تقریر دخی ایتدیلر. آنی دخی ذکر و بیان اید لیم. کتابزده مطالعه قیلندر
جوانب مقامه بعون الله الملك العلام اطلاع تمام تحصیل ایدوب شهرات
و شکوک ظلامدن نجات بوله لر. اولام معلوم اوله که حکما کتب حکمتد
تقریر ایلدیلر که فعل اختیاری که فاعلندن صادر اولور. البته مبادی
مرتبه سی اولو کرک که صادر اوله. و اول مبادی اکثر حکما قتنه دورت
وحکیم اشراقی شیخ شهاب الدین سهروردی قتنه اوچ در. اول
علم یعنی اول صادر اوله حق فعلنه سنه در. بوجه ما تصور اولمق
کرک. و دخی اول فعلک فائده ماسی و اراید و کنه تصدیق ایتد کرک
کرکسه تصور مطابق و تصدیق یقینی علمی اولسون کرکسه تصور غیر
مطابق و تصدیق تخیلی و جهلی اولسون. ایکنجی سی شوق و میل در
جانب فعله که علم و تصور مذکور دن ناشی اولور. بوشوق و میل علمک
غیر اید و کی. و فعل اختیاریک مبادیسندن اید و کی بالوجدان الضروری
معلومدر. نیجه کسنه بر فعلی تصور و فائده سنه تصدیق ایلر. اما فعل جانیه
شوق و میل واقع اولوب اول فعل وجوده کلیم. اوچنجی سی اجماع و عزم
یعنی فعلک ایجاد جانیه رائی جمع و غریبی مقرر اولمقدیر. و بوندک
مبادی اولد و غنه دلیل اولد که نیجه کسنه بر فعلی تصور. و فائده سنه تصدق
و آنک ایجاد جانیه شوق و میلی دخی اولور. لکن بر سنه مانع اولوب
شوقی و اراکی فراغت ایدر. پس شوقدن صکر بر اجماع و عزم دخی لازم ایش

اما حکیم اشراق ایدر که بواجماع و عزم دید و کوکر لایمدر. ولی بویه شوق
تا گدی و غلبه سی در. بوسبب خرد کلدر. بونزاع نزاع لفظی بر قریب در.
دور دخی تحریک عضلات و اعصاب در بولزوی دلیل محتاج کلدر.
پس فعل اختیاری ولد کرک. اولام تصور جزوی. و فائده سنه تصدیق اولو
بو عملدن شوق و میل حاصل. و اول شوق و میلدن غریمت مرتبه سنه
واصل اولوب اندن تحریک اعصاب و اعضا ایلر. اول فعل حیرت وجود
اخراج و ابدا اولمش اوله. و هر فعل که بواسلوب او زده. اعنی یاسابقا
اصلا علم اکا متعلق اولیه. یا معلوم ایسه شوق و ارادت اولمغیل اولیه.
اول فعل اضطراری در. حرکات جمادات کبی. که اصلا علمله مسبوق کلدر.
و حرکت ارتعاش بدن کبی. که فرضا تصور دخی اولمغه شوق و ارادت.
سببیلر واقع اولمش کلدر. چون فعل اختیاری مبادی مذکور میوقو
آنلا سر منتهی اندلرایله وجودی واجب در. و بومبادی اولی که علم
و ثانی سی که شوق و میلدر. اختیاری کلدر. بلکه بر فعله شعور و تصور
و فائده سنه تصدیق ایتد که کسب و اختیار اولور. و اندن صکر میل و شمس
دخی کذلک عبدک صنعی و اختیاری ایلر کلدر. و میلدن صکر ارادت
که احد طرفینی ترجیحدر. اول دخی حکما و متصوفه قتنه بلا مزج ممکن کلدر
و آندن صکر تحریک عضو خود ضروری در. پس فعل اختیاری بالحققیقه
اسباب موجب و مبادی غیر اختیاریه مستند در. اگر دیر سک بوتقدیر
فعل نیجه اختیاری اولور. بلکه غیر اختیاری اولور. بوا یسه خلاف مفروضد
جواب ویرد که اختیاری بواسلوب او زده واقع اولاند. پس فعل اختیار
ولکن اختیار اختیاری کلدر. نیتدیم دیمشدر در. **مثنوی**

کرچه از جبر فعل او دورست	اندران اختیار مجبورست
کرچه بی اختیار کارش نیست	اختیار اندر اختیارش نیست

اگر دیر سک که بعد مأمور چون اختیارند مضطر و مجبور اوله. پس بواختیار
حقیقتد جبر محضه راجعدر. و جبر محضه مبتنی اولان امر و قضیه مانعدر

زیرا مجبور محضه امر و نفی عقلا مستحسن و شرعا غیر واقع در برابر ذرکه
 مشایخ متصوفه بواسطه صعبه بویله جواب و بر دینار که مؤمن مطیع
 قلبه حق جل و علا فعل خیر و ایجاد امر جانبدار علم و شعور و بر دینار که
 شوق و ارادت بر اقدی که خیری تحصیل و امر نه امثال ایلدی و کافر و فاسق
 قلبه بوشوق و ارادتی بر اقدی لابد تحصیل خیر و امثال امر ایتدی
 زیرا اولی که مایهتتک مقتضای بوایدی و ثانی که مایهت و حق
 استعدادی بوایدی و مایهات غیر مجعول و استعدادات غیر مخلوقند
 هر چه ظاهر در جمله اعیانست
بیت مقتضای سببی ذات اول علام
 و بر سه حکمتله اولیه ظالم
 اول سببند که روز محشر و فردای قیامت سر قدر جمله عالم و عا
 مطیع و عاصی و لایزال ظاهر و مکشوف و لیجوش اشقیای جمله کند و لایزال
 و ملامت و سوء فعلی رینه اظهار ندانم ایدوب ربنا ظلمنا انفسنا
 و ان لم تغفر لنا و رحمتنا لنکونن من الخاسرين دیرلر و هیچ کافر و عاصی
 دنیا ده ملحد لر خدا هم الله تعالی کبی بزم صوچر نه ایدی چونکه تقدیری
 ایتشد که تقدیرک تغییر قابل دکل بزم عذاب و عقاب ایتک روا دکلدر
 دیمیه لر چون بوسر معلوم اولدی که فعل اختیاری ده حقیقت اختیار اختیار
 دکل و انک حقیقتی اضطراره راجعه و انسان تقالیب دست و چوکان
 تقدیرده کوی و نش کرد اندر
 لیک در اختیار مجبوری
 کید و حول و قوت اسقاط و نفی ایدوب جمله حول و قوت حول و علا اسناد و حصر
 مشقین درین کارگاه و هم و خیال
 قابلی را اختیار خود عاری
 خویش را در مجاری افعال
 کشته افعال حق بر وجاری
 و لسان حال و قال ایلله اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفه عین و لا اقل من ذلک
 دیوب حق جل و علا دن توفیق و امداد طاعت و خیری تضرع و خداوند
 که عدم توفیق و عیدی کند و حول و قوت موهوم سنه تقویض ایتکدر

تعود ایلله طاعت صادر اولسه یا رب محض اسنک امداد و توفیق
 دیوشکر و ثنا ایدوب تمنا و تطلب مزید ایلله **بیت**
 شکر باشد کلید کنج مجید
 کنج خواهی مده زدست کلید
 اذ من الشکر عظم الا وه
 و من الشکر دایم نعم او
 اگر معصیت صادر اولسه محمد ول کبی سنک تقدیر بوایش نیمه کاهم وارده
 جرم و عصیان بسوی خویش افکن
 سر شرمندگی به پیش افکن
 معذرت پیشه گیر و استغفار
 عجز و فقر و شکستگی پیش آر
 کای خدا بند کنه کارم
 نزد خود کوهها کنه دارم
 نیست غیر از تو عذر خواه کن
 عذر عفو توئی کواه تو بس
 بلکه کند و نفس شومندن بیلوب عبادتی تقصیر ایلله معیوب تقصیر
 نفس اماره سنه منسوب ایلله ادب عبودیت بودر نیت کم لسان الغیب
 خواجه حافظ شیرازی دیشدر **بیت**
 کاه اگر چه نبود اختیار ما حافظ
 تو بر طریقی ادب باش و کوکاه منست
 بعض اهل عرفان بیور مشلدر که
 الا نردم و حمد فتکونوا و قایم
 و اجعلوا و قایتکم فی الدج تکونوا مدبا علیین یعنی عبد مکلف
 حالی ایکیدن خالی دکلدر یا خیر و طاعت مظهر اولوب مستوجب صلح
 و تحسین اوله یا شر و معصیه مصدر اولوب مستحق ذم و نفرین اوله
 پس ادب که لایق عبد بر ارب در اولدر که مصدر معاصی و شر اولد قد
 حق جل و علایه و قایه یعنی سیر اولوب حق جل و علا جانبدار تیر ذم و ملام
 آملغه مانع اولوب جمله لوم و ملامتی کند و به ایقاع و تفریع و ندامتی
 نفس بر تقصیر نه ارجاع ایلله
 آن تقاضی همی کند توحید
 کر چه در کیش صاحب تفرید
 که همه فعلها چه زشت و چه خوب
 بی و سابط بحق بود منسوب
 لیک از انجا که شیوه ادبست
 نسبت فعل شر عجیبت
 و اگر فضل و توفیق حق جل و جللاه سببی ایلله مظهر طاعات و حسنا

اولدیه بود فعه حق جل و علای نفسنه وقایه و سیر ایدوبی جمیع مدح
 و ستایشی اول جناب فیض مآبه حصرو اسناد ایدوبی نفسنی استحقاق
 مدح و ثنادن تنزیه و ابعاد ایلیه که ادب عبودیت ایلد محلی و محج و رعوت
 متخلی اوله جمله انبیا و اصفیا که پیشگاه قبول و اصطفا ده مقرر بلرد
 بوحلیه ایلد محلی و بواد بایله مؤده بلرد نیتکم سرور بارگاه اصطفا
 حضرت محمد مصطفی علیه الصلوٰه السلام لازکی سور که ادبی بی
 فاحس تأدیبی و بواد بندر که حی جلیل محکم تنزید ابرهیم خلیلدن
حکایت سور که الذی خلقنی فهو هدی و الذی هو یطیعنی یسقی
 و اذ امرضت فهو شفیق و الذی یسئنی فدی و الذی اطع ان یغفر
 خطیئتی یوم الدین زیرا و الذی یرضنی و یشفق دیمی سقم و مرض که
 ظاهر اشر و الم در حقه مضایق ایتوبی نفسنه اضافت ایلد که مظهر
 اکفای ایلدی شفای که خیر و نعم در جمله حق جل و علای اسناد ایدوبی
 و فاحه فاحه ده که ام الکتاب و خیر الخطاب در بواد بیک رعایتنه
 اشارت واقع اولمشدر که جرأت الذین انعمت علیهم غیر الغضوب
 علیهم و لا الضالین سوریلوب اهل سعادت و هدایت اولان انعامی
 حق جل و علایه نسبت صریح اولنوب و غیر اولان نسبت و ضلال و حجل
 و علایه نسبت اولنوب غیر الذین غضبت علیهم و لا من اضللتهم و یسلط
 سبحان الله ما اکثر لطایف کلام الله بواسارت لطیفه و نکات
 شریفه دن غرض بیان آداب و تأدیب و تهذیب و الحیال باب در بو
 سبب ندر که بعضی کل ارباب طریقت سور دیر که التصوفی ادب کله
شعر ادبوا النفس ایها الاصحاب طرق العشق کما آداب
بیت مابه دولت ابداد بست بایه رفعت خرد ادبست
 پس بو تطویل و تفضیلدن حاصل بو ایدی که اهل جبرنی خیر طریقه سینه
 سلوک و سیر ایدوبی شیطانک نه صوبی وار چون لغوی و طردی مقدر
 و ترک طاعات و کسب سیئات ایدن نه محل لوم در چون افعال عباد

خیر و شر علم ازلی ده ثابت و مقرر و لوح محفوظه که علم شامل مبارکی
 عالییه اشارت یا ظاهر اخبار ده وارد اولد و فی کبی بر لوح عظیم
 که جمله حوادث و اکوان ایلد رقم اولمش اوله اندن عبارت در
 مکتوب و مسطر در دیوبی بو کلامی ترک طاعت و کسب معصیت ایتکه
 سبب معذرت ایلان ملحد و یخند و لدر و اگر معتقد ضلال اولوب
 محض اعرض دقایق و درک حقایق دعواسن ایدوبی تقوه و تکلم ایت
 مرکب مالایعنی و صاحب بدعت و فضولدر اگر ناکاه نقب شمسیه
 دوشمش و ثقبه خاطرینه زبور خواطر او شمش اینه ذکر ایتد کمر جواب
 شافی و خطاب وافی ایلد قناعت و دفع شبهه و رفع شاعت ایلسون
 و ادراک این مدوی یرده تسلیم و اطاعت ایتسون و الله الهادی
 چون آفات لسان بو قدر ذکر و بیان اولندی بو مقدار ایلد اکفای
 و اختتام و بزنی آفات لساندن احتراز ایدوبی ختم کلام ایدلیم
ذکر ذیل صلیف صلیف و تصلف او کونک و کند و ده اولیان
 فضایی وار ادعا ایدوبی دایم سن حدندن بلند و مرتبه سن استحقاقند
 زیاده ارجمند طومقدیر و صلیف حقیقتد عجب ایلد کذبندن مرکب
 و تسابح و فروغی دایما مراتب عالییه ادعا و ارباب فضایله تحقیر
 و ایذا و رعایت حقوق اخوانه تقصیر و نفسنی تعظیم و غیر تحقیر
 و چون عجب و کذبک علایج تحریر و تقریر اولندی علاج صلف نلردن
 معلوم اولور **ذکر ذیل بخل و خست** بخل خلق مذموم و ضد
 سخا و المغیره و ذیل عظمی ایدوبی معلوم در و لسان شرعد دخی
 ذم بخل و مدح سخا حق واقع اولمشدر و من یوق شیخ نفسه
 فاولئک هم المفلحون شیخ بخل غلیظدر و لا تحسبن الذین یجملون
 بما آتاهم الله من فضله هو خیر لهم بل هو شرهم سيطون
 ما یجملوا به یوم القیمه و حدیث شریفه واقع اولمشدر که لا یخل
 الجنة بخیل و دخی سور مشلردن ثلاث تمکات شیخ مطاع و هو شیخ

و انجانباً المرء بنفسه. یعنی اوج خلق و اورد که هر برسی صاحبی هلاک
 اینجیدر. برسی بخل شدید که اکا اطاعت ایدوب قلب و روحه صلی
 جاری و لمش اوله. آیکنجی سی هوی یعنی باطله میل در که اکا نفس الموش
 اوله. آوینجی سی کنی کند و نفسنه و کمالته عجب ایتدره. و آن عباس
 روایت اولنور که حق جل و علاجت عدنی خلق ایتد که امر ایلدی
 که ترین ایلید. پس بیوردی آنها کی اظهار ایت جنت دخی هر سلسبیل
 و عین کافور و تسنیمی اجرا ایدوب. نه هر و غسل و لبین متفر اولدی.
 پس بیوردی که سر بر لری. و کمر سیلری. و مجله لری. و حوری لری اظهار
 ایت. پس حق تعالی نظر ایدوب. بیوردی که آمدی تکلم ایلید. جنت کلام
 فصیح ایلید دیدی که طوطی بن د خلی. حق جل و علا بیوردی که عزت و جلالم
 حقیقون سند بخیل کسینه بی ساکی ایتنری. اگر دم بخل و مدح سخاوه
 وارد اولان آثار و اخبار. و اساجیع و اشعار ایراد اولنور سه تطویل اید
 بیرون اولور. پس آنلردن فراغت ایدوب بخل مذموم ندر. آنی بیان و طایق
 علاج عیان اید لم بخلک تقریفند جوق کلمات ایتشله. لکن اصح قول
 بودر که بخل شرعا واجب یا مروت یوزندن مناسب اولانی قادر اولوب
 ایتمکدر مثلاً بر کسینه شرعا واجب اولان ذکاتی و یرمیه بخیلند شرعا
 واجب و یرسه. اما مروت طریقندن لازم اولانی ترک ایلید. مثلاً مال
 موفور و نعمت عظمی به قادر اولوب. اقارب و جیراندن فقر و صلی
 اولوب ضرر فقر و شدت افلاس ایلید معاش ایدوب بونلاره فواصل
 نعمتدن بر حبه و یرسه. اگر زکوۃ شرعی سن دخی و یرسه بوکسینه بخیل
 تحند داخل. و وعید بخیل کا واصل و متواصلدر. و واجب مروت
 اختلاف اشخاص و ازمان حالات ایلید مختلفدر. مثلاً فقیر بر جزوی
 امساک ایتک مروت مانع اولمز. اما غنی به امساک مانع مروتند.

بقنطار زرخش کردن ز کج	نه چند آنکه دیناری از دست
بر هر کسی بار در خورد زور	کرانست پای ملخ پیش مور

ضیاء قلده. تدقیق ایتک مروتند کلد. معامله ده و مبیاعه ده تدقیق
 ایتک مروت منافی کلد. مکر حد دن بیرون اوله. و بیع و شراره دخی
 مثلاً کفن المقد. و اضحیه المقد تدقیق ایتک مانع مروتند. و بالجمله
 مروتک بر معینی یوقدر. و لکن ذوق سلیم. و عقل صحیح صاحب معلوم
 اولور که نه مرتبه مانع مروتند. و نه مرتبه کلد. پس بر کسینه زکوۃ مقرر
 و یرسه. یا مالک اوسطندن و یرمیوب ادناسندن اقبیح بخل ایلید بخل
 و آنلاری انسه. و لکن محل و مناسب اولان یرده مروت ایلید نه بخیلدر.
 اما اولکیدن ادنی در. آنی دخی ایلید بخلدن خلاص اولوب. و من یوق
 شیخ نفسه درجه سنک ابتدایی اکا حاصل. و آثار بذل و سخا نفس متقا
 اولنه و اصل اولور. و لکن مراتب سخا و ایثار متفاویدر. و اسخیا و کرام
 مقامات احسان و انعامند پنج طیفه در. **شعر.**

وَلَمْ أَرَأِ مِثْلَ الرِّجَالِ تَقَاوُلْدِي الْمَحْدِ حَتَّى عَدَّ الْفُجُورَ

ایثار کادیر لکه کند و یر لازم ایکن صبر ایدوب آخر و یر نیت کیم قرآن
 عظیمه بیوردی. وَ يُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ.
 و ایثار له متحلی و متصبر و اصلا فادام و متضجر اولمیانلر مقام عالی در
 و اما ایثار دن صکر صبر اید میوب فادام اولوق احتمالی اولیجی ترکی
 بکودر. **لا صدقة الا عن ظهر غنی** بیوردی بونلاره کوره در **بیان**

اسباب بخل خواهجه نصیر ایدر. تأمل اولنسه سبب بخل اوج نشه
 یا خوف فقر و احتیاج. یا غلو حب مال. یا شرارت نفس سببی ایلید غیر
 خیر و صولوق استتمامک. اما غرالی ایدر. سبب حب مال ایکن نشه در
 برسی حب مشتهیات که طول امل ایلید مقرون اوله. مثلاً بر کسینه
 کند و یر طول عمر تقدیر ایدوب. مدت عمر مشتهیاندن لذت و مستحساندن
 تمتع ایتک استیجابک لابد ماله که مشتهیانتک و وصولنه سبب و آرزوی
 نفسی اولان مستحسانک حصولنه علتند محبت ایتک لازم اولور نیت کیم
ربا ای زرتویی آنکه جامع لذاتی محبوب خلایق بجمه اوقاتی.

بی شک تو خدا نه ولیکن بخدا ستار عیوب و قاضی حاجاتی
 اما طول مل اولسه مثلا یارن یا او برکون موت اغلب و سفر آخرت
 قندن کلیم البصر و اقرب اولسه ناکه که مفارقتی لازمدر اول قدر
 محبتا یلمز بعض کسسه لر اولاد نک بقاسنی کند و بقاسنی کبی حبت مال
 سبب و خضر اذخاره علت قیلور. آنکچون جناب رسالت پناه صلی الله
 علیه و سلم بیوردی که الولد بمخله مجتبه یعنی ولد محل نخل و خوف فقر در
 آنکچی سی عین مال محبت ایتکدر نیتیم بعض کسسه نک مال موفود
 و خراین مکتوری اول قدر اولور که معتاد دن زیاده عمری اولوب
 هر اید وکی اتفاق و خرجک اضعاغ مصناغه سن ایلسه نقصان ظاهر
 اولور. بعضنک املاک و عقار شدن ربع و ادرار مرتب دخی کلورکن
 و اصلا فقر و احتیاج احتمالی یو غیکن. ینه عین مال محبت و نفس دینار
 و در همه عشق و مودت ایدوب. نه زکوة واجب دن بر حبه. و نه صدقه
 مندوبه دن بر فلس و یرر. بلکه کند و حقند اقل قلیل ایله اقتصار.
 و نان و جنین ایله اکتفا ایدوب اموال تحت الارض دفن ایلر بعض مؤمنین
 ضایع اولماسن دخی اختیار. و بعضی موارد مبعوضه انتقال ایتماسیلر
 کاه ناله دلسون. و کاه آه جان فکار ایدر. و بومقوله اشخاص روزگار
 بی نهایت بولنور. و هر برینک نوادر اخبار و احوالی مجالسد نقل و
 حکایت اولنور. ایراد امثال و بیان حال ایتکه احتیاج یوقدر. و بومرض
 بغایت عسیر العلاج در. خصوصاکه زمان شیب و کبرهن ده دخی اولر.
 بوکسسه اکابر که برکسسه بر محبوبه عاشق اولوب رسول موصله
 دخی محبت ایدوب کیدرک محبوبی اونودوب رسول مجتبه مبتلا اولر.
 زیرا بی شمه اصل مشتمیات نفس در. اما مشتمیات مال سبب حصول
 اولغین هر کشتی کا محبت ایتشدن. لکن کیدرک مشتمیات اونودوب
 نفس مال که سبب حصول مشتمیات ایدی محبت و لقدرا و لمشدن که جمله
 مشتمیات دن جمع مال و ادخار اکا اشری و احبا و لمشدن حتی بعض نکلا

لوم و خساستلرینه لوم و طعن ایدوب قدر تکر و ارا یکی فقر یکی ضرر
 و مؤنثله معاش و طبیات دنیادن که قل هی للذین امنوا فی الحیوة
 الدنیا بیورلشدن. بالکلیه حبت مال ایچون اجتناب ایدر سزدینلر
 دیر لکه چون مقصود نفسنک مشتمیاسنه وصول و لذت مستحسنی
 حصول در. بنم قائم زده جمع مال مستلذا تن الذر و جملة طبیات
 اطیب و اشری در. پس بزده نخی نغیم دنیادن تمتع که خرج و تفریق دن تمتع
 حاصل. و بنم نفسم رغایات عیش و سرورده و اصل در دیو جواب و یرر
 اما غایت ضلال و لغایت جهل در. زیرا وصول حاجات و حصول مراد
 اولمچی ذهب ایله حیرک نه فرقی وارد **مصرع** برای نهادن چه سله و چه زر
بیان علاج بخل چون بخلک اسباب بندن برهیی حبت مال و حبت
 مالک سبیلری نه در ذکر اولندی. پس هر شینک ضدی ایله علاج
 اولنور حبت مشتمیات قناعت یسیر تحصیل ایله اولور. و طول امل
 تذکر موت اقران و امثال. و معارف و اشنالرد کر بیه اولور. هزاران
 زحمت و تعب ایله جمع مال ایدیلر. آخر قویوب حسر تله کندیلر مال
 آنلرک اجللرندن صکر بقالرینه سبب اولندی **بیت**
 نه ایشان نخستین نکه داشتند || بحسرت یزدند و بکذاشتند
 الآن ما للربی غیر یلر تصرف و آنلر خاک ایچند غزن و تأسف ایدر لر
 اولاد ایچون حرص و بخل خود غایت جهل و حماقت در. آنی خلق ایدن روزگار
 پروردگار ولادت دن اول بچه روزگار حالی تدبیر و رزقی تقدیر
 ایتشدن. و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها. بچه کسسه یر
 پدر و مادر دن بر حبه میراث انتقال ایلر. ینه فضل حق دن اولقدیر
 ملک و مال مالک اولور که آبا و اجدادی عشر عشری کور و مامش لای
 و بچه کسسه یر پدر و مادر دن اموال و اسباب خارج حد و حساب
 انتقال ایدر. اندک زمانه اول مال بسیار عرضه تلف و یوار اولوب
 فوت یومی سنی اقل قلیل قیلور. و کند و سی فقیر و ذلیل اولور. پس

وادری چون خزینه دارلق خیال باطل و اولاد بی ماله اصم لیلان احمق
 و جاهل در نیت کم حافظ شیرازی معانی پردازی ایدر **بی**
 خزینه دار میراث خواره کار کفر بقول مطرب و ساقی بفتوی و
حکایت اولنور که سلطان محمد زمانند برخواجه مالدار و ارایدی
 که کثرت مال و خزانند قارون روزگار ایدی خواجه عدیل قارون
 گرفتار موعده اذاجاء اجهتم لایست آخرون ساعه ولا یستقدرون
 اولدی فرزند دلبند نه عمر صد ساله تقدیر ایدوب هر کونینه بیك
 درم خرج توفیر فرض ایدوب مبلغ حاصلی خزون خزان و حواصل ایدوب
 اوصیایه تسلیم و کند و بی افلاس فرزند دن بی بیم ایدوب سفر آخرتی
 تصمیم ایدر فرزند مبلغ رجاله واصل و امواله دست رس حاصل
 اولیجی اسراف بی انصاف و بتذیری تقدیر ایله بر باد ایلر حتی نقل اولنور
 کمان کور و تفنگ کور بنادق سیم و زر ایدوب دریا ده مرغابیلر آتش
 و همیان پر زری دیوار حجر به اوروب همیان تلاوت سورع انشاق
 و حاضران انتهاب و اختطافه اتفاق ایدیک کند و قهرها ایلخند
 اولوب همیان آخری در میان ایدوب آنی دخی اصحاب اخذ و انتهاب
 و بوقهر بی حساب ایدوب بر کونده نیچه صنادیق قی و همیانها منتهی
 اولوردی جوان وارث اموال انفاد و افلاس سببی ایله ساکن کلخی
 و رماد اولمش سلطان محمد علیه الرحمه استماع ایتدکه خواجه بخل صفتی
 سابقه معرفتی ولد و غیجی جوان مسرفی دعوت ایدوب نینه رأس مال
 بخشش و نوال استیجک دیش که ای شاه روی زمین دولت جهان فواید
 سایه سند عالم و عالمیان امین اولسون شرط حق کداری و بند بر روی
 و داد احسان و سخاوت کستری همین در که باد شاه جهان پناه بیوردی
 آمانند بی کج افلاس فادان ساحه توانگری و غنا به چیرمق ممکن
 و مقدور دکلدر زیرا پدید بوند حقیر حی ذوالجلاله اصم لیلوب
 مال و مناله اصم لیلدر حق غیرهینه اصم لیلان ذلیل و فضل خندان

غیر

غیر بی شیء قلیل در پس برکسه فرزند آجل ایچون کند و بی هلاک
 و دامن عصمت و همتی حیا اینه اگر فرزند صالح قویار سه خوجل
 و علا و هویتوی الصالحین بیورد و بی کبی آنی صنایع ایلر اگر فاسق
 اولور سه فاسقه آلت فساد و عدت معاصی ایدوب و بکاهند شرک
 اولق وجه میدر عزیز لردن بر سینه آتش بیك درهم واصل اولوب
 جمله سن صدقه ایدیک دیشکر بر مقدارین اولاد که ذخیره ایلر
 اولمزی ایدی دیشکر دیشکر لایکله جمله سن الله تعالی قاتند نفسمه
 ذخیره و الله تعالی حضرتی اولاد مه ذخیره قیلورین بومقد مالی تذکر
 و سایر خلائک احوالی عند الله و عند الناس مذموم لغت بی تفکر ایدوب
 کند و بر جبر ایله ریاء سخاوتی تحمیل ایدوب خلق شجسی تخلقه و شیخی سخا
 تبدیل اولند قدن صکر ریایی دخی دفع ایتکه جهدا ایدوب بوعلم و عمل
 ادویر سله اصلاح مزاج و تحصیل علاج ایلیه و الله الموفق پس بعض
 حکایات اسخیا ایراد ایدلیم امید در که اکساب صفت سخا و اجتناب
 سمت بخله سبب اوله صفت سخا و کرم طایفه عرب که خیر ام واصل محمد
 سید عرب و عجم در مخصوص و قبایل عربین قریش و بطون فریشدن
 بی هاشمه اختصاصی مصرع و منصوب در و عهد خلفای مروانیه
 و عباسیه ده بازار کرم رایج و نافع و غالب امرا و وزرا بوصفت
 حسنه ایله انصاف ایتدکه بر برندن متسا بوا ایدیلر و تصریح اهل تواضع
 و اخبار بود که عهد اسلام ده سر آمد اسخیا عبدالله بن جعفر طیار در
 که معاویه نك احب حباسندن ایدی و هر ییل یوز کره یوز بیك درهم
 وظیفه سی و ار ایدی جمله سن فقر و محایج و ایتم و ارامله بخش و عطا
 قیلوب او آخر سن ده مدیون اولوردی معاویه به عبدالله بن جعفر
 هر سال بوقدر مال و یرمک بیت المال خلاص و امیر المؤمنین غیر خلاص
 دیدیلر جواب و یردی کین بومالی عبدالله و یرمزی بلکه فقر و محتاجین
 اهل مدینه به یررین تفیش ایلک تفیش ایدیلر جمله سن فقیر و سایل

وایتام وارامل وطلاب خود و تأمل سفایل اولانلر بخش ایدوب کندی
 فقیر و عایل قالمش. طعن ایدنلر خود عبدالحی انصاف و بیت المال کا ویرک
 جمله فقرایه ویرمک اید و کند اعتراف ایدیلر. **حکایت** برکون عبد الله
 مزارعی اولان ضیعه سنه تفقد و نکاه ایتکیچون سالک راه اولمشید
 اتفاقا بعض نخلستان کنارنه کدر ایدوب کوررکه بر غلام سیاه خدمت
 حدیقه ایدرکن. اکا اوج قرص نان کتوررکن مکر برکلب حدیقه زن لعل
 و غلام یانسه واصل اولور. غلام کلبه بر قرص نان آتوب آنی تناول ایتکی
 برین دخی ویروب آنی دخی اکل ایدیک برین دخی ویروب عبد الله ایدر
 یا غلام قوتک هر روز ندر ایتدی که کوررک اوج قرص در عبد الله
 ایدر پس یخون جمله سین ایشار و کند و که جوع اختیار ایلدک غلام ایدر
 کوردم که بوسک غریبدر دیار بعید دن کلمشدر جابع و طالب نصیب
 پس آنی محروم ایتکی نخل و لوم کوردم. عبد الله ایتدی پس بکون نیجه
 ایدر سن غلام ایتدی جوعله جلیس و صبرله انیس اولورم. عبد الله
 متأثر اولوب بنی خلق خلق خود ایله ملامت ایدرلر. بو غلام سیاه
 بندن اسخی در بنی اشتباه دیوب. پس غلامی و نخلستانی بالتام اصحابدن
 اشتر ایدوب غلامی اعتاق ایله رقبه سن رقبه رقیقیدن تشکیل جمله آلا
 و اسبابی ایله اکا تملیک ایلدی. عبد الله دیدیلر که پس سن اندن اسخی
 زیرا آنک عطا سوا و ج قرص نان و سنک بهای غلام و نخلستاندر
 عبد الله دیدی که هیماک آنک ایشاری جمله ماملک و تمام قلیل و کثیری
 و بنم ایشارم ماملکدن عشر عشری در **مصراع** حق خود و مالدیک قلیل
 آزمون ز بخش رادربدل وقت تنگی. امتحان نقاش رادرنقش استعما
حکایت عبد الله حضرتنه بر مقدار افراط سخا و اکثار عطا دن فرغت
 اتسه کوز دینکوزه قضا و اهلکوزه رضا حاصل اولسه وینلر دیر ایدی
 حق جل و علا بوزه عطا و بندخی اعطای حقندن عبادنه بذل ایتکی عادت
 ایلدک. قور قرن که بن عادت تغییر ایدر هم حق تعالی دخی عادت تغییر ایدر

عطاسی قطع ایتکله هم افلاس و املاق ایله موسوم هم اتفاق چستاندن
 محروم اولام. **حکایت** حضرت عایشه به رضی الله عنها ابن زبیر دن یوز
 بیک آنچه کلدی. قبول بیوردی و دوکدی بر طبق ایله مستحقین اهل مدینه
 بالتام بخش و تفریق ایدوب. بعد ام ذره نام جاریه سنه کتور غدا فرط
 ایدر لم دیدیلر. غدا بیت حبیب الله خیر ایدی و زیت ایدی. جاریه لری
 ام ذره ایتدیلر. بز دخی ایکی درهم ویرسک لحم آلوب افطار ایلسک اولمشی ایدی
 دیدی عایشه رضی الله عنها. اگر دیش اولایدک ایدر دم **حکایت** ایکی
 جهمانک خواجه سی صلی الله علیه و سلم قرنی العین و باع دین احمدی به زبیر
 زین اولان ابو محمد حسن و ابو عبد الله حسین سر خلقه کرام ابرار فرمود عبد الله
 ابن جعفر طیار ایله مجدن مدینه به کلور ایدی. برکون بادیه به رح عظیم
 و مطر شدیدا ولوب قافله به تفرق و انتشارد و شوب. جوم بایتم ایتدیم
 ایتدیم. بار و بنکا هدن آبر و راه کم ایدوب جوق عقب و زحمتدن صکر
 بر عربک خیاسنه نازل اولورلر. خیاده بر پیر و پیر زن که فقر و فاقه اولقد
 طاری اولمش که ابل و ناقة دن عاری ولوب موضعده وحید و فرید
 قالمش. و عجوز تکیر و تعظیمی ایله خیایه انزال و ادخال ایدر شراب استر
 طرف خیاده مربوط اولان معری حلب ایدوب لبنی ایچک دیر. بعد
 طعامک واری دیدیلر. قالقک بو معری ذبح ایدک سین طعام پستور
 دیدی ایله ایدرلر. صباح چون روی هوا کشاده اولور. آتلینه سوار
 اولوب قریشدنوز. اگر احتیاجک اولور سه مدینه به کله سن و بری صدق
 بوله سن دیوب و داع ایدرلر. احشام اولوب پیر صحرا دن کلوب معری
 برلیجو عجوز دن سؤال ایدوب عجوز شرح حال ایدیک پیر غصبه کلوب
 بر قوم مجبول حجره بر قریش دنوز دیکله سبب معاشر اولان سنه نی
 اتلاق ایش سن دیر. بعد زمان پیرک فقری اشتداد. و زمان ضری امتداد
 طویجی مدینه به کلورلر. و بر زمان سرقین شرطاشغیله معاش ایدرلر
 اتفاق برکون امام حسن رضی الله تعالی عنه آوی اوکند او تورکن عجوز

کچر امام بیلوب کل یا آمة الله هج بنی بیلوری سزدر عجز لا دیجک
 بن سنک صیفک دکلمی بن دیر. آقام آقام فداک اولسون بیلدم دیر
 ای یوزی کوندن منور. پس بمقتضای شعر
 اِنَّا لَکَرَامٌ اِذَا مَا اَسْمَعُوْا ذِکْرًا

مَنْ کَانَ یَا لَقَرَمٌ فِی الْمَنْزِلِ الْحَسَنِ

 بیک دینار و بیک کوسفند احسان بیوردی. غلامی ایله امام حسین
 رضی الله تعالی عنه کوندردی. امام حسین دخی بیک دینار و بیک کوسفند
 عطا قیلوب. عبدالله بن جعفر کوندردیلر. عبدالله بن جعفر ایکی بیک
 دینار. و ایکی بیک کوسفند بخشش ایدر. اگر اول بکا کلش اولایدک
 عطا ایدیدم که انداره بقب و رحمت و بر مردم دیر. و اجواد عربدن
 آل و اولاد مرشد در که شاعر آنک حقند دیشد که شعر
 تَرکْتُ عَلٰی آلِ الْمُتَدَبِّ شَاتِیًّا

بَعِیدًا عَنِ الْوَطَانِ فِی الْمَحَلِّ

 فَمَا زَالَ بِيْ حَسَنًا نَّمَّ وَافِقًا دُهُمَّ

وَإِنَّمَا هُمْ حَتَّى طُنْتُمْ أَهْلِيْ
--

 مؤخر ایدر که آل ملب دولت مروانیه ده. و آل برمک دولت عباسیه
 سر آمد جود و سخا و نهایت کرم و عطا ایلدیلر. حکایت یزید بن المهلبی
 حجاج امارت خراساندن عزل ایدکد ز صکر محصولان مملکتی کتم ایدک
 دیوهر کون عذاب ایدردی. یزید هر کونک عذابنی یوز بیک اچه و یروپ
 دفع ایتمکی مقرایش ایدی. بر کون مبلغ مذکور جمع ایلدی که عذاب
 بیک روزه بی شتر ایلدی. ناکاه اخطل شاعر ایچو کروب انشاد ایلر که شعر
 اَبَا حَالِدٍ بَادَتْ خِرَاسَانٌ بَعْدَکُمْ

وَقَالَ ذَوِي الْحَاجَاتِ اِنْ يَزِيدُ
--

 وَلَا مَطَرُ الْمُرْوَانِ بَعْدَکَ قَطْرَةٌ

وَلَا اخْضَرُ الْمُرْوَانِ بَعْدَکَ عَوْثٌ
--

 فَمَا لِسِرِّ الْمَلِكِ بَعْدَکَ هَجَّةٌ

وَلَا الْجَوَادُ بَعْدَ جَوْدِکَ جَوْدٌ

 مروان دیدوکی. بری مروان شاهان. و بری مروان رود که خراسانک
 مشهور شهر لری ایدی. پس یزید جمع ایلدوکی یوز بیک اچه بی شاعر
 عطا ایدوب. اول کون عذابنه صبر ایتمک عازم اولدی. بو حکایت
 حجاجه واصل و یحیی یزیدی دعوت ایدوب دیدی که ای خراسانی

۱۳۰
 بو حاله مبتلا ایکن جود و کرم ینه بومرته ده اوله سکا بو کونک و برید
 اولاجق عذابی عطا ایدم. بو کرمک مقابله سند دیدی. و آل برمک جود و
 سخا لری مشهور. و تواریخ و کتب مسطور در شاعر عرب دیر که شعر
 اِذَا کُنْتَ مِنْ بَعْدَادٍ فِی الْفَرَسِ

أَتَاكَ نَسِيمُ الْجُودِ مِنْ آلِ بَرْمَكٍ
--

حکایت جعفر بن یحیی برمکی حج ایتدک مدینه منوره قریب
 وادی عقیقه مروارید ایدر. بر خاتون یولنه طور انشاد ایلدی که شعر
 اِنِّیْ مَرَرْتُ عَلَی الْعَقِيقِ وَاهِلِهِ

يَشْكُونُ مِنْ مَطَرِ الرَّبِيعِ نُرُورًا

 مَا ضَرَّهُمْ اِذْ جَعَفَ قَدْ جَا زَهُمْ

اَنْ لَا يَكُوْنَ رَبِيعُهُمْ مَمْطُورًا
--

 روایت ایدر که اولقدر احسان ایلدی که مذکور غنای بد
 ایرشدی. حکایت شعردن بر کسمنی یحیی بن خالد برمکی یرکروب
 بو ایکی بیت انشاد ایلدی که شعر
 سَأَلْتُ لَنْدِي هَلْ أَنْتَ حَرْفٌ قَالَ لَا

وَلَكِنِّي عَبْدٌ لِيَحْيَى بْنِ خَالِدٍ
--

 فَقُلْتُ شَرَاءٌ قَالَ لَا بَلْ وَرَأْنِي

تَوَارَهَا عَنْ وَالِدٍ بَعْدَ وَالِدٍ
--

 اَوْنِ بِيْكَ دَرَهْمٌ جَانِبِ بِيُورْدِي

عَبِيدُ اللَّهِ بْنِ مَنْصُورٍ اَيْدِي بَرَكِي
--

 فضل بن یحیی برمکی مجلسند ایدم. ناکاه در بانی کروب. قیوده بر جوان وار
 بنم حضرت امیر ایلله سابقه حقوقم وارد. دیواذن طلب ایدر. فضل اذن و
 دیدی کوردک بر جوان کلدی. اگر چه هیئت رنات حال ظاهر. و لکن
 چهره سند لمحّه جمال باهر. حسن ادب ایلله سلام ویر بیک. امیر فضل جلوس
 ایما اید بیک جلوس ایلدی. اغیاس دهشتی زایل. و انطلاقی لسانه قدرتی
 حاصل. اولدقدن صکر فضل حاجتک ندر. دیک ایتدی یا امیر رنات
 هیئت وضعف قوت اصل مراد و حاجتم نه ایدو که دلالت ایدر. فضل
 ایتدی یا بنم ایلله سابقه حقوقک ندر. ایتدی و لادتم امیر و لادتمه
 مقارب. و منزل سرای میر مجاور. و اسم اسم امیردن مشتقد. فضل
 ایتدی منزل منزله قریب و لقی ممکن. و اسم اسمدن مشتق و لقی متصور.
 اما زمان میلاد من مقارب و لدوغن ندن بیلدک. ایتدی و لدوغن ضعیفه

دایم دیرایدی که سن ولادته کلد وکک کیجه . امیرجی نك بر او غلی وجود
 کلوب . اسمی ستماسی کی فضل ایدی . سنی دخی فضل ستمیه ایلدک که آنک
 اسم شریفندن مشتق در . لکن آنلر سابق بزملحق اولد و غمر اسمک تصغیر
 ظاهر . و آنلارک تعظیملری و فضیلتلری باهر اوله دیدی . فضل
 تبسم ایلوب دیدی که سنین عمرک نه مقدار در . جوان ایدی او تونیش
 سنه در . فضل ایدی صحیح سولیرسن . بنم ولادتیم قاریخی بوکه موافقت
 آما یانه ایچون بو قدر زمانه بر کلدک . جوان ایدی دامتد عامیلق وار
 وحدت سنم دخی ملاقات ملوک . و مصاحبت کابر مانع ایدی . فضل
 تحسین ایدوب خزینه دارینه امر ایدی که عمرینک هر سنه سی ایچون بیک در
 ولباسنردن لباس حسن . و مرکبمردن مرکب فاره . ویرکه حال مستظم و هیئت
 رایت . و برن منادمه مزه لایق ولسون . امرینه امتثال ایلدیلر . جوان سرائی
 فضلدن اموال کثیر . و اسباب و اخراج ایلد چیقوب اهل و اقاربی سرور
 و ارتیاج و حبود . و اخراج ایلد اطراف آلوب منزلنه کندیلر . تا فضل
 دولته اولدجه جوان مرقه البال . و مستظم الاحوال ایدی . و بومکرم
 دوران برامکه دن ثبت تواریخ و یادگار کرم نامه روزگار اولدی . **قطعه**

توانکر دل درویش خود بدست آورد	که خزن زر و کج درم نخواهد ماند
برین رواق زبرجد نوشته اند برتر	که جز نکوبی اهل کرم نخواهد ماند

حکایت مصرده برهنه قحط عظیم اولدی . عبد الحمید بن سعد امیر
 مصر ایدی . ایدی والله شیطان بیلدور بن کبن آنک عدوسی بن . بن
 فقیر فقیر و محتاج و ارایسه . نفقه لرین و قوتلرین کند و مالندن عطا
 ایلدی . تا که قحط و غلاخصیا و رخایه مبدل اولدی . بعد معزول اولد
 تجاره بیک کرم بیک درهم دین ایشیدی . اداسنه قادر اولیجی حلی نیاسنی
 که قیمتی بش کرم بیک درهم ایدی . رهن قودی . بعد خلاص رهنه قادر
 اولیجی مکتوب کوندردی . اول حلی بیع اولوب . بیک کرم بیک درهم
 دین ادا اولوب . باقی سی که درت کرم بیک درهم در . بنم صله و صدقه تم

واصل اولیان کسسه لره بخش و تفرقه اولسون دیدی . دیدوکی
 کی ایلدیلر . رحمه الله تعالی . و اسخیای عربدن برسی معن شیبانی در
 و آنک مشهور حکایتلرندن برسی بودرکه . **حکایت** اولنورکه برکون
 بستانند کنار آب ده او تورمشیدی . و کدرعری خاطرینه کتق مشیدی .
 بنشین بر لب جوی و کدرعمر بین . کاین اشارت ز جهان کذا مارا
 شعرادن برسی کلوب . اجازته سبیل بولیجی . بر جوب و زرینه بوبیتی
 یازوب معنک اوکنه واران آب جویبارده بر اقدی . **شعر** .
 آیا جود معن ناج معن حاجتی . فمائی الی معن سواک شفیع
 جریان آب جوی معنک اوکنه ایلدی . چون نظر معن جوب مکتوب
 واقع اولوب آلوب او قویوب . صاحبی دعوت ایدوب . بیتی انشاد
 ایدورب . اون بد زده آلتون عطا ایدوب جوی بساطی آلتنه
 قویوب . ایت سی ینه چیقوب او قویوب شاعری ینه چاغروب
 یوز بیک آنچه دخی عطا ایلدی . شاعر بو عطای کرانی دخی قبض
 ایدیجک . طبعنه خوف غالب اولوب . شاید عطای بندن ینه آلورلر
 دیوهارب اولدی . ایت سی معن ینه جوب مکتوبی . الله آلورلر
 بیت مکتوبی او قویوب . یوز بیک آنچه دخی عطا ایدی . اما شاعری
 طلب ایتدیلر بولمادی . قند کندی بیلندی . معن ایدی حیف
 حوصله سی . فیض جود مزه متسع دکل ایش . یوخسه بنم ذمت همت
 فرض اولمشیدی . که بیت المال ده برده هم . و بر دینار قالمیجه مزبوره
 هرکون یوز بیک آنچه عطا ایلیم . و معنک بر **حکایت** مشهور
 دخی اولدرکه . بر شاعر آندن بر مرکوب طلب ایلدی . برآت و برده
 و بر استر و بر حمار و بر جادی احسان ایلدی . و بیوردی که بن بیلدو کم
 مرکوب بونلرد . راوی ایدرکه . اگر غلام دخی بعض فسقه انا م قند
 مرکوب اولد و غن بیلیدی . آتی دخی عطا ایدی . لکن عربی صافی ایدی
 قادران عجمه مختلط اولما مشیدی . و معنک بو جودنه صاحب

اسمعیل بن عباد دخی تقلید ایلدی. شعر اسندن بری بویقی حضور
 انشاد ایلدی. شعر. **وَحْدًا هَذَا الدَّارَ يَمُشُونَ فِي**
لِبَاسٍ مِنَ الْحَزَنِ إِلَّا أَنَا صَاحِبُ معنک حکایت مزبور سن
 یاد ایدوب. نزدیکی سکا برجته. وبرد. وبرا زار. و برقیص. و برسرول
 و برطیلسان احسان ایتدک. بزم قاعزده ملبوس بونلارد دیدی.
 امرای دولت مروانیه دن سعد بن خالد جواد مفضل ایدی. بذل و نوال
 اید جک مال و منائی حاضر اولدسه. مادح و سائل و طالب. نایل اولانلر
 دین اقرار ایدوب. حجت و سبیل ایدردی. برکون خلیفه وقت سلیمان
 بن عبد الملک کردی. خلیفه به بویقی تمثیل ایلدی که. شعر.
إِنِّي رَأَيْتُ مَعَ الصَّبَاحِ مُنَادِيًا یا من تعین علی الفک الموعون
 یاسعید حاجتک ندر دیدی. سعید ایتدی یا امیر المؤمنین. او نور بیک
 دینار دینم وارد. سلیمان خلیفه ایتدی. امر ایتدک که دینک ویرلسون
 و بر اولقدردخی خرجک ایچون ویرلسون. دفعه وجود و سخای امرای دولت
 مروانیه و عباسیه به نهایت یوقدر. تفصیلی تطویل اولور. قاضی محسن
 تنوخی المستجاد من الفعالات الاجواد. اولو کتایندن بر مقدار ایراد ایتشدن
 امداد دولت عرب انقضا سندن صکرم بر مقدار بازار سخایه کساد. و عقد
 جوده فساد کلمشیدی. امانینه عالم اسخیای بنی آدم دن خالی دکل ایدی.
 متأخریندن موصلدن اتابکک وزیر. جمال الدین اصفهانی. که وزیر
 جواد ایلد ملقب ایدی. سرد فر اصحاب کرم. و منتهای همت ارباب هم ایدی
 ابن اثیر که معاصری ایدی. ایدر که اسخیای ناس و اکرم خلق ایدی. مکة مشرفة
 مسجد خنقی اول بنا ایلدی. و حطیعی و جوانب کعبه نقش و زینت
 ایتدردی. و جبل عرفاته چینه حق نزد بانی اول بنا ایلدی. اول اولو صغیر
 جبل ایتکدن و قلت ما دن مشقت عظیم چکرلر ایدی. بو خیراته اموال
 عظیمه خرج ایلدی. که انکشت حساب تحریرندن عاجزدر. و خلیفه بغداد
 و امیر مکه به اموال و هدایای عظیمه بذل ایلدی. که بو خیراتی ایتد اذن ویرلر.

و مدینه منوره به اول سورن اول بنا ایلدی. و فید شهرینه که عراق
 طریقندن بر قصبه ایدی سور یایدی. و اکثر شهر لرده رباطلر و مستاح
 و بقاع خیر بنا ایلدی. و علما و صلحایه. و ایمة و سادات و ارباب بیوتانه
 ادرار و ظایف ایتد و کدن غیری هر کون قیومی اوکنده یوز دینار امیری
 فقرایه مرتب و صدقه اولنوردی. و اقاصی خراساندن حد و دیمند و آن
 مستحقلم صدقاتی واصل ایدی. و هر ییل فک اساری ایتدک ایچون
 اون بیک دینار ویریدی. آبرایر ایدر که و الدم. حکایت ایلدی.
 جمال الدینک عادتق بوایدی که سماطی اوزرنده طعامک و حلوانک
 ایوسندن بر مقدار آلوب. رغیف اوزرینه قویوب. اوکنده آلیقوردی.
 برنظن ایدردک که اتم ولدی ایچون ایدر. برکون که خیمه ده ساکن ایدی.
 اتم ولدی شهرده ایدی. ینه عادتق اوزرینه نخش غایب آلیقوردی. چون
 سماط قالقوب مجلس متفرق اولدی. بی آلیقویوب مر ایلدی. سکا بر هم دین
 که ایمان بن بنفسه ایدردم. بوکون خیمه ده اولغیله قادر اولدم. حقه
 آل. و باشکدن کی قبه حماقی چیقیر. و یولدن بر فقیر محتاج کوردر سک.
 آنکدن این بو طعامی کا انعام ایلد. دای ایدر چون اتمه بندم اوییه
 کیدم. بنم ملازم لروی بر بهانه ایلد. یولدن دفع ایلدم. تنها قالدم بر اعی
 فقیر ضری اولادی یله او تودر. وزیر اصهارلد و غی کبی همان آمدن ایتد
 طعامی اوکونه قودم. اهل و عیالی یله بدیلر. و بن کند و بی بیلد و میو
 اما فلانک وینه کل سکا جمال الدین احسان آلیویرین دیدم. و کتدم
 چون وقت عصر اولدی. ینه جمال الدینه ملاقی اولدم سکا اصهارلد و غم
 نیجه اولدی دیو صوردی. بن دولته متعلق بعض مصالح و ارایدی.
 آنی صور دظن ایدوب جوان سویدم. های سکا آنلادی دیمزین.
 سکا ویرد و کم طعامی صور این نیجه ایلدک. فقیر مستحقه احسان ایلدکی
 بکا آنی جواب ویریدی. بندخی ضری مذکور. و اهل و عیال فقراسنه
 اطعام ایتدکی دیدم غایت مسرور اولدی. اما من بو فقیری بن کتد

اولی یاری دخی چه احسان ایدیدک دیدی. اصهار لدم کلسه کرک.
 دیدم بوکه اولکیدن دخی زیاده مسرور اولدی. صباح فقیر کلچیک.
 خدمته ایصال ایدم. صله و اهل و عیالنه کسوم و نفقه و پرد و کند
 غیر و وظیفه ادراری تعیین ایلدی. تاحیانک اولدجه وظیفه مزبور
 فقیر مذکور واصل اولوردی. آنرا ایدر چون جمال الدین فوت اولدی
 وصیت ایشیدی که تابوتی مدینه منوره بنا ایتد و کی رباط ده دفن
 ایلد. ایلد ایتدیلر. موصلدن مدینه مشرفه و درخچه تکریت و بعدا
 رحله و کوفه و قید و مکه ده خلق عظیم لایحی جمع اولوب نمازین
 قلدیلر. دعا ایدوب بکالرا ایدرلردی. حله شهرینه وارد قد بر جوان برک
 یرم حقیقون بلند آواز امله نواساتی او قودی. شعر . . .
 سرّی نَفْسُهُ فَوْقَ الرِّقَابِ وَطَالَ مَا
 سَرَى جُودُهُ فَوْقَ الرِّكَابِ وَبَابِلُهُ
 يَمُرُّ عَلَى الْوَادِي قَبْلِي بِمَكَالِهِ
 عَلَيْهِ وَبِالنَّادِي قَبْلِي أَرَامِلُهُ
 راوی ایدر. اول کونن کورد کم بگا و غریوی هیچ بر جنازه ده کوروش
 دکل ایدم. پس جنازه بیت حرامه طواف و عرفاته و قوف ایتد و کدن
 مدینه منوره ده دفن ایلدیلر. روضه نبویه ایلد قبری آراسنه اون
 بش ذراع ابحق و ادر. رحمة الله علیه و رحمة واسعة. و اسخای مذکورین
 بری دخی وزیر عمید الدین اسعد درکه اتابک سعد بن زنگی سلفینک
 وزیر یاری. و کمال و فضلندن غیر و جود و کرم سر آمد دوران ایدی
 حکایت اولورد که بر کون بر در ویش فقر. وزیر مذکور بود باغ
 کاغذ بازوب صور دی. رباعی
 کردون همه بر کار و کف خواجه فقط
 محتاج بتو که و مه و دون و وسط
 وزیر رفته درویش نظر ایدوب
 دولت ندهد خدای کس را بغلط
 فی الحال اوج یوز قیون امر ایدوب پشت رفته ده بود باغ باغ درویش شاعر
 سیصد بر سفید چون بیضه بط
 از کله خاص مانه از جای غلط
 کز رنگ دگر نباشدش هیچ فقط
 جوان بدهد زود بداندش خط

اگر درویش شاعر خوشنود ز تودیش اولاییدی. غایت خوباییدی زیر
 مجرّه احتیاجدن فضیلت لازم کلیم. فضیلت محتاج لری خوشنود ایلکده
 و پادشاه فارس ابوبکر سعد بن زنگی دخی افاضل ملوک و اسخای سلاطین
 بر کجه ظهیر فاریابی خدمتده بود باغی بدیهه افشا دایلدی. رباعی
 ای شاه جهان جهان فرای سرتو. سر نیست زمانه را بجای سرتو.
 بادشمن تو نیام شمشیر تو کفت. سردل من باد قضای سرتو.
 بیک دینار زر سرخ عطیه ویردی. پس ظهیر کجه تورگایدیم مجلس ایشد
 رباعی شاهان تو کار ملک و دین باشق. و رتبع تو جان ظلم و فتنه بی رمق.
 در عهد تو رافضی و سنی با هم. کردند موافقت که بو بکر حق است
 فی الحال بیک دینار زر سرخ دخی سیور دی. چون علاج بخل ایتکده بوقد
 تفصیل اولدی. بومقدار ایلد اکتفا ایدوب. ردیلت ریا و علاجین
 دخی بیان و عیان ایدلیم. ذکر مرض ریا. بلکه که ریا خلق مذموم و
 وصف قبح در. آیات قرآن عظیم. واحادیث نبی کریم. تعقیب خلق ربای
 ذمیم حقندن چوقدر. فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ
 الَّذِينَ هُمْ يَرَاوْنَ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ. صحابه دن بر کسنه به جناب
 رسالت پناهه صلی الله علیه و سلم. یا رسول الله بن حق جل و علا ایچون
 عبادت ایدرین. ولی خلق دخی واقف اولد و غندن حظ ایدرین دیدی.
 بوائت نازل اولدی. فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ
 بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا. و جناب رسالت پناهدن صلی الله علیه و سلم. روایت اولد
 لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا فِيهِ مِقْدَارُ ذَرَّةٍ مِنْ رِيَاءٍ. و دخی بر کسنه فَمَا النِّجَاحُ
 یا رسول الله دیدی سیور دیلر. أَنْ لَا يَعْمَلَ الْعَبْدُ لِبِطَاعَةِ اللَّهِ يَرْبِدَ بِهَا
 النَّاسُ. فردای قیامتده نارد و زخ دن نجات. و جنات عدند تحصیل دجا
 آنه در که بنده هیچ عبادت ایلدیه. الا که آنکه رضای حق قصد ایدوب
 رضای خلق ارادت ایلدیه. و دخی سیور دیلر. إِنْ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ
 الشِّرْكَ الْأَصْغَرَ قَالُوا وَمَا الشِّرْكَ الْأَصْغَرُ قَالَ الرِّيَاءُ. پس ربای شر اضر

ای

بیوردی زیر اشک اکبر نعوذ بالله الوهیت صفتند حق جل و علایه شریک
اثبات یتکدر و صفت الوهیت اوج صفت راجعده برسی واجب الوجود
صفتید که وجودی کند و دن اولوب غیر دن اولوب دایما وجود دن
انفکاک محال و ملقدر بواقف عقلا ایله ذات حق مخصوص و آنه غیر
شرکتی متمسک شوی دن غیر که محسوس بر فرقه ملعونه در کسسه
بوصفت شریک یتما مشدر ایکنی خالقی اجسام و جواهر در و صفت
دخی حق جل و علایه مخصوص در و آنه دخی معتد به عقلا دن بر کسسه
شریک اثبات یتما مشدر مکر که شوی محسوس که خالق عالم ایکنی در یزدان
واهرن یا نور و ظلمت دیرلر و بعض ظاهرتون فلاسفه که حق جل و علا
عقل اولی خلق یتما مشدر و عقل اول ایکنی شسته ایجاد یتما مشدر بری
عقل ثانی بری دخی فلک تاسع و علی هذا القیاس هر عقلا دن بر عقل
و بر فلک صادر و ملشدر تا عقل عاشر و رنجه که آندن عقل و فلک
صادر و ملما مشدر بلکه عناصر اربعه صادر و ملشدر و علی الدوام فعلند
اشخاص مرکبات عالم عناصر و صور اعراض و نفوس بشر آندن صادر و ملقد
آنکچون اکا عقل فعال دیرلر دیو ذاهیا و ملشدر بوطایفه دخی کجی حقیقه
موحد دکلر در اما محققون فلاسفه جمله اشیا حق جل و علا دن
بالذات صادر و آنلار آلات و معدن منزله سند در دیرلر و آنلار
مشرك دکلر بلکه موحدلر در و کذلک طایفه معتزله که افعال عباد
عباد خلق دیرلر اگر چه بدعت و ضلال در و لکن کفر و شرک دکلر
زیرا خالقی جواهر و اجسام حق مخصوص در دیرلر اوجنی صفت
الوهیت معبود بالحق و سزاوار پرستش و عبادت و ملقدر که حق مخصوص
و آندن غیر یه اکر ملک اکر کوکب و فلک و اکر نی و اکر ولی هر نه ایه
عبادت یتما باطلدر و قضی ربک ان لا تعبدوا الا ایاه و بوصفت
توحید ایدنلر خفیتون دیرلر که ملة ابرهیم حنیفا و ما کان من المشرکین
اکا اشادته و غالب دعوت انبیا بو توحید در و بوند مخالف اولان

عبد او فان و عباد آفتاب و آتش و خود لك در که اگر چه وجوب
و خالقی اجسام و جواهر حق جل و علا مخصوص اید و کن اثبات ایدلر
ولکن بعض اشخاصه و اصنامه شفعاء تا عند الله دیو آخرتا و یل
باطل ایله عبادت ایدلر پس بوندلر دخی مشرکدر و بوا و صفت
توحید یتما شرک اکبر در اما توحیدی ایتد کدن صکر اضلال شیطان
اتباع ایدوب بعض طاعات و عبادات محض رضای حق دن غیر
غرض آخر ملاحظه یتما شرک اصغر در و هر معصیت که لسان معجز
بیان محمدی صلی الله علیه و سلم صیغه اخوف علیکم ما اخاف بیور مشدر
غایت قبح اولوب امتدن شایع اولاجنی نور نبوت ایله معلوم اولد
و بوفقیه و اصل اولان روایات ده اول صیغه اوج معصیت بیور مشدر
برسی ریادر که هنوز ذکر اولندی برسی دخی لواطه در که سابقا ذکر
اولندی برسی دخی محبت و منافست دنیا در که اوجی دخی قبح شنایع
و امتدن مشهور و شایعده سبحان الله بیت

زبان معجز احمد چنان بود که هر چیزی که میگفت آنچنان بود

بیان حقیقت ریادر و یتدن که کور مکر مشرق در یعنی عباد
طاعتی پنهان یتیموب خلقه ارادت ایدوب کور مکر که آثار دن
کند و یه بعض نفع تعظیم و تکریم کی و مدح و ثنا و منصب و مال
و غنا کی حاصل اولا پس هر عبادت که آندن ارادت و اظهار عبادت
مقصود اوله اول ریادر ایدن کسسه مرایی و نه کسسه یه که قصد ایدلر
اول کسسه مرایی اوله و هر خلق و عبادت که آندن بومعنی اوله یعنی آئی
اظهار ایدوب خلقه تقریب یتما استراکا مرایا یه دیرلر امام غزالی ایدلر
مرایا یه بش نشسته در بدن و زی و قول و عمل و اتباع اما بدن مجتهدن
ریا بدنی لاغر و زرد یتما در که آندن ریاضت و عبادت و خوف و خزن
آخرت و قلت اکل و سهر لیل معلوم اوله و صوت ضعیف و حرکات آهسته
و فطرن خفیف یتما دخی بوقیلند ندر که آنکله اهل خوف و وقار

و نفی سطوت غرور ایتمکله اظهار صلاح ایلدیر. **آما**م غرلی ایدر.
 بو اهل دین ریاسیدر. اهل دنیا بدنی سیمین و نظیف و چهره سفی
 صافی و لطیف ایتمکله ریا ایدر. **آما** **ریای زنی و هیئت** اولدر که
 خرقة پشمینه و تاج صوفی و مسواک کبیر و شانه و مقراض و خلق شان
 و تطویل و شرح لحیه. بونک مثالی که زنی و هیئت اهل صلاح در
 دیوا اعتقاد ایدر. و مرقع که پاره لوقفتانه دیر. بالقصد کیمک دخی
 بوقصد ندر. اول سبیدن ائمه سلف لباسه ایکی شهرتدن احتراز ایلک
 دیونصیحت ایدر لری. برسی غایت نفیس اولغیده شهرت اهل دنیا
 بری غایت خسیس اولغیده شهرت اهل دیادر. و بونی ترفیع ایتک مستحق
 اما ضرورت دخی ایچون رقعہ اوروب مهما امکن اظهار ایتما مک کیمک
 و طایفه نقشبندیه قدس الله ارواحهم. همتلری کمال اخلاص و ستر حاله
 اولغین. مرید و متبع لری جامه دون کیمکدن نهی ایدر. و مرقعات
 ملونه. و تاج و خرقة مخصوص صوفیه دن درویشی منع ایدر. **حکایت**
 اولنور که امیر خانی حضرت نیک برسی سلسله اتباع لری کیمک
 استغش. بیور مشلر که درویش کل بومرغ خرقة کیدر. سکا بر خرقة الیوس
 والا بزم طریقه ده بوکونه به تجویز و رخصت یوقدر. درویش ایتک سلطان
 بن بو خرقة شبکه و دام ایدوب کسنه دن طلب مال حلال و حرام ایتمک
 میر بیور مشلر که درویش اگرچه سن ستمش. لکن بومرغ استر. الخی خوب
 بیور مشلر. مرقعات دام سوال. و شبکه جمع مال در. نیت کیم بر صوفی
 دیمشلر که مرقعکی بزم ویر. دیمش که صیاد شبکه سن آخر ویرجک یانه ایلر
 صید ایلر. و بعض تشبیه ایدن لری کور و روز ملون و مصیغ چوقه لری
 خورده طوغرا یوب ینه محکم دیکدروب بر مرقع ایدر. کی بجه یکی
 حله دن خرج ده افروز. و زحمتی حد دن بیرون اولور. رقعہ دن غرض
 خود خرقی رفع و ضرورتی فی الجمله دفع ایتک ایدر. و بعض طایفه دخی
 غایت خشین و دون کیمک نفسلری راضی اولماز. و اهل صلاح و زمر شیوخ

مستوفی دن

مستوفی دن عدا و تمنعه دخی متقاضی اولور. لابد لطیف و مرتفع خلق
 که طراز سیاه و آستین کوتاه اوزره دکامش اوله. و ایجه دولتدر
 که معقد کور لریله صارمش اوله. اختیار ایدر که اهل دنیا و ملوک
 و وزرا. و خواجه لر نفرت ایتیه لر. و حقارت نظری ایلر باقیه لر. و اهل
 صلاح قندن دخی مقبول اوله. و بونلر قندن غایت الخی عبا بلکه سلا
 چوقه سندن جامه و قبا کیمک موت احمر و هلاکه برابر در. و کذ لب
 قطنی و مثقالی دن لباس کیمک دخی مستعدر. اگرچه بهاسی کند و لری صوفی
 و دستارندن اقل ایسه. زیرا اهل صلاح زین دن قایمق لازم اولور. بو
 جمله اهل صلاح و دین ریاسی در. اما اهل دنیا ریاسی غایت فاخر جامه لر
 که حرام اوله. اطلس و کنخا و زربفت و دیباکی. یا اصلی جلال اوله
 سقر لاط چوقه لری. و بعض قطنی لری. و اثاث بیتند قیمت لوقالیدر
 و زینتلون لری. و زین سیمین و سیف محلی. و اسب عزیزی. و استر بر دخی
 و غلام رایتی که صاحب شکل بهی و جمال فایق اوله. و بونلر کی اسباب
 و آلات که موجب نخوت و شهرت و مشاهد سی فقرایه سبب آنکسار خاطر
 و حسرتدر. نیت کیم حافظ شیرازی بو تحسردن تعبیر ایلر که. **بیت**
 یا رب این نود و لثنا نرا بر خر خود شان نشا. کاین کبر از غلام واسطه ستر میکنند
آما ریای قول اولدر که اصحاب و عظم و تذکر محافل و کراسی ده
 نقل حدیث و تفسیر و معارف و حقایق و مسایل و دقایق سویلینلر
 عارض اولور که غرضی اهلنه نصیحت و بیان واقع. و محض ادشاد ایتک کلد
 بلکه تجر علوم و سعت مولویت و فقه و حدیث و لغت و عربیت
 و تاریخ و اخبار و آثا و محاضرات و امثال و اشعار و قوت تقریر و املا
 و قدرت بیج و انشا کند و ده موجود اولدوغی اظهار و بیان و عا
 ناسدن فضل و کمال ایلر امتیازن عیان ایتک در. و بور یادن افاضل علما
 و اکابر مشایخ و حکما جهد تمام ایلر خلاص اولور. پس بو فقیر کی خرقة دریا
 عیوب و معاصی که نقصان ظاهر و باطنی معلوم ادانی و افاضی و قوی لغله

مطابق. وظاهری باطنه موافق اولیا معینله عاصی برعاصی در خلاص
اولی احتمال میدرد. و نجات بولی مقصود میدرد. بالله العظیم فی ایدکم
معاصینک اکثری ایلہ متصف. و بن بومقوله نك قطعاً اهل کل ایدولو
مقر و معترفی. و لکن شاید عفو الهی وجود نامناهی ایلہ یازد و غم
یا بکا یا غیر فی الحمله نافع اولوی آنلاری یا بنی حضیض نقصانند
بر مقدار رافع اوله حسب حاله بودر که. **نظم**

منم که نیست شب روز جز کنه کارم	آگاه کارم و امید عفو میدارم
شکم بسان صراحی مدام پر ز حرام	سجود میکنم وزان سجود بنیرم

و بومقام هایل سببی ایلہ اکثر محقق کند و لردن و عظم و تذکیری نفی
و غیر لری دخی اندن منع و نهی ایتمشرد. امام غزالی ایدر عزیز لردن
بر سینه بر عالمه سؤال ایلدی که بن و عظم و تذکیر ایدر بن نه نیت ایلہ ایدر بن
بیورمش که معصیت ایدر مش سن معصیتند نیتنی اولور. نه نیت ایدر سیک آیلہ
نقل ایدر که بر عزیز نشیخیم ملاقات ایدوب. حقایق معارفدن جوق کلمات
ایلدیلر. آخر مجلسد اول عزیز بن بومجلسدن جوق نفع اومار بن دیجک
شیخ بیوردی که بن بومجلسک جوق ضرورندن قورقر بن نیاجون آیلہ
دیر سن دینلد که بیوردی که سن قصد ایدوب معارفک احسنی سولیک
استدک. و بن قصد ایدوب معلومات و معارفک احسنی سولیدم بوند
ار توی ریا و تصنعی اولور. و ریای قول جوقدر حتی حفاظ قرآن محافل
و کراسی ده مبالغه رعایت مخارج. و نقل قراءت سبعة ایتیه دخی آند
داخل اولور. **اما ریای فعل و عمل** اولد که خلایق یانده کثرت صلوات
و تطویل قیام و رکوع و سجود و بایشین اکوب مراقبه هیئتند او توموق
و ایکی یاننه باقیوب سکون و وقار ایلہ کتمک. حتی بعض مرابیلر تنها
کتنه سرعتله حاجتنه کیدر. بر آدم کورسه یاب یاب و قار ایلہ کتمک
باشلر. و سایر افعال خیر هر نه ایسه اظهارندن مقصود نفع دنیوی و قبول
غیر اوله اول ریادر. اما اهل دنیا ریای بونلرک ضدیدر که تمایل بخیر

و حرکات و سکناشد اظهار حشمت و تکرر. **اما ریای اتباع** اولد که
بوشیخ مرید و محب جوق اولد و غنی استیه خصوصاً که اعیان و مشاهیر
آمر او و زرادن اوله که فلان عالم بزم ارادت ایتمشدر. و فلان وزیر
عجب محب و معتقد اولمشدر. و بر صوفی خانقاهندن دخی افغ
بر کتنه متغیر و متاثر اوله. و واعظ مجلسنه کلنلرک کثرتدن مفتخر
و مباهی. و استماع ایدنلری وظیفه به کلامکدن. و فی الحمله تکلم ایتمکدن
زجرله فاهی اولوق کی. و مرید مشایخه ایر شمشک ایلہ افتخار. و محدث کثرت
لقای شیوخ ایلہ اتماج ایتک. دخی مخوف در که بوقسمدن اوله. و محبت
تکثیر اتباع مشایخه مخوفدر جوق کسنه لر اذخام خلق راه زن. و کثرت
اتباع مانع سلوک طریق حسن اولمشدر. عزیز لردن بر سبی ایدر که شیخ ایلہ
کوزدک صوفیه دن بر جماعت کوردک بر خرمین اوزن انکلین آچمشلر
طوردر لر که صاحب خرمین بونلاره بر مقدار صدقه. و نفیس و عیال لرینه
قوت و نفقه ویر. بونلارک بومرتبه طمع و سؤال. و طریق تصوفه هو
واضلال ویر و کی بزم غایت قبیح کلوب. ایتک بونلار یا شیخ نه ترک
ادبدن بومحنت ایلہ معاقبا و لدیلر. بیوردی که بوشیخلرینک کثرت
مرید و وفرت اتباعه حریص اولد و غینک جزای در. هر شیخ که محض تکثیر
اصحاب. و توفیر اتباع و احباب حریص اوله. مرید و اتباع بوبله ذل و هو
و طریق اهل الله دن خرمانا ایلہ مردود و خسران ایلہ معاقب و مطر و
اولور. بوذکرا و نشان تفصیل انواع دیادر. و مرابیلر دخی نیجه طبقه
بعض مجرّه اعتقاد ایلہ اکثفا ایدر نیجه راهب مثال قله کوه ده
مدت مدید ساکن اولوب قطعاً بر کسنه ایلہ اختلاط و ملاقات ایلمز
آما مرادی قلوب ناسد محبتی ثابت. و شجر اعتقادی زمینی دل علمای
ثابت اولوق اولور حتی خلق کند و ده بر جرم اکلیوب اعتقاد لری کند و
بلسه بر کون غارده مقیم اولز ایدی. حق سبحانه و تعالی نك برات
ساحه سنه مطلع اولد و غیلہ قناعت ایلمز. و بعض کسنه بر احد دن صدق

وصله بر حبه آلاز. و ضرر فقر صبر ایدر که قلوب اعتقادی دوشه زیرا
جاء و قبول مال و نال بحساب و طعام لذیذ و شراب و آلات اقمشه
و ثیاب بدن لذت و اشتهی و اعتقاد ناس اسباب و آلات و افراسدن احسن
و ابری کلود و سرتی بود که قلوب مجردات و ارواح عالیه جنسی در و
آنداره تملک هر بنسبه تملک دن ارتوق مطلوبیدر. و بعضی مرآت اعتقاد
زاید حسن ثنا و نفاذ قول و قبول شفاعات و تحصیل حاجات مقام
خلق دخی مراد ایدر. و حاجتک بیتورمک ده اجر عظیم وارد در دیو
میر و وزیر و قاضی و شحنه قیوسنه یا کند و بالذات یا نقبسی و خلقا
ترد دایلیوبی نیجه شفاعات باطله و نیجه بی حق مریدلینک حصول لم
و وصول حطام ایتمسکه سبب اولور. اما میر و وزیر قیوسنه بلا ضرورت
ترد مقبول اهل صدق و کمال دکلدر **دباجی**.

ای دفتر اهل فقر را دیباجه	مشعوف بصحبت امیر و خواجه
در حکم خلاجای شمر مجلس شان	انجامرو الا لقضاء الحاجة

مراتب ریا ریا نك مراتبی متفاوت در زیر بودن خالی دکل که عباد
محض غرض دنیوی و رؤیت مخلوق ایچون اوله. یا ایکی غرض که رضای
حق و قبول خلق در موجود اوله. اما بری غالب یا مساوی اوله. پس
احتمالات عقلیه دورت در. درجه اولی که محض قبول خلق ایچون
اوله. شویکه که کسسه کورمک احتمالی اولسه. اصلا اول عبادتی ایتمیه
غایت ریای قبیح در. ثواب عمل بالکلیه فوت اولند و غندن غیر مستحق
غضب و بغض حق اولسی مقرر در. درجه ثانیه که هم رضای حق
و هم قبول خلق قصداییله. اما قبول خلق جانبی غالب اولوب تنها اولسه
علی اشلامک مقرر اولسه. بودنی اوکی کبی مستحق بغض در. درجه ثالثه
ایکی غرض برابر اولدوغیدر. بودند ثواب یوغیسه بغض و عقاب دخی
اولیوبی راسا برأس لا علیه و لاله اولوق موجود در **شمر**.
علی آتبی راض بان اعمل الهوی و اخلص منه لا علی ولا لیا.

درجه رابعه. رضای حق جانبی قبول خلق جانبی غالب اولاند. علما
ایندیلر که **العلم عند الله تعالی** ثوابدن بکلی محروم دکلدر. ولی نظر
قبول خلق ایدر و کیچون معاقب دخی اولور. اما حدیث نبوی قدسی ده
که حق جل و علا. **أَنَا غَنَى الْأَغْنِيَاءِ عَنِ الشَّرِيكِ** بیورد وخی ایکی غرض
برابر اولدوغنه محمولدر. **بیان خطا عمل بسبب** ریا ریا اول عملله
مقارن اوله. یا انشاء عملدن عارض یا بعد فراغ عمل عارض اوله. قسم
اول که عمل ریا به مقارن اوله. شک یوق که بو عمل اوزره مستمر اولور
قالور سه کند و اول عاصی و علی نامعته به در. اما اکثر انشاء عملدن توبه
و ندامت و استغفار ایدر سه. بعضی علما اینه معتبه اولور دیدیلر.
اما صحیح اولدور که اگر غرض ابتداء مجرد قبول خلق یا قبول خلق ملاظه
حق ادا دشته غالب ایسه عمل نامعته به در. اما غرضان مساوی یا جا
ریا مرجوح ایسه. اگر فساد و بطلان قابل دکل عمل ایسه صدقه و قرآن
کبی نیت خیر ایله مثاب. و نیت ریا ایله معاقب اولور. **فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ**
ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ و **مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ**. اگر قابل فساد و بطلان
ایسه صلوق و حج کبی. اگر نافله ایسه فاسد در. دینلمز. اگر فرض ایسه غصب
ساقط اولمز. قسم ثانی که انشای عملدن ریا عارض اولمقددر. اگر مجرد
عمل ایله مسرور ایسه. شویکه که بوارادت ریای اولسه عملدن فراغت ایتمک
مقرر اوله علی جمیع اولور. قسم ثالث که فراغ عملدن صکر عارض
اولمقددر. اگر مجرد سرور ایسه که کند و اظهار ایتیه ضرر ایتمز. اگر کند و
اظهار ایدر سه. اظهار دندن غیر صحیح غرض یوغیسه محل خوف در احیا
عمل اولمقددر. ابن مسعود رضی الله عنه قتل بر کسسه دون. **سورة نوح**
قُرْآنًا يَتَذَكَّرُ بِهِ نَبِيُّ دِينٍ ابن مسعود سنک ندن نصیبک همان بودیدر که
دیدر. بر کسسه جناب رسالت یناهی صلی الله علیه و سلم حضور دندن بر صوم
دهر ایتدم دیدر. بیوردیلر که **لَا صُمْتُ وَلَا أَفْطَرْتُ** یعنی نه صایم
اولدک که مثاب اوله من. نه افطار ایلدک که دنیا ده زحمت حکمی سن.

پس علما اظهار ایتد و یکچون بیوردی دیدیلر. بر هر حال بجهت آنکه حضرت
 و ابن مسعود ک اظهارده بیویله بیورد قلمی. اول دخی نوع دیا اولمق
 اکلد و غندن اولمش اوله. و الا مقتضای قیاس بودر که عمل اولاصحیح اولدقد
 اظهار ثانی ضرایمیه. غایتی آنوک ایچون معاقب اوله. پس سفیان ثودی دن
حکایت. اولنور که بر قاجرانلاری ضیافت ایدوب. اثنای دعوتده
 خدمتکارینه بر طبق چینی کتور دیو امر ایتد کدن صکره. ایکنجی هجده کتور
 طبقی کتور دیوب. ایکنجی ایتد و کن اشعار ایدیک. امام اصحابنه با حوت
 مسکین بوسوز ایله ایکنجی ابطال ایلدی دیدوکی دخی بوکه محمول اوله
 یعنی اول عملده دخی دیا اولمق اکلیه. پس بو تقریر ایتدن ظاهر اولدی که
 اخفای عمل الزم لوازم. و اخلاص ایله اکامداوم اولمق ایمش. ایکنجی بعض
 سلف دیرلر ایدی که عملی ایتکدن ایسه. ایتد کدن صکره حفظی کوچ در.
 و ادب اب سلوک ستر حال. و کتمان اعمالده نه دقتلر ایتکدر. ذکر خفی
 ذکر جلی دن ترجیح اولند و غی دخی بوندن. خواجه کان سلسله سی نک
 کتم و سترده میالغه لری معروفیه. و بوبیت ورد زبانه دیر **بیت**
 از درون شو آشنا و از برون بیکانه. کایچنین زینا روش کم می فدا اندر جان
 اخلاص خلاصه اعمال و نقاوه احوال. و سرمایه سعادات و پیرایه مراد
 و اخلاص ایله عمل پیر صالح قصور اخلاص ایله اولان عمل کثیر دن. عند الله
 اضعاف مضاعف. **راحمه الله**
 و کونه چه آید ز بی مغر یوست. **زین الدین خوانی قدس سر**
 و صایای قدسیه سند ذکر ایدر که مدینه منوره ده بعض اصفیا ایله
 جمع اولدم. بکا صورتی که بیک میل عمرک اولسه. نه صرف ایدرک.
 بندگی دیدم. بو قدر میل صلوة. بو قدر میل صومه. و نحو ذلک بخیه
 عبارات تعداد ایلدم. بیوردی که بن ایله اتمدم. بلکه طقوز یوز طقسا
 طقوز میل تحصیل خلاصه صرف ایدوب. بر میل اخلاص ایله عبادت ایدم
 شیخ زین الدین بوسوزی عظیم تحسین ایدوب. دیرلر که باب دین ده

نظر صحیح. و حق صریح بودر که بیوردیلر. **بیان علاج رد یلت دیا چون**
 معلوم اولدی که دیا موجب حبط اعمال. و مورت مقص و بغض خدای
 ذوالجلالدر. و اتمهات کبایردن معدود. و شقاوت حقیقی آنده موجود دن
 پس ضرر دخی عین الیقین ایله مشاهده. و ازاله سند تحلل مشقت و محبت
 ایتک کرک. زیرا انسان زمان طفولیتده ضعیف العقل. و التیزاکی نظری
 احوال انبای جنسده اولوب. آنلاره تقلید و اتباع ایتک اوزرینه اولور.
 پس خلقی کوردر که جمله سی تصنع و اظهار جمیل. و اخفای قبح ایتک اوزرینه در
 لابد تصنع که سرمایه دیار در قلسده نابت. و حب تصنع مخازن در و نند
 ثابت و لمشدر. پس ازاله سی محتاج مجاهده اولور. امام غزالی ایدر که
 علاجنده ایکنی مقام وارد. **مقام اول** اصول دینی که فرعی کامتیب
 و معروفی که اغصانی اندن منشعب در قلع و قمع ایتکدر. و اصول و عرفی
 اوج نشنه در. برسی حب جاه و منزلت در. و جاه و منزلتدن مرادی
 خلق قند مقبول و مکرم اولمقد. اهل منصب و ولایت اولمق لازم کل
 ایکنجی سی حب ثنا و مدح. و نفرت ذم و قدح در. اوچنچی سی خلق ایچده
 ایچده اولان طمع در. پس بواج نشنه هر نه قدر طبعه شیرینی دخی کلوسه
 دفعنه سعی ایتک کرک. آنه اولان مضرت عظمایی فکر ایتکله. و بوجلاو
 عاقبت مرادته مؤدی و لاجا غی ذکر ایتکله. نیت کیم غسل زهر ناک ایدوکی
 معلوم اولسه. البته تناول التیموب صبر اولنور. پس دیانک صومنده اوله
 عذاب الیم. و مقت حی کریمی ملاحظه ایلیه. که فردا اهل اخلاص عملری ایله
 خاص الخاص اولدقد بوکار اس اشهاد و مجمع عباد و عبادده. یا فاسق یا فاجر
 یا مرایی. یا غادر و عملکی غرض دنیا و تقرب عباد ایچون ایدوب. آنلاره تعظیم
 بزم استهزا ایدرک. مخلوقه تکریم خالقکه ایدرک. ممکن عاجز
 تقرب و ترین ایتکله. قوللرینه و اصل اولدک. بزم غضب و بغضه مستحق
 و طرد و رد مزنی حاصل قیلدک دیدیلر. اعمالنک جزاسنه غایت محتاج
 اولد و غی زمانده. **و قد منّا الی ما عملوا من عمل فجعلنا هباء منثورا.**

مقتضا سنج لا شئ محض بلکه موجب بغض بوله و مع هذا ملاحظه
 ايتد و کي قبول و رضای خلق و مدح و ثنای مخلوق حاصل اوله جی دخی
 امر موهوم و شئ نامعلوم در رضاء الناس غایه لا تدرك بر طایفه
 مقبول اولورده سنج سنده مذموم اولق وار بلکه غالبا ریای معلوم
 اولوب عند الناس دخی مردود و تصور ایتد و کي نسبه لرد و موهوم اولق مردود
 بیت برو جان بابا با خلاصیچ که نتوانی از خلق رستن هیچ
 کسانی که فعلت پسندیده اند هنوز از تو نقش برون دیده اند

و مدح و ذم خلق حقیقتد لا شئ در حق فتنه مذموم اولان خلق فتنه
 مدح اوله دن نه فائده که عاقبت پرده آجیلور و قبایح نهانی یوزینه
 صبا جیلور شاعر عرب ان مدحی زین وان دخی شین دیدن حضرت
 رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم کذبت ذلك والذي لا اله الا هو بیت
 مدح و ذمت گرفتاروت میکند بتکری باشی که اوبت میکند
 اگر دیر سک که مدح و ذم دن فارغ اولق قن اولور کبار مشایخ و ائمتیا
 دخی کور و زک کند و لره ذم و غیبت اولنه تمام بحضرت اولور لره بر ایدرز
 طبیعت کوچ کلامک بعید در و لکن اول مرتبه تکلیف اولنم مرد اول
 عباد تکدر همان آتی ملاحظه ایتد اما طمع مال و منال خلق آتی دخی
 ملاحظه ایتدین زیر معطی و آخذ حق در و منع و عطا مختص کرم مطلق
 پس نه وجهی وارد که عبادت و طاعت به خطام فانی ملحوظ و مقصود
 اوله **مقام ثانی** خواطر دیه شیطانی به انتای عبادت یا اول و
 آخره عارض اولقدن خالی اولن پس غافل اولماق کرک زیرا عبادت
 عابد مال خواجه تاجر کبی در و شیطا طین حرامی راه زن و دزد کیسه
 و لص نقب افکن منالند در علی الدوام قصد اخذ و هب ایتد در
 بر طرفدن منع اولنورده فی الحال طرفی خردن کلور آشکاره قطع طریق
 اید مرسه نهانی نقب و طرایله آلور امام غزالی ایدر خواطر دیاثه
 اوج در کاهی دفعه کلور کاهی تدبیر ایله اولکی سی خلقك قبولی

تذکر و تفکر ایتدک آیکنجی سی قبول مذکوره نفسد رغبت پیدا
 اولقدن آوچنجی سی بورغبت قرار طوبی مصمم اولق پس کمال بود
 اولکی خاطر بی دفع ایلوب خلقك اطلاع نه نسبه در نعوذ بالله دیوب
 اهل تحقیق که اخلاص روضه سنده دخی ایتدین علمای ملائکه دن
 دخی کتم ایتدک سعی ایتدینر بیت چوروی پرسیدنت برخدا
 اگر جبریت نه بیند رواست دیه اگر خاطر ثانیه که هیجان

رغبت اطلاع خلق در اول دخی کلورده سابقا ذکر ایتد و کمن نصایحی
 تذکر ایلیه نیتد کیم اطلاع ناس ملاحظه سی دیا جانینه میل و رغبت
 ویرد و کي آفات دیایی ملاحظه ایتدک دخی نفرت و کراهت ویرد
 پس بوا یکی خاطر دفع اولیجی آوچنجی دخی که بونلاره مرتب در مدفع
 اولور چوق اولور که عبد عزیمت اخلاصه شروع ایتدینر خاطر دیا
 غلبه ایدر نفس آتی رد ایتدینر قبول ایدر سببی نفس حب مدح و
 خوف ذم ایلله مملوا ولد و غی در لابد آفات دیا و سوء عاقبت اولان
 معرفتی خاطر کلور زیرا کاسه بر قبول زیاده به محتمل کلور نیتد کیم
 بعض کسسته غضبک مضراتی و حلمک منافعی بیلوب ایتدک عمل ایتدک
 تصمیم عزیمت قیلور اما اسباب غضبیدن بر سبب عظیم طاری موجب
 غضب قوی و مشارعنه بر وجهله ساری اولور که معرفت مذکور به
 محل قالمز لابد اصلا خاطر کلور پس خاطر شیطانی دیاثه کلیمک
 دفع ایتدک کرک اما دفعه دُررت وجهه وارد اولکی سی اولدک
 دفع ایتدکدن صکر شیطانی تکذیب ایدوب و تکذیب ده دور و در
 مجادله ایدر آیکنجی سی مجادله بی دراز ایتدیه و لکن دفع و تکذیب
 ایدر آوچنجی سی دفع ایتدکدن صکر تکذیب دخی مقید اولیه بلکه ذکر و عبادت
 اوزرینه اوله در دخی سی اولدک جداله و تکذیب مقید اولدو غن
 غیری ذکر و توحی اولکیدن آرتوق ایدر اولکی غایت ضعیف وجهه در
 زیرا جداله مشغول اولعیله ذکر و توحیدن قاسم کرک شیطان لعینک

خود غرضی ذکر و توجهدن آلیقو مقدر. انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم
 العداوة والبغضاء. آندن یوقار و درجه ثانیه در. زیرا اشتغال یوق
 و لکن اشتغال غی فی الجملة مانع ذکر در. آندن یوقار و درجه ثالثه در
 که آند هیچ اشتغال عن ذکر الله یوقدر. آندن یوقار و درجه رابعه در
 که هیچ اشتغال اولد و غندن غیری زیاده توجه و اخلاصه سبب اولق
 وارد در. بوجه او ذریه عمل آیدن کمسنه شیطان لعین خاطر کتور می
 زیرا خوف آید که زیاده اخلاص و عبودیت سبب و لغیله ضد مقصود
 و عکس مطلوبی حاصل اولد. کمال اخلاص و تحصیل صدق و اخلاص مرشد
 کامل که عالم عاملدر خدمت واریجه. و شریعت و طریقت قانونی
 اوزن میت بنی الیغسل کجا امرینه مطیع و منقاد اولیجه اولر شوی

آن زمان از ریا و عجب رهی	که شوی پیر رار هین و رهی
هست در نفس دار و کیر بسی	که نداند بغیر بر کسی

چون ردیلت ریا و علاج قلب خصوصند بومقدار تفصیل اولند
 بومقدار ایله اکتفا آید لم **خاتمه** معلوم اولدی که ردیلتک علایمی
 مضار و مفاسد فی تفکر و آنک قبیح و منعند وارد اولان آیات احادیث
 و آثار علما و حکمای تذکر آید و ب ضدی اولان فضیلتک منافع ملاحظه
 و تذکار و آنک حقند وارد اولان کلمات محررینه فی خطا در. و جهت
 علمدن علایج جنابنه ادمان و مصابرت و ضدی تحصیل و اعمال ایتمک
 بوطریق تبدیل اخلاق و تبدیل فضایل ایتمک طریقه علما و حکما در
 اما ارباب سلوک متصوفه دیرلر که بوطریقه تبدیل اخلاق ده متعسر
 بلکه متعذر بر خلق حسنی تحصیل یا بر خلق قبیحی نفسند از الیه ایتمک
 نیجه مشقت و مجاهد کرک اکثر با عرا و فایتما مکرر و خلقی از الیه
 و ضدی کتور نیجه نیجه خلق قبیح حاصل و نیجه خلق حسن زایل اولق
 وارد در پس طریق اولدی که کلمه توحید تلقین مرشد ایله اشتغال اولد
 که زمان سیرده بعون الله تعالی جملة اخلاق ردیه احراق آید و نفس

تصفیه و تزکیه و اصل اولوب اخلاق حسنه آندن ظهور
 و اشراق آید. و اول و جمله اولور که قایل دیشدن **رباعی**
 نادل زبد و نیک جهان آگاهست دستش زبد و نیک جهان کوتا
 آند که در بود هزار اندک کنون همه الا الله است
 کتاب اول تمام اولوب بعون الله تعالی
 کتاب ثانی به شروع اولدی
 والله الموفق

م



کتاب ثانی رساله اخلاق علای دین علم تدبیر المنزل بیانند در

علم تدبیر المنزل بر علم در که انکیله اهل منزل را سنده نظام و انتظام
و وجه لایق و زده معاش الیک که کیفیتی بدینور چون انسان سایر
حیواناتند ممتاز و اجتماع منزلی که اهل و عیال و خدم و خول
عبارتند در اکا لازم در پس یوقاد و ده مذکور اولان کی اجتماع اصول
و قواعد و قوانین ضوابط اوزرینه اولق کرک که سیادت دنیوی و سنی
سبب و باعث و سعادت اخروی و سنی علت مفضی و لو و اول قواعد دینی
جمله بدیهی دکلدر که هر کس که بجز توجه عقلی ایله مهتدی اوله بلکه
اکثری نظریات در که حکما آنلاری ادله سندن استخراج و جمع ایند و
علم تدبیر المنزل دیو تسمیه ایلدیلر پس بوعلمه احتیاج متقرر و اندن
استغنا متعذر در پس بکتاب نیجه بابیه مشتمل در **باب اول**
منازل و ارکان منازله احتیاج بیانند در سابقا اشارت کجشید
که انسان مدنی بالطبع در و محتاج اولد و غنی غذای بسیط دکلدر
زیرا مزاجی لطیف و لمغیله غذای لطیف و نظیف و لایق استر و غذای
لطیف جمع و ترکیب و طبع و ترتیب و لیجه اولز مثلا غایت مهم اولان
غذای کمکدر نیجه افعاله محتاجدر کمک کی یجیک کی او کو تمک کی
پشور مک کی و بوقدر افعاله برکسند مستقلا قادر اولق ممکن اولز
بلکه ابنای جنسندن معاونت و مظاهر کرک اما حیواناتک غذای

اکثریا بسیط در سباع گوشت خام و بهایم گیاه خشک و تر ایلله تغذی
ایلر و علی هذا القیاس و انسانک اغذیه سبی اغذیه حیواناتک کی هر کس
حاصل اولور دکلدر مثلا زمان شتا اقبال و وقت صیفاد بارانیدر
غذای انسان تحصیل اولمز پس زنده که زمانند تحصیل اولنوب و خارا اوله
تاکلی جمیع زمانند هر شخصه تحصیل غذا میسر اوله پس مکان محفوظ کرک
که آنن جمع اولنوب امطار و ثلوج و افواه حیوانات و دست تغلب
غاصب و سارق اکا و اصل اولنوب حین احتیاج حاض و حاصل اوله
پس منزله احتیاج ظاهر در و انسانک نفسنه دخی کرما و سرما و امطار
و ثلوج و طین و وحلندن سلامت یچون اسباب و آلات و نفس و عیالی
غاصب و سارقندن خلاص یچون دخی منزل لازم ایدو کی روشن و باهر در
و مزاجی لطیف و شعر و و بریدن عاری اولد و یچون زیاده لباسه و اعتدال
و لطیف مزاج سبی ایلله زیاده نومه محتاج و نوم زمانند ارواح باطنه
غور ایتمکله ظاهر جسد تأثیر بر د زیاد اولغین یقظه زمانند لازم
اولاندن زیاده دثار و شعاره محتاجدر پس لوازم غذا و لباسی نیجه
اسباب و آلات دخی موقوفدر که آنلاره اثاث بیت و ماعون
دخی دیرلر پس بوجه نیک حفظ یچون مکان لازمدر و بوجه بقای شخصی
و دخی لوازمی وارد در و اول جمله دن بری خاتوندن که تناکح سبی ایلله توالد
اولوب بقای نوعه مؤدی اوله و هر کس بقای شخصی یچون لازم اولان اسباب
حاضر ایکن حفظ ایدر و لکن منزلندن بعضی مهمات یچون غیبت ایدر کن
کند و به نایب اولوب حفظ ایدر کسندیه دخی محتاجدر و حکمت الهی اقتضا
ایدر که خاتون غلبه رطوبت سبی ایلله مزاجندن ضعیف و فقور مقرر در
تحصیل مصالحی یچون حرکاتند عاجز اولوب منزلدن ساکنی اولوب نایب زو
اوله و حفظ اثاث بیت و مهمات قوت و لوازم منزل آنک عهد سندن اوله
و چون تناکح واقع اوله تناسل و توالد اولوب اولاد حاصل اوله کرک
و اولاد حال صغیرندن تربیت و تقویت بونیه محتاجدر پس آنلارک دخی لوازم

وهماتی منضم اولور. غالباً حجره نفس پدر و مادر کفایت ایتیمو بخادمه
محتاج اولور. و بوجاماعت ارکان منزل در. و انتظام معاش بواکانه
اولور. و ارکانك عددی بش در. پدر. مادر. فرزند. خادم. قوت.
و چون هر کس ترك برجهسته و حدی اولور. لابد بوکترتك دخی و حدی
نظام صنایع در. و نظام صنایع تدبیرله اولور. و تدبیر مدبرك.
و لایق و مناسب ولدركه بوکترتك صاحبی و مدبری صاحب منزل و له.
که پدر در. و سایر اهل منزله ریاست. و آنلارك امور بی ضبط و سیاست.
آنك اوله. و اولدخی تدبیر صایب بدوب لطف و عطف و وعد و وعید
و تشدید و لین و تکلیف و مدارایی محل مناسبند استعمال ایتیمکه ضبط
و سیاست ایلله عمل ایلله. که اهل منزل هر بری زایلدن محترز و مجتنب.
و فضایل محسوس و مکتسب اوله لر. و منزله بو عملدن مراد مرطاش و اغاجله
بنا اولمش خانه لردکله. بلکه ارکان خمسة مذکور بی یا اکثر بی جامع اوله
محل و مأوی در. كرك طین و احجار دن مبنی اولسون. که آنلاره اهل مدبرك
زیرامدر طیراغ پاره سنه دیرلر. مراد بنادر. كركه شعر و وبردن یعنی بوك
و بیایغی دیدکله سنه دن اولسون. و آنلاره اهل و بر دیرلر صحرانشینلر
کبی اعراب و ترك و تاتار کبی. و بومعنايه منزل جمله اهل عالمه لازم در.
نینه کیم بیان اولندی. پس علم تدبیر المنزل جمله اهل عالمه لازم اید و کی که
اول بایده اشارت اولمشیدی ظاهراً و لدی. خواجه نصیر ایدر که اگر چه
علم تدبیر المنزل قدمات حکماء یونانك قواعد مضبوطه و قوانین مبسوطه
چوقدر. اما آنلردن عربی لسانه سنه نقل اولما مشدر. الا بر مختصر رساله
که ابروس حکیم دن منقول. و متأخرین آراسند موجود و مقبولدر. و لکن
افاضل متأخرین آراء کافیه و اذهان صافیه ایلله بومصناعتك اصول و
قواعدین ضبط و فروع نتایجین بسط ایتیمکه بذل مقدور و محمود و سعی
مشکود و محمود ایتیملردن. خصوصاً شیخ رئیس ابوعلی حسین بن سینا که
آنك بوفند بر رساله بدیعیه سی وارد در. که کمال بلاغتله شرط ایجازی

جامع در. اول رساله نك خلاصه سنی سایر مواعظ و آدابله که متقدیم
و متأخرین دن منقولدر. موشع ایدوب بوکتابمزه درج ایلدك ان شاء الله
تعالی. نظر ارتضای اهل فضل ایلله مشرف اوله. آنهی کلامه. و بوفیر
دخی خواجه نصیر کلامدن. و آنلردن مقدم و مؤخر افاضل کتابلردن
اخذ و ایراده قادر اولدوغم محاسن ادب و مکارم اولوا لالبابی مناه
استعداد اهل زمان. و ملایط طباع ابنای روزگار اکلدوغم اسلوب
و آداب اوزرینه ایراد و بیان ایلدم. او مارین که ارباب فضل افضالیله
مستعدا و لدقد مواضع اغراضدن اعراض و محل ذللدن اغراض بسوهر لر.
و الله الموفق و المفضل **باب ثانی** اجتماع منزلی ده راس و اهل
منزلی سائیل اولان. اوله جوابان کبی اولمق كرك. که رهنك حفظ و رعای
و ضبط و سقیند آگاه و متنبه. و هر فعله مناسب و قاتی رعایت و هر آن
احتمال اولان مضارندن حمایت ایتیمکه ساعی و متوجه اولور. که جرم و
كرك و سبب تعرضدن امین. و سقی و رعای وقتند اولمغیله. هر بری
غریبه و سمن اولوب منافع معلومه سی حاصل و متوفر. و اولاد و انسبایی
حاصل و متکثر اولور. کذلک رئیس دخی تحت تصرف اولان اهل منزلی
اعدای متسلطه دن حفظ و حراست. و افعال و اوضاع ضارّه غیر محموده دن
تأدیب و سیاست ایدوب هر بری کمال ممکنه لرینه و اصل قلمق كرك. ثانیاً
رئیس مذکور طبیب کبی اوله. که طبیبك حفظ صحت مزاج. و ازاله مرضی چون
قصد علاج ایتدک نظر مجوع اعضای مرکب دن حاصل اولان اعتدال در
صحت بدنه سبب. و افعال موضوعدن صحت و زره صادر اولمغه علت
بواعتدال مجموعیدر. اگر بدن بواعتدال موجود ایلله طبیب آنی حفظ
و حراست ایتیمکه قصد ایلر. اگر مفقود ایلله تحصیل و اعاده قلمغه همت ایدر.
و اعضادن بر عضو خلط طاری. و مرض ساری اولسه. طبیب علاجدن
اول عضوک مصلحتنه نظر ایتیر. بلکه عموم اعضا مصلحتنه اهتمام ایلر.
و عضو مریضك جوار دن عضو رئیس و اریسه. آنك علاجنه اهتمام ایدر.

بالقصد الاول. بعد بالقصد الثاني. عضو من بورك علاجه قصد اول
تا اول مرتبه كه مصلحت عموم اعضا. يا مصلحت اعضاء رئيسه بوضوئ
قطع وازاله سن اقتضا دخی ایدرسه. قطع وازاله ایتمکدن مبالات
ایتمزیر. تاكه فساد سایر اعضا به سرایت یدوب. بنای بدن منهدم.
و صحت واعتدال مجموعی منعدم اولیه. پس مدبر منزل دخی بونسق اوردن
عامل اولی که که نظری حال منزله مبذول اولوب. اهل منزلدن برپسینک
حالی مختل اولوب. آندن منزله خلل سرایت ایتمک. احتمالی اولسه بی توقف
اول شخصو زاله ایدوب. منزلی خللدن حمایت اید. نیتیکیم مراتب اعضا
مختلف. بعضی مرؤس. وبعضی رئیس. وبعضی شریف. وبعضی خسیس در.
کذلک اهل منزل دخی بویه در. ونیتیکیم هر عضوک بر فعل خاص وارد در.
اما مجموعک فعالندن حاصل اولان غایت مراتب. و نهایت مطالب در.
کذلک اهل منزلك بر طبعی و بر خاصه سی. وطبعه مناسب فعل مخصوصی
وارد در. اما مجموعک افعالندن مجتمع و ملئیم و جمله نک حرکات و ضاعتدن
متسق و منظم اولان حال اهم مهمام. و انتم مرام در که آنک اسمنه
انتظام حال منزل دیرلر. بومذکور تدبیر منزل. علی وجه العموم والکلی
اما تدبیر علی وجه الخصوص والخزئی بقیة ابواب ایراد اولندی.
باب ثالث نفس منزلك تدبیرند در سابقا اشارت اولندی
که منزل یکی قسم در. بری مداین و قری اهلنک منازلیدر که سبک
وکل و حجر و شجر دن مبنی در. وانتقاله قابل دکلدر. ایکخی سی صحرا
منزلیدر که شعرو و بر دن. وانلارک امثالندن اولور. انتقاله قابلدر
قسم اول افضل و اولی در. زیرا حصانت و متانقی او فر. و بقا و دوای
اکثر در. و بوجنس منازلک دخی افضل اولدر که بناسی محکم و استوار
وبی وقت اهدامدن غالباً امین. و سقفی ارتفاعه مایل و قبولی
واسع و کشاده. و هر فضله مناسب مکان مهیا و ماده اولمش اوله.
و هر شهرده هوای نافع نه جانبدن کلورسیه. اول جانب مسدود اولیه

و موضع رجالدن غیری. موضع نساً مقر و بعید اولوب. صورتی
منظور. و صوتلری مسموع اولیه. اما ارتفاع بنا و نقش. و زخرفه
سقف و جدارده اسراف و مبالغه دن حذر اید. آخارده وارد
اولمشدر که منزلی آلتی ذراعدن آرتوق قالدرسه. ملائکه آسمان
الی آین یا مملعون دیرلر. و نقش و رنگ اسراف مردود. و مال مهمی اتلا
نا محمود در. **قطعه.** کار طفلانست کردن نقش بر دیوار و در

بالغنا ازینهار از کار طفلان زینهار	خانه دل در منزل خانه کل سر بلند
خانه دین در منزل خانه طین استوار	مطلقا بنا و عمارت خصوصند

اعتدال دن بیرون. و قدر مال بددن افرون خرج مذموم در. خصوصاً
که بوزوب دوزمکه معتاد. و برصودندن اوصانوب. هیئت جدید ایتمک
مبتلا اولوق مرض صعب و خلق ذمیم در. بعضی سفها آتی کیاست و ظر
و حسن تصرف عدا یدوب. اسراف مذموم. و عیث قبیحه مرتکبا اولورلر
و حدیث شریفه وارد اولمشدر که هر اتفاق که عید دن صادر اولور.
عبدانده مأجور اولور. الا بنایه صرف اولان نفقه که آنه هر کز اجر یوقد
غریز لردن برسی برصد یقنه و اردی کوردی. بنا لریا یدر مش. عمال
و صناعه اقیه و یرد. عزیز دخی بر آچه استیوب. آلوب طیراعه براقش
صاحب خانه نه ایلمر سزدیچیک نه وارسن بوقدر مالی طاشه و طیراعه
دو کرسن بن بر آچه طیراعه بر اقسام نه لازم کلور دیمش. و منزل اتخاذدن
برهم امر دخی جواردر. که جهد ایتمک کرک که بر منزل اولاکه حیرانی صلحا
و کرما و نیک نفس و خوب اخلاق کمسنلر اوله. و فسقه و ظلمه جوارندن
احتراز ایلینه **حکایت.** اولنور که سلفدن برپسینک استخوان
جاری و اریدی. ضرورتی اولوب. داری بی بیع ایدوب. ثمنی قبض ایتمکدن
صکر. قانی فلان کشینک جوارینک بهاسی دیچیک جوارک بهاسی ی
اولور دیمش. های امدی او بی بکار دایلك. بن بر کمسنیم که خسته
اولسم عیادت ایدر. سفر کتسم امانت و حرمت حفظ ایدر. سفر کتسم

زیادت ایدر محتاج اولسم قرص ویرد قرص استسم هیه ایدر آنک
جوارینی رایگان ویرستی کرک دیمش اول کسسه ایشیدوب اونیک
بهاسنی عزیز کوندروب اوی صاعقدن فراغت ایتد مش **حکایت**
اولنور که افلاطون الهی دقاقلر یعنی آلتون دو کوجیلر قانده منزل
طورتدی اصحابی وجهندن سؤال ایدیجک ایتدی که قی علم و عمل
مجاهد سندن نوم ضروری کلسه بونلر اواز دقلر یله مانع اولوب
عمر کرانمایه ضایع اولماغه سبب اولور **حکایت** استبولد
میربخاری خانقا هینک جوارندن بر نعلجه جی دکافی وار ایدی بعض
اصحابی نقل ایدر لردی که میر کجه نک عامه سن احیا ایدوب خلیل
بر ساعت نوم ایدردی چون نعلجه جی اول موضع دکان آجیدی آخر
شب ده قاقوب دق و ضرب مشغول اولوب میرک خواب یکساعتی
مانع اولوب احیای تمام لیلله مؤدی اولدی **باب رابع** چون نوع
انسان قوت ادخار ایتکه مضطر و محتاج در نیت کیم اشارت مرور
ایلدی و بعض اقوات چوق زمان طومغه متحمل کلدن پس آدمی به
لازم در هر چندن قوت ادخار ایلله که بعض جنس هلاک اولورده
بعض آخری که سرعت فساددن دور و بقایه ارتوق متحملدر باقی قاله
و سابقا بودخی مرور ایتشد که معاملات واخذ و عطاده بر جوهرفی
کر کدر که مقادیر اجور عمال و قیم اعمال و اموال انکله تقویم اولنه
و اول دینار در که ناموس اصغر دینلور و حافظ عدالت اولدر و
لازم در که بر جوه عزیز الوجود اوله که هر کسسه هر نه وقت دیرسه
اکا قادر اولیه و غیر الوجود اولغله بوجوه رک قلیلی غیر اجناسک
کثیره معادل اوله تاکه هر کسسه که منزلندن سفر و انتقال ایتک استسه
اقوات و سایر لوازمی جمله نقل و تحویل ایتک لازم اولیه بلکه بوجوه
حمل ایدوب قند و ار سه بوجوه له قوت و لوازم تحصیل و تکمیل ممکن
اولوب خرج عظیمدن خلاص بوله و دخی لازمدر که بوجوه رزین لطیف

اوله نفوس آنی بدننه قریب مواضعده حفظ ایتکدن نفرت ایتیه
و استحکام جوهر و ماده و جنس ترکیبی سبب یله بقایه قابل اولوب
تسارع فساد ایتکله خسارات عظیمه لازم کلیه و کسب اموال و اذنا
صرفا و لنان مشقتلر خط اولیه و بیوت اموال خزان سلاطیندن
بهموم نوابی زمین چون مدت مدید حفظ و ادخار ایتک ممکن اوله
بومقدمات تمهید اولد قدن صکره بر ایدر زمال احوالنده نظار و ج
و جملله در برسی دخل اعتبار یله در ایکنجیسی حفظ اعتبار ایلله در
اچنجیسی خرج اعتبار یله در **اما دخل و تحصیل** آنک اعتبار یله
نظر بودر که دخل ایکی قسمدر برسی کسب و اختیاری یله اولان تجارت
و صناعت کبی بری دخی کسب و اختیار سزا اولان وراثت کبی و بعضی وجو
کسب مالی اوج قسمه حصر ایلدی تجارت و صناعت و زراعت و بعضی
وجو کبی درت ایتدیلر امارتی دخی ضم ایلدیلر و وظایف و علوفات
مرتبه امارت قسمندن عدا و لغغیله حصر صحیح اولور و بواقسامک
فقیری افضل در اختلاف ایتدیلر اما شافعیدن مرویدر که تجارتد
و هانا حرفت شریفه خیر البشر محمد صلی الله علیه و سلم اولغیله دیشلردن
امام ماوردی شافعیدن زراعت افضل و لمق روایت ایلدی و بعضی
متأخرین دیدیلر که بوزمانه ده عقود فاسد چوق اولغیله اموال شریه
کلمشدر پس شمدی زراعت افضلدر اما امام شافعی زمانه قلد فساد
و کثرت علما اولغیله شاید که تجارت افضل ولا و حکما ایدر که چون
تجارت بضاعته موقوف و بضاعت هلاک و تلف اولق معرضندن در
یا خرامی غارت و یغما ایدر یا در یاده غرق اولغیله ناپیدا اولور بلکه
صاحب تجارت دخی اختیار اسفار و اقامت ممالک دیار و رکوب مخاوف
برای و بحار ایتکه محتاجد **باب** یا زبهر و دست کند خواجه در کنا
یا موج بحر افکندش مرده بر کنار و دخی دیدیلر که کسب ده اوج شرط
لازمدر اولکی بی جور و ظلمدن احتراز ایتک ایکنجیسی عار و شناردن

اجتناب ایتک. اوچنخی ہی دناآت وذلندن احتراش قلمی جود و ظلم
مثلا لعلله آخردن مال الموقی عار و شنار مسخر لغیله. و او یو بجیلعله
مال کسب ایتک کی. دناآت وذلتن آبخانه آیو تلغیله کسب ایتک کی.
و بعضیلر دبا غلق و حجاملق ایتکی دخی دناآت مکسیدن عدا ایدر لر.
و صناعت اوج قسمدر شریف و متوسط و خسیس شریف اولدر که نفس
ناطقه نك اعمالندن اوله. بدن اعمالندن اولیه. و بو صناعات احرار
و ارباب همتدر. و بوجنسك معظمی اوج نوعدر. نوع اول محض جوهر
عقل و صفای نفسه متعلق اولاند. تدبیرات صواب و آرای نفیسه
کی. و بو که صنعت وزارت دیرلر. ایتکی نوع اولدر که فضل و ادب
و بلاغت و براعت و طب و نجوم و حساب و استیفایه متعلق اولاند.
و بوضعت ادبا و فضلا و کتاب و حکما در. اوچنخی نوع قوت و شجاعت
و حسن فروسیته متعلق اولاند. و بو نکه دفع اعدا و حفظ حوزة مملکت
و ضبط ثغور اولور. و بوضعت سپاهیلق دیرلر. صناعت خسیسه
دخی اوج قسمدر. بریسی اولدر که عامه ناسك مصالحنه منافی اوله.
محتکرلق و سحارلق و غمازلق و قوادلق کی. و بواسقیقا و مفسد صنت
ایتکی قسم عموم ناسك مصالحنه منافی دکل. و لکن جوهر نفسك فضیلت
و مروتنه منافی اولاند. کما سلق حجاملق دبا غلق کی. بو ادانی و ارادل
صناعتدر. اما چون اصحاب طبعك عقلی قند رواجی یوقند. عند العقل
بو قسم قیج کلور و ففسند قیج دکلر. بلکه لازم در که بوطایفه دخی
اول صناعات مشغول اوله. لک نظام عالمه خلل کلیه. زیرا امرعاشد
ضروریدر. و صناعات متوسطه ایتی قسمدر. بریسی ضروریدر. زیرا
کی. بریسی غیر ضروریدر. زر کرلک کی. و انسانه مناسب بلکه واجب اولدر
بر صناعته شروع ایدیجک همت ایدر که اول صناعتد کامل و حاذق
و کمسنه اندن فایق اولیه. بحر کسب مال. و قوت نفس و عیال اوله
مرتبه به قناعت ایلیه. خواجه نصیر بویه دیمشدر. اما فقیر ایدر

مکرمه

هر کمسنه بر صنعته که شروع ایدر. آئی اتقان و احکام ایدر. صنعتی
اشترا ایدن کمسنه خشنود تام اولق مرتبه سنی تحصیل. و اعمال ایتک
لازم در. وغبین و خلل خفیدن اختراز واجبدر. زیرا که مشتریك
دعای خیری موجب صلاح آخرت. و برکت رزقه سبب و علتدر.
و مشتریك بد دعای سبب فساد آخرت. و متعقب محی برکات و مروت
اما زینت دنیا به متعلق اولان صناعاته. نقاشلق و زر کرلک کی. بغا
استاذ حاذق. و مخترع صنایع و دقایق اولمچگون صرف روزگار.
و تضییع اوقات و اعمار ایتکدن ایسه. مرتبه احکام و اتقان اولدندن
بقیه عمر بن عبادت معروفه. یا صناعتله کسب و صدقه به خرج
اولی و افضل در. و چون دنیا ده وسعت رزق مرغوب و مقبول در.
آنک احسن اسبابی صناعتدر. که حل مکسب عفت فرجه و بدنه سبب
و حدیث شریفه وارد اولمشدر. که الکاسب حبیب الله. و اکل کسب
شیخ اصحاب یمین. و زیور مرد امین در. **المنشئه**
صنعت او کرن که فنا ملکه ملکدر صنعت. بلیه کلدن سنك التوب بلیه زکندن
و اختیار صنعت و کسب یمین ایتد نك فضیلتند. آثار و اقوال علما و مشایخ
و مشایخ اقیای بی حد و بی حساب در. **نظم**

مرد کاسب چون مشقت میکند گفت در	بهر ناهمواری نفس غل و سوهاندر
ساغر راحت بود از کسب بگفت بلیه	وقت انکس خوش که راحت یافته زین

و کسب یمین چون غضب و مکابره دن که عادت سراق و حرامیه و سیرت
ظلمه و اعونه در عاری. و عار و ذالندن که سوال خواهند لقت اولور
سالم و خالی در. پس کسب مال ایتکدن افراط و تفریط دن عاری. و اسلم
و عدالت که وسطدر. اقرب و انطب در. و غضب و ظلم و آزار مردم ایلد
حاصل اولان مال دن صورتد قلیل ایسه معین مبارک و جلیلدر.
اما حفظ بقیه مال حفظ مال و بقیه تئیر و تنیه ایتیمجه اولور
زیرا خرج ضروری و انفاق لابد در. پس اگر دخل اولر نیسه بالضرور

مال دو کتوب بحاف حال. واختلال منزل وفساد حال لازم اولور **قوله**
 چود خلت نیست خرج اهنه ترکین **که** میگویند ملاحان سرودی
 بکوهستان اگر باران نبارد **بسیالی** دجله کرد دخشک رود **ی**
 و حفظ و تمبر مالک اوج شرطك مراعاتی لازم در شرط اول بود که
 حفظی اول مرتبه ایتیمیه که اهل منزلک احواله اختلال کله نیتیم بعض
 مسکله حفظ و امساک اول مرتبه ده افراط ایدر که اهل و عیالی مضایقه
 معاشدن موت مورثی تمنا ایدر بعضی بلکه افراط مضایقه دن خلاص **ان**
 قتل پدیده اقدام ایدر شرط ثانی اولدر که دین و دیانتة محل اولیه
 و شرعا واجبا و لیان زکوة مفروضه و صدقات مندوره بی ترک
 و اهل ایتیمیه و شرط ثالث اولدر که بین الناس عرض و موقوفه
 خلل کلیه و خسیس و مسکله یله شهرت طومیه و سابقا ذکر اولندی
 که محضا زکوة مفروضه و بر کله آدم بخلدن که **وَمَنْ يُوَقِّ شَيْخَ نَفْسِهِ**
فَاُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ آیتند شیخ دن مراد اولدر خلاص اولمز
 تا موقت مرتبه سن دخی برینه کتور میجه **بواج** شرط رعایت اولندی **صکه**
 حفظ مالک اوج شرط دخی وارد که آنلارک رعایتی مناسبدر
 شرط اول **خرج** دخلدن اکثر اولیه بلکه برابر دخی اولیوب دخل
 خرجدن او فراوله زیرا هر زمانه دخل برقرار و کسب میسر اولمز
 پس عاقله لازمدر که اقوات اموال دن بر مقدار ذخیره روزگار زورکا
 وعدة نواب لیل و نهاده ایلیه که قحط سال و جذب زمان یا توان
 نکبات دهر خوان سببی ایلیه کسبه نقد رو یا عدم امکان عارض اولور
 صرفا و لنوب ذل سؤال و اراقه ماء الوجه عند الارذل واقع اولیه
 و آدمی زکوة مفروضه و صدقات مستحسنه سن ادا ایتد کدر **صکه** جمله
 مان دخی بذل و ایتار ایتیمیه لازم و واجب دکلدر و زکوة اخراج
 اولنان مال کفر مذموم اولمز و حق جل و علانک قولند **وَالَّذِينَ**
يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ

الیم یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکونی بها جباههم وجنوههم وظهرهم
 و عیدند داخل دکلدر جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم مرویدر
 که **مَا أَدْرَى زَكَاةُ فَلَيْسَ بِكَزٍّ** بر کسسه ارض ملکنی صاوب بر مقدار
 آنچه الله کیر مشیدی حضرت عمر رضی الله عنه سرودی که بومالی نیجه ایدر
 بیوردی که خاتونک فراشی آلتند بری قاز ایچنه دفن ایلله اول کسسه
 دیدی که کنز اولمز **بیوردی** که هر سال که زکوة ادا اولنه کنز اولمز
 زهاد صحابه و تابعین بر طایفه ابوذر غفاری کبی و غیره و اکثر مشایخ
 صوفیه اگر چه ذاهبا و ملشدر که هیچ ذخیره الیقوم و دینه ایتیم
 حرامدر و قدر حاجتدن زایدی نفاق و تصدق ایتیم واجبدر اما
 مذهب صحیح اولکی در که مذهب جمهر صحابه و تابعین و ائمه مسلمین در
 و ایتار نام و ترک تجرید کلی کل اهل توکل و اقویای رجال حالی در و آنلار
 خصوصا بوزمانه قلیل و کم بل عذیم و کم و نص تنزیدن ماصدق **قوله**
وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ در **شعر** **لَقَدْ كَانُوا إِذْ أَعَدُّوا قَلِيلًا**
فَقَدْ صَارُوا قَلِيلًا مِنَ الْقَلِيلِ و برن کلام و مقصود مراد مر
 بوکامبد انتظام احوال عامه انام و اصلاح معاش و معاد جمهر خواص
 و عوام در و دید و کمر معناده شاعر و مبخانی دیشدر که **نظم**
 ایکنده خوب صتمک سز آنی کیم **نسی** و اریسه بذل ایدوب و کنه
 الی آچقلغند ندر چنارک **الن** طوند و غی آردینه اوکینه
 برزجک بی برزجک داخی صقله **برزجک** داخی و برزجک یولینه
 و حفظ و ادخار بایند حکما بویله اولی کور مشکره اموال محفوظه نک
 بر مقدار نفوذ و اتمان و بر مقدار امتعه و اقمشه و بر مقدار وفای
 و مواشی و بر مقدار املاک و عقارات اوله که بومقوله به آفت یتشوب
 هلاک اولور سه آخر باقی قاله **فقیرا** یدرین که تمبر و ربع مقصود اولیوب
 حجر حفظ و ادخار اولیوب آفته هلاک اولمس اکثر و مدت مدید بقا
 متحمل اولمد و غی مقدار و تفاوت اسعار له مالیت و قیفته نقصان کلاک

او فراوان نسني حفظ ايتيمه دواب و مواشي کي که ذی روح اولغيله
 هلاکي قريدر و حنطه و شعير کي که کاهي مستوس آغني قورت دوشمکله
 و کاهي نقصان سر و خصب سنه ايله خاکه برابر اولور و اول نسني اذخار
 اين که عامه عباد و کافه بلاد ايچيند رواجي يکسان و تفاوت سعاره
 قيمته خسران و دورود راز طور مغيله ترکيبه نقصان کلمک احتمالي
 اوليه و اول زر خالص و ذهب صحيح العيار در و احتمال ذهباي خصب
 و رخا و وقوع قحط و غلا ايچون بر مقدار حنطه و شعير يا چاه و بي نم
 يا انبار محکم ايچيند ديارنه مناسب اولان حفظ و اذخار ايتيمه مناسب
 اما غلاي ثمنه بيع ايتيمه نتيقي اوليه که غلاله انتظار له مستحق لعنت
 احتکار اوليه بلکه نتيقي توسعه اهل و عيال و قرص و سلم شرعي ايله
 مواسات فقير ضعيف الحال ايله شرط ثاني اولدر که حفظ و بقيقه
 و تثير و تميمه ايتيمه قدرت تامه سي ولد و غني مالي اتخاذ و اذخار ايله
 متلاکند و سي اهل مدينه اولوب قري و صحاري ده اولان عقار و مزارعي
 تعهد و تصرفه قادر اوليجي اتخاذ ايتيمه مایل اوليه که قلت تعهد
 و تيمار داشته ربع و غم سي خرج و لازمته کفايت ايتيم اولوب خراب
 و اضحلاله راجع و ايل اوليه و عرب لغتده قريه يه ضيعه دير لر
 و اهل تجربه ديمشکر که ضيعه نك اشتقاقی ضيا عدند اگر تعهد
 دایم ايدرسک سز ضايع اولورسن اگر دایم تعهد ايتيمسک اول ضايع
 اولور شرط ثالث اولدر که دایم رواجي مقرر و سودی ميستر اولور
 نسنيه راغب اوله اگر چه فائده سي قليل ايسه و اول متاع که ايامه
 بر کرم راج اولور و هر ديارده مشتري بولمز اگر چه رجي چوق ايسه
 دغي کا طالب اوليه و بومقوله متاعي اذخار ايتيمه بوسبب ندر که کراميه
 جواهر اتخاذ دن منع ايلد يلز حق ملوک و سلاطيني دغي زير محتمل که
 بيعنه حاجت و ثمنه احتياج اولند و غني زمانه طالب بولميه اما خرج
 و انفاق مال خرج و انفاقه دورت نسني دن احتراز واجب در

اول لوم و تقير تقير اولدر که اخراجات لازمه حد اعتدال دن اقل
 ايدوب اهل و عیاله مضایقه چکد و ره مروته مناسب اولان بذل
 معروف دن امتناع ايتيمه دغي تقير دن معدود در نيت کيم اشارت
 کچدی ايکنجي اسراف و تبذير در و اسراف و تبذير دغي نيچه دورلو
 اولور آقجي اولدر که شروعات محرمه و لذات قبيحه يه صرف اولنه
 و اندن ادني مباحاتده اسراف ايتيمه در مثلاً طعام حلالی شولقد شوي
 که کمسنه يميوب بيانه دو کوله و انواع والواني اولقد رايليه که تکلفه
 ييوب بلکه هضم اوليوي امتلاي معد و مرض تخمه يه مؤدي اوله
 اما طعام معد جايعة روزي اوليک نه قدر حق پشور لسه اسراف
 مذموم اولمز نيت کيم بعض اسخيايه لوم ايدوب لاخير في السرف ديدير
 اول دغي مقابله ده عکس ايدوب لا سرف في الخير ديدي و جنس مليوس
 و مرکوب و مسکن و اثاث بيت بوجمله ده اسراف ممکن و واقعده زياده
 تحسين جامه و رجاله جري و زربفت شرعاً حرام و عقلاً اسراف در
 بيت زکرم مژه کفن برکشي و در پوشي میان اهل مروت که دارند معذو
 و ساقيندن آشفه اولوب جاروب وار بر سپور مک دغي و حد دن

غرض از جامه دفع خرو بردست	بيرون تکرار ايتيمه اسراف در
هر که خط ايد زین و زيور دن	ندارد ميل زينت هر که مردست
و ماعداسي بوکا قياس اولنه	عدا و لمانسه طلع دکل آردن

و قرآن عظيمه اسراف دن منع و تبذير دن تحذير نيچه آيتده وارد
 اولمشدر که وَاَيُّ ذِي الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنِ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذِرْ
 بَذِيرًا اِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا اِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا
 وَدَغِي وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً اِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ
 مَلُومًا مَّحْسُورًا وَدَغِي وَالَّذِينَ اِذَا اَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا
 وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا علما بيور مشاهد در که بر کسنه هر نه طعام و شراب
 مشتهر اسي اولدقه الهه تناول ايلسه مسرفين دن اولور ملاحظه اولمشون

که جمله مشتهای اولوب تناول ایتمک اسراف و لجاجی مشتهای اولینی محنا
 ضیافتلرده شهرت و نام ایچون الوان کثیره و اصناف عدیده ایتمک
 نه مرتبه اسراف مذموم اوله . آویچی اولدرکه خرج و انفاق ریا
 و افتخار و مباهات ایچون ایلیمه که هم مالی کیدوب هم ثوابدن محروم اولیمه
 نیتیم روایت اولنورکه حضرت امیرالمؤمنین یعسوب الموحدین
 اسدالله الغالب علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه و کرم الله وجهه
 خلافتی زمانده اشرف قبایل عربدن ایکی کمسنه آراسنده مفاخره و محاربه
 وار ایدی . اتفاق بریسی بر موضعده بر اشتر قربان ایدوب فقرای قبیله
 تفریق ایلدی خصمی اشدوب ایکی شتر قربان ایدوب فقرای اولشدردی
 اولکی کمسنه دخیینه مبالغه قصد ایدوب دورن شتر قربان وایشار
 فقرای عربان ایلدی خصم دخیینه تضعیف و سکن شتر قربان ایتمک خصمی
 ضعیف ایدیک اول مغالبه ده مبالغه و اسراف و شتری ضعیف ایدوب
 یوزدوه قربان ایلدی خصم ثانینک حوصله و قدرت و ممکنی زیاده
 واسع اولمغین بالضرور سکوت و فراغت ایلدی بو حال خارج کوفه ده
 چون کوفه یه کلدیلر خصم ضعیفک اهل و عشیره سی کلوب زجر و تفریق ایلدی
 بزم قبیله مزی اشراف عرب قبایل ربیعیه و مضرا آراسنده خوار و خجل ایلدی
 اگر قربانی تضعیف و بزی و کندوکی صنادید عرب ایچنده تشریف اید ایدک
 بزما لمزدن مع زیاده سکا تسلیم و مبنی اشراف ایچنده مغلوبیتدن تسلیم
 اید ایدک دیومر بوری لوم ایدیک طایع عربدن اولان عصبیت و منافرت
 و حب مبالغه و مفاخرت هجمن ایدوب برکون سیفتی سل ایدوب
 سکک کوفه ده کیروب و کوردوکی شتری عقر ایدوب خلقه ندا ایلدی که
 استین آلسون مباحدر و هر کمسنه مرادین کوترسون که بی جناحد
 روایت اولنورکه اوج یوزدن زیاده شتر ذبح اولمش حضرت
 امیرالمؤمنین کرم الله تعالی وجهه استغنا ایلدی حرام در ما اهل
 به لغیر الله قسمندند دیوفتوی ویردیله هج کمسنه تناول ایلوب

ککاسه کوفه ده سباع و کلاب اکل ایلدیله دوردخی انفاق و خرج
 واقع اولسه اگر واجب اولان موضعه در اهل و عیال و خدم و حشم
 کبی اگر واجب اولمیان یردر رفقا و فقر کبی بر هر حال منت و سوزنش
 ایلیمه بلکه قطعاً ذکرینه اشعار دخی ایلیمه بوقند قالدی که بن سکا
 فلان زمانده شویله ایتمدمی دیه . **قطعه** .

چون کشاید دست جود و کرم	برتهی کیسه کان بذل درم
هر زمان شرح آن کرم مدهید	منت بذل آن درم منهدید
که ز منت کرم شود مفقود	در عداد ستم شود معدود
نیست منت جورای نفس کریم	باشدان مقتضای طبع لیم

زیرا منت ریا کبی ثواب و صدقه و انفاق ابطال ایلر نیتیم قوتبار
 و تعالی قرآن عظیمه بیوردی یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا
 صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى مَنِّ وَاذَى ثَوَابُ مَنْ وَعْطَايَ مُتَوَاتِرًا
 لَا مَطْرَسَ لَكُمْ فِيهَا مِنْ أَثَارِ غِيَارٍ نِيحَ اِزَالَه ایدر سه ایلله
 ازاله ایدر و جمله منت واذی دندر حین عطاده جهر معطیه آثار
 انقباض و درهم اولق عارض اوله بلکه معطیه ایما خندان رو و کشاده
 ابر و اولق کرک و بعض شعر امد و حلرینی سحاب و زربینه فیض رشک
 سخاده ترجیح ایدک کمرندن دعوالرینی و تجلیل شعری ایلله اثبات ایلدیله و دید

شعر ان من قاس بالسخايب جدوا	لک فما انصف بین شکلین
انت اذ جدت ضاحک ابد	وهو اذ اجاد داعم العینین

شرح حال مصار مال مصارف مال دخی اوج قسمدر . قسم اول اولی
 آنده طلب رضای حق و اجرای شرع و دین موجود و متحقق اوله کرک دخی
 اولسون اهل و عیالنه انفاق ایدوکی کبی حدیث شریفه وارد اولمش
 که اعظم اجرا اهل و عیاله انفاق اولنده در که کرک مستحب اولسون
 فقرایه بصدق کبی . قسم ثانی سخاوت و مروت و ایثار و بذل معروف
 ایچون ویریه تحف و هدایا و مبرات اخوان و صلات مدایح و شعر کبی

قسم ثالث. اولدر که کند و ضرورتات و امور معاشی ایچون صرف اولنه
 و اهل و عیال دخی نیت صدقه اولیچون ثوابی اولیوب بوقسم داخل
 اولور. بوقسم اخیر دخی ایکی قسمدر. زیرا شوندن خالی دکلدر جلب
 ملایه. و طلب مهمات ایچون خرج اولنه. اخراجات منزل اولان و حی
 مآکل و ملابس ایچون اولان خرج کبی یادفع مولم و رد مضرات ایچون.
 خرج اولنه ظلمه و سفرهایه حفظ نفس و عرض و مال ایچون لازم اولیچون
 ویریلن کبی. قسم اولدر که انفاق لوجه الله در رعایت و شرط اخلاص
 و حسن نیت و احتراز دیا و سمعه و شهرت و ترک اذی و منت غایت لاند
 و دخی مواضع صدقه اولان مستحق لری تمیز ایدوب. زیاده مستحق اولان
 تقدیم و ترجیح ایلک لاند. زیرا صدقه نه قدر مستحقه دوشسه
 اولقد و ثوابی آرتوق اولور. پس ایتم ضایعه و ارا مل مستور. و
 صلحای فقر که ذل سؤال دن احتراز ایدوب حرفه احتمال ایدر.
 تفقد اولنه. و دخی ویریلن صدقه اخفا اوزرینه اولغه سعی اولنه
 که فقر نك فقری. و قبول صدقه ایتدک لری ظاهر اولغیده آنلاره انکسا
 و کند و نفسنه دیا و شهرت. و عجب کلمکدن امین اوله. قرآن عظیم
 بورد که. **اِنْ يَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ** و **اِنْ خَفَوْهَا وَتَوَنُّوْهَا الْفَقْرُ**
فَمُؤْخِرٌ لَّكُمْ برنم علما مزدیر که صدقه مفروضه ده زکو کبی اعلان
 افضلدر. و حدیث شریفه که صدقه سر. صدقه علانیه دن
 یتیم درجه افضلدر. دیمک وارد اولشد. صدقه تطوعه محمولدر
 و حدیث شریف مشهوره بیورلشد که فردای قیامت که افتاب
 مقدار میل مرتفع اولوب. خلق غرق عرق اولد قدر یدی طایفه ساء
 عرشه آسوده اوله لر. برسی پادشاه عادل. ایکنی اول جوان که
 عبادت اوزرینه بیومش اوله. آچین اول کسسه که خاطر میسجد
 متعلق اوله. مسجد دن کیر و کیر میخه راحت اولیه. ووردی اول کسسه
 که صاع الیه ویرد وکی صدقه بی صول الی طوبیه. بشخی اول کسسه

که آنی خاتون صاحب منصب و مال هوا و معصیتنه دعوت ایتدکن
 اجابت ایتیب. بن الله دن قورقین دییه. البخی برادر اخروی سن
 زیارت ایدوب. اخوت لله دن غیر غرضی اولیه. بدخی سی تنهاده.
 حق جل و علای ذکر ایدوب. کوزندن یاش روان اوله. و بعض علما
 دخی سهولت حفظ ایچون بودی خصلتی نظم ایتیلدر. **شعر**

وَقَالَ النَّبِيُّ الْمُصْطَفَى إِنَّ سَبْعَةَ	يُطْلَمُ اللَّهُ الْعَظِيمُ بِطِلَّةٍ
مَحَبَّتٍ عَفِيفَةٍ نَاشِئٌ مُتَصَدِّقٌ	وَبَاكٍ مُّصَلٍّ وَالْإِمَامُ بَعْدَهُ

امام زین العابدین رضی الله عنه حضرت لردن مرویدر که کجه ایله تنه
 چیقرایدی. مدینه ده اولان ارا مل و ایتمک منازلی دق ایلوب.
 نفقه یه محتاج اولانلر نفقه. و صوبیه محتاج اولانلر ارقه سی ایله
 صوکتور و بجمله نك مهماتی مقضی ایدردی. و بوجالتی اذن بلدیلر
 که وفاتدن صکر ارا مل و ایتم مدینه فریاد ایلدیلر که برکشی واری
 کجه کلوب برنم مهمات حاضر ایدردی. اول کسسه نیجه اولدی دیدیلر
 و حضرتک غسلی زمانه مبارک اوموزلرند قربه طاشیمقدن
 آثار اولمش بولندی. و بعض خدای کجه چیقوب کتد و کن بلیشیدی
 بوجمله دن جرم ایلدیلر که بوا فعال کریمه. و اعمال صالحه نك صاحب اول
 ذات پاک ایدی که شجر باغ بنوت. و ماه آسمان جود و مروت ایدی
 و بونك کبی اعمال آنک کبی کوهرکان رسالتدن صادر اولیوب کیمدن
 صادر اولسه کرک. فرزدق اول حضرتک مدحند دیدی که. **شعر**

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطَنَهُ	وَالْبَيْتَ يَعْرِفُهُ وَالْحِلَّ وَالْحَرَمُ
هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ	هَذَا النَّفِيُّ النَّفِيُّ الْطَاهِرُ الْعَلَمُ

قسم ثانی ده بش شرط رعای اولنه شرط اول تعجیل در. زیرا تأخیر ده
 سایل الم انتظار ده. و معطی کذبیه اعتذاره مبتلا اولق وارد
 پس بومرتبه دن صکر انفاقک دیناده تنه. و آخرت ثوابی قلمامو محفل
 اولور. انیکچون دیدیلر که اهنالبر عاجله. و ضیافتلره طعاعی

تیرجه کتورمك دخی بخیل برندن. **ابن حجاج** شاعری که صاحب نجو
ومساخراییدی. برکسند دعوت ایدوب طعانی کتورمك کیروب
جیقوب نوع تأخیر مؤدی ولیجی بوقطعه بی بدیه افشاد ایلدی **شعر**

یا ذا هبک فی داره جاییا	لغیر معنی و بلا فایده
قد جن أضیافک من جوعهم	فاقرأ علیهم سورة المائدة

شرط ثانی کتمان. زیرا ظهورده نیجه فساد و مضرت مرتب اولور
ودخی کتمان نجح امان و حصول امانید بالخاصه مؤثر در استعینوا
علی حوائجکم بالکتمان دینلشد. شرط ثالث. ایدوکی خرج و عطا
استکبار ایتیموب بلکه قلیل عد ایلکدر که معطی جانبدن مروت و همت
واخذ طرفه مزید احسان و منت اولغی ایجاب ایدر. شرط رابع.
مواصلت عطا در. زیرا تراخی و فتور اولیجی احتمال در که اولکی
عطا لر دخی اونود لوب فائده سی اولیه. پس اصدقاسنه و مخادیمه
خوان و عطا ایله بذل نعمت و صرف خدمت ایدن کمسنه کاه کاه
کلی و جلیل ایتکدن ایسه علی الدوام و التعاقب جزوی و قلیل ایتک
اولی در. شرط خامس خرج و عطا و صرف و سخاوت موقعی تشخیص
و تمیز ایتک در که عطا نامحله دوشوب بی فایده بلکه موجب فساد
و مضرت اولیه. نیت کیم دیمش لر در. **شعر**

ووضع الندی فی موضع السیف بالعلی مضرکوضع السیف فی موضع الندی
بیت نکوی بابدان کردن چنانست که بدکردن بجای نیک مردان
بعض کمسنه لر بونک خلافت کیدوب هرکشی بر صرف خدمت و بذل
نعمت ایتک اولی و احسن در. مقابله سنده جلب نفع اولر **شعر** باری دفع

ضرر معین در دیمش لر بیت	بد و نیک را بذل کن سیم وزر
که این جلب خیرست و آن دفع	قطعه
تادل دوستان بدست آری	بوستان پدر فروخته به
بختن دیل بختیارا نرا	هرچه رخت سرست سوخته به

یابداند پیش هم نکوی کن. **دهن سک** بلغمه دوخته به
عبدالله بن جعفر طیار رضی الله عنهما قندن برکسند بوبیتلم تمیل ایلک **شعر**

ان الصنیعة لا تكون صنیعة	حتى یصاب بها طریق المصنع
فاذا اصطنعت صنیعة فاعمل بها	لله اولدوی القرابة اودع

عبدالله جواد ایتدی بوبیتلم خلقی بخیل و لئیم وجود بابنی سدا ایتکدن
تأثیر عظیم ایلر. بونلرله عمل ایتک کرک. بلکه سخاوت کبی احسان امطار
نازل و مکرمت اقطارنی هر جانب و اصل ایتک کرک. اگر لئیم اصل
اولور سه دخی غم دکل که صاحب احسان اولرینه کمرینه ممتاز لر
واحسان لر ایله فایقلر در. فقیر ایدرین بواکی قولک بر سنی مطلقا خرج
و بر مذهب تصعیف و مذهب آخر صحیح اولغی مناسب دکلدر. بلکه
توفیق اولدر که عبدالله دیدوکی قول افراد اسخیا و افراد عظمای کما
مناسبدر که عطا لری اعراض جزوی. واعواض دنیة دنیوی در مقدس
و مبرادر. بلکه آفتاب وار لطیف و کشفه افاده انوار و سخاوت مثال
رفیع و وضعیه افاضة اقطار ایدر لر. اما اکثر انام و عامه خواص
و عوامه که وضع کتاب و سوق خطاب غالباً انلا و ایله در. مناسب
مذهب اولدر که ظلم و وضع الیتی فی غیر موضع در خالی و وعد و لند
که ایقاع المعروف فی غیر موقعه در. اراده حالی در. نیت کیم بعض
سلاطین بنی ابوب دیمش لر. **شعر**

اذا شئت ان تعطي الامور حقوقها	وتوقع حكم العدل حسن موقعه
فلا تصنع المعروف في غير أهله	وظلمك وضع الیتی فی غیر موضع

آوحنی قسم ده بر شرط رعایت اولنه. و اول اقتصاد یعنی اعتدال در
اتاسبب طلب حاجات و مهمات ایچون خرج ایچنده اسرافه یقین اولغی
اولی در. امساک و تقصیر قریب اولقدن. لکن اولقدن اوله که حفظ
عرض حاصل اوله. زیرا بوقدر اسراف محض اولر. بلکه دفع مضرت اولور
زیرا تمام اقتصاد و اعتدال عوام ایچنده مذموم در. زیرا طمع علری

غالب و نفسلری بی وجه مراد لینی جالب در. اقتصاد اوزن اولان
 مرتبه هوای نفسلرینه موافق اوله مغین نخل ولومدن عداید لر.
 پس خرج و انفاقی. و مقدار رأی عوام اوزرینه ایتک کرک که بعضی و
 طعن عوامدن من اولنه. میل عوام تبدیر جاننده در. میل خواص تغیر جاننده
 بورایه کلججه خواجه نصیر کلامیدر. و الحق اقتصاد بر شرط در که اتفاق
 جمله اقسامند رعایتی واجبدر. بوقسمه حصرك و همچی ظاهر دکلدر. و دخی
 خواجه ایدر که بوجمله باب تمولن تدبیرات و قوانین کلیه در. اما تدبیرات
 جزئیته عاقله مخفی دکلدر. **باب خامس اهل و عیال تربیه سی**
بیاننده در اولاً بر کسینه لازمدر که قائل و تزوج ایلیه. و غرضی تکثیر
 نسل و نشر بی نوع. خصوصاً تکثیر اهل اسلام. و امت محمد علیه الصلوة
 والسلام. و نفسی معاصی و فساداته مرتکب و لمقدن تحصین اوله و حد
 شریفند وارد اولمشدر. **تَنَاجَوْا فَاِنِّيْ اَبَاهِيْ بِكُمْ اَلَا مُمْ وَلَوْ بِالسَّقَطِ**.
 و اهل بصیرت مخفی دکلدر که مبدأ اول جل جلاله حضرتک بقای نظام
 عالم. و ایصال سلسله بنی آدم حقند عظیم عنایت و اهتمامی مبذول در
 حتی حیواناتک دخی توالد و تکاثرینه عنایت ظاهر در. جمله دن بر دلیل
 بودر که هر حیوانه مجامعی لذیذ و مطلوب طبع ایلدی که تناسلی بالذات
 و مقتضی العقل اراده ایتمز لر ایسه. باری بالعرض و مقتضی الطبع اراده
 ایدوب تکثیر افراد و بقای نوع حاصل اوله. نسلری وجوده کلدکن صکر
 محتاج تربیت و تقویت اولد قلمری زمانده آبا و امها قلمری مشفق و مهربان
 ایلر که ضایع اولوب انقطاع نوع لازم اولیه. و احتیاج زمانی کجیدکن صکر
 شفقت ذایل ولور. حتی طیور اشیا شدن طرد و نفی ایلر. بواحوال اهل
 بصایر قنده دلیل ظاهر در که مبدأ فایض و جواد منزله من الاعراض
 حضرتک بقای اولاد و انساب انسان و حیوان بل بقای جمیع مرکبات
 عالم اکوان حقند عنایتی فایض و صادر. و دوام نظام مشاهده و بقای
 عالم محسوسه التفاتی واقع و ظاهر در. **وَحَكْمًا مَّبْدَأُ اَوَّلِ جَلِّ ذِكْرِ حَضْرَتِكَ**

ایجاد عالم و احداث حوادث اکوان جاننده قصدی لازم در دیر لر. و بوی
 قصد عنایت ازلیه دیوشمیه ایدر لر. و حالا ذکر ایتد کمر اول قصد فیفی
 و عنایت ازلیه نک فروع و لوازم و پر تویدر. و چون **تَخَلَّقُوا بِاَخْلَاقِ اللَّهِ**
 حدیثی ثابت و تشبیه مبادی عالیه نفوس انسانیه به نهایت مراتب در
 پس هر طالب کماله لازمدر که تکثیر نوع. و توفیر نسل. و بقای نظام عالم
 و امتداد سلسله بنی آدم جاننده همت و عنایت ایتکد مبدأ اول جل ذکر
 تشبیه ایلیه. و مرادی نکاح و جماعدن مجرد نیل لذت جسمانیه اولیه که
 مرتبه مبادی عالیه دن دایره حیوانات عجمه تنزل بلکه اندن دخی
 تسفل ایتیه. که جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم بعض اصحابه سؤال
 ایلدی که تزوج ایلد کی ایتدم دیجیک غضبه کلوب بیوردی که **فَاَنْتَ**
اِذَا مِنْ اَخْوَانِ الشَّيَاطِينِ اِنْ كُنْتَ مِنْ رُهْبَانِ النَّصَارَى فَالْحَقَّ بِهِمْ
وَ اِنْ كُنْتَ مِنْتَا فَمِنْ سُنَّتِنَا النِّكَاحُ. و خاتون موافق. و قرینه صالحه زوجیه
 تدبیر منزلت معاون و مشارک. و غیبتند مال و عیالنی حافظ و نایب
 حضورند مشکلات امورند ناصح و مشاور. و شداید نوایید غمکسا
 و مصاحبدر. و خاتونلرک افضل و اکملی اولدر که عقل و دیانت و عفت
 و حصانت و ادب و حیا. و زوجنه محبت و صفایله موصوف اولوب
 رضای زوجی قنده ایسه. اهم مهاتنی اولوب حفظ ناموسی غایت مراعی
 اوله. و زبان دراز و حق ناشناس اولیه. اگرچه بواکی صفت نساده
 فوق چوق اولور. روایت اولور که حضرت رسالت پناهی نبوت دستکاهی
 صلی الله علیه و سلم روز عیده مصلایه چیق قلمرنده طایفه نسائی کودر
 بیوردیلر که **يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ تَصَدَّقْنَ فَاِنِّيْ رَأَيْتُكُنَّ اَكْثَرَ اَهْلِ النَّارِ**.
 بیوردیلر یا رسول الله نه سببدن اکثر اهل نار اوله وز. بیوردیلر
تَكْثُرُنَّ اللَّعْنَ وَ تَكْفُرُنَّ الْعَشِيرَ. یعنی لعنی چوق ایدر سر. و معاشرت
 ایتدیکوکر ز و جلریکرنک نعمته کفران ایدر سر. نیجه روز کارناز و نغیمه
 پرورده اولان زن ادنی غضب زمانند نلک کودرم بکانه ایتدک.

دیمک مقرر در. و خاتونلرده بر صفت لایحه دخی و لود اولوب عقیق
 اولما قدر. نیتیم جناب رسالت بناهی علی الصلوٰۃ والسلام بیور مشد
 که خیر نسائکم الولود الودود. و لود اولدوغی نیتایسه سابقا اولاد
 کورد و کندن بکرایسه اخوات و بنات عمدن قیاسله استدعالم اولنه
 و تزوج نساء احرار شتری و استیلا دجواریدن افضلدر. زیرا حق اغلب
 احوال جاریدن عفت و عقل و تدبیرده و حفظ عرض و تربیت اولاد
 و احتراز ذمایم اخلاقده افضل و اعلا در. و حق نک حمله فضا یلند ندر
 فرضا طبعند کمال عفت دخی و لسه. اقربا و آبا و اخوانندن احتراز ایدون
 بعض قبایح دخی و لسه تمتع ایتمک محتملدر. و بعض جواریه قبایحنه تقریر
 اولند قدر بنجاریه قلمی یوز. بنجه اصل و جنسمن. و بنجه ناموس و مکشمن
 وارد در که رعایت واجب اولوب عار و شناددن احتراز ایدون دیر مش
 و ایضا جوارینک حسن و جمال ظاهره نظر اولوب اسیر جیلدن اشترا
 اولنور. و معلوم اولنور که دیارندن نه کسسه نک قری. و نه طایفه نک
 سلاله سی ایدی. شاید که اذل ناس و آخس طوائفدن اوله. و ایضا حایر
 آله نک بر فایده سی دخی اولدر که اقارب و عشایر ایلده استظها رو تعاون
 حاصل اولور. و تربیت اولاده اخوان و عشایر اتم طرفندن دخی مداد
 واصل اولور. و بومعنی جوارین مفقود در. و عربدن بویله عادت ایدی که
 بر قبیلده بر قبیلده به عد و ائین آنلاردن تزوج و مصاهره ایتمکله صدق
 و معاون اولور لرایدی. خالد بن یزید بن معاویه حکماء عرب و افاضل
 اهل ادب دن ایدی. دیردی که بکا آل ذبیرا عدای عد و ایدیلر. چون رمله
 بنت زبیری تزوج ایدم. احب احبام اولدیلر. بویقی آنک حقند دیشد
 شعر احب بنی العوام من اجل جهتها
 فان سلمی سلم وان تنصری
 تجول خلاخیل النساء ولا اری
 و تزوج بکر نیتدن اولی در. زیرا قبول ادب و زوجنه مواظت و فرمانه

این شعر از ابی نضره غسانی است
 و در وصف زبیر بن عوف است
 که او را با سلمی بنی امیه
 تزوج کرده و او را بسیار دوست داشته است

انقیاد. و آنک محاسنه قصر نظر طایفه ابتکارده آرتوقدر. و نیتدن
 زوج اولنه تطلع و تذکر. و آنک یامنه تحسرا و ملق احتمالدر. بوصفات
 موجود اولد قدر صکره حسن شکالت. و لطف صباحت و نسب معتبر و غنا
 و ثروت ایلده دخی اولور سه اعلا مراتب بودر. میسر اولان شکر بیشمار.
 و حمد حق تکرار ایلسون. و بعض مفسرین. ربنا آیتنا فی الدنیا حسنة
 بیور بقدر مراد قرینه صالحه در دیشلر. اگر بوصفتک بعضی مفقود
 اولور سه عقل و عفت و حیا صاحبی آلفه همت اولنسون. اگر مجر دهن
 و نسب و غنای موروث و مکتسب اختیار اولنور سه. بنجه ملال و تعب
 بلکه هلاک و عطب و اختلال موردین و دنیا به سبب اولق محتملدر.
 و بعض حکما دیشلر در که باعث طلب خطبه زن مجر دهن شکلی اولماق
 کرک. زیرا حسن ایلده عفت از جمع اولور. وزن صاحب جماله اهل هوادن
 طالب و راغب چوقا و لسه کرک. و آنلرده ضعف عقل مقرر در. بجهتم که
 رغبت ایدن مفسد لر انواع حیل و مکر ایلده طالب. و بنجه زخارف دنیا
 عرض ایتمکله. راغب و لیحق طریق مستقیمدن چیقوب هوا به اتباع ایدون
 کسری پرویزک بخیر جان دیرلر. بر مرزبان و ارایدی. خاتونی اول و جمله
 حسن و جمال صاحبی ایدی. که نقش بند ابداع تمام ایران زمین. بلکه مجموع
 عرصه یکتی ده آنجلین نقش بدیع یا زما مشیدی. کسری به توصیف ایلد
 شیفته جمالی اولوب پیرزنلر کوندروب. کاهی کند و دخی کیجه ایلده وارون
 ملازمت ایلدی. چون بخیر جان قصه به واقفا اولدی. زن مزبور دن تمام
 اعتزال ایلدی. بر کون دیوانه کسری بخیر جان ایدر که. سنک غایت شیرین
 چشمه آبک و ارایش سن آندن هیچ نوش ایتمش سن سبی ندر. بخیر جان
 ایدی. بنا و چشمه کنارنده ارسلان ایزی کوردم. انیکچون اجتناب ایلد
 کسری به بوکلیتی جواب سؤالی. و خاتوندن انیکچون اعتزالی بغایت خوش
 کلوب ری مرزبانلغن و یروب فرمان ایدر که انیکچون بر تاج مرصع و طوق
 و سوار ملع. دوزه کر که جواهر زواهرینک قیمتی صیر فیان عالم تعیین ایتمک

عاجز اوله. و حضرت عمر ففوح فارس ايله مظفر اولدوقه بردهقان امير
عسكره كلوب بنی اهل و عیالم ايله امان و یرك نجیرجان کنزنی بولویورین
دیوب امان اولوب بر سر رعه ایچین مد فون ایمش کوردی. امیر عسکرانی
حضرت عمر مدینه کوندردی کلد و کون کیجه قریبا ولغین. واصحاب
اختلاف ایدوب بعضیلر تقسیم اولموق کړك. بعضیلر بیت المالد طوموق
کړك دیوب بر طرف ترجیح اولنما مغن مسجد ده قویوب اکا بر مهاجرین وانصار
رفی الله تعالی عنهم صباحه دك بکلدیلر. حضرت عمر واقع سند کوردی
بر صحنه بر مقدار اخگر سوزانی طولدر مشلر کتور لر. حضرت نه قدر یوز
چور زینه یقین کتور لر دی فرع ايله بیدار اولوب علی الصباح بلا توقف
مهاجرین و انصار. و متبعین اختیار آرا سند تقسیم ایدوب بر دانه سن
الیقومدی مقصود حکایت نیجه فایده در. اول خاتون جمیله محل طمع
اهل هوی اولدوغیدر که صد دانه ایدی. ایکنی نجیرجان که شهوت تابع
اولیوب کند و دن ابعاد ایتمکله هالک اولیوب. بلکه منصب جمیل و مال
جزیله مالک ولد وغیدر. آوچنی لعل و باقوت فروزان حقیقت عالمن
اخگر سوزان اولدوغیدر. میر علی شیر نوابی بوراده دیشدر که بیت
آتشین لعلی که تاج خسرو انرا زبورد. اخگری بر خیال خام بختن بر سر
دوردن غزاده اولان اصحابك امانتی که بوندکی خزینه بی کم و کاست
ولایت عجمدن مدینه منوره یه ایصال یلدیلر. با آنکه بیلور و استرکسند
یوغیدی. بشخی حضرت عمر رفی الله عنه کمال عدالتی که خزینه کړك اولد
دیو بر حبه الیقومیوب فی الحال بین العائنین. علی وجه الشرع البین قیمت
بیورد وغیدر. والله اعلم تزوجده غایت حسن و ملیحه دن. و غایت شوها
و قبیحه دن دخی احتراز کړك. زیرا غایت قبیحه و لیحن نفس آنکله قناعت ایتمو
حرم غیر نطلع. یا موتنی دایما توقع ایتمکدن خالی اولر. پس اعتدال طلب اولر
بیت نه فرط قبح کړك زوجه ده نه حسن و بها. میان کوز که خیر الامور وسطها
ودخی شول خاتونه که جاه و منصبه کند و ايله مناسبی اولیه راغب اولیه.

ودخی کثرت اموال و اسباب. و وفرت ضیاع و عقاراتی اولدوغین
خاطب اولیه. زیرا بومقوله صفاتو عورتك تغلب و استعلا و تسلط
و استیلا سینه مؤدی اولوب. زوجه زوجه مخدوم. و اول غالب
بومغلوب و لمغیله. امور زوجیت انعکاس. و آت الرجال قوامون
علی النساء. انتکاس اوزرینه اولوب. تدبیر امور منزل خلل پذیر.
و انتظام امر معاش بر نقصان و تقصیر اولور. و خاتونی ارینک
سیاست و ضبطنده اوج امری رعایت و اکتساب. و اوج نشندن
تحرز و اجتناب ایتمک کړك. رعایت اولنه جو امورك اولی زوجندن
زوجه سی هیبت و زرینه اولمقدور. زیرا زوج خاتونك نظر نه مهیب
اولیجی. امثال او امر. و اجتناب نواهیسنده اهمال اوزرندن اولوب
احوال منزله اختلال عارض اولسه کړك. و بوشرط اهم شروط در.
بوشرط مفقود اولیجی عورت غالب و مراد اتی جالب اولوب. بلکه
زوجنی تسخیر. و کند و حکمنه مطیع ایتمکله امر مأمور. و مطیع مطاع
اولمغیله فسادات و فضایح و قباحات و شناع مرتب اولور که.
دفعی ناممکن و رفی نامیسور اولور. ایکنی اولدر که زوج خاتونی تکریم
و رعایت ایلیه اولددر که محبتنی استجلاب. و مؤدنی تحصیل و اکتساب
ایلیه که خاتون اول کرامتک زوالنی تصور ایدوب. اطاعت و انقیاد
و مخالفت و اتحاد دن خالی اولیه. اما بوکرامت و تعظیم حد دن بیرون
اولیه. که بومغلوب. و خاتون متغلب اولمغیله. ضرر مذکور مرتب
اولیه. و رعایت و کرامت خاتونی دخی نیجه نشنه ايله اولور. برایی
ملا بر حسن. و حلی و حال فاخره ايله که آنلاره حلال. و قتلندن مرغوبیتی
درجه کمال در. قدرتی یتدکجه و حالترین مناسب اولدوغنه رعایت
اولنه. ایکنی بی اولدر که آنی تدبیر منزل ده مشارکت بلکه امور درخی
اکا مفوض اولوب حفظ اقوات و اثاث بیت و ضبط جواربی و خدم صفا
آنک تصرفنده اوله. آوچنی سی اقربا و متعلقانته رعایت و اکرام اولنه

بودند زیاده رعایت مثلا امور بیرونند دخی تصرف مطلق ایملک
 و اهل حکم ایسه عزل و نصب ثواب و اهل وظایفند آنک شفا عتله
 عمل ایملک و بونک امثالی جایزد کلد و سابقا دید و کمز مضر ای مشقلا
 دوردنچی اولدر که چون خاتونک صلاح و عفاف و منزل ضبطند
 قدرت و کفایتی موجود اوله آنکله آکفا ایدوب و اوزرینه غیر ی
 خاتون ترویج یا جاریه تسری ایدوبیه اگر چه حسن و جمال و نسب و تبار
 و ثروت و غناده بودند زیاده دخی اولسه بعض عقلا مطلق بومعنا
 مکرون کوردیلر زیرا چون نسا نقصان عقل ایله معروف و غیرت
 مفراط ایله موصوفلردر یحتمل که اکمال غضب و غیرتدن بعض امور
 ارتکاب ایند که موجب اختلال نظام منزل و مورث فصاحت
 و خسارت کامل اوله و تعدد زواجه اقدام ایدنلرک منزللرند
 مجادله و خصام و سوء عیش و اختلال نظام مقرردر و ضروریه
 مبتلا اولان حرة اقل مرتبه زوجنک اموال و اقوات و اثاث بدست
 و آلائی حفظند تکامل ایتیه سی متعین در و حکما دیرلر که تعدد ازواج
 پادشاه جهان پناه لردن غیر کسسه یه جایزد کلد زیرا زن آنلاره
 مقام عبودیتدر غیرت و حمیت ایدوب مفسد ارتکاب ایملک احتمالی یوقد
 و آنلاره ایتمام اولی در زیرا مرد منزله تند جان کبی در و نیت کیم ایکی
 بدنه بر جان اولر کذلک ایکی منزله بر مرد لایق دکلر و شرعاً دخی
 ترکیبک ثوابی سابقا ذکر اولمشدر و بیخچی امر که رعایتی واجب ایدی
 اولدر که خاتونی بر شغله مقید ایدوب بطلال او توهمغه قومیه لرا اگر
 ضبط منزل و لوازم معاش ترتیبندن و عبادات مفروضه و مندوبه
 فارغ اولورسه اوساط ناسدن ایسه غزل قطن و کتان و اکابر دن ایسه
 زرد و زلق و اکا مانند صنایع عزیزیه مشغول قله لرا خواهه عدا الله فوق
 مستوفی تابیع کریمه کتانبه ذکر ایدر که سلاجقه زمانده قزوین خاتون
 بنت الب ارسلان سلجوقینک اقطاعندن ایدی و اول خاتون کاهی کلوب

ظاهر قزوین ده خرگاه ایله او تووردی اول زمانده قزوینک قنات
 آبی قلیل اولغله خلق عطشندن زحمت چکملر ایدی اهلای شهر ملکه
 مزبور دن شهر بر کاریز دخی کتور مکی تمنا ایدوب بونیت ایچون خرگاهنه
 واردیلر ایراقدن کوردیلر که اوکندن چرخ قوش ایملک اکیر و فکر
 ایلدیلر که بر خاتون بوقدر مالک ایکنینه ایملک غزل این حب مال
 بود رجه ده اولیچو بزم التماس میزد و اولی احتمالیدر ملکه حسن
 فراستله خاطر لرینه مطلع اولوب جماعتی یاننه دعوت ایدوب
 دیدی که چرخ و دواک خاتونلرک پیرایه سیدر اگر بوکا مشغول اولرلر
 یحتمل که فکر لری ناشایسته محله کیده و داعیه نامناسبه اشتغال این
 بیلدیم که سزک بر التماس کن و ارایدی بنم چرخ چویرد و کم کوردوب توقف
 ایتد کوز ندر بیان ایملک مقدمت یقشد کچه مساعد اولنسون اهل
 قزوین ملکه نک عفت و همتنه تحسین و ثنا ایدوب مراد لرین عرض
 ایلدیلر فی الحال صنادیق آجوب اموال بذل ایلدی و تا کاریز قزوین
 شهرینه کلیسجه یرندن قالمقادی و ممکن اولد قچه خاتونی اعراس
 و مجامع نسا اولان مواضعدن منع ایدلر خصوصاً بوزمانده که
 نسا آراسنده اسباب هوا مشهور و بری برینه محبت که ماده امر
 سنیع در معروف و مذکور در پس احتمالدر که بعض فاسدانه جلس
 جلس اولوب امور فاسد جانینه تحریک ایدلر و اقل ضرری بودر که
 کند و دن فایوق حلی و حل صاحبه لرین کوردوب تحسیر ایله کلوب زوجنه
 تکلیف امور مذکور این یا قلت محبت و حرمت زوجه مؤدی اوله
 اما مجامع رجالدن خود فرض و واجب اید و کی ذکر و بیان محتاج دکلر
 اول امور که زوج اندن احترام ایملک واجبدر و اولکی سی اولدر که
 غایت محبت اظهار ایلیمه اگر محنت محبت مبتلا اولمش ایسه ستر و کم ایلمه
 که زن محبت زوجه واقف اولیچو محکم ناز و ادلال ایملکه عازم اولوب
 نه دیرسه امتثال اولغعه جانم اولسه کرم و کثرت ادلال کثرت ادلال

مؤدی و ملق مقرر در. آیکنجی سی اولدر که مصالح عظمه و امور کلیه
 آنلار ایله مشاوره ایتمیه. و جمیع اسرار و جفایای مودنه مطلع
 قلمیه. آیکنجی سی اولدر که خواتینی مبادی عمر دن ضبط ایدوب ملاهی
 استماعدن و رجال. و صاحب جمال جوانلر مشاهده اولنه جو اضعاف
 و عاشق و معشوق حکایتلر نندن خسرو و شیرین. ویس و رامین کی
 و هنرل کتابلری تلاوتندن و استماعدن منع ایدلر. و تقوی و دیانت
 معلوم اولیان عجایز و مترجم اولان خواتین صحبتندن منع ایدلر.
 بلکه تمام بیلد و کی عجوزی قطعاً منزله قومیه لر. و محارمه قارشیدلر.
 ابن عریشاه توارخ یتورده ذکر ایلر که جهان تخت سکم که دختر یتوردر.
 ذکر ایلر که ابتداء عقیقه و صلحه ایدر. بغدادیه لر دن بعض فاسد لر
 آکا اتصال ایدوب آنی افساد ایلدیلر. حالاً آذن حکایت سوء و توارخ
 بد نقل اولنور. و بعض اخبارده وارد اولمشدر که خاتونلر یوسف قصه
 تعلیم ایلدیلر. یعنی عشق زلیخا و جمال یوسف ملاحظه سیله تحریک
 سلسله هوا ایلدیلر. و شرابا یچکدن بغایت تجذیر ایدلر. زیرا کیفیت
 شراب حیاتی رفع و شوقی تهیج. و طالب جانیده انقیاد و سماجت طبع
 ویرر. و بوخصال خاتونلرده جمع اولیجق فساد عظیم. و قنیه کلیه
 پیدا اولور. و خاتونلرک ازواجی قنیه حرمت و رعایتی زیاده ایدن
 بشامردر که خاتونلر بوش خصلتی رعایت لازمدر. اولکی سی عفت
 و زوچنک بسترینه هم اجنبی کسند نکین. و حدیقه جمالندن بارجمک
 مرغ نظری خوشه چین ایلامک در. آیکنجی سی زوچنک ماله کهایت
 و ضبط و اسراف و اتلافدن صیانت یقندر. حق بعض علما ذاهک اولدیلر
 که آیکینسنه رجالده فضایلدن و نشاده زدا یلدندر. برهی شجاعت
 برهی سخاوتدر. زیرا خاتونلر شجاعت اولیجق خوف زوج و غیره مقید
 اولمیون ظلام شب مواضع تنهاییه و ارمغه اقدام ایدوب مفاسد
 ظهردینه سبب اولق احتمالدر. و چون مجامع رجاله جیقمقدن منع

اولدیلر

اولد قلمی مقرر در. شجاعتلر نندن نه فائده که دفع ضرر اعدا. و حفظ و حما
 دین و ملک در. حاصل دخی اولر. و چون نسا اغلب احوالده حافظ مال
 غیر. و امین ضبط منزل زوچندر. پس سخاوتلری مضر و زوچنک
 منزلی مختل اولمغه مؤیددر. و بورادندر که بعض شعر خاتونلری جین
 و بخل ایله مدح ایندیلمر. **سهر** **قدرا طیب حادین الکریم لها**
ما بالکریم من جین و من بخل. **والحق** **انلارده دخی اعتدال.**
 مرغوبدر. و خاتونلر زوجی خانه سندن کند حیا لانه کفایت قدر و صدقه
 دخی عادت خلوا ولد دخی قدر. مثلاً بر سائله بر مقدار اتمک و بردانه
 شمع و یرمک فقها قنیه دخی مخص در. و جناب رسالت یناهی صلی الله
 علیه و سلم بیودر که **یا معشر النساء تصدقن فانی را ینکن اکثر اهل النار**
راوی ایدر که اول کون کوردم خواتین کوشلر نندن کوشواره و کورن
 و ساعدلر نندن طوق و یاره لرین چیقاروب **بلاک انکنه آثار لر ایدر**
 شویله که دامن بلال حلی نسادن مال مال اولدی. و آیت کریمه ده دخی
ان المصدقین و المصدقات بیورمشدر. پس انلارده دخی بخل صرف
 رواد کلدر. بلکه اسرافدن و خانه زوچن اتلافدن احتراز کرک.
 آیکنجی سی زوجی خاتونک قنیه دایما مهیب. و انک جانبدن قلبی برهم
 و نهیب اولتو کرک. و شول خاتون که زوچندن بی باک اوله اول منزله
 ویل و هلاک مقرر در. دوردنجی سی زوجیت امور نده اطاعت و انقیاد
 اوزرینه اولوب زوچندن نشوز و مراد نندن تمنع و عناد ایلمیه هر خاتون
 که زوچنه کراحت و نفرت ایله نکران اوله. ظاهر قلبی مایل دگران اولمشدر
 آذن خیر و صلاح منزل بر طرف. و اکا نفوذ محبتی خرج عین غین و محض
 سرفدر. ندکلو صاحب جمال ایسه قطع نظر ایتک کرک. چون دهان
 مواشتند دندان یوسیددر. **علاجها اخر اجها دیمک کرک.** و دین
 مهر ایچون زندانه کیرمک اولی و آساندر. زیرا زن نامهربان ایله خانه زنداند
منوی برندان قاضی گرفتارینه. که در خانه بیخی در ابر و کرم.

در خرمی بر سر ای به بند که بانك زن از وی بر آید بلند
 بشنخی سی زوجی عشرتدن مجامله و ملاطفه اوزره اولیجی عتاب
 بی موقع و ناز و دلال بی محل ایتمامك كرك كه ناز و ورود را ز اولیجی
 محبت و صفا آزا و ملغه باشلر و عتاب بی حد و حساب اولیجی خانه
 الفت و محبت خراب و بیابا و ملغه قریب اولور **لمشنة**
 و یمز خوبلرك نازینه مرغوب اولر لیک نازینی جوغ ایتمك ایکن خوبلرك
 پس جلّه دن ظاهر اولدی که زن بر هر حال زوجنه مطیع و منقاد و محترز
 مخالفت و عناد اولق كرك و حدیث شریفه وارد اولمشدر که بر اعرابی
 جناب رسالت پناهیدن صلی الله علیه و سلم معجز طلب ایچك کنار و این
 بر درخت بتمشیدی اکا فرمان بیوردیلر یرندن بقدره الله قالقوب
 حضرت اوکنده سر بر زمین ایدوب لسان فصیح ایله اداء شهادتی ایلمچك
 اعرابی در حال ایمانه کلوب اییدی یا رسول الله اجازت و یرسکا سجد
 ایده ین بیوردیلر که اگر مخلوق مخلوقه سجد ایتمك روا اولاییدی امر ایدرم
 که خاتون زوجنه سجد ایده اییدی لکن سجد حضرت خالقه محض
 و مخلوقه غیر مرخص در حکم ایدرلر که زن نیک و قرینه صالحه محبت
 و شفقت مادره و وقاعت و خدمت جاریریه و الفت و صداقت
 دوستلر بکرز و زن بد نافرمانلق و تغلبدن جبارلر و تحقیر و استحقاق
 و مذمت زوج ایتمك دشمنلر و مان خیانتله اسراف و اتلاف ایتمك
 او غریلر و حرامیلر بکرز و دخی معلوم اولسون که اگر زن فعل شیع ایله
 موصوف اولور یسه اگر محل عرض و دین ایسه مفارقتی ضروری واجبد
 و اگر محل حسن معاش و منقض اوقات و مکدر صاف زندگانی ایسه مفارقت
 معقول و مناسبدر اگر بعض غریز لر قسم ثانی ده صبر و تحمل اختیار
 و خشونت اخلاقی حد ید طبیعته سوهان ملاحظه قلمشدر در آنک
 کی که مولانا ناجی عبدالرحمن حاجی دیمشدر که **بیت**
 ترا هست ناهوارئی ز ترا غیمت ان دوشیمهای دورچرخ را کانس سوهان

یعنی آنک جفا سنه تحمل و اذاسنه صبر ایتمکله کند و نفسلر بی تهذیب
 و حسن خلقی تحصیل و ترتیب قصد ایدرلر یش اما بوی طریق اهل کمال و مند
 خواص رجالدر اما عامه ناس و کافه خلقه مناسب مفارقتدر **مثنوی**

زن بد در سرای مرد نکو	هم درین عالمست دوزخ او
ز بهار از قرین بد ز بهار	وقت آرینا عذاب النار

و اگر مفارقت صاعقت ولاده مؤدی ولورسه قسم تائید صبر و تحمل
 طریقه سالک و ملق اولی در و بعض بلغای عرب دیمشدر که نسانک
 بش نفعدن احتراز کرك خانه منانه آناه کیه القفا خضراء الدمن
 خانه اول عورتدر که زوج سابقی ذکر و اکا خنین و اشتیاق ایتمکدن
 خالی اولیه منانه اول عورتدر که زوجنه مالی یا جاهی ایله منت ایتمکدن
 خالی اولیه آناه اول عورتدر که مرضندن یا زوجندن شکایت و اینی
 ایتمك عادت اوله کیه القفا اول عورتدر که عفتدن هی اولوب خلق
 زوجنك آردنجه دیوت و کشان دیو دم و غیبت ایدوب قفا سنه داغ کی
 اوله خضراء الدمن اول عورتدر که حسن شکلی اوله و لکن اصل ونسبی
 خسیس و دنی اوله دمنه لرده کما سکی سرای یرلریدر که تربله لردر
 بتمش تازده یشل سبزه تشبیه اولمشدر که کندوسی سبز طری ایکن
 منابی سرقین و نجاستدر و بو تشبیه بد یعك مختصری جناب رسالت
 پناهی و نبوت دستکاهی در صلی الله تعالی علیه وسلم که اتیان جوامع الکلم
 مشرفدر حدیث شریفه وارد اولمشدر که **آیاه و خضراء الدمن قالوا**
یا رسول الله و ما خضراء الدمن قال المرأة الحسناء فی منبئ السوء
 علما ایدرلر که بو تشبیه بدیعی اول حضرت بیوردی بعض علما **روایت**
 ایدرلر که رسول الله صلی الله علیه وسلم اصحابدن زید بن حارثه بیوردی که
 یازید تزوج ایله که عفتکه عفت منضم اوله اما بش قسمی تزوج ایله
 زید اییدی یا رسول الله آنلار نه لردر بیوردیلر که شهره کهر هند
 شهره لفت در شهره یعنی کول کوزلو و دیللو یعنی حشری دیکلر

مهره طویل مهروله در یعنی اوزون بویلو آرق عورتدر. مهره
 مجوزه مدبره در یعنی کیر و سنه کمتش قری عورتدر. هنده قصیر
 ذمیه در یعنی قصه بویلو چرکن عورتدر. لغوت غیری ردن ولری
 اولان عورتدر. مشایخ عربدن برنیک اوغلی تزوج استیجک دیراید
 یا بنی ایاک والغضوب القلوب الرقوب. یعنی ای فرزند صقن غصوب
 عورتدن یعنی دایما غضب و زرینه اولان عورتی آله. قطوب دایما
 یوزی دورک اولاند. رقوب اول عورتدر که زوجینک موتنی و میر
 و مهرینی تمام المغه مترقب اوله. امام ماوردی کتاب ادب الدین و دنیا
 ایدر که عقد نکاح ایک نوع شرطی وارد. برنوعی منحصر در که نکاح
 لازمدر. و برنوعی دخی غیر منحصر در که اختلاف زمان و مکان یله مختلف
 اولور. اما محصور اولان شروط لازمه اوج در. اولکی سی دین در که
 مقتضی ستر و عفاف و مؤدی قناعت و کفاد. ابوهریر رضی الله عنه
 بیوردی که هیچ خاتون مؤمنه زوج مؤمنی سومیوب. دایما بغض و نشوز
 اوزن اولق یوقدر. بر خلقندن نفرت ایدر سه. بر خلقندن راضی اولق
 ایستلاف مقرر در. ایکنجی سی عقل در که حسن تقدیر امر و صواب تدبیر
 آند زصادر اولور جناب نبوت بناهیدن صلی الله علیه و سلم. مرویدر که
 علیکم بالود و بالود لا تنکحوا الحکماء فان صحتها بلاء و وکدها
 ضیاع. و دخی بویر مشلدر که العقل حیث کان الوقت مألوف. اوچنجی سی
 کفایتدر که انکله عار زایل و معاونت و استکثار حاصل اولور حدیث
 شریفه وارد اولشد که خیر و النطفکم ولا تصنعوها الا فی الکفای
 اکتم بن صیغی که حکماء عربدن اولادنه وصیت ایدر دی که زنه دسری
 جمال ظاهر محبتی کفو ظاهر ارادتدن مانع. و غلبه شهوت سری تائید
 فارغ اولغه قانع ایلمسون که نکاح لیمه نسب کوزده اولان شرفی زاله
 و زبان طاعتی اطاله ایلر. و دخی معلوم و معمول اولق کرک که طلب
 تزوج و ارادت تأهل ایدن کمسنه نک مرادی دین و عفت و حسن خلق

و عصمت اوله. نیجه کمسنه بوزمانده بود اعیله ای اراده ایتمیوب
 ارباب جاه و مناصب بناتن الوب آنی وسیله منصب و جاه ایدر.
 بعضی مال وافر. و بجهان متکاثر صاحبی اولنه تعلق ایدر. بعضی دخی مجرم
 حسن ظاهر و جسامت و سمن محسوس اولنه میل ایدر. اما غالباً عادت
 ربانی و سنت الهی بونک وزرینه جاریدر. که منصب و جاه ایچون الان
 کمسنه نک وسیله صاندوغی شخص یا وفات ایدر. یا عزل اولور. بونک
 و خاسر قالور. و مال طلبی ایچون تزوج ایدر نک یاظنی خطا ایدوب
 ذات مال صاندوغی یا فقیر یا متوسطه الحال. و جهاز و جواری رابع
 و عواری حیقر. یا مالی بذل زوج طامعه ایتمکدن اول و جمله منجر.
 و مرتدع اولور که زوج اندن فرضاً فرضاً سنه المغیله مستفع اولق دخی
 متمتع اولور. و جمال تصور یله دامه دوشنلر. و مکس وارد و شابنا پاکه
 اوشنلر چوقا اولور که بر فبیحه شوهای زلیخا دیو صابرلر. و بیر زن
 فرهاد کشی شیرین خسرو دیو اترلر. قبیحه عجز کشف جمال زرد و عرض
 دلال سرد قلدرن صکر مغرور نادان نیه اوغراد و غن بیلوب ندامت
 و تأسف و تحزن و تطف ایدوب مدد اوردن بورون نه در. اول بورون
 بندن غیری کیمه استرسک کوردن دیمکه باشلر. اول عربی کبی که عجز
 قتات صانوب طالب و اهلندن خاطر اولوب بعد النکاح فغان و فز

و بوابی انشاد ایدر ایدی که شعر	عجوز نمت ان تكون فیتة
وقد یس الجبان واحد هب الظهر	وما غرنی الا خضاب بکفها
وکل یعیتمها واثواها الصفر	تروح الی العطار بنی شباهها
وهل یصلح العطار ما اشد الدهر	فی الواقع جمال فایق و مرد آکا

عاشق اولوب تزوج ایدنلر دخی غالباً عشقی زایل و طبعی جانب اخر میل
 اولوب دور و دراز نزاع و جدال اخری افراق و انفصال اولسه کرک
 اما نظری دین و عفت و صلاح آخرت اولانلر حوجیل و علامعین مغنی
 اولوب حسن نیتی یله فقردن غنا و ثروته ذلتدن جاه و رفعت ایلدیه

کرک. نیتکم حدیث شریفه وارد اولدی که **شک المرأة لما لها ولجها لها**
وحسنها ولديها فعليك بذات الدين و دخی بیور مشلرد که **من تزوج**
امراة لعزها لم يزد الله الا ذل و **من تزوجها لما لها لم يزد الله الا فقرا**
ومن تزوجها لحسنها لم يزد الله الا دناءة و **من تزوج امراة لم يزد**
بها الا غش بصره وخصن فرجه او يصل رحمه باریک الله که فیها وبارک
 لها فیہ. صدق رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم. و دخی معلوم اوله که نریج
 باینده مذکور اولان فضایل قیام حقوق زوجیه قادر اولانه و آندن نریج
 سببی یله ظلم و معصیت صادر اولمیانہ. اما ایله اولسه نکاح دن
 فراز و زحمت عز و بیه اصطبار لازم در. بزم علما فریدر که نکاح حاکم
 توقا دن واجبدر. یعنی غلبه شهواتن. و حالت اعتدال در مستحب حالت
 جوده حرامدر. حکما ایله هر که هر کس نه که زوجه سنه تأدیب و سیاست
 و منزلنه تدبیر و سیاست ایتمک قادر اولیه لازم در که عز و بیه و افراد
 اوز رینه صابر اولوب تزوج آندن صادر اولیه. بوسبب ندر که بعضیلر
 تزوجی ذم ایدوب دیشلر که **التزوج التزام مریز و انقطاع ظہر**
و انکسار دهر و فقیر دیم **التزوج غرامة مہر و نفوس ظہر و تجرع مہر**
سروره الی اسبوع و سلامته الی شهر و دخی دیم ایدی **التزوج**
سلامته مده شهر و غرامته مده الی دهر و شاعر فارسی کوی میشد
 برای یک دمه شهوت که خاک بر سر او اسیر زن توان شد بسالهای در
 و شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی دخی بیور در **مثنوی**

چه نفر آمد این یک سخن زان دو تن	که بودند سرکشته از دست زن
یکی گفت کس را زن بد مباد	دگر گفت زن در جهان خود مباد

لکن بونلار دیدو که نری تزوج دن ظلم و عقوق صادر و اقامت
 حد و حقوق غیر قادر اولانه در. و الاخصین نفس و فرج و تحسین
 بذل و خرج و تعلیه پایه همت و تمیه و تکثیر امت و فرقه دهابین
 و امت شیاطیندن خروج و ذرو حفظ مال و دین و نفسنه عروج

تزوج دن غیر یایله اولر	مثنوی
خرابت کند شاهد خانه کن	بر و خانه آباد کرد ان بزن
زن خوب خوش خوی آراسته	چه ماند بناد ان نوحاسته

چون بوقواعد شریفه یه امتثال و نکاح شرعی یله برکرمه یه ایصال یلیه
 لابد اولاد و انسال و اعقاب و اطفال حاصل اولسه کرک که منزلت
 رکن ثالثدر. سابقا ذکر اولمشدر. پس آنلرک دخی تربیت و تقویت
 و تأدیب و تهذیب لایزم در. انکی چون بوباب وضع اولندی

باب در بیان اداب تربیت اولاد و اطفال چون ولد.

اگر پسر اگر دختر وجوده کله حق تعالی یه شکر و ثنا ایلیه و آنی محض
 فضل و موهبه حق بیلله. اگر دختر ایسه یا فقیر کثیر العیال ایسه زیاده
 بیخود و متبرم اولیه که حق تبارک و تعالی آنک رزقنی تقدیر ایتمشد
 ممکندر که بکفایت تبرم ایلد و کی مولودک باشنده سعادت

ورزقند و سعت قوتلش اولوب قد و بی بدینه موجب اقبال
 و ادفاق و سبب وسعت اموال و ارزاق اوله. و اهلنه دختر ولادت
 ایتمک دیواظهار ملالت ایلیه. زیرا اختیار دن خالی در. بی اختیار یه

لوم جهل دن ناشی در حکایت

ابو جعفر دیر لری اعرابی نیک خانو
 دختر ولادت ایدیچک متا لم اولوب اهلنی مهاجرت و خباء آخره
 ساکن اولیچک خانو بی بکا ایدوب بوبیتی صدا ایله او قودی **شعر**
ما لا بی حمزة لا یأتینا و **انما یأتی الذی ویتنا**

اعرابی اشیدوب رفت ایدوب اهلنه راضی اولوب صلح ایله خیمه

کلدی پس مولوده اسم حسن وضع ایلیه لر که زمانک اسماسنه
 موافق اوله. زیرا که نام نامنا سبدن مدت عمرندن متا لم اولسه کرک
 و نیجه کسمنه اسمنی تغییر ایدوب کند و یه غیر اسم وضع ایلر. اما یینه
 تمام متروک اولر. افاضل دن برسی اولادینه دیر ایدی که بن سیرغ
 ولادت کردن اول. و ولادت کردن مانده. و ولادت کردن صکره احسا

اید و بدورین. ولادت دن اول نیجه احسانا ولور دیسه لر دیر ایدی که
ولادت کر دن اول سزی حریر سنا. واصیلات خواتین دن تحصیل ایدم
قبایل دنیه. وعشایر خسیسه دن احتراز ایدم که مدت حیات کوزد
مطعون طعن طاعن. و مشمول لوم لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم
اسائی حسانیله تسمیه ایدم که طول حیات کزده فتح اسمکوز ایل
مثال اولیه سز. ولادت کر دن صکر. انواع تأدیب و تربیت. و تهذیب
و تقویت ایدم که ممتاز قرآن اولد و کز. و جاهل غبی قالوب زمان
حیات کزده مما کوزه طالب اولد و کز. بعد ایود ایه قیلنه که صحیح الجسم
کامل القوی. امراض و اسقامدن بری. و عقلی صحیح. و خلقی سلیم اوله
و حکما دیشلرد که الرضاع و لادۀ ثانیة. و دایه نك اخلاق
و عاداتی و سودی غذای مولود اولغیله سرایت ایدوب مولود
آنک اخلاقی ایله تخلوا ایدر. حکما دیر لکه بر مولود کبود چشم اولسه
دایه حبشیة یه ارضاع ایله سیاه چشم اولور. پس مرضعه صورت
ظاهر ده بومرته یه تغییر افاده اید بک صفات باطنیه دخی تغییر
و یرمسی مقرر در. چون رضاع تمام اوله. تربیت مشغول اولوب
علی التدریج افعال حسنه و اخلاق رضیه تلقین ایدوب مساوی
افعال دن منع ایدوب عار و عیب و لاجق افعال اقدم اید کجه
های صفت عیبدر. بردخی بونی ایله دیوب تعنیف و تفریح اید لر
اطفالک لوح ادر اکتری ساده اولغیله هر جانه قابلدر. اگر چه
اکثر یار ذایل افعال مقتضای طبع بهیمی اولغیله اکما ایلدر. کن
زجر و منع و تنبیه و توبیخ اولیجک لوح ساده اولغیله امتناع و احتراز
دخی قلسنه تمکن ایدر. نیت کیم دیشلرد در. **شعر**
أَنَا نِي هَوَاهَا قَبْلَ أَنْ أَعْرِفَ الْهَوَى فَصَادَقَ قَلْبًا خَالِيًا فَفَكَكَا
وَ أَكْثَرُ أَكْبَرُ زَادَهُ لَرْدَهُ سَفَهُ وَ قَلَّتْ عَقْلُ وَ مَعَاشُ شَابِعَ وَ فَاشَدَّ
حَتَّى بَعْضُ أَهْلِ هَزَلِ أَنْ لَرْدِي السَّفِيهِ جَلِيٍّ دِيوب تعریف ایتشد

همانا زمان صباه قتی اعزاز و رعایت سبب ایلله دایه لری و مربیلر
اصلا بر فعلدن زجر و توبیخ ایتیب. هنر دیسه آفرین دیوب
هنر ایشلر سه تحسین ایتد کتری اجلد ندر. و حکما دیر لکه تربیت
اطفالده فعل طبیعتیه اقتدا ایتد کز. یعنی هر قوت که اول حادث
اولد. آنک تهذیب و تکمیل اول ایتد کز. و اول قوت که اطفالده
اول حادث اولور قوت حیا در. اگر صبی ده حیا غالب اولوب اکثر اوقا
آدم یاننده باشن آشفه ایدوب. وقاحت یعنی بی ادبک ایتد سه
نجابتنه. و حاصل اوله جاغنه دلیل در. پس دلیلدر. اقدام و تهذیب
اهتمام کز. و اول تأدیب اولدر که ذایلله موصوف ضد اخلاط
منع اولنه. و سفه و فحش ایلله موسوم. و لعب و طعق قتی مشغول
صبیان و غلمانله مجالست و مصاحبت ایتد رلیه. که هنوز ساده اولغیله
آنلارک اخلاق و اطوارین تخلق ایلله که طبیعت سار قدر. خصوصا
که زمان صبی و موسم صغره اوله. پس آداب دین و سنن شرایع سلی
تعلیم و تلقین اید لر. و فرض و سنت و حل و حرمت ندر. باب یا تعلیم
و تفهیم اید لر. و فرائض و واجباته مواظبت و مداومت ایتد و ره لر
نیت کیم حدیث شریفه وارد اولشد. که اطفال کزیدی یا شنه وارد قل
نماز قلغی امر ایدک. اون یا شنه واریجی قالمز لر ایسه ضرب ایدک.
و تکاسل و تقاضی خوی ایتد کن غایت صافته لر. و دایما یا شند
اخیار و صلحایی مدح. و اشرار و اشقیایی ذم و قدح اید لر که شرور
هارب. و خیراته راغب اوله. اگر بر امر قبیحه اقدام ایدر سه. اولاسر زین
صریح ایتیب. مذمت ایلله تحویف اید. آنی سهو حل اید لر. یا ایتد
اکلدوب. آخر صبی بی مثل ایدوب. اول بو فعلی ایتد شوم مقوله عقاب
اولش دیر لر. و الحاصل ایجاب ایتبجه کند وید سن شوبله ایتد سن
دیمیه لر که معلوم اولدی. بکا کلی عقاب اولدی دیوب معاوده یه اقدام
ایتمیه و صلحایین طرم یوب آشکاره قویوب. و کند وی ملابس فاخره ایلله

تربیتی ایلیمه لر. و حاجت اولیجه خاتم طاقیه لر. و دایم یاننده ماکل حسته
و ملابس مرتبه بی تحقیق ایلیمه لر. و دهند مقرر ایدم که زینت و زیب
خاتونلر مناسبدر. اولرک زیب و زینتی حلی و حلی ایلله دکلدر. بلکه

هنر و کمال و فضل و افضا الله در	زن نه مردی کن و دست کرم بکشا کدر
مرد را بهر کرم زنا برای زیورست	و خاطر ند مرکوز ایلله که مرتین

حلیه لر. و ملون جامه لر عود تلر لایقدر. و اکل و شرابی مطمح نظر و تقا
همت ایتک کا و و خر علف خوار عادتیدر. بومرته ده قالمق حیوانات

حسیسه به برابر اولمقدربیت	باب و سبغ قناعت مکن زباغ جهان
که این قدر علف کا و و خر تواند بود	و تو مقاله ایاتی تعلیم اید لر.

و بونک کی نصایحی تکرار ایدم که طول زمانله خاطر ندن قاله. و مقبول
طبعی اوله. و بونک ضدین سویلین کسه لر دن خاصه که امثال و اقرا نی

که جهان دن مراد یمیک و لیچمک و کیمک و بغلنقدردیلر منع و تحذیر ایدم
اختلاط ایتد ر میه لر. و اطفال دن ابتدای نشو و نماده افعال قبیحه

صاد را اولسه کرک. زیرا نفس اماره موجود و حاصل. و عقل که مانع
و عقال قباح در. هنوز غیر کاملدر. بعض اطفال دن کذب و نمیت

و بعض دن سرقه و خیانت و بونک امثالی کید و مکر. و ضرر نفس و غیر
چوق واقع اولور. اما همان منع و زجر. و محفل اولد و غی مقدار تأدیب

و سیاست ایتک کرک. و زمان صباده دایما نفایس اطعمه. و لذایذ اش
و یر میوی کاه کاه نان خشک ایلله اکتفا ایتک کرک. که زمان ایلله اطوار

زمان. و اسفار زمین و مکان ایتکده اول مقوله احتیاج اولد قد
انکله دخی اکتفا ایتکده قادر اوله. نیت کیم بعض روم شهزاده لرینه جنک

و برادر دن هزیمت واقع اولوب کیلار و خرنه سندن دور. و نفر
معدود ایلله کرینان و مجبور. و نان و زاد غیر مقدور اولد قد بی غله دن

عاجز اولیجی نان تنک که یوفته دیکلریدر. بر دوستای دن آلمش لر.
شاه زاده معتاد اولما مغن تناوله قادر اولوب جهد عظیم ایلله

بر دوستای بولوب ایتانده بر قطعه کلیجه روستای کتور و ب
بر مقدارین تقدی ایدوب. باقی سن غلامنه حفظ ایتکده امر ایتش. پس ایلط

ناز پروردلک سلاطین و امرایه مناسب دکلدر. بوقدره قالدی که
اوساط ناص اوله. و اطفاله صباح غذا سن چوق و یر میه لر که دهند

بلادت و طبیعتنه کسل و یروب. تغلن مانع اولیمه. و آت و حلوا و میو
و سریع الاستحاله نشنه لر چوق و یر میه لر. و طعام یریکن خصوصاً میو

یریکن صواب چور میه لر. و مسکرات دن اگر چه هر کسندی واجبدر اجتناب ایتک
اما اطفاله اجتناب بغایت لازمدر. زیرا مزاج طری حار و رطیدر. غایت

مضرور. و آنلاری غضب و قهقر. و خفت و وقاحت. و فساد باعنا اولور
و ملکات ردیه طبیعتلرین مستحکم اولوب ازاله سی عسیر و ضرر کثیر

اولور. و اول طایفه نک مجالسنه دخی ایلیمه لر. و آنلارک حکایات
و اشعار منفسقه و معشقه لرین استماع ایتد ر میه لر. اگر چه بعض کسندی

اشعار ظریفه طبیعت اطفاله رقت و رکاو و یروب لطافت افاده
ایددیر لر. اما صحیح دکلدر. ضرری فایده سندن آر توفدر. و وظیفه

درس و تعلیم تمام ایتیمجه غذا سن و یر میه لر. و بعض اموری اخفا
ایتکده طبعی معنی ایتیمه لر. که اخفا ایتکده معتاد اولوب قباچه اقدام

ایلمیه. و کیجه چوق او یومقدن و کوندن مطلقا او یومقدن منع ایدم
و اسباب تنمندن یازین سرد اید لر کتمک. و بیوک مروحه لر صالدر مق

والن آیاغن او و در مق کبی. و قیشن قالین کور کور و غایت ایسیجاق
یرلرده او تودمقدن منع ایدم لر. و پیاده یور و مکه و سوار اولغنه

دریاضت ایتد و ره لر. و حرکت و سکون و طور مق و او تودمق و سوزمق
و طعام یمیک بوجمله ادا این تعلیم ایلیمه لر. نیت کیم عن قریب بیان اولد کیم

و کذب سویلکدن و یمین ایتکدن اگر صادق اگر کاذب منع ایلیمه لر. و
مجالس رجاله سوزی از سویلیم صور دقلری نشنه به جواب و یریکه

اقتضای ایتد و ره لر. و صحنک بسیار و بی تقریب حرکات. و اوضاع یموده دن

منع اید لر. و معلم صالح و دیندار. و عاقل و پرهیزگار. سلیم الخلاق
 صحیح العقل کسسه اوله. و اخلاق حسنه و آداب ملوک و اکابر و واقف
 و غضب و حلم معتدل اوله. غایت حلیم اولیه که تأدیب و تهدید
 عاجز اولور. نیت کیم شیخ سعدی علیه الرحمه دیشدر **بیت**
 استاد و معلم چو بود بی آزار. خرسک بارند کودکان در بازار
 و غایت غضوب و متور و دغی اولیه. پیوده غضبند طفل ملوک.
 و تعلیم علم و ادب بدن نفور اولیه. و مکتبده تعلیم ایتیم لر. اما خلق و ادبی
 مستحسن اولان مردم زاده لر ایله بیله هم درس و تعلیم اولدنه. که
 انلردن کسب کمال. و خلق حسن ایتیم احتمالی اوله مجوز در. اما بوزمانه
 قلیل الوجود در. و معلم ضرب ایله تأدیب ایتد که فریاد و شناعت ایتد
 منع ایدوب. بوفعل ضعف ایدوب لر. و معلم دغی اول ضربی آزاره. اما
 غایت مؤلم اید که معاودت ایتد محترمانه اوله. و معلم دغی بی موجب
 ضرب ایلیه. و طفلی سخاوت معتاد اید لر. و اقرانه احسان و بر ایتکی
 تلقین اید لر. و آنلاره تکبر و تجبر و استهزا و از در ایتد کدن کلی منع اید
 و صدقه ایتد استسه آنک لنه و یروپ صدقه ایتد و ره لر که معتاد
 بذل اوله. و مال دنیایی کوزینه حقیر کوسرم لر. و سیم وزره محبتدن
 و صقله سندن تنفیر اید لر که محبت سیم و زر حیات و عقاربیدن بدتر
 امام غزالی. و اجنبی و بی آن غیب الاضنام. آیه کریمه سنک تفسیرند
 اصنامدن مراد سیم و زر در. و بی و اولادی سیم و زر محبت و تعلقت
 که معناده عبارتند حفظ ایله دیمکه اشارت بر دین. و هر کون بر مقدار
 عطلت زمانه لعب و بازی به رخصت ویر لر. اما فحش و قباچه مشتمل
 بازی اولیه. و پدر و مادر و معلم و اولو برادر. هر برینه نظر تعظیم
 و اجلال و آنلردن حیا و خشیت و زره اولغی عادت ایتد و ره لر. و پدر
 و مادر که محبت مغرطری اولور سه هما ممکن اعلام ایتیم لر. زیرا طفل
 اکا مطلع اولیجی خوف و خشیت قالمیوب تعلیم علم و آداب بدن نقصان

اوزره اولور. اول سبیدن جور و جفای استاد. مهر و محبت آبا و اجداد
 ترجیح اولنور. نیت کیم شیخ سعدی رحمه الله علیه دیشدر **مثنوی**
 پادشاهی پسر بمکتب داد. لوح سیمیش بر کمار رضا
 بر سر لوح او نوشته برز. جور استاد به زهر رید
 اما بعضی آبا که عقل سلیم و نظر دور صاحب اولور. مهر طبعی سنی دخی
 اظهار ایتیموب. تأدیب و تهدیب ایتد که تقصیر ایلر. و بومقوله
 پدر در که ظهیر فاریابی روزگارندن شکایت. و قلت تربیت اهل هنر
 حکایت. ایتد و کی قصیده سنده ذکر ایدوب دیر که. **نظم**
 مر از دست هنرهای خویش تن فریاد. که هر یکی بد کمر کونه داردم ناشاد
 تمنی که من از فضل در جهان دیدم. همان جفای پدر بود و سیلی استاد
 و چون مرتبه طفولیتدن ترقی ایدوب. اغراض مطالب رجاله واقف
 و لعب و لهو دن دخی اعلام مطلب و مرام و اراد و کنه عارف و لیحات
 که تفهیم اید لر که خیل و حشم. و ضیاع و عجید و مال و منال و اسباب
 و فراش استعمالندن غرض تصحیح مزاج و خرو برد و جوع و عطش لامندن
 بری اولوب مزاج سلیم و قوای صحیح ایله کسب کالات معنوی به. و استعداد
 تأهب دار البقا تحصیل ایدوب. جوار قرب عزیز مقتدره. سعادات حقیقی
 فایز. و مرادات جاودانی حایز اولمقد در. و الا مجرد تنعم و خواب و خود
 و ترفه مآکل و مشارب. و تفک و ملابس و مناح حیوانات عجم و بهائم
 هایه به دخی میسر در. تا کیم همی عالی و مقصد نظری محل سالی اولوب
 اندر صکر اشتغال علوم. و تحصیل فنون دوشوره لر. و تحصیل علوم
 نیجه ترتیب و تدبیر کک کتاب اولد ذکر اولمشیدی. آنک اوزرینه
 عمل و اشتغال اولنه. که منتهای علوم علم اعلای الهی در. اکا واصل اولوب
 آبا و اجدادندن تقلید ایله متلقن اولد و دخی عقاید برهان و دلیل و ساطیل
 متیقن اوله. و اولی ولد که طبیعت و استعدادنی تقریر ایدوب نهفته
 طبعی ملایم. و استعدادی مناسب ایه اکا اشتغال اید لر. زیرا هر کسسه

مبدأ فطرته برفته. مستعد. و برصناعته متبحر در. و بوقضیه ده
 حوصل و علائق سرخفی و حکمت غامضه سی وارد. و اول حصول
 نظام عالم و قوام نبی آدم در. زیرا سابقا دید که جمله صناعتان احتیاج
 دارد. و بقای مقدر آنرا سرزاولتر. پس اگر جمله بر استعداد اوزرینه
 مجبول. و هر کس بر همت اوزن منظور اولسه صناعات مهمه و علوم و فنون
 متنوعه صنایع اولوردی. و هر کس نه اشرف صنایعه مشغول. و اواسط
 صنایع تحصیل دایر سندن مغزول اولوب. نظام عالم باطل. و کارخانه
 معاش خالی و عاطل اولوردی. پس حکمت الهی اقتضا ایلدی که هر طبیعت
 برفته مناسب. و هر استعداد بر صنعته ملایم اوله. **شعر** ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ
 الْعَلِيمِ و انسان مستعد اولدوغی صناعته اشتغال ایدیجک زمان سیر
 و سعی غیر کثیر ایله تحصیل ایدر. اما غیر استعداد نه طالب اولیجی زماننی
 تصدیع و استادنی تصدیع ایدوب. بالآخر یا حاصل اولیوب یا خود زمان
 کثیده نئی سیر حاصل اولیجی لازم اولور. **حکایت** اولور خلیل ایدوب
 علم عروضی قوت قریحه ایله استخراج ایتدکن صکر طلبة علمه تعلیم ایدوب
 بر کسسه بوفته غایت حریص اولوب. نیجه زمان سعی شدید. و جهد جهید
 ایدوب هیچ نشنه یه فایز اولیوب. خلیل تمیز میدن عاجز قالدی. آخر
 خلیل ایدوبی که بوبیتی تقطیع ایله **شعر** اِذَا لَمْ تَسْتَطِعْ شَيْئًا فَدَعَهُ
 وَجَاهُ وَزَهُ اِلَى مَا تَسْتَطِيعُ. اشارت خلیل فیم ایلوب من بعد تردد
 خلیل فاضل. و تصدیع و تصدیع بی طایل ایتدکن فراغت ایلدی. خلیل
 ایدوب بومرتبه بلاد طبعی ایله بواسطه فیم و تأدب ایتدکن تمام
 تعجب ایلیم. و چون برفته و برصناعته اشتغال ایدوره لز فی الجملة
 بر مقدارنی تحصیل ایدوب فراغت ایلیم. مثلا کتابت و انشا علمنی مراد ایلسه.
 اقلا بتجربید ثانیاً هذیب نطق و براءت کلام. و حفظ رسائل و خطب خطبا
 و فضلا. و امثال و اشعار بلغا و فصحا. و محاضرات و حکایات ظرفا.
 و نحو صرف و لغت و سایر لوازم علم ادب. بلکه حساب و قواعد دفتر

جمله سنی تحصیل و تکمیل ایتدکن کرب که فتنه سرافراز. و اقربان و امثالند
 ممتاز اوله. و الا مجرد دیوانی چه خط. و بر قیاح فقر و مکتوب. و سرفامه
 غلط کورمکله آدمی منشئی. و کاتب اوله من بلکه او مقوله کاتب اولور

که حقند دیمشدر در که شعر	فَدَعُ عَنْكَ الْكِتَابَ كَسَتْ مِنْهُمْ
وَلَوْ سَوَدَتْ وَجْهَكَ بِالْمَدَادِ	فَدِيْوَانُ الْخَرَجِ بِحَذْفِ جَنِيمِ
وَدِيْوَانُ الْهَيْبَاءِ بِفَتْحِ ضَادِ	أَمَّا دِيْوَانُكُمْ شَوْلْ عِلْمِ قَنَدِ دَرِ

که مقصود حقیقی و مطلوب بالذات اوله. مثلا بر کسسه رئیس الکتاب
 فرزندی اولوب کند و دخی منصب پدیده واصل. و اول صناعتی حاصل
 ایتدکن استیه دید و کمر ایتدکن لازم. اما بر کشتی فن ممدن غیر بعضی
 دخی بالکلیه خالی اولموق ایچون تحصیل ایتدکن استیه. آند افراطله توغل ایدوب
 جمیع جوانب و لوازمی تحصیل ایتدکن لازم دکلدر مثلا فقیه فی الجملة
 علم میقانندن نشنه کورمک استیه. هیئتدن شرح چقیقی. و میقانندن
 بعض رسائل معتبره کورسه کافی در. لازم دکل که محیطی کتابین تحصیل
 و اقلیدس و متوسطات مقالات تکمیل ایدوب. زیرا عمر قلیل و علم کثیر در.
 زمانه خود موانع و عوائق ایله مالا مال در. پس جمیع علوم یا اکثرنی
 علی وجه الکمال تحصیل ایتدکن محالدر. همان اهم ایله آنفا ایتدکن کرب نشنه کثیر

شعر مَا حَوَى الْعِلْمُ جَمِيعًا أَحَدٌ	أَلَا وَلَوْ مَا رَسَهُ أَلْفَ سَنَةٍ
إِنَّمَا الْعِلْمُ بَعِيدٌ غَوْرُهُ	فَاتَّخَذَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ أَحْسَنَهُ

و صبوی بی برصناعته اشتغال ایتد و ریجک. یا عدم استعداد. یا فامسا
 آلات سببیه تحصیل معسر و متعذر اولسه. آخر صناعت مشغول ایدوب
 البته اول صناعتی تکلیف ایتدیه. زیرا فنون صناعات کثرت و فحش جوفت
 اما اولکی صناعتدن یا س کل اولیجیه ایتدیه لر. زیرا برصناعتدن جزئی
 تقسر و صعوبت ظهور ایتدکه فراغت ایتدکن علامت اضطراب رای
 عجله در. و بوحال الله اولاندر دکه ده کالاندن بهر مند و صنایعندن
 برخوردار اولور متعلم و طالب کالدر صبر و ثبات کرب بیت

از ثبات خودم این نکته خوش آمد که بخود در سرکوی توازی طلب نشستم
و هر صناعتك اشتغالندن اکامنا سب ریاضت آید و ره لر که خربلک
حرارت غریبه ایدوب مدد حفظ صحت و دفع کسل و بطلالت ایلید
و چون صناعتدن بر صناعتی تعلیم آید آندن تعیش و اکساب مال
آید و ره لر که اثری حاصل و حلاوت تحصیل نتیجه مذاقه و اصل اولیجک
رغبت و نشاطی آرتوب اول صناعتی نهایتن بشد رمکه سعی ایلید
و هم کسب یمیندن تعیش ایتکه معتاد اوله که شیمه ابرار و حاصل احرار
و آبا و اتمها ندن انتقال اید جک مال میرانه اعتماد ایتیه لر زیرا اکثر
اغنیازاده لر مال میرانه اعتماد و اتکا ایدوب تعلیم صناعتدن ابا ایدوب
تقلب روزگار و تغلب حوادث لیل و نهار ایلید اول مال و عقار عرضه
تلف و بوار اولوب بی نواقا مشلدر و چون غلام استقلال اکسابه قادر
اوله اولی بود که متأهل ایدوب رحل و اسبابی ایوره لر و عادت ملوک
فرسند بوایدی که او غوللری خدم و حشم آراسند تربیت ایتوب ثقات
امرادن برینس و یروب بر طرفه کوندوب تربیت آید و ورلرایدی که
خشونت عیش و دناءت ماکل و ملاس ایلید قانع اولوب زیاده تنعم
و تحمل و رفاهیت عیثه معتاد اولید نیته کیم یزدجرد ایشم او غلی بهرام
کوری امیر عرب منذر ابن النعمانه تسلیم ایدوب اول دخی کنی حیث شهریه
کتوروب آند تربیت ایدوب خورنق قصرینی اینکچون بنیاد ایلیدی که هنوز
باقی در پس آداب و لغات عرب و تعلیم فروسیت و ادب ایلیدی اول سبیل
بهرامک عربی شعرلری وارد اول شعر فارسی دین بهرام در بعض علما قولند
زیرا عربی شعر دن انتقال ایلیدی و اسلامده ال بویه که ملوک دیلم در
و بعض آل سلجوق بو طریقه ذاهب اولورلرایدی و امرای چرکس دخی دیار مصر
دولتلی منتظم ایکن بواسطه سالک اولوب اولادینی دیار چرکس کوندوب
آند تربیت ایدوب کتورلرایدی و آند تربیت اولان فروسیت و شجاعت
کامل اولوب قتلند معتبر اولوب طبقات اجداده داخل ایدوب تربیت

لر ایلید مراتب عالییه و اصل ایدرلردی اما مصرده مترقی و لافلر شجاعت
و فروسیته قابل اولیوب بلکه غالباً تخت اوزرینه اولوب کم نام خل
قالوردی و زمان صبیده بعض آلامه معتاد و مرتاض اولوب نافع در
حکایت نوشیروان عادلک معلمی هر زمان ضرب بی سبب ایدوب
والله قار و بوز و یروب الکه طوق دیرایدی سریر کسری کا انتقال
ایدیجک معلم توار و فرار ایلیدی بعد نوشیروان استادمه رعایت
مقرر در امان اوزرینه کلسون دیجک ظهور ایلیدی ملک نواز شش شاهانه
ایتد کدن صکره ضرب بی جرمک و هجی نه ایدی دیوسوال ایدی معلم ایدی
اینکچون ایدر ایدیم که بی کناه مظلومک و رنجید اولانلرک قائم و انکسار
ظالمنه حقد و کینه بی نه مرتبه اولدوغی معلومک اولوب کسری تختنه
کجد کدن بی کناهی رنجید ایتدکن احتراز اید سن ایدی یا الهی بی رنج
قار و بوزده طور مغی امر ایدردک دیدی که عن قریب بوزک دخی و هجی
ظاهر اولور بعد زمان ملک بعض خدخی ایلید محاربه به مباشر اولدق
وقت صباح ملاقات میسر اولوب اصحابی کما فلرینه زه ایتکه قادر اولوب
انهرامه قریب و لیجق ملک اعتیاد منور سببی ایلید جمله نک کما فلرینه زه
ایلیوب دشمنه ظفر بولیجی اصابت رأی استاد دوراندیش ظاهر اولوب
خلعت و نعمت بی قیاس و یردی و اول کمسنه که دید و کمز اسلوبک خلا
اوزع معاش ایتمش اوله بعد آنی اصلاح و اول اخلاق ازاله عیسر اولور
خصوصا که شباب کیدوب شیب کلش اوله نیته کیم دیمشدر **شعر**
و الشیخ لا یتزک اخلاقه حق یواری فی شری رمسه
سقراط حکیم تازه جوانلر تعلیم ایدردی حتی بعضی اعداسی آنی عمل قوم
لوطه نسبت یلدیلر و حاشا عن ذلك سوال ایدلر دیرایدی که
شاخ تری راست ایتک قابلدی اما خستک اولدقن صکره آنی مستقیم ایتک
بیت چوب ترا چنانکه خواهی بیچ نشود خشک جز با تش راست
بومذکورات تربیت بسراچوندی اما دختر تربیتی دخی بوکا قیاس ایدوب

مناسب اولاد خصال و آداب تعلیم اید لر. اما آنرا حققت ملازمت حیا و عفت رجالدن تحرز و تصون و ملازمت حجاب و کج خانه بایند مبالغه اید لر. و بالجله سابقا ساده ذکر اید و کمزاد بای تعلیم و تعلیم اید لر. و عمل اید و ره لر. خواجه نصیر ایدر. او قومقدن یا زومقدن منع اید لر. و لکن او قومقدن منع اولمیه. بلکه قدر و اجبات دین و سنن احکام شرع مبین. خصوصا نسایه مختص احکام حیض و نفاس کی تعلیم و تلقی لازمدر. **طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ**. و عایشه صدیقۀ کبری رضی الله عنها علمی و نیجه احکام شرع آنلارک روایتلرندن معلوم اولدو مقرر در. و امت محمدن ساء عالمات. خصوصا محمد ثلثون جو قدر. کریمه مروزیه. و شهد کاتبه کبی. و ائمه حنفیه دن صاحب تحفه ناک فاطمه نام برد ختری و ار ایدی. اولقد رعالمه و فقیهه ایدی که باباسنه کلن فتوی ده آنک جوایی دخی بیلده اولیجه اولمز ایدی. چون کاشانی صاحب البدایع کلوی. بدایع کتابی تحفه به شرح اولمق و زرینه تألیف ایلدی. امام صاحب تحفه دختری فاطمه بی کاشانی به تزویج ایلدی. فمها دیرلر ایدی. شرح تحفه فآخذ ابنته. بعد هر فتوی اوج جوابله چیقر اولدی. امام صاحب تحفه. و دختری فاطمه. و دامادی کاشانی صاحب البدایع خطریله چیقر دی. و حالا اوچنک دخی مزارات شریفه کحروسه حلبدن قبور الصالحین نام موضعدر. و عوام آراسنه قبر المرأة و زو بها دیرلر. رحمة الله علیهم اجمعین. و چون دختر حد بلوغه یتشه کفو مناسب بولوب تزویج اید لر. تأخیر اتمیه لر. و داماد اولجی کسینه دین و حسن خلق و کرم شان کوره لر. علو منصبینه و کثرت اموالنه و رفعت نسبه. و حسن شکالنه چندان نظر اتمیه لر. اگر دیدو کمز امور اولدقدن صکره بونلاردخی اولورسه. فمها و نعم نور علی نور. و تزویج اولدقدن صکره داماد ایلده. و مادری و پدری و ارایسه احسن و همیله معاشرت ایدوی بی شرم. دلازارلقدن منع اید لر. و تمام ضرورت اولیجه

تقریوق طرقه میل اتمیه لر. چون شرح تربیت اولاد مکتوبا ولدی. بعض آداب که هر کسینه لازمدر. و آشنای کلامد ذکر اولماسنه و عدل ایدلر. آنلادی دخی بیان اید لیم. اگرچه آداب مذکور اولاد و اطفاله مخصوص دکدر. لکن تأدیب و تهذیب احتیاجلری اکثر. و ثمر تأدیب و تهذیب آنلارده. ارنوق ظاهرا و لمق احتمالی و فردر بناء علیه بوباید ایراد اولدو **سوز سوبلک آدابی** کرکدر که مطلقا جوق سوبلکدن غایت احتراز اولنه که کثرت کلام خفت دماغ. و سخافت عقلک نشاندیر. و موجب سقوط مهابت و قلت وقع در. کثرت کلام اعصاب دماغ. و آلات کلمه ضرر اولد و غندن غیر اصحاب و احباب قند مذموم. و تقیل عدا اولنور. صحبتدن ملول. و استماع حکایات دور و درازدن دکیب اولور لر. آدی عربده مکنار و مهادار و فارسید پرکوی و ترکیب داکشودیر لر. **نیت** سخن بسیار بشنوندکی کوی. یکی راصد مکوصد رایکی کوی. و مجالسه حکایات دور و دراز. و نیجه شعبه منشعب اولوب انجام محصل مرام بولمیب. سایر جلسایه فرصت سخن قوماق. و غیر حریفله سوبلکه نوبت ویر مامک ازل رذایل. و اقیح خصایل در. و نه قدر ایجاز و اختصار ایدر سه. اولقدر براعته اقرب و ادبه انسیدر. خالد بن صفوان که خطبای دولت عباسیه دندر. فصیح سخن گذار اید. و لکن تطویل ایلده مطعون. و اکثارا یله مدخول ایدی. برکون جامع بصیرت صبا حدن قریب سخن کبرایه و رنجه شرایت بلاغت و براعت نذر. و عی و حصر که ضد بلاغتند. ندن متولد اولور. بیان ایدر دی. آخر مجلسد براعری و ار ایدی. آکایا اعرابی عی و حصر. و براعت و بلاغت سیرک. قاتکوزده نذر دیک. اعرابی ایدی. عی و حصر بزم قائمده سن صبا حدن بروایتد و کل تطویل بلاطایل در. و تفصیل من غیر حاصل در. و براعت و بلاغت ایجاز عبارت. و ایضاح اشارتدر. مشهور در که خیر الکلام ماقولود **نیت** خوش کوی و لطیف و همچودر کوی. کز اهل صواب نیست پرکوی.

هر که گرفت کلامه مبتلا اوله. آنک باشدن یکی بلا کله. برای کسی کند وزند
 زلل بری سامعدن ملل حکما ایدر کر که حق جل و علا اینکچون قولاغی
 ایکی و آغزی برایتدی که آدمینک اشند وکی سوبلد کینک ضعیفی اوله
 و سلف دیرلر ایدی که اذاتتم العقل نقص الکلام و بر کره سوبلد وکی
 سوزی عاده ایلمکدن احتراز اید. خصوصا که نادره و لطیفه لره
 که اول لطیفه نک لذت و حلاوتی تکرار ایتقه سنک ثقلت و کراهتی

بالکلیه ازاله ایدوب. آبرد منی لاریعین ایدر **شعر**

إذا جلست إلى قوم لتؤنسهم فلا تعد لحديث أن طبعهم منشی سخن کر چه دلبند و شیرین بود	بما تحذرت عن ماضٍ وعَنَاتٍ مؤكلٍ بمعادات المعادات سزاوار تصدیق و تحسین بود که حلوا چو یکبار خوردند پس
---	--

و بر حکایت یا لطیفه و نکته تی برد فعه بر جماعت سوبلدش اولسه
 بعد زمان آنی کالاول نقل ایلیه. اگر عاده لازم اولور سه دید و کمن
 فلاز حکایت دیو یا جمالا اشارت ایلیه. اگر ایشتماش بر یا ایکی کسه
 و اریسه آنلار ایچون عاده ایتد و کنه اشارت ایلیه. باقیلرینه استماع
 تکلیف ایلیه. و حکایات مشهوره که اکثر ناس آنی بیوردلر. بیلنما مش
 حکایت کبی آنی نقل ایلیه. جلسا سندن بعضی بیلد وکی حکایت و نکته تی
 نقل ایلسه کند و اول حکایتی بیلد و کنی اکا بیلد رمیه. و ایشتماش کسه
 کبی استماع ایلیه که اکا عجالت کلیه. امام شعبی دن مرویدر که بعض کسه
 بر حدیث روایت ایدر. بن اول حدیثی اول کسه نک بابا سنی ناسی ایله
 جمع اولدین حفظ و روایت ایشتمدر. اما اکا بیلد وکی بیلد رمیوب
 حسن استماع له تلقی ایدین. غرضم اکا روایت حدیث حلاوتن ذوق
 ایتد و رب سماع و حفظ حدیثه اشتغالن ایتد و زیاده بوردلر
 و غیردن بر نسنه صور سه لر کند و سی بیورد سه دخی مبادره اید و بجا
 و بر میه مکر اول کسه عاجز اولوب سائل خایب و ملق لازم اوله. اول

زمانه حسن ادا بله ایراد جواب ایلیه که مسؤل عنه مزبور خجالت کلیه
 و سایلک دخی مرادی حاصل اوله. و جماعتدن سؤال اولسه کند و سی
 آنلارده داخل اولسه. جوابه سبقت و تبادر ایلیه. و بر کسه جوابه مشغول
 اولسه که کند و نک جوابی اندن احسن اولسه صبر ایلیه تا اول جواب
 تمام تقریر ایتد کدن صکر حسن ادا بایله ایراد ایلیه که نجیب متقدمه
 طعن وارد فهم اولمیه. و کند و جواب تقریر ایتد کدن صکر غیر جواب
 دخی تقریر ایلسه. اینجمنک اظهار اتمیه. بلکه کند و جوابندن احسن ایسه
 انصاف و اعتراف ایلیه. و غیر کسه سوزده باشلسه تمام اولدین کند و
 سوزده باشلسه. و بعض حکما دیش که هیچ کند و نک جملنه اعتراف ایتش
 کسه سیاهترین مکر اول کسه که غیر کسه سوز سوبلدن ایکی سوزده
 شروع ایلیه **بیت** سخن راست ای خرد مند و بن. میاور سخن در میان سخن
 کند و محضندن بر جماعت مباحثه و محاوره به باشلسه لر کند و نک
 مدخلی اولمیه داخل اولیه. و مجالسه خصوصا کند و دن بوی کسه مجلسند
 فضلن اظهار ایچون ابتدا سوبلدیه مکر که. الکلام یجرا الکلام مقتضا سخن
 کند و نک سؤالی اولد و دخی موضع نقل اولنوب تقریر اید ایراد ایلیه.
 و چون جلسا اخفا ایچون آخر ایله بخوی ایلیه خصوصا که مزبورک و همنه.
 کند و سی سوبلدن رظنی دوشمنک احتمالی اوله. و اولور که کتابت ایله سوبلدیه
 و آوازی اعتدال اوزده ایدوب نه زیاده نه زیاده اخفا اید که مستمع
 تکرار صور مغه محتاج اوله. و نه غایت بلند اید که مخاطبه تخفیف
 و سوء ادب اوله. نینه کیم قرآن عظیمه بیورد که. و اقصد فی مشیک
 و اغضض من صوتک. و رفع صوت خصوصا که اکا بر و استاد لر
 حضورندن غایت مکروه و منهدر. و حدیثه وارد اولمشد که اعراب
 بر قبیله حضرت رسالی یر صلی الله تعالی علیه و سلم کلدیلر. اما اعراب
 اولوب طبیعتلری جفا و غلظت اوزده مجبول. و اداب مجالس اکا بر دن
 غفلت و ذهول اوزدینه اولدیلر ایچون جناب رسالت پناهج

علیه الصلوة والسلام کند و سی حجر شریفه سنند چیتغه صبر ایتوب
 رفع صوت ایدوب. **اُخْرِجْ لَنَا يَا مُحَمَّدٌ دِيْدِيلِر**. حضرت سید کاینات
 علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات. کمال حلم و مروت لرندن طشره جیقوب
 ملاقات بوردیلر. **يَا نَدَارُكَ حَقْنَهُ بَوَايَةِ كَرِيمَةٍ نَادِلْ وَلَدِي يَا يَهْشَا**
الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ
بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن يَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ
إِنَّا لَنَذِيرٌ يَنَادُونَكَ مِنْ وَدَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ. کبار اصحاب
 بوايۀ کریمۀ نزولندن حضرت رسالت بناهی به صلی الله علیه و سلم مکالمه
 اتسه لر اسرار و بخوی به قریب ایدر لرایدی. اگر کلامندۀ ایضاح و بیانه
 محتاج نسنه اولسه. آنی تمثیل ایله بیان ایلله. اما اطنابه احتیاج تام.
 اولیجۀ ابجازدن عدول ایلله. و کلمات بعید. و الفاظ غریبه استعمال
 ایلله. و فحش و شتم. و مزاح غلیظ. و لطیفۀ بارده دن. که موجب سقوط
 مروت. و جالب حقد و عداوتدر. احتراز ایلله. و هر حال مقتضای حال
 و مقتضای مقام تکلم ایلله. و تکلم زمانندۀ ال ایلله باش ایلله یوز ایلله
 قاش ایلله اشارت ایلله. مکر اشارت لطیفه که مقتضای مقام اوله.
وایت اولنور که اخی کمسنه بر مدرسۀ امانت بر نسنه قومش
 طلبنه کلدکن مدرس طلبه سنه درس ایدردی. بر زمان منتظر اول.
 درسی تمام ایدین دیدی. مدت درس متمادی اولدی. مدرس شایر درس
 الن بر اوردوب. و سایر اعضا سن تحریک ایدردی. اخی بر انتظار دی صکر
 ضحرت و ملال. و قضای حاجته استعجال کلچیک مدرسۀ دیل خواجه
 کل سن بنم متاعجم کتوردی ویر. بن سنک یرکه اونوره بن المی بر اوره بن
 باشمی صاله بن کوزم قاشم اویناده بن سنک ده بنم ده مصلحت فوت
 اولسون. و لجاج و مرا وجدال ایلله. اگر چه حق کند و الله دخی اولوسه
 خصوصاً کند و دن اولولر ایلله مباحثه. و مناظره ایتدکن اضااف رعای
 ایلله. حق کیمک جانبدن ظرور ایدر. قصد یق ایلوب اکامرا جعت ایلله

و بر کمسنه دن بر فایده استماع ایلله عار ایتوب بوفایده فلان کمسنه دن
 استفاده ایتدم دیمکدن قاجمیه. و تمام ضرورت اولیجۀ مناظره و مباحثه
 ایلله. خصوصاً بوزمانده که لجاج و عناد طبیعتله مستوی. و اظهار
 صواب معدوم و نایاب اولمشدر. و دقیق نکتۀ و مشکل مسئلۀ لری
 فهمندن عاجز اولانلر قند سويلیه. **وَكَلِّمِ النَّاسَ عَلَى مَقْتَضَى عَقُولِهِمْ**
 مقتضای سنجۀ عامل اوله. و هیچ کمسنه نک اوضاع و حرکات. و اقوال
 و اصواته تقلید و محاکات ایلله. اگر تعظیما اگر استهزاء. و اولولر
 و ملوک و سلاطین ایلله سوزده ابتدا ایلله. الفاظ سعید و مبارک
 کلمات باشلیه. سعادت دایر. و ظفر باقی دیمک کبی. و اول الفاظدن
 که فال بد و تطییر ایهام ایدر. احتراز ایدر. و مشهور در که داعی علوی
 که طبرستان پادشاهی ایدی. نوروز و مهر جان کونندۀ قصاید شعرلی
 استماع ایدوب جایزه لر ویر ایدی. بر شاعری و ارایدی ابو مقلد دیر
 مهر جان کونندۀ نصیبت ایدوب مطلع قصیده سنند. **شعر**
لَا تَقُلْ بُشْرَى وَلَكِنْ بُشْرِيَانْ **عَنْ الدَّاعِي وَ يَوْمَ الْمُهْرَجَانْ**
 دید و کچون الی دکنک اوردوب. ادب بن اصلاح ایتک نشن اکمال ایتدکن
 اولی دیدی. و معتمد خلیفه میدان ساقماده کی قصر بن بنیاد ایدچک
 شعرا قصاید سويلوب. اسحق موصلی نک مطلع قصیده سی بوایدی. **شعر**
يَا دَارَ غَيْرِكَ الْيَلَا وَ حَاكِ **يَا لَيْتَ شِعْرِي مَا الَّذِي أَبْلَاكَ**
 استاد ایدچک تطییر ایدوب امر ایدی که قصری هدم ایلدیلر. و بر نسنه
 سؤال اتسه لر. اول نسنه موجود اولسه یوق دیمیه. خیر دیمیه. اما صفت
 خیر دیدکدن صکر یوق دیمیه که خیر یوق دیمک اولوب. مجرد یوق دیمکدن
 دخی شنیع اوله. و اکابر و فی الحله تعظیمی مهم اولان کمسنه خطا ایلد
 سن دیمیه سزدیه. و اقران و امثال ایلله دخی تلطف و رفق ایلله خطاب
 ایلله. اما قاتی تملق و خضوع اوزرینه سويلیه. که مذلت و نفاق آمیز
 اولیه. و غیبت و نسیبت و کذب و بهتان. و آزار مردم اوله حق کلامی

سویلمکدن و دیلمکدن احتراز ایلیمه. و بومقوله کلمات اهل ایلله اختلاط
 و امتزاج ایتیمه. و کلماتی آراسنده زاید الفاظ دکلده کی اکلده کی بروقی بی کلمه
 معلوم اولدی. و بونلارک امثالی کتورمکدن اجتناب اید. و اکابر خطابندن
 سلطانم یاربجک الله دولتلوسلطانم. و بونک کی الفاظی دخی جوق ایراج
 ایلیمه. و اکابر یوزینه قارشود عایتک دوشرسه اختصار اید. دوردود
 ادعیه دن که عادت شحاذین و خواهند کان و سایلان کاسه کرداندر.
 احتراز اید **آداب حرکت و سکون** یورومک زماننده قتی سرعت
 ایتیمه که علامت خفت و طیش در. و قتی بطؤ و تأتی دخی ایلیمه که دلیل کسل
 و کبر در. بلکه میان ایلیمه نیتیم کیم حضرت لقمان او غلنه و میتند که قرآن
 عظیمه حکایت میورمشدر. **و اقصد فی مشیک** قصد و اقتصاد اعتد
 رعایت ایتک دیرلر. و حرکاتند بخترون که صالقمقدر احتراز ایلیمه. و عادت
 مؤنثین و مخنثین کی اکثافن وارد افن تحریک و اطرافه التفات و تمایل
 ایلیمه سیرنی علیه الصلوة والسلام و وارد اولمشدر که اصحاب کرامند
 ابو قتاده صف کار زارده کیروب بنی العسکین یورردی تمایل و بخت
 ایدردی جناب رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه و سلم نظر ایدرلردی.
 بیوردیلر. بوبرمشی در. یعنی یوریش در که حوقل و علانک مبعوضی در.
 الا بومقامد یعنی حرب کفاره. زیراجلادت و شجاعت و بی باکلفه
 دلالت ایتکله کفارک قبلنه ضعف و اهل اسلامه قوت و یرر. انکیچون
 اول مقام ده مرخص در. و کیدرکن ایکده بر د و نوب آرد نه باقیمه که
 که احمق علامتیدر. و متصل باشین آشاعه ایدوب یرم باقی ایتیمه
 که خزن و فکر غالب علامتیدر. و نوزمانده آنک کی آدمه یرم باقی و یر
 باقندن خیر کلمزدیرلر. فقیر ایدرین بوعامة ناسه کوره در. اما بعض
 صلحا که نظر اولی دن احتراز ایچون یرم باقمقدر که درویش سالک
 امر ایدرلر اول نیت ایلله خوبدر. نیتیم کیم نقشبنده غریز لرنیک کلامید
 که هوش دردم و نظر بر قدم بیوردرلر. و رکوب و ابایدیجک دخی اعتد

رعایت اید نه ضعیف و جبان هیئتند. و نه کبر و غرور صورتند اوله
 پس بیلنی بوکیوب طوغر وجه او تور. و لکن رکابلین کیروب و کون
 قتی یوقار و قالدرمیه. و اوتوررکن ایتقلین اوزانیمه. و بری بری اوزر
 قومیه. و ملوک و اکابر و استاد و پدر. و بالجله احتراعی لازم اولان
 کمسنه لرمجلسدن غیری ده دینچوکوب اوتورمیه. بودخی عامی ایچون
 و الا بعض اهل سلوک کند و لره قادیب دیانت ایدوب خلا و ملاده
 دیر اوزرندن غیری اوتورملر. فقیر سلسله نقشبنده دن قدس الله
 آر و احکم بر غریز کوردم. سکسن یاشندن زیاده ایدی. و حمامه کیردک
 طبیعتی جوق اوتورمق اوزرینه ایدی. و مع هذا مر مراوستند ایکدی دین
 چوکوب بر آغندن بر آغنه تحریک و نقل ایلرزی. و مولانا روحی
 که نقشبنده نک غریز لرننددر. و سعد الدین کاشغری درویش لرننددر
حکایت ایلر که مبادی احوال بر کیمجه جامع هری ده متوجه
 اوتورمشیدم. ناکاه مربع اوتورمشیکن قلمه بوالهام اولدی که بندلر
 سلاطین حضورند بویله می اوتوردرلر. بو واردک تأثیرندن فی الحال
 قالدوب دینم اوزرینه بروجهیلر اوتورمشن. که مرمرک ضربندن
 زانولرم در د ایدی. و اول وقتدن برو قرق ییل واردک دیر اوزرینه
 اوتورمقدن غیری اوتورمق واقع اولدی. و باشن الله و دینیه
 طایامیه که علامت خزن و کسل در. و بونین دخی اکیمه. و عبت حرکات
 که صقلن یولوق کی. و اوینوق کی. و بونینه ایلدوب قوتوق کی. و سایر
 اعضاسن اوینا تمق کی جمله مکروه در ایتیمه. و بر ماغلرین آغزیه و بون
 صوقیه و چانلقیه. و کرمک و اسنمکدن هما ممکن اجتناب اید.
 اسنمک قتی غلبه ایدرسه الن آغزیه طوته. و آغزینک و بونینک
 صون شویله اخراج ایلیمه که حاضر کوره. یا آوازی ایشید. بلکه
 دستمالیله آله. الیله و یکی اوجیله آلمیه و سلمیه. و الحاصل موجب
 و معرفت نفرت جلسا اولان اوضاعدن ملاحظه ایدوب اجتناب اید.

و مجالسه حاضر اولد قده مقام و مرتبه سن بیلوب مرتبه شدن نه یوقا
ونه آشاعه او توره بودنی عامه ایچوندر والادرویشلر و ارباب
صلاح و سلوک آشاعه یوقار و کوزمتوب قنده اولورسه او تودر لر
و جناب رسالت نباهی صلی الله علیه وسلم دخی ایله ایدی مجلسه قده
فرجه اولسه انده او تودر ایدی و اشاعه و یوقار و کوزمتک اهل سلوکه

حجاب عظیمه بیب	صرف نعال و صدر نباشد بزم عشق
از هر که خواست ساقی نما کرد افتاح	اما کند و سی رئیس مجلس و صفا

منزل ایه حفظ مرتبه آذن ساقط اولور قده او توره اوره صدر اولور
اگر بیلوب یوقار و او تودر مشایسه واقفا و لیجی مقامنه اینه اگر کند و
مقامنی خالی بولر ایه مراجعت اید اما اضطراب تناقل اظهار ائمه
و حرم و خدمندن غیری کمسنه قنده یوزندن و الندن غیری عضو
عربان ائمه و اکابر مجلسند پای و ساعدین آجمقدن بغایت احتراز
اید اما دیزندن کوبکنه و ارنجه تنها دخی اولورسه آجمیه ضرورت
اولیجه خلایه کیرمک و غسل ایتمک کی آنلارده دخی مهما ممکن نستر
اید و علما حتام ایچنده خلوت صغیر ده تنها توره استعمالی ایچون تمام
عربان اولق مکروه در دیرلر حضرت عثمان دن رضوان الله تعالی عنه
که کان حیا ایدی مرویدر که برقر اکوکیجه ده غسل ایدین ربمکن حیا
ایدوب بیلان بوکولور کی بوکولور دین دیوبیور لر ایدی و کمسنه یانند
یا توب او یومیه و ارقه سی و زرنه او یومیه خصوصاً که او یقوده
غطیط یعنی خورلق عادی اوله زیرا استلقا اوزره او یوموق غطیط سبی
قدنی مضرتلری وارد حقی بعض حکما استلقا و صغی و زره یا نورکت
کوریلن دوش اضغات و احلام در تعبیری یوقدر دیرلر زیرا بلاغم بطون
دماغه منصب اولوب قوت متصرفه و قوت خیاله خلل کلوب واقعه
صحیح که آنلارک فعلیه مبی در وقوعه کلر اگر مجلسه خواب یاد
غلبه ایدرسنه که فکر ایله یا کلام ایله دفع ایدرسنه چیتوب کیدوب

تنه ایدره خواب اید اگر اهل مجلس جمله خوابه و ارسه لز اول دخی
خواب اید اگر خوابی کلر سه چیه کید بیدار او توره و مجالسه
آغریق و ثقلت کوستر میه و برطایفه بی کند و بی ثقیل عدا ایدر لر ایه
آنلارک صحبتدن کریزان اوله نیجه کند و سی ثقلادن قاچرسه کند و
دخی کمسنه یه ثقلت ائمه و ادبای عرب ثقلادمنه چوق لطایف نظم
ایتمشلر در و حضرت امام ابوحنیفه رضوان الله عنه دن صور دیگر که ثقیل
کیمدر جواب بیوددی که هر کمسنه که کند و ثقلتی فهم اید ثقیل اولر
ثقیل اولد که اصلا ثقلتی فهم ائمه و یوزد کراید و کمز آداب بر کمسنه یه
دشوار کلوب بو فحان رعایت اولور دیرسه و علاچی اولد که بو آداب
اصدا دندن لازم و مرتب اولان فضایح و مضراتی و استعمالندن عاید
و متوجه اولان فواید و مبرراتی تفکر و بی ادبلر اولان تشنجه و ملامتلر
و مؤدبلر اولان رعایت و کرامتی تذکر اید و متصل نهنه بور یا صنی
علی سبیل اللد ریج لازم ایلله ان شاء الله تعالی فواید عدیدین و عواید
حمیدیه فایز و حایز اوله بمنه و بینه **باب آداب اکل و شرب** اوله
النی و اغزینی و بورنی پاک و طاهر ایدوب پس کنار سفره یه کلوب
صاحب طعام ایه یاسید جماعت بلا کلام ایه **بسم الله الرحمن الرحیم**
دیوب صاع الی ایله صونوب ابتدا ایلله اگر صاحب طعام دکل ایه
صاحب طعام اذن و یروپ کند و دن اولور شروع ایتد کند و صکر
شروع اید و طعام بیراکیکن اللین و یکنلرین آلوده ایلله و سفره ملوث
ایلله و اکمکی و طوزی یا ش ایلله و اوج بار ماغندن زاید نهنه بولاشدن
و طعامه حرص و نهمت کوستر میه و بعض علما علیه جوع زمانده ضیافت
اخوانه کمتکدن منع ایدردی افراط جوع حد ایدن خروج ایتد که مؤدی
اولق وارد در دیر ایدی و ابن سیرین ضیافته دعوت اولنسه جاریه سندن
طعام استیوب تناول ایدوب کیدردی حدت استماعی مؤمن قرین اشک
طعامند آجانی روا کور منی دیر ایدی همانا مرادی بوایدی و لغیرین

کوجک آید. و تیز یومی. و چوق دخی طومیه. اعتدال کوزه ده. و آتای
 آکلده بار ماغلرین چوق یا لامیه. اما آخرند جایزدر. بلکه سنتدر
 و لکن آغزینه صوفوی چیقرمیه. اعتدال و لطفله اطراف اصابع
 دهانله پاک آید. هم سنت رعایت اولوب. هم نفرت حاضرین حاصل
 اولیه. که جمیع سنن و آداب محمدیه لطافت و نظافت اوزره در. و
 طعامك الوانه نظر و رایحه سن استشمام ایتیمیه. و ایوسن اورندولیمیه
 و اگر طعامك لطیفی سفره ده آرایسه حرص و لوع کوسترمیه. بلکه کند و
 چکوبی جلاسنه ایشار آید. و هم کاسه سنك لقمه سنه باقمیه. بلکه کند و
 دخی چندان باقیه. و اوکندن بیه. نیت یکم جناب رسالت پناهی صلی الله علیه
 دخی سوهر مشدر. کل مما یلک. الا مکر که میوه اوله. آنی غیری موضعندن
 دخی آلموق جایزدر. فاضل و انی یله دیمشدر. و بوکلام مشهوردر. حتی بعض
 ناس. و فاکهه مما یخیرون بوکا ایشار تدر دیرلر. و الحق رعایت ادب
 اولی در. وسط طبقندن آلموق جایز اوله. اما غیری کسسه اوکند کی میوه
 چکوب آلموق دأباد به منافیدر. و آغزندن چیقارد و غی سنه استخوان کبی
 و چکرک کبی نان او سنه قومیه. بلکه سفره او سنه قویه. و طعامده آنک کی
 سنه اولسه. آغزندن بروجهله چیقرم که موجب نفرت اولیه. و آغزندن
 کاسه یه و سفرمیه سنه طامقمیه. و الحاصل شویله آید که میرندن
 قالقوب آخر کسسه کلوب. تناول طعام ایتک سنه نفرت کلیه و جلسا
 غایت اول طعامدن ان چکیمیه. و آشتهاسی یوغیسه تغلل ایدوب تناول آید
 کبی اولوب اکثر جلسا فراغت ایتدکری زمانه فراغت کوسترم. اگر چه هفت
 قناعت کلدیه. مکر کند و خانه سنه یا غایت تکلیف سزایی اوله. اگر هفت
 اولسه صاحب خانه دن اول فراغت ایلیمیه. اما طعامدن غایت تیز فراغت
 ایلک مهانداره نوعا تخفیف و از در اولود یحتمل که طعامی بکفما که
 حل ایدوب منکسر اوله. پس اعتدال رعایت اولنه. و مهاندار اوج دفعیه
 ضیفنه تکلیف ایلیمیه. اما آرتوق ابرام ایلیمیه. و کند و مهاندر صکر فایغ

اوله. و مهان طعام تطلب ایلیمیه. و حاضر قانع اوله. و ذله کوسترمیه.
 صاجی دخی اجازت و یررسه. زیرا که ذل طمعدن مبنی در. و طعامی تعیب
 ایلیمیه آشتهاسی و لمرسه تناول ایدر کی اوله. تعیب فعلی دخی ایلیمیه. و آتاک
 طعامده صواستیمیه ضرورت اولورسه. بروجهله ایچه که خلقت ودها
 آواز کلیه. و خلق قنندن دانسته خلال ایتیمیه. اگر دلی ایلله اسنانی آراسن
 چیقمرسه. خضیه دهانندن بیرون ایلیمیه کسسه یه کوستروب نفرت
 و یرمیه. و آخر طعامدن آل یودکده خلال اصابع و ناخنلرین تمام تفتیه
 آید. و آغزینه صوآلوب. لکن ایچنه آتمیه الح ایلله آلوب. براغور کی اوله.
 و دهانی پاک آید. و آل یومقد غیر یلردن سبقت ایتیمیه. صاحبخانه اولسه
 تقدم ایتک جایزدر. و کند و یر طشت کوسرسه. لآخر تکلیف ایلیمیه. و علما
 دیر که قبل الطعام غسل یداشته لرو. صف تعالیدن و قازنه یکتلردن ابتدا
 آید لرو. و بعدا طعام صدردن و یرلردن ابتدا آید لرو. و طوز ایلله ابتداء
 طعام و آنکیله اختتام دخی سننددر. و بعض صوفیه اول سنتی اجرا ایتک
 ملترملردن **باب در بیان آداب پدر و مادر چون عقلا و نفل**
 منعمک شکری منعم علیه اوزرینه واجبدر. افضل نعم نعم الهی. و اجل من
 منن نامتناهی در که مبدأ فیاض جل شانیه. و بهر بهانه دن و اصل در
 آدن صکر نعمت عظمی. و منحت کبری که انسان حقندن متحققدر. نعمت
 پدر و مادر در. زیرا افضل نعم عبد اوزرینه. وجود در که سایر نعم. که
 مترتبددر. و وجودک سبب حقیقی سی حوجل و علا. و سبب ظاهر سی پدر
 و مادر. و مادر در. و آندن غیری بشرک کمال عجزی زمانه تقویت
 و احتیاج تائی حینندن ترتیب ایدوب قوته قادر دکل ایکن اغدی و اشربه
 تحصیل. و قوتن قاصر ایکن جمیع لوازمی تکمیل. و بالجمله سبب بقا و علت
 نشو و نما سی اولان ضروریاتی تتمیم ایتدکدن صکر آداب نفس و اخلاق
 حسنیه بی تعلیم و تهنیم ایدر لرو. و انواع مشقت و تعب ایلله اسباب نیای
 جمع ایدوب بی منت و تعب آنلاره ذخیره روزگار و عدت نوایب لیل و نهار

بلکه کند و نفسلرین قویوب اکثر نعمتلری آنلاره یدر لر و ماد و سبب
 وجود اولمقد پد ره مشارک اما محل وضع و ارضاع و سایر مشقتلر
 مادر حق پدردن ارتوقدر اول سبب ندر که بعض جناب رسالت
 پناهیدن صلی الله تعالی علیه وسلم کیم بر واحسان ایدین دیو صویر
 اَمَّا یَعْنِیْ اَکَاکِ اَیْلَه دِیو بیوردیلر سایل ثُمَّ مَنْ دِیدِکَ ثُمَّ اَمَّا
 بیوردیلر تکرار ثُمَّ مَنْ دِیو بیور کیم و ثُمَّ اَمَّا سایل دردی کیم
 ثُمَّ اَبَاکَ دِیو بیوردیلر و فرط شفقت و مهر مادری محبت پد ری
 غالباً ولد و غند ندر که اطفالک مطلقاً مادر جانبی میلی غالب
 و احوال و مخاوفه آنک طرفه هاربا ولور پس نعمتلر شکرین ادا
 ایتکه استطاعت یوقدر فرزند پدرو مادر نه نکلو احسان ایلسه
 آنلارک احسان و تربیتنه معادل و مقارب اوله من **روایت** اولنور
 بر کسنه جناب رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه وسلم ایدی بنم بر مادر
 وارد که آرقه می که مرکب ایدم و یوز و می آندن دوندنم و جمله کسبی
 اکا بدل ایدم جزاسنی ایتش اولد قتی حضرت بیوردیلر که بر مشقتک
 جزاسنی ایتش دکلن زیرا اول سکا خدمت ایدری و حیاتک طالب ایدی
 شمدی سن کا خدمت ایدرسن ولی مما منه طالب سن پس شول کسنه که
 پدرو مادر نه خدمت ایتکه قادر اوله زنها رقت عذ ایلسون اگر چه
 نفس اماره به شیطان معین اولوب خدمتلرین ثقیل کو ستر مکدن خالی
 اولنر اما عاقل اولان کسنه ذکر ایتد و کمر مقدّماتی فکر ایتسون و اول
 حدیث شریفی که جناب رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه وسلم بیور میشد
 رَغْمُ اَنْفٍ رَغْمُ اَنْفٍ رَغْمُ اَنْفٍ مَنْ اَدْرَاکَ اَبْوِیَ اَوْ اَحَدَهُمَا ثُمَّ لَمْ یَدْخُلِ
 الْجَنَّةَ ملاحظه ایلیه تراب خبیت و خسارت اول کسنه یر که باباسنه
 و اناسنه و یا برینه حیاته ایکن یتشه و دخی خدمت و طاعت ایلد رین
 تحصیل ایدوب جنت علیا به مستحق اولیه و آیات و احادیث بر الوالدین
 حقنه اول مرتبه دن اکثر در که بوکتابه ایرادی ممکن اوله هر چند پدرو مادر

دخی تربیت اولاد فرض و واجبد و لکن شفقت طبعی و میل و محبت
 جلی کافی اولوب زیاده و صیغه محتاج اولما معین السنه شریعت
 بو نصیت حقنه اول قدر مبالغه اولدی بخلاف بر الوالدین که
 تمام مقتضای طبیعت و مستند عای جلدت دکلر لابد زیاده
 نصیته و سپارشه محتاج اولمغین آنک حقنه تقدید و تاکید زیاد
 وارد اولدی پس فرزند رشید و پسر سعید اولق استینه لازمدر
 که امر و الدینه طایع و حقوقلرندن خایف و خاشع اولوب دایما
 رضا لرینه رضاسنی تابع قله و آنلارک امرنی قانع امر حق بیلله
 نینه کیم آیات معجز بنیاده ایلله واقع اولمشدر که آن لا تشکروا بیه شیئاً
 و یا لوالدین احساناً بلکه چون استغناهی الهی ظاهر و اول مرتبه دن
 متجاوزدر که کوی عدم مفلساری اول نعم نامتناهینک عهده شکر
 و سپاسندن کلمه قادر اوله لر بخلاف پدرو مادر که آنلارک احتیاجی
 مقرر و مقابله نعمتند جزادن متمتع اولمالری محققدر و علماء شریعت
 دیرلر اذا اجتمع حق الله و حق العبد فحق العبد اولى لاحتیاجه
 و غناً الله تعالی و رعایت و حقوق و تحب عقوق پدرو مادره
 و عثم و برادره علی قدر حقوقهم اوج نوع اوزره در اول جان و دل
 محبت و تعظیم و امر لرینه انقیاد و تسلیم مادامک امر لری خلاف شرع
 شریف و ولیه و الا مخالفت ایتک کرک نیده کیم و ان جاهد الک
 علی ان تشکک بی ما لیس کک به علم فلا تطعمهما بیورمشدر اما مخالفت
 دخی مجامله و لینه اوزرینه اولوب خشونت و عنقا و زرینه اولیه
 و امام غزالی اکثر علماد **نقل** ایلر که شبها نده موافقت والدین
 واجبدر فکیف که مباحاته و فقهها دیرلر که بر مسلمک اعنی نصرانی پدی
 اولسه آنی یدوب کلیسایه ایلتمیه اما یدوب کلیسادن اوینه کتومک
 کرک آیکنجی معاش و مصالح دنیو یلرند نه استرسه بی توقف و منت
 ایتار قلمقدر آچنجی بعد الموت و صیدلرین یرینه کتوروب روحلرین

صدقات و ادعیه و تلاوت قرآن و خیراندن یا دایمک در حق صدقا
 احبباء والدینه مومنان صکر رعایت ایتک بر والدین معدود
 و حق پدر و مادر بری برینه صد اولسه حق مادر مقدمه چون
 جسمانیست جهندن مادره اتصال رتوقدر و روحانیت جهندن
 پدره اتصال رتوقدر زیرا تعلیم علم و ادب و ارشاد و تکمیل نفس پدر
 ظرفدن ناشی در پس مال و خدمت بدنیته جهندن مادر طرفه
 غالب و ذکر خیر و اطاعت کلام و ثنا خصوصند پدر طرفه راغب و لوق
 کرک و ردیلت عقوق که فضیلت رعایت حقوقک ضدیدر اولدنی
 اوج قسمدر اقسام سابق کبی و سایر اقارب اعمام و احوال رعایتی پدر
 و مادر کبی هر بریک مهما ممکن اقسام مذکور ایله رعایتی لازمه
 و صله رحم آذن عبارتدر و خلائی قطع رحم در و جناب رسالت نباهی
 صلی الله تعالی علیه و سلم حق جل و علا سنی نه کوندردی دیلر بیوررد
 بقسری لکسر الاضنام و صله الارحام و حق استاد و معلم دنی حق
 پدر و مادر کبی واجب الرعایه در و اسکندر دن مرویدر که حق استاد
 حق والدین در رتوقدر زیرا والدین حیات صوری فانیه به سبب و لمشد
 اما استاد حیات معنوی باقی به سبب و لمشد دیر ایدی و بعض
 حکما دن بویله **نقل** اولنور که والد عالم اعلادن عالم اسفل ایتکه
 سبب و لمشد استاد عالم اسفلدن عالم اعلایه چیمغه سبب و لمشد
سؤال اگر پدریست چون پدر و مادر روح فرزندی عالم اعلادن
 تنزلنه سبب و فحیت سرائ عالم ملکوتدن تنکای عرصه شهادت
 اسیر محنت و تعب و لغه علت و لدی پس فرزند اوزرنه نیجه حقاری
 اولور و نه جهندن مستحق رعایت تکریم و تعظیم اولور بلکه خلافت
 مستحق اولور نیت کیم بعض شعرا دیشلردر **قطعه**
 دانی سبب زجیت که فرزند با پدر منت ندارد چه فراوان عطا
 یعنی درین جهان که محل جوادست در محنت وجود تو افکنده مرا

و بعض شعری عرب دخی دنیادن شکایت و غدر و بی وفا لغندن
 حکایت ایدوب دیشلردر **شعر**

ما لقینا من غدر دنیانا فلا	کانت ولا کان اخذها والعطا
فبح الله لذة لشقا نا	فالحا الامهات والاباء
نحن لولا الوجود لم نالف	الفقد فاحادنا علنا بدلا

الجواب اهل عرفان قنده مخفی دکلدر که اگر چه طایر روح اشک
 بوقفس قالب ظلمانی به انمزدن اول قدس چمنلرند چمان و صغیرین

کنکر هفت آسمان ایدی نظم	طایر کلش قدسم چه دهم شرح قر
که درین دامکه حادثه چون افتادم	من ملک بودم و فردوس برین جایم
آدم آورد درین دیر خراب آبادم	اما تقرب نام و خاص الخاص

سراپرده سند صاحب مسند و مقام اولق قنطر تکلیفدن که میان
 صحرای تعلق بدند مبنی در عبور ایتیمجه اولمز و بار امانتی که آسمان
 وزمین طاقت تحملندن عاجز اولدی آدم که سالک راه فنا و عدم در

آنی منزله ایتیمجه منزل بولمز نظم	آسمان بار امانت توانست کشید
قرعه فال بنام من دیوانه زدند	شاهین روح انسانی دست

سلطان حقیقت مغرز و صاحب کلاه اولق آستانه خدمت و شهن
 مسکنند نیجه مدت ترک خواب و خور ایتیمجه اولمز پس انسان احسن
 تقوید مخلوق اولد قدز صکر اسفل السافلینه که عالم طبیعتدر
 مردود اولق کرک تا آند تکمیل کوهر ایمان و تحصیل عمل صالحه اجر غیر منق
 مستحق اولوب مقعد صدق عند مکلیک مقتدر مسند عالی سیله
 مشرف و مسعود اوله شیخ نجم الدین رازی مرصاد العباد کتابنده

حکایت ایدر که شیخ علی مؤذن ایدردی که بنم مرغ روحی بوستان
 عالم ارواحدن قفس قالبه ایصالی چون بعض ملائکه ال اوزره آلوب
 طبقات سما و آندن اندر رکن بنم یاد مده در که بعض ملائکه به او غراده
 دیدیلر که نه به مبتلای محن و اسیر غم زمین مسکینی کورک که فحیت سرائی

ریاض رضواندن دور و تنگای محنت آباد دنیاى دونه پای بند رسته
غرو راين يوردرلر. پس في الحال درگاه ملك متعالدن ندا ايرشدى كي
خاموش اولك. اى اسرار قضا و قدر مدن بخبرلر. و اى بنى آدم اولان نواز
معامله مستور مدن غافلر. ايني اعلم ما لا تعلمون. اول روح بر فوج
بنم حظاير قدس. و رياض رضواندن بنجه بيك سيل طائر و ساير اولمقدن
اكا نشيمن دنيا. و عالم تكليفن بر پير زن ضعيفك سرچاه ده بر كمر
دستی سنه صوقوبي ويرد وكي. افضل و اعلا و اكمل و اولى در. و چون بار
امانت تكليفى كه آسمان و زمين آنى چكمكن دن ضعيف اولوب انسان كه حامل
لطيف و كئيف. و جامع روحانيت و جسمانيت و مغيله مجمع البحرین غيب
و غنى و ملشدن. اول بار امانتى حامل. و مقتضای فرمانى ايله عامل
اوله. فلكدن عبور و ملكدن گذر و مرور ايلر. **نظم**

جلو کرد رخت دیدم ملك عشق بند	عين تشنه ازین غیرت و بر ادم زد
مدعی خواست کران شعله چراغ افرو	برق غیرت بد رخسید و جهان هم زد

چون ظاهر اولدى كه نشاء عالم كون و فساد مرور. و طبقات عوالم
سفليدن عبور انسانه واجب. و دركات عوالم سفلى به زلفى مفضى صعود
معارج مراتبدر. پس بدركه بوسعاده داعي و ساير تحصيل كمال اند مجد
وساعى در. پس ذمت همت پسر حقوق پدردين و عقوبتى غين عین
و محض شين. و اداء شكرى عین فرض. و فرض عین در. و الله الموفق للصواب

باب در بیان آداب تربیت و خدمت خدام و حشم اول معلوم
اولسون كه حكام عبيد. و اماء و خدام و حشم انسانه آل و اياغ و كوز
و قولاع مثابه سنده در ديشلر. زيرا انسان كند و ايله طوبه جى نسنه
آنلارك ايله طوتر. و اياغيله واره جق یر آنلارك اياغيله وادر.
و ترقياید جك نسنه به آنلارك كوزيله نظر و نگاه ايلر. و على هذا القياس
پس آنلارك اعضا و آلاتى بونك اعضا و آلاته نايب مناب و ليحيا
كوبيا آنلارك اعضا و آلاتى بونك اعضا و آلاتى اولدى مقصود بوسوندن

آنلارك وجودى مهم اولوب. ابواب راحت آنلار سر مسدود اولدو
بيان ايتكدر. و بونلار اولماسه انسان حرکات مختلفه. و ترددات
متباينه. و قیام و قعود. و نجى و ذهاب. كه تحصيل حاجات خسيه ضرورت
ايچون صرفا و لنور. بنفسه ايلسه كرك. و تعب و كلال و فقور و ملال.
عارض اولوب. كسب فضایل كمالات. و تحصيل درجات و سعادات.
ايتكه زمان قالمیوب. اكثر بنى آدم ده كوه فضل ناياب. و مایه كمالات
مفقود اولق لازم اولور. و مع هذا انسان اول اعمال خسيه به بنفسه
مباشرت ايتكده. حرمت و وفای قالمیوب. خادم و مخدوم. و رئيس
و مرؤس يكسان اولوردى. پس حق جل و علانك عظيم نعمتى. و اولو
انعامى دركه. ابناي جنس دن بعض افراد سكا چاكر و غلام. و حضور كن
خادم. و غيبتكده قائم مقام در. پس بونعمى بيك كرك. و آنك شكرين
قلو كرك. و آنلارى حق جل و علانك و داعي ايدوكن ملاحظه ايدوب.
رفق و محامله ايله عامل اولوب. آنلاره قدر نلری يتد وكي قدر اعالى
حامل اولو كرك. و آنلاره دخی اوقات استراحت تعيين ايدوب.
اول زمانه محنت خدمت دن عفو ايدوب. راحتين تكدير و عيشلر
بالكليه منقض ايتك كرك. و ملاحظه ايتك كرك كه طبيعت انسانى
خادم و مخدوم. و رئيس و مرؤس آراسند مشتركدن. اكا دخی كلال
و تعب عارض اولور. اول دخی استراحت و ترفيه بدنه محتاجدر. پس
انصاف و عدالتى الدن قوما مو كرك **حكايت** اولنور كه عبد الله
بن طاهر كه امرای مأمون خليفه دن ايدى كه بركون مأمون ايله خلوتدن
او تور مشايدك غلامى چاغردى. اجابت ايتيچك بنجه دفعه ندا ايلدى.
آخر غلام كلوب خشمه ايتدى كه بنجه بر يا غلام يا غلام غلامك بر زمان
استراحتى يوقى. غلامه حوايج ضروريه اولمى. مرنور عبد الله ايدى. بن
جرم ايتدم كه طور شو غلامك بوين اوردييه. بر مقدار زمان سرفرو ايدو
بعد باشن قالدروب ايتدى يا عبد الله بزم خدمتكار مرناروا خمر

امیناریدید اگر بر امینار می تخویف و ارباب باید وز ارواخر امین اوله
 فقیر ایدین اگر چه مأمون خلیفه عفو و ترک انتقام خصلتند معر
 و مشهور در و جرایم عظامدن بعد القدره تجاوز ایتسی کتب توارین
 مذکور در جمله دن عثم بن المهدی مأمون خلیفه خراسانده ایکن بغداد
 خلافت دعواسن ایدوب مأمون بغداده کلیمک طاقت مقاو متی و یغین
 استنار ایدوب بالآخر مأمون اکا ظفر بولد قدن صکر عفو سیاست
 سلاطینده نامرخص و قتل لازم ایکن عفو ایلدی با آنکه جمله ارباب
 مشاوره و اصحاب دولت قلته اجماع ایتشلا ایدی و عفو دن صکر
 ندما سندن ایدینوب دیر ایدی که یا عثم سکا عفو مدن دخی اعظم
 احسانم بود که شفاعتیار متن سکا تجیع ایتد مردم و فضل بن الربیع
 که قرطاشی محمد امینک وزیر ایدی مأمون ایلده ارارنده شقاق
 و خلاف براغوب مأمونی ولایت عهد دن اخراج ایتد ردی با آنکه
 بابا لری هارون رشید خلافتی محمد امینه بعد عبدالله مأمونه
 وصیت ایدوب عهد نامه کی کعبه معظمه ده اصا قومشیدی مأمون
 امینه ظفر بولوب قتل ایتد کدن صکر فضل مستر اولدی بعد
 بولنوب مأمونه کتوردیلر مأمون آنی دخی عفو ایدوب قتل ایلدی
 ومع هذا غلام تربور تا بوحده صبر و تحمل مقبول اصحاب فکر و تأمل
 دکلر زیرا حرمت سلطنت و ادب عبودیت مرفوع و ادب حشمت
 ملوک و خوف خدام موضوع اولور پس تأدیب خدام و اقامت حر
 احتشام لازمدر و کنی از جریه به جوق عقوبت ایلیمه نیتیم ظلمه
 امرانک عادت خبیثه سی در و آنی سیاست و ضبط و ریاست
 صانورلر بعض علما دن نفی ایلدی لکه امرای کراد دن بر سینک
 ضیا فتنه حاضر اولدم جاشنکیری ترتیباً لوان اطعمه ایدرکن
 بر صحنی آگری قویوب ایچندن کی طعام به مقدار دو کلدی فی الحال کند
 کور مامش کی ایلنوب اول جانبیه نظر ایتنوب بکادیدی که افندی

بو خدمتکارک نظری یوقدر انکی چون کند و می کور مامش کی اولدم
 که آنک بو فعلی کور مشا و لسم قتل ایتک لازم ایدی و ذوالقادر
 او غولر دن بر سینی اشتدم که بر سفرده قونش ایکن بر خدمتکارین
 کور مش که دامینک بر سینی بلینه صوق مامش بر کافر سفر اوزر
 بویله می هست و چاپک و لودلر دیونی الحال قتل ایلش بونک مثالی
 ناموجه سیاستلر و بی موقع عقوبتلر ظالم بکلر و جبار امیرلر دن
 لعنهم الله چوق صادر اولور نعوذ بالله من ذلك و علی الدوام
 خدمتکاره درشت کوی و بد زبان و ترش روی و لیمه کاهی جریه سی
 واقع اولدقد عقوبت جایز و نافع در اما علی الدوام عقاب
 و درشت کویلق نافع دکلر و خدمتکاره بی موجب مکالمه و محاذ
 ایتیمه که مرتبه ادب و حیادن چیقوب کستاخ اولیمه و جزوی کنه
 عقوبت ایلیمه بلکه یا تغافل ایدوب کند و بی نادانسته ایلیمه یا خود
 صریح بوجریه کی عفو ایلدم بر دخی ایلیمه دیه بر کسسه که کند و بی خدمت
 مولا فاسندن مقصر و کنه کار و محتاج عفو و آمرزش پروردگار ایدو
 معترف اوله لا بد کند و زیر دستی اولان کسسه نک جرایمندن عفو

و ذلالتی ستر ایتک لازمدر شعر
 من کان یرجو عفو من هو فوقه
 فلیعف عن ذنبه ذا الذی هو دونه
 هر کون مخالفت رب العالمینه

مبتلا و اصناف عظیم ذنوب و کبایر جرایمه مرتکبا ولان بند ضعیفه
 رو امیدر که برایکی درم ایلده صاتون آلدوغی آدی قایلیمه طرفی راست
 قومدک و شمع می مقراض ایلده کسر کن سویندر دیک دیولتور اوره که
 دایم دن بیرون و حد دن متجاوز و افزون اوله **مشهوری**

ای خواجه آرسلاون و اغوش	فرمان ده خود مکن فراموش
اورا تو بده درم خریدی	آخر نه بقدرت آفریدی

بعض اصحاب روایت ایدر لکه حضرت خواجه هرد و سراسید احرار
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و الدم خانه سنه دعوت ایتمشیدی

برجاریه خدمتند قصوراید و بن یوزینه بر طبایحه آوردن حضرت
 پریشان خاطر اولوب **إِنَّكَ أَمْرٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ** یعنی من بر آدم سن که
 سنده نادانلق وارد دیدی **بِسْ بِنِ فَا دَمِ اُولُو ب** یا رسول الله **لَوْ جِئْتُ**
اَزَادِ اُولُسُونِ دِیَمِ بیوردی که **لَوْ كُنْتُ تَفْعَلُ لَفَتَحْتُكَ النَّارُ** یعنی آزاد نمید
 سنی آتش دوزخ یافتی قاوردی ای دی **و ناحت شتم و قد ف مملوك ایتك**
 احتراز اید لر **و حدیث شریفه وارد اولشد که بر کسنه مملوکنه**
قد فایلسه حال آنکه اول قد فایتدی و کی نشنه آند اولمیه **فردای قیامت**
اکا حد قد فاور لر و ماکل و ملا بسده **تقصیر ایتیموب** مزاج العله یعنی
 بی بهانه اید **و حدیث شریفه وارد اولشد که مملوکر کوزه احسان**
ایلك سز نه بر سکوزا ندن پد رک **و نه کیر سکوز کید رک** **و بعض اصحاب**
ظاهر بوجدیتک ظاهر بیه عمل ایدوب سید نه کیر سه اول نوعدن
 لباس **و نه طعام بر سه** اول فتمدن طعام لازمدر دید لر **اما جهمود**
علماء شریعت ذاهبا ولد لر که **بوجدیت شریف اول زمانه کوره وارد**
اولشد که جمله خلقک لباسی نوع واحد ایدی **اما شمدیکی اعصار ده**
مقوم لباس لر **و فاخر قماش لر** **و مختلف و متفاوت اجناس وارد**
کند و کید و کی لباسدن مملوکه کید رمک **و اوجب دکلد** **و لکن کند و**
اقرانک مملوکاری نه کیر لر سه **بودنی مملوکنه ایله کید رمک کرک**
که اول دخی قران و امثالی ایچند منکسر و شکسته خاطر اولمیه

باب در بیان وصیت اشترآء غلام و جاریه اهل خیرت اشیا
 و تحریت امورد میشلر که عبد یا جاریه اشترآ ایتک استین لاید در که
 برد فعه نظرایله **اکتفا ایلیمیه** **و نظره اولی به همت ایلیمیه** **و عرب**
نظره اولی به نظره حقی دیو ستمیه **ایدر لر** **خصوصا که جاریه سرتیه**
آلق استین شدت شتوت و شبقه مبتلا ایه **اصلا استحسانه اعفا**
ایلمیه **نیته کیم آج کسنه به هر طعام لذیذ کور کذلک مبتلای غروبت**
اولان کسنه به هر ماده بری کورینور **بلکه خالی النفس و معتدل الاحوال**

ایکی برای کدی دفعه زیر و بالا به محکم نظر ایدوب **عیوب خفیه سنه**
اطلاعه قصد اید **و نخاسلرا اید و کی ترین ورنک و بویه فریفه**
اولمیه **بلکه محکم چهره سخی بود وروب نظراید** **و سوق نخاسین**
و مواضع کثرت و زخام ناسوده کورد و کنه قناعت ایتیمیه **که با یع**
طایفه سنک سوقلر ندن طشر حیلله لر **چندان عمل ایلر** **و هر**
متاع که شرا اولنور **خارج سوقدن نظر اولنسه البتّه** **اولکیدن**
ادنی و عیوبی آچیلی کورینور **و کثرت عرض و تقلیدن فارغ اولمیه**
اما حین تقلیدن احتراز اید که غلام **بلکه جاریه ده بیجا و خنجر**
مخفی اولوب ضرر ایشد رمیه **که بیعه عرض اولنان غلام بلکه جاریه**
غضبا و لوق شایع در بیع اولند و غنه راضی و لمیوب فساد اقدام
ایتک محتمل در **خصوصا که بیع اولند و غنی کسنه صاحب جاه و دنیا**
اولوب **آلان کسنه آندن دوزن وله** **بلکه کند و دن جاه و منصبه**
بلند اولان کسنه نک خانه و سرایندن چیقان غلام **و جاریه یراغ**
اولمیه **و شول غلام و جاریه که اهل قد ف و شتم اوله** **و صاحبند جوا**
د و کلش اوله آلمیه **و عرب دیر که خیر مملوک اولدر که** **آلند قدن صکر**
عصا کسر اولنه **و شرمملوک اولدر که اند قدن اکلمیوب** **عصا آلنه**
اگر دیر سک عصا النوق بر هر حال لازم در **زیر امتنبی که شاعر جهاندر**
لَا تَشْتَرِي الْعَبْدَ إِلَّا وَالْعَصَامَةَ **إِنَّ الْعَبْدَ لَا جَأْسَ مَنَّا كَيْدُ**
دیدنی **جواب** **و یرر ز که بوزنکی قوللرده در** **زیر امتنبی بوبیتی**
کافورا خشیدی صاحب مصر حقند هجوا دیمشدر **کافور زنی خادم**
بس عرضی حقیقت دکلد **بعضیلر بوبیت خدمت مهنی بچون آلنان**
قوللرده در که آندره بود یارده قازق دیر لر **انلر بر هر حال عصایه**
محتاجلرد **بعضیلر ایدر** **لا بلکه مراد متنبی بضیحت عامدر** **و هر قو**
فی الحمله عصایه احتیاجی تمامدر **نیته شاعر آخر دیمش که** **شعر**

اَللّٰهُمَّ لِلْحَرِّ مُقْبِلٌ رَّادِعٌ **وَالْعَبْدُ لَا يَرْذَعُهُ إِلَّا الْعَصَا**

پس تغلب و مشاوره اهل تجربت آید کندن صکر استخاره آید و
 اشترا آید و جرم و مقدم غلام آلمیه زیرا اهل جرأت همچنان غضبی
 زمانه حریت و ورق نذر فراموش آید و احمق غلام دخی اشترا آیمیه
 زیرا احمق نفع آید رین صانور ضرر آید و سابق آفدیسک معاین
 ذکر آید قول و جاری بی اشترا آیمیه و معلول خدمتکار دن اعور
 و اعرج و ابرص کبی احتراز آیمیه و بر خدمتکار که ذکا و کیا سق غالب
 اوله آنکله احتیاط او ز رینه عامل اوله که ذکا غالب حیل و مکر
 بیل اولور و عقل پسیر که حیای کثیر آیمیه اوله عقل کثیر حیای قلیل دن اولور
 آبله ساده دل از غدار دانا به بود باد بر خربند اگر استر و انتر از خرا
 و خدمتکار رین قابلیتین حدس و تفرس آید و ب اکا مناسب خدمت تعیین
 اولنه عقل و لطیفی اکثر و حیاء و ادبی او فرا و لانی کند و خدمت قوی
 کار و کسب کامل و کافی و عفت و امانتدن حظی وافی و او فرا و لانی
 تجارت و کالته و اموال حفظ و امانت نصیب آید و اعمال شاقه
 قادر و کد و سعیله اعمال جسمانی به صابر اولانی عمارات و ابنیه به
 مشد و معتد آیمیه و هیکی قوی و صنایع دقیقه آیمیه مناسب عیدم
 اولانلری چفت و زراعت و حفر اراضی و حراست و آنک امتالی اعمال

قوللنه و علی هذا القیاس	بوریا یا ف اگر چه با فده است
نیزندش بکارگاه حریر	و خدمتکاری بر عمله نصب

آید کندن صکر فی الحال عزل آید و ب آخر خدمت تعیین آیمیه که علامت
 خفت و هتک در و خدمتکار لر تعیین و لنان خدمت کرده درون دل
 قصد ایتمز اولور لر و مخدوم سعی ایلسون که خدمتکار رینک خدمتی محبت
 و صفای راد شدن اوله و بوجال اول وقت اولور که خدمتکار مخدوم
 نعمت شریک و دولشدن حصه دار اولور و مخدومک ارتقاعی اکا دخی
 سبب رفعت و جاه و دولتی اکا دخی حاله کورم جاه و دولت اوله
 بوا حتمالی و یرمیه که مخدومک دولتی جدید و رفعتی مزید اولد قد غیری

خدمتکار

خدمتکار آید نیوب بومطروح و متروک قالور اوله حکایت هشام
 بن عبد الملک مژده خلافت کلدکد جمله اصحاب و ندما سی سجد
 شکر آید یلر الا ابرش کلبی هشام سن نه ایچون صحابک کبی سجد شکر
 سرفرو ایلدک دیکجک دیدی که سن یارین مسند خلافت او تور سن
 ارکان دولت اطرافک احاطه ایلر لر برستی هر کون کور رکن هفت
 دخی کور مز اولور و هشام آید فلان منصب سنک ولسون ابرش
 فی الحال سجد شکر آید جمله خدمتکار لرک حالی بود کند و یر دولت
 مخدومندن نصیب و لمجک مخدومک ذوال نعمت استر لر **شعر**

اذا لم یکن للمرء فی دوله امرئ نصیب ولا حظ تثنی زولها

ابرش ریا و وفائی قویوب مافی الضمیر ادا آید و کیچون هشام آنی منصب
 جدید له رعایت ایلشدن پس خدمتکارک اعتقاد آید کر که روز
 دولتمد منتفع اوله جقلر روز محنتد مقیم خدمت اولنلرد **شعر**
 ان الکرام اذا ما اسهلوا ذکروا من کان باکفهم فی المنزل الحسن
 خدمتکار ده بوا اعتقاد اولمچک خدمتد عقد قلب آیمیه روز
 مفارقت ایچون کسب ذخیره و جمع عدت آیمیه مشغول اولور
 و حکما آید لر که اصل خدمت اولدر که محبانه اوله مرد و رانه اولیه
 محبانه اولمرسه باری صحیح چه مرد و رانه اوله مظلومانه اولیه
 و خدمتکار لرک مصالح و مهماتنی نشاط و رغبت آیمیه اضطرار
 و کراهیت آیمیه که بوجال آنلاره دخی منعکس اولیه و خدمتکار
 دایما سیاستدن خایف و هارب و انعام و احسان طالب و راغب
 اوله لر توبه آید نک توبه سن قبول آید توبه دن صکر ینه کناهه
 رجوع آید نه موافق و مطابق کناه عقوبت آیمیه و بر ایکی کناه آیمیه
 صلاحندن مأیوس و خیرندن نا امید اولیه و اگر تکرار تجارب و کثرت
 امتحانات و فساددن امتناعی ناممکن و جرایم و قبا یچدن انقطاعی
 نامیسر آید و کی معلوم اولسه همان بیع و نفی و طرد و ابعاد اولنه که

سار خدمتکار لرک دخی فسادنه سبب ولور. شعر
 که صباچ بفساد آخر یفسد. کالتار توضع فی الجاد فمجد

و خدمتکار بد خلط ردي. وماده فاسد کبی در کندی صالح دخی
 وارد اولسه. انی دخی کند وید دوندروب افساد ایدر. ومهما امکن
 بند مشتری استخدام ایدر که حب قلبی. وحقد مولاتی خدام اهرارد
 اکثر با اغلب وافر اولور. و اخلاق سیدی ایلر تخلوق ایتسی یسیر اولور
 و حکما دیشلر که خدمتکار اوج صنف در. اولکیسی حر بالطبع
 ایکنی سی بند بالطبع. اوچنچی سی بند بالشوق. صنف و لی بی اولاد
 و انساب کبی تربیت و رعایت ایتک کرک. ایکنی سی مواشی و دواب کبی
 استعمال ایدوب اندر کبی ریاضت و تقویم ایتک کرک. و اوچنچی سی
 حاجت ولد چیه استعمال و اهانت تحقیر ایلر قوللنه لر. باب

در بیان اخلاق اجناس و امرجه طوائف ناس بومقامده خواجه نصیر
 طوائف اممک اخلاق غالبه. و طبایعنه اشارت ایلدی که استخدام ده
 معلوم اولوب اکه کوره عامل اولنه. و بزاکا بوقند موضع اولان
 کابلردن. و تجارب حوادث و استماع احوال اخبار اجناس ناس ایلر
 معلوم اولان فوایدی ضم ایلدنه مقدمه اولر معلوم کرا ولسونکه
 طوائف ناس نیجه انواع و اجناس در. و هر جنسه بعض اخلاق اگر مدوح
 و اگر مذموم غالب در. و متعدد خدمتکار لر اتخاذ ایدن کمسنده اجناس
 خواصنی بلیک لازم واجیدر. و اختلاف انواع و اجناس حدیث افضل
 الناس موحی وزده ثابت که الناس معادن کعادن الدهر و الفقه

شعر بنوا آدم کالبت ونبت الارض لوان
 و منهم شجر یزخ طول الدهر قطران
 نظر قیل نوع انسانه کی زهر و کمی سکر
 بوباغک کر حقیقتده صق بر باغبانی بر

و اختلاف خصایص اجناسک سببی جوقدر. بر سبب اولدر که جده الیلر

بوخلق اولوب انسال و اعقابنه ساری و مورد اوله. ایکنی سبب
 اولدر که وطنلری اولان بلادک ارض و هوا و ماسی و سایر عوارضی
 اقتضا ایدر. اوچنچی سبب اولدر که بعضنده اول خلق اولمغیده
 بوندن تعلم و سرقه طبیعت طریقله تخلوق ایتمش اوله طایفه عرب
 اکثر عقلا قنده افضل اجناس بنی آدم در. اکثر عقلا دیکر زبیرا
 بر طایفه عجمی عربیه تفضیل ایدر لر. آنلارده شعوبه دیر لر عرب نطق
 فصاحت و شعر بلاغت ایلر فایق لر در و بوکا دلیل بودر که بر تیره کزو
 عمر نده بلاد کورمین اجلا با عرب. بلکه عورتلری اشعار و قصاید
 سوزلشدر در که فضلا ی علما نیجه شرحلری یازمشدر در. که هر کز وزین
 و بحر نده و قافیه و اعرابند بر غلط ایتما مشلدر در. و کرم و احسان و ضیاء
 مهمان و رعایت عهد و امان ایتکدر. و شجاعت و فرو سیتنه بی نظر لر در
 اما جفای طبع و قوت شهوت ایلر موسوم لر در. تحقیق شرا الرقیق
 کتابند ایدر که عرب جنسک قیمتلری افضل. و اقوام و نفسلری احسن
 و اخلاقی اکرم و طبعلری ارق و وفالری اکثر و خلقلری اطهر و لسانلر
 افصح و چهرلری اصبح در. بعض علما دیشلر در که کرم و جودی عربدن
 حکمت و رای روم و فارسدن شجاعت و صبری ترک و فرنگدن شقا
 کرج. و آرمندن طلب ایدر. و عربک بر خلقی دخی ظلم و ضمه تحمل
 ایتیر لر بر تیر لر نده جوع و عطش ایلر کچینور لر. بلاد شام و عراق کلوب
 سلطان رعایا سی اولوب حضور ایتکی اختیار ایتیر لر. و عربک خواصنی جود
 و لکن استرقاقلری جایز دکدر. آنلاردن قول و جاریه اولر قضیده
 فراستد عرب طایفه سنی بو وجهله وصف ایشدر که شعر

کذا قال العالم المجرب لا تهنم لم یلدوا و انجموا والشیمه الطاهره الزکیه والطعن بالمشق لا ملود	خیر البرایا و الانام العرب طابوا فروعا و زکوا اصولا وفیهم العز و الحمیه کرامة القدر و بذل الجود
---	--

وَفِيهِمُ الْخُذَاعُ وَالْعِدَاوَةُ رِعَايَةُ الْجَارِ وَحَقُّ الصَّيْفِ أَمِينُهُمْ لَيْسَ لَهُ مُمَاثِلٌ	وَالشَّدَّةُ وَالْأَرْهَابُ وَالْفَسَادُ مَوْجُودَةٌ فِيهِمْ وَضَرْبُ السَّيْفِ كَمَا الْخَوْنُ مَا لَهُ مُعَادِلٌ
--	--

طایفه عجم اگرچه عجم لغت معادی عربی اطلاق اولند
ولکن عرف عامه ده فارس اهلید که آنلارک ولایتلری ایران زمین
دیرلر. و ایران زمین فرات ایرماغیل جیحون ایرماغیلک که آب مودج
دیرلر آراسند ولایتلردر. و مشهور ولایتلری اذربایجان و عراق عجم
و یارس و کرمان و خراساندر. و عجم خلقی الوانی بیاض خرت آمیزدر و بدنلر
قرنبه لکه مایل. و صوتلری صافی و عقللری لطیف. و همتلری شریف
و علوم و معارف و صنایع و لطایفه سرآمد نوع بشر درلر. و بوجه
شریف آنلارک شرفه یمیزی که حضرت پیوردی لوکان ایمان معلقا
بالتریا لکنا له رجال من ابناء فارس. خصوصا اهل خراسان که آنلارده
آسمان هنر و کماله تابان اولق مثل خود آسان اولمشدر. و جمیع علوم
و معارفه جمله عالمه تفوق ایتشلردر. امام شمس الدین جزری بعض
رسایلنده ذکر ایدر که علم حدیثک مکان و زمان جهندن کمال علو
و ارتقایی وارددر مکان جهندن. خراسانده زمان جهندن هجرتک
ایکی یوزی حد و دند نهایت بولمشدر. تحقیق کتاب الرقیق کتابند
ایدر که فارس اهلنک صورتلری جمیل. مرضلری قلیل خلقلری کرم
و غضبلری عدیمدر. زیر اکیفتلری معتدل در لکن اهل سکون و در
وریاست و عقل و علم و فضل اهلریدر. لکن حیل و خدعه و بخل و امساک
خالی دکلردر. خصوصا اهل مرو و قشیر فرات صاجی که اهل فارس خند بول
دیشک

شعر و ألفا رسیون لهم مکارم لهم خلال و لهم ریاسة وعندهم بخل و فیهم کبر وعندهم رأي و فیهم علم	يعرفهم من لهم بلاء وفیهم الشداد و الکياسه وعز و منعة و فخر وصعة و حكمة و فناء
--	--

طایفه روم وفا و امانت و سعی و کفایت ایلر مرسوم. اما بخل
و خست و لوم و دناءت ایلر معلوم لردر. اهل رومک شکلی بیاض و شقر
طاعت و موافقتلری ممدوح. و عقل و کياستلری مقبول. و جاربیرلری
خرینه دارلغه مناسب. و امساک و بخللری ضبطه موافق و ملایمدر.

و علماء معتزل دیشلر که شعر قلبی بسهم الجور الصاریب عن کتب قوس من الحاجب سیف علی بن ابی طالب شعر و الروم فیهم ادب و ظرف وفیهم العقول و الالباب وفیهم قوارس الشجاعة وفیهم البخل و ذل النفس لکل شیء یصلح الغلام	لی من بنی الاصفی ریه ریح سهم من الخطر رمتی بها کأنا مقبلته فی الحشا وقصید فر صاجی اهل روم خند بول و علمه و نعمه و لطف وفیهم الاراء و الصواب والعلم و الحکمة و الصنعة وفیهم الفهم و صدق الحدیث منهم رشد الشرف التمام
--	---

طایفه اترک سجاات و جودت و جزیت. و حسن شکل ایلر مشهور
اما غدر و قساوت قلب. و ناحق شناسلغیلر مشهور لردر. تحقیق شرا
الرفیق کابند ایدر که ترک اهل فارسه استقامت مزجه ده مساوی
قوت و صبر شدت ایتکدر غالبلردر. بدنلری حسن و بیاض. و زمیلکجامع
و چهرلری یومر و لغه مایل. و چشملری تنک و ملیح. و قامتلری میانه در
خوبلری خوبلقده آیت زشتلری زشتلکده غایت در. خلقلرنه غدر
و بیوفالوق. و قساوت و قلت رحمت ظاهر در. آت اتی یمیکدن جکرلری
غلیظ اولمشدر. حکمت و دیاضندن عاجزلردر. و لطایف و صنایع
قا صرلردر. اما جنک و حریه صابرلردر. خاتونلرنه ظرافت و لطافت
اخلاق و لمز. اما هری کتر اولاد و معدن نسلدر. و ترک طایفه نسلک
قدری یقی طنجر سی همان معدن سی در. نه طعماملری اولسه آند طبع
ایلرلر فقیر ایدرین اترک خصوصا که مغول چهرلری مدور و بوردلری

یا صبی و کوزلری تنک اولور. نیت کیم جناب رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم
وصف لرند. و آخر زمانه خروج ایدوب. اهل اسلامه غلبه و قتل
اید. جکری بی بیان معجز نظام بیور مشلرد. اذاکان آخر الزمان جاء
بنو قنطوراء عراض الوجوه صغاراً لا عین فطس الا نوف کان
وجوههم بحان الطرقة. بنو قنطورا ترک در. قنطورا بر خاتون ایدی
بعضی لرایدی که قنطورا حضرت ابراهیم علیه الصلوة والسلام
جاریه سی ایدی. ترک آنوک تسلید. یعنی آخر الزمان و لیجک قنطورا
او غوللری کله لر. یوزلری دکر می. و کوزلری کوچک. و یوزلری باصی
یوزلوی کویا کون چکمش قلقاته بکرز. اهل ملاحم ایدر. یوزلر مغول
طایفه سی ایدی. اول طایفه عظمی لری جنکیر خان ایله سنه
سبع عشر و ستمایه ده محمد خوارزمشاه اوزرینه خروج ایدوب
ماوراء النهر و خراسان و لایتنرین قتل عام و تخریب تام ایله اول کون
ایتدی لکه اول ولایت بهشت اندامدن نام و نشان قالمادی. اهل و قوف
دیر لکه بیک ییل مجرای عادت اوزره توالد و تناسل واقع اولوب
هیچ ضرب و آفت یتیمیه خراسان و ماوراء النهر اول عمارت و لطافت
که جنکیر خروجندن اول ایدی. آنک اوزرینه کلمک ممکن دکلد.
ابن الاثیر ایدر که طوفان نوح دن صکره روی زمینیه اولان وقایعه
واقفن جنکیر واقعه سنه مانند قتل و تخریب اصلا واقع اولمش کلد
بعد اوغلی اوغلی هلاکو. سنه ست و خمسین و ستمایه ده بغداد
شهرین الوب مستعصم خلیفه عباسی. و اولاد و ارکان دولتی قتل
و بغدادی بر قولدیدی کون. بر قولد قرق کون قتل عام و تخریب
مساجد و احراق کتب و مصاحف ایلدی. و معدود اولان مقتول
اون بش کریم یوز بیکدن زیاده ایدی. و صغر چشم بخلدن دخی کتای
اولغین آنلارک حقند بعض شعرای عرب دیشلر که **شعر**
سَلَّ اللهُ رَبَّكَ مِنْ فَضْلِهِ | اِذَا عَرَضَتْ حَاجَةٌ مُغْلَقَةٌ

وَلَا تَسْأَلْ عَنِ التَّرْكِ فِي حَاجَةٍ | فَأَعْيَنَهُمْ أَعْيَنَ حَقِيقَتِهِ
وخواجه حافظ شیرازی دخی کا اشارت ایدر بوبید **بیت**
به تنک چشمی آن ترک لشکری نام | که حمله برین درویش بیک قبا آورد
و صاحب قصید فرست ترک حقند بوبله چه دیش که **شعر**
وَالْتَرَكُ فِيهِمْ قَسْوَةً وَعَظَمَةً | وَجُرْأَةً مَا اِنْ لَدَيْهَا رَحْمَةٌ
لَا يَعْرِفُونَ الْعَفْوَ وَالْوَفَاءَ | وَلَا يَرَوْنَ الْجُودَ وَالسَّخَاءَ
وَفِيهِمُ اللَّيُوثُ يَوْمَ الْحَرْبِ | وَفِيهِمْ كُلُّ مَلِيحٍ عَذْبُ
لَهُمْ قُدُودٌ وَلَهُمْ خُصُودٌ | وَالْوَجَنَاتُ الْحَرُّ وَالشَّعُورُ
وَفِيهِمْ نَجَابَةُ الْاَوْلَادِ | لَكِنْ غُرُوا مِنْ حِكْمَةِ السَّدَادِ
طایفه اکراد کرد بر طایفه در معلوم. شجاعت و فروسیت ایله
موسوم. اما لصوصیت و قطع طریق. اکثرینه لازم و رفیق در.
سوق الرفیق صاحبی ایدر. اکراد ده خشونت و قوت و شجاعت و شدت
فقر و خشونت عیش صبر و قلت وفا و خبت و غدر مقرر در. و اکرادک
غلامی اعمال شاقه و امتهانندن غیر یه صالح اولمز. و صاحب قصید
فرست اکراد حقند دیر که **شعر**
وَالشَّرُّ كُلُّ الشَّرِّ فِي الْاَكْرَادِ | لِبَعْدِهِمْ مِنْ مَنَاجِ السَّدَادِ
وَفِيهِمْ لِلْحَرْبِ وَالْقِتَالِ | جَلَادَةٌ وَالطَّعْنُ بِالْعَوَالِ
لَكِنْ جَمِيعُ الْخَلْقِ وَالصَّبَاحَةِ | لَيْسَتْ لَهُمْ كَلَّا وَلَا السَّمَاحَةُ
فقیر ایدرین بو طوایفک اکثری بوزماندن رفیق اولمز بود یار و اعصا
بنده و خدمتکار اولان طوایف بوسنا. و ماجر. و ارناود. و روس
و فرنگ. و کرچی. و جرکس. و آنلاره قریب مکرمل. و آبازه. و بونلارک
طبایعی مشهور. و خلق راسند بوسنا حلم و وقار و زانیت و عقل
صمیم و وفاء امانت ایله موصوف. و غلام و جاریه سی حسن شکل
و خدمتله معروف لرد. فقیر بظلم ایشیدم. **ملفوظ**
سَأَلْنَا جَنَسَ ذَلِكَ الْأَعْمَى الْفِرَازِيْسَنَا | فَأَعْرَضَ وَجْهَهُ عَنَّا وَقَالَ مَغْلُظِيْنَا
سَلَّ اللهُ رَبَّكَ مِنْ فَضْلِهِ | اِذَا عَرَضَتْ حَاجَةٌ مُغْلَقَةٌ

ماجر عاقل ولبیب جمیع صنایعه قابل واریب و لور. اما خست
 و فساد و غارتد کامل و جرح و باقت ایتمه مایلر در. صاحب استخلام
 احتیاط ایله عامل و لوق کرک. و اکثرینک اشکالی حسن و الوانی بیاض
 فقیر نظم ایتمشیدم **لنشد** غلامم انجی قد جرمنا القدر اذهاجر
 سألنا جشسه عنه فقال غضبنا ما جر **ارناود** حسن شکل و سلامت
 عقل و قابلیت صنایع و ادراک دقایق ایله متصف لر در. و لکن کبر.
 و عناد و طغیان و فساد دن خالی دکلر در. و کند و لر زعم ایدر کر که
 اصل جنس لر عربا و له. جبلة بن الایهم غسانی که ملوک شام دن ایدر
 و تنصر ایدر و بی قیصر هر قلک امر اسند ایدر. رایات نور اسلام
 مفارق ولایت شامه لامع و باریق اولیجی مسلمان اولوب. مدینه
 منوره یرزینت تمام ایله داخل اولیجی **روایت** ایدر کر که مدینه
 بر بکر و ثیب قالدی. الا نفرجه چیقیدیلر. حضرت عمر رضی الله عنه
 حجه عازم ایدر بیله چیقوب بیت حرامی طواف ایدر کن. بر کسسه
 ازاری و جن باصوب ازاری چوزلدی. دونوب اول شخصه بر طایفه
 اوروب بورنینی شکست ایلدی. حضرت عمر شکایت ایدر چیک جبلة بی
 چیقوب یا خصم کی رضا ایله یا قصاصه راضی اول بیور یحیات
 بن ملکین اول سو قدر. یعنی رعیتدر. قصاص نیجه اولور دیدی.
 بیور دیکم حکم کتابا لله بودر. جبلة ایدر بن ظن ایدر دم که اسلامه
 کلمک ایله عزت زیاده اوله. حضرت عمر رضی الله عنه بیوردی که عزت
 اسلام زیاده در. و لکن حکم کتابا لله بودر مخالفت ممکن دکلر.
 جبلة ایدر امدی بوکون بکا مهلت و یرک. یارین فصل ایلك. ایله
 ایلدیلر صباح کوردیلر جبلة قوند و غی زمین دیار بلاق اولمش.
 بر فرد آفرین قالماش. اورادن جبلة ینه قیصر کلوب تنصر ایلدی. قیصر
 قانی شاد اولوب آئی استنبوله کتوروب رعایتلر ایلدی. اما جبلة
 نادم اولوب. بوشعری انشاد ایلدی. **شعر**

تنفر

تنصرت لا شراف من اجل لطله. و ما کان فیها لوصیرنا لضرر
 حالا ارناود علمای دیر که قیصر اول دیاری جبلة به اقطاع و یر.
 جبلة عساکر ایله اول دیارده اقامت طول زمان. و مجاورت کفار له
 لسان لر تغییر اولنوب. ارناود ایله مسمی اولدیلر. و العلم عند الله
روس روس طایفه سی حسن شکل بیاض لون. و قابلیت صنایع و لطافت
 خدمت و اطاعت سید. و قلت عبادت ایله موصوف لر در. اما قلت
 صلاح و کثرت اباق و ارتداد ایله معروف لر در. قدیمه جبانلق ایله
 مشهور لر ایدر. حتی بر قاتار نیجه روسی اسیر ایدر دی. اما شدی قضیه
 عکس اولدی. و قاتار ولایتک اکثرینی روس لعین اخذ ایلدی. حاجی
 طترخان. و دشت برکت خانی کلیا اخذ و نه سایلدیلر. و الله غالب
 علی امره **افریج** افریج طایفه سی لطافت و حسن شکل و ظرافت و دقایق
 خدمته عارف لر. صنایع جزو یرده کمال لر کلی در. لکن دکه ده مسلمان
 اولر لر نیجه ییل اسلامه عزت و رفعت بولوب. عبادت و طاعت
 ایدر لدن فرصت بولدق. و من یقلب علی عقیبه فلن یضر الله شیئا
 مضمونه مظهر اولمشلر در **کرج** کرج طایفه سی عقل و کفایت
 و سعی و ددایتدن خالی دکلر در. غلام و جاریه سی. اطاعت و انقیاد
 اوزره اولور. لکن نوع تغذ و دناءت شانندن دور دکلر در.
جرکس اکثری حسن شکل و صحت بدن و وقار. و خشم و دیانت
 و امانت ایله موصوف لر در. اما ساده لك و بلاهت و نقصان تدبیر.
 و عجب و نخوتدن خالی دکلر در. حق مصر تحتند ثمانین و سبعمایه دن.
 سلطنت بر فوق چرکسی یر یتشوب. تاسنه اثنی و عشرین و شعمایه.
 سلطنت مصر و شام چرکسه یر مختصر اولوب. قولدن قوله انتقال
 ایدر دی. و کمال بلادت. و عجب و نخوتلرندن ظن ایدر لر دی که دولت
 رفیع الارکان منبع البنیان آل عثمان ایله. ابقاهم الله تعالی
 الی یوم المیزان. معادل و مساوی. و قدرت و قوتدن اول عالی درگاه

مقاوم و مقاوی وله لر. زیرا سلطان بایزید بن محمد خان. **أَنَا رَأَى اللَّهَ تَعَالَى**
 برهان. **وَقَالَ يَوْمَ الْخَيْرِ مِيزَانَهُ** حضرت تهرای ایل سلطان قایتبای مابیند
 منازعه واقع اولد قده کمال حلم و شفقتدن انتزاع ملککری بن قصد اید
 بنفسه نهضت ایتمیوب. بعض امرا ارسال یدردی. **اتفاقا کسر واقع**
 اولغین. سرب سامانلری باد نخوت ایلله پراولشیدی. چون تخت
 سلطنت قدیم قدم مبارک صاحب قران زمان **فَاتَحَ تَمَالِکَ اِیرَانِ وَتُورَانِ**
 افتخار سلاطین آل عثمان سلطان سلیم خان ایلله **رَوَّحَ اللَّهُ رُوحَهُ**

فِي غَرْفِ الْجَنَانِ مُشْرِفًا وَلَدَى	وَلَوْ لَا تَحْسِبُونَ الْحِلْمَ عِجْزًا
لَمَّا عَدِمَ الْمُسَيِّئِينَ أَحْجَمًا لِي	مَقْتَضَا سِجْنِهِ اَيْدِ كَارِي جَسَارَ

و کستاخلغه فتح بوردیوب دفع معریت. و رفع مضرتلری بحوت
 بلاد عرب شام و حلب جانبته لشکر چکدی. اول زمانه سلطان اولان
 قانصو غوری چرکسراک اعظمی و رای و تدبیرده اکمل ایدی دیر لکه
 رای خداوند کار حضرتلرینه اطاعت و انعام شریفیدن نه صادر اولور
 اکا قناعت ایتک ایدی بقیه چرا که نقصان عقل و غلبه جهل و افراط
 نخوت و عجب لری سببی ایلله مرحوم غوری به اطاله لر ایدوب سن عقانلو
 قورقار سک مصرده اونور بن سرحد وارا لوم آنک حقندن کله لیم
 دیر لر ایدی. بالآخره مرحوم غوری دخی خواه و نا خواه حلب جانبته کون
 مرج دابقه اثنین و عشرين و تسعمایه. **رجبک** اول کونی محارب ایدوب
 فی الحال چرا که منهنزم اولوب سلطان غوری. و نایب شام سیبای که
 اشجع و اعظم امرا ایدی مقتول اولوب. بقیه السیف میدان کار زاردن
 فرار ایدوب منکوب و مسلوب مصر و شوب طومانی نام چرکسی
 که امیر کبیر ایدی سلطان ایلدیلر. **اشتدم** که حضرت خداوند کار شامد
 تکرار رقعہ ارسال ایلش که مقرر و موطن کوزه عسکر ایلدوب بالکلیه
 رفع و استیصال ایته کوزه راغب دکلم. اگر حاققت ماضیه کوزدن تویر
 و انابت و خطبه و سکه بی نام نجسته فرجامه ایتکه اجابت ایدر سکون

جان و مال کوزه امین. و مملکت کوزده سالمین اولک. **والاعسکر ظفر**
 رهبر ایلله ایرشدم و قتل کوزده حاضر اولک. چون قلت عقل و کثرت
 جهل لری قابل علاج دکل ایدی. **أَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا** استکبار و مضمونی
 اوزره رفع رایت عناد. و ترک سلوک طریق انقیاد ایلدیلر. لابد بنفسه
 سنه ثلاث و عشرين و تسعمایه ذی القعدة سندن شامدن نهضت بوردی
 غزیه ده و مصرده نیچه دفعه محاربه اولد قدن صکر. **آخر قاهره شهر نیک**
 اوکنده ریدانیه ده تلافی عسکرین. و محارب عظمی واقع اولدی.

اما عصفور ایلله شاهین و روباه ایلله شیر غزین برابر میدر. **آخر الامر حلی**
 عرضه بوار. و غرقه دریای هلاک اولوب دولتلری. **كَانَ كَمْ كُنْ شَيْئًا**
مَذْكُورًا اولدی. **وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا**. **مکريل و اباده** دخی
 چرکسه قریب. وطن جهندن و سیاه دنک قسمندن بریسی در **هندیلر**
 هند بر ولایتدر جنوب و مشرق ناحیه سندن. و خلق اکثر اسمرا اولور.
 اما بعضند بوی جمال دخی اولور. میر خسر و دهلوی بعض تعزلاتند ایدر
بیت هندوی مرا کاکل ترکانه بر بیدند. **زوسینه من چون بت و بتخانه بر بیدند**
 سوق الرفیق صاحبی ایدر. اهل هند ک قدری موزون. ورنک لری
 اسمز و طیب نکمت و حسن تقویت بدن. و عقل و سداددن و حکمت
 و صناعت و وفا و عهد و مودتدن بهر مند لردر. اما قتلدن مبالا
 ایتمیوب جرایم عظیمه اقدام ایدر لر. صالح لری ایو. و طالح لری غایت
 طالح اولور. امراض نزولیه انلازه چوق عارض اولور. قصید فراست
 صاحبی هندلر حقندن بوبله دغش که. **شعر**

وَالْهِنْدُ فِيهِمْ عِقَّةٌ وَفِسْقٌ	وَقَسْوَةٌ وَبَاطِلٌ وَحَقٌّ
لَهُمْ شَعُودٌ وَلَهُمْ قُدُودٌ	وَهُمْ أَهْبِلٌ وَهُمْ عَبِيدٌ

بورمانده هنددن طواشیلر استعمال ایدر لر. و لکن سوء خلق
 و کثرت فساد لری سببی ایلله مذموم لردر. **زنکیلر** قلیل العقل
 و الادب. کثیر القو و الطرب. و انلازدن عقل سلیم. و خلق حسن

عجب عجبر. کثرت طریقیه سبب قلت عقلی در. و بعض بلاد حاره
 آغز خد متلدن غیری نشنه صالح دکلدر. قصیده فرستد ایدر که
 وَفِي الزُّنُوجِ غَلْظُ الطَّبَاعِ. وَفِيهِمْ مِثْلُ الْحِجَابِ.
طایفه حبش انلا دن اصلدن خلقدری ملایدر. و لکن جسمدری ضعیف
 و حقیر. و عمردری قلیل و قصیر اولور. باقی اجناس دخی طوار و احوالند
 تفرس و تحس استعمال ایلیر. و کاه اولور که دخی جنسندن فرد مقبول
 اتفاق واقع اولور. آنک کبی فرد کسک ابولکی معلوم اولیجی جنسی که
 اولی ضرر ایتیز. و عکسی دخی بویله در. کیم ابوجنسندن دخی و نامعتبر
 فرد حاصل اولور. و الله تعالی اعلم **باب سادس تدبیر مدن**
وضبط ممالک و قواعد شاهی و نوا میس الهی بیاند در
 بویابد برایکی فصل ایراد اولور. **فصل اول انسانک تمدنه احتیاجی**
و بوفتک شرفی بیاند در اگرچه مقدمه ده بزبوم مقصودی
 ایراد ایتشیدک. اما بومقامد خواجه نصیر. و فاضل دوانی به
 اقتدا. و سابقدن زیاده تفصیل ایلدک. **اولا** معلوم اولسون که موجود
 ممکنه ایکی قسمدر. برسی اولدر که کمالاتی وجودینه مقارن اولوب
 ایکنجی کمالاتی وجودندن متأخر تدبیرج ایلر حاصل اولر. اجسام مرکبات
 عنصریه کبی. و بوقسمه حرکت کرک که آنکله قوتدن فعله. و نقصانندن
 کماله حقیقه. و بوحرکت اسباب معاونتی و لمیجه حاصل اولمز. و اسباب
 دخی یا صور در ماده نطفیه عارض اولان صور علقه. و مضغه. و صود
 جنین کبی متعاقب. **مبدأ** قیاضدن فیض اولوب. آخر صورت انسانیه
 مؤدی اولور. و صورت حکما اصطلاحندن کالات و مکملات دخی دیرلر
 یا معدنیه که ماده به کمالی اولان صورتک حصولنه مفضی اولور غدا لک
 که بدن انسانه متعاقب منضم اولوب. نشو و نما سندن کمال ممکنه مفضو
 اولور. و معاونت دخی مطلقا اوج قسم اوزر در. **اولکی** معاونت
 بالماده در. یعنی معین اولان شی معاونت ایتد وکی شی دن جزوا و لمغیله

معاونت ایلیر. غدا نك حیواناته معاونتی کبی. ایکنجی معاونت بالاددر
 یعنی معاون معاونت ایتد وکی نشنه نك آلتی اولر. حیوان تناول غدا
 ایتد کدن صکر ایچد وکی صوبکی. زیرا صودن حیوانک نفی بودر که
 غذای ترفیق ایدوب. منافذ ضیقیه به کیرمه مستعد ایلر. کندن و سی
 هیچ غدا اولمز. **آوچنجی** معاونت بالخدمتدر. و معاونت بالخدمت
 اولدر که معینک فعلی کبی معاونت ایتد وکی نشنه به نافع اولر. خدمتک
 فعلی کبی سیدنه نافع. و آنک غرضنی محصلدر. و معاونت بالخدمت دخی
 ایکی نوع در. برسی خدمت بالذات در که معین فعلی معاونت ایتد وکی
 کشینک غرضنی تحصیل ایتکچون ایلیر. مملوکک مالکند ایتد وکی خدمت
 کبی کدکر ایتدک. **ایکنجی** سی خدمت بالعرض در که معین فعلی غرض آخر
 ایچون ایلیر. و لکن بوفعل معاونت واقع اولان نشنه به دخی نافع اولر.
 چوبانک رمة کوسفنده ایتد وکی خدمت کبی که اصل غرضنی صاحب رمة
 خدمت. و آنک رضاسنی تحصیل در. لکن رمة به آنک مرادی اولد و چون خدمت
 ایلر. معاونت و خدمتی صاحب رمة به بالذات و نفس رمة به بالعرض اولور.
 و حکیم فاضل معلم ثانی ابونصر فارابی. قسم اوله مثال افاعیدن کوش
 مثلا افعی لسع ایدوب حیواناتی هلاک ایدوب ترکیبی باطل ایتکیلر.
 عناصر بالذات خدمت و معاونت اولور. که حیوان مملوکک ترکیبی باطل
 اولغیله متفرق اولوب اجزاسی عناصر ملحق اولور. اما نفس حیواناته
 خدمت و معاونتی یوقدر. بلکه انلا ره ضرری وار. معاونت قدق قالد
 و قسم ثانی به سباع بهایم افراس. و هلاک ایتکی مثال ایتش. زیرا سباعک
 اهلاک حیوان ایتد سندن عناصر نفع اولور. زیرا اجزاسی متفرق اولور
 هر عنصر که حیواند بالفسر کلوب مجتمع اولمشیدی. حیوان اصلی سنه و اصل
 اولور. و لکن سباع افراس حیوانی کد و نفی ایچون ایدر. که لحوم و دما سندن
 تغدی ایدر. بخلاف افای که لسع ایتد وکی حیواندن متمتع اولمز. پس افاعینک
 عناصر خدمتی بالعرض اولوب. بالذات اولور. سباعک بالذات اولوب.

بالعرض اولور بود که خواجه نصیر و فاضل روانی حکیم کامل ابوالنضر
 فارابیدن نقل ایتد کبری که کمال ایضاح ایلد تقریر ایلدک. **اما** مخفی اولیه که
 افای حیواناتی کند و به مضر توهم ایدوب لسع ایلر. پس آنلاردخی
 کند و ایچون ایتمش اولور. غایتی جلب شهوت ایچون ایتیموب دفع ضرر
 اجل ایچون که اثر قوت غضبیه در ایتمش اولور. پس خدمت کند و به بالذ
 عناصر بالعرض اولور. بومقدمه تمهید اولدق در صکر معلوم اولد
 که عناصر و معادن و نباتات و حیوانات انسانه اوج طریقیه خدمت
 ایلرلر. اعفی خدمت بطریق الماده. و خدمت بطریق الآله. و خدمت
 بطریق المعاونه. **اما** انسان آنلاره خدمت ایلر. الا اوچی طریقیه
 که خدمت بطریق المعاونه. زیرا انسان آنلاردن اشرفدر. اخته
 خدمت ایلر. بلکه عکس اولور. **اما** بطریق الماده خدمت ایتد کبری
 زیرا انسان بحسب الظاهر بدن و روحدن مرکبدر. و بدن غذایه
 محتاجدر. پس مرکبات بالذات عناصر مرکبات ضمنیه انسانه غذا
 اولورلر. غذا خود کلور. مقتضیدن جزو بالفعل اولور. نیتیکیم مقتض
 کتابه بیلدر مش ایدک. پس مرکبات و عناصر بطریق الماده خدمت ایتد
 دخی ظاهر اولدی. **اما** بطریق الآله خدمت ایتد کبری دخی ظاهر در.
 مثلاً تراب انسانه مسکن اولور. و آنکله کل و آجر و لینه ایدوب
 جدار ساکن ایلر. و هوا خود تنفس لازم اولور. زیرا هوای جدید
 کلمر سه روح حیوانی که حرارت غریزیه نک بخاری در. فی الحال محرق
 اولوب باطل اولور. **اما** اوله هوا روح حرارتندن حرارت کسایدی
 تعفن طوتر. اگر اخراج اولر سه ینه بدن و روحی متعفن ایدر. اول
 سبیدن ادخالی راحت اولدوخی کبی. اخراجی دخی راحت اولور. شیخ سعدی
 علیه الرحمة والرضوان در هر نفسی دو نعمت موجودست دیدوکی بودر
 و صونک آلت اولد و عن خود دیدک که غذایه بدرقه اولوب اوکند و شوق
 آنی منافذ صیقه ادخال ایدوب بدنک جمله سینک تغذیه ایتسنه

سبب اولور. و آتش آلت اولد و غی طبع غذا ایتدک ظاهر در و مرکب
 دخی بعضی غذا. و بعضی دوا اولوب خدمت ایلر. و بعضی دخی مسخر اولوب
 مهماتند آت و قاتر کبی که رکوبند خدمت ایلر. و بقر کبی که حراشت
 و ذراعتده خدمت ایلر. و کلب کبی که صید و حراستده خدمت ایلر. نیتیکیم
 تنزیل آسمانیه بو خدمتله اشارت بیورلشد که. **وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفَلَکَ لِجَرِّی**
فِی الْبَحْرِ بِأَمْرِی **وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ** **وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ذَاتَ بَیْن**
وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ. بلکه انسانه اجرام سماویه دخی خدمت ایلر.
اما آنلارک خدمتی بطریق المعاونه. بطریق الماده و الآله دکلدر.
 آنلارک خدمته دخی قرآن عظیمده اشارت اولنشد. و بیت مشهور

دخی اشارت	وارد ربیب	ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کا
تا قونانی بکفاری	و بغفلت بخوری	زیرا شمس و قمر حرکاتی ایلد لیل و نهار

اولوب لیل نوم و قرار و سکونه مناسبدر. زیرا اصنواء و انوار نوم غرق
 اولمغه مانعدر. اول سبیدن که نوم جوهر روح باطن بدنه توجه
 ایتدکله ظاهر بدن ارواحدن فی الجمله خالی اولمغه اعصاب و قوایه
 استرخا و تعطیل کلکدر. حواس و قوی و اعصاب و اعضا مسترخ
 اولمغیچون. پس بوانوار و اصنواء چوق اولیجک ارواح ایچویه متوجه
 اوله فر. زیرا ارواح دخی نور عالمنددر. جنسی کوریجک **بیت**
 شمع رخسار که میل ایتد و کی استرخ لیل. چونکه روشندر الجنس الی الجنس میل
 مقتضاسیجه اول انواری قویوب ظلمت خانه بدنه توجه ایدر. و روح
 انسانی انوار عالم شهادت فی الجمله عالمندن اولدو غیچون میل ایتدو
 طفل رضیعده دخی ظاهر در که بر شعله کور سه اول جانبیه متوجه اولور
 قالور. پس نومه ظلمت معین اید و کینک کمیتی ظاهرا اولدی. ایتی خود
 ظاهر در. آدمی کوندن نوم استسه یا مظلم یر کین. یا الی ایلد کوندن
 ستر ایدر. اطباء آنیچون نوم نهار مضروب که نوم غرق اولمز دیدیلر.
 پس حق جل و علانک. **وَجَعَلْنَا اللَّیْلَ لِبَاسًا** **وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا**

وَجَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لَتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا. **ب**یورد و غی بود و غی بود و غی
 حرکات خمس ایله فصول اربعه متمیز اولوب انسان قوتی بعض فصول
 زرع. بعضند سقی. بعضند حصاد و دیاس ایلر. و حرکات قمر ایلر.
 شهر. و حرکات شمس ایلر ایام متمیز اولوب مواسم عبادات و اوقات
 طاعات معلوم اولور. **ق**ل هی مَوَاقِیتُ لِلنَّاسِ وَآلِجٌ بِیُودِ وَغِی کبی.
 و اجال بیوع و اجادات دخی اندلرله معلوم اولور. **ل**تَعْلَمُوا عَدَدَ السَّعِیِّ
 وَآلِجَسَابَ بِیُودِ وَغِی کبی. و الحاصل خدمت معاونت افلاک و سماویات
 ظاهر در. اما همان بالعزمیدر. یوخسه بالقصد انسانه خدمت ایتکیکن
 خلق اولمشدر. حکماکه ملائکه انساندن افضلدر. دیوذاهب و ملشدر.
 اولکی مذهبه ذاهبا و لورلر. و دیرلر افلاک حرکاتی سفلیات احوالی
 منظم اولمچون دکلدر. زیرا فلکیات عنصرتایدن افضلدر.
 افضل خسته بالذات خدمت ایلر. بلکه افلاک حرکاتی عشق و محبت
 ناشی در جمال لایزال. و مبداء متعاله عاشق در. و حرکات دوریه
 ایتکله اوضاع ممکنه سی قوتدن فعله جقمغیله استکمال. و مبداء اول
 جل ذکره حضرتنه که کامل من جمیع الوجوه در. و مبادی عالیه به که عقول
 و جمیع کمالاتی بالفعل حاصل. و جمله سی عایت مراتب کمال ممکنه لرینه و اصل در
 تشبه ایدرلر. و مبداء اول. و مبادی عالیه دن بوشته سببی ایلر اندلره
 انوار و کمالات. و ابتهاج و سعادات فایض اولور. نه بکمالات و سعادات
 حد و نهایت. و نه فلکیات حرکات دوریه لريله بکمال و سعادات فیضه
 استعداد حاصل ایتیه لرینه پایان و غایت واردر. و بوجوهرات دوریه دن
 سفلیات احوالنه دخی انتظام حاصل اولور. **ذ**لِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ
 اما فلکیات آنی قصدا یتزلزل. بلکه جانب علویاته استغراقلرندن طرف
 سفلیاته اصلا التفات دخی ایلرلر. بوقته قالدی که محض سفلیات احوال
 حرکت ایدرلر. مقصد و مراملری سفلیات انتظامی اوله. حاشاهم غی ذلك
 اما اکثر متشرعلر که انسان افضل مخلوقا ندر دیوذاهب اولورلر دیرلر.

که فلکیات انتظام امری آدم. و اول عالم بو عالم اصلا همچون مخلوقدر.
 نیته کیم حدیث. **ک**و لَآکَ کَو لَآکَ کَو لَآکَ لَمَّا خَلَقْتَ الْاَفْلَاکَ. دلالت ایدر. و توریته
 وارد اولدی که. **یَا اَبْنَادِمَ خَلَقْتُکَ لِاجْلِی وَخَلَقْتُ لَاشِیْءٍ لِاِخْلَکَ**
 و ملائکه انسانه سجد ایتدکلری. بو مقامدن تأمل ایدن لیبیه منکشف
 اولور. اما مرکبات عنصریه انسانه جمیع انواعی خدمت ایتدکلرینه کسینه
 نزاع ایلر. حتی حیوانات راکع شکلنده و حضرات و نباتات. و معادن
 ساجده یتندن و اشجار خدمتده قایم صورتنده خلق اولند و غی. بو کما
 اشارتدر که ملائکه سموات ابتدای عالمدن انتهایه دیک. بعضی ساجد
 و بعضی راکع. بعضی قایم اولد و غی کبی. بوندلره ابتدای خلقلرندن انتها
 وارنجه اندلره نمونه اولوب. مولای حقیقی لرینه انسانه خدمت ایتکله
 عبادت ایدرلر. نیته کیم بیوردی. **هُوَ الَّذِیْ خَلَقَ لَکُمْ مَآفِی السَّاعِیَّاتِ**
سِرُّهُ و رباع بیک پای ستاده چکند. در رکاب تورود کر بودش پای دیگر.
 اما افراد انسان بری برینه معاونت خدمت طریق اورره خدمت ایلر.
 اما معاونت ماده. و معاونت آلت طریق ایلر خدمت ایلر. زیرا انسان
 جوهر مجرد در جسم و جسمانی دکلدر. نیته کیم مقدمه کتابه کجری. جوهر
 مجرد آخردن جزو اولر. و آخر دخی آلت اولر. **ب**ی
 جوهر جزو لا یتجزا است آن دهان بی شک. چکونه جان منش کشت جزو لا ینفک
 خواجه نصیر طوسی. و فاضل دوانی بو مقامده بویله دیدیلر. اما مخفی اولیه
 که بوقته مناسب اولدر که ظاهر حاله نظر اولنوب. انسان مجموع روح و بدن
 یا بدن حی فاطق اعتبار اولنسه. نیته کیم انسانک تعریف مشهورند حیوان
 فاطق. و حیوان جسم نامی حساس متحرک بالاراده دینلشد. پس بوقته
 افراد انسان بری برینه خدمت بطریق الآله دخی ایلر. زیرا انسان تواند ایدر
 ادرک دیشیله جمع اولتی کرک که ولد حاصل. پس پدر و مادر و فرزندان
 خدمت بطریق الآله ایتمش اولورلر. و العجب مذکور فاضل مرکبات عنصریه
 انسانه بطریق الماده خدمت ایلر. زیرا جزو مغدی اولور دیو صریح ایتدیلر.

انسان جوهر مجرد محض و لیکن بتمشیل در راستا و لمز اول موصوفه انسان
 مجموع روح و بدن اعتبارا بدو و مرکبات عنصریه اکا خدمت بطریق الماده
 ایدر دیدیلر. بومقامه انسانی مجرد و وحده دیو جرم ایدوب انسانك
 بری برینه خدمتی بطریق الاله دخی اید و کن نفی ایدیلر. و هذاتنا قض پس
 انسان بری برینه خدمت بطریق الاله دخی ایدر. اما خدمت بطریق الماده
 ایلمز. اما حیوانات بری برینه خدمت ایتمکده تفصیل بودر که حیوانات ایکی
 قسمدر. بری توالد ایدر. اب و ام اجتماعدن مولود اولور. یا بالذات
 انسان و فرس و بقر کی. یا بالواسطه طيور کی که اجتماعدن بیضه
 حاصل اولوب بیضه دن طیر حاصل اولور. اگرچه بوقسمه لغت و ولادت
 دیملر. حتی خفاشه که یاراسه در فار سوده شبیر دیملر طایر ولود
 دیو تقریفا ایدوب. ولود قیدی ایلر سایر طيور دن تمیز ایدر. اما اصطلاح
 طيور دخی مطلقا توالده داخل و حیوانات متوالد دن معدوددر.
 بومعنایه اشارت اولمچون ولادت بالذات و بالواسطه بر تقسیم
 کونه ایدوب طیری. قسم ثانی ده ادخال ایدر. و حیوانات بر قسمی
 تولد ایدر که اب و امه محتاج اولوب حاصل اوله. صولر ایرکندیلر
 حاصل اولان حیوانات و حشرات کی. وفارده بری دخی تولد ایلر حاصل
 اولور دیملر. بعضی سنه لرده افراطیله متکثر اولوب. هلاک حرث ایلدو
 دلالت ایدر. و فقیر بعضی کسنه لردن اشتدیم دیار مصر تیره فارده بری
 کوردم نصفی لحم و عظم اولش. و نصفی هنوز تراب. اما هیئتده فارده
 اوزرینه دیملر ایدی. و انسان و فرس و بقر آنلار کی حیوانات کبار دخی
 تولد اولور. اما اهل ملل قنند که حدوث عالمه قایللردر ظاهر در که
 آدم علیه السلام تولد ایدر. نیته کیم سیردی. گمنل آدم خلقه من تراب
 اما فلاسفه قنند که قدم عالمه. و دوام نسل آدمه قایللردر. آنکچون
 تولدی اولور. که طوفانات عظیمه اولوب جمیع افراد انسان و حیوان هلاک
 اولوب. بعد ینه تولد ایلر حاصل اولوب. بعد تناسل ایدوب عالم معمور اولو

جایز واقع در. حتی بعضی فاضل رساله سند ذکر ایلر. نیچه آدم تولدی
 وجوده کلمشدر. کاهی طوفان آب اولوب عالم غریق. و کاهی طوفان نار
 اولوب جهان حریق اولوب. ینه تولد ایلر نوع وجوده کلمشدر. اما بوا آدم
 مشهور تولدی دکلمدر. بلکه تولدی مقدم در. اسی و رسمی منس و لمشدر.
 بوا آدم توالد ایدر. کنی قلت نسل زمانه اولوب. اکثر افراد آندن منتشر
 اولمغیله. ابوالیشر اولمغیله مشهور اولمشدر. نوح علیه السلام کی و الله تعا
 اعلم بحقیقه الحال. و الیه المرجع و المال. پس حیوانات متوالد بری برینه
 معاونت بطریق الاله ایدر. زیرا اب و ام اجتماعنه محتاجدر. اما
 حیوانات متوالده آنلاره محتاج اولما مغیله معاونت بطریق الاله
 آرا لرنده محقق اولم. و متوالد اولان حیوانات دخی صغیر و محتاج تربیت
 اولد و غی زمانه معاونت بطریق الاله. و بطریق خدمت بولور. اما کبیر
 اولوب تربیتیه احتیاجی قالد و غنذن صکره بالکلیه مستفی اولوب هر بری
 مستقل اولور. اکثر حیواناتک حالی بودر. اما بعضی انواع بره حال محتاج
 معاون در. حشرات دن نمل و نخل عسل کی که مجتمع اولوب بری برینه تهنیه
 منازل و حفظ اقوات ایتمکده تعاون ایتمیجه معاش ایدر. مزلر. خصوصاً
 نخل که پادشاه سراجتماع. و تعیشلری ناممکن. و پادشاهلری بحسب الخلقه
 ممتاز و ایکی اولسه بری قتل ایدوب. اتفاق کله اولمیجه تعیش ایدر. مزلر
 و کاهی محاربه ایدوب. قنغیسی غالب اولور. تنخاکاهلری آنک اولور.
 و حاجیلری و سقارلری معین در. و طيورک بعضی نواعلری. و اگر مستقل
 معاش ایدر. مزلر. طورفا و دشتی قاز کی که جمع اولوب بعضی دلیل راه اولور
 و بعضی حارس اولمیجه سفر و معاش ایدر. مزلر. پس بوا نواعده دخی خدمت
 بطریق المعاونه بری برینه مقرر در. مقصود بوقصیلدن اولد که انسان
 بقای نوع و بقای شخصه بری برینک خدمت و معاونتده سایر حیوانات
 ارنوق محتاجدر. حکمتی اولد که انسان عقل و تمیز ایلر موصوف
 و ممتاز در. پس حق جل و علا جمیع مصالحی. اگر غذا اگر لباس اگر سلاح

اگر مسکن کند و نك تحصیلند و رویتنه تفویض ایتشد. زیرا فکر
و عقل ایله جمله سن تحصیل و تکمیل قادر در. اما حیوانات جلیه عقل
و تمیزدن خالی و لغین صنایع اولسونلرایچون. آنک لوازمی و مصالحی
طبیعی ایتشد. کند و لرینک فکر و تدبیر مفوض ایتماشد. سابقا
حیواناتک اسباب معاشی نیجه طبیعی در. بیان ایلدک ینه اعاده
ایتمیه لم. چون انسانک لوازمی کند و تحصیل محتاج اولدی. پس اجتماع
که تمدن اندن عبارتدر ضروری. و بری برینه معاوضت لایزمدر.
زیرا برکنش لوازمه مستقل اوله مرز. و بونک دخی نوع تحصیل سابقا
ایراد ایلدک که بر شخص بر دغیف یمکه زرع و حصاد و دیاس و طحن
و خیر لا اقل لازمدر. و برکسسه بریزدن قفتان یمکه قطنی زراعت
و جمع. و بعد حلاج دانه سندن تخلیص. بعد غزال غزل. بعد حایک
نسج. بعد خیاط خیاط ایتک کرک. هربری بر حرفت و صناعتد عمرده
برکنش بریا ایکی حرفت تحصیل اید. و اول حرفت و صناعتد الایه محتاجد
آنلاری اشلک دخی بر حرفتدر حال بوکه بوسنا عتله تحصیل ایدنیجه
غدایه لباسه محتاجدر. پس ظاهر اولدی که انسان اجتماعه غایت محتاجد
که هربری بر صناعت اختیار ایدوب. آنی اشیایوب کند و یره لازم اوله حق.
مقداردن آرتوغنی آخره ایصال اید. مثلا خیاط کند و لباس دیکدکن
آخرک لباسینی دیک و یر. و بخار کند و اوین یا پدکن صکر آخرک اوین
دخی یا پی و یر. و آخردن اجرت آلوی کند و نك لباسدن غیره همتاشه
و بخاردخی سایر لوازمه صرف ایلله که جمله لوازمی حاصل و مهمانی حاضر
اولوب معاش اید. اگر جمله افراد انسانک همق و صناعت تحصیل اولسه
معیشت مختل اولوردی. پس حکمت و لطف الهیدر که جمیع افراد انسان
صنایع شریفه طالب اولوب. صنایع خسیسه. و حرف دنییه طالب
بلکه صنایع شریفه دن آرتوق راغب اولور. نیتیم اختلاف العلماء رحمته
حدیثک بونا ویلی ایلر. یعنی همتلرینک اختلافی رحمتدر. بعضینک

همتی تفسیر و حدیث. بعضینک فقه و احکام. و بعضینک نحو و عربی
بر سبیلله جمله علوم. امت محمد علیه الصلو و السلام ایچند مکمل در
و نیتیم کیم افراد بشر تقدیر ربانی ایلله فقر و غنا ده مساوی دکلدر. زیرا
جمله انسان غنی یا جمله فقیر اولسه. بر فرد بر فرد خدمت ایتدی.
زیرا خدمت خادم جابندن احتیاج اولوب. مخدوم جابندن منفعت
ایصالنه قدرت و لغه موقوفدر. جمله افراد غنی اولسه کسسه احتیاجی
اولما مغین. بر فرد خادم اولمزدی. جمله سی فقیر اولسه. بر احد منفعت
قاد اولدو و یچون کسسه اکا خدمت ایتدی. پس اختلاف احوال اولوب
محتاج اولانلر خادم و منفعت قادر اولانلر مخدوم اولدی. که مخدوم
خادمک خدمت بدنییه سی ایلله متمتع. و خادم مخدومک منفعت مال.
و جاهی ایلله مستفع اولوب. جمله نك مرادی و اصل. و نظام عالم حاصل.
اولا چون ظاهر اولدی که انسان اجتماع و تمدن ایتنیجه معاش ایدن
و اجتماع تمدن دخی مطلقا فسادی رافع. و صلاحی مشتمل دکلدر. زیرا
طبیای مختلف و اهویه متباین. یعنی هرکشینک بر مطلوبی و مرادی واد
نفس مرادنی البسته هر نه طریقید اولورسه اولسون. اولمق استر خصوصاً
نفس عوام که غیر مهذب. و ماده بالسوء در. پس برنسنه ایکی کسسه
مرادی اولوب. تنازع و نزاحم اولسه کرک اول بکا کرک. بوبکا کرک.
دیس کرک. و هربری آخری منع اتمک استسه کرک. لاجرم تنازع و جدال
و فتنه و فساد اولسه کرک. و اشخاص بری برنی افنا و اهلاک. و برکنش تحصیل
ایندوکی شی آخرک غصب و سلب ایدوب معاش ممکن. و اجتماع میسر
اولسه کرک. پس برنند بیکرک هم افراد انسان متمدن و مجتمع. هم اول
فساد لو مستفی و مرتفع اوله لر. هر شخص مرادش بوانیسی جلب ایتکیچون
آخری مانع اولوب کند و سی مستحق اولدو دخی مراداشه قانع اوله.
بر سیاست عظمی دکه بونکله اجتماع ممکن. و فساد مندفع اولور. و بو
سیاست حاصل اولمزا الا اوج نشنه ایلله. نیتیم سابقا اشارت اولمشد.

برسی ناموس شارع. برسی حاکم مانع. برسی دینار نافع. اما ناموس
 شارع دید و کمز اول شریعت الهیه در که. او امر و نواهی. و زواج و حد و
 احکام سیاسی مشتمل در. و لابد در که بوشریعتك واضعی و صافی
 سایر افراد انساندن. و حی و الهام و قرب ملک علام ایلله ممتاز و مفصل
 اوله. زیرا کافه انام. و عامه خواص و عوام. هر شخصك وضع ایتد و کی
 احکام و سیاست اطاعت و انقیاد قلمزلر. و امر ایتد و کی و امر و نواهی
 اجابت و امتثال ایتزلر. مادام که واضع شرایع اولان کسسه شریعتی و حی
 و الهام ایلله رب لا نام دن تبلیغ ایتیه. و شریعتی قبول ایتد و کی و نواهی
 و علاطه فتن عقوبات و آلام ده قالد و سن. قبول ایتد و کی و نواهی
 و احکام اولور سن دیمیه. و دعوائی معجزات باهر ایلله تأیید و قضای
 و رسالتی خوارق عادات ایلله احکام و تشدید ایللیه. اگر دیر سک جائز که
 واضع سیاست پادشاه قاهر اولوب. بلاد و عباد ایتد و کی سیاستی اجرا
 ایللیه. نیت کم مقتدای طایفه مغول جنکیر خان سلطنته تمکن بولجی عقل
 و سیاست ایلله سیاست وضع ایتد و کی دینه یاسا دیدی. و حکم یاساسله
 عمل ایتد و کی قتل بی دریغ ایتد و کی. و بویاسا اولاد و اشیاعی راسد مقبول
 و مستعمل ایتد و کی. جواب ایتد و کی بومقوله اولور. اول وضع ایتد و کی
 پادشاهك و اولاد و اتباعك دولتی دایم. و دید و کی حوادث روزگار
 دولته فایم اولد و کی قانون حوادث لیل و نهار اوزره که شیخ سعدی
 رحمه الله علیه دید و کی کبی بیت
 بدستهای دگر هچنین نخواهد رفت
 چنانکه دست بدست آمدست ملک
 چون سلطنت خیمه سی اول خاندان
 جدا اوله. و کوس شاهی نوبخانه دیگر اندن صدا اید. اول قانون
 متبدل. و اساس سیاست و احکامی متزلزل اولسه کرک. مثالی ذکر اولد
 یاسای جنکیر خانی در که اوایل ستمائیه هجریه احداث ایتد و کی
 کند و اولاد و اعقابی اکثر ممالک معتبر ربع مسکونه ممالک اولد و کی
 نیت یکم کتب تواریخ خصوصاً تاریخ جهانکشی وزیر عطا ملک جوینی

اندن خبر و یرر. و مع هذا یوما فیوما مضحل و متلاشی اولوردی تا حد
 سنه خبسن و ثمانیایه ده که فی الحمله ممالک ما وراء النهر ده که اعقاب
 و اولاد تیمور حکام اید و کی. خواجه احرار خواجه ناصر الدین عبد الله
 نقشبندی قدس الله تعالی سر خدمت لریک سعی ایلله بالکلیه مرفوع و مضحل
 اولوب. ساحه عالم غبار فساد ندن پاک و طاهر اولدی. فقطع دایره القوم
 الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین. بخلاف شریعت مطهر و قواعد
 احکام منوره دین احمدی. و شرع محمدی صلی الله تعالی علیه و سلم که روی
 عالمی منور. و مشام بنی آدمی معطر اید و کی بیک سیله قریب اولدی. و هنوز
 بوستان فواید و عواید تازه و طری. و اساس احکام و قواعدی شایسته
 تنزل و تزلزلدن بعید و بری در **مصراع** بر بسته دکر باشد و بر بسته دکر
 پس چون اثبات اولندی که سیاست مذکوره که اجتماع مدنی آشنز ممکن
 دکلدر لسان بنی و رسول ایلله مبدأ فیاض و رب قهاره موکول کرک. که
 علی الدوام مطاع جمله عالمیان و مقبول آدمیان اوله. و بر رسول و نبی
 دید و کی شخص فاضله. حکماء متقدمین صاحب ناموس. و متأخرین نبی
 و شارع. و وضعنه شرع و دین دیرلر. و افلاطون بوطایفه علیه حقندن
 هم أصحاب القوی العظیمه. و ارسطاطالینس هم الذین عنایت الله تعالی
 بهم. اکثر دیمشلمدر. پس عوام ناس حکماء یونان شرایع انبیای منکر در
 دید و کی غیر واقع در. نغم یونانیلردن بعض طوائف فلاسفه بنوبت
 و معاد و مجازاته انکار ایدرلر. نیت یکم کتاب مقدمه سند بیانی کچمشدر
 اما حاکم مانع دید و کی اول کسسه در که تأیید الهی ایلله ممتاز و توفیق نامت
 ایلله سرفراز اوله. هم نظم مصالح بلاد. و هم تکمیل نفوس عباد اتمک.
 قادر اوله. و بوشخصه حکما حاکم علی الاطلاق. و احکامه صناعت ملک
 دیرلر. و متأخرون اکا خلیفه. و فعلیه خلافت. و طایفه شیعه اکا امام
 و فعلیه امامت دیرلر. و افلاطون اکا مدبر عالم. و ارسطاطالینس
 انسان مدتی دیرلر. یعنی اول انسان که وجه لایق اوزرینه حفظ مدینه لیر

چون زمام نظام عالم و صلاح کارخانه بنی آدم بونک بکی صاحب دولت
 کف کفایتند موکل و تدبیر و سیاست مفوض اوله میان و برکات
 احوال برپا و رعایا شامل و نفوس ناقصه حسیض نقصان و هارویه
 هواندن ذروه کمال و عزت قرب ملک متعاله واصل اولود نیتیکم
 خلفای راشدین و ایمة مهدیین خصوصاً فاروق خطا و صواب
 امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه زمانه ایله ایدی اکر مدبر
 عالم و صاحب سیاست اعظم بمقوله فاضل صاحب سعادت
 اولمزه روزگار حلیه عدل و انصافینده حالی و زوایای معمره
 عالم این مظلوم و فریاد دادخواهدن خالی اولسه کرم نیتیکم بعد
 الخلفاء الراشدین که تغلب متغلبه منصب خلفای عدل ایتمه مانع
 و مشام عالم نسایر عدالتدن شمه یه قانع اولمشیدی و خواجه
 کاینات علیه افضل التحیات بوحالذن خبر و یروب الخلفاء بعد
 ثلاثون سنة ثم یصیر ملکاً عضواً بیوردی پس هر عصرده وضع
 شریعتا و ملوک لازم دکل اما حاکم شریعتی اعمال و اجر و مواد جزو
 نص شارع یو عیسیه قواعد کلیه سندن استخراج و اظهار و ابدا ایلله
 لازمدر و بوقدره علماء متأخرین اجتهاد دیرلر که خلیفه برحق
 اولان کسنده شرطدر جناب رسالت نباهی صلی الله علیه و سلم
 علماء امتی گانبیاء بنی اسرائیل و العلماء و رثة الانبیاء
 بیوردی بود و ظل الله و خلیفه الله دیدکلمی بوضاحت و بلند
 زیرا ظل صاحب ظلّه مطابق و جمیع هیئات مقادیرده اکاموافقد
 پس متصرف صوری عالم دخی متصرف حقیقی و مالک علی الاطلاق خسته
 بسط عدل و احسان و فیض جود و امتنان ایتمکه وجود عباد و ظلم
 بلاد ایتمکدن مقدس و منزّه اولمکه و ارباب استحقاق و استعداد
 فیض جود و نوالی ملاحظه اعراض و نشر فضل و افضال مطالبه
 اعواضدن خالی و ملقه طاقت بشریتد کجه موافق اینه و بالجملة

اول کامل من جمیع الوجوه فضلیله بودخی بنوعند کامل و خلقوا
 باخلاوق الله مضمونیه عامل اینه ظل الله فی الارض تلقینه لایق
 و خلافت حقیقیه فضیلتی ایلله متصف و فایق اولور **مثنوی**
 حق بود هیچی شخص و اوسایر
 هر چه در ذات شخص موجود است
 رو نظر کن دران درخت بلند
 هر چه بینی ز شاخ و برگ و برش
 همچنان هر چه ایزد متعال
 بر تو ظل آن بود پید
 سایه آرد میبرد ما به
 بی تفاوت ز سایه مشهود است
 که چو در خاک پست سایه فکند
 همه در سایه ظاهر است اثرش
 دارد از معنی عطا و کمال
 از دل و دست حاکم والا
 و حاکم طبیب مزاج عالمدر که اعتدال نظام عالمی که صحت اندن عبارتند
 حاصل اینه حفظ ذایل اینه اعاده ایدر نیتیکم طبیب مزاج انسانی
 اعتدال مزاج شخصی که صحت اندن عبارتند حفظ و اعاده ایدر
 و نیتیکم اعضای انسانینک بعضی رئیس و بعضی مرؤس و بعضی بعضی
 محتاج و موقوفدر مثلاً جگر که کبد در روح حیوانیه حیات بولمکه
 قلبه محتاجدر کذلک بنی آدم دخی بعضی رئیس و بعضی مرؤس و بعضی
 بعضی سندن مستفیض و مستمده و هر بری برجهندن آخر محتاج و مستمکن
 بناء علیه ابنای نوعیه اختلاط و تعاون و معاشرت و مظاهر لازم و بعد
مثنوی بنی آدم اعضایی یکدیگرند
 که در آفرینش زیاده جوهرند
 چو عضوی بذر آورد در زکاد
 ذکر عضوهارا ندارد قرار
 تو که محنت دیگران بیغمی
 نشانده قامت دهند آدمی
 پس اول طایفه که ابنای جنسندن اعتزال و رؤس جبال و کوه و مغارات
 انحرال ایدرلر و آخی زهد و رهبانیت و کمال مرتبه انسانیت عدا ایدرلر
 و جهت معاشرین خلقه تحیل و خلقک زراعت و صناعتلرندن ماکل
 و ملا بس تحصیل ایدرلر آنلاز قاعده عدالتدن منحرف و صفت جور
 و ظلم ایلله متصفدر در اسماری متوکل و در اسماری ماکل در زیر آکند و

خلقه نفع رسان اولیوب خلقدن منتفع. و خیر الناس من یرفع الناس
 و الکاتب حبیب الله. اسماری و رسماری اتلاردن مرتفع در **محکایت**
 اولور. بر شخص برکوشه ده کوردی بر رویه نابینا و مقعد او تور.
 کیفیت معاش و سبب حرکت و انتعاشدن متعجب و غور احوالنه
 اطلاع ایچون برکیندن برایی کون مرقبا و لود کوردی برکون بر شیر
 شکاری کلور. بر صید کتوروی یا سده تناول ایدوی. بقیه سی رویا به
 زاد اولور. برایی کون دخی و تور. ینه بر جانور صید کتوروی اسلوب
 سابقا و زنه بقایا سندن رویا به نابینا تناول ایدر. رزق حیواناته
 و کالت و وعد حق که. و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها.
 مضمونی قندن محقق و مبتین اولوب داعیه توکل و کوشه نشینک
 دروندن مقرر و متعین اولوب بر کج غاری مسکن قرار ایدوی توکل دنا
 کرد کار و فراغت کسب و کار ایلوی. برایی کون انزوا و تصبر ایدر کدر
 عنایت حق و توفیق کریم مطلق یتشوب هاتق غیب و ملهم لاریب
 طرفندن بر آواز ایریشور که ای نادان اول چهندن که کفیل از ذاق و کریم
 علی الاطلاق سنی و نیچه بیک سنک کی بند لری می اهل ایتوب قند
 اولور لر ایه و عده مز موجبیه رزقی ایصال ایدر. و عدا علینا انا کما
 قاعلین و بوبره هین و اولیا مره بیتی در. آقاس کند وکی رویا به نابینای
 بیدست و یا منزله ایلدوی. فضله کسب غیردن حصه داد. بنم کاس شیرین
 الدن رویا به رزق خوار قاله جانک شیر شکاری اولوب سنک فضله
 کسبک غذای محتاجین اولغی سعی و همت ایلکه هم کاس خیر و هم بخش
 غیر اولسکه. **مثنوی**
 چور و به چه باغی زو اماند سیر
 نه بر فضله دیگران کوش کن
 کرافت چور و به سک ازوی بر
 چنان سعی کن کر تو ماند چوشیر
 بچنک آرو باد یکران کوش کن
 چوشیران که را کردن فریاست
 پس روشن ولدی که کنج غار و قلّه
 کوه سارده انزوا و اعتزال ایتکدن خلق ایچنده کاسب و کسب خیر و نفع

غیر ایتکه راغب اولق اولی و افضل ایش. و بوسبب ندر که دین اچری
 و شریعت پاک محمدی صلی الله علیه وسلم که مکارم اخلاق جامعدر
 رهبانیت ملت مسیحیه بی مانع در که. رهبانیه امتی اچهاد دیو پور
 بودر که خواجه نصیر و فاضل دانی خلقدن عزلت ایتک منعندن ایراد
 ایلدیلر که زیاده عبارات لامعه و حکایات نافع ایله ایراد ایلدک
 اما علمای آخرت و عرفای طریقت و مشایخ مرشدین اتفاقا بونک وزنه
 که طالب سعادت و سالک طریق حق اولانلر عزلت خصوصاً اوایل سلوک
 الزم لو انهم در و بر درویش نیک اندیش که اوقات و انقاس عبادت
 رب العالمین و مناجات قاضی الحاجات استیناسنه حصار ایدوی زوایای
 مساجد و معابد بلکه کوه و جبال و صحاری و رمالد حقل و علایه
 انقطاع و بتل و حی رزاقه تفویض و توکل ایش اولسه بطال و متاکل
 و ثقلت مؤنن خلقه بی وجه متکل اولمش اولمز. زیر عبادت حق اهم مهمام
 و اتم مرام در. و بونک عبادتی بر کایتله خلق عالمدن بلالرمندفع و ظلم
 ظلمه و فسق فسقه سیدی ایله نازل اولد حق عذاب حق. آنلارک دعاسیده
 مرتفع اولور. و بونلارک بر نیک خلقه نفی هزاران جامک زراعدن
 اکمل و بو طریق جمله اشتغالدن اولی و جمیع وظایفدن افضل در.
 نیت کیم شیخ شهاب الدین سهروردی. قدس سر عوارف المعاز و کتابنده
 بیورد که. ان کان دایم العمل لربیه فکفی بالعباده شغلاً مستغنی اولدیر
 کنج خلوت اوقات بطالته مصروف یا کنج عبادت حق مقصودی اولیوب
 بلکه جذب قلوب ناس و سمعه و ریا ایله براد ناس و انجاس اولغی
 مشغوف اوله. بونک کی کسسه لر متوکل دکل. متاکل و خواجهی عامل دکل
 بلکه خلق ایچون مستعمللر در. اما بعض مشایخ دیر که مرید عزلت
 لازمدر. و لکن کنج مسجد و کوشه خانقاه امثالند منغل اولوب
 جمعه و جماعه حاضر اولوکرک. رؤس جبال و مغاره لرده و صحرا لرده
 متفرده اولق مرید مضردر. اما صلحای لبنان شام و ابدال جبل کام آنلر

بجندن خار جبر. مرید آنلاره اقتدا ایتک مجوز و رواد کلد. والله تعا
اعلم واحکم. چون ظاهر و باهر اولدی که افراد انسانه اجتماع و تمدن
لازم. وعامة خلقه انزال و انفراد ناممکندر. واختلاط واجتماع دخی
اخذ و عطا. و بیع و شرا و معامله و مجامله ایتیجه اولمز. و بواحوالد
رعایت عدل و انصاف. و دفع ظلم و جور و اعتساف و لیبیجه. اجتماع
ضرری چوق و فائده سی یوقدر. پس بوفتک قواعدی که قوانین عدل
و سیاست. و احکام و ضوابط حکومت و ریاستدر. معلوم و معمول بها
اولم کرک. که طریق عدالت مسلوک. و جور و ظلم متروک اوله. والله
تعالی الموفق والمعین. **فصل ثانی محبت بیانده** در چون ظاهر اولدی
که افراد انسان انتظام احوال. و تحصیل سعادت و کمال ایتکده اجتماع
و تألفه محتاج. و اجتماع و تألف دخی ضررت مزاحمه و مغالیه بی مشقلا
و بومضرتک دفعی یکی طریقیه متصور در. برسی اجرای قوانین عدالت
و احکام سلطنت و ایالتدر. که اشارت اولندی. و بوطریق جمهورانام و عا
خواص و عوام. و سواد اعظم. و اکثر اهل عالم ایچوندر. ایکنجی طریق طریق
محبتدر. و بوطریق خواص و افراد و اعیان و احاده مخصوصدر. زیرا
جمهور خلق بری بریله محبت ایتک عاداتا محال در. اما بر جماعت ایچوندر
طریق محبت اولسه ممکندر. و محبت اولیجی طریق عدالت احتیاج
قالمز. زیرا عدالت احتیاج ایتکچون ایدی که هر کسی مراد و مطلوبی کند و
المقاستر. پس غیری دفع ایتک لازم اولور. و غیری دخی همچنان اولمطلوب
کند و به جالب بونک دفعی طالب اولوب. مزاحمه دن مخاصمه مطالبه
مغالیه حاصل اولور. محبت اولیجک کشی مراد و مشتهای اولان نسنه بی
محبوب مراد ایدیجک ایتار ایتک مقرر. بلکه محبوب تناول ایتسی دخی ایشی
کلور **حکایت** رشحات کبابنده مولانا محمد روحی دن نقل ایدر که
خراسانده بر جوان پارسا و ارادی که بر صاحب جمال جوانک دریای محبتنه
عزیز. و آتش عشقیله خریق اولمشیدی. همیشه عادت بوایدی که بر مرغوب

و تحفه نسنه بی هزار مشقت و عنا ایله تحصیل ایدوب. کلوب سر راه چون
جانان او زیننه براغوب کند و کمیندن ترقا ایدردی. آخر کسنه کیچرکن
المقاسسه کمیندن چیقوب. بن قدم آماک دیومنع ایدردی. جوان
او غرایوب آلسه ظاهر اولیوب. نیجه کون اول صفادن که جانان تحفه به
نظر صالیدی. و مقبولی اولوب آلدی دیومسرور. و شادان. و خرابه دل خری
آبادان اولوردی. مولانا قدس سره ایدر محبت صوردم و دیدم که چون
بو تحفه بی هزار زحمته تحصیل ایدرسن. نیچون محبوبکه سنک ایدوکن.
بیلدر مرزن. ایدی که کمال محبت طبع شریف. زیرا بر منت ایتکده مانع. و دل
پر دردم مبارک خاطری. اول تحفه بی بیاند بولعیده. نو عا مسرور اولدوغه
راضی و قانع در. محبت محبوبیله بودایر ده اولیجک مشتهایات دنیای
دوئی چون نیجه مزاحمه و مغالیه ایدر. و احتیاج اجرای قانون عدالت
و سیاست اولور. و حکما دیر کر که محبت عدالتدن افضل در. زیرا محبت
و حدت طبیعی به مشابه و مشاکلد. و عدالت و حدت صنایعیه محاکمی
و مماثلدر. و هیسات که طبیعی صنایع کبی اوله. و دخی محبت مقتضی اتحاد
و رافع اثینیتدر. و عدالت اثینیت تحقیقندن صکر اولور. زیرا که
عدالت انصافدر. انصاف لغتد نصف کلمه سندن مشتقدر. یعنی
بر نسنه نك نصفی کند و آلوب. نصف آخری شریک آله. نصف خود
اشین اوکنده اولور. چون محبت سببی ایله اتحاد که اصل اصول.
و وعد کاه قرب و وصولدر. و اصل اولنه. اثینیت فروغندن اولان
احکامه نه احتیاج اولور. و اندن نه فائده حاصلدر. **شعر**
للعاشقین یا حکام الغرام ضا فلا تکی یا فنی بالعدل معترضا
حکا ایدر کر که جمله موجوداتک قوام و بقای محبت ایله اولور. و محبت
جمله اشیایه ساری. و هیچ موجود وجود و حدتن خالی اولمده و عجب
میل و محبتدن دخی عاری دکلد. حتی نباتات و جمادات دخی عشق
و محبت ایله متصف. و جمله جواهر و اعراض بو چشمه دن مغترف در

عناصرک احیاء طبیعیہ سنہ میل غالب و حیز طبیعی دن چقسہ حیز
طبیعی سنہ طالب و حیز قسریسندن هارب اولدوغی عشق و محبت در
و هر جسم عنصری که کیفیات فعلیہ دن که حرارت و برودت و انفعالیہ
که رطوبت و یبوست در برسیله متصفنا ولدوغی عشق در مثلاً نار
حرارت و یبوست و هوا حرارت و رطوبت و ما برودت و رطوبت و تراب
برودت و یبوست ایله متصف در پس آنلاره عاشق در که آنلاره طالب
و درینان و ضدندن که غیر در نفوذ و گریزاندر مثلاً مای قسریله شخین و
برودت جدا ایله لر قاسر زایل اولسه فی الحال ینہ معشوقی اولان برودت
انتقال و اتصال ایدر و هر جنس بسط و مرکب جنس میل و محبت و خلا
جنسندن نفرت و هروب ایدر و خرمای نرماده سنہ میل و انعطاف ایدر
و افلاک دخی حرکت دوری عشقیله ایله که مبدی جواهر عقلیہ و مبادی عالیہ
تشبه و اشکال و اوضاع ممکنه سن قوتندن فعله چیرمغیله آنلاره مینا
استفاضه در نیت یکم حکمند مقرر اولدی و کمال و نقصانندن موجودا
نه واریسه جمله سی محبت مرتب و اندن ناشی در محبت موجب اتحاد و اتحاد
سبب قریب مبتدا و الجلالدر و غلبه که کثرک فرعیدر اندن ناشی در
موجب نقصان و اختلالدر و حکمان بر طایفه به اصل محبت و غلبه دیر
و سایر فرق حکما اگر چه بومذهبی تصریح ایتمامشدر اما محبتک فضلنه
معترف و جمله موجوداته سریان اید و کنه قابل و ملشدر و شیخ رئیس اعلی
ابن سینا عشقک جمیع موجوداته سریاندر بر رساله بدیهه تألیفشد
بیت سر حجاب انلی در همه عالم ساریست ورنه بر کل نزدی بلبل بدلی فریاد
اما متاخرن اصطلاحندن محبت ذوی العقولدر استعمال اولور ذوی العقولدر
اولین مواضع عناصرک احیاء طبیعی سنہ میل اید و کی کبی و مرکباتک
بعضی بعضنه مزاج و ترکیبده مناسب و مشاکل اولور آرا رنده نسبت
عددی یا نسبت مساحی یا نسبت تألیفیدن بر نسبت معینه ده اتحاد
اولدوغی چون میل و انجذاب دیر لر و بومیل و انجذاب به نیجه خواص عجیبه

و اسرار غریبه مرتباً ولور و آنلاره خواص و اسرار طبایع دیر لر
مثلاً مقناطیس بالخاصیہ حدیدی جاذب و حدیدی طالی لبدن
و بونک ضدی سنک باغض الخل دیدکری که نه قدر سرکه به برافسدر
آتیلوب طشره دوشر و بوجواص و اسراره مطلع علم طلسمات و نیج
حاصل اولور پس بونلارده ده محبت و ضدی استعمال اولور بلکه میل
و هروب استعمال اولور و حیوانات غیر ناطقه آرا سنده اولانه الفت
و نفرت دیر لر و لا مناقشه فی الاصطلاح اما انسان اولان محبت
ایکی نوع در بری طبیعی بری رادی در طبیعی مادرک فرزند نه محبت کبی
اگر طبیعت مادرده بومحبت مظهر اولیایدی تربیت اولارده بومحبت
اختیار اتمیوب نوع انسان منقرض اولور لازم اولوردی نیت کم سابقا
دخی محبت رادی متعلک معلنه مریدک شیخنه محبت کبی و بودغی ذرت
صنف در اولی سریع العقد و الاخلال اولندر یعنی تیز حادث اوله
آمیننه تیز زایل اوله ایکنی سی بطی العقد و الاخلال در
یعنی کج حاصل اوله و لکن کج زایل اوله و اوچن سی بطی العقد
سریع الاخلال در یعنی کج حادث اوله و تیز زایل اوله و دور دخی سی
سریع العقد بطی الاخلال اولندر یعنی تیز حاصل اوله و کج زایل اوله
و سبب محبت دخی اوج شسته در اولی لذت ایکنی سی نفع اوچن
خیردر کاه اولور که بواسیاب بعضی بعضیله مجتمع اولور مرکب اولور
اما لذت اول محبت سبب اولور که سریع العقد و سریع الاخلال اوله
زیرا لذت سریع الحصول و الزوال در اکا تابع اولان محبت دخی ایله
اولور اما نفع اول محبت سبب اولور که کج حاصل اولور تیز زایل
اوله زیرا نفع آخرد که ده متحقق اولور اولسه دخی مستمر اولیوب
تیز زایل اولور خصوصاً بوزمانده که خلق بری برندن اومدوغی سواک

نفع اولور که ضرر ایدر	اینا لفی زمن ترک الفیج به
من اکثر الناس احسان و اجمال	پس بومقوله اولان نفعه مرتب

اولان محبت دخی ایله اولور. اما خیر شول محبت به سبب ولور که بیز حاصل
اوله کیج زایل اوله. زیرا اهل خیر ارا سنده محبت جانی و موافقت روحانی
واردور. لابد محبت دخی بیز حاصل اولوب کیج زایل اولماسنک حکمتی بود که
اهل خیر ارا سنده اتحاد حقیقی واردور. پس انفعالی متعذر یا مستردور.
اما نفعله خیردن یا خود اوچندن مرکبا ولان سببیه حاصل اولان
محبت کیج حاصل ولور. کیج زایل اولاندر. کیج حاصل اولدوغی. زیرا یکی
یا اوج نشسته نك بر هر کلوب جمع اولما سی کیج اولور. خواجه نصیر
و مولانا جلال دوانی ایدر لیر. زیرا نفع و خیر بویکی حالی اقتضای ایدر دیو
تعلیل ایلدیلر. بعد مولانا جلال دوانی ایدر که لذت و نفعدن مرکب
اولان حصول متوسط ذوالد سریع اوله. لذت و خیردن مرکبا ولان
حصول و ذوالد متوسط اوله. نفعله خیردن مرکب حصول متوسط
ذوالد بطی اوله. و بومر کبلر ده دید و کمر احکامک علتلی بسایطک
اقتضای ملاحظه ایدن کسسه به ظاهر اولور. آنتی کلامه. و بومر مقادیر
دخی تفصیل و تدقیق ممکندر. اما اطنابدن احتراز ایلدک. و دخی یکی دن
مرکبا ولاندرن. اوج دن مرکب قیاس اولنه دیو ایدر ایتدک. والله تعالی اعلم.
و محبت صداقتن اتمدر. زیرا محبت جمع کثیر ارا سنده اولور. صداقت
اولر. از کشتی ارا سنده اولور. و عشق دخی اخضر در. زیرا عشق بر کشتی به
اولور. و بر کوه کله ایکی کسسه عشقی صغیر محالدر. **بیت**
ز لوج خاطر عاطر غبار غیر بشو. که شرط عشق بود دل یکی و یار یکی
و عشقک علی یا افراط طلب لذت یا افراط طلب خیردر. اولکی عشق
بیهی و مذمومدر. و آنک علامتی اولد که محبتک اکثر استحسانی اعضا
و شکل محبوبه اولور. خصوصاً اعضای وقاع اتحاد و ارفاق کبی ساده رو
جوانلر. و نساقصمه اولان محبت اکثری بوقسمدر. اکثر دیک. زیرا بعضی
ساکلر صور حسان محبتنه گرفتار اولوب جمال مقید ضمننده جمال طاق
مشاهده سن دعوی ایدر لیر **منوی** آن ذکر کر چه عاشق صورت

لیک معشوقش از صور در کراست. حسن مغیبت دید در صورت
چشم از آن دو خست بر صورت. ایکنی عشق روحانی محموددر.

و آنک علامتی اولد که محبتک اکثر استحسانی محبوبک اخلاق و شمایلنه
اولور. مشایخ عظام. و علمای کرامه اولان عشق بوقسمدر. و دخی حکما
ایدر لیر که نفعک عشقده اصلا مدخلی یوقدر. نه استقلالاً و نه غیر تبعیت
اما لذت شبان و احداث. و جوانلرک محبت و صداقتلر نه سبب المی
اولور. چون لذت سریع الزوالدر. صداقتلری دخی سریع الزوالدر.
از زمانه نیچه دفعه مصادقت و نیچه دفعه مفارقت ایلر **بیت**
و فاداری مجوز ایلدیلر چشم که هر دم بر کل دیکر سرایتد.
و شیوخ دافالر طبعینده اولانلرک سبب صداقتلری اکثر یا نفعدر.
نفعده فی الحاله دوام اولمغیله صداقتلری دخی دایم اولور. امید منفعت
منقطع اولمغیله صداقت دخی مرتفع اولور. اما اهل خیرک چون سبب
صداقتلری خیردر. و خیر اکثر یا ثابت و غیر متغیردر. لابد صداقت
اهل خیرد ایدر. و تغیردن مصون و سالمدر. و چون بدن انسان طبایع
مختلفه دن ملئم. و نظام وجودی عناصر متباینه دن مستظمدر.
پس هر لذت که بعضینک طبعنه ملایم اوله. آخرک طبعنه مخالف
و مبین و ملق اولور. پس لذات جسمانی شوائب لامدن معرا. و مشتهیات
حسیه دکمه ده کدورات مکاره دن میرا اولر. نیتکم دیشلردر **شعر**
بحم الزمان فلا کذید خالص. مما یشوب ولا سرور کامل.
اما چون جوهر روح انسانی خزائن عالم بالا. و طوطی نفس ناطقه
بسایتین جنان ملء اعلا دندر. بسیطدر. نورانی. و مرقه مرکب
طبایع. و اختلاف امرجه دن منزهدر. آنک لذتی شوائب لامدن مصون
و سعادت نوائب محندن مأموئدر. و بولذته سبب اولان محبت عشقدر.
و محبتک علی و افضل و اشرف و اکملدر. و اول حکمت و معرفت الهی در.
که بهترین سعادت. و کاملترین مطالب و مرادات در. نشأت اخروی

و منزه که معنوی ده در انسانه نافع حقیقی ابدی و تحصیل منافع

و مطالب سرمدی بوی مجتهد
عشق رسد بفریاد از خود بسان جاف
بیت
قرآن زیر بخوانی در چارده روستا

و تعریف و تقسیم محبتی ایراد ایتمکدن مقصود من بوجتته بشارت
و ایمادر و مشایخ حقیقت و روندگان طریقت که بویاده نک
جرعه سندن نوش و غمخانه تجرید و تفرید ده ماسوای فراموش ایتمشاید
بوعشق و محبتک تعریف و توصیفند نیچه فواید و فرایید و جواهر اشعار
و قصایدی کوشوده کوش روزگار ایتمشاید در اگر چه حق تعریف احوال
شارحه ایلد متعذر و حقیقت توصیفی من لکم یدق لکم یعرف
برده سندن متعذر در لکن غرضی تشویق راعب و ترغیب طالبان
جمله سندن شارب نصیب فایض ابو حفص عمر فارض در که میمیه
مشهور سندن بویله افتتاح کلام ایدر شعر

شربنا علی ذکر الحبيب مدامه
سگر ناهما من قبل ان یخلو لکم

و در دک سلک بویله اختتام قیام که
عَلَى نَفْسِهِ قَلْبِيكَ مِنْ صَنَاعِ عَمْرِى
و لَيْسَ لَهُ مِنْهَا نَصِيبٌ وَلَا سَهْمٌ
و میخانه نشین و غرام پیاله کش عارف جام مولا فاعبد الرحمن جامی
اکا شرح فارسی تحریر ایدوب رباعیات شاعران کثیر ایلد معانی ابیاتی
ترجمه و تفسیر ایتمشاید و جمله دن بری بودر نظم

هر کس که بوی زباده عشق شنید
از کوی خرد رخت بمیخانه کشید
و آنکس که بکام دور از ان می بخشید
فامش هرگز بپیر آن می رسید

عرض بوقصیلدن بوجبتک اهل الله و ساکنان راه آرا سندن معروض
و نیچه سعادت مند که یحیی و یحیی و شرفیه مشرفلدر بوضفله
متحقق و موصوفاید و کن بیان ایتمکدر زیرا خواه نصیر بومقامه بوی
ذکر اید کدن صکر بعضی متاخر یعنی الهیار بوجبتی دعوی ایدر ایدر
بوکلادن بوی انکار و استبعاد کلد و کچون بومقامه ذکر اولندی

و عن قریب شرح و بیان اولنسه کرک پس حالاینه حکما کلامی شرحه
شروع ایدر لیم ارسطاطالیس ابوقراطیس حکیمدن نقل یلمش که
اشیاء مختلفه نک بری بریله التیام و تالقی قام اولمز اما اشیاء
متشاکله بری برینه دایما مسرور و مشتاق اولورلر و بوکلامی
بویله شرح ایتمشاید که جواهر بسیط آرا سندن تشاکل و بری برینه اشتیاق
اولسه لابد از الرند تلاقی روحانی اولوب اتحاد معنوی نک انواری
ملتمع و موانع کد و رات تباین اختلاف که لوازم مادیاندر رفع اولور
اما اجسام و جسمانیات آرا سندن تلاقی ذوات و حقایق اولمز بلکه
سطوح و اطرافیلد اولور کور منی سن که بر جسم بر جسمه غایت ملاقی
اولمی ولد که بونک سطح ظاهری آنک سطح ظاهریه ماس اوله برینک
حقیقتی و ذاتی آخرک حقیقت و ذاتنه نیچه ملاقی و متصل اولور

پس بوملاقات قند و روحانیات آرا سندن اولان اتصال ذاتی و ملاقات
حقیقی قند اجسامک اتصالی ادنی نشنه ایلد زایل اولوب جزوی نشنه
میانده حایل اولور اول سبیدندر اکثر عشاق ملاقات جسمانیه ایلد
راضی و ملیوب زیاده یه که تلاقی روحانیدر متقاضی اولورلر و بومعنا
شاعر عرب دخی اشارت ایتمشاید که شعر

أَعَانِيهَا وَالنَّفْسُ بَعْدَ مَشْوَقَةٍ
إِلَيْهَا وَهَلْ بَعْدَ الْعِنَاقِ نَدَانٌ
وَأَلْتَمَّ قَاهَا كَيْ تَرْوِلَ صَبَابِي
فَيَسْتَدِمُّ مَا الْقَاهُ مِنْ هَيْمَانٍ
كَانَ فَوَادِي لَيْسَ يَشْفِي غَلِيْلَهُ
سَوَى أَنْ يَرَى الْوَحْنُ يَمْتَرِجَانِ

و چون جوهر روح و آینه نفس فاطقه دن کد و رات غواشی صور کوبینه
و ژنک رنک انطباعات حسیه دن که طرق حواس ظاهر و باطنه دن
حاصل و آینه نفس ایلد صور غیبیه آرا سندن حایل اولمشدر چون
صیقل ریاضت و جلاء طاعت و عبادت ایلد پاک اوله لاجرم لوازم انوار
الهی و بوارق شوارق عالم نامتناهی مشاهد اولور زیرا مراتب نفس فاطقه
جمال غیب و مستوران عالم لاریب آرا سندن هیچ و عایق یوقدر الاثر نک

که ورات که آینه نفسده صور کونیه دن حادث اولمشدر چون دیا
و تصفیه ایله بوکد ورات مرتفع اوله هیچ عمل آخر و فعل جدید اولدین
مشاهده و تجلی لازم و حاصل در چون بواجلا سعادتی حاصل و آینه
نفسدن اول که ورات زایل اوله انجذاب عالم انس و عشق و محبت
جمال قدس قوت بولوب پروانه وار شمع جمال ازل شوقنه پروبال وجود
موهومی سوخته و مقام وحدت حقیقده که منتهای مقامات افر و خه
اولوب لذت مشاهده جمال زلیله مستغرق و عین الیقیندن حوالیقینه
واصل مطلق اولور و بومقامک صاجی قنده تعلق بدن یلیه تجریدینه
اولقد فرق یوقدر زیرا ریاضات و مجاهدات و ورزش آداب شریعت
و عبادات ایله بومرتبه یر وارمشدر که استحال قوای بدن مشاهده جمال
حقیقندن مانع و نقد ثلثه القدره واصل اولوق اطفال کبی شبعیده انتظار فرایه
قانع اولمز **رباعی** امروز دران کوش که دنیا باشی

حیران جمال آن دلا را باشی	شرمت بادا جو کودکان در شب عید
تا چند در انتظار فردا باشی	بلی غواشی جسمانیه دن تجرید تام

و اطلال و دمن قوای بدن دن رفع سرادق و قطع خیام اید بچک و حمای
تجرده خرامان و ریاض عالم قدس و تنزه کسیده دامان اولیچک
مشاهده جمال حق اصفی و اجل و لذت وصال و ابتهاج قرب و اتصال
اولی و اکمل اولور زیرا انشاء دینی و تعلق بدنه اگرچه دقایق اسما
و صفات دن مشاهده جمال ذات میسر اولور نیت کم لسان الغیب
و دردی کش میخانه لاریب حسب حال و ذوق جام وصال دخیبر ویر که **نظم**

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دارند	وند را از ظلمت شب آبیام دادند
ببخود از شغفه پرتو ذاتم کردند	باده از جام تجلی صفاتم دارند

اما شوایب خیال که مقتضای عالم بعد و انفضالدر بالکلیه من دفع
اولمز پس شهود تام که رقیبان خیال و اوهام دغدغه سندن بالتمام
خالی اوله خلوتخانه تجرید ملا بس اجسامدن غیرید اولمز آنیکچون که بعض

عشاق جمال ازل نقاب کون و حجاب بدند تخلص آرزو سنده نظم غزل اید در
نظم حجاب چهره جان میشو در غبار تنم خوشا دمی که ازین چهره برده برکنم
چنین قفس نه سرای چو من خوش الحان روم بگلشن رضوان که مرغ آن چمنم
چه گونه طوف کنم در فضای عالم قدس که در سراجیه ترکیب تخته بند تنم

حکایت اولنور که سرد فر عشاق مست جمال علی الاطلاق راه عشق
سرمه دی خوانسا لار فقر محمدی سلطان ملک معنوی خداوند کار مولانا
جلال الدین قونوی بومقام تفرقه دن غم رحلت و قصد نهایی و صیلت
ایدوب بستر مرض مویه وضع پهلوی مبارک اید که اصحاب و اخیار
دل سفته لری نای کبی خوف فراق دن نالان اولد قلین کوروی بیوردن
که واصل بزم ازل شمس تبریزی اول جانبیه چکر یاران بو طر فیه چکرل اما
بر هر حال کتمک کرک دیر که حضرت ولی خیر شیخ کبیر صبر الدین قونوی
رضی الله عنه عبادت عیادت ایچون بالین مبارک حضرت مولانا یه
قدس سر کلوب شفاکم الله تعالی شفاء عاجلا رفع درجات
وصحت کلی روزی اوله مولانا جان عالمیاندر صحتلره ازانیدر
ایکی جهانک جانین سز جایت یاره عشق ازل بهانی سن برهانه صحیح یار شه
دیچک حضرت مولانا شمدن صکر شفاکم الله سیرم اولسون عاشق ایله
معشوق ادا سنده همان شعر دن بر پیرهن قالمشدر استمر می سن
که آنی دخی چیفتاروب نور نورم واصل اوله

کفت لبش کز ز جفن ششتر است	اعتناق بی حجابش خوشتر است
من ز تن بیرون شوم اواز خیال	می خرامم در نهایات وصال

و بو محبت که ذکر اولندی نهایت مراتب عشق و کمال مطلقدر و ذروه
مراتب و اصلان و غایت مقامات کاملاند **بیت**

عشقست و هر چه هست بقتیم و گفته عشقت بوصل دست رساند بضر دست
فقیر ایدرین بوقدر ذکر ایدیلر خواجه نصیر و فاضل دوانی عشق حقیقی
و محبة الله جل و علا توصیف و تعریفند که بوفیق کند و جانبدن نیجه

اشارات شریفه و عبارات لطیفه ضم ایدوب نقل و ایراد ایدم آنلار
 کتابری ایله بوفیقک نوشته سنه نظر و تطبیق ایلینار بوفیقک سخی
 و رحمتن بیورلر اما چون مقام عالی و خلاصه سعی ایام و لیالی الوعده
 لایقند و سابقا وعده دخی ایتشایدک پس دخی سعی متواتر و متوالی
 و سابقدن زیاده نقل کلام عالی ایدلیم اگر گوش هوش مفتوح
 و صدور سینه ارادت مشروح بیوریلورسه **شعر**
 لَيْسَ كَانَ هَذَا الدَّمْعُ يَجْرِي صَبَابَةً عَلَى غَيْرِ لَيْلٍ فَهُوَ دَمْعٌ مُضَيِّعٌ
 مراراً اشارت اولمشدرکه بوفیق چون بوندک امثالی عالی مقاملردن
 بی نصیب در لایب آنک شرح و بیانند کستا خلق ایتمه سندن غیر مصیب
 لکن مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ زمر سنه قریب اولوق رجاسنه بعض کابر
 کلامنک ترجمه سی ایراد اولمغه اقدام اولندی جناب ساحی مولانا عبید
 حاجی قدس سر بیورر اگرچه محبت بر شربت در که ذوق ایتین بلمن
 و بر محنت در که مبتلا اولین نه ایدوکن ادراک قلمن و لکن بر جماعت که
 تعریف ماهیان و توضیح خفیات معتاد لریدر تعریف و تقسیم ایدوق
 دیشلر که محبت جمیل حقیقی که حق جل و علا در کند و جمالنه میل ایتسی
 جمعا و تفصیلا و اول دخی یا جمعدن جمعه اوله و اول حق جل و علا
 جمال ذاتی کند و مرآت ذاتند کاینات توسط سنر مشاهده ایتسیدر
 یا جمعدن تفصیله اوله و اول حق جل و علا مظهر کایناتند جمال
 ذاتن مشاهده و کمال صفاتن مطالعه قلمسیدر یا تفصیلدن تفصیله
 اوله و اول اودر که اکثر افراد انسان عکس جمال مطلق آثار مرآتسند
 مشاهده ایدوب اما جمال مقید زایل مقصود کلی ایدینوب آنک
 وصالی ایله خورسند و فراقی ایله درد مند اولمقدر یا تفصیلدن جمعه
 اوله نیستیم بعض خواص حجب و استار شیون و صفاتی که مبادی افعال
 و آثار در خرق ایدوب متعلق همت و قبله کاه تو جملری ذات متعلق
 الصفات حق تعالی اولمقدر چون ذوالجلال و الکمال **اِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ**

مقتضی نسخه محبت جمال و کمال صفت ذات متعالی در و آدمی دخی
 اِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ مستند عاقله صفات حق جل و علا
 خلعت عالی قنمت ذاتی اولمشدر لاجرم خاطری حسن و جمال مایل
 و باطنی فضل و کماله منجذب اولوق شیو اصلی و عادت جلیبی در
 و دخی مقرر در که تفاوت درجات محبتان تفاوت طبقات محبوبلرله
 اولور نعدر محبوبک مایه حسن و بهجتی اغلب و اکثر اولسه اولقدر
 محبتک دخی مایه عشق و محبتی اعلی و او فر اولسه کرک و آنک اعلای
 درجاتی محبت ذاتی در که محبتک میل و انجذابی محبوب حق و مطلوب
 مطلق ایله اوله که دفع و دفعنه قادر اولیوب تعیین سبب و تمیز طلب
 ایتکه دخی قادر و طالب اولیوب کند و ده انجذاب نه سببند ندر بلبله
 و علامتی اولد که محبوبک نفوت متقابله وعد و وعید و تقرب و تعید
 کبی قنند بر ابر صفات جمالدن نیجه خوش حال اولورسه نفوت قهر و حلاله
 اول و جمله راضی و قاض اوله و دخی بیورر که محبت متحابین آراسند
 اولان مناسبتک ثمر سیدر و مابدا الاتحاد مابدا الامتیازه غلبه ایتسی
 و محبت حق اوج مرتبه در مرتبه اعلی محبت ذاتی که ذکر اولندی
 آنک تالیسی اول محبتدر که حق جل و علا یه مختص تام اولان امور
 توطی ایله اوله معرفت و شهود و قرب کبی و بومرتبه عالیدر
 بوندک تالیسی اول محبتدر که حضرت حقه اختصاصاتی اولیان امور
 سببی ایله اوله مرادات عاجله کبی مآکل و مشارب و مرکبدن یا
 سعادات آجله کبی حور و غلمان و جنت رضوان کبی و دخی بیورر که
 محبت ذاتینک ماعداسی یکی قنند بری محبت اسمایی و صفاتیدر و اول
 محبت حق جل و علا آنک بعض اسماء و صفاتن افضال و اکرام و اعزاز و انعام
 کبی اصنادینه ترجیح و ایتار اید کند ویه اول صفاتک آثاری و صوفی
 ملاحظه اولمشدرین و بری محبت آثاری در و اول ایتار و اختیار
 کند ویه آثاری واصل اولوق ملاحظه سید اولانددر و بومحبت لایزال

صدد تغیر و انتقال در زیر محبوب صفات حمید و افعال پسندیده
که محبت مجتبی آنلاره ایدی تجلی ایدر سه عشقی زیاده و توجه و اقبال
موجب السعاده اولور و اگر اول صفاتك متقابلا تیله که ملایه هوا
و موافق مضایق کلدیر تجلی ایدر سه توهمدن منصرف و اعراض و ادبار ایلر
متصف اولور قال الله تعالى وَمِنْ أَلَنَّا مِنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ
فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ طُمَّانٌ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ أُنْقِلَبْ عَلَى وَجْهِهِ وَادْنَا
مَحَبَّتِ حُجَّتِ آثار ایدر که حسنله معبر و قابل متناسبه نفخ اولمش
روحله مفسرد و محقق سر و حد تدیر که کثرت ظاهر ایتشدر برین
و اولدنی یکی قیامدر بری معنوی روحانیدر تناسب و اعتدال اخلاقی
و اوصاف کمال کبی که متعلق عشق و محبت طایبان عاشق و مطلوب
و مراد مریدان صادقدیر و بری دنی محبوب صورت غیر روحانی اولان
تناسب اعضا و حسن شکل کبی بعض حسن و ملاحات ایلر موصوف اولان
عارض اولور و بمقوله صور عنصردر مشاهده جمال ایدوب عاشق
شوریدر حال اولانلر و درت طبقه در **طبقه اولی**
شول روشن دللر در که نفوس طیبیه لری شواب شهوددن مصفا اولمش
و قلوب طاهر لری لوث طبیعتدن مبرا اولمش اوله مظاهر خلقیده
وجه حقندن غیر مشاهده قلبیه پس عشق شکل زینیا و صورت
مطبوعه مقید دکلر در بلکه عالمده هر صورت که وارد اول
اشکال علین ایدر آنلاره نسبت **رباعی**
عارف ز وجود خویش دست حق
در بحر شهود حق شده مستغرق
بر خود عجب حسن مقید زده شوق
حیران شده در ان جمال مطلق
طبقه ثانیه اول پاکبازلر در که نفسلری عنایت حقّه مظهر اولور
ریاضت و مجاهد ایلر احکام کثرت و ظلمت طبیعتدن فی الجملة صافی
اولمش اوله لکن تمام احکام طبیعت بالکلیه زایل اولیوب معانی مجرد
ادراکنه نشاء لرفیه مناسب مظهردن غیرین قادر اولمیه لری لاجرم انسان

آنده که اتم مظاهر در رابطه حسن متعلقلری اولوب آتش شوق و شعله
عشقلین افزون ایدوب بقایای احکام مابدا امتیاز محرق و حکم مایه
الاتحاد غلبه ایدوب آخر میل و جوی اول مظهردن منقطع اولوب
سر جمال مطلق ایلر صور حسن مقیددن تجرید اولنوب مشاهده
بانی مفتوح و مجازی عارضی اصل حقیقی اوله **رباعی**
بس کس که بدید روی خوبان طراز
افتاد ز داغ عشق در سوز و کداز
در مجلس عشق و شوق شد محرم راز
نوشید می حقیقت از جام بجاز
طبقه ثالثه اول کرمقارلر در که احتجاب و عدم ترقید قالمش اولر
و تعلق جوی لری صور حسن دن تجاوز ایتش اولمیه شهود و کشف مقید
حاصل قلمش اوله لری و لکن میل جیلری بر صورتدن منقطع اولدق
بر صورت دخی مبتلا اولوب دایما بگوشتا کشد قاله لری **رباعی**
ای خواجه ز حسن خاکیان خود واکن
آهنگ جمال قدس علا کین
تا چند در آب چاه می بینی ماه
مه تافت ز اوج چرخ سربالا کین
طبقه رابعه شول آلوده کر که نفس اماره لری مرده و آتش شهوتلر
افسرده اولیوب اسفل السافلین طبیعتدن قالمش لری و سجن سجینه رخت
بایمیت صالمش لری صفت رقت و لطافت آنلار دره مخفی و نشاء عشق
و محبت آنلار دن منتفی در محبوبان مجازی آغوش و محبوب حقیقی بالکلیه
فراموش ایتش لری **رباعی**
اینان زکجا و عشق باری زکجا
اینان زکجا و عشق باری زکجا
چون اهل حقیقت سخن عشق کنند
و دخی بیور در که اسباب محبت بشن در
پسوده این قوم مجازی زکجا
اول نفس کند و وجودی و بقا سینی سومسی در و بومحبت بالضروره معلق
که هر کشتی وجود و بقا سینه طالب و ابقای وجودی چون مضرت ایدنلر
دافع و منفعتلری جاذبدر پس حق جل و علایه که موجد و مبدی اولدر
محبت ایتک اولی و الزم در آیکنجی سی حب منعم و محسندر که جلیک النعم
علی حب من احسن الیها لکن مخفی اولمیه چون منعمی خلق و ابقا و قبله انعام

ایتمک عزیمتی لقایدن حق جل و علا در. پس اصل محبت حضرت حق اتمک و کما
 بین نعمت ازو که نعمت دیدن ازو. کو شکر کسی که شکر ورزیدن ازو
 بخشش ز خدای دان که در ملک و جو. بخشیدن و بخشند و بخشیدن ازو

اوجی سی محبت صاحب کمال در. مشایخ اهل تقوی. و علمای صاحب فتوی
 کبی. و اول حضرت که جمیع کمالات رشتات انسان و معارف فوحت نسیم
 انعامی در محبت اولی و الزم در. دور بنی سی محبت جمال در. چون جمال
 عاریتی که عکس و خیال و ادنی نشدن قابل زوال در محبت اولی و نه جمیل علی الاطلاق
 که جمال ممکنات آنک بر توانواری. و ظهوری تقید مظاهر در عارید بر
 محبت اولی و الزم در. بشیخی سی اول محبت در که نتیجه تعارف روحا
 اوله. و بو تعارف محتاجین آرا سندن مناسب اولغه مترتبد در. و مناسب
 دخی روحین مزاجه مشترک اولغه مترتبد در. یعنی ایکسینک مزاج درجه
 اعتدال دن بر درجه ده واقع اوله. تحقیقا یا تقریبا. زیرا ارواح تفاوت
 در جاتی. بعد قضاء الله و قدره. تفاوت درجات امرجه به مترتبد در.
 مزاج جناب رسالت پناه خاتمت دستگاه اعدل امرجه انسانیه در. و هر
 مزاج که اول اعتداله قریب اوله. بعید اولادن احسن و کافض اولان
 روح اعلا و اشرف اولور. پس یکی مزاج اعتدال دن بر درجه یه یا بری
 برینه قریب اولسه. فیض اولان روحا. مراتب شرف و علودن برتر
 اولوب آرا رنده تعارف اولور. و تعارف ابتلا فیه سبب اولور. نیت یکم
 حدیث شریفه وارد اولدی. **اَلْاَرْوَاحُ جُنُودٌ مُّجْتَمِعَةٌ فَمَا تَعَارَفَ**
مِنْهَا اِتَّكَلَفَ وَمَا تَنَافَرَتْ مِنْهَا اخْتَلَفَ. و چون تعارف روحانی که
 اسباب اکه مترتبد. موجب محبت اوله. پس خالق ارواح و مسبب ^{الاسباب}
 که مفیض کل در محبت اولی و الزم اولور. **رباعی**

ای رفته بعشق داستان من و تو. در مهر و وفا یکیت نشان من و تو
 من بند آن یکانه که در عهد ازل. روخاست یکانکی مان من و تو
 چون محبت حق و عشق محبوب مطلق ذکرند مشایخ طریقت و عارفان ^{حقیقت}

اولانلردن بو قدر سنه نقل اولندی. شمدن صکر مینه موضوع کتابه
 رجوع. و ایراد کلام حکمایه شروع ایدیم. پس محبت الهی دن که سبب
 لذت عقلیه در. نازل و ادنی اولان محبت اهل خیرک. بری برینه محبت اید
 که سبب خیر در. و چون خیر غالباً دایم اولور. پس محبت اهل خیر دخی
 قایم اولور. بخلاف سایر محبتلر که معرض زوال و فنا ده در. نیت یکم ^{ایکیم}
 بیان ایلدی که. **اَلْاَخِلَاءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقِینَ**.
 و بو محبت اهل خیر مخصوص در. اما سببی یا نفع اولان اخیاره
 و اشرا ده اولور. و سریع الزوال اولور. و کاه اولور که سبب محبت
 و صداقت مواضع غربت و شداید ده اجتماع ایتکله. مثلاً بر سفینه
 یا بر خیمه ده. یا مطلق بر سفره بیل اولغیده. و حقوق صحبت
 ثابت اولغیده اولور. و بوند سببی اولور که. انسان بالطبع انسه
 مایلدر. و انیکچون انسان دیلر. پس لفظ انسان انسدن مشتق در.
 نسیانندن دکلدر. نیت یکم بعضیلر ذاهب اولدیله. و نظم ایدیلر ^{مصلح}
و سُمِیَتْ اِنْسَانًا لِاَنَّكَ نَاسٍ. فقیر ایدیلر که بویله نظم ایتک کرک ^{مصلح}
و سُمِیَتْ اِنْسَانًا لِاَنَّكَ اَنَسٌ. چون انس خاصیت انساندر. و هر شیئک
 کمالی خاصیتی اظهار ایتکدر. پس کمال انسان بنی نوعه انس ایتکله.
 و بواسطه دخی سبب محبت و اجتماع تمدن اولور. و انسان مدنی بالطبع
 اولور و غنک بر موجی دخی بودر. و افراد انسانک بری برینه استیناس
 و اجتماعی عقلا حسن اولور و غنی شرع دخی تأکید ایتشد. و بش وقت
 نمازی مسجد محله ده اجتماعیلر ادا ایتکی فرمان یورد غنک بر حکم
 دخی بودر که. اهل محله بواجتماعک بر کتبله استیناسله متخلی و بغض
 وعداوتدن که ردیلت در متخلی اولور. و هفت ده بر کون مجموع اهل
 مدینه مجتمع اولوب نماز جمعه ادا ایدوب آرا لردن توحش و بغضا
 مرتفع. و نور ایمان و تألف که **هُوَ الَّذِیْ لَفَّ بَیْنَ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ**.
 مقتضای سنجه نعمت حق در ملتجم اوله. و هر یلدر ایک دفعه اجتماع مشر

یلدی که اهل مدینه دن غیري. اهل رسایق و اطراف نماز عید قیلتو
 آرالرنه دخی مواسست و الفت حاصل و توحش و تنگ زایل اوله. و
 بوندن صکر عموم امت عمر لرنه برد فعه موقف حج. و عرصه عرفات
 جمع اولغی فرمان یلدی. و اکا وقت معین یلدی که موجب خرج اولیو
 تیسر زمانده اول مواقف شریفه ده اجتماع ایدوب. اهل محله و مدینه
 آراسنده اولان انس و الفس. اهل مملکت آراسنده دخی اولوب. و اول
 بقاع شریفه به تعیین ایتمه نك حکمتی ولد که صاحب شرعک صلی الله
 علیه و سلم محل ولادت و منزل دعوت و عبادت. و مریط و حی آسمانی دخی
 پس حضرت صاحب شرعه علیه الصلوٰه و السلام تذکر و تعظیم و محبت
 زیاده اولوب. توجه و رقت قلب. و انبعاث اطاعت و ارادات افزون
 اولور. و بوا حکامک ملاحظه سندن عاقل لبیب فهم ایلر که غرض شایع
 صلی الله تعالی علیه و سلم. مهما امکی تحقیق رابطه وحدت. و دفع
 غایله کثرت. و سایر احکامه دخی بر غرض ملحوظ در. و دعوت انبیا
 علیهم الصلوٰه و السلام حیثیت علم و اعتقاد دن توحید اولدوغی کبی
 حیثیت عمل و اجتهاد دن دخی توحید در. و نماز جماعت منفرد دن
 برد وایتد یکری بش درجه. و برد وایتد یکری بیدی درجه افضل
 اولدوغی. و حضرت رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه و سلم قصد ایلدیم
 که خطبه به استخلاف ایدوب نماز جمعه به حاضر اولینلرک خانه سن
 احراق ایدیم. بیوردوغی بوسیدند که عبادت جماعت صورت وحدت
 بولوب. واحد حقیقی به اقرب. و قبوله انسیا اوله. و شرف جماعت دخی
 اسرار وارد در. بو محل موضع تفصیل دکلدر. بزینه محبتک تفصیل و تقسیمه
 کله لیم. محبت الهیدن غیري محبتلر ده انعقاد و اخلال جهندن نیجه اقسام
 و احوال وارد در. زیرا شول محبتلر که سبی لذت یا نفع در. لذت و منفعتک
 وجودی و زوالی اعتباری ایله اوج قسمدر. اولکی سی جانبیندن محبت
 دخی معاً منعقد و معاً زایل اولاندیر. ایکنجی سی بر جانبیندن منعقد آخرد

اولیایند. اوچنجی سی ایکی جانبیندن منعقد اولدوغن صکر معاً ذایل اولیو
 بر جانبیندن ذایل اولوب. آخردن باقی قالاندیر. و بواج قسمک هر بر
 سبی لذت یا نفع اولغله. ایکیشر قسم اولوب. اقسام التی اولور. ایکی جانبیندن
 سبب لذت اولان زوجین کبی. وزن و جوان متعاشقین کبی. و بری لذت
 و بری نفع اولان مطرب و مستمع کبی. که مستمعک سبب محبتی لذت سماع
 و مطربک مال مستمعدن انتفاعیدر. و عاشق و معشوق کبی. و ایکی جانبیندن
 منفعت اولان ینه زوجین کبی. که زوج انفاق جهندن نافع. و خاتون
 تربیتا اولاد و طبع و غسل جهندن نافع در. بر طرفدن منفعت آخردن
 لذت سبی ایلله اولان محبتده شکوی و عتاب جوق اولور. زیرا طالب
 لذت استعجال ایدوب. دوام استسه کرک فی الجملة تأخیر. یا مرادی و زنی
 توفیر اولمچیک غار شکایت و نفیر استسه کرک. جانب آخر کاه ناز و دلا
 کاه سامت و ملال کلوب کند و توقی قدر منفعت بولوب عتاب و شکای
 ایلسه کرک. اول سببیدن عاشق و معشوق آراسنده وصال قایم اولمچیک
 شکوی و عتاب دایره اولور. و مطرب و مستمع مابین شکوی و عتابیدن
 خالی اولور. و بوم مقوله محبت لوامه دیرلر. لومدن خالی اولدوغی
 و پادشاه و رعیت. و غنی و فقیر و خادم و مخدوم ادرالرنه اولان
 محبت بوقسمدند. شکوی و تظلمدن خالی دکلدر. زیرا هر بری آخردن
 بر نوع منفعت استمرادی و زینیه اولمچیک شکوی و تظلم ظاهر اولور
 و عدالت رعایت اولمچیک. بو شکوی و تظلم مرتفع اولور. مخدوم خادم
 خدمتده دوام. و حضرت قیام. و اهمال و کاسلدن غایت اجتناب. و فهم
 غرض و تحصیل مرام ده نهایت اهمال استمر. خادم رعایت مراکب و ماکل
 و ملاسده نهایت عنایت طمع ایدر. جانبیندن ملحوظ اولان مفقود
 اولمچیک شکایتلر. و حال پرمالار دن حکایتلر پیدا اولور. خصوصاً که خادم
 لامعه حسن. و مخدوم راحه عشق اوله. طرفیندن انواع تنی و اصنا
 تظلم و تنجی اولسه کرک. ایکینچون عقلا مملوک صاحب جمال و اکا عقد قلب

و آرزوی وصال آیدینه نصیحت آیدوب دیدیلر . **بیت**
 غلام آب کش باید و خشت زن بود بندۀ نازنین مشت زن
 یاراندن بری غلام صاحب حسنی سرکش و مانند آتش اولدوغند شکا
 اید بیک ای برادر خد متکاری یالک یوزلو اسمه سرکش و آتش اولسون
 دیدیم کلستان حکایتیدر که بعضی خواجه لر صدیقنه غلام صاحب جمال دن
 شکایت آیدوب بو غلام اگر چه بر اعتدالدر نولایدی سرکش و بد مقال اولیا
 رفیق آیتدی ای خواجه چون عاشق و معشوق لق در میان اوله مالکلق

و مملو کلق بر طرف اولور قطعه	خواجه بایندۀ بری رخسار
چون در آید بیاری و خند	چه عجب کویو خواجه حکم کند

وین کشد بار ناز چون بندۀ اما محبت اختیار چون آنک مبدای
 رابطه روحانیدر عارضه نفع ولذت جسمانی دکلدر و مقصداری
 خیر محض در سببی اولان خیرک دوامیله دایم و قیام سبب ایله مستند
 دخی قایم اولور و بو محبتک باغ و بوستانند شوی شکوی بتمز و خارشنا
 خارستان بلوی اولمز و حکما بود دوست حقنه دیمشکر که دوست اولد
 حقیقته سنک عینک و صورتد غیرک اوله عرض اتحاد روحانیدن
 تغیردر و بو مقوله دوزکارده نایاب در و آند رمن لاندرو اعز
 من الکبریت الاخر در و بود و سنک نایا بلغندن علما و فضلا و ادبا
 و شعرا حکایت و شکایت ایله بطون اوراقی مالامال و ظهور دفتری

بر خط اشکال قالمشعلر در شعر	تراپی علی رأس الزمان قانۀ
زمان عقوق لا زمان حقوق	فکل رفیق فی غیر مرافق
و کل صدیق فی غیر صدوق	رباعی
یاران کن که بندۀ بودم همه را	در بند جفای خود شنودم همه را
ز نهار زکس وفا بجوید که من	دیدم همه را و آزمودم همه را
مؤلفه علی صقین کیلوب دیمه نابله	فلا نیله آرا مرده هزار حق و حقوق
ایکی مشابهی وار کیمیا و سیمرغک	بری رفیق موافق بری صدیق صدق

زیر اکثر خلقک حقیقت خیر اطلاعی و ساحه سینه لرینک سلطان
 حقیقته انشای یوقدر مطمح نظر و سبب صداقتی یا منفعت
 زایل یا لذت آجل در چون عوارض سببیه منفعت زایل ولذت
 انتمایه راجع و آیل در همان صداقتی منقطع و محبتی مرتفع اولور
 پس عاقله لایق اولدر که اقران زمان و اخوان بجهان طرفه تصور صد
 اختلاط و طلب حقوقی چون انبساط ایتیمه زیر رعایت حقوق و مدد
 کمسنه دن غایت عقوق کورمک مقرر در پس اول وقت ندیم و ندیم و ندر
 درد و غم اولور اگر یارانه مروت و اخوانه فتوت ایتیمک استرسه
 مطمح نظری همان ثواب آخرت و رضاء یزدان متعال اولسون که آدمی نفدر
 کفران نغم ایله متهتم و قضای حقوقه سست قدم ایسه اول جواد کریم
 و منان رحیم خراین جود و نعمندن جزا لربور که نطق قدرست
 آدمی اذن افزون اولور **مصراع** که گفته اند نکویی کن و در آب انداز
 و ترکیده دیر که ایوکی ایله دخی صویر آت بالوق بلر سه خالق بیلور
 رعایانک سلاطینه محبتی سایه عنایتلرندن مرفه الحال و فواضل انعاملرندن
 منعم کبال اولدقلری چون و سلاطین که افراط جور و ظلمه موصوف
 اولمیه لر رعایا دن انلاره افراط محبت و نهایت صداقت مقرر در
 خصوصاً که بر نسل شریف پنجه زمان ولایتد تاج حکمرانی کوه حکومت
 مرصع ایتمش اوله لر اگر زیور عدل و انصاف ایله انصاف و مذهب ظلم
 و اعتسافدن انحراف آیدوب مذهب حق رعایتندن رعایای ایله هم کیش
 و منعفای زیر دستلری حفظ و حراست آیدوب معین غنی و محب رویش
 اوله محبت دایم سندن کجوب صدق رفیق و مودت مرتبه سن قویوب
 حق عبودیت و زره اولور لر قاضی بقاء الدین ابن شداد سیرت صلاحیه
 کتابندن **حکایت** ایدر که چون سلطان صلاح الدین یوسف بر ایوب
 دمشق قلعه سندن وفات یلیدی عامه رعایا و کافه برایایه اول مرتبه
 غصه و غم و کآبت و اله عارض اولدی که شش خند زبان بیان عاجز در

مرحومك حياتي زمانه نچه كمنه و عايدان نهمز و اولاد مرعي
 بوسلطان عادل و پادشاه مشفقه فدا ايدرز ديرلرايدي بزبوقوله
 كلاي مبالغه دن عدايدردك كه صاحب دولتم سويلرل چون اول
 سلطان رحيم كره كرامت تكريم رحمن و رحيمه انتقال ايتدي جمله فرغ
 ظاهر اولدي كه اول سوز حق ايش و هر كشينك وجدانده بوايدي كه
 اگر قابل ايشه احب اولادي بلكه نفسني فدا و يررايدي زيراسلطان
 صلاح الدين عدل و تقوي سندن غيري اول زمانه فرنك سواحل
 شامي و قدس شريفي المشيري قريپ اولمشيدي كه مصر و شامي دخی آلب
 اسلامه خلل عظيم يته مرحوم كمر اجتهادي ميان همته با غلبوب
 ليلا و نهان صيفاً و شتاء غزو جهاد و مقابله و مقاتله فرغ لعينه
 مواظبت ايتدي حق قدس شريف و اكثر سواحل كير و فتح ايلدي واحسان
 و سخاسي اول مرتبه ايدري كه سعت مملكتي اقصاي يمدن حد و داد ربا
 واصل و مصر و شام و ديار جزيره بتمام با حوزة تصرفه داخل اولمشيد
 و مع هذا وفات ايتد كل خزانه سندن بردانه التون و او توذيدي قچه
 بولندي و سلطان صلاح الدين غزا و جهاد و عدل و دادی سلطان
 نور الدين شهيد دن تعلم ايتمشيدي اول حضرتك امراسندن ايد و بعض
 اولياد يرلرايدي سلطان نور الدين شهيد او چلردن و سلطان صلاح
 قرقلردن اولمشدر و بوايكي سلطان عدالت عنوانك احياي مراسم عدل
 و داد و اعلاي معالغ غزا و جهاد ده ايتد كلري آثار حسنه و ماثله حموده
 تمام مطلع اولق استين الشيخ امام ابو شامه نك ازهار الروضتين
 في اخبار الدولتين كتابه نظر ايلسون و الحمد لله تعالى كه اهالي مرزبوم
 ممالك روم سلاطين آل عثمانه نسبت بوسمتله موسوملردن زير
 ابدای زمان استعلاي لواء سلاطنتلردن كه سنه ستم و ستمين و ستمائيه
 بوزمانه دك كه سنه اثنین و ستين و ستمائيه در هر سلطان و شاه كه
 مسند نشين تختگاه اولمشدر مذهب اهل سنت و جماعت اوزر جاي

و مذهب بدعت و ضلالتدن عاري اولدقن غيري اعلاي لواي اسلام
 و قهر ذل كفار ليثام و اخذ قلاع و ممالك اهل اصنام ايتدكه تقصير و تقاض
 كند و لرح حرام ايتمشدر خصوصاً فرخ لعين و انكروس بيدين فرغ
 نصاراي ضالين كه اشد اعدای دين سيد المرسلين انلاردن و فرخ بك
 دولت خلفاي عباسيه و سلاطين سلجوقيه ده نه مرتبه ده استيلا لري
 و ارايد وكي كتب توارنجد مسطوردر حال اكمال ذلت و مهانت اوزر در
 و لواي اسلامك فرق كفر اوزر شمد يكي زمانه اولان استعلاسي
 خلفاي راشدين عهد نذن صكر اولد و غي معلوم دكلدر لاجرم رعاي
 و برايا موافق دعا و عبوديت و ظايف شكر و ثنايه مواظبت و مداوم
 و ملازملردن قرين قبول سبحاني و لمقدن خالي و لميه مصرع

امين امين حتى الف امين	برست عدل و داد و براعدای دين غزا
برهاد عا و شكر و برالطاف خجرا	و حكما ديرلر كه سلاطينك رعايابه

مجتبي اول جهتد نذر كه منعملردن منعمك و منعم عليه جابنه مجتبي لا زمدر
 و پيرك دخی فرزند نه بوجهتدن مجتبي ثابتدر كه حقوق نعمتي بي حددر
 اگر چه جيلي مجتبي دخی ثابتدر زير كند و نك نسخه سي در كه طبيعت
 كند و نك صورتدن نقل و انتاج ايتمشدر في الواقع بوفكر صحيحدر
 زير ماده بدن پسر جزو وجود پدردن و خلق و خلقه مشاكمل و مشايد
 اول سببند در كه نقد دكالات و سعادات ايله متصف اولسه مسرور
 و قرين العين اولور حتى و ايل عمر دن تحصيل ايد و مختصر قالد و غي كماله
 پسر قادر اولسه كند و قادر اولمش كي حظ ايد و ب تحسنه تسلي حاصل
 اولور و ديرلر كي هج كس آخري كند و بيه جميع كمالته راجع اولد و غر اسفك
 يوقدر مكر پد پسر نه و دخی پد پسر كند و بيه قايم مقام و بوسراي
 غروردن كند كند صكر نايب مناب ملاحظه ايد و ب بوجهتدن بهاي
 موهوم تصور ايد خصوصاً اسباب و امتعه و املاك و عقاراته
 مالك و لانر موندن صكر اسباب و اموالي اجابت تصرفه دوشمن

تصور اید و بی دلبر رعنا ^{و اعاده کورن عاشق شیدا کی} اولور.
 لابد کند و فرزند ی و لیجک ینه کند و به قالمق کی ملاحظه اید و بی شادان
 خانه سی تصورند آبادان اولور. اگر چه بومعنا لهر پدرک ضمیرند مفصل
 و مشروح اولمز. و لکن علم اجمالی و تصور بسیط اوزره معلومید. و رای
 مجابدن استجلا ی اشباح ایدن کسسه کی. و محبت و مودت امورند
 بومقوله علم اجمالی. و تصور بسیط کافیدر. اما فرزند پدره محبتی
 عکسندن اقل در. زیرا معلوم و مسببدر که معلول و مسببک علت
 و سببه ارتباط و محبتی عکسندن اقل در. نیتیم برهان آتی برهان لمیدن
 اضغاف در. و فرزندک محبتی زمانه دخی متأخر در. مرتبه اطلاع و تمیز
 و اصل پدردن انتفاعی حاصل اولمچینه دایره محبت قدم با صغر. و بوسید
 که شریعت مطهره ده فرزند رعایت حقوق پدر ایتیکجون محکم وصیت
 عکس اولقدرا و لما مشید. نیتیم شیخ سعدی دیشدر. **قطعه**

سالمها بر تو بگذرد که گذر.	نکنی سوی تربت پدرت
تو بجای پدر چه کردی خیر.	تو همان چشم داری از پسر.

و برادر دلرک بری برینه محبتلری پسرک پدر محبتندن ناقصدر.
 و سببی بر سبیده مشترک اولد قلریدر. و یاد شاهک رعایا سینه محبتی
 پدرک پسر. و رعایانک یاد شاهه پسرک پدر و رعایانک بری
 برادر محبتنه تشبیه ایدر لر. فی الواقع ایله اولق کرک. که عرصه جهان
 روشن. و ساحة کیتی مانند کلشن اوله. و الامراج عالم منحرف. و انتظام
 کیتی فسادله متصفا ولور. و مراتب محبت خیر اوج در. اول محبت الله تعالی
 نیتیم کجدری منبع خیرات و سعادات در. ایکنجی محبت استاد در که
 انسانه ارشاد علم و عمل صالح. و تعلیم تهذیب اخلاق ایدر. و بومحبت
 پدردن اولی در. نیتیم اسکندردن نقلی کچشدر. و علما دیشدر که
 روح جسم اوزرینه مفصل و حقیقت انسانیت جوهر و حله محصلدر.
 اقبل علی الروح و استكمل فضائلها فانما الروح لا بالجسم انسان

پس معلّم که سبب تکمیل حیات روحانی. و واسطه تحصیل سعادت
 جاودانیدر. پدردن که سبب حیات جسمانیت. و واسطه حصول
 ظاهر انسانیت در افضل. و معلّیت جهندن اکمل. و محبتی پدر محبتندن
 اقوی. و رعایت حقوقی اهم و اولی در. بوقریردن واضح اولدی که محبتی
 لازم. استاد علم نافع. و عمل صالح تحصیلنه مرشد و هادی اولاندر.
 زیرا حیات باقی بونکله حاصل اولور. نه آنکه علوم رسمیّه غیر نافعه
 بعضی مقالات و شکوک و شبیه دن بر مقدار نافع اید و کن بیلور که
 تحصیلنه قدم همت قوی لر. و نه اخلاق ردیه. و معایب نفس خفیه.
 پنجه اید و کن درک ایلر لر. که کند ولردن جهل جبه سن صوبه لر.
 پس افضل و اکمل معلّم جناب رسالت پناهیذر صلی الله تعالی علیه و سلم
 که محاسن ایمانی محصل. و مکارم اخلاقی متحم در. جمله تعلیم لر. و ارشاد لر
 آنک تعلیم و ارشاد نه راجع و آیل در. اصول معارف و فروع فضایل.
 اول حضرتک عنایت و هداسندن حاصل در. پس محبت حقندن صکره محبت
 کامل. و اطاعت و انقیاد تام اول حضرتک اولق کرک. و بومحبت تمام ایمان
 و کمال عرفان. و سرمایه سعادات دو جهاندر. نیتیم سیرد یار که لا یوتی
 احدکم محبتی کون احب الیه من نفسه و اهله. و محبت خلفای راشدین
 و اصحاب و آل عترت سید المرسلین که هر بری هدایتده انجم و مظهر
 شرف بایتم اقتدایم اهدایم در لر. و محبت علماء مجتهدین و مشایخ
 مرشدین که کلمات دینی و هدایه راه یقیندر در. بومحبتک فرغنددر.
 اوچنجی محبت پدر و مادر. و اجداد و جداندر. زیرا سلسله اسباب وجود
 هر بری داخل. و نعمت دینی که افضل نعم در. زمان صغردن آنلرک تلقین
 و تعلیم لر ایله حاصلدر. پس آنلر دخی استاد خیر و آب روحانی ولور
 و محبتلری ایکی جهندن لازم اولور. اکثر ناس دین اسلا ی آبا و امهات
 تلقینندن اخذ ایتشدر در. نعوذ بالله اگر صلب کافردن وجوده کلشی
 اولایدری. و تقلید فاسد زمان صغردن اساس وجوده طرح صالمش اولایدر

هیما که بعد استدلال طریق خیر و دعوت و ارشاد غیره سلوک طریق
 میسر و وصول دولت اسلام مقدر اولادیدی مگر که عنایت ازلی سابق
 و کوی توفیق مرشد و سایه اولادیدی و قلبی ما هم یکی طایفه به
 حق عنایتی ظاهر در بری بر طایفه که صلب اهل اسلام منقول
 اولمش اوله بردن کفاردن استرقاق اولنوب دیار اسلامه کلوب دولت
 دین و ایمانه واصل و سعادت دنیا و آخرت حاصل قلمش اوله و حدیث
 شریفه بوطایفه به اشارت وارد اولمش که **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَضْحَكُ**
عَنْ قَوْمٍ يَقَادُونَ إِلَى الْجَنَّةِ بِالسَّلاَئِلِ مراد اسیر لرد که زنجیر ایله
 دارا کربدن دیار اسلامه کلور و شرف ایمان و دولت اسلامه واصل
 اولور **حکایت** اولنور که مرحوم شیخ و فزاده نک قدس
 بر روی مجلسند سلطانم بن حق تعالی نک عنایت مظهر اولمش
 قوی بن دیکجک چون کند و کی مدح ایدرس نزن بلیک ایله ایدوکی
 دیشل درویش سلطان فلان تاریخده سلطان محمد انار الله تعالی
 حضرتلی ارناد و لایتنه غزای چون سفر ایش اتفاق هرگز فتح قلعه
 و اخذ اسیر میسر اولماش و نوب کلور کن بن فقیری بر غازی بیشده بولوق
 چیقمش پس آنوک کجا و لوپاد شاهی حوطل و علا محصا بند بی دارا کلور
 خلاص ایتیک چون سفر صاله بنم حقد انار عنایت ظاهر اولنری دیش
 حضرت شیخ نحسین ایش در دخی سلطانه رعایا نک محبتی بیک بید
 مجتهدن راجح کرک دیشلر زیر سیاست سلطان و عدلیله دوی زور
 حلیه امن و امان ایله متصف و لیجی نه پسر پردن منتفع و نه پسر سیاست
 تربیت پسر و حفظ عیال مجتمع اولور و پسر پسر سیاست و تأدیب
 و اخلاق تحسین و تهذیب ایلر آنک نفعی اعم و محبتی اهم در اگر چه سلطان
 رعیتنه محبتی بیک پسر مجتهدن ناقص در زیرا طبیعتاری تحمل مکرر
 و صبر غیر مضیات ایتکه رعایا کی دکلدر و مثل مشهور در که لا و فای الملک
 و بعض علما دیشلر در که **اجتنبوا صحبة السلاطین فإنه لا وفاء لهم**

بستر کبرون فی الثواب رد الجواب و استصغرون فی العقاب ضرب الرقاب
 یعنی پادشاهلر سلام المعنی کلی احسان و ثواب و ادنی اولدر مکی غایت
 جزوی سیاست و عقاب عدا ایدر لر و الحق سلطان دن وفاء کلی رجا
 ایتک مناسب دکلدر زیرا و فایا اخوانک ذلات و هفواندن اغماض
 و جنایات و نقص لرسنه ترک اعراض ایتکه اولور نیت کم دیشلر در که **شعر**

اذا كنت في كل الامور معائنا	صديقك لم يلق الذي لا تعب
وان انت لم تشرب مراً على القدر	ظميت واتي الناس تصفون مشان

اگر سلطان دخی ندما و اصحاب و امرا و ارکان ایله بواسطه معامله ایدرس
 امور ملک و ملکه اختلال کلک اکثر احتمالدر پس سلاطیندن و بھی ظاهر
 دکل امور ظهور ایتدکن رعایا زبان طعن دراز ایتوب سر خفی سنه
 حواله ایدر لر نیت کم خواجه حافظ شیرازی دیشلر **بیت**
 رموز مملکت و ملک خسروان داند کدای کوشه نشینی تو حافظا خروشن
 بشخی مرتبه محبت اخوان و اعمام و احوال و حالات و اقربا و عشایر
 حقن در صله ارحام مطلقا مندوب و مستحسن اولدوخی کی محبتاری
 دخی مسنون و مندوب و مقتضای طبع مرغوبدر مکر عارضه تحاسد
 و تنافس و طلب جاه و دنیا سببی ایله محبت جلی زایل و بغض و عداوت
 حاصل اولمش اوله نیت کم دیشلر **العم غم و الا قارب عقارب**

والحال عن الحزن خال	عداوة ذي القربى أشد مضاضة
على النفس من وقع الحسام المهند	التي مرتبه محبت خلان و اصحاب

و اصدقا و احبابدر کرکدر که هر بیک مرتبه محبتی محفوظ و حقوقی
 مرغی و ملحوظ اوله زیرا حقوق اخوان و وایع اموال کی حفظن نقص
 موجب خیانت و مورد ترک اماندر و هر کس که اذن صداقت
 مفهوم و حق حقیقت معلوم اوله اکمال صداقت اوزره معامله
 و حق اخوت و فتوت ایله مجامله لازمدر و ارسطاطالیس دیشلر
 که محبت مغشوش تیز مرتفع اولور نیت کم ذهب من خرف تیز نباه اولور

بعض فضلاء سؤال آید بیکدیگر برادر می یابد جواب ویرد بیکدیگر
اول برادر بیکدیگر که یار اوله چون محبت لک اقسام و مراتبی معلوم اولد
پس هر محبتک مقتضای وزرع عمل اولفق نیجه در آتی بیان آید له
مقتضای محبت حق تعالی که محبت لک اجل و اعلا و اهم و اولی سید
اطاعت و عبادت و تعظیم و امتثال اوامر و احتراز و اجتناب نواهی
الهی در و اتباع جناب رسالت پناهی در صلی الله علیه و سلم قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی يحبکم الله و اول کسسه که آند بومتابعت
بولمیبوبینه ادعای محبت الهی ایلیمه مغرور و کذاب در بلکه ملحد
و خیانت مأیدر زهار دعواسنی تصدیق و محبت و عشقنی تحقیق ائمه
محب محبوبه عاصی اولدی عاشق معشوق رضا سن ترک ایدری **شرح**

الوداع

نَقَضِيَ الْاِلَهَ وَأَنْتَ تَطْهَرُ حُجَّتَهُ	هَذَا وَرَبِّي فِي الْقِيَاسِ بَدِيعُ
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ	إِنَّ الْمَحَبَّةَ لَمِنْ حُبِّ مُطِيعٍ

و محبت جناب رسالت پناهی و آل کرام و اصحاب عظام و ائمه مشایخ
آند لک مقتضای محبت لری اطاعت و اتباع و نصایح و مواعظ لری
استماع و جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم ذکر اولند قد صلوات
ویرمکدر و چون صلوات جسته علماء اوج مذهب اوزره اختلا ایتشاند
بعض علماء مرده بر کرم و اجیدر باقی مند ویدر مذهب مختار بود که
صحابه ذکرند ترضی کرک یعنی رضی الله تعالی عنه دیمک کرک شیعه
حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه و کرم الله وجهه
و اولاد کرامی ذکرند دخی صلوات و سلام ایدر لر اما حق مذهب
اهل سنت و جماعت در که صلوات بالاستقلال جناب رسالت پناهی
بنوت دستکاهی بر صلی الله تعالی علیه و سلم مخصوص در و علماء و مشایخ
ذکرند ترحم اولفق کرک یعنی رحمه الله دیمک و مقتضای محبت یادش
اطاعت و نصح و هوای مخالفتدن احتراز و مال اوزرینه استعمال اولور
امانت ایلیمه خدمت ایتکدر و والدین محبتی مقتضای اطاعت و ادای حقوق

و احتراز

و احتراز عقوقدر نیت کیم شرح اولندی بعد الموت ادعیه واذکار
و صدقات ایلیمه روح لری یاد ایتکدر و مذهب صحیح اولد که جمله
عباد آندن هر نه اولور سه ثوابن آخر هبیه ایتکد جایزدر و ثواب ارجح
و امواته و اصل اولور و مقتضای محبت اقربا و احباب دخی حسن عشرت
و محامله و لطف و تجمل ایلیمه معامله در حکما دیشلر که منعمات
منعم علیه و زره محبتی عکسندن اقوی و اکثردر زیرا احسان ایدت
و قرض ویرن احسان اولدانی و قرض آلائی سوره اما احسان اولسان
و قرض آلائی محسن و مقرضه اول مرتبه ده محبت ایتیم اما مخفی اولیمه که
قرض ویرن آلائی سود وکی و لقاسن استدوی مالی تحصیل و زیاندن
برای و ملغنه حریص اولد و غندندر و قرض آلائی محبت ایتد وکی و لقاسن
استدوی قرض و ایتکد قادر و مالی حاضر اولد و غندندر نیت کیم

حکایت اولور بعض غریز لر پیرینه کثرت زیارت خلقدن شکایت
ایتد که ایتدی احبابک فقر اسنه قرض ویر و اغنیاسندن قرض اسنه
که کسسه یانکه او غرامیه و قیس بن سعد بن عباده رضی الله تعالی عنه مدینه
مریض اولدی عیادته جوق کسسه کلیمچک خواصندن تقصیر عامه نک
سبب سؤل ایدیچک اکثر اهل مدینه سزندن قرض ایشارد طلب توهمندن
کله مزلدیدی قیس شول مالی که احبابی بندن منقطع ایلیمه بن آندن
بیزارین دیوب ارایلیدی ندا ایلد بیکر که هر کسسه ده قیسک قرض حق
وارد و اسقاط و ابر ایلیدی راوی ایدر که اول کون عیادت قیس
اولقدن آدم کلدی که عتبه خانه شکسته اولدی بوسیدند که بعض
علماء قرض ویرمکدر و قرض المقتدن منع و امتناع ایلیمه فقرض مقرض
المحبه دیدر نیت کیم مولانا سابی عبدالرحمن جامی قدس سرم فرزند

نصیحت ایدوب ایدر که مثنوی	با احسان بر احببا دست بکشای
منه در تنکناي مدخلی باي	مسار از وام ایشانرا کمران بار
ز بخشش باز ایشان بار بردار	مددشان قرض و مستان نیم حبه

فَإِنَّ الْقَرْضَ مِقْرَاضُ الْمَحَبَّةِ . اما محسن ومنعم محسن الیه
 منعم علیه اولان کسی که محبت ایتدوکی اول جتندند که نفس احسانی
 وذات انعامی سوز بالذات احسان محسن الیه اوزرینه واقع و بر توانعام
 منعم علیه ده لامع اولدو غیچون محسن الیه ومنعم علیه اولانی بالعرض سوز
 ودخی دیمشلد که محسن اول کسی که بکرز که نقب و مشقت الیه برمال
 تحصیل ایتش اوله . ومحسن الیه اول کسی که بکرز که بی زحمت و مشقت
 مال الینه کیرمش اوله . لاجرم قدرتی بلرز . ومحسنه حق شکرین تمام ادا
 قلمز . و ترکیده مثلدر . دیر که بکری بیلمز طوع غراین کشتی بیلور . و مادرش
 پسر محبتی پدر دن زیاده اولدو غنک بر سببی دخی بودر . زیرا مادر بیلور
 استیلاد و تربیت و تحضین و تقویتند نه زحمتلر چکمشدر . و بوسبیلد
 که شاعر کند و شعری حسن کلور . و غیرلر تحسینی ایتدکندن آرتوق تحسینی
 ایلر . نیتیکم دیمشلد . **بیت** هر کسی بر شعر و بر فرزند خود مفتون بود
 کرچه آفریند زشت و شعر ناموزون بود . و هر صنعت بواسطه اوزره در
 بر کسی آرتوق زحمت چکدوکی نسنه بی آرتوق سوز . ودخی محسن فاعل کبی
 و محسن الیه قایل کبی در . فاعلک زحمتی قایلدن آرتوق در . بو محبتلر
 اعلاسی اول محبتدر که آنک منشائی محبت خیر اوله . و کمال حقیقی اوله .
 که جوهر نفس متعلق لذت عقلی در . عوارضله دکلدر . لابد انقطاع و انحلال
 مصون . و سعایت نیمه ایلله ضرر پذیرد کلدر . و بقای نفسله باقی در .
 و سایر محبتلر که احوال بدن و نشاء دینی ایلله انقطاع علاقه بدنله
 منقطع اولور . **آلا خلداء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین** .
 بوکا اشارتدر . و سعادت اول وقت حاصل اولور که نفس ملکات فاضله
 و اخلاق حسنه تحصیل تمام ایدوب . توجه جناب حقه مستغرق اوله
 که فنا آذن عبارتدر . نیتیکم عزیزلردن بر سببی ابرهیم خواصه توکلندن
 سؤال ایدیکل ابرهیم او توزیلدر که نفسی مقام توکلدر ریاضت
 ایتدورین دیکل ایتدی سن عمر کی تعمیر باطن ایتدکه خرج ایتمش سن .

پس فنا فی الله مرتبه سنه قدر واصل اولور سن دیری . پس ظاهر اولد
 که بو مقام اعلا مقامات . و اکمل سعادات ایتش . **بیت**
 آن یار که در پرده اسرار نهان بود . از علم بعین آمد و از کوشش باغوش
 و تا که مرآت نفس آثار قوای جسمانی . و نفسانیدن تمام پاک و صاف اولد
 بو کمالک جمالی تجلی ایتز . و سالک وجود موهومندن که ابعدها نازل
 و اسحق مراحل در . تمام کدر ایتنجه . بو مقامک مبادی سنه واصل اولور **بیت**

فستوی واقف یک نکته ز اسرار وجود	کر تو سرگشته شوی دایره دورا
بیت وصال دوست طلب میکنی خود بگرد	که در میان تو و او بحر تو حایل
و حافظ سعد دیش که بیت	گویند سعد دولت وصل از چه باقی
از خود گذشتم و قدیمی بیشتر شدم	و حافظ شیرازی بو مقام طلبند
تضرع ایدوب دیر که بیت	بیا و هستی حافظ ز پیش او بر دار
که با وجود تو کس نشود زمن که منم	رزقنا الله الجواد المنعم الغر

من مبادی هذا المقام . خواجه نصیر بو مقامه حکمان چوق نقل اید
 ایتمشدر . جمله دن دیش که بر کسی نه حیل و علا محبت اید الی تعاهد
 ایدر . نیتیکم دوستلر بری برنی تعاهد ایتدوکی کبی . خواجه نصیر
 ایدر . بولفظ بنم لغمزده حیل و علایه اطلاق اولمز . مولا جلال
 ایدر خواجه نک سوزی ظاهر دکلدر . زیرا کتاب وسندده بونل
 نظایری چوق وارد اولمشدر . قال الله تعالی وَهُوَ يَتَوَكَّلُ الصَّالِحِينَ
 حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ . بلکه حدیث قدسی ده دخی زیاده وارد اولمشدر
 فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتَ سَمْعَهُ الَّذِي يَرِى سَمْعُ وَبَصَرَهُ الَّذِي يَرِى بَصَرُ
 و حدیث آخرده مَنْ أَحْبَبْتَهُ قَتَلْتَهُ فَأَنَادَيْتَهُ . فقیر ایدرین اوله
 تسلیم ایتمز که تویی و وکالت تعاهد کبی اوله . زیرا تعاهد کاه کاهی
 یوقلقددر . و مستمر اعلام الغیوب اولانه بو معنی محالدر . فانیان شاید که
 اول لفظلر دخی مجاز اولق محتملدر . و بودخی رسطا طالیس دن
 نقل ایلدیلر که اگر چه آدمی انشوردر . و لکن همتی انسی اولماق کرک

یعنی عرش و ملک و کبریا. زیرا همت سفلی ده قالمق مرتبه حیوانات و اگر چه
انسان جثه یوزندن صغیر در. و لکن عقل یوزندن شریف حکمت چنان
کبیر در. و عقل جمله مخلوقات از اشرف. و جمله مکونات و زره مستوی در
و بمقام مد بسط کلام. و تحقیق مرام اولدی که اتفاق اهل شهود و عیان
و اجماع ادبای بحث و بیان ایلده محقق و مستند که اول جوهر مکنون
که اجتماع کاف و نون و فرمان پادشاه کن فیکون ایلده ظاهر و بیدار
اولمشدر. و بحر غیب و وجودن ساحل شهادت و امکانه و شمشدر
جوهر بسیط نورانیدر که حکما اکا عقل اول. و بعض اخبار ده قلم اعلی
و ایمة کشف و شهود حقیقت محمدی دیرلر. و اول جوهر نورانی کند و سنی
و مبدأ فیاضی. و کند و وساطتیه مبدأ فیاضدن الی آخر الابد ظهور
این جلا فراد موجوداتی بیلدی. و تمامت حقایق و اعیانی اشتمال
و اندراج علمیه اول جوهرده مندرج و مندرج اولدی. نیتیم دانه
خرمانک اغصان و اوراق و اجزاسنه مشتملدر. و جمیع موجودات
بوترتیب و وزن که بوجوهرده مندرج و متمکنند علی وجه التقصیل
قوتدن فعله. و کتم غیبدن فضای شهادت چیرلر. تَحْوُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ
وَيُثَبِّتُ وَيَعْنِدُ أَمُّ الْكِتَابِ. و چون سلسله موجودات و حوادث کونیة
رحمت رحمانی. و قدرت ربانی اقتضاسیله مراتب عالم ارواح. و درجای
عالم عقول. و نفوس مجرّده دن موجودات لبانی. اغنی عالم جسم و جسمانیة
که مواظن بتدل و معدن تغیر. و مظهر فنون تجلیات الهی. و ظهورات
و شیون نامتناهیدر. تنزل و استغفار ایتما اقتضا ایلدی حکمت کامله
و قدرت شامله استدعا ایلدی. که بونظام و وجود برد و ام مرتب
و مدلول اوله. برچشمه که بالذات ثابت بالصفات متغیر اوله. و اول جسم
آن ثابت بی قرار اعجوبه نمای. کز جای نه جنبه و نه ایستد جای
اغرفلک دواردر که حرکت دوریه سیله اوضاع غریبه. و اشکال عجیبی
قوتدن فعله. و عدمدن وجوده کلوب. و هر وضع و شکل بر جاذبه معین

و کاینه مخصوصه به سبب واسطه اولور. و هر اند حوالتک مبدأ قریب
که حکما اکا عقل فعال. و عقل عاشر دیرلر. بر صورت جدید آینه هیولک
عناصرده ظاهر اولور. و چون نوبت ایجاد موالید ثلاثه میرفتی اولدی
حکمت حکیم جلت قدرته اقتضا ایلدی که مجموع کمالات سابقه نشاء
انسانیه ده که اشرف انواع حیوانات. بلکه عالم صغیر در. مجتمع و منظم
اوله. و فضیلت عقل قدسی که مبدأ ایجاد ایدی. بونوع مکرّم ده عقل
مستفاد صورتند ظاهر اوله. تا یکم نفس انسانی بومرتبه ده متجلی
و بوفضیلت ایلده متجلی اولیجک. عالم عقلی به که مرتبه علیا در متصل اولون
نقطه بدایت لها یکنه و اصل. و دایره وجود قوس نزول. و قوس صعود ایلده
تمام اولوب. کما بدأ کرم تعود و ن. اشارتی حاصل اوله. **بیت**

وین آن سرکوی بود کاؤل. از انجا بجهه جهان سفر کرد.

پس روشن اولدی که فاتحه کتاب وجود. و دیباجه رساله ابداع
عقل قدسی اولدوغی کی خاتمه سی عقل انسی در. شول دانه کی که منبسط
اولوب اغصان و اوراق و اثمار و شعب اولدقدن صکر. تفرقه و کثرت
مرا بتندن ینه وحدت و جمعیت بولوب شکل اول. و طرز سابق کی
دانه اولور. و بوسیرد وری که جمیع موجودات روحانی و جسمانی
و مکونات علوی و سفلی ده سانی در. افلاک که واسطه نظام
عالم اجسام در. حرکت دوری و صنعی در. که آنکله افلاک سیغ
سیتاده که اسفلدن اعلایه بوترتیب و زره در. **بیت**

قمر ست و عطارد و زهره. شمس و مریخ و مشتری و زحل.

و فلک قامن که حکما کرم ثابت. و اهل شرع کرسی دیرلر. و فلک
اطلس که حکما محدد الجهات. و فلک الافلاک. و اهل شرع عرش دیرلر
دور ایدرلر. و اول دور دخی یکی نوع در. برهمنی مشرقدن مغرب دیرلر.
و آنکله اظهري و اجلاسی. و اسرع و اعلاسی حرکت یومیّه در. که بالذات
فلک اعظم بوحركة ایلده یکرخی دورت ساعت تقریباً شرفدن غربه

دورایدوب سایر افلاکی دخی بالعرض راده ایدر. و طلوع و غروب
کواکب و ظهور و بروز مشارق و مغارب. و لیل و یوم که محل کسب
و موطن نوم در. بو حرکت ایلده اولور. و مجازین و صبیان بل انواع جو
بو حرکتی تمیز و ادراک ایدر لر. و بو حرکت لا علی التوالی دیر لر. فلک
ثامن او توذبیک ییلده و یا خود یکی درت بیک ییلده دورین تمام ایلر
و فلک دخل او توذبیک ییلده. فلک مشتری اون ایکی ییلده. فلک مریخ
بر سیل بر آید. فلک شمس بر ییلده. فلک زهره و عطارد بر سیله قریب زمان
فلک قمر بر آید دورلین تمام و ایجاز ایدوب. آخر شروع و آغاز ایدر لر
و بو حرکاتک تفصیلی علم هیئتد مبین. و مقادیر و جهاتی تحقیقا آند
معین در. و اجسام نامیه غیر ناطقه ده حرکت نموی و ذبولی در یعنی
جسم فانی نبات و شجر کی بر مقدار زمان نموله اولور لر. یعنی تناسلی
او زینه جهات ثلاثه ده حرکت ایدر لر. نهایتنه یئتشد کدر صکر مزاجی
اقضا ایتدکی مقدار طور و ب بعد ذبول ایدوب. تناقص طرفه حرکت
ایدر لر. پس بودخی حرکت دوری در. و نفس ناطقه ده حرکت فکری
که بر جموله علم طلب ایلده اوله مطلبی بوجه ملاحظه ایدوب. آنی
کسب ایتکی چون مبادی مناسبه به رجوع ایدر. مناسب مبادی بولدقده
آنی ترتیب ایدوب. آندن کیر و مقصد حرکت ایدر. پس مجموع حرکت دوری
اولور. ایکی حرکتی مشتمل در دیکلری بودر. و بو حرکات دوریه که جمله
موجود اند حاصلدر. فی الحقیقه ظل حرکت حب ذاتیدر. که اکا ائمه
کشف و شهود تجلی ذاته لذاته دیر لر. نیتکم بعض اعظم بودر که **قطعه**

از خود بخود آن یار کرانمایه سفر کرد	هم عین سفر بود و هم او حاصل فی البقی
فی فی سفری نیست درین ره بحقیقت	از عین شهود تو اگر کرد و رشود عین
عین لغت عربی غیم رقیقه دیر لر	تنبیه حکما ایدر لر که افراد انسانی

اوج قسم دره بعضی نجابت فطرت و طهارت جبلت سبوی ایلده ملکات
ردیه دن محتجب و رذایل دنییه غیر مرکب و فضایل مقتضای خلقی ایلده

مهندی و مکتسب اولور لر. و بعضی اگر چه بالطبع رذایلدن محتجب
و فضایل مکتسب اولر. و لکن فکر و رؤیت اعمال ایدوب. رذایل مکتسب
و فضایل حسن ادراک و ادنی تنبیه ایلده متنبه اولوب. فضایل
اکتساب و رذایلدن اجتناب ایدر. بعضی بمرتبه ایلده دخی اولمیوب.
و عده و وعید. و تخویف و تهدید. و عتاب و عقاب. و زجر و تأدیب.
استاد. و تنقیف و تهذیب آبا و اجداد ایلده اولور **قسم اول** که
خیر آندن صادر در اعلی در و لکن قلیل و نادر در **قسم ثانی** که
کندنک فکر و رؤیتیه مهندی. و اصحاب فضایل مقتدی اولور.
متوسط مرتبه و کثیر در. **قسم ثالث** که محتاج زجر و تأدیب تهدید
و تهذیب در مرتبه ده ادنی و وجود ده اکثر در. و طایفه اولی به اختیار
بالطبع دیر لر. و ثانیه به اختیار بالتعلم دیر لر. و ثالثه به اختیار بالشع
دیر لر. و بوقسم ثالثه شریعت صوکی دیر. اول کسبه به نسبت
که حلقومنه طعام طور مش اوله. یعنی نیتکم طعام طورن کسبه به
صویشتر سه هلاک حقیقی اولور. و الله تعالی اعلم و احکم. **باب**
سابع سیاست مدنیه اندر چون مرکب اجزای خواصندن غیر
بعض خواصی و اقاری اولور. که اول خواص و آثار. اجزاسنک هر هر
اولر. بلکه مجموع من حیث هو مجموع ده اولور. مثلا معجون شردید
مرکبند اولان خاصیت هر بر جزوند یوقدر. پس تمدن که اجتماع
افراد انساندر. آنک بعض خواصی و اقاری وارد که. هر هر فرد ده
یوقدر. بومقدّمه تمهید ندن صکر ایدر ز که مدینه ایکی قسمدر.
برسی مدینه فاضله. بری مدینه غیر فاضله. مدینه فاضله
اولدر که آند اولان تمدن و اجتماع سببی خیرات و مصالح اوله
مدینه غیر فاضله اولدر که سبب تمدن شرور و مفاسد اوله.
و مدینه فاضله بر نوع اولور. آر توف اولر زیر احوال و علا
واحد دره تکرر در منزله دره و طریق حق واحد دره کور من سن که خط

مستقیم که یکی شیشک مابینند فرض اولان یردن غیر متصوّد
 دکلر. اما طرق اضلاکات و جهالات چوقدر. کور منی سن یکی شیشک
 مابینند خطوط معوّجه غیر مستقیمه غیر متناعی فرض اولنق ممکنه
 اما مدینه غیر فاضله اوج نوع در. برپسی اولدر که اشخاص اهل
 مدینه قوت نطقیه استعمالندن خالی اولوب. سبب تمدن و اجتماع
 قوای جسمانیّه دن آخر قوت اوله. و اکا مدینه جاهله دیرلر. مثلاً
 قوت غضبیّه اوله. و اکا مدینه جاهله سبعیه دیرلر. یا قوت شهویه
 اوله. و اکا مدینه جاهله بهیمیّه دیرلر. ایکنجی سی اولدر که اشخاص مدینه
 قوت نطقیه استعمالندن خالی اولیلر. اما سایر قوتلری غالب قوت
 نطقیه آنلر خادم اولوب. سبب تمدن سایر دن قوی اولمش اوله.
 و اکا مدینه فاسقه دیرلر. اوچنجی سی اولدر که اهل مدینه نك قوت
 فکری لری نقصان اوزره اولغین. عقاید باطله بی حق. و قانون فاسدی
 صحیح تخیل ایدوب آنی سبب اجتماع و تمدن ایتمش اوله لر. و اکا مدینه
 ضاله دیرلر. و بومدن غیر فاضله. خصوصاً مدینه ضاله نیچه قسمه
 منقسمدر. زیرا دیدو کز کی طرق جهالات بی غایت. و انواع ضلاکات
 بی نهایتدر. و ممکندر که مدینه ضاله بی یکی نوع ایدره. و ضاله کافر
 مدن افریخ و روس. و سایر فرق کفار کی. و ضاله غیر کافر اسلامیون
 مذاهب فاسد کی. بر موضع جمعیت و تمدن ایدره لر. سرخ سراطیق
 کی. و ممکندر که مدینه کافر جاهله ده درج اولنه. و ممکندر که
 فاضله ایکن منقلب اولوب غیر فاضله یا بر عکس اوله. پس پادشاه لره
 همت کرک که مدینه لری مدینه فاضله اوله. و بحمد الله تعالی مدینه لرین
 بمن سعادت و دولت برله ثابت الامکان. شامحه البنیان حضرت
 سلطان قران. رافع اعلام الایمان بلوامع السیف و السنان رافع یا جوج
 الفتنة و الطغیان. سد الامن و الامان. بیت.
 حضرت سلطان سلیمان پادشاه کما. آفتاب یه پرور سایه پروردگار

تدبیر و سیاست ارکان دولت. و توقیر و عدالت اعیان ملک و ملت
 سببی ایلر جمله مدن فاضله اولمشدر. پس مدینه فاضله نك احوال
 و احکامن بیان ایدر کم که اهم در. و دخی مدینه غیر فاضله نك احوالی آندن
 ضد اولغیلر معلوم اولور. پس مدینه فاضله اولدی که اشخاص نك
 اجتماعی اساس کتساب خیرات امور. و اجتناب زایل و شرور اوزره
 مؤسس اولمش اوله. لابد جمله سینک ساحة صدور. و خزینة قلبلری
 نفایس اعتقاد حقله مقدس اولسه کرک. و لازم در که جمله سی یکی نشسته
 مشترک اوله لر. برپسی آرا و افکار. برپسی افعال و اطوار. و اما آرا
 و افکارده اشتراک لری. زیرا مذهبیلری مبدأ و معاد خصوصند و مابیند
 اولان احوالده متوافقددر. اما افعال و اطوارده اشتراک لری زیرا جمله
 بر شرع و دین اختیار ایدوب. کتساب کمال اند قانون واحد اوزره
 جاری اولمشدر. و الحاصل اصول اعتقاد. و فروع اعمال بر مذهب
 و بر دین اولمشدر. جمله نك افکاری قوالب حکمت اوزره مفروع
 و جمیعینک افعالی اسالیب عدالت اوزره مصبوبدر. و چون معلوم
 اولمشدر که افراد انسان قوت نطق و تمیزده متفاوتدر. بعضی درجه
 اعلا در که آندن یوقار و همان قوت قدسیّه مرتبه سیدر که فکر و نظر
 مستغنی و جمله نظریات کما بالبدیهه معلومدر. پس قوت فکرک
 درجه علیاسی بوقوت قدسیّه ملاصق و مجاوردر. قرآن عظیمه
 یکا دَرِیْهَا یُضِیُّ وَ کُلُّهُم مِّنْ شِسْه نَار. بعض فضلای کبار قسندن
 اکا اشارتدر. و ادنی درجه سی بر مرتبه در که آندن دخی تزل ایدیحک
 بلاد متناهیّه دیدک لری اولوب. و بلاد متناهیّه اکا دیرلر که اصلا
 نظر و استدلال ایلر استعلام محموله قادر اولیه. مثلاً شکل اول
 که این و اظهر اشکال در. اناجیه قادر اولر. اگر چه اکبر ایلر اوسط
 اوزرینه حکم ایدر. اما اصغرک اوسطده اندرا جندن ذهول ایدوب
 حکمی اصغر اشکالیندن غفلت ایدوب استنتاج ایتمک قادر اوله لره

و بوا یکی مرتبه نك آرا سنده نیچه مراتب و درجات وارد در و جمله اشخاص
مراتب علم و حکمت و درجات فهم و فطنت بر درجه ده و بر مرتبه ده
اولی ممکن دکلدر نغم جمله سی امور مجله ده توافق و اشتراك اوزرینه
اولسه اولور اما امور مفصله عمیق و خصوصیات مسایل دقیقه
محقق مقلد لردن متمیز در و بونك بیانی اولدر که اول طبقه عالییه
که تأیید الهیه مؤید و الوات تعلقات طبعیتدن مجر لردن مبداء
حقیقی حضرت جل شانہ و بھریر هانہ صفات کمال و نفوت جلال الیه
و سلسله موجوداتك مبدأ فیاضدن کیفیت صدور و تفصیل احو
معادیه کما هو فی نفس الامر تصور اید لر لکن چون نفسك بوشا ده
نیچه قواسی وارد در که انلار الیه ادراک صور و معانی جسمانی یدر
حسن مشترک و وهم و خیال کی و بوقوادن هر بری لیل و نهار معطل
اولیوب تعلقات ایدر لر و لاشك بوقوی امرجه حتی الیه کدورت
و صفاده متفاو تدر در پس اول وقت که آنلرک آینه نفسلری
اول حقایقك صور یله منقش اوله لا بد بوقوی مرایی سندن اول حقایقه
مناسب امثله و صور منعکس اولسه کرک زیرا اول معانی و حقایق صور
حتی ووهی شوشتر تعقل ایتك بوشا ده غایت نادر در و اول صور
بو حقایقه نسبتی مثل و خیالات نسبتی کی در و اعیان موجوداته
بو امثله جسمانی متصور اولان امثله نك غایت لطیف و اشرفیدر
وانلر نور بصیرتله بیلور لر و اول حقیقت بو صور متخیله و معانی هو
وراسیدر و هر نسنه که آینه خیال و شبکه واهمه آنی تصور و
تحصیل یدر حقیقه مبدأ اندن نیچه مرتبه متعالی و حادث قدیدن
منزل و متسقل در نیت کیم شیخ نظامی سور در که بیت

هستی و نیست مثل و مانند	عاقلان جز چنین ندانند
فقر و غنی دیشیدم	مؤلفه
زان همه پاکیز و برتر شاسم	و حضرت ابی خیفه رضی الله عنه

مرویدر که هر که معبودنی قوت واهمه سندن تصور ایدوب اول
متصورینه عبادت ایلیه مشرکدر و اول کیم خارج وهم و خیال بلیق
عبادت ایلیه موحددر و بومرتبه نك اهل اساطین حکما و اکابر علمادر
و اکا متصل بر طبقه دخی وارد در که تعلقات صرفدن عاجز لردر و انلار
منتهای سیر و عروجلری معانی و همیه در لکن اعتقادلری بود کلد که اول
حقیقت صورت و همیه اوله بلکه آنك ما وراسی ایدوکنه معتقد لردر
و کند ولر نيك قصورینه و طبقه اولی نك رحمانه معترف لردر و بونلر
دخی اهل ایماندر و ابو خیفه موحد دیدوکی بو طایفه یه دخی شامل در
و بوندن اشغه بر طائفه دخی وارد در که انلار معانی و همیه ملاحظه سندن
دخی قادر دکلدر در بلکه صور خیالییه که مرآت خیالده منطیع و تجر
و انفسامه قابل در آنکیله قانع و سیر و عروجلری آندن اونه کچه نلر
اما طبقه اولی نك رحمانه معترف لردر و انلار اهل تسلیم دیر لر
و انلار دخی اهل نجات در عوام مؤمنین دن اول اعتقاد کافیدر و بوندن
اشغه بر طائفه دخی وارد در و انلار قاصر نظر لردر اصلا مرتبه محسوسات
تجاوز اتمز لر و معرفت مبدأ و معادده امثله بعید الیه آنکف و
اخصار ایدر لر و انلارده مستضعفلر دیر لر چون انلار دخی استقراع
بجهد و صرف مقدور ایدوب نهایت استعدادلرینه واصل اولوب
آنك ما وراسنه استعدادلری اولد و یغیچون واصل اولمچک انلار دخی
مقبول و معذور اولور لر اول مستضعفلر کی که قدرت استطاعت
اولما مغیله مکدن هجرت ایتدیلر عذرلری مقبول اولدی و انلار
حقندن نازل اولدی که **الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ النِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا** و کویا مستضعفین بقی
بونلارده نوبت ملاحظه سیله اولشدر و چون صاحب الشریعه علیه
افضل السلام و الخیه هر طایفه یه قدر عقللری اوزر تکلم ایتکه مأمو
و لا خرج فی الدین نص مشهور دره لاجرم جوامع الکلمدن هر کشینك

قد استطاعت واستعدادی وزره حظی وافی و نفوس ناقصه
 علی اختلاف مراتب تکمیل آیتکده بومرتبه کافیه در لاجرم زلال وصال
 متعطلین ظریفی ایل که امثله استعداد لریدر سیراب آیتشده بیت
 درین میخانه کرازی خی پر سازد از فیضش و کرمیانه آری بتو پیمانه پیماید
 و آیات اعجاز سمات قرآنی و کلمات هدایت صفات حضرت ختمیت مکی
 احکام احکامی شایبه نزل و انتفاضدن مأمون و حوالی معالی لایانیه
 الباطل من بین یدیه و لا من خلفه موجی وزره شایبه شهره و اعتراض
 مصوندر کاه محکم و کاه متشابه اولشده یعنی کاهی دقایق حقایق تری
 عقل قدسی اصحابه اهدا و کاهی فراید عقایدی ملابس صور خیالی و امثله
 صور حسی ربانیه اظهار و ابدا ایدر **بیت**
 بهار عالم حسنش دل و جان تازه میدار برنگ اصحاب صورت لب و لبان
 حکمای کابر و علمای اعظم ایچون تنزیه صرف لیس کثله نفی و هو الشیخ
 البصیر بیوردی و کاهی مقیدان عالم حسن ایچون الرحمن علی العرش استوی
 بیوردی و جاریه خراسانک ایمانی امتحان ایچون این ربک دیجک
 فی السماء دیدی آنها مؤمن بیوردی و قسم عوام که مطمئن
 حسن سیاریدر کثیر اولغین تشبیهی موهم آیات و احادیث چوق
 وارد اولشده آیه مذکور کی اماینه محقق ایچون اشارت لطیف
 و تبیهات شریفه وارد اولشده آیه مذکور کی نیت کیم بیوردی
 هو الذی نزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب
 و آخر مکشاهات بوجمله بیان و تعلیم ده اختلاف آنک کی دو که
 حکماء متاهون و علماء ربانیون نفوس خلایفه تعلیم حقایق آیتشده
 میدان نظر چاکسوار لرینه سمند تیز عنان برهان ایله معارف
 شهر یار لرینی جلوه آیتدور لر کاه منا بر خطابتد غوانی معانی قناع
 اقناع و خطابتد عرض چهر قلدور لر و کاهی مقیم هنکامه بحث
 وجدال و لنلر و رای شبایک جدلن عرض خذرای مطالب ایدر

و کاهی فروماند مجالس کوش و هم و خیاله رجوع تحقیقی کوش معانی
 شعریه دن ذوق آیتدور لر زیرا منطقد مبین اولشده که انواع
 قضایا که مواد اقیسه اولور بش در اولکی برهاندر که یقین محض
 افاده ایدر که شایبه ظن و شبهه دن معرادر آیتنجی جدلدر که مقدمه
 مسئله دن مرکب الزام خصم افاده ایدر اگرچه بعضی غیر حق اولق
 دخی اولور لکن مسلم خصم اولغیله اعتراف ایدر آیتنجی خطابتد
 که قضایای ظنی در که خطبا و وعظاظ آتی استعمال ایدر لر و خلقت
 آنلاره حسن ظنی اولغین قبول ایدر لر و بو خطابتد عموم ناسه نسبت
 فائد سی جوقدر دور دخی شعر در که بعض معانی بی خیالات شعر ایله
 بیان آیتکدر و غرض بر شیشه ترغیب یا تنفیر افاده ایدر مثلاً شاعر
 خمر ترغیب آیتک استیوب نوش ایلک یا قوت سیال در یا قوت سیال
 غریب نسنه و صورت مشابهند مطابق اولغین نفس بی اختیار
 میل ایدر اگرچه تصدیق ایلمر سه یا خود عسل دن تنفیر آیتک استسه
 عسلی یملک برقی اولمش صفرادر واقعا مشابهند صوری و تشبیه
 غریبه مشتمل اولغین نفس اعراض ایدر اگرچه تصدیق دخی آیتشده
 و شعر فائد سی عوامه ترغیب و ترهیب افاده آیتکدر و عوام
 باب ترغیب و ترهیب معانی شعریه اطاعت ایدر لر حکما شعری
 آیتنجی وضع آیتشدر در بنجی مغالطه در که باطل محض اولان
 مقدمانندن و قضایا دن مؤلف اولور مثلاً دیوارده منقوش اولان
 صورت فرسه بوفر صها لدر پس بو صورت صها لدر دیمک کی
 و بویش نوع دن مقبول برهان آندن کجسه جدل آندن کجسه خطابتد
 و بواج نوعه قرآن عظیم اشارت اولمشده بو عبارت شریفیه
 که ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالی
 هی احسن حکمت بیوردی برهان موعظه بیوردی و خطابه و جادلهم
 بیوردی جدله اشارتدر و چون شعر مقدمات کاذبه متخیله دن

مرکب در معلم عقاید حقّه و مرشد حقایق قابله اولانله لایق کلدن
 نیت کیم بوردی. **و ما علمناه الشعر وما ينبغي له** انوچون که اشارت
بیت در شعر میچ و در فن او. چون اکذب آوست احسن او
 و مغالطه باطل محض و جمل صرف در حکما آنی بیان ایلد یلر که احتراز اولنه
مصراع عرفت الشعر لا للشرك لكن لتوقيه. بو فواید نوع استطراد ایلد
 ایراد اولندی. ینه سر سخنه رجوع ایلد که مدینه فاصله احوالند
 چون مدینه فاصله معلوم اولندی معلوم اولسون که آنک اهل بش
 طایفه در **طایفه اولی** افاضل در. و آنلار بر جماعتی که ینه مدینه
 فاصله نك تدبیر احوالی آنلاره منوطدر. و مصلحتی آنلارک صواب
 کور مسنه مربوطدر. و آنلار حکمای کامل و علمای عامل در که قوت نظری
 عملی ایلد ابنای نوعدن ممتاز و تقوی و عمل ایلد سرفراز لردر. و آنلارک
 صنعتی حقایق اشیائی و احوال مبدا و معادی کما هو حقّه یقین و اعتقاد
 ایدوب قاصر لر تعلیم و ارشاد ایتکدر. **طایفه ثانیه** ذوالسنه در
 و آنلار اول طایفه در که عوامی کاهی فصیح مطبوعه و مواعظ مسجده
 جانب کالات و فضایله دعوت و ردایلدن زجر و منع ایدلر. و کاهی
 قیاسات جدایه و خطابی بل شعری ایلد عقیده لرینی انحرافدن صقل لر
 و بونلارک صنعتی کلام جدلی و خطابت و شعر نافع در **طایفه ثالثه**
 مقدّر لردر. و آنلار بر طایفه در که قوانین عدالتک میز آنلرینی اهل
 مدینه آراسنده حفظ ایلرلر. و مقادیر اشیاء اوقیه و من و کیل
 و قیاسات کبی بونلاره مفوضدر. و بونلارک صنعتی علم حساب
 و استیفا و هندسه در **طایفه رابعه** غازیلر و مجاهد لردر و آنلر
 بر طایفه در که مدینه بی تغلب اعدا و تعرض اهل بی و عد و اندن
 حفظ ایدلر. و حفظ ثغور و ضبط قلاع و حمایت طرق و اطراف
 آنلاره موکول در. و آنلارک صنعتی شجاعت و فروسیت و استعمال
 اسلحه در و اکاسیاهیلد دخی دیرلر **طایفه خامسه** ادبایا مولد

و آنلار بر طایفه در که مدینه نك ماکل و ملابس و اوقات لوازمی
 آنلارک سعی و اعتماد لرینه منوطدر. و آنلارک صنعتی حرف مختلفه
 و صناعات متفنه در. و عدالت اقتضا ایدر که بوطایفه دن هر فرد
 استعدادنه مناسب صناعت اشتغال اید. و بر کسسته نیجه صناعتله
 اشتغال ایلد. زیرا اوقات موذع اولمغیله جمله بی درجه کمال و مرتبه
 اتفاق و احکامه ایرشدر میوب بر مقدار قید ایلد اکثفا ایتسه کرک
 اگر بوم قولد بر کسسته اولمش ایتسه آنی اشرف صنایعنه قضا ایدوب باقی
 منع ایتک کرک که نظام احسن وجه اوزره اولوب مدینه فاصله نك
 ارکاننه خلل کلیه نیت کیم دیمشدر. **من طلب الكل فاته الكل** و بوبش
 طایفه دن خارج اولانلر ارکان مدینه دن دکلردر. اگر ارکان مدینه
 اولانلر خدمت ایدر لر ایتسه آلات و اسباب منزله سند اولورلر. پس اگر
 فضیلت تحصیلیه قابل لر ایتسه تحصیل ایتدوره لر. و الا اعمال و مصالح خمس
 مدینه یه اشتغال اولنه لر. بوبش طایفه دن خارج اولانلر نوابت دیرلر
 زیرامدینه فاصله بی بستانه تشبیه ایدر که اشجار مثمره و ازهار طیبه
 تفاح و عنب و اشجار مزینه سرو چنار کبی و دیوار باغ اولمغیچون اشجار
 شوکیه غیر مثمره و بساط زینت نما اولمغیچون سبز طری یه مشتملدر
 لابد بستانده بعض کیه غیر فاضله خود روی و دخی و لسه کرک باغبان آنی
 یولوب طشر آتمغه سعی ایتسه کرک. و بوطایفه خارجه دخی بی نفع در
 و رئیس بلد آنلارک طرد و ابعادنه سعی اولدو غیچون نوابت تسمیه اولند
 و طوایف خمس نك مشتمل بقی ذکر ایتما مشلر. و لکن طایفه اولی اشجار
 مثمره کبی و طایفه ثانیه اشجار مزینه و طایفه ثالثه ازهار طیبه
 و طایفه رابعه خار دیوار باغ اولمغیچون اشجار ذات شوک کبی و طایفه
 خامسه سبز چمن کبی اولمغیچون خاطر خطور ایلر. و نوابت بش طایفه در
 اولمغیچون طایفه مرآتیلر. و آنلار بر طایفه در که آنلار دن افعال فضلا
 و اهل خیر صادر اولور. و آنلارک زنی و هیئتند اولورلر. اما غرضلری

رضای حق و سعادت مطلق دکلدر. و لکن ظاهر و باطن غیر ناظر
اولان خلقه اعتقاد و بر مکه کسب مال و جاه ایتمک در **مثنوی**

که داند چو در بند حق نیستی	اگر بی و منور در نماز ایستی
چو در خفیه بد باشی و نا بکار	چه سودت ز ناموس بر روی کار

ایکمی طایفه محرقر در. و آنلار بر طایفه در. و میل طبعی مدینه جاهله
اعتقاد ندر در. لا بد مدینه فاضله عقایدینک قواعدین تاویل و تحریف
ایدوب اول قواعد در مراد بود در دیو الحاد و اباحت سمته کید لر.
اوجنی طایفه باغیر در. که مدینه فاضله حاکمه که پادشاه عادل در
و ربه طاعت ربه جملة امامه شاملدر. اطاعت و انقیاد ایتوب
تقریب جماعتله فتنه و فساد اید لر. و در بنی طایفه مار قلدر و آنلر
اگر چه قصد ایله تحریف قواعد ایت لر. و لکن سوء فهم و قلت عقل سببیه
قواعد غیر محلی صحیحنه حل ایدوب مخرفا و لور لر. چون بونلارک اخراجی
عناد و تعنتدن ناشی و لیجک صلاحیه نا امید و ملیوب دعوت ارشاد
اولنه شاید که توفیق حقله مهتدی اولنه. بشی طایفه مغالطدر
و آنلار بر طایفه در. سوء فهم و نقصان فطرت سببی ایله معارف و حقا
واقف و ملیوب ضلالت و جهالات باطله بی حقایق و معارف در دیو
خلقه عرض ایلوب دعاوی کاذبه لر. و اول دعاوی باطله
اغالیط مخرفه ایله تبلیس و ترین ایدوب کندم نما و جو فروش و لور
خاتمه باب خواجه نصیر ایدر. اگر چه اعداد نوابت بمقدار دن
زیاده اولفق ممکندر. اما حیرت امکان اولانی ایراد ایتک تطویل
مؤیدیر. فقیر ایدرین نوابت بمقدار دن زیاده ایدوب غایت
ظهورده در. دعاوی زور و خصومات کاذبه ایله اخذ مال ایدن لر
و بمقوله دعوالر شهادت زور ایدن لر. و حفظ سیاست ایچون منع
اولان شهنه و شرطی و اعوانی که ناحی اموال فاسی جرایم دیو التل و ارشاد
و میل الی الباطل ایدن قاضیلر. و اعاده بی نامستحقلم بیع ایدن مذلر

و غصب ایله کند ویر اموال و اقوات. و دوا بنه علیق آلان سپاهیلر
و خفیه سرقه و طرارلق ایدن عیار لر. و بوجمله یه قادر و ملیوب
لکن فی الجمله کسب امکائی و اراکین سوال و کد ایدوب خلق و زرینه
کل و ثقیل اولان مدبر لر جملة نوابتدر. و ملک مدینه فاضله آنلاری
یا قتل و اعدام یا نفی و اخراج ایتک واجب ایدوبکی ثابتدر **باب ثامن**
سیاست و آداب ملوک بیاندر چون مدینه فاضله نه ایدوبکی
و مدینه فاضله ارکانی قاج ایدوبکی بیان اولندی. شمدن صکره خلیفه
و پادشاه مدبر مردن. و ناظم امور در. نیجه سیرت و زده اولق کرک
آنی بیان ایدلر. اول معلوم اولسون که مدینه فاضله نک مدبری امام
حق و خلیفه مطلقدر. و آنک حکومتی امامت و خلافتدر. و غرضی
تکمیل خلق. و لازمی نیل سعادتدر. و سیاست یکی قهدر. و هر قهمل
بر لازمی وارد در. اولکی سی سیاست فاضله در. و اکا ناقصه و تغلب
دیر لر. و سیاست اولی صاحبک غرضی. تخلق با خلق الله. و لازمی نیل
سعادتدر. و سیاست ثانیه صاحبک مرادی. تغلب و تسلطه و هوای
نفس اماره یه وصول. و لازمی شقاوتدر. اولکی سالیس عدالته تمسک
ایدوب رعایاسنی احبب و اصدق ایدلر. نیته کیم بعض ملوک فاضله
مولی اولدی و مدینه یه کلد که خلقی جمع ایدوب دیر ایدی. که اهل مدینه
سیرک مشایخ کوز بنم و الدم. و شابکوز اخوانم. و صغار کوز اولادم
منزله سنددر. پس مدینه بی خیرات عامه ایله مملو ایدوب کند و شهوت
ضابط و مالک و لور. اما سالیس ثانی جوهره تمسک ایدوب رعایاسنی
عسید و خول اتخاذ ایدر. نیته کیم ظلمه اکاسرم راضی و ملز لر ایدی. که
رعایا لر اسباب و عقارات و خدمدن فی الجمله مملوک لایق و لور شی
نفیسه متصرف اوله. کل ما یصلح للمولی فهو للعبد حرام. دیر لر ایدی.
و اسلام ملوکندن مسرفلر بوقصیه ده آنلاره تابع اولدیلر. کلمه مذکور
دولت عباسیه ده غایت مشهور ایدی. و چرا که دخی او اورد و لترلر

بواسطه سالک اولوب رعایا لرند برکسنه منزل حسن البندان یا یمن
 و مملوک ایضاً استخدام ایلک وجوه سقر لاطسرخ کیمک ممنوع ایدی
 بعضی رعایا آنلاره اقدام ایلسه مصادره ايله نمشدن بالکلیه
 انتزاع ایدرلر ایدی. **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا أَمْرًا بِأَنفُسِهِمْ**
 الآية مقتضای سنجه. لاجرم ملک و نعمتلی انتزاع اولوب. و آوز ثنائها
 قوماً آخرین. معنای ظهور ایلدی. **بیت**
 مالشان بی اعتبار و ملکشان شد قاروما ای سلاطین رمان الاعتبار الایعبار
 کله لیم سایش ثانی مدینه بی شرور ايله مملو ایدوب کند و بی شهواته
 اسیر ایلر. و خیرات عامه دید و کمز امن و سکون و عافیت و رعایا
 اراسند محبت و الفت. و عدل و عفت. و وقار و خصب و رخا و بونلار
 امثالیدر. شرور عامه دید و کمز خوف و اضطراب. و رعایا آراسند
 بغض و عداوت. و تنازع و خصومت. و غضب و سرقة و خیانت و قحط
 و غلا و بونلارک امثالیدر. و عامه خلق اکثر یا تابع مملوک و مقلد
 سلاطین اولورلر که **الْكَثَافَةُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ** حکایت اولور که
 ولید بن عبد الملك المروانی قصر و ایوان و باغ و بوستان و عمارات
 و مساجد بنا ایتکد مشغوف ایدی. حتی جامع بنی امیه که مسجد شریف
 و معبد رابع و اعتبار و تبرکده. حرم رابع در. آنک بنا سیدر. آنک
 بنا سیدر. آنک زمانده خلق بری برینه ملاقات انسرلر سوزلری
 بوایدی که عمارتک تمام اولدی. قصرک نیجه اولدی. بنم صغه و ایوانم
 تمام اولدی. و حوض و بوستانم نهایت بولدی. و بونک امثالی بنا و عمار
 متعلق سوزلر سولیشورلر ایدی. و فانتد زکرم سلیمان خلیفه اولدی
 اول مطاعم شهیه. و مشارب بهیه یه منهوم ایدی. آنک اقامند
 خلق بری برینه ملاقات ایتکد سوزلری بوایدی که بویجه نه طعام
 بشوردک. بز فلا نیه بشوردک عجب لذیذ اولدی. و فلان قلبه
 غایت خوشکوار ایدی. و بونک کبی اشره و اطعمه یه متعلق سولیشورلر

اند زکرم عبد صالح عمر بن عبد العزيز خلیفه اولدی. و انلار نعم
 فانیة دشویه دن معرض. و باقیات صالحات اخرویه بی تخصیله
 مشغول ایدی. و آنک زمانده خلق بری برینه بولشورلر محاوره
 و مکالمه لری بویله ایدی که بویجه قاج رکعت نماز قلداک. و بوایک
 قاج کونن صایم اولداک. و قراندن و یردک نه قدر در. و بونک امثالی
 طاعات و عبادات. و اصناف خیراتدن سولیشورلر ایدی. و صلاح
 و فساد پادشاه رعایا یه ساری. و احوال رعایا سیرت و نیت حکام
 و سلاطین اوزر جاری اید و کنه دلالت ایدر. آثار حکایات چوقدر
 ایرادی تطویل مؤدی اولور **بیت** صلاحی که در شاه نیت باوشت
 صلاح تمام رعیت باوشت. **بیت** بعد معلوم اوله که سلطنت
 و حکومت و پادشاهی عطیه ربانی. و هدیه الهی که حوصل و علا
 بعض بند لرنیک سر سعادت فرازینی بوافسرله سر بلند. و افسر سلطنت
 طرازین بوجوهرله ارجمند ایلر. و بوندن اعلانه مرتبه اوله که فیاض
 خلاق. و وهاب علی الاطلاق بخیا عبادندن بر منظور نظر عنایتی
 اولان بند سنک کردن وجودنی طوق تفوقله مطوق اعیارینک
 عاطل. و آیه کریمه **جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً تَشْرِيفُهُ** حق و احدادینی باطل
 ایدوب صغیر و کبیر. قوی و ضعیف. روی توجه و جبین نصر علی خا
 درگاه سعادت دستکاهند خا آلود. و طلب رغایب حاجات
 و آمال و خطاب کرایم. و عقایل دولت. و اقبال غبار سد سیادت
 پناهنه سود ایتکد کسب سود ایدر. پس هر صاحب سعادت که بو
 نعمته مظهر اوله. سیاسی شناس اولوب. عدل رعایا و رحم برایا ایلر
 عهد شکرندن بری اولوب نظم مصالح و اجرای امور. و قضایا ده حساب
 الشرع علیه الصلوة والسلامه اقتدا ایلک. که **الْمَلِكُ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ**
 مقتضای سنجه ملکی قایم. و دولتی دایم. و عباد و بلاد ظل رأفت
 و کف خلافتند آفات و بلیاتدن سالم اولوب خلیفه الله حق و ظل الله

مطلقا وله. و حکما دیر که پادشاهه بدی خصلت کرک **اول علوهت**
 علوهت اولد که مطمح نظر و ملحق همتی معالی امور و تحصیل سعادات
 جمهر اوله. هم امور دینیه. و هم امور دنیویته. مثلا مداهمتی
 اول اوله که ملک امن و رفاهیت ایله آراسته. و عدل و سیاست ایله
 پیراسته اولوب عساکر و رعایا مطیع و منقاد. و اوامر و نواهی سی ارکان
 دولت و اعیان مملکت قند سربیع النفاذ اولوب مادام که قدرت
 و قوتی اولدجه علم جهادی که موجب عزت اسلام در. و دش اجتهادند
 مرفوع ایدوب متصل دیار کفری فتح ایتمکله عرصه مملکت اسلامی وسیع
 و اعدای دین و مذهبی دفع و رفع ایتمکله قله دین و شریعت. و قبه
 مذهب سنت و جماعتی بلند و منیع ایلله **حکایت** اولنور که پادشا
 ملک سرفرازی. سلطان مجاهد غازی. ابو الفتح سلطان محمد خان.
 قسطنطنیه شهرین فتح ایتمکدن صکر طرابزون شهرینی نصاری الندی
 فتح و لوای اسلامی اول ولایتیه نصب ایتمکله جازم اولوب غرای غرای
 اسلام آرایه عازم اولمشیدی چون طرابزون اطرافین سنکستان
 غریب. و مسالکی تنک و مهبیدر. مرحوم خداوندکار. **نقتل الله مینر**
 اول عقبات صعب و اودیه. و قتل و شعایر اکثریا مرکب جهان
 نوردن نازل اولوب راجل راحل اولوردی. و اول سفرده اذربایجان
 پادشاهی. اوزون حسن پادشاهک والد سی بلیه ایدی. برکون پادشا
 جهان پناهه دیرکه ای نور دیر برکافر بد بختک قلعه مختصری ایچون
 وجود شریفه که کل کلزار پادشاهی. و سرو آزاد جویدار جهان پناهیدر
 بو قدر زحمت و تعب تحمیل ایتمکله موجب ندر. کاهی الوده کرد. و کاهی
 غرق عرق محنت و درد اولورسن. **بیت**
 الوده کردی زپی صید که کنشتی غرق عرقی ز دل کرم که کنشتی
 خداوندکار قدس الله تعالی روحه بیور مشرکه. ای مادر بزبوتعب
 و زحمتی محضابر مملکته استعلا. و بعض غنائیم و اسارایه استیلا ایچون

ایتمزده بلکه اعزاز دین اسلام. و امتثال امر سید الانام. علیه افضل
 الصلوة والسلام ایچون ایدر دکه بیور مشدر که **الجهاد ماض**
 الی یوم القيمة. چون حق جل و علا اسباب قدرت غزا احسان و عطا
 بیور مشدر. اگر سایه ایوان و قصورده استراحت و حضور ایدر
 و من اغبرت قدماه فی سبیل الله دخل الجنة شرفیه مشرف اولمیه و
 فردای قیامت که غزاه و مجاهدین که اقامت جاه دین ایتمشدر در
 مشوبات عظمایه و اصل اولدقد. بزم ندامت و حسرتدن غیر
 نه حاصل اولسه کرک. **فضل الله المجاهدین علی القاعدین آخر عظیم**
 الایه. پس پادشاه صاحب همت بوسیره افتد ایدوب آبا و اجدادین
 انتقال ایدن مملکت و ریاسته قانع اولمیه. و خواب راحت و ذوق
 و عشرتی استعلای لوای سعادتنه مانع ایتمیه. و شرب خمر و استماع
 اغانی و مشاهده جمال ولدان و غوانی. اراقه دماء اعدای دین.
 و استماع طنین تیغ ایتمکدن آنی مشغول ایلله. بلکه بزمین معروض
 داغ صدای غانیدن صریر غوانی استماعنه رغبتی غالب اوله
 نیته کیم صاحب قران دوران. افتخار آل عثمان مرحوم سلطان سلیم

انار الله تعالی برهانه بیور مشدر	رباعی
من شاخ درخت سایه پروردنیم	من هیچ حریص باده و نردنیم
کر بر سر سرکشان بزور بازو	معجز نهم همچو زنان مردنیم

حکایت اولنور که سیف الدوله حمدانی که میرزاده عرب
 و پادشاه ممالک دیار بکر و حلب ایدی. غرای روم. و اذلال قیصر
 میشوم ایتمکله اول و جهله مشغول ایدی که مزاوله جنک و حرب
 و قتل و ضرب ایتمکدن مجلس عشرت و شراب. و استماع چنک و رباب
 ایتمکله فارغ اولمز ایدی. اتفاقا بغداددن بر مغنیه حاذقه کلدی عم زلا
 ابوفراس شاعر مقتضای شبایا وزه استماع مغنیه یه. راغب اولوب
 سیف الدوله یه تقدم ایتمکله اقدام ایتمک بوابیاتی سیف الدوله

خدمتند کاتب اولدی شعر	مَحَلَّكَ الْجُوزَاءُ أَوَّارَفَعُ وَقَلْبُكَ الرَّحْبُ الَّذِي كَذَبُكُ رَفَعُ بِقَرَعِ الْعُودِ سَمْعًا غَدًا وَبِحِجَّةِ شَاهِ شَاهِ زَادَهُ حِي
-----------------------	--

وینجه خسرو بلند آوازه اشتغال عیش وعشرت و شرب صهبای صبح
واستماع چنك و عوده مداومت ایتمکدن و ساقیان صباحه افتتاح
صباحه بوجمله خطاب ایتمکدن که **نظم**

ساقیا باده صبح بیار	مایه شادی و فتوح بیار
قبلة ملت مسیح بده	آفت توبه نصوح بیار

تخت سلطنتی بر باد و ملک موردوت آبا واجداد فی طعمه اغیار و اضداد
ایتمشدر نیت یکم **حکایت** اولنود که سلطان جلال الدین خوارزمشاه
اطراف اذربایجان قرار ایدوب ملک موردوتلرندن که خوارزم
و خراسان و تمامت ممالک ایران ایدی بابایی محمد خوارزمشاهی و کندو
اخراج ایدن طایفه مغول و جنگیز خانلر جان و ملکه طالب
و عروس بقیه سلطنته خاطب لیکینه شب و روز اشتغال عیش
و عشرت ایتمکله برجم نوع سلطنتی پرستویش ایلر ایدی نیت یکم بعض
افاضل رکان دولتی آنک حقند بور باعته بی نظم ایتمشید **رباعی**

شاهازی کران چه بر خواهد خاست	وز مستی بی کران چه بر خواهد خاست
شبه مست و جهان خراب دشمنش	بیداست کزین میان چه خواهد خاست

آخر عسکر مغول شروفته یه هجوم ایلدیلر هنوز سلطان می دوشینه دن
مست و خراب و مستغرق عالم بیوشی و مد هوش ساغر شکر خواب ایدی
هزار زحمت ایله بیدار ایلدیلر تنها فرار اختیار ایدوب آخر بعض اراذل
اگرادک خیمه سنده طناب عمری کیخته و باده خونی جرعه جام کلکون
کی ریخته اولدی و آل عثمان ابقاهم الله تعالی خاندانندن یلدرم
بایزید خان اوغلی امیر سلیمان دخی بو طبیعت اوزره مجبول و علی الدوام

شرب شراب و استماع چنك و رباب ایتمک مشغول ایدی لابد خانه
سلطنتی خراب و آب حیاتی ریخته قراب هلاک و بیابا و لری **حکایت**
ایدر کرکه برادری سلطان موسی در نه شهرنزه عسکر ایله اوزرینه هجوم
ایلدی هنوز بر حمامه عیش مدام ایدردی حاجی اورنوس بک که اعظم
واقدم امر ایدی هی سلطانم برادرک موسی بیتمشیدی نیچون خوابت
دایم و عیش و عشرت مداوم سن **روایت** ایدر کرکه هی حاجی لاله
لطف ایله ماه عیش و عشرتمزی سلخ و شهد نوش صحبتی تلخ ایله
موسی نك نه مجالی وارد کرکه مقاتله و بکا مقابله ایدر دیش حاجی
اورنوس چیقوب بکلمر بونا موس دیوانن دورمش و بوندن دولت
عروسی یوز چوپر مش تدارک کوز ایلک دیوب بعد یکچریلر اغاسی
حسن اغا هی سلطانم ایش حد دن کچدی موسی چلی باغلا و جونه ایش
دیجک اکادخی غضب ایدوب رد ایدجک حسن اغا چیقوب بونام اولدی
بکلمر بن کتدم دیوب عقبجه موسی بک یتشوب خبر اولجک قدحی
الندن یرم چالوب دریغا قبه دماغی هوای شرابه حباب و خانه نك
ونا موسی سیلاب شراب ایله حباب سا خراب ایتدم دیو بر آتیه بینوب
قاچمش احشام برکوبه دوشوب اهالی کوی بیلوب بی یم قبض ایدوب
موسی چلی آملرینه تسلیم ایتشدر آخر قتل اولوب جرعه باده ایله
تخت و ملک و عروسپاهی باده و یرمش و بونك امثالی بحساب
تطویل موجب اطنابیدر واصل غلوه مت اولدرکه مطلب سلطنت
فانی و حکومت دوروزه این جهانی اولیه بلکه همت و نامتی سلطنت
جاوید مستمر و مقعد صدق عند ملک مقتدر اوله نیت یکم
روایت اولنود که چون عهد خلافت عالم عامل عادل کامل عمر بن
عبد العزیز ایرشدی شر عدل و دفع ظلم و احیای سنت و ایمات
بدعت ایتمک اول و جمله شروع ایلدی که رؤس جبالدن راعیل شهر
کلوب کیمدر بو عبد صالح که خلیفه اولدی دیدیلر ندن بیلدیکوز بکلمر

سباع اغنامم تعرضا تمز اولدی دیدیلر **حکایت** اولنور چون
 دفع مظالمه شروع ایلدی اول بنی عملری ولان امرای بنی امیه
 و خلیفه زاده کان آل مروان ایتدکری مظالمی دفع ایدوب بنجه اموال
 و ضیاعلری آلوب ارباب و صاحبزاده تسلیم اید بجهک امرای بنی امیه
 جمع اولوب برخاقون و ارایدی آنی خلیفه یه سفیر ایدوب بن خلیفه
 مساحه و مساهله و خلفای سابقین کی رعایت و حمایت ایلسون
 بر سایر رعایا و سوقه کی دکلزدیوب بونک امثالی اخبار کوندردیلر
 چون سفیر مسفور رسالتی ابلاغ ایلدی خلیفه ایتدی یا فلا نه
 معلومک اولسون که حوئل و علا بوبنده سنه لطف و عطاسن مبدول
 ایدوب غایت علوهست و زرینه مجبول ایتشد اول عمر ابتدای امر ده
 مطلع نظر و منتهای همت امارت مدینه منوره ایدی چون فضل حق
 اول مرادمه و اصل ایلدی پس همت اکافناعت و نفسم اول مرتبه ايله
 اکفا ایتکه اطاعت تمیوب همت خلافت و وصول بولدی چون اول
 مطلبه دخی بفضل الله تعالی و اصل اولدم و درآمانی دبع احوالده
 حاصل ولدی اکادخی قانع و راضی اولیوب دخی مافوقه که روضه
 رضوان و رضای ملک منان در متقاضی اولدم پس مطلب اعلایه
 موصل اولان مجاهد دن تقاعد و تقصیر و دفع ظلم و اجرای شرع
 فرق صغیر و کبیر و رعیت و امیرایلمزین سفیر ایتدی یا امیر المؤمنین
 نور قرین بوطایفه لندن یوم شدیده اوغرایسن خلیفه ایتدی
 یا فلا نه هر یوم شدیده که دیرسن یوم قیامت اهورن و نه شدت
 و عقوبت که بنی انکه تخویف ایدرسن عقوبت جهندن احسن در
 چون سفیر بوجواب شدیدی استماع ایلدی کلدوکی حاجت
 حصولدن مایوس اولوب کلوب امرای سفهای بنی امیه یه خبر ویدی
 و دیدی که چون آل عمر بن الخطا بدن تزوج و تأهل ایدرسن آنک نسلدن
 کلز متقیلرک صلابت و تقوی سنه صبر و تحمل ایلک و برکسته اجرای

شرع و دفع ظلم ایتکده اعزاهلنه حرمت و محابا ایتک یوقدر مقدر
 بیلوب وال عمر دن تزوج ایدرسن دیدوکی اول ایدی که برکون حضرت
 عمر رضی الله تعالی عنه کیدردی برخاقونک خیمه سنه اوغرای خان
 قرینه دیر ایدی طور سوده بر مقدار صوقات بازاره ایلدوب صائتم
 دختر ایدردی یا امه خلیفه آنی منع و غش و خیانتی دفع و دفع ایلد
 عجز ایدر خلیفه آنی قند طویس دختر ایدر یا امه بن علانیه ده
 خلیفه یه مطیع اولوب خضیه ده اکا عاصی و لقی ممکن کلدی
 حضرت عمر بوجا و ره یی ایشید و ردی اولادینه ایتدی سر دن برکون
 تزوج ایتدی که بود شین پاکیزگی لسون او مارین که آنک
 ذریتدن بر صالح قول وجوده کله عاصم که فرزند ایدی بن سترین
 تزوج ایلد دیوب علی برکه الله تعالی تزوج ایلدی اولاد دن عاصم
 نام برد ختر وجوده کلدی آنی عبد العزیز بن مروان تزوج ایلوب
 اندن عبد صالح خلیفه برحق عمر بن عبد العزیز وجوده کلدی **راوی**
 ایدر که آخر سفهای آل مروان شدت عدل و حقانیتنه تحمل ایدر میوب
 حاکم ظلم و شقاوتلرین تميم و اول ذات عدالت صفاتی تميم ایلد
 سعید شهید خلیفه ملک جاویدا ولدی مقصود فواید علوهست
 ایتکده که اصل سعادات و موصل مراد ایتد **بیت**
 بلند مرتبه باشای پسر که قیمت تو چنانکه همت تست آن قدر تواند بوب
ایکنجی اصابت رأی و فکر تدبر و بوخصلت یکی سنه ايله حاصل اولور
 اولکی سی اصل خلقت و مبدأ فطرته ذکای ذهن و صفای عقل اوزر
 مجبول اولمقدیر و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء **ایکنجی سی تجارب**
 روزگار و آزمایش احوال و اطوار ایتک در اگر عمر هنوز اقبال عنوانی
 و صباح روزگار جوانیده اولوب هنوز تجارب امکان و فرصت اولد
 کتب تواریخ و اخبار مطالعه ایلدیه که تواریخ آیند احوال ملوک ماضی
 و سبب معرفت روزنامه حوادث ایام متقاضیدر و اول تجارب

که سلفه هزار مشقت و تعب ایله حاصل اولمشدر. اکا رایکان واصل اوله
 و اینس ملوک و جلایس سلاطین اولان کتب توار یخندن شهنامه فردوسی
 طوسی در که مطالعه سی موجب شجاعت و شهامت اولدوغندن غیر
 مفید تجارب بی نهایتدر. **اوچینجی بی غزم و غزمتدر** و غزم و غزمت
 اولدر که صاحب و امارت اولان کسسه معظمات امور مهمات و مصالح
 برپسینه اعنان ارادتی تعلیب و اسباب توجیهین ترتیب ایتدکن صکر
 اول امرست اتمام بولیجه سبیکه حرکتی پوته فراغت افراغ و کوش اهل
 عالمه آوازه فراغتن ابلاغ قلیه و بخصلت مطلقا ادبای همه لازم
 و لکن پادشاه لره الزم در زیرا انلار حرکتی و غزمتی امرهست و شئی
 جزوی اولمز بلکه هزار مقدمه ماتک استجماعی و نیجه اشخاصک حرکات
 و توجهاتی و ملق کرک که آنلار بر حرکتی وجوده کتوره لر پس لا یقیدر که
 جزوی سببیه فراغت و بوقدر زحمت ایله جمع اولمش اسبابی پیوده
 تفرقه و اصاعت اید لر خصوصاکه اعادی و اضداد و سایر حکام بلاد
 قنده و قی قالمیوب من بعدد که نقصت و حرکت ایله مقصود نه
 ظفر بوله مز و دکه سعیله شاهد مقصودی جلو کر اولمز **حکایت**
 اولنور که تیمور لنگ بر سپاهی زاده ایکن زرو سلطنته عروج و
 حنیض محکومتیدن قله حاکمیته خروج ایتشیدی خصلت غزمت
 انده کمال درجه و نهایت مرتبه ده ایدی هندوستانده بر قلعه حصین
 اوزره هجوم و محاصرت ایتشیدی غایت حصانت و ارتفاع سببی ایلد
 فتحی پرده تأخیر و ادوب عساکرندن چوق کسسه عرصه تلف و بوار
 اولیجک اکا برامرا و اعظم وزرا مجتمع اولوب بوقلعه نک که اقامتی
 بمالک کفار بد کرده در فتحندن فائده غایت قلیل و بوقلیل ایچون
 بذل ولنه جو ارواح کثیر و جلیل در اولی و انب بود که بومحقر صرف
 ایام ایتکدن رجوع و معظمات بلاد فتحه شروع اولنه دیومشاوره
 ایدوب اما بورای کاعرض ایتکه کسسه قادر اولیوب خواص امراسندن

برکسسه و ادایدی که بساط تقرب و انبساط اندن اعز و اقرب بیغید
 اندن غیر کسسه قادر دکلدر دیو اکا تکلیف ایلدیلر اولدغی سابقه
 حقوق و تقربنه ادلال و اعتماد قیلوب امرانک رأیی حضورند
 عرض و تبیین و فی الواقع فتح قلعه دن فراغت ایتک طرفن تحسین ایدیک
 فی الحال فرمان ایلدی که مطبخ خدامندن غایت حق و اندک لباس و هیئت
 چرکن و قدوت و رفاهیت جمله دن اقل اولانی کتوروب لباس مستقد
 چیقاروب امیر مزبور کیدروب امیرک قماشلرین مزبور لباس
 ایدوب امیری آنوک بری اولان مطبخه و آنی امیر مزبور اجلاس ایلدی
 هیچ برکسسه مجال اولدی که اکا معاونت ایتکه نزدیک و شفاعتند
 زبانی تحریک اید لر و امر ایلدی که عسکر باسهم بذل ارواح و کسر سیر
 و رماح ایدوب قلعه یه هجوم اید لر چون مزبور امیر اولان سیاست
 عظما یه واقف اولمشلرایدی امر او عساکر برو جمله هجوم ایلدیلر که
 اقرب زمانه صورت فتح در آینه تیغ تیمور جلو کر آمد **راوی** ایدر که
 قاتیمور سلطان دارغور ایدی امیر مزبور مذلت مذکور دن نجات
 بولدی چون تیمور سنه سبع و ثمانمائه ساکن خانه خاک و روی
 زمین شرو شورندن پاک اولدی او علی سلطان سعید شاه رخ میرزا
 که حلیم و سلیم و پادشاه کره ایدی تحت سلطنته جلوس ایتد که امیر
 مذبور محنت و شدت دن خلاص و منصب مناسب ایله خاص ایلدی
 و بوحکایت فریدر که صاحب قران جهان افتخار آل عثمان سلطان
 سلیم خان انار الله تعالی برهانه چون سنه ثمان عشر و شصتمائه
 تحت روم و سلطنت مودت آل عثمان ذات سعادت صفاتی ایله
 موسوم اولدی بلا توقف ولایت ایران و حدود اذربایجان جانبده
 سفر سوردی زیرا اول زمانه شاه اسمعیل بن حیدر اردبیلی تمامت
 عراق و اذربایجان و خراسان و لایله ریه تغلب ایدوب روض عالم
 اظهار ایدوب شور و شر و قتل اصناف بشر له عالمی بر ضرر قلمشیدی

و اطراف روم بجهت موسومه دخی هجوم ایدوب چوق قسنة و فساد
 ایتشیدی چون سلطان سعید عساکر جزا را یله سرحد و لایینه و اصل
 اولدی بر مقدار زمان شاه اسمعیل دن خبر پیدا اولیوب قلت زاد
 و علفدن عسکر منصور کلی مصایقه کلیجک عساکر و امرا بز قند
 کید روز دشمن ناپیدا طالب هجوم مطلق اولق شان عقلا دکلدر
 بی وجه بوسحاری و براری ده عسکری تیغ جوع و عطش هلاک
 ایلک رای میدردیوب خداوندکاره بورائی عرض ایلدیوب بوتقهدن
 دوند رمک و روم جانبند کوند رمک کرک دیوب هدم پاشایه که اول
 زمانده حضرتنه مقربا اولاندن کمال قریله ممتاز و غایت رعایتله
 سرافرازییدی تکلیف ایتشدر اولدخی تقریبه مغرور اولوب پادشاه
 همکار با ولد قند بوفکر فاسد و رای کاسدی عرض ایتک استیوب
 اولد و لستو پادشاهم بز قند کید رزدیمش پادشاه کورمش که اگر
 استماع و صبر ایدر سه عزیمتله فتور و نفاذ کلیه قصود کلوب
 من بعد و اخطارده مشقت ظهور ایتدک عساکر ملاحظه حضور
 ایدوب رجوع ایدر لر شوکت و قدرته نقصان و فتوح مما لکدن حرم
 و دشمنه تغلب و طغیان کلمک ایلده عالم ویران اولور کمال غضب ایلده
 بر بدبخت بن مقر سلطنت اولان استنبولدن بوقد عساکر و اجناد
 و آلات و اعداد ایلده چیقوب نیچه خرج و انفاق و تحمل مشاق ایلدوب
 واصل اولدم سن هنوز مقصود دن بی خبر و مراد و مال حرکتدن غافل
 دیوب فرمان بیوروب فی الحال سربینی بدشدن تفرق ایلدی و بوقترقی
 جمعیت کلمه امرایه سبب اولوب من بعد هیچ احد دم مخالفت و تعویق
 اظهارینه قادر اولیوب بر قاج کوندن دشمن بد کوهه ملاقات و محاربه
 اولنوب صورت فتح و کسر عدو آیینده طفرده فضل حق ایلده نمایان
 و جلوه کرا اولوب رأیت بدعت و ضلال سرنکون و آیت نصرت اهل سنت
 و جماعت و اق جندنا لکم الغالبون اولدی اگر هجوم خداوندکار

اول عزم ده فتور اظهار ایدیدی دشمنه غلبه تمام و جرات و اقدام
 کلوب العیاذ بالله عالم رخص و الحاد دن خراب و مذهبا اهل سنت
 و جماعت ضعیف بلکه نایاب اولیدی لکن معلوم اوله که اول عزم
 و ثبات اول وقت مقبول اولور که خرم و احتیاطه مقرون اوله والا
 عزم بی خرم و ثبات بی احتیاط عناد و لجاج بی محل و مکابر و حرق باطل
 نیچه پادشاه لر لجاج و عنادی عزم و ثبات ظن ایدوب تجارت فتح یز
 و نصرت خسارت ایدوب کند و لری و عسکری غرضه تلف و هلاک
حکایت اولنور که تیمور لنگا عقابندن سلطان بوسعید ماوراء النهر
 و خراسانی استخلاص ایتدک در صکره اول خیاله دوشدی که جدی تیموری
 بجهان کیر اولوب اغلب اقالیم ربع مسکونی زینلوی استیلا سینه کتور
 بوهوا ایلده اطراف اذربایجان کلوب حسن پادشاهی رفع و اذربایجان
 فتح ایتکی خیال ایدوب اندن صکره روم و شامی دخی مطلب و مرام ایلدی
 بو خیاله نواحی اردبیل کلیجک عساکرینه غلای عظیم و برف و سرما
 عذاب الیم ایشدی هر چند حسن پادشاه اطاعت و انقیاد بلکه تحمل
 باج و خراج ایدوب تحف و هدایا ایلده ایلیجیلر ارسال ایدوب خراسانه
 انصراف و ملک قدیمیه اکتفا ایتک التماس ایدردی و امرای کاردان
 و صحبای نیکخواه لری دخی بودای عین صوابدردیو القا ایدر لر ایدی استماع
 اتمیوب غلای عظیم دکل ولای پر محنت و بیم ایچنده مصابرت و عناد ایتکی
 عزم شاهانه خیال ایدوب و جدی تیمورده تقلید و اقتدا ایتک تخیل ایدردی
 بی خبر ایدی که عزم بی خرم موجب زوال دولت و ثبات بی احتیاط مودت
 نکال محنت در **حکایت** ایدر لکه آخر عساکری بلای غلا و محنت
 سرما ولای تلفی مقرر بیلوب اگر آرزو مالا یطاق من سن المرسلین
 دیوب جوق جوق فرار ایدر لر ایدی هر صباح عسکرند نقصان مشاهده
 اولنوردی تا که حسن پادشاه ضعف و قلت عسکرینه واقف اولوب
 الغار ایدوب خیمه سنده مست و خراب و بی هوش ساغر شراب یا تودکن

گرفتار ایلدی. **روایت** ایدر که حسن پادشاه غرور و عناد بی محلیه
 سرزنش و توبیخ و کندوسی تنزل ایتد که اول ترفع و لجاج نامناسب ایتد و
 تفریع ایدردی. و اول کمال شرم و خجالتدن سرفروایدوب. فتح سخن ایتد که
 سرموقادر اولردی. حسن پادشاه ایلده بعض عم زاده لری وار ایدی.
 آنلاره تسلیم ایدوب فی الحال طومار عمر بنی دست هلاک ایلده طی و وجود
 آب تیغ بید ریغ ایلده ماصدق لایحی قلدیلس. پس پادشاه عاقل و سلطانی
 کامله لایق اولد که عزم و خرمک ترکبند ترفیق تام. واعتدال مالاکلا
 رعایت ایدوب. نه عزم و ثبات محکمه ضعف و فتور کوستم. و نه خرم
 و احتیاط موقعند بی وجه عناد و لجاج اید. عزم جمله اموره اصل
 و اکساب ایتد که قول فضل در. و اکا عزم الملوك و عزم الرجال دیرلر.
حکایت اولد که مأمون خلیفه نتف الحیه مبتلا اولوب اطباء
 و ندما علاجند عاجز اولمشل ایدی. آخر یختشوع طبیبی کتوروب علاجند
 سؤال ایدیچک. **علاجہ عزمہ من عزم الملوك** دیدی. **روایت** ایدر لر.
 من بعد مأمون خلیفه الن محاسنه ایلدی. و بر وایتد کل ملک
 مرضنه مبتلا اولوب. اطباء علاجی ایچون جمع اولمشل ایدی. اتفاق
 ندمای خاصدن بریسی اول محله کلوب صورت حاله مطلع اولیچک
 یا امیر المؤمنین این عزمیه من العزای الملوكیه دیدی. مأمون اطباءیه
 قالک علاجہ احتیاج قالدی دیوب من بعد کلی یانته کتورمدی.
دور دخی صبر شداید و تحمل عظیم حوادث در هر چند
 صبر جمیع بشره حصن حصین. و ارتقای معالی به سلم سالم در. اما خصوصاً
 پادشاهان کامکاره. و سلاطین نامداره الزم لوازم در. زیرا تعجیل
 و مسارعت و قلت تحمل و میادرتله امور ملک و ملتیه ذلل در. و لو
 دین و دولت خلل لر عارض اولور. که تدارکی حیر امکاندن بیرون
 و اصلاحی دایره قدرندن افزون اولور. اما صبر بردار و مدد که هنی المنافع
 و برطرفد که مأمون العواقبدر. و وعداهی وجود و کرم نامتناهی

بونک اوزرینه جاری در که هر که هجوم شداید و حدوت نواب زمانه
 صبر و ثباتی شعار و قاتی و قراری دستور کار ایدینوب. و حیل و علادن
 حسن عاقبت حصوله مترقب. و فرج و عافیت و وصوله منتظر اولسه.
 حیل و علا در کاهندن ایکی نعمت اکا واصل. و ایکی مراد آنده حاصل.
 اولور. بریسی بوضعی و انتظاری عبادت عدا و لنوب دیوان حسنا
 مکتوب اولور. انتظار الفرج بالصبر عبادت. ایکنی سی حیل و علا
 و عد سین ایجاز. و شدت ذلندن صبر عزت فرجه اعزاز ایلر. که
 اَتَمَّا يُوفِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ فَإِنَّ الْغَاثَةَ

لِلْمُتَّقِينَ. **نظم** کلید در کنج مقصود صبرست
 در بسته آنکس که بکشد صبرست. **بخشی بسیار یعنی عناد در**

تا که مال رعایایه طمع ایتد محفی اولمیه که پادشاهلر غنی اولور
 مقرر در. و فقیر اولور میسر کلد. زیرا اخراج مملکت و غنایم و اعشار
 آنلرک تحت تصرفند در. پس غنایله پادشاهلر وصیت. و غنای
 شرط کمال سلطنت ایتد که مراد اول اولد که اموال بیت المالیه و کندو
 اموال خاصه سنی اسراف و تبذیردن حذر ایلد. که نفاد و قلت خرابی
 سببی ایلده نفسنه طمع مال رعایا عارض اولمیه. و الحق پادشاهلر
 خرج مالده رعایت اعتدال الزم لانم در. نیته کیم بخل و تقیر مضر در
 عساکرک نفرت و تفرقه سبب. و وقت حاجتد بذل ادواح و اتمام
 مهالک ایتد لرند فتور لرینه باعث اولدوخی کبی اسراف دخی غایت مضر در
 و شعرا و مغنیلر و ترتیبات زایدیه. و تجملات بی فائده حددن بیرون
 بخشش و خرجلر ایدوب بیوب اموال فارغ اولدقدن وقایع ظهور
 ایدوب عساکر طلب رزاق و مهمات ایچون احتیاج اتفاق اولونچک
 خلل عظیم ظاهر اولوب. بلکه انقلاب دولت مؤدای اولور. نیته کیم
 خلفای عباسیه زمانده بر شاعر بر بیت ایچون یوز بیک اچمه و بر مغنی
 بر صوتدن اونور بیک دیناد و پرور لر ایدی. خصوصاً مقتدر خلیفه

حدثت سن وانسنا وخدم سببی ایلہ خزان آل عباسہ اولان تحف
 و رغایب عجیبہ و در و جوا هر غریبی نشایه و خادمه بذر و صر
 آید و بی آخر خزان خالی قالوب موالی و عساکر طلبا رزاق آید بجاک
 و زرا عاجز و متحیر قالدیلز **روایت** اولنور که بریلید نیچه وزیر
 تبدیل ایلدیلز مفید و لمادی آخر مقتدر عاجز قالوب موش نام
 خادم اندر مقتول اولدی و آندن صکره دولت آل عباس محلول و محل
 اولدی **التبخی عسکر موافق و اتباع و اشباع مطیع در**
 معلوم اولکه اطاعت عساکر و انقیاد اتباع پادشاهلر لازمدر
 رؤسا و عساکر و امرا و اکابر پادشاهه کمال اطاعت و انقیاد ایتجاک
 یعنی کاهی اذلال و مخالفت ایتک و سرکشک و مباسطه کوسرتمک
 موجباً خلل رشتہ دولت و اختلال نظام سلطنت در جوق واقع
 اولمشدر که عسکر پادشاهه فی الحمله مخالفت ایتکدن شوکت بی بنیاد
 و نظام مملکت بر باد اولوب بوضرک مالی ینه اول مخالفت ایدنلر
 لایق اولوب ضعیف و بیچاره خانمانلرندن آواره اولمشدر و نیتہ کیم
 امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه و کرم الله وجهه
 حضرتہ حرب صفین ده بعض عساکری امر شریفه مخالفت ایدوب
 البتہ حکم دکمک کرک دیو تکلیف ایدوب حکم دکد کفر عساکر بعض عساکر
 حکم دکمک جور در دیو خوارج اولدیلر حتی بعض اصحابی حضرت امامه
 کرم الله وجهه نوع تقصیر رأی اسناد اید بجاک لا رأی لمن لا یطاع یؤد
 و بمثل ابتدا انلاردن صادر اولدی بالآخر عذر اتباع و مخالفت اشیا عدن
 دکیرا اولوب عالم رؤیاده سلطان بارکاه اجتناب محمد مصطفی علیه التحیه
 و الشان **مصرع** علیه صلوٰۃ الله ما هبت الصبا امتکدن متعجب اولدم
 دیوشکایت بیورجیک هر نیچه استرسک دعا ایلہ انلارک حقنہ دعا
 مستجابدر دیو بیور دیلر پس اللهم ابدلنی خیر امنهم و ابد لهم شر امنی
 دیو دعا ایلدیلر یعنی خداوند بکار بونلردن بدل اخیار صحتن روزی

و انلارده بندن بدل شرار مسلط ایلہ **روایت** ایدر که اول کیچک حاج
 ظالم آنه رحمنه دوشدی امیر المؤمنین رضی الله تعالی عنه د عاسی
 مستجاب اولوب اهل عراقه آندن نه شر و ظلملر واصل اولدی معلوم اهل
 عالم در و حضرت امیر المؤمنین اول انلارده سعادت شهادت یتشوب
 جنت علیین و فردوس برین ده صحبت خاتم النبیین و آل و اصحاب طاهرین
 و طیبین ایلہ علی سر موضوعه متکینین علیها متقایلین سعادت یتشد
 و پادشاه حازم عازم اولانه لازمدر که امرای اکابر و رؤسای عساکر دن
 رایحه اذلال و سرکشک استشمام اید بجاک اغماض ایتوب دفع و دفعه
 مشغول اوله **روایت** اولنور که دولت آل سلجوق روم محلول
 اکابر و امرا و اعظم رؤسا سریر سلطنته جلوس ایدن شاه زاده لر
 هو الرینه و هو سلرینه او میسر لر ادنی بهانه سببیلہ سلطنتدن خلع و
 خیمه دولتن قلع ایدوب آخرین نصب و شکوه سلطنتی سلب و غصب
 ایدر لر ایدی چون نوبت سلطنت آل سلجوقک افضل و کاملی سلطان
 علاء الدین کیکاوس بن سلطان کیخسرو بن قلیچ البارسلان حضرتہ ایشد
 و اول شہامت و شجاعت و علوهمت و نفاد عن یمتد افراد سلاطیندن
 پس غیرت و همت پادشاهانه کوسر و مبدأ تعظم و فساد و سرچشمه
 تجر و عناد اولان اوج عظیم بکری بر کیچه ده یساق شاهی و تیغ انتقام
 چکدی صباح امراء عساکر مطلع اولدیلر که سیلاب جمعیت پادشاهیلہ
 حوض سلطنت طولش و خار و خاشاک فتنه اصناف ناسد بتاهی و تنای
 بولش و هراس اصناف ناسده ظاهر اولوب دخی کمنه حدندن تجاوز
 قادر اولوب دولت مستظم و شمل سیاست ملتئم اولدی **قطعه**

از سیاست نظام یابد ملک	بی سیاست خلل پذیر بود
نسق کارهای عالم را	از سیاست ناکثر بود

ید بخي نسب در اکثر احوال نسب عالی پادشاهلر لازم و دود
 قدیمدن اولوق انتظام سلطنت و سیاسته نافع و ملایم دره ذیر نفوس

بشریه کند و امثالنه و اقرانه اطاعت و او امر و نواهیسنه امثال
ایمکن ابا و امتناع ایدر **پس هرج و مرج** و سفک دما و خروج خوارج
جوق و لوب رعایا یا بمال و لوق لازم اولود. اما بر نسل شریف که ابا و اجلاد
سلطنت و حکومتله معروف و خلق خاندانه اطاعت ایدر کلمه مملو
اولیچک کلمه خلافت مجمع و فتنه و فساد و عناد مرتفع اولوب عالم
امن و امان و عافیتله مملو و ورق حال بنی آدم دن آیت رفاهیت مملو
اولور مشهور در که تحت مصر و شام بنی یوب سلاطیندن قولترینه
انتقال ایدوب تا چراکسه آنها سنه کلنجه قولدن قوله انتقال ایدر ایدی
و خلع و نصب و اخذ و غصبدن رعایا و عساکر خراب و ملشرایدی
سرعت عزل و قتل سلبدن امر سلطنت قبولندن تمنع ایدر و ملشرایدی
حتی مرحوم قاضیه غوری بی اجلاس ایدر کلرند امتناع و ابا ایدوب
بکا سلطنت کر کز دیو فریاد و بکا ایدر دی قایت رجی نام امیر تخت
اجلاس ایدوب **روایت** ایدر او نور دیو محکم مشیت اورردی
و نفاد امر سلطنت و قلت و قار و حرمت و شوکت اول مرتبه ده ایدی که
اجلاب چراکسه ظلم شنیع ایدر که متظلم اولان سلطان صاغ اولسون
دیسه استمرا و تسخر ایدر لر ایدی و سلطان محمود بن سبکتگین یوقدر
شهامت و شجاعت و سیاست و عدالتله یینه قصور نسب ایلله مطعون
حتی فردوسی طوسی شهرنامه جایزه سن استقلال ایلد که **مثنوی**

اگر شاه را شاه بودی پدر	پسر بر نهادی مرا تاج زر
چو اندر تبارش بزرگی بنود	نیارست نام بزرگان شود

دیو هجو ایلدی و الحمد لله تعالی که بوعهد میمون و تاریخ مبارک که
خصال بزوره نک جمله سی حاصل لاجرم عالم کمال رفاهیت و اصل اولشد
پادشاه سعادت پناه منسوب شریف و دودمان عالی دندر که جد برجده
لوی استعلا لر و ج آسمانده خاف و ذل استرقاق تا آدم اجداد و اعمام
بزرگوارندن مابین بعد المغارب و المشارق در و بومعنی ایلله اطراف

ربع مسکون اول قدر مملو و مشکوندر که مولانا فاضل عبد الرحمن جامی قدس
خراساندن پادشاه ملک سرفرازی سلطان مجاهد تاری سلطان مجاهد
آثار الله تعالی برهانه کوندر دوکی مکتوب منظومند بو و جمله خطا

ایدر مثنوی ای ترا ذوق علامسند	ملک موروث تو آبا عن جد
اصل تو تا بآدم ار شمرند	همه مسند نشین و تاجورند

اطاعت عساکر و امرا و تأدب و تخضع رؤسا اول مرتبه ده در که آیدن
زیاده متصور و ممکن دکلر و بوقفیر قلت بضاعت و کثرت اضاعت ایلد
کیومرث عهدندن بوزمان میاد که کلنجه کیت تواریخن مسطور و اخبار
و حکایتلری منظور اولان معتبر و لئالردن احوال و حکایات و اوصاف
و روایات علی قدر الطاقه تحصیل ایشدر بود و لیت مبارکه آل عثمان
ابقاهم الله تعالی الی آخر الزمان عهدند اولان اطاعت و انقیاد عساکر
و تأدب و تخضع امرا و اکابر بردولتد واقع اولمشدر الحمد لله علی ذلك
امرا و وزرا و اتحاد عساکر و افراد و اجناد و عالی و اصاغر جمله سی درون
دل و جانندن کمر عبودیتی بر میان و امثال او امر و نواهی انیمکه مفتر و مباه
اولمشدر جمله امرا و وزرای آن واحده تغییر و تبدیل پیور سه لری هیچ احد
ذره قدر اول آفتاب سلطنته مقابل اولوق احتمال دکلر جمله عساکر
و اجنادی فرضا تیغ سیاسته عرصنه قیلسه بر فرد کردن خلافتی اوزانوق
نصویر کلر اکثر ملوک و سلاطین سابقین بر امیر کبیری یا وزیر خطیری
عزل یا قتل ایتک استسه لر نیجه حیل و تدبیر ایلله صورت مراد لرین
آینه وجوده کتور لر ایدی چون کلمه سلاطینک نفادی و امر و عساکر
اطاعت و انقیادی موجب انتظام احوال و دافع فتنه و اختلال در هیئت
بواطاعت و انقیاد امر حای البلاد و العباد الی یوم الحشر و المیعاد موجب
و ممدود باد محمد و آل الاحقاد معلوم او که بوخصال الذ ضروری و لمیان نسبد
اماننا فعدر و کتب بسیار موافقت عساکر خصال باقیه در حاصل اولور کتاب ثانی
بعون تمام اولون کتاب ثلثه شروع اولند و الله تعالی و هو فی و نعم الرقیق



سابقا ذکر اولندی که پادشاه کامل طبیب حاذق کبی در ورعایا
جسد کبی در. و طبیب لازم در که امراض بدن قاج در. و علاماتی و اسباب
ندر. و علاجاتی نیجه اولور بیلله. کذلک پادشاهه دخی لازم در که مزاج
مملکت صحیحی که حد اعتداله اولما سندن عبارتدر. و مرضی که اعتداله
اعتداله. و انضلاحدن اختلاله خروج ایتمکدر نه ایله اولور. وینه
اعتدال اصلی. و انضلاح حقیقی سنه نه تدبیرله رجوع ایدر معلوم اوله
و بوساطتک جزو علمی سیدر. بوندن صکر همّت و عزیمت ایله علمی علمه
کتور و ب. مملکتک نظام موجود. و صلاح حاصلی بقا و اطالة و اختلال
عارض و اعتلال طاری وجود مملکتک کلمش ایسه. آتی فنا و ازاله ایلیه که
پادشاه کامل. و خلیفه عالم عامل ذمیک اکا صادق اوله. پس معلوم
اولسون که تمدن که طوایف مختلفه. و امم متباینه نک اجتماعدن
و تألف و انتظامندن عبارتدر. مادام که هر طایفه مرتبه لایق و متر
موافقند اولوب عمل مخصوصه مشغول اولوب. مال و جاهدن مستحق
اولدوغی مرتبه یه ایصال اولنه. مزاج عالم بوندن سببی ایله اعتدال و اصل
و اعتدالدن بری و سالم. و الفت که میان اصحاب دولته منعقد اولمشد
قایم اولوب. اول الفتک لازمی و لان غلبه و استیلا دخی دایم اولور.
زیرا مقرر در که هر دولتک ابتدای برطایفه اتفاق ایدوب. نظاهر
و تعاوند بدن واحدک اعضایی. و جسد معینک جزای کبی اولغیله

اولور. زیرا هر شخصک بر مقدار معین اوزره قوتی وارددر. اما مجموع
اولوب هریره کلیجک هریری قوتندن زیاده اولور. پس طایفه قلیک
اتفاقا یمکله طوایف کثیره غیر متفق یه غالب اولور. کورنری که
هر طایفه برد ولتک اصحابی در. رعایا سنه نسبت عشر عشر کلد
اما بوندلار متفق رعایا غیر متفق اولغیله بوندلار غالب و حاکم
آنلار مغلوب و محکوم اولور لر **مصراع** آری باتفاق جهان بی توان کرفت
تجربه ایله معلوم اولمشد که اول دولته اصحابی اتفاق و تعاون
اوزره اولغیله خلل و ذلل دن مصون و مأمون اولور. بعد
تفرقه و ذو هوالتی اصحاب دولته عارض اولغیله ضعف و فتور
یوز طوبیوب آخر متلاشی و منهدم اولور. و بوندک مثالی دول منفرد
و سلاطین سابقه ده چوقدر. جمله دن دیار مغرب و ولایت اندلس که
لطایف هوا و عذوبت ما و خصب و رخا. و حسن و بهاده نمونه خبت
اعلادر. و اویل اسلام ده پادشاهی برو عسکری موافق و یک هوا
اولغیله اطرافندن فرنک لعینه غالب و دایما آنلار مغلوب
بوندلار طالب ایدیلر. چون سنه هجرت اربعه ایله حد و دینه و اصل اولد
اتفاق و اتحاد یرینه اختلاف و افتراق کلوب. **بیت**
کلدی تألف یرینه افتراق کدی وفا کلدی شقا و شقا
هر رئیس بر ناحیه ده استقلال اوزرینه سلطنت و بری برینه
عداوت و خصومت ایدیحک دشمن بدین غلبه یه باشلیوب اطرافدن
بلاد عظیمه یه مستولی اولدی **شعر** و هی الجزیر خطب لا عزاء بها
هوی له احد و انهد غدان
و این قرطبه او این جیان
عسی البقاء اذا لم یبق اکان
فصل بلیسیه ما حال مرسیه
قوا عدکن ارکان البلاد فما
و بوجال مستقر و مشدد بلکه
یوما فیوما متزاید و ممتد اولدی. تا که عدد سنین هجرت حساب اسم
قابضه و اصل اولیجی عسکر فرج نخذول بالکلیه اندلسی تحت تصرفنه

دخول آید و ردی. غرناطه تختگاهند اولان اساس دولتند و بالکلیه
منهدم و ملوک و امرا و رعایا جمله سی قتل و اسیر آراستند منقسم اولدی
و ارباب اشارات لامعه و علماء جفر جامعه دیدگری معنی که سنین هجرت
عدد اسم قابضه و ارجحی ملت اسلامیة متبدل. یا مذهب حق متحول اولو
باطل حق ازاله. و اماطه و تمام عالم یا اکثر بنی کفر و ضلال احاطه اید
دیرلر ایدی. اول نواحید ظاهر و باهر اولدی. و اتفاق عجیدر اول خدود
شرق جانبند بعینه خلاصه ایران اولان عراق و اذربایجان پادشاه
سلطان یعقوب و فات ایدوب. امرآ بایند ریه آراستند تفرقه کله.
و اختلاف عظیم واقع اولوب. پادشاه زاده لری عزل و نصب و عهد
و خلع ایتمکله دولت لرینه خلل عظیم عارض و ضعف قوی طاری اولو
بالاخر اسمعیل بن حیدر اردبیلی که اجدادی مشایخ عظامدنا و بغیلة
عوام اتباع ایدوب خروج و ذروة سلطنة عروج ایدیک غلاة شیعه
و رفض بالغ الی الاحاد طریقه سن اظهار و اعتقاد ایدوب. بعد اوزبک
خانی شاهی بیک دن ولایت خراسانی دخی استخلاف ایدوب تمامت ایران
و دیار بکر و عراق عرب و لایتلرین بدعت و ضلال. و علما و صلحای
زجر و نکال و قتل و استیصال ایتمکله مال مال ایلدی. بو ولایتلردن
اسباب و آلات بدعت و ضلالت ساخته. و رسم اسلام و سنن سید الانا
بکلی برانداخته اولدی. و اسماعیلک ابتدای استیلاسی مذهب ناحق عبارتیک
عدد حروفه موافق اولدی. که سنه ست و شصت و نه در. و اسم قابض عدد
حروفدن اوج ییل صکره اولدی. و شوکت اسلام و ایمان رایات آل عثمان
سایر سندن اولان ولایتلر منحصرا اولدی. و الله غالب علی امر مقصود
و مرآه. و خلاصه کلام اولدر که بودین اسلامه عارض اولان امور شنیعه
و حالات قطیعه تفریق کله و تباین اهویر و اختلاف ارکان دولت
سببی ایله اولدی. و ارباب تجارب دیمشلدن که حفظ سلطنت ایک نسنه ایله
اولور. بری اتفاق امرا و اجناد. بری اختلاف اعدا و اصداد شیخ سعدی

بیورد که چون اعدا متفرق اوله. سن جمع اول. آنلار جمع اولور لر سه سن
تفرق دن اندیشه قیل. و ملک حازم دشمنلر آراستند اختلاف براغوب
عساکر و اجناد جمعندن مستغنی اولوب. سیر بنی علیه الصلو و السلام
مذکور در که چون کفار قریش قبایل عربی جمع ایدوب. حضرت علیه الصلو
و السلام قصد نه مدینه منوره نی محاصر ایلدیلر. نفیم بن مسعود
اشجعی اول ائشاده شرف اسلام ایله مستسعدا و لمشیدی. هنوز اظهرا
ایلمدن کفار آراستند تفریق کله براغوب. الحرب خدعه مضمونیه
عساکر کفاری دفع ایتمک استدی. بنی قریظه که یهوددن بر قبیل ایدی
مدینه قریبه متوطنلر ایدی. جناب رسالت پناه صلی الله تعالی علیه
وسلم ایله صلح ایتمشلر ایدی. کفار قریش و قبایل اعراب که احراب
تسمیه اولمشلر ایدی محاربه یه کلجیک آنلار دخی عصیان ایلدیلر.
اهل اسلامه محکم ضرورت و مضایقه اولدی. نیت یکم حق جل و علا
حکایت بیورد که اذاجا و کم من فوقکم و من اسفل منکم و اذراغت
الابصار و بلغت القلوب الحناجر. آله. اولاسادات قریشه واروب
یا معشر قریش سزله صدق موالاتم. و محمد معاد اتم معلوم کن در.
سزله بر نصیحت مشفقانه ایتمک کلام محبت اعتقاد. و قولی تصدیق
ایدر سکوز ذکر ایلیمین دیدی. سادات قریش قولک مقبولدر. سوبله
دیجیک اشتدم قریضه محمد ایله صلح ایتمشلر. سزرن بعض کمنه لری
رهن آدینه استیوب محمد ویرم جک و لمشلر. اول دخی قتل ایتسه کرک
زنها درهن آدم ویرمیه سز دیدی آنلار قبول ایلدیلر. بعد قریضه یه
کلوب یا معشر قریضه سز بر نافع نصیحتم وارد. قبول ایدر سکوز ذکر
ایمین دیوب آنلار دخی سوبله نصیحت کله عامل اولور زدیجیک دید
قریش و احزاب مدینه ده ساکن دکلر. بر ایکی کون محاربه ایدیلر. اکثر هو
ظفر بولر لر ایه چیقوب و لایتلرینه کیدوب امین اولورلر. اما سز
بوولا یتم ساکن سز. آنلار کتد کدن صکره محمد سزرن انتقام استسکرک

سرخود اکا مقاومت یافته که قادر در کسری بخون اندیشه عاقبت ایتمز سر
 ایتدیله که اندیشه عاقبت نیجه ایدیم. ایتدی رأی صوابا ولد که
 قریشدن رهن آدم استیه سر که تمام ظفر بولوب نخدی دفع ایتنیجه
 سزی قویوب کتمیه لر. بوفکری صوابا کوردوب قریشدن رهن آدم استدیله
 سادات قریش کوردک نعیم اشجعیسک کلامک صحیحی ظاهرا ولدی
 وقریضه نک محمدایله اتفاق نهانیسی واراید وکنده شبهه قائمادی
 دیوب رهن آدم ویرمدیلر. قریضه دخی رهن ویرمدکلرین استماع ایتدی
 ایشته نعیمک کلامی حقایق دیوب قریشته نصرت ایتدیله. آرا لرنده
 تفرق کله. وبتجادل واقع اولدی. جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم
 وکافه مسلمین ضرد اتفاقا لرندن بفضل الله تعالی خلاص بولدیله.
و حکایت مشهوره در که اسکندر یونانی دارا بنی دارایه غلبه
 ایدوب ایران ملکته ظفر بولجی عجم شهراده لرندن نیجه کسمنه واراید
 اسکندر آنلاردن متوهم ایدی. وقتل وابقالری آرا سندن متردد
 اولوب آخراستادی ارسطاطالیسه مکتوب کوندروب دیدی که
 انبای ملوک فارس وایراندن نیجه کسمنه واز هربری فردیها ایله
 موصوف و شجاعت و شهامت ایله معروفدر. اگرچله سن قتل ایدرم
 اراقت دماء ناحق ایتکدن احتراز ایدرین. اگر عفو وابقا ایدرم
 بن کند وکمدن صکرم هضت و خروج ایدوب انتقام عجم ایچون مرزوق
 ممالک روی زیر و زیر ایدر لر. پس حکیم کامل لطف بیوردوب سفر جمعی
 اختیار ایدوب کلوب بومشکلی حل اید. حکیم ضعف وشیب سببندن
 کلیموب اعتذار ایلدی. **بیت** بری و ضعف شیب و آلام روزگار
 نکداشتند بر من مدحت نکار بای. اول فرزند معذور و بیوره. و سوال
 ایتدی مشکلاک جوابی بود که خون ناحق دو کمک شرعاً و عقلاً
 محظور و محذور و محرم و ممنوع در. و لکن اول شاه زاده لراک
 هر برینه بر ولایتک امارتن ویروب هیچ برین یکی سن تحت حکومتند

ایلیمه که بالضروره آرا لرنده تفرق کله واقع اولوب هربری آخردن
 متوهم و آنک ضررین دفعنه مشغول اولسه کراک. و سندن صکرم اولاد
 و اعقابک ضرر لرندن امین اولسه کراک. فی الواقع حکیم دیدی کی اولی
 بری برینه اشتغالدن آخرا بنظر ایتکه بحال لری ولدی. و آنلاره
 ملوک طوایف دیر لر. و اسکندر دن صکرم دورق یوز سیله دل
 حکومت ایران آنلارک ضبطند اولوب ملک روم آبادان اولدی.
 چون مراراً مقرر اولدی که پادشاه ده عدل الزم لازم در. اما دنیا
 بختندن زیر عدل توفیر خزینه بی مؤدی در. زیر اخرینه عارت مملکت
 حاصل اولوب مملکت که خراب اوله مالدن بی نصیب. و خلقی غنادن
 بی نصاب اولسه کراک. و عارت مملکت عدلله اولور. **مثنوی**

بر و پاس درویش محتاج دار	که شاه از عیّت بود تاج دار
رعیت نشاید به بیداد گشت	که مرسلطنت را بپاهند و گشت

چون میز ظالم زمستانده جورله دهقانک کاوین آلا. قابستان ایچی
 عشر محصولات اکا قندن حاصل اولور. برد فعه باز رکانک مالنی ایچی
 علی الدوام مال و کمرک نیجه عاید اولور. پس متصل رعایایه زرع
 ایتدر مک کراک تخم بوله مرلر سه قرض ویرمک کراک بقر ذراعکاری
 هلاک اولدیه تحصیل ایدوب ویرمک کراک. **حکایت** اولنور که فرعون
 لعینک عادت بیوایدی که دیار مصریه زرع اولند قندن صکرم ایکی معتمد
 کسمنه یه ایکی اردب بغدادی ویروب بریسنی اعلا ی مصر. بریخی دخی
 اسفل مصر ارسال ایدر. و اراک کوردک بر اردب بغدادی که جک زمین
 خالی قالمشید. اول ایکی معتمد تمامت ولایت مصری کشت و تفقد
 ایدر لرایدی. بر اردب آلو رخالی موضع بولنور سه فرعون لعین اول
 نواحینک کاشغلرین و امناسن و زرع اوزره منصوب اولمش مشد
 و معتمد لرین قتل ایلدی. بوسیاست خوفدن هر سال دیار مصریه
 زرع ایله مال مال اولودی. اما آخرت نفی ظاهرد که القسطون

علی منابر من نور چون بوخانه دن سفر اولنه پادشاه وکدایکسان
 ودرویش و توانگر مساوی اولور عساکری جهان صحرائن طوین پادشا
 حق درگاهنه تن و تنها کوردکه ویرنه مایقول و یائیتنا فرزند
 پس پادشاه عاقله لازمدرکه شمدیکی مال وجاه و شوکت و سپاه
 و شکوه سلطنت و وسعت مملکت مغرور اولیوب اول کوفی یاد الیه
 که تحت پاکدن تحت خاکه بی خادم و انیس و قادم و جلیس اولسه کرد
 قولرندن نوکر لرنندن یا شده بر فرخ یوق خدمتکار جان سپار لرنندن
 قتله دیار دیدار دکل نیت کم دیشلر **بی**

بود کاویند لرنندن یا نکل بر کشتی یوق	یکم بونجه سفر در که اختیار ایدک
پس اگر پادشاه عادل اولورسه	نیت که زنده اوله شاه در سپهر خجاست
چو رحلت ایلطوبی له و حسن مآ	و اگر دست نظلمی و اذیتی آچمش

ورعایای سوخته یه شرر شرصا چمش اوله و حق اکا ویرد و کی نعمت
 ینه عصیاننه آلت و اوقات عزیز سن صرف عشرت و بطالت ایتمش
 اولوب اموال رعایای مساکینی تنعمات بی انصافنه مصروف و بذل
 مال فقر و ضعفای تمکله سخا و کرم ایلد موصوف اوله **بی**
 خورد آب از نم چشم یتیمان میوه باغ چکد خون دل بوی زنان از مرغ برآ
 فردا عقوبت زبانی بی رحمدن نلر کوره و غسلین ز قومن حچیمد
 نلر نوش اید نیت کیم بعض ظلمه و فسقه ملوک مست هلاک اولنجو دیشلر

چون بوقت نزع روحش یافت عزرائیل	بردیش ز مهر بر آقا غار ش بشکند
کاسه داران جشم آمدندش پیش باز	ناشراب دوستکامی در کاه ش بشکند

و پادشاه لبیب دوروزه امهالی اهل صانیه و شفقت و داد ایقکدن
 او صانیه و دایما غضب قهار مطلق یاد و سرای عدلی آباد اید
 پس عدالتک شرطی و ارکانی و پادشاه عادل رعایتی لازم قوانین در
 ذکر اید **شرط اول** بود که جمله خلائق متساوی طوین زیرا
 خلائق عالمه نسبت عناصر اربعه کبی در آدمه نسبت چون عناصر

و متساوی و متکافی اولیجه مزاج آدم صحیح و ملتئم اولم کذلک
 افراد متساوی طوینسه مزاج عالم صحیح و منتظم اولم پس عناصر بدن
 عالم دخی عناصر بدن آدم کبی دورت در **اول** اهل قلم کما
 و قصه و کتاب و حساب و طب و شعر و منجم و مهندسلر و یونلر
 آب منزله سندن در زیوا علم حیات ارواحه مؤدی در آب حیات
 اشباحه مؤدی اولدوغی و من الماء کل شیء حی **ایکجیسی** اهل شمشیر
 که امر او بهادر لر و سپاهیلر در که ضرب شمشیر و استعمال کمان و نیزه
 ساحه ملک و دینی اعدای کفر کیش و بدعت آیین دن حفظ و حراست
 و نفوز و اطراف مملکتی متعددیان بی انصافدن ضبط و حیات ایدر لر
 اگر بوطایفه نکل معان شمشیری و ملیه عالم ظلام ضلالتده اسیر
 و گرفتار اولوردی و اگر آب تیغ ایلد باغ مملکت سیراب و ملیه هیچکس
 شجره امن و اماندن برخوردار اولمزدی بوطایفه آتش مثالنده در
 وجه مناسبت روشندر **اوچجیسی** طایفه تجار و مستجلبان
 بضایع و ارباب حرف و صنایع در که انتظام معاش ایچون تجار مسافه
 بعید دن اسفار شاقه ایلد جلب بضایع ایدر لر و ارباب حرف
 لیلا و نهار تحصیل مهمات صنایع ایدر لر و حاجات خلق حاصل
 و مراتب هر کس کند ویر و اصل اولور و بوطایفه هوا کبی در که حرکت
 ترویح ارواح و استراحت اشباح حاصل اولور **دور و پنجیسی** طایفه
 زراعتکر و اکجیلر که خفر و حرث اراضی مزارع و تعمیر ضیاع و انشاء
 جنینات و کروم ایلد خاکدن انواع حبوب و شجر و تاکدن اصناف
 ثمار که مرغوب قلوب در تحصیل ایدوب اقوات ناسی حاصل و انواع ثمراتی
 و فاکهه ممایختیرون مقتضای سجنه خلقه و اصل ایدر لر و کاسب حقیقی
 بونلار در که صرف اوقات ایدوب خاک سیه دن تحصیل اقوات ایدر لر
 و سایر طوائف کسب غیر تناول و اشیای مکسوبه غیر آرا لرنده
 اداره و تبادر ایدر لر و بوطایفه تراب کبی در که منافع جمله بونلار دن

حاصل اولوب ثابت اولدوغندن غیري هر کشتی بونلارک یوزین باصفا
 بونلاره دیمه اوررینه آنلار قایم وثابتدر و نیت کیم بعض عناصر دین
 آخر غلبه ائسه موجب مرض و مورث علت و عرض اولور کذلک
 بوطایفه نیک بعضی غلبه ایلسه مزاج عالم خلل پذیر اولور مثلاً اگر خلق
 سپاهی اولوب ارباب صنایع و تجارت بضایعی آرزولسه و علی هذا القیاس
 و کذلک بوطایف بعض آخرک علنی ایلسه ینه مؤدی فساد در
 مثلاً امرا و سپاهی لر تجارت و حرفه اشتغال ایلسه لر **حکایت**
 اولور که کسری هرگز بعض وزیرانی عرض ایلد یلکه در یادن تاجر لر
 کلدی و افر بضایع و جواهر لر و اگر پادشاه ایچون اشتر اولور
 ینه عالی بهایه صایلوپ بچندن مبلغ عظیم اولور مقرر در جواب
 یازدی که خوجل و علا بره سلطنت و امارت احسان ایدی و بعض
 رعایا من کسب و تجارت روزی قلدی اگر بر تجارت مشغول اولور
 سلطنت و امارتی کیم ایلسون و کسب و تجارت اهلی اولانلر ینه مشغول
 اولسونلر زهار بونک کیمی افعال دینه که سنک دفات اصل و نسبکه
 و قباحت جبلت حسبکه دلالت ایدر من بعد بره اعلام اتمیه سن والا
 عرضه تیغ انتقام اولور سن پس بوجله تحریر اولتاندن معلوم اولدی که
 اشخاص و طوایف مدینه بری برینه تعاون ایتمک کرک و حکم بوقاوت
 بیان ایدوب عربی عبارت ایلد دیشلر که **فضيلة الفلاحين التعاون**
بالاعمال فضيلة التجار التعاون بالاموال فضيلة الملوك
التعاون بالاراء والسياسة فضيلة الاخصيين التعاون بالحكم
الحقيقية ثم هم جميعا يتعاونون على عمارة المدن بالخيرات
والفضائل فقیر ایدرین فضيلة الاجناد والعساكر بخوض الحروب
وحفظ الثغور بولکه دخی الحاق اولنسه و جهدن خارج دکلدر
 شرط ثانی اولدر که بوطوایف تکافو و تساوی اوزرینه اولدقدی که
 اهل مدینه یرعموما نظر ایدوب هر بری استحقاق و استعدادی قدر

رعایت اولنسه و بنی آدم دخی بواستبار ایلد بش قسم در **قسم اول** اولدر که
 خیر بالطبع اولوب و خیری غیره دخی متعدی اوله علمای شریعت و مشایخ
 طریقت و عرفای حقیقت کبی و بونلار خلاصه افریش و نقاوه عالم
 و غایه علت ایجاد کارخانه بنی آدم در و مطرح انوار ازل و مطمح انظار
 لایزلی بونلار در و بونلار رهاری و غیره لر لیلی و ضیافت ایجاد در و
 مهمانخانه عالمدن بونلار مقصود و سایر طفیلی در **بیت**
 بیا که مایه لطف کرد کار جهانرا . . . تومیه مانی عالم درین میانه طفیلی
 و حکما دیشلر در پادشاه سعید اولدر که علاقه ارتباط و اختلاط
 بوطایفه ایلد ایلیوب مراجعت و مشاوره سن بونلار ایلد قیله بوطایفه
 سایر طوایفه غالب و حاکم و اقتدا و اقتفاسن آنلاره دایم و قایم ایلد که
 نشاء دولت حقیقی بودر فقیر ایدرین طالب دنیای دونی و حرص جا
 و مراتب اولان علمای رسوم که آنلاره علماء سوء دیرلر و صوفیه ظاهر
 آرای که بونلاره متاکله دیرلر بونلار خارج در پس پادشاه حارمه
 لازم در که صحیح العیار ایلد قلبی وزن و خالص ایلد مغشوشی تمیز ایلد
 کند و یر ملازمت ایدن علمایه حصر نظر و قصر بصر ایمیوب ذواب و اضرار
 و کج فراغت و کثافت قطع طمع ایدن علمایه طالب و فقیر اولدیشلر

قطع قل الامیر نصیحة	لا ترکنن الی الفقیه
ان الفقیه اذا اتی	انوا بکم لا خرفه

و تربیت فضلا اکابر سلاطین و امرا ایچند مرغوبدر مولانا جلال
 دوانی فضل ایدر که رکن الدوله حسن بن بویه دیلی که عراق عجم
 پادشاهی ایدی و ری شهری تختگاه ایدی و تربیت علما و جمعیت
 فضلا ایلد ملوک و سلاطین ایچند ممتاز ایدی و اول زمانده
 کفار و موم اهل اسلامه هجوم ایتشیدی رکن الدوله اکامق ابله
 ایدوب منصور و مظفر اولدی دفعه ثانی ده روم ینه هجوم
 ایدوب لشکر عراق هزیمت و افراق اوزره اولوب بعضی اسیر اولدیلر

قیصر دهم اسراچی و کونه کتودوب رنی شهر ندن ابونصر نام برکست
 بولنوب اکا ایتدی سکا بر خردیم پادشاه کوز رکن الدوله یانها
 ایدر می سن ابونصر ایتدی علی الرأس والعین پس تکفور ایتدی حسنه
 دیبه سن که قسطنطنیه شهر ندن اول نیت ایله چیدم که عراق ولایت
 خراب ایلیم اما چون سنک سیرت احوالک تفحص ایتدم بیلدم که اقاب
 دولتک عروج و ممکن امکان اولان سعادت لک حیرت فله خروج ایتک
 اوزره در بر پادشاه که ندما سی علم و حریف میدان و کاسی فضلی ناس
 اوله ابوالفضل بن عمید و ابوجعفر حاذن و علی بن قاسم و ابوعلی ساقی
 کبی آنک دولتی تزیید و سعادت قضا و اوزره اولوق مقرر در و ارباب
 دولت و اقباله تعرض مقتضای عقل دکلر و اول سببدن قصد مدد
 رجوع ایلدم و اول پادشاه که ندما و مصاحبه اری اراذل و اصاغ و ضا
 و مسخر اوله دلیلدر که سهم سعادت دن بی نصیب و کوب دولت
 و اقبالی غروب فریدر نیت کیم شاعر دهم مولانا ذاتی **حکایت**
 ایدر ایدی که ابتدای ظهور مد سلطان قورقود بن سلطان بایزید
 خدمتی شهرزاده ایکی مدح ایتدم مقبول طبعی اولوب بنی ندما سلک
 نظم ایتک استدی اول شاده شهرزاده دریا سار ایله تفریح ایچی
 کشتی یه سوار اولدق شهرزاده نک بر سازند ندیمی و آبی بر سر کشاده
 صندوقه قویرلر رسی مقرر ایله بالایه چکوب دفعه قویویرلر
 دریا یه دوشوب جامه لری تر و کندوسی زیر و زبر اولور **مصراع**
 جامه های کهنه او ترشد و خود تر نشد خلاف مضمونی اوزره اظهار
 تالم و اضطراب و شهرزاده یه دشنام بچساب ایدوب شاهزاده قهقهه
 خند ایدر ندیم ترجمه لرین چیقاروب صوین صیقرا نغمه شهنشاه
 جدید و خشک جامه لر چیقار تکرار سازی الله آوب صندوقه کیرد
 دعای نامقبول کبی بر مقدار بالایه چکوب و قضای بد کبی نازل اولوب
 غرقه آب و مبلول الجسم و الثیاب اولور اول نینه دشنامه آغاز

جامه های

و شهرزاده خند قهقهه ایله دهن باز ایدر و آخر نهاره دک کشتی سایر
 و بوحالت شهرزاده ایله مسخر آراسند دایر اولور بن چون بوحالی
 مشاهده ایلدم بیلدم که پادشاه لر ایچده فایق و تخت سلطنته لایق
 دکلر اکا خدمت ایدنه نکیت خادم و اکا ندیم اولان باله خرم نادم اولور
 دولته انتظام و ندما متفی اختیار ایتدم فی الواقع نجم سعادت ریزان و تخت
 سلطنت آل عثمان آندن کریزان اولدی بزکله لیم اقسام بنی آدم بیاننه
قسم ثانی آنلار در که کند و لر خیر اوله لر اما خیر لری کند و لر مختصر
 اولوب آخره متعدی و منتشر اولیه و بوطایفه او کیدن ایچی متاخر
 که آنلارک چهره احوالی حلیه کمال و اکمال ایله حالی اما بونلر کماله متحلی
 اکا لادن خالی در پادشاه بوطایفه بی دخی مرغی و مصالح و حاجت لر مقتضی
 ایتک کرک **قسم ثالث** اولدر که بالطبع نه خیر و نه شریر و لوم استعدا
 ایکی جهتن خارج دن نقش پذیر اوله و پادشاه بوطایفه بی ظل حمایت
 آسوده ایتد کند صکر تحصیل خیر و کماله تحریص ایلیه امید در که استعداد
 فساد دن محفوظ و برکت عانت ایله خیر و کمال دن بهره مند و محفوظ اولور
قسم رابع آنلار در که بالطبع شریر اوله اما شر لری کند و لر مختصر
 آخر مجاوز و متعدی اولیه و بوطایفه تحقیر و اهانت ایتد کند صکر
 مواعظ و زواجر و ترغیبات و ترهبات ایله بشارت و انداز ایدر لو که
 مقتضای طبع لری اولان شر دن انابت و داعی خیر نداسنه اجابت ایدر لو
قسم خامس آنلار در که بالطبع شریر و شر لری آخر مجاوز و تأثیر
 ایدر و بونلار اخس خلایق و اسفل طبقات انام در و طبقه اولی یه
 ضد کامل و تباین تام دیرلر و بونلار دخی نیجه مرتبه اوزره در بعضی
 که نسبت ایله اعلا سیدر فی الحله طبعندن خروج و درجات خیر
 عروج ایتک مکانی وارد در آنلاری انواع زجر و تادیب ایله اصلاح
 و تهذیب ایتک همت ایتک کرک بعضی آخری که امید صلاح و شایسته
 رایحه نجا حلی یوقدر اگر شری کامل دکلر ایلر آنلار ایله مدار است

ایتمک کرک. و کر شری شامل ایسه. ازاله شر لری عقلا و شرعا واجبدر.
 و دفع شر دنی نیجه طریق ایله متصوردر. برسی جسددر. و اول اهل
 مدینه ایله اختلاطدن منع قلمقددر. ایکنی سی قیددر. و اول تصرفات
 بدیندن دخی منع ایتمکدر. اوچنخی سی نفیدر. و اول سکون مدینه و دخول
 تمدن ایتمکدن منع قلمقددر. اگر بوا مور ایله شری مندفع اولنر سه.
 حکما قتل جایز میدر. دکلمیدر. اختلافا یتشلددر. اما اظهار قول بودر که
 سبب فساد اولان عضوینی قطع ایتمکله اکثفا ایوب قتلنه اقدام
 ائمه لر. مثلا قطع یده ایله. و لو طینک قطع آلت تناسلی ایله اکثفا
 ایدر لر. زیرا شری و ضری بونکله منتفی و منعدم اولیجی بنیان حقیقی که
 وجود انسا نیدر. بالکلیه منهدم ایتمک مناسب دکلمر. مکرر دفع
 ضرر قتلدن غیر ایله مندفع اولمیه. اول تقدیرجه. آخر الداء الکی
 مضمونیه عمل اولنه. و الحق بوا مورده شریعت حقه ائقفا و آنک
 حدودند و قوف رسوی ایله اکثفا اولنه که. و من یتعد حد و الله فقد
 ظلم نفسه. شرع شریف قتل بیورد و غنه ترم اولمیه. و لا تأخذکم بهما
 رافه فی دین الله. و شرع قتل تجوین ایتدوکی یرده سیاست و ضبط عملکنده
 دیواراقت دمایه اقدام اولمیه. و بعضی امرای عصر شیطان تسویل و القا
 ایدر که بوزمانه شریعت مطهریه ائقفا و طریقه محموده محل حدو
 و زواجری ایله اکثفا اولنور سه. اصلاح عالم متعذر اولور. زیرا شری
 اهل فساد و حرامی. و قطاع الطریق متکثردر. و بوشویل باطل و تخیل
 عاطل. اراقه دمایه مشغوف. و توهقات و ظنون ایله تعذیب خلایق
 ایتمک همتلرین مصروف ایدر لر. و بویصور کاسد و خیال فاسددر. **قطعه**

سیاستت بکان رسم معدلت نبود	که تابقین نشود خون کس نشاید بخت
بهر دیار که حکم از ره بکان باشد	بزود زود باید زان دیار بخت

حکایت سلطان سعید نورالدین شهید حضرت بکری قدس سره مصل
 شهریه مالک اولیجی. آنک جامع کیرین بنا اتمک شروع ایدمیک منلا

عمر نام بر عالم عامل. و متقی کامل و اداری. آنی امین بنا ایلدی. و آنلار
 شمدیکی زمان کی عمارات و معابد بنا سنه سپاهیلردن. امین بنا اتملردی.
 چون بنا تمام اولدی. بعضی اهالی شهر منلا زاهد عمر تکلیف ایلدیلر که
 پادشاهه انفا ایلیه که بر مقدار سیاست اجرا ایدر که محض قوانین شرعیه ایتمکله
 اهل فساد طغیان کلمشدر. منلا عرض من مکتوبن بومعانی تحریر ایدمیک.
 نورالدین شهید حضرتن جواب کلودر که دین اسلام. و ملت نبی مکمل علیه
 الصلو و السلام که نور الهی اندن لامعد خاتمه ادیان. و اکل شرایعدر.
 حاشا که خاتم ادیان که دین خاتمدر. خیرات مجمع. و افضل شریعت
 استعمالیه شرور و مفساد بالکلیه مرتفع اولمیه. و نص الیوم اکملت
 لکم دینکم. قاطع. و تخیلات و توهقات غبارین رافع در منلا عرضدر.
 تصور اتمسونکه بوقیر جاده شریعت دانه خردل مقدار یخروج
 و مضایق قوانین باطله و سیاسات بدعیه یه ذر قدر و لوج ایلیه.
 ان شاء الله تعالی. برکات شریعتله جمیع شرور مرتفع و خیرات و حسنات
 مجتمع اولور. و ما ذلک علی الله یعز بن. چونکه مکتوب سلطانی منلا
 عمر خدمته و اصل اولدی. دایما اوقور اغلاردی. که کورک زاهدک
 پادشاهه کتابی. و کورک پادشاهک زاهد خطابنی. یعنی معناد امر
 بر عکس اولمق ایدی. و علمای کبار که تاریخ و سیرت حضرت نورالدین
 شهیدی تحریر ایتشلددر. ابن اثیر ابوشامه ابن خلکان کی. ائقاف
 ایتشلددر. که اول پادشاه عادلک شریعت مطهریه حسن توسل
 و فرط اتباع ائمه سی برکاتیلله. ممالک محروسه و بلاد مأنوسه سی اول قدر
 امن و امان ایله مملو. و آیت حفظ و حراست صحیفه روزگار دن اول
 و جمله متلا و اولدی. که اقا صی کرستان. و موصل دن حدود صغیره
 و سرحد رومه. و ارمنیه برخاتون ضعیفه تن تنها. اموال جزئیله بیضتها
 مسافرت ایتسه. افراد آفریدن بر احد سر راهنه کلمک. و آندن برجته
 اخذ ایتمک متصور دکل ایدی. و شرب خمور. و فواحش و منکرات

مما لکدن بالکلیه مرفوع. و باج و خراج. و دست زب. و تاداج رعایا
 بالتمام مدفوع اولمشیدی. و سلطان صلاح الدین دخی عدالتک اقامت
 و تقلید ایدوب. عدل و شرعه نام نیکن کتابه کناره روزگارده تخلید
 ایتمشیدی. و علمادیر که بوا یکی پادشاه شریعت پناه که سیرتبری عدل
 و شرعک محقق در. آخر زمان پادشاهلرینه حوجل و علانک محقق در.
 زیرا پادشاهلر دیر که فساد عالم و ضلال بنی آدم اول مرتبه به وارمشد
 که اصلاح عالم حد اقدار دن افزون. و رعایت عدالت حیز امکان دن
 بیرون اولمشدر. نیتیم بعض خلفای بنی امیه مروانیه دن **مرویدر** که
 استدعای عدل و اجرای شرع طلب ایدوب. سیرت خلفای داشتدینی.
 رضی الله تعالی عنهم ذکر ایدنلر دیر ایدی که سربکا ابوزر و ابودرداکی.
 رعیت اولک بن سیر ابوبکر و عمر کب خلیفه اولان. پس حوجل و علا.
 آخر الزمان. و همچنان فتن بیکرانده طریقت نبویه به سالک. و اجرای
 قوانین عدل و شرع ایتمکه مالک یکی پادشاه عدالت دستگاه کتوردی.
 که آنلار ایله باقی پادشاهلری الزام. و عذر باطللرین اعدام ایلدی.
 چون سوق کلام بورایه کلدی. ینه صدد ده رجوع ایدلیم. چون کسینه به
 بحسب الشرع حد لازم کله. آنی شفقته یا شفاعتله اهل ائمه خونناهی
 ایدنه دخی قصاص بویله در. اگر وی مقتول عفو و صلح مقبول کورمیش.
 قصاص الزام. و حقی البور دیو حاکمه اقدام ایدرسه. حضرت خواجه
 کونین که بنی رؤف و رحیم. **وَأَنكَ لَعَلَّ خَلْقٍ عَظِيمٍ** صلی الله تعالی علیه وسلم
 آنک خلق بزرگوار دی و صفی در. امتینه کمال عفو و رحمت و ستر عیب
 و ذلت اوزرینه ایدی. الاحدود شرعیه ده که بعد الوجوب عصب
 و اسقاط ایتمکی صلاحایر کودن ایدی. **روایت** اولنور که بنی مخزوم دن
 که قبایل فرستدند. برخاتون سرقه ذلته مبتلا اولدی. اشراف
 قبيله سی عفور جاسن ایدوب. دیدیلر که بونی حضرت کسه شفاعت ایدر
 مکر اسامه بن زید که جناب رسالت پناهینک صلی الله علیه وسلم بنده

و بنده زاده سی ایدی. و طوق نعمت عتیق بنوی کردن وجودینک قلاعه ای
 پس اکا بوشفاعتی تکلیف ایدوب. اول دخی حضرت صلی الله تعالی علیه وسلم
 ذکر شفاعت ایدیمیک. غضب عظیم عارض اولوب. قوی متأمل اولدی.
 و دیدیلر که حوجل و علانک حد نه شفاعتی ایدرین. اول الله حقی ایچون
 که بنی خلقه بعثت ایلدی. قیرن فاطمه سرقه ایلسه یدین قطع ایدرین.
 سزدن اولک کچن امم انکله هلاک اولدی. که حدی صنعایه اقامت
 اشرافه رعایت ایدوب. حدی اسقاط ایدرلر ایدی. پس نیتیم طبیب
 حاذق عضو مضری قطع ایتمکی واجب. و مضری باقی بدنن ازاله
 اهم مآرب بیلور. کذلک سلطان عادل دخی واجب القتل اولان
 مفسدک قتلنی لازم. و ضررینی عباد و بلاد دن دفع ایتمکه سعی دایم
 اید **شرط ثانی** اولدر که طوایف و طبقات مذکور مرابنه تساوی.
 و تکافور رعایت اولنور دن صکر قسمت خیرات. و ایثار مبرات ایتمکه هر
 برینک استحقاقی و استعدادین رعایت ایلیه. و خیرات اویچ قسم در سلا
 و اموال و کرامت. و هر شخصه بواج استحقاقی دکلو نصیب اجرا ایدوب.
 نقص ایلیه که بوکا جور در دیرلر. و زیاده دخی ایلیه که غیر جور در. پس
 شرکای علم و طلب کمال دن بعضی سنه منصب و جاه. و مزید انعام و قصد
 جهشدن اقران و امثال دن زیاده ایلسه آنلاره ظلم و جور اولور.
 بلکه کاهی غلیظ غضبندن طلبلرینه فتور. و اجتهاد لرینه قصور کلور.
 نقصان کماله مؤدی اولور. پس پادشاه صاحب انتباه بومقامه
 اهتمام ایتمک کړک. و رعایتی استحقاقه کوره ایتمک کړک. و دیمیه که
 بوفضل و رعایتدر. استد و کم کسینه به ایدرین. آخرک حق نقص
 ایلدم نه لازم اولور. کلام ملوک و حکام فصل اخصام. و قسمت
 انصبا و انعام ایتمکه. عدل فی القضیه و قسمت علی السویه ایتمکه
 مأمورلر در. و مناصب و مراتب تقسیمند شرط استحقاق و استیفاء
 رعایت اولنما مق ظلم و ضلال در. **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَوَدُّوا الْأَمَانَ**

الى اهلها. آية كريمة سند مفسر لذكر ايتديكره. توزيع مناصب وتوجيه
 مراتب دخی اهلنه اداسی واجب اولان اماناتند. و حدیث نبوی که
 مَنْ قَلَّدَ اِنْسَانًا عَمَلًا فِی رَعِيَّتِهِ مَنْ هُوَ اَوَّلَى بِمِنْه فَقَدْ خَانَ اللَّهَ
 وَرَسُولَهُ وَجَمَاعَةَ الْمُؤْمِنِينَ. نص صریح در دلیل عقلی دخی ظاهر در
 مناصب عالیہ و مراتب سامیہ. نا اهللم توجهیه. و غیر مستحقین تفویض
 اولمقدن دین و دولت و ملک و ملت و خلل و زلل اولقدر عارض
 اولور که تدارکی ناممکن و تلافی سی نامیسور اولور. و نظر صائب و فکر
 و فکر ثاقب دلالت ایدر هر خلل که احوال عالم ظاهر. و هر زلل که کار خا
 بنی آدم صادر اولور. اکثری مناصب نا اهلله توجهیه. و نامستحقان
 مسند امارت و وزارت. و بالین قضا و تدریس و ترفیه اولمقدن
 اولمشدر. پس پادشاه صاحب اختیار. و وکلاء مسند اختیار اولانلر
 لازمدر که تفویض مناصب و توجهیه مراتب ایتدکر احیاط کامل و ورع
 غالب استعمال ایدوب جرعه ارتشایله انتشا یا متعلق وزیر دستارینه
 يعطی من یشا اولوب. یا شفاعت باطله قوی ایلله نامه ظلمی که
 وَضَعُ الشَّيْءِ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ در انشا اتمیه. و کند و دخی نامستحقه
 شفاعت مستحق شفاعت. و جاهللم اعانت عالملم اهاندر در
 واصحاب تقلید و اختیار اولانلر تنفید شفاعت ایتکه صاحب اقتدار
 اولانلر اخذ هدایا و تحفی ایتکدن بغایت حترار و بر طرف اولوق
 کرک که اخذ هدیه عدل فی القضیه و قسم علی السویه هر کرجع اولمز.
شعر اِذَا دَخَلَ الْهَدِيَّةُ دَارَ قَوْمٍ نَظَارَتِهَا لَمَانَةٌ مِنْ كَوَاهِلِهَا
 واصحاب حکومت و ارباب قصا و حکمت اولانلر هدیه رشوت محضند
 و حدیث صحیح وارد اولمشدر. هَدَايَا الْأُمَرَاءِ غُلُولٌ و هدیه ادینی
 پیشکش قومغیله حله منقلب اولمز. بوجمله که شرح اولندی تقسیم خیرات
 و کراماته متعلق اولاندر. و بعد التقسیم خیراتی اصحابند بقیه و کفیه
 ایتک دخی کرک. یعنی هر کسه مستحق اولند و دخی خیر و کرامت پادشاه

صاحب عدالت طرفدن و اصل اولدقدن صکر بی موجب بدند از تناع
 اولتمیه بومرتبه عدالتدن جزور. و عدالتدن صکر مرتبه احسان
 واردن. و احسان اولدکر که شخصه مستحق اولد و دخی مرتبه دن زیاده احسان
 اولنه. و حکما ایدر کرکه احسان پادشاه مقادن هیبت کرک. زیرا
 هیبتدن خالی اولیجک خلقه بطر و غرور و جسارت و طمع زیاده
 حاصل اولسه کرک. و طامع اولان کسینه نقد و احسان اولنسه
 زیاده طلب ایتکدن خالی اولمز. و هر کسینه کند و زند اولد و دخی مرتبه
 زیاده فضل و کمال تصور ایتکدن خالی دکلدر. زیرا هر کس نفسنه محبت
 و عاشقندر. و محبت محبوبک هر فعلنی کمال و هر فعلنی هر عظیم عدایلر
بیت عیسم هنر و کمال بدیند. خاتم کل و نشترن نماید.
 و دخی نفسک کند و کماله علمی حضوری. و غیرک کماله علمی حضوری علم
 حضوری حصولی دن اقوی در. پس کند و کمالی زیاده منکشف
 اولیجک قوی ظن ایلر. چون کسینه کند و ده کمال قوی تصور ایدر یجک
 رعایت کامل طلب ایتسه کرک. پس اگر احسان هیبتنه مقادن لطف
 و کرم توام تر وادیه مصاحب اولمز. بحاسرا اقدام عام سببی ایلد اختلال
 انتظام و عدم انضباط امور خواص و عوام اولوق لازم اولور. و
 پادشاه رعیتی قوانین عدالتله الزام. و قبول طرق فضیلت ایلد تکلیف
 و ابرام ایدر. زیرا ینیه کیم بدک قوای طبیعتله طبیعتک قوای عقلله در
 کذلک مدینه نک قوای سیاست ایلله سیاستک قوای حکمت ایلله در
 چون حکمت مدینه ده متعارف. و ناموس ربانی ملکه مقتدا اوله.
 نظام حاصل و نفوس کمال ممکنه و اصل اولور. اما اگر حکمت متروک
 اوله ناموسه خذلان یتشور. و ناموس مخذول اولیجک زینت
 و رونق ملک نابدید. و فتنه لر ظاهر و رسم مروّت مندرس
 و نعمت نقته مبدل اولور **تنبیه** اقامت عدل اول وقت متصور
 اولور. که پادشاه محتجب و ارباب حاجات و ستم دیدر لربث شکوی

و عرض حاجت آید مدو کردن مضطربا و ملیه زیرا پادشاه و رای برده
 توارید مستتر و احوال رعایا و محایف و مظالم برآیا و استحقاق ارباب
 کمال و اطراف و تغوده اولان احوال اکا و اصل اولی متعذر اولوب
 اشخاص معینه و آحاد معدوده اخبارینه مختصر اولیجک ممکن که آنلار
 دخی غرض نفیدن عاری و ملیوب دقایق احوالی کما هو حقه اعلام یقینا
 نیجه ارباب فضل و کمال زوایاده مختفی و نیجه ارباب ظلم و ضلال
 منتشر اوله و اگر هر کون بالذات نظر احوال رعایا و دفع مظالم و محایف
 برآیا اید مرسته باری هفته ده یا آید ده بر کون تعیین ایلیه که آند
 مظلوم و محروم اولانلر دستور و یروب بالذات کلام و شکوی لرین
 اصفا و استماع بیور و ب و مظالم و بلوی لرین دفع و رفع ایلیه و کلاسه
 پادشاه لرینک عادی بوایر که بیلر بر نیجه معین کونلری و ارایر
 آند آشکارا او تور و ب قوی و ضعیف و وضع و شریف کیم اولور
 اذن و یرر لرایر کلوب بالذات پادشاه مملکات و احوالی عرضه
 ایدر ایدر **حکایت** اولنور که نورالدین شهید حضرت لرینک و ایل
 ایامند اسد الدین شیرکوه اکبر امرا اولمغیله و کلاسی رعایا دن اموال
 و ضیاع اخذ و غصب ایتمکدن خالی دکلر ایدر چون نورالدین شهید
 حضرتته شکوی ایتدیلر دارالعدل نام بر ساری یا یوب آند جلوس
 و نظر محایف و مذاهب اربعه نک قضاه و مفتیلرین احضار ایتمک
 عازم اولدی اسد الدین دارالعدل بنا اولمغی استماع ایدر بجاک
 تفکر ایلدی که عدل و سیاست نورالدین عالمی معلوم جمله امرا
 و اجناد هیبت و شکوهندن موم اولمشلر و دارالعدل بنا سنیه
 احتیاج یوقدر مکر بنم ایچون بنا ایدر بس و کلاسنه و مما لیکنه
 احضار ایدوب خطاب ایلدی که نورالدین دارالعدل بنا بیور دی
 غالباً بنم ایچوندر شویله که بندن شکایت ایدر لر سزدن بریکوزه
 دعوی لازم کله بی تأخیر قتل ایدرین دیوایمان غلاظ ایلدی هر بری

خصمانی رضا ایلدیلر دیرلر که نورالدین دارالعدل ده او تور و ب
 هیچ مشکلی کلدی و تمام نورالدین زمانده بطلال ایدی و حدیث
 شریفه وارد اولمشلر که فردای قیامت ارباب حکومت احتجاب ایدر
 ارباب حاجات آنلاره و اصل اوله مد و غندن ارتوق عتاب و عقاب
 کور می لر و دخی بیور مشلر که هر کسنه که امور مسلیندن بر امر اکا
 مفوض اوله و اول قیوسی سدا ایدوب مظلوملر و محتاجلر اکا و اصل
 اولیه حو جل و علایه غایت احتیاجی زمانده رحمت قیوسی سدا و حقیق
 رحمت عام و کرم قامنه و اصل اولیه و پادشاه صاحب انبیا اولانه
 ثقات رجال و عدول اهل فضل و کمال دن نیجه مخبر صادق و منزه اخبار
 کز که رعایا سنک احوالی معلوم صنع فادن کسنه مظلوم و فضلال
 هیچ احد تربیتدن محروم اولیه **حکایت** اولنور که چون عهد خلافت
 ابو جعفر منصوره ایرشدی ایتدی بن غایت محتاجن دورت طایفه
 آنلار کیم لر در یا امیر المؤمنین دیدیلر ایتدی بری وزیر صالح در که
 نسیان ایدر سم ندکیر اگر ذکر ایدر سم معاون و ظهیر اوله ایکنی سی
 کاتب حاذق در که احوالی صحت و سداد اوزره تحریر ایدر و ایچنی حاجب
 معتمد در که مظلوملری بکا ایصال ایلیه و در دخی سی کلیمک سکوت
 ایلدی اول ندر یا امیر المؤمنین دیمک آه آه دیوب اول مخبر صادق
 که احوال عساکر و رعایا و اطراف مملکتده اولان قضایای بکا صحت
 انبا و اعلام ایدر که مظلوم و ظالمک فرقه عارف و امین و خایناک
 تمیز نه واقف و لام دیدی خلفای عباسیه زمانده هر شهره بر کسنه
 اولوردی اکا صاحب البرید لر ایدر علوفه سنیه سی اولوردی اول
 ناحیه ده احوال حکام و رعایا و حوادث قضایا دن نه واقع اولسه
 بحرزی و کلی بلا توقف اعلام ایدردی و سلاطین قدما و خلفادن
 شهرامتلر موصوف و ضبط سیاست ایلر معروف اولانلر استعمال
 احوال ممالکه اهتمام تام و اعتنای مالاکلام ایدر لر دی و بوم نه نیجه

خراین صرفا یدر لر ایدی **حکایت** اولنور که مأموز خلیفه نکه بغداد
کند ویر نهانی خبر ایرشد و دردی یوز کمسنه سی و ارایدی و هر بر نیک
عظیم علوفه لری و ارایدی و ارکان دولت انلاری بیلر لر ایدی
بوسببیله مملکتی بروجهله ضبط ایتشیدی که ممکن دکل ایدی آکا غیر
واقع قضیه عرض اولنه برکون واسطه عسکر لر نزن بر کمسنه رکابنه
رقعه صونوب بش او غلوم وارد در خادم درگاه و جندی و سپاه
اولغه لایق اولدیلر و آنلارک مؤنت و معاشلر نزن عاجزم هر برینه
علوفه و جرایه معین بویرلق رجا ایدرین دیچیک مزبور ی کتوردوب
بن سنی بیلرین صانورین سنک اوج او غلوك ایکی قیزک وارد هر
بر سنک سنی شوقدر دیوبیان ایدوب مزبور غشی عارض اولدی
و معتضد که خلفای عباسیه نکه شهرامت و شجاعت و فراست و کیاست
ممتاز لر نذر بو خصوصه عجیب فعللری وارد بعضی مسعودی
مروج الذهب نام کتابنده ایراد ایتشدر تفصیلی تطویل مویدی اولو
واحوال دشمنی دخی بیلک پادشاهه مهم عظیمدر و نیجه پادشاهلر
دشمن احوال بیلماک سببی ایله تاج و تختی بر باد اولدی و دشمنک
طرق مکاید و آرای خفیه سی مطلع اولوب کند و فکر و رأیی کتم ایلیه
و ابو مسلم خراسانی که دولت مروانیه ی ثابت اساس و رفعت و علوه
فرقی فرقدینه مماس ایدی زیروز بر ایدوب آل عباسی که غمول و انواده
ایدیلر مسند خلافته کچوردی خرم و غرم ایله موصوف و کتمان سر
و اطلاع سر خصم ایله معروف ایدی نکه کیم دیتشدر **شعر**

بَلَعْتُ لَرَّائِي وَالْكَتْمَانَ مَا عَجَبْتَ	عَنْهُ مُلُوكُ بَنِي مُرْوَانَ اِنْخَسَدُوا
مَا زِلْتُ اَسْعَى بِجَهْدِي فِي دِمَارِهِمْ	وَالْقَوْمُ بِالشَّامِ ضَرْحِي طَالَ مَارَقَدُوا
حَتَّى ضَرَبْتَهُمُ بِالسَّيْفِ فَانْتَبَهُوا	مِنْ نَوْمَةٍ لَمْ يَمُتُوا قَبْلَهُمْ اَحَدٌ
وَمَنْ رَعَى عَمَّا فِي اَرْضِ مَسْبُوعَةٍ	فَنَامَ عَنْهُ نَوِي رَعَاهُ الْاَسَدُ

و بالجمله ضعف و قلت دشمنه مغرور اوله نکه مضرتی بجید و بو خطا

مسلوب و منکوب اولش ملوک و امرا بی عدد در **حکایت** اولنور که
چون معتضد خلیفه زمانند قرامطه خروج ایلدی معتضد عباس نام
قایدی قرق بیلک مقداری عسکر ایلد و فعلری ایچون کوندردی **حکایت**
ایدر لکه قرامطه یدی یوز کمسنه ایدی غایت قلت و ذلت لر نزن غلبه
حکم ایدوب خلیفه یه بیلک بشارت کوندردی چون ملاقات اولدی
قرامطه بنذر او احواله یکدل اولمشلر ایدی عسکر بغداد تن پرورد و سایشینی
اولمشلر ایدی هجوم و حمله قرامطه دن منهنم اولوب اکثری قتل و عیب
اسیر اولدی بغداد صبح بیلک بشارت یهوده که عباس کوندرمشیدی
واصل اولوب بعدا نظر خبر انهرام داخل اولدی غرور عباس سببی ایل
دین اسلامه و هن عظیم طاری اولوب قرامطه نکه احوالی غلبه اوزرینه
جاری اولدی چون دشمنه آثار غرور کوره سن غنیمت بیلوب اسباب
ظفر دن عذایلیوب تواضع و مسکنی زیاده ایدوب تذلل و تأمل ایل
درگاه و هباب مطلق دن فتح و نصرت طلب ایلیه **بیت**
بجنگ دشمن اگر نیست یاورم کس غرور دشمن دون یار و یاورم کس
وسلاطین ماضیه که بری بری ایله جنگ و قتال ایتشلر ایدی احوالری
ملاحظه اولنسه و حکایتلر افواه روات و بطون توار یچدن مطالعه
قلنس معلوم اولور که هر پادشاه که غروری پیشه قلمشدر و غلبه دشمن
بایدیشه اولمشدر نکل و لوای دولتی مرتفع ایلنه منکوب و نه قدر
اسباب شوکتی مجمع ایلنه مغلوب اولمشدر و هر پادشاه صاحب
که دامن تذلل ایله دست تشبثی قوی و کند و سنی عاجز مطلق و قدرت
و نصرتی محض عطای حق و لوق طریقنه مستوی ایلیه سنه الله تعالی بودر
وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا که نه قدر شب ضعف و قلت مبتلا ایلنه
بالآخر صبح غلبه سی تبسم و پرچم پر خم توغندن رواج نصرت
تبسم ایدر حتی دیندن بیکانه و شمع ضلالت پر وانه ایلنه دخی بو معنی
مقرر و محققدر **حکایت** اولنور که مغول پادشاهی چنگیز خان

که اکثر ممالک ربع مسکونی قهرایله تخریب و شراده شرغلیه واستیلائی
حد و مشرق دن سرحد مغرب قریب و لمشد. هر پادشاه که مکتوب
یاز سه کند ویر تعریفات و القاب و طوطی طاق کلمات تحویف و ارها
ایتمزدی همان بوقدر یازد ایدی که جنکین خاندن فلان پادشاهه اگر
ایل اولور سکوز مالکزه و جانکزه امان و اگر یاغی اولور سکوز عاقبت
نه اولاجغنی بزلمرز آئی قدیم تگری بیلور. چون افاضل کلانند کوردی
که قدرت و قوت و غلبه و نصرتدن ینه و اصل اولدی ایسه بوشی متوکل
و کلمه متذللان دن و اصل اولدی. والله تعالی اعلم و تیموردنی هر پادی
که جنک ایچون صفیلر آراسته و میمنه و میسر پیراسته اولسه.
میدان ایچند آتدن اینوب سجاده بر اقدروب خاک اوزره بنجه
رکعت نماز قیلوب رخسارینی خاکه سوروب کند و بی حقیر و بیچاره کوردی
گریه و نیاز ایلله درگاه چاده سازدن فتح و نصرت استردی و ریخ خراکله
آته سوار اولور ایدی کاته و العلم عند الله تعالی بوقدر حرب
و وقایع مظفر و منصور اولد و غنی بوسیدد نذر بیت **لنشد**
بر سخن سوبلیه بن دکلیسک دورز. هر که مغرور اوله البته او منصور
پس پادشاه عاقل اولانه لازم ده که دیدن کار دیدن اشک تضرعی
نهانی ریزان و پلنک و ببر و نصرت غروردن دایما گریزان اوله **لنشد**
صودر سک چاده مغرور اولما مقدر. کنار خیردن دور اولما مقدر
و غرور اولد و غنک بر علامتی اولد که پادشاه موجب قوی و سبب
ضروری و یمنجه حرب و قتال و جنک و جداله بادی اولیه. زیرا کار
حرب و قتال بر خطر و عواقب جنک دیدن ادر اگدن پوشیده تر در کم
کم من فیه قلیله غلبت فیه کثیر. ادنی سبب ایلله عساکر جرار
منهزم اولق و عدد دسیر بر بهانه ایلله دریاکی لشکر غالب اولق و جوق
واقع اولشد. پس اگر ضرورت ایجاب ایلله خالی دکل که کند و بادی اولق
واقع اوله. یا خود خصمی بادی کند و سی آئی دافع اوله. اگر بادی کند و سی

زنها غرضی مجرّد توسیع دایره مملکت و تحصیل مال و اسیر شهرت و ملیه
بلکه اعلاء کلمه الله و اعزاز دین و دفع دفع کفار و ملحدین اوله. چون
نیستی تصحیح و داعیه خیری غرض دنیوی بر ترجیح ایلیه. پس شرایط حرم
و احتیاطی رعایت و اطراف و جوانبی حفظ و حمایت ایدوب فضل حق توکل
و مدد دار و اح طیبه دن توسل ایدوب شروع اید. و مادام که عسکرند
تفرق کلمه و ذو هوایق فهم اید حرب و قتاله اقدام اتمیه که بونک کی عسکر
دشمنه ملاقات ایتک ایکی دشمن آراسنه دوشمکدر. اگر بادی خصم ایسه
کند و ده مغلوبیت فهم ایدر سه عرض صلح ایلیه. قبول ایدر سه تم المرام
والا توکل حق ایدوب محاربه بر اقدام که خصمک رد صلح ایتدی غرورند
اولوب شوم و عاقبت مغلوبیت ایلله موسوم اولور. و پادشاه بنفسه
عرضه کار زاده کیر میه و مبارزه و محاربه اتمیه. زیرا عسکرک نصفی هلاک
اولسه منهزم اولما مقیمکدر. پادشاهک وجودینه ضرر کلسه جمله
عرضه تلف اولق مقرر در. پس بنفسه جنک اقدام تهور و جنون در.
اظهار شجاعت همان قلب کاه عسکرده بی اضطراب طور سون و وقتند
عساکری حمله و هجوم ایدر سون. و عسکر دن اول فرار و انفرامه مایل
اولسون. بویرتیه پادشاهلر کمال شجاعتدر. زیرا جمله افراد دشمن
ذات پادشاهک اضرار نه طالب و قتل و اسیرنه و اغیدر. پس آنک
مقامند قراری تمام شجاعتدر. سکردان کتابند **روایت** ایلر که
پادشاهن ابوالحسن المرنی سلطان مغرب شجاع کرد. و فارس علی مقدس
بنجه دفعه محاربه ده بنفسه حومه هیجاده و مضیق تنک و غایه کیر ایدی
شمشیر سرافکنی و کمر مبارز شکن ایلله صفوف دشمنی خرق و بنجه مبارز
خون کلکونه غرق ایدوب. ینه زیر سایه علم جهان آراسنه کلور ایدی.
اما اول زمانک پادشاهلری آنک بوفعلنی مذموم کند و بی حرق تهور
موسوم عدا ایدر ایدی. حق آنلار الله در خواجه نصیر ایدر. بواصل
پادشاه ظفر دخی بولور سه بی هیبتک لهمتندن سالم و مهابت و وقار ایلله

غانم اوله من و دشمن او ایل ظهرونده ضعیف و قلیل اولدوغنه مغرور اولوب ترک حزم و احتیاط اتمه

وَأَنْ تَرَاهُ ضَعِيفًا بَطِشَ وَالْجَلْدَ	لَا تَحْقِرَنَّ ضَعِيفًا لَأَنْ جَانِبَهُ
تَبَالَ مَا قَصُرَتْ عَنْهُ يَدُ لَاسِدٍ	فَلِلذِّ بَابٌ فِي الْخُرُجِ الْمُدِيدِ
دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد	قطعہ دانی که چه گفت زال بارستم کرد
چون بیشتر آمد شتر و بار ببرد	دیدیم بسی آب ز سر چشمه خورد

حکایت اولنوردی چون ابو مسلم خراسانی خراسان دن خروج ایدو اشباع و اتباع آل عباس که علم و لباس لری سیاه اولغیله مسوده شمه اولنوردی خراسان دن جوش ایتمک باشلادی نصر ستار که مروان بن حجاج جانیندن والی خراسان ایدی قوت خصمی ملاحظه ایدوب مروان استغاثه مکتوبلرین کوندردی بر مکتوبک ایچنده نواساتی درج ایدو

وَبُوشِكَ أَنْ يَكُونَ لَهُ ضَرَامُ	أَرَى خَلَلَ الرَّمَادِ وَمِيزَ نَارٍ
يَكُونُ وَقُودُهَا جَنَّتْ وَهَامُ	فَإِنْ لَمْ يُطْفِئْهَا عَقْلًا قَوْمٌ
أَبْقَاظُ أُمِّيَّةٍ أَمْ نِيَامُ	أَقُولُ مِنَ التَّعَجُّبِ كَيْتَ شِعْرِي

مروان مہمانت آخره مشغول اولدوغندن مکاتب نصره جواب وارسال مدد ایتمک قادر اوله مزایدی بوابیاتی استماع ایدیک نصره سرزنش ایدوب بزاول وقت نایم اولدق که نصری خراسانده قایم ایلدک دیو اهانن ایدوب نصره امداد و اعانت ایلدی چون نصره کوردی که مقاومت عسکر ابوالمسلم حیرت اقدارندن بیرون الکفر آرمالایطاف من سنی المرسلین دیوب مخزون و کربان ترک ولایت خراسان ایدوب چون واصل ملک ری اولدی غموم و اخراندن ماصدق لاهی اولوب انده دفن اولندی بعد ابوالمسلم عساکر مشرق و رجال خراسان ایلده عزیمت اخذ عراق و شام ایلدی مروان بیلدی که طوفان بلا متلاطم الامواج و ابطال و شجعان خراسان متراکم الافواج ایرشدی ناچار عساکر دمشق و قحطان و بقیه هوا داران بنی امیه و مروانی جمع ایدوب ابوالمسلمه

قار شو چیقیدی عراق عربدن نهر زاب کنارنده ملاقات عسکرین واقع اولدی علماء تاریخ و اخبار ایدیلر اگر چه مروان شجاعت و شهامت و عزم و خرم و رأی و تدبیرده سلاطینک فایق لردن ایدی اما دولت مروانیه نک ساقه سندن کلوب دولتی انقلابه یوز طومش ایدی و زمانه عادت اوزره ویرد و کئی ینه آلمغه باشلادی

مصراع واناد برت راحة فقد السلاسل کوشش فایده ویرمیدی و سعی و مروت مفید اولمادی اساس دولتی منهدم و عساکری منهدم اولوب اول صغیر شامه شامدن مصره کریران اولوب عساکر عباسیه در پی اولوب دیار مصرده ابو صیر نام قریرده اسیر ایدوب تسیر ایتدیلر **حکایت** ایدر لکه مروان بونه قریردر دیک بوجیر دیدیلر والی الله الصیر دیدی اگر بنفسه حرب متوجه اولوب عسکر کوندیرمک استرسه سر عسکر ایتدوکی کمسنه ده اوج صفت موجود اوله اول شجاع باسل و بهادر پردل اولوب ضیت شجاعی اطراف عالمه شایع و منتشر اولش اوله که صفت شجاعتن غیری صیتی دخی شایع و مشهور و قلوب اعدا متمکن و مرکوز اوله نک دخی نفعی عظیم در ایکنی رأی صایب و فکر ثاقب ایله معروف استعمال خدع و مکایدا ایتکله موصوف اوله اوچنی مشاهده حروب و مزاوله وقایع ایتش کمسنه اولوب نیجه دفعه اشعه شمشیر و سنان مغرور و وزره بر تواقف و کروز و کوبال و رنج جان سکا ایله معرکه آرا و صف شکن اولش اوله

بکارهای کران مرد کار دیده قر	که شیر شریزه در دارد بریر خم کنند
جوان اگر چه قوی جسم و پیلان باشد	بچنک دشمنش از هول کسب دیند
مصافی پیش نبرد آزموده معلومست	چنانکه مسئله شرع پیش داشتند

در دخی شدت و محنته صابر کمسنه اولوب ادنی تفرقه و الم ایلد خزع و فزع ایدر کمسنه اولیه **حکایت** اولنوردی که نصر بن احمد سامانی امراسندن امیر ابو علی نام کمسنه بی سردار ایدوب بر حربه ارسال ایتک

استیجك بعض وصایا سپارش اتمیچون خدمته كتودوب شویله
 آیلله شویله ایله دیر اکیکن امیر ابوعلی نك چهره سی منقبض اولوردی
 چیتوب کند کند صکره پادشاه سبب نقیاض صورچك معلوم اولدی
 که اول حین ده امیر ابوعلی نك موزه سنه عقرب کیرمش و اون سکر
 دفعه نیش اورمش سلطان بومرته تحلنه تعجب ایدوب تکرار دعوت
 ایدوب بومرته صبر خلاف مقتضای عقل ایدی دیوب امیر ابی علی زمین
 بوس ایلدی که پادشاه روی زمین بویند سنی محاربت اعداء دولته
 نازد ایدوب شرف خطابی ایله مشرف ایلدی اگر بویند حضور شریفین
 بر عقرب نیشه سنه صبر ایتوب سعادت مخاطبه سنی قطع ایلسه حرب
 و قتال دشمن ایدر کن جرع تیغ و سنانده و ضرب کور و کوباله نیجه صبر
 ایلسه کړک دیدی پادشاه تحسین و آفرین ایدوب صلوات سنیّه دن
 بهر مند و عطیات جزیه ایله ارجمند ایدوب پایة عزت رفیع و منصب
 و مقام بلند و منبع ایلدی و جوانان نوخاسته که ناز و نغم ایلر پرورد
 اولمشلردر آنلاری سر عسکر دکل بلکه عسکرده داخل قلمیه زیرا اهل
 تنهدن اخطار و شداید ده خیر کلمز و ناز پرورده لرباره حق منزل

مقصوده ایرشدن لربیت	ناز پرورد تنغم نبرد راه بدو
عاشقی شیو رندان بلاکش باشد	کتاب تاجین حکایت ایلر که

معزالدولة دلینك بر غلام بدیع الحال لطیف الاعتدالی وارا ایدی
 که چون چمن حسن و لطافت سبز نورسید و گلین لطف و ملاحت
 کل نازه دمید ایدی معزالدولة آنک جام مجتندن نیم مست و آشوب
 طر سندن ملک وجودی پرچین و شکست ایدی غایت مجتندن آنی
 سر عسکر ایدوب آل عمدان بکلر نیک برسی ایله محاربه ایچون ارسال ایلدی
 وزیر فاضل ابو محمد بللی نك قاید عسکر اولماسنی درونندن صواب
 کور فراییدی و دیر ایدی که بو پسرا سباب عشق و هوا دندز آلا تجمك
 و وغادن دکلد و بو قطعه بی نك حقنک نظم ایتشیدی شعر

طفل یوق الماء فی و جناته و یوق عوده و یکا دم شنبه العذارا ان بدو و یوق
 ناطو یوق خصر سیفا و منطقة ثوبه جعلوه قاید عسکر فضل الرجل یوق

آوی ایدر که عاقبة الامر بللی اشارت ایدوکی وجه اوزره جایکی
 اولوب عسکر شکسته و سر عسکر اسیر اولدی و مادامکه حیلله و تدبیر
 نفرین عسکر دشمن و دفع شرعد و ممکن اوله حرب و قتاله مباحثت اولمیه
 ارد شیر با بکان ایدردی که نازیانه کفایت ایدوکی یرده عصا استعمال
 اولمیه و عصایت و کی محله شمشیر و تیراله آلمیه و جمله دن عاجز
 اولیجك حرب اقدام اولنه که حرب علاجه اند کي کورد و کي آخر الدوادر
 و حروبده استعمال حیلله و کید جایز در حدیث شریفدر الحرب خدعة
 و ترکی کویلدیر لکه ازلک اون طقوزی حیلله در و جناب رسالت
 پناهی صلی الله علیه و سلم بر جانی غزاه قصدا ایلسه لرباره جانی ابراهیم پیور
 و مقصود شریف لربی تصریح پیور لربدی مکر تبوک غزاسند تصریح
 پیور دیلر که سفر درود راز و خلق بی آلت و جهاز ایدیلر اصحاب کرام

تائی تام استونلر ایچون آنده بصریح پیور دیلر **بیت**
 سکندر که باشرفیان حرب دآ شذیدم درخیمه در غرب دآ

و استعمال حیلله ده تیمور لنگ عجاایدن ایدی **ابن عرب شاه** ایدر که
 بر جانیه قصد سفر ایلسه اول بار عام و جانفوی عظیم سر دار لری
 میر هزاره و میر صد لری جمع ایدوب مشورت ایله بر جانی مقرر ایدیلر
 بعد آنلار طراغیلوب خواص امرایی که ارکان فساد و او تادخیمه بغی
 و عناد ایدیلر سیف الدین ابن ملک عباس برندق و آنلارک امثالی
 خلوت خاصده آخر جانی ترجیح و اول طرفه غریبی تصحیح ایدوب
 هر برسی خیمه سنه کلوب خواصنه اخبار ایدوب علی الصباح اول جانیه
 بر مقدار مسافه متوجه اولوب اوردوده اولان جواسیس اطراف
 هر بری مخد و ملینه فلان جانیه متوجه اولدی حتی بر مقدار مسافه
 اول جانیه بیلکه کدم دیو خبر و یروپ تمام آسوده و فارغ اولور اید

بوطرفه تیمور پشور و اول جانبند دو نوب مرادی اولان طرفه که هیچ
 آفرید خبر دارد کل ایدی ایلغار ایدوب خواب استراحتند یا تودرکت
 یتشوب قتل و اسیر و غارت هر نه که مرادیدر ایقاع ایدر ایدی
 مسلمانلر کریان و کندوسی خندان و جمله ارباب عقول انگشت در دند
 اولور لرایدی اگر لشکر دشمن اینور اولور سه تدبیر ایله کند و عسکرین
 کثیر کو ستر مک حیله سن ایدر ایدی **حکایت** اولور که تیمور اوایل
 ظهورند هنوز اوج یوز کمسنه جمع ایتشیدی خصمنک اون بیکد
 زیاده عسکری و ارایدی بر صحرا و قریب و لیجی تیمور امر ایلدی که
 هر سوار اینه ایکی شاخ عظیم آلوب ایکی طرفدن سوریوب کید
 پس عیار عظیم پیدا اولیجک خصم ظن ایلدی که بوعبار عادت اوز
 ستم اسبدن مرتفع و تیمور قشده عسکر عظیم مجتمع اولمش اوله
 مقابله به اقدام ایدر میوب تیمور لنک خلاص اولور دی **حکایت**
 اولور که بر پادشاهک عسکری خصمندن قلیل ایدی فراتدن عبور
 ایدر جکی کچه عسکرینه امر ایلدی که سرکین آتلی بی تو بر لرینه ایلر
 علی الصباح فراتدن کچر اکی فراتد دو که لر معسکر خصم اسفل مجرای
 فراتد ایدی چون سرکین فرات ایل و اصل ولدی اندیشه ایلد یکر که
 بر عسکر که فراتدن عبور ایدر کن اسبلری سرکینی براز اولغیله بوقدر
 سرکین و اصل اوله حد دن بیرون و عددن افرودن اولوق کرک
 بوخوفله مقابله دن مصالحه به میل ایدوب پادشاه قلیل العسکر
 نجات بولدی اما خصمک عسکری قلیل اولغیله کورزان اولوب
 آله کلمک ضرری مندفع اولماسه تدبیر ایدوب عسکری قلیل اطلق
 کرک که اقدام مقابله ایدوب مرغ وار دام بلایه گرفتار نیت کیم
حکایت اولور که افتخار آل عثمان مرحوم سلطان سلیم خان
 آنار الله تعالی برهان و الی عجم شاه اسمعیل ایله محاربه قصد ایدر
 شاه اسمعیل دامن فراره تشبث ایتک خوفدن مکاتب طعن آمیز

غیرت انکیز ارسال ایدوب دیر ایدی که پادشاهلرک مملکتلری عرو
 حرم حاصلری کچر در نیجه زماندر که عساکر منصوره آند تصرف
 ایدر لر سنک وجود کدن اثر پیدا دکل اگر خوفک کثرت عساکر نصرت
 مآثر دن ایسه آنک دفعی ایچون فرق بیک دن زیاده مبارز بیزوز
 افرازا اولنوب قیصریه ایله سینواس مایندن اقامت امر اولمشدر
 خصمه ارخای عنان بوندن ارتوق نیجه اولور و بومرتبه دن صکره مید
 کارزاده کله فرسک آرک آدی من بعد حرام محضدر بونک امثالی
 کلماتیله ملاقاته اقدام ایدور و چالدران نام صحرا ده آل عثمان
 غازیلر دن اول باده فی نوش ایلدی که کاسه ممت نوش ایدنجه
 خمار افراندن خلاص بولدی پس حیله جایزدر اما غدر جایز دکلدر
 غدر اولدر که بر پادشاه بر پادشاهه یابر طایفه به امان و بر مش کن
 علی الغضله انلاری هلاک ایلده اما صلح ایتدو کی کفر به تنبیه ایدو
 ایسته بن صلحی بوزدم حاضر اولسونلر دینه بوغدر دکلدر جایزدر
 بلکه واجبدر زیرا پادشاه اسلامه اول کفار ایله تمام ضرورت اولما
 صلح جایز دکلدر اما ضرورت اولسه جایزدر اما اسلام پادشاهلر
 بری بری ایله صلح مناسب بلکه واجبدر پس خصم صلح راغب
 اولیجک عناد را سن قالدیسه بلکه صلح مایل و متوسطلر تدبیر قابل اوله

منشی جوشمشیر بیکار برداشتی	نکهدار پنهان ره آشتی
که لشکر شکوهان مغفر شگاف	لهان صلح جستند و بیدامضا

و کفار ایله بحسب الضروره و لان جتحو للسلام فاجتخ لها مقتضای
 صلح ایتش اولسه ضرورت مندفع اولیجک بند و رجوع وینه غزا
 و جهاده شروع ایتک کرک نیت کیم آیه کریمه ده فانیذ الهم علی سوائ
 اندر منی در و پادشاه دیار کفار لیثی فتح ایتک اقتدار اولیجک
 ترک واهمال مرخص دکلدر خصوصاً شول بلاد بر دغه رایت اسلام
 آند منصوب و نسبت دین محمد علیه الصلوة والسلام ایله منسوب

اولش اوله. قبریس جزیره سی. وصفلیه جزیره سی کی که چچیلیه دیمکله
 مشهور در. و دیار اندلس کی. و جزیره قبریس معاویه زمانه فتح اولنوق
 پنجه زمان دار اسلام اولمشدر. و صحابه و تابعین دن پنجه ساداتک
 مزارش بی آنده در. جمله دن انش رضی الله تعالی عنه حضرت بلرباش
 خاله سی اتم حرام که جناب رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه وسلم
 برکون آنک خانه سندن خواب و حی آمیزه وار مشیدی. تبسم ایدرک
 اول خواب سعادت مآبدن بیدار اولیجک. اتم حرام یار رسول الله
 همیشه تبسمدن خالی اولیه سن. سبب تبسم نذر دیوسوآل ایدیک
 نبوت نصاب جناب رسالت پناهی علیه الصلو و السلام. بیوردیلر
 اتم حرام امتقدن بر طایفه کوردن. تخت اوزره پادشاهلر کی کیلر
 بیغوب کفار غزاسنه کتدیلر. اتم حرام یار رسول الله دعا ایله بن نلاردن
 اولین کان جود و مروت سید بارگاه نبوت صلی الله تعالی علیه وسلم
 اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا مِنْهُمْ دیودعا بیوردی. زمان معاویه ده اتم حرام زوکی
 غزای قبریس ایچون کیلر بیغوب کتدیلر. کیلردن چیقوب قبریس ده
 کیدر ایکن آتدن دوشوب شهید اولدی مزاری آنده در. و سلاطین
 مصر دن اشرف قاتار سنه ثمان و عشرين و ثمانیایه ده تکرار عسکر
 کوندروب قبریسی فتح ایلدی. و امور حربده کمین استعمال ایتدیک کربک
 و کمین خصم و شیخوندن احتراز ایتدیک. خصوصاً دارالحریم و پادشا
 خیمه سنی حفظ ایتدیک مسالغه ایتدیک کربک. و بی دستور عسکر کویجکی
 بغایت منع ایتدیک کربک و خیمه سنه هجوم ایتدیک هلاک اولمش پادشاهلر
 بری مسترشد خلیفه عباسی در. مراغه قریبن خیمه سنه قرامطه دن
 بر طایفه هجوم ایدوب شهید اولدی. و سلطان شهاب الدین محمد بن سام
 غوری در که هند غزای عظیم ایدوب منصور و مظفر عسکر
 بیستمار ایله کلورکن نماز مغربی ادا ایتدکن صکر سجاده سی اوزرنده
 حجابدن غفلت المغیله. بعض مفسد حرانی کوردن بر طایفه هجوم ایدوب

شهید ایلدی. و عسکر بی دستور کتمکدن شهید اولان مغرب پادشاهی
 یعقوب بن عبد المؤمن که علمای خواصدن ایدی بی دستور کویجوب نهری
 کویجوب عسکر آنی دستور ایله کچر خیال ایدوب اکثری نهری کویجوب فرنک
 فرصت بولوب معسکرینی باصوب یاننده اولان خواص محکم جنک ایدوب
 سلطان مجروح اولوب بعد زمان وفات ایلدی. پس حذر و احتیاط ترک

اولنماق کربک	مثنوی	حذر کار مردان کا را که است
یزک همجود یوار لشکر که است	بخیمه درون مرد شمشیر زن	
برهنه نخسبد چودرخانه زن	و عسکر بی بخشش و صلاحات یله مراعات	

ایتمک کربک خصوصاً حرب و قتال زمانه لوازم دندر حکایت اولنوق
 سلطان مراد رحمة الله علیه بر قلعه یه دوشوب صبح فتح ظهور ایتدیک
 اکلیجک شاهین لایله که خواص امرادن ایدی. سلطان لایله بوقلعه
 نه خوش فتح اولندی. دیکک سلطان آبا واجدادک قلعه یه دوشولسه
 یغادر دیوندا ایدرلر ایدی. فی الحال فتح اولور ایدی دیمش. سلطان آیله
 ایتمش قلعه اول کون فتح اولمش. زیرا اکثر نفوس متاع دنیا یه رغبت
 و مال غنیمته ثواب آخرتدن آرتوق طالب در. اما بوندا اولنوب عسکر
 جدله بدل ارواح ایدوب فتح اولنوق صکر خرابینه مهران و غازی
 محروم ایلیمه که طبعلری شکسته اولوب بر قلعه ده دخی جد بلیغ ایتلر
 و اهل تیمارک و عسکرک اولادینه با باسی تیمارینی و علوفه سنی توزیع ایتدیک
 کربک خصوصاً عسکر احتیاج غالب اوله. و چون پادشاهلر خطا ایدوب
 محضاً خزینه دارلغی مهم مملکت ظن ایدوب مالی سیاهیدن دریغ
 ایلدی. وقت حاجتده سپاهی یا ضعف حالندن. یا غضب قطع
 مالندن تکاسل و اهل ایدوب پادشاه تلف و خزینه دشمن الله کیدی
 بیت سپاهی که خوشدل نباشد زشت. حدود ولایت ندارد نگاه
 و چون فتح تمام روزی و ملیه عسکر نهب و غارتدن منع ایلیمه و بومعک
 مقدمانی قبل الملاقات محکم اولمش کربک. والا اول حین ده طایفه

پرحرص و آزی مال و جهازدن منع و احتراز ایتد رمك متعذر در خصوص
عسکر طبع تا قار و اتراك و غداردن او باش هر جا آتش انجا باش اوله
اما قبل الحرب پادشاهك سیاستی معلوم و سیاستی مقرر و مجرم اولیك
اول حین ده صبر ایدر لر و دخی پادشاهك دشمندن بی موجب قوی
فرار ایدنه عظیم سیاستی مقرر کرک که ادنی بهانه ایله راه فرار اختیار
ایتمیه لر و بویساقده طایفه مغول جنکیر خانی و آنک مقلدی تمور
محکم مبالغه ایدر لر ایدی اول سبیدن ایکسینک عسکری منزه الم
مسموع اولما مشدد و ایکسی اکثر ربع مسکونه ظفر بولمشدر چون عروس
فتح جلوه کراوله قتل و غارتنه اسراف اتمیه بلکه بعد القدره قطعاً قتل
جایز کورمدیلر اسیر ایتک کرک دیدیلر زیرا اسیر ایتمه ده منافع چوقدر
قتل ده نیدامت احتمالی اغلبدر اگر قتل مصلحت ایدوکی ظاهر اولور سه

فوقاً و لمش دکدر مثنوی	چوسالاری ز دشمن افتد بچنک
بکشتن درش کرد باید درنک	که افتد ازین شوم هم سروری
هماند گرفتار در چنبری	اگر کشتی آن بندئ ریش را
نه بینی دگر بند خویش را	و پادشاه برو لایه ظفر بولدرن

قتل عام ایتک عقلا و شرعاً مجوز و مخصص دکدر رعایای بیکناه خو
ظاهر و سپاه پرکناهه قدرت نعمتک شکری عفو کرکدر اسکندر
بر شهری فتح ایتد کدن صکر تیغ انتقام ایله قتل عام ایدیک اسطفا
عتاب نامه کوندر و ب که غلبه دن اول قتل ایتکده معذور ايسل
بعد الغلبه زیر دست اولان ضعفانک قتلند نه عذرک واردر و
استعمال عضو ملوکدن احسن در زیرا عفو قدرتن صکر مستحسن در
و کمال قدرت ملوک دخی حاصل ولور و بعض شعری عرب عفو ایلد افتخا
ایتکده بواستی خوب **شعر**

سألتم نفسي الصغ عن كل مذنب	و ان كثرت منه علي الجرم
وما الناس الا واحد من ثلاثة	شريف ومشروف ومثل مقام

فأما الذي فوق فاعرف قدره	فأتبع فيه الحق والحق لازم
وأما الذي دونه فان قال صحت	إجابته عرضي وإن لأم لا يثم
وأما الذي مثلي فان زل أو هفا	تفضلت إن أفضلت بالحق حاكم

و ملوک و خلفادن صفت عفو ایله شارب صفوا و لمش مأمور خلیفه
دیر ایدی که اگر خلق بنم عفو ده نه قدر کدم وار ایدوکی بیلر ایدی
بکا جرایدن غیری سینه ایله تقریب ایتن لر ایدی بومغای سلاطین شاعر

بغایت خوب دیشدر شعر	تبسطننا علی الايام کما
رأینا العفو من اثر الذنوب	باب سلاطین عظامک

و امرای کرامک ندما و مقربلرینک و اتباع و اشیا عنک آداب
و در سومی بیانند در معلوم اولاکه خدمت سلاطین ایدن لر آداب
و رسوم مخصوصه واردر که سایر خلائیق ایله صحبت و خدمت رسونه
مغایدر اول سبیدن ندر که آداب خدمت ذکر اولمش ایتنینه بوبایی
ایراد ایلدک و رعایت آداب خدمت سلاطین امر عظیم و کار صعبدر
عقل کامل و ریاضت و استعداد تمام کرک حتی بعض مشایخ طریقت
دیشدر که بر کمسنه که خدمت سلاطین ایتن اولیه آداب سلوکی رعایت
ایتکده قادر اوله نر و مشایخ عظامدن ابو حفص حداد نیشا بودی
مرید لریته آداب سلاطین امر ایدوب جمله سی خدمتند بر پای و درشت
پشت پایلرندن غیری به نظر ایتکده و بی سوال سوز سویمکه رخصت
و بریز ایدی حتی حج ایچون بغداده کذرا ایتدکن جنید قدس الله سره
حضرتلری اصحابک داین کورچیک آدبت اصحابک آداب السلاطین
دیدي و دخی خدمت خدمت سلاطین خطرناکدر نیته کیم سابقا ذکر
ایتشدک که بعض فضلادیشدر السلاطین یستغفرون فی العتار
ضرب الرقاب و یستعظمون فی الثواب رد الجواب و شیخ سعدی
دیشدر که پادشاهلر کاه اولور که سلامدن انجینور لر و کاه اولور
بردشنام ایله خلعت و یردر فقیر ایدرین سر صعبت خدمت

و قرب سلاطین اولد که انسان سهو و زندقه خالی و لمز سایر خلایق
عقوبت تمام اجراسنه قادر و اوما مغیله و ایدرسه سؤال و جواب
بلکه عتاب و عقاب چکمک احمالی و لغین اغماض و اعراض ایدر لر
پادشاه نفاق قول و اجرای امر قادر و بوعقاب بدن او و قدر آنلاره پنچون
ایلدک دیر برکسنه اوما مغین ادنی خطا لر عظیم جزا لرایدر لر و دخی
کند و لر الم و عقوبت ندر کور مامش لر امرایتد کلر بی هین و جزوی
صاندر لر **حکایت** ایدر که مرحوم سلطان بایزید خان بن محمد خان
حضرتلر نیک برکون مبارک طرفی آراسنه حصیر چوبی کیر و ب محکم آل و بر
امراتمشکر که جلاد لر من بعد کسنه نک طرفنا غیسه قامش یور تمکله
شکجه اتمیه لر **بیت** خفته بر بالین شاهی نازنینی راجه غم
گر ز خار و خار سازد پست و بالین غم عقال پادشاهلری آتش سوزانه
تشبیه ایتمشدر در نیت کیم آتش سز معاش انسانی ممکن دکلد و سرمای
زمستانی قرب آتش و لیججه مندفع اولمز کذلک پادشاه سز معاش
ناممکن و سرمای ظلم ایله لرزان اولانلر حضور پادشاه سز سکیب و لیججه
بوله من اما کمال قربت و کثرت محالطه لر احرار و اضرای مستملدر
پس عاقله کرکدر که میانه استعمال ایدوب نه بعد کلی نه قرب مفراط اختیار
ایده که سلامتله مسرور و ندامت و غرامتدن دور اوله چون تقدیر
الهی قرب خدمتلر بن روزی اید کرکدر که قلبه محبتلری تمام ولسا
ثنا و مدحلری علی الدوام و اعضا و جوارح ایله خدمتلرینه اقدام و همتا
ایده و ستر معایبلرندن دخی سعی اولنه و ایتد و کی خدمتی نشاط و سرور ایله
ایدوب کراهیت و نفور ایله اتمیه بر خدمته تعیین بیوریلورسه فضول لق
ایدوب آخر خدمته مداخله اتمیه و نه وقت طلبا ایدر لر یسه حاضر اوله
و طلبا و لمدین خدمته کیرمیه و ملامت و سئامت و یر میوب مبادرت
رجعت ایلیه و خدمت و مدحندن نه ایدرسه صدق و اخلاص ایله اید
نفاق و خوش آمد ایله اتمیه تا که محبت آنلاره دخی منعکس اوله که نفوس

انسانیه مرایای مقابله کچی **بیت** بلی داند دلی که آگاه باشد
که دهار ابدلها راه باشد و آنلاردن اعتراض دفع اید هر
نه صادر اولورسه مهما ممکن محامل صحیحیه به حل ایلیه و نصیحت لازم
اولد قد نیست و ادب ایله عرض ایلیه زیر اشربیت مطهره دخی آحاد ناس کی
سلاطینه امر معروف و نهی منکر لازم اولد قد زجر و عنف لازم دکلد
و حو جل و علا موسی و هارون علیهما السلام حضرتلر بی فرعون طاغیه
ارسال ایتدکده **فقولا له قولا لیتا** دیوبور مشلدر در و اکرو زیر مشلدر
بر مقدار پادشاه رأی اوزرینه مماشات و مدارات ایدوب اندر صکر
لطف ایله سویلیه که حکما دیشلدر در که پادشاه قلعه کوهدن این سیل عظیم
کچی در آنلاری متوجه اولد قلری جانبدن دوندرمک ممکن دکلد ایتدک
استی کشتی غرقه هلاک اولور اما بر جانیه بر مقدار خار و خاشاک یعنوب
تد ریج ایله سیل دوندرمک ولور **و آداب خدمت سلاطینک اعظمی**
اولد که افشای سرشاه ایلیه و مشهور در که سر و یرمک سر و یرمک مستلر
و مطلقا حفظ سرخوان مقام اخلاقدن ایدوبی سابقا ذکر اولمشدر اما
حفظ سر پادشاه واجب و قوی و لغین تکرار ایراد اولندی و طریق حفظ
اولد که امور ظاهری سؤال ایتد کلر نه کتم ایدوب آخر دن سؤال ایدک
دیه که لسانی حفظ اشیایه معتاد اولوب خفایای اسراری کتم ایتد
مقرر اوله **و بر آداب دخی اولد** که پادشاهدن بر امر غیر موجه ظاهر
اولسه اول امری کند و یر یا آخر نسبت ایدوب پادشاهی تنزیه
ایلیه صکر کند و بی دخی تنزیه ایتدک استسه لطایف حیل ایله ایدوب
پادشاهه ارجاع ایلیه هیچ توجیه ایتدکه قادر اولورسه اقلی بر سبب
خفی سی وارد چون سبی معلوم کوز دکلد اعتراض ایتدک دخی بونی او قویه
بیت رموز مملکت و ملک خسروان داند کدای کوشه نشینی نوحاظا خروش
و بر آداب دخی اولد که تحصیل مرادات و آمال ایتدکه پادشاهه ابرام
و الحاح اتمیه و کثرت طلب و حاجاتدن احتراز ایلیه خصوصاکه توزیع

مناصب کا تقویض اولش اولہ۔ کرکدر کہ حظ نفس و غرض خاطر
بالکلیہ طرح ایدوب رضای حق تعالی و رضای پادشاہ نہ جانید ایسے
اول طرفہ اولہ **برادب دخی ولدکر** خدمت پادشاہی همان وسیلہ
جمع مال اکملیوب اموال خاصہ پادشاہ۔ و اموال عامہ رعایا و سپاہ
دندان طمعین نیز ایلیم تقوی و پرہیز کار لقا استعمال اید۔ شول مالی کہ پادشاہ
استماع اید بیک انجمنک احتمالی اولہ آنی تناول ایلیم۔ و از طمع جوق زبان
دیدکاری عجب صحیح سوزد۔ لکن عمل ایدر کشتی آزد۔ و مطلقا ترک طمع
حصول مالہ مؤدی و طلب و شرع قلت مالہ مفقود۔ تخریب اکاد لیلدر

نہ کیم دیشلدر	نہ کیم دیشلدر
مَثَلُ الظِّلِ الَّذِي يَمْشِي مَعَكَ	إِنَّمَا الْمَالُ الَّذِي تَطْلُبُهُ
وَإِذَا وَلَيْتَ عَنْهُ تَبَعَكَ	أَنْتَ لَا تَذَرُهُ مُسْتَعْجِلًا
و مال استرسہ یاد شاہدن سبب	

مال اولان نسہ بی طلب اید۔ نفس مالی طلب ایتیم کہ نفس مال طلب ایتیم
ذل سؤال و قبح طبعی مستلزم اولد و غندن غیری برہر حال طبع پادشاہ
ثقیل کلور۔ بعض وزدا کہ امساک ایلہ معروف ایدی۔ طالب ایلیم بیک اچہ
عطا ایتیمکی صعب عدا ایدردی۔ اما پنچہ بیک اچہ لرحاصل اولہ حق
منصب و یرمک قند سہل اولور ایدی **برادب دخی ولدکر** پادشاہ
برنسندہ اختصاص مراد ایلیم۔ هرگز اول نسہ نہ طمع و تصرف ایتیمہ
اگرچہ امر جزوی دخی اولور سہ۔ مثلاً پادشاہ برکونہ لباس یا جہیز
اسبہ مایل اولسہ۔ اختصاص پادشاہی اظہار ایدوب کند و سی اشیر
دایم سنہ او غرامیہ اول سبب بندر کہ سلاطین عجم کل ما یصل لک
ہو للعبد حرام دیرلر ایدی **برادب دخی ولدکر** پادشاہلر اظہار
استغنا و خدمت لردن اوصاف و بترم کوسترمیہ کہ سلاطین اکا
تخل ایتیلر۔ بلکہ خدمت لرنہ اشتیاق و غمت لرنہ احتیاج اظہار اید۔ و
ادب دخی ولدکر آنلاردن هیچ نسہ رد ایتیمہ مال و اموال و املاک
و عقارات و عبید و خدمت خصوصاً اول اموال و اسباب خدمت لرنہ

تخصیص اولش اولہ۔ و چون بی عقل در بیغ ایدوب ہم جان و سر دن ہم
بالضرورہ اول اسباب بدن محروم اولدیلر **برادب دخی ولدکر** پادشاہ
تعظیم و توقیرن زیادہ ایتدکن ادب و تواضع و مرتبہ سن میلکنہ تقصیر
ایتمیہ و آنلارک تعظیمہ مغرور اولوب ناز و ادلال و تکبر و استغنا
کوسترمیہ و ابن مقفع ایدر کہ اگر پادشاہ برادر دیسہ سن کا خداوند کار
و سلاطینم دی۔ اول سنک تقریک زیادہ آرتور سہ۔ سن آنک تعظیم آرتور
و پادشاہ قند منزلت بولدقن تملق و تضرع فوق الحد استعمال
ایدوب هرکله آرد پنچہ بردعا ایتیمہ کہ بیکانہ لک و وحشت علامتید
و اصل اظہار ایتیمہ کہ بنم سنک اوزرنہ حقیم واردد یا سابقہ خدمت
واردد۔ بلکہ سوابق خدمتکی لواحق ایلہ مجدد و مؤکدا ایلہ۔ زیر اسلاطین
بلکہ اکثر ناس شول حقوقی کہ منقطع اولش اولہ اعتبار ایتیلر۔ و پادشاہ
خدمتند و زارتدن صعب خدمت یوقدر۔ زیرا اکثر ارکان و اکابر آنک
منصبندہ طالب و لمغیلہ منتہن فرصت اولورلر۔ و عامہ ناس مطالب
و امانیلری میسر اولدقن آنی سبب ظن ایدوب اکا طالب نکبت اولورلر
پس وزیر عاقلہ رأی صحیح اولدکر کہ امانت و استقامتہ تمسک اید کہ امانت
ارتوق اعانت ایدر کمسنہ بولنر۔ و حساد و عدا سنی کیملر ایدون بلمک
نافعدر بشرط آنک اظہار ضحرت و طلب انتقام ایتیمہ و پادشاہ خدمتند
آنلاردن تشکی و تظلم ایلیم۔ و عدا یرینہ قومیہ۔ و اگر پادشاہ قند
آنلار ایلہ مناظر و مباحثہ لازم کلسہ غضب و قہور ایلہ ایتیموت
حشمت و وقار ایلہ ایلیم **برادب دخی ولدکر** پادشاہ افران و امت
برسنی کند و یہ ترجیح و تقدیم ایلسہ۔ اگرچہ کند و ناک استحقاقی اکثر
و رجحانی اظہار ایسہ دخی تا لم و تضرع اظہار ایتیمہ۔ بلکہ رضا و خوشنودی
زیادہ اظہار اید۔ و یقین بیلہ کہ عاقبت رعایت اولنور۔ و مرتبہ
استحقاقیہ و اصل اولور۔ اگر استحقاقی جمیع اول ایسہ۔ وجہ معقول ایلہ
اظہار و اثبات جایزد و آداب مجالس سلاطیندن برسی دخی ولدکر

پادشاه را حضورند مشورت ائمه سن و بر کمسنه سر سولیه سن
 و بر کمسنه دن نشنه سوال ائمه سن و اگر سندن سوال ایلله لری پادشا
 طرفه نظر ایدوب کانه اجازت طلب ایدر کجا ولوب اندر صکره جواب
 ویره سن اگر غیر دن صورسه لر تقدیم ایدوب جواب ویرمه سن فرضا سندن
 صور مزین دیسه خجالت لازم کلور مجیب جواب ویرد کدن صکره دخی
 احسن جوابه قادر ایسه و آئی محل اقتضا ایدر سه وجه معقول ایلله
 عرض ایلله و بواب عمومها لانم در نیت کیم سابقا مرور ایلدی **و بر ادب**
دخی بودر که پادشاه سندن ارتوق بر کمسنه یه محبت ایسه آکارشک
 ایدوب مرتبه سنه وصول طلب ائمه که ممکن اولدوغندن غیر سکا
 ضرری عاید اولور زیرا محبت اتصال روحانیدر شاید ادا لرندن
 الفت روحانی وله و ممکن که سوابق حقیقی اولوب سن کا مطلع اولمسن
و بر ادب دخی بودر که خدام و فدهای پادشاهی قصور لرینه مطلع
 اولوب اعلام ایلله که پادشاه کندویه تماملق اعتقاد ایتد کدی همک
 تحصیل اعدا ایتمش اولور و مشهور مثلدر که شیر که پادشاه در
 بر قورد و برد لکی خدمت ایدر لر دی بر کون شیر خسته اولوب برایکی
 کون روباه کلیوب شیر قورد دن روباهی سوال ایدیک پادشاه خسته
 اولیک کند و مرادینه کندی دیدی چون روباه کلدی کوردی که شیر
 غضبه کلمش آکلدی که کرک بازی ایش شیر غضب ایلله قند ایدک
 دیچیک پادشاهک مرضی معلوم ایدینوب دو اطلبند ایدم دیدی
 نه دوا بولدک دیوب روباه قورد داشغی بغایت نافع ایش دیدی
 قورد کلیچک شیر زانوی کر که پنجه اوروب مجروح و خون لود ایلد
 روباه چیقوب قوردی بو حاله کوریک ندایتدی که ای آل موز لو
 کمسنه پادشاه خدمتند دهانکدن چقان کلای فکر ایتنجه سولیه سن
باب طوائف ناس ایلله بقدر الکفایه اختلاط و استیناس ایتک
بیانندن در چون انسان کامل متوقعنه وصول و سعادت مترقی

حصول بولقد در بنی نوع ایلله اجتماع و تمدن و آنلاردن استمداد
 و انتفاع لازمدر و استمداد و انتفاع دخی مابیند الفت و صداقت
 اولنجه اولور نقد ر صدق اکثر اولسه استمداد اتم وافر و کمال متوق
 طریق وصول سهل و اخضر اولور چون صداقت مراتب محبتک اعلامید
 پس رابطه صداقت ایلله استکمال اکثر اولور و صدیق حقیقی عدد ده
 چوق اولور زیرا جواهر عزیز در البته کم یا با اولور نیت کیم اشارت کجی
 ایدی و چون اکثر خلق مشتهیات نفسانی و مستلذات حیوانی در
 آنلارله اختلاط ضرورت مقیداری ولوب ارتوق اولما موقرک **و بر ادب**
 خلق عالم شمدی سرتاسر سیاه خوش آنلارکله اختلاط ایدن بکا مجنون کلور
 و حکما آنلاری توایل طعامه تشبیه ایتمشلدر توایل طعامه قویولان
 خورده نشنه لره دیرلو فلفل و نخود و برنج کبی نیت کیم توایل چوف
 اولسه طعامه فساد و پرور و هیچ اولما سه دخی اولور خلق دخی
 ایلله در ارسطاطالیس ایدر خلق دوسته بهر حال محتاجدر حال
 رفاهیتند موافقت استلذات ایچون حال شدتک معاونت و استظهار
 و پادشاهلر که خلقک بی نیاز لریدر آنلار دخی مستحقلم تربیت ایچون
 بلکه فقرا و مساکینه مظهر احسان و یغیچون محتاجلر در و سقراط حکیم
 ایدر که بر کمسنه دنیا و مافیهای تحصیل ایلله صداقتدن که محروم اوله
 هیچ نشنه حاصل ایتمش کلدی حیات اکا و بال و نکبت در و اگر ظن
 ایدر سه که تحصیل صدیق و صداقت آساندر خطا ایدر کوه صید
 رغایب غرایب دنیادن اعز و افضلدر زیرا صدیق صدوق حال شدت
 و کربتنه معاون و حال رخا و دولتک مقارن اوله اکا نظیر تصور
 ایتک فکر باطلدر زیرا کاه اولور که انسانه بر حال کلور جمله اموال عالی
 کند و نیک ایدوب بذل ایلله مفید اولور الا صدیق که اول حین ده
 دخی نافع و صدمت کربت و شدتی دافع اولمق اولور و پادشاه کامل که
 امور رعیتنه تفرق و اطلاع و جزئیات و کلیات حواله احاطه

و قانون احتیاط ایله عمل ایتک استسه. اکا ایکی چشم وایکی گوش و قلب
و بر لسان نیجه کفایت ایدر. اما اصداق حقیقی سی اولیجا آنلارک
چشماری و گوشاری و قلباری و لساناری دخی چشم و گوش و قلب
و زبان و لوب. معنی ده نیجه چشم ایله نظر و نیجه گوش ایله سماع و نیجه
قلب ایله تفکر و نیجه لسان ایله تذکر ایتمش اولور. انتی کلام الحکیم
و شعرای عرب دخی نومعنایه اشارت ایتمشلردر. **شعر**

أَخَاكَ أَخَاكَ إِنَّ مَنْ لَا أَخَا لَهُ	کَسَاءٌ إِلَى الْهَيْجَا بَغِيرِ سِلَاحٍ
وَهَلْ يَنْفَعُ الْخَطِيئَةَ غَيْرُ مُتَّقِفٍ	وَهَلْ يَنْفَعُ الْبَازِي بَغِيرِ جَنَاحٍ

دیمشکرده برکسمنه صداقتی چون اختیار اولمق مراد اولنسه نظر اولنه
که زمان صیاسندن پدر و مادر ایله نیجه معامله ایتمشلردر. اگر حقوق
اوزرینه اولدی ایتسه قطعا اندن خیر اولمق جایز دکلدیر. اگر رعایت
حقوق ایتدی ایتسه آنک دامن صداقتنه محکم تمسک ایتک روادر.
اندن صکر سائر اصحاب و اجانب ایله کیفیت اختلاط و اسلوب ارتباطنه
نظر ایدر. اگر آنلار ایله عهد و وفایه ساعی و شرط حقوق صحیح راعی
اولدی ایتسه آنک ایله عهد اخوت و صداقت یلیه لکه عاقبت خیر و سلامتند.
از عهد عهد اگر برون آید مرد. از هر چه نظر کنی فرون آید مرد.
و نیت کیم اوصاف اشقیاده نقض عهد و کفران نعمتدن مذموم خصلت
اولم. کذلک اوصاف سعاده دخی وفای عهد و شکران نعمتدن مدح
فضیلت یوقدر. و شکر دن مراد مجر دمکافات بالفعل دکلدیر. زیرا که
اولور که فقر و فاقه سببی ایله احسان فعلی ایله مکافات ایدر. اما
درج دروننده در محبت ثابت و لسان شاخسارنده ثمر مدح فضایل
عمیمه و ذکر خصایل کریمه سی ثابت و لوب ساکری و ذاکرین قسمند دخی
اولور. اگر زمان صبی ده کی رعایت حقوق یار عونت عفوئی بلنمک
ممکن اولمسه زخارف دنیا و مستلذات نفس و هوایه میل و طلبین کورد
اگر حرص و شره و غایت شوق و شغف و زره ایتسه آنکله دوستای بنیادین

ایتمیه و دخی ترفع و تغلبه میلی افراط اوزرینه ایتسه آنکله صداقت اندیشه
پیشته ایتیه لر. زیرا افراط متابعت نفس شهویه جمیع منافع کندی و بر حص
ایتمک اقتضا ایدر. و کذلک فرط میل ترفع انصافه مانع و دایما کند و جانی
راجح کور و ب. حقندن زیاده رعایت طلب ایدر. پس زوال محبت و انتهای
صداقت جانبینه مؤدی اولور. و بورادن دیمشکرده که اگر آدمی لهو و لعبه
مایل و استماع اغانی و معاشرت غوانی ایتک مشغوف ایتسه اندر صدا
رجا اولنمیه که هوای نفسه افراط میل حقوق اخوانی رعایت و نیل
ایتمک مانع در چون آدمی بوا متحاملرد تمام العیار و کامل الوزن و
المقدار حقیقه آنک نقد محبتن صندوق سینه ده دبح و عمر غریزی
صداقتی اسبابنک تحصیلنه خرج اولنورسه. رواد که کبریت احمد در و در
کوهر دید و کفر دن مراد بونجیلین صدیق صدوق و بونک کی یار وفادار
و بونک کی دوست حقند دیمشکرده که بحبائمن یحزن و له صدیق
فاضل و ممکن اولورسه بر صدیق ایله اقتضای ایدر. زیرا معاد
دوستلرک مختلف هوالری و متباین حقلری اولسه کرب هر برین
رعایت ایتک صعب در. چون سبب عداوت اکثرا آشناق و معرفت
اولان موضعده اولور. زیرا برکسمنه ایله هیچ مناسبت و آشناق اولمچی.
عداوت و ذوهوالی دخی اولم. فی الجمله دوستلر قدر صکر دشمن اولانک
ضرری زیاده اولور. زیرا دقایق احواله عارف و طریق ایلان واضراره
صارف اولور. پس تکیه معارف یعنی شنالر چوغا لتمق دن احتراز و بوباید
احتیاط اولور. نیت کیم دیمشکرده.

بخود گزینیستی دشمن بمردم دوستی گزین	هر کس شناسنا گشتی شد آخر دشمن جانت
فَلَا تَسْتَكْثِرَنَّ مِنَ الْهَيْجَا	عَدُوْلَكَ مِنْ صَدِيقِكَ مُسْتَفَادٌ
يَكُونُ مِنَ الطَّعَامِ أَوِ الشَّرَابِ	فَإِنَّ الدَّاءَ أَكْثَرُ مَا تَرَاهُ

چون سعادت موافق اولوب صدیق صدوق و رفیق موافق آله کیم
آنک رعایت حقوقده اهتمام و اعتنا و معادات و عقوقده اجتناب

وآنها اولنه و آنک مقامته مظاهرت و ذکر مدح و تناسنه بجا هرت
و لطف و عدل ايله معاشرت اولنه و بحر دحب قلبی سی ولد و غنه اعتماد
و اکتفا ایتیمه زیرا قلبه اطلاع علام الغیوبه مخصوص و دوست دوست
محببت خالصه سنی اعلام ایتیمک سنت اید و کی منصوص در **روایت**
اولنور که مجلس جناب رسالت پناهی دن صلی الله تعالی علیه و سلم بر کسسه
قالقوب کید یجک حاضرین دن برسی یار رسول الله بنم بوکسسه یه محبتیم
وارد دریدی حضرت علیه الصلو و السلام بیوردیلر که یا هیچ اعلام ایلد
ایلدیم دیجک طور امدی وار محبتکی اعلام ايله دیدیلر و ظاهر استری
اول اوله که آنک دخی دروننده شاخ محبت ثابت و طرفیندن صدا
شجره سی فرمها فی السماء و اصلها ثابت اولمقدیر و تقصیرات که احیاناً
صدیق صدوق دن صادر اولور عفو و اغماض اولنه و هر جزوی ذلته طعن

واعتراض و لئیمه مشهور در که مصرع	عیلبر یار استین بیار اولور شعر
أَقْلُ ذَا الْمَوَدَّةِ عَثَرَةً وَقَفَهُ	عَلَى سَنَنِ الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمَةِ
وَلَا تَسْرِعْ بِمَعْتَبَةٍ إِلَيْهِ	وَقَدْ تَخْطِي وَبَيْتَهُ السَّكِينَةِ

و بعض علما ذکر ایتدی که صدیق جفا و وحشت اظهار اید یجک بر مذهب
دفع وحشت حادثه یر ساعی و عهد قدیم صداقتی مراعی اولمق کرک
نیتیم حکما دیدیلر ذال المودة بکثرة التعاهد زیرا جفای صدیق
وجود صداقة عارض و لمش مرض در مرضه دوا ایتیمک سنت الهی
و مذهب آخرد صدافتی ترک و نهال محبتی بی برک ایتیمک کرک زیرا صدق
متغیر عضو فاسد کی در عضو فاسد قطع اولمقدیر غیر جاره بوقدر

نیتیم بعض شعرا دیشد که شعر	صِلْ مَنْ دَنَى وَتَنَاسَّ مَنْ بَعْدَا
لَا تُكْرِهْ عَلَى الْهَوَى أَحَدًا	فَدَا كَثَرَتْ حَوَاءُ إِذْ وَلَدَتْ
فَإِذَا جَفَا وَلَدٌ فَخُذْ وَلَدًا	فَأَمَّا بَوْمُ مَذْهَبٍ أَهْلُ جَفَا دَرْمَقُول

مذهب اولدر و اصل ظرهور صداقت زمان شدت و کرته اولور
زیرا زمان حضور و غمتده اخوت چوق اولور **شعر**

دَعْوَى الْإِخَاءِ مَعَ الرَّخَاءِ كَثِيرَةٌ • • • عِنْدَ الشَّدَائِدِ تُعْرِفُ الْإِخْوَانُ
لکن صدیقدن قصور ظاهر اولیجک عتاب لطیفه آغا زاید که شاید
وجه خفی و عذر نهانی وار اوله بیان اوله عقد منحل اوله و خاطر ده
قالبغیله شاید محبت خلل پذیر اوله **مصرع** وَفِي الْعِتَابِ حَيَاةُ بَيْنِ أَقْوَامٍ
و حقوق صداقة تعهد ایتیمزه زواله مؤدی اولور زیرا بر کسسه ماکول
و مشروب و ملبوس و مفروش امرین تعاهد ایتیمزه تلطفه مؤدی اولور
فکیف که صداقت انعقادندن انحلال اوله نک ضرری اکثر در دوست
تعلیم علم و تنبیه صنایع ایتیمکدن بخل و ضنّت ایلیمه و بعض عیوبی واریسه
وجه حسن و اسلوب لطیف ايله تنبیه ایلیمه و اغماض و ابقا خیانت
آنی جایز کورمیه و طریق تنبیه غیر دن نقل و حکایت ايله تلویح ایتیمکدر
مفید اولمزه تنهاده تصریح اید و دوستلر آراسنده اظهار ایتیمک
مضرور و انحلال صداقة داعی و افساد حسد و نیتیم تمام ساعی
خصوصاً بوزمانده که بر فعل ذمیم و خلق و خیم شایع و دایع اولدوغندن
غیری ظرافت و کیاست عدا اولنور اولدی پس صداقا و اجتناب و احتیاط
ا وزره اولوب مداخلت حسود و تمام ايله بناء صداقت و اساس محبت
انهدام و یرمیه لر و حکما نمایی اکا تشبیه ایدر لر که بر کشتی سر ناخنله
برد یواره یر ایدوب بعد انکشت صغر بر رخنه پیدا ایدوب بعد
یتشه و کلنک ايله رخنه عظیم و جداربیلند تهذیم و یر بوجمله که
زبان قلم آنک تحریر نه جاری و بنان بیان تقریر نه سایر و ساری اولدی
حکما و علمای قدما اقوالی در اولکه تجربه روزگار و آزمایش لیل و نهار
ظاهر و بیدار اولدی اولدر که بوزمانده صدیق صدوق و وجودی
محال و دوست موافق متمنع الوجود اید و کی نتیجه بین الاشکال در
پس اولی اولدر که جمیع امورین توکل حق بنا ایلیم صدافت صدوقه
اعتماد ایتیمه و هیچ احدی کند و یر صد و صد و رفیق شفیق دیوا عتقا کلیمه **بیت**
زنها در کس و فاجوید که من دیدم همه را و آزمودم همه را

شعر لَا تَضْرَعَنَّ لِلْخَلْقِ عَلَى طَمَعٍ
وَاسْتَزِقِ اللَّهَ تَمَامًا فِي خَرَاتِينِهِ
فَإِنَّ ذَلِكَ نَقْصُ مِنْكَ فِي الدِّينِ
فَإِنَّمَا هُوَ بَيْنَ الْكَافِ وَالنَّوْثِ

طبقات ناس شخص معاشر نسبت واج قسم در برسی علی و برسی
مساوی و برسی دینی اولادند **قسم اول** باب مزبورده مذکور اولدی
پس قسم ثانی دخی واج قسم در برسی دوستی که معاشرتی واجب
بر برسی دشمنی که احترازی لازم بر برسی نه دوست نه دشمن اولادند که حکم
معاشرتی ذکر اولسه کرک **قسم اول** که دوستی در یکی قسم در دوست
حقیقی و دوست غیر حقیقی در دوست حقیقی که آداب معاشرتی هنوز
یکچن باید ذکر اولندی اما دوست غیر حقیقی که طریق معاشرتی اولادند
اگر تملق و نفاق له دوستی دعوا سن ایدوب اصدقا یولنه کیدرسه ممکن
اولدوغی قدر محامله و احسان اولنه که احسان ایله شاید که دوست حقیقی
مرتبه سنه واده نیت یکیم جناب رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه وسلم
مؤلفه القلوب طایفه سنه که اسلامه کیروب اما قدماری راسخ
واردان دین قبلینده شاخ اولیوب تزلزل اوزرینه اولانلردن احسان
بیور رایدی و آنلارک اکثری احسان سببی ایله مجتلی مجتهد اولوب
شجر ایمان قبلینده راسخ اولدی اما اعتماد تام اولیوب احوال خفیه سن
اعلام ایتیوب مقادیر اموال و عیوب خفیه سن آندن نهان ایلیه و آنلاری
تقصیر و تهاون ایتدکری ایله مؤاخذه و احوال حقوق ایله معاشرت ایتیبه
و ممکن اولدوچه معاونت و مواسات اید و آنلار دین بری جاه و مرتبه
ایرسه تودد و تردین زیاده ایلیه و اعدا دخی ایکی قسم در برسی و بعد
و بونلارک هر برسی دخی ایکی قسم در برسی نهان و برسی آشکارا و حسد
اهلی دشمن خفی و اهل حق و کین دشمن جلی قسمندند و دشمن قریب
احتراز اهم و اولی در زیرا دقایق احوال عالم و ایصال ضرر و مکر و هه
قادر در پس جمیع احوال آندن احتیاط و احتراز کرک **دابعیه**
أَخَذَ زَعْدُكَ مَرَّةً ۰ ۰ ۰ وَ أَخَذَ صَدِيقُكَ أَلْفَ مَرَّةٍ ۰ ۰ ۰

فَلَرُبَّمَا انْقَلَبَ الصَّدِيقُ ۰ ۰ ۰ فَكَانَ غَرَفًا بِالْمَضَرَّةِ ۰ ۰ ۰
و اعدای لطف و احسان ایله دوست زم سنه اذ خالذ احسن تدبیر
یوقدر مکر که حسد دن دشمنک ایدر اوله آنک احسان ایله ازاله سی

شعر مَمَكْرٌ دَكَلْدَرٌ بَلْكَه زِيَادَهُ أَوَّلُورُ كُلُّ الْعَدَاوَةِ قَدِيرٌ بِجِي زَالَتِهَا تَوَانِمُ أَنْكَ نِيَا زَارِمُ أَنْدُونُ كَسِي	شعر الْأَعْدَاءُ مِنْ عَادَاكَ مِنْ حَسَدٍ حَسُودٍ رَاجِعٍ كَمِ كُوزِ خَوْ بِرَجِ دَرْتِ
--	---

اگر احسان و کرم ایله ازاله سی قابل دکلسه باری اظهار ایتیبه که اظهار
عداوت و مضرت زاید مقرر در زیرا شری خیر دفع ایدر اما شری شر
آخر دفع ایدر من و مخصوصه و منازعه و جدال و میرا ایتیبه که منازعات
و خصوصیات دولت اختلاله سبب مفضی در و نعمت ایتدانه علت
مؤدی اولدو حیفا و عمر نازنینه که عداوت و مله مصروف و جدال خصوصیت
منقضى اوله که الْعَدَاوَةُ شُغْلٌ شَاغِلٌ وَ حَضْرَتُ مَامُ شَافِعِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ

شعر بِئْسَ مَسْأَلُكَ ۰ ۰ ۰ أَرَحْتَ نَفْسِي مِنْ هِمِّ الْعَدَاوَةِ لَمَّا عَفَوْتُ وَلَمْ أَحْقِدْ عَلَى أَحَدٍ إِنِّي أَحْبَبْتُ عَدُوِّي عِنْدَ رُؤْيَيْهِ ۰ ۰ ۰ وَ أَظْهَرُ الْبَشَرِ لِلْإِنْسَانِ أَبْغَضُهُ وَ تَدْبِيرُ أَحْوَالِ دُشْمَنِهِ شَرُّ حَرَمِ	شعر بِئْسَ مَسْأَلُكَ ۰ ۰ ۰ أَرَحْتَ نَفْسِي مِنْ هِمِّ الْعَدَاوَةِ لَمَّا عَفَوْتُ وَلَمْ أَحْقِدْ عَلَى أَحَدٍ إِنِّي أَحْبَبْتُ عَدُوِّي عِنْدَ رُؤْيَيْهِ ۰ ۰ ۰ وَ أَظْهَرُ الْبَشَرِ لِلْإِنْسَانِ أَبْغَضُهُ وَ تَدْبِيرُ أَحْوَالِ دُشْمَنِهِ شَرُّ حَرَمِ
---	---

اولدکه احوال خفیه سنه اطلاع اولنه تا مکایدندن احتراز ممکن اوله
اما معایب کشف و ایتیبه مکر اول وقت که ضرورت الحیا ایلیه زیرا شری متعا
ایتمک خلقنه لازم اولور و دشمن دخی متأثر اولور و دشمنک عداوتی
زیاده اولوب اول دخی بحسن عیوب و نشر ساعی اولور نیت یکیم دیشلر
مصرع وَإِنْ يَحْتَوَاعَنِي فِيهِمْ مَبَاحِثُ ۰ ۰ ۰ وَ هَمُّ دُشْمَنِ جَوَابِ تَدَارُكِ أَيْدِرُ ۰ ۰ ۰
وقت حاجت اظهار ایدیک جوا بیدن عاجز اولور مکر بعض اوقات
اظهاری موجب دفع عداوت و کف عدویر سبب و مؤدی اوله اول وقت
بقدر الضرورة مخصص در اما بهتان و اقتراب ایله زبان ملوث غالب اولور
و اکابر قتل عداوت عدوی معلوم ایلک مجوز در که نیت ایدرسه

اعتقاد ایتیمیه لر. و افلاطون حکیمدن مرویدر که غلبه عدویه آندن
افضل یوقدر که بر فضیلتی که معارف و صنایع در مشارک ایه
سعی ایدوب. رحمان و تقدم تحصیل اید. **شعر**

إِذَا مَا رَمَتْ رِغَامَ الْأَعَادِي	بَلَّاسِيفٍ يَسْلُ وَلَا سِنَانِ
فَرَدُّ فِي مَكْرُمَاتِكَ فَهِيَ عَدِي	عَلَى الْأَعْدَاءِ مِنْ نَوْبِ الزَّمَانِ

ذیرا کندوسی درجه کماله ترقی واعداسی تنزل ایدوب بالاخره اکارجوع
ایتمی مقرر در. واعداسی غیبت شتم و قذف. و ذکر مساوی و غیبت
ایتمک ناقص عقل العادی. و سفیها اسلوبیدر. زیرا غیبت شتم
و مساوی و غیبت ایتمک دشمن استم که متاادی اوله. همان آید
اولدوخی قالور. نیتیم کتاب اولد تفصیل اولندی. و دشمن روزگار
بر ضرر و مصیبت یرشسه زهار شماتت و اظهار سرور ایتیمیه ذیرا شاید
که حوادث ایام و گردش فلك و اعوام آنک مثلنی بوکادخی ایلوب.
بود فعه شادمان و عدو خندان اوله. **بیت**

اگر ببرد عدو جای شادمانی. که زندگانی مانیرجاودانی نیست.
اگر دشمن اکا التجا ایدر سه بحسب الظاهر کرم و معروف و بذل و فتوت
اولنه. و لکن بحسب الباطن مکر و خدعیت و انهار فرصت ایتمکدن غافل
اولنیه. و شویله ایلویه که جمله خلق ادا سندن مکارم اخلاق بوکاراجع
و ذمایم دشمن جاننده منصرف و عاید اوله. و بوخلق حسن و شیمه
کریمه ده سرچشمه مکارم اخلاق شفیع خلاق و حبیب خلاف
محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و سلم حضرت بلرینه اقتدا اید. لقد کان
لکم فی رسول الله اسوة حسنة. که مرات و کرات کفار و منافقین
جناب رسالت پناهی به نیجه اذالرو جفایا ایش یکی قدرت و نصرت
بولد قدر صکره عفو و صفح. بلکه نیجه احسان و صلوات بیورراید.
کفار قریش اذیتی جانب شریفلرینه قادر اولد قلربی ایتمشلرایدی حتی
مَا أُوذِيَ نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُوذِيَ بُيُوتِ بُوْرْدِيلِر. فتح مکه روزی و رقاب کلبا

و اصاغ قریش قبضه قدرتیه کیرد که باب کعبه به صعود ایدوب.
یا معشر قریش نه ظن ایدرسن. سنم نه ایلربی دیوبیوروب جمله سی تضرع
و ذاری ایدوب. اخ کریم و ابن اخ کریم دیدیلر. یعنی کذاک و کرم الاصل
سکا لایق اولان عفو و صفح در. پس بیوردی که لا تشریب علیکم الیق
و حکما ایدر که دشمنک طرق دفعی وچ در **اول** آنداری اصلاح
ایدوب دشمنکدن اخراج ایتمکدر. اصلاح قابل دکل اینه طرح صلح.
بر اغوب مکرندن امین و ملقدر **حکایت** اولنور که شاه شجاع و قاف
ایتدکدن صکره حکومت شیراز اوغلی زین العابدینه انتقال ایلدی.
امّا عم زاده سی شاه منصور شجاعت و شهامت ایلده آراسته اولوب.
شیرازی انتزاع ایتمک قصد ایدیک اکا بر مملکت توسط ایدوب.
صلح ایتدیلر. و لسان الغیب خواجه حافظ بوخصوصه بوغزل دگشتا
نظم ایدوب شاه زین العابدینه خطاب ایدوب ددی که **نظم**

خوش کرد یاوری فلک دوزداور	تا شکر چون کنی و شکرانه آوری
یک حرف صوفیانه بگویم اجازت	ای نور چشم صلی به از خاک داوری

اگر بو طریق ممکن اولرسه. طریق ثانی اولد که بعد منزل و ترک دیار.
اختیار اولنه. زیرا اذای عدودن ذلیل و مهان اولمقدن ترک دیار و
و مهاجرت اوطان اختیار ایتمک اولی و البقی در. **شعر**

وَلَا يَقِيمُ عَلَى ضَمِيمٍ بِرَأْدٍ بِهِ	إِلَّا الْأَذْلَ لَأَن عَمِلَ الْحَيَّ وَالْوَدَّ
هَذَا عَلَى الْخُسْفِ مُرَبُّوطٌ بِرُمْتِهِ	وَذَا يُشَجُّ فَلَا يَرْتِي لَهُ أَحَدٌ

در خانه دون بودن از همی و ن باشد. و اندر دل دون همت اسرار تو چون شد

و اکثر عقلا بو مذهبی اختیار ایتمشلر در. و کشی و طندن خور و ذلیل
او نور مقدن سفره بیمار و علیل اولق یکدر. و اکثر افاضل و اهل هنر
وطن اصلی لرند اول قدر عزیز و معتبر اولر لر. زیرا اهل شهر آنی زمان
صغرنه که فضا یلدن هنوز عاری. و زلال کمال جوی استعداد ندن غیر جای
کور مشلر در نظر حقارتدن کیچه مرلر. **حکایت** اولنور که علماء

ایکن

جزیره دن مکی نام عالم فاضل زمان صبا سنده تصغیر شفقت الیه مکیک
 دیوردی بغداد ده نیجه میل تحصیل علوم ایدوب امام کامل اولدوقدن
 وطنه کلوب علی الصباح اهالی شهر جمعیت الیه مزبوری حمامه ایلدورلر
 بر عجز طام اوستند همسایه سنه صوردی که کیم در بو عظیم اولنان
 عالم دیوب اولدغی بلیزمیسن بزم فلانه عجوزک اوغلی مکیک دکلید
 دیر بو سخن عجوزانه بی امام مکی کوش ایدیک بر شهر که آدم آنده مکیک
 لفظی اوله آنده اقامت مروت دکلد دیوب فی الحال موصول شهره ارتحال
 ایدوب آخر عمرینه دک آنده اقامت یلدی اما غربته آدمی ابتداء کامل
 کوردرلر انکیچون سفری ترجیح ایدوب دیرلر **شعر**

المراء کيس ببائع في مضمر	کا لَصَقَر لَيْسَ بِصَائِدٍ فِي وَكْمٍ
مردم بشهر خویش بدارد بسی خطر	کوهر بیکان خویش ندارد بسی حیا
مصراع تنقل فلذات الهوى في التنقل	قطعه حَرَكَ رِكَابَكَ فِي الْفَلَکِ
ودع الغواني للقصور	لَوْلَا التَّغَرُّبُ مَا أَرْتَقَى
دُرَّ الْجُورِ إِلَى التَّحُورِ	و فقرات مسجوعه در دیشلر

فی الحُرْکة بركة من جال نال من طلب جلب فقیر دیشلر ایدیم من احنا
 الحُرْکة امتار البركة من امتد سفر امتلاء سفره الی غیره
 من الاشعار والاشجاع اما بعض ربای مرآت بومذهبک عکسنه ذاب
 اولوب سفر خطری مستلزم و غربت کریمی مقتضی در غربت اغلاحوالد

اهانت اولمقدن تهی اولم شعر	إِنَّ الْغَرِيبَ الطَّوِيلَ مَتَّيْهِنٌ
فكيف حال غريب ما له قوت	در غربت کروزی سلطان باشی
حقا که نماز شام کریان باشی	خصوصا مناع سفر فی غایت

وخطر قطع بحار و براری بی نهایتیم نیت کیم دیشلر الغریب لکل سبع
 فرسه و لکل جایع هر یسه و دخی دیشلر الغریبه کره و السفر سفر
 والنقلة مثله فقیر دیشلر ایدیم التراحل ناحل بلغة المسافر طعم المشافر
 فرس السفر غت و ثوب الحدث رن سفر مبتلا اولانلر دیشلر که **نظم**

فما اصابني من غربة
 فاعلم اني قد اصابني
 فاعلم اني قد اصابني
 فاعلم اني قد اصابني

چران بی عزیم دیار خود باشم جرانه خاک کف پای یار خود بیا
 غم غریبی و غربت چو بر نمی تابم بشهر خود روم و شهر یار خود بیا
 و بر تقدیر که غربته عزیزوار جند و صاحب منصب عالی و رتبت بلند
 اوله نه فائده اول عزت اهلی و احبابی قتنده و اول غلبه حستاد
 قدیم و معاشرین و اترابی یانده اولسه **حکایت** اولنور که خوا
 نصیر ایدرلو بغداد ده هلاکود ولسند اعتبار عظیم و رتبت عالی
 میسر اولمشیدی دیرلر که برکون سوار ایکن الذن ناکاه تازیانه سی
 یرم دوشدی مغول میرزاده لری و اکا بر خیل و سپاهدن جم غفیر
 فی الحال آتلدن اینوب تازیانه خدمتند مبادرق ایدیک بعض
 همسکا بلری حمد ایدوب بو عزت که سزاوار بزرگوار خواجه در دایم و قایم
 اولسون دیکیک نه فائده بو عزت طوسی یر طوسده اولایدی دیشلر
 پس اگر کربت غربت و خطر سفر و ترک دیار و یاری اختیار اید فرسه
 طریق ثالثه سعی اید و اول اعدای قلع و قمع ایتکدر خواجه نصیر اید
 بو طریق التي شرط اولمیخه مجوز دکلدن **اول** دشمن شیر بالذات اولن
 اصلاحنه امکان اولمیه **ایکنجیسی** آنک ضررندن طریق آخر ایل خلاص
 ممکن اولمیه **اوچنجیسی** تمام معلوم اولاکه اگر ظفر دشمنه میسر اولسه
 اول بوکا دخی آرتوق ضرر ایصال ایدر **دور دنجیسی** دشمندن قصد شر
 و دفع خیری مشاهده ایتش اوله **بشنجیسی** آنی قلع و قمع ایتکله خلق
 ایچنده غدر و خیانت ایلله موسوم اولیوب عذری معلوم اوله
التنجیسی دنیا ده و آخرتد بوفعلک عاقبت و خیمه سی اولمیه بعض
 غافلر دشمنلرینی شرعا قتل و قلعه مستحق دکل ایکن بر طریقیله ظفر
 بولوب دشمنه غالب اولدم انتقام آلدیم دیو مسرور اولور بومغرور
 اولمقدن مسرور اولوق دکلدن و حقیقتد دشمن غالب بومغلوب
 اول مظفر بومنگوب اولمشدر زیرا دنیا ی دخی بقای قلیل و عمر
 فناسی قریبدر چون دار آخرت وصول و خصوم ایلله و عند الله یجمع

الخصوم مقتضاً سنجه حضور حقه قیام ومسؤل اوله خصم مظلوم
قوی ومثوبات شهادتی کوزی قرشوسند محتوی اولوب ناحق
قاتل عذاب الیمه واصل اوله دشمن خود برانده قتل وعذاب دنیوی
کوردی ویکجوردی اما ظالم کند وذك رقبه سن رقبه عذاب
الیمه قویوب کند ویر الیمه کاس یاس ایجوردی **رباعیه**

دوران بقا چو باد صحرایکدشت	تلخی وخوشی وزشت وزیابکدشت
پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد	در کردن او ماند واز ما بکدشت

حکایت اولنور که حجاج ظالم سعید بن جبیر رضی الله عنه حضرت کس
که عصر نده افضل تابعین ایدی قتل واحصار ایدیک یاشقی ابن جبیر
سویله سنی نه طریقیله قتل ایدین دیکیک یا حجاج اختیار سنکدر
نه طریقیله بود نیاده سن بنی قتل ایدرسک آخرتد سن دخی اول
طریقیله قتل اولنسک کک **روایت** ایدر که حجاج آنی قتل
ایندکدن صکره اون بش کون حیاته اولدی خوف ودرعبایله خوان
بیدار اولوب آه مالی ولاین جبیر دیر ایدی **حکایت** ایدر هر هارون الرشید
یحیی بن خالد برمکی وبرا وعلی فضل حبس مؤبد و او علی جعفری
قتل ایلدی بر اکی ییلدن صکره هارون رشید مرمت ایلوب حبس
اطلاق ایلدی دیو یحیی بعض بیات نظم ایدوب رسال ایلدی هارون
بواباتی او قویجک شمدی یحیی نک نظم شعرا اید جک طبعی قلمشید
همی دیوب غضبه کلوب حبس تشدید وکند ویر عظیم هقد بد
ایلدی بر مقدار زماندن صکره یحیی حبس متوفی اولوب بالینی
آلندن بر دقع جیقیدی یازمش که تقدم الخصم والمدعی علیه الی
والقاضی هو الحاكم العدل الذي لا یجوز ولا یحتاج الی البینه یعنی
مدعی کندی مدعی علیه آردنجه کلور قاضی اول عادل حاکم در که هرگز
جور الیمز واصل شاهد محتاج اولمز رقعہ یی هارون رشید ایلند
اول کون علی الدوام بکا ایدوب نیچه کون انا رخن و آلم چهر سند ظاهر

ودشمنی قتل وقع ایتک مراد ایدیک اولی اولدر که ینه دشمن الیمه قتل اوله
نیمه یکم دیشملر **مصرع** مار را هم بدست دشمن کش اما مار اولور سجنده
درجات بولور سن اگر دشمن اولور سه ضررندن نجات بولور سن اما ندو
ونه دشمن اولانلر ایله معاشرت آنلارک طبقات و مراتبی اختلافی ایله
مختلف در اگر عموما خلقه ناصح و واعظ اولانلردن ایله آنلارک کلان
حسن قبول ایله تلخی واستماع وعمل بضایح لری ایله مقامات علیه بر ترقی
ایلیمه اما هر کس نه ادا دت وقبول قولنه مبادرت ایتیمه زیر اعلیه زهد
وصلاح ایله ظاهرده متزین اما خدعه و مکر و دیا ایله باطنده راهزنی
متعین دجا للرجو قدر بلکه میزان عقل وشرع ایله وزن ایدوب
صیح المعیار ومحک امتحانه اودوب کامل العیار حقیق کک **نظم**

دل صوفی نه همه صافی بیغش باد	ای بسا خرقه که مستوجب تش باشد
خوش بود که محاکم تجرید آید بمیان	تاسیه روی شود هر که دروغش باشد

و درجه نصیحت و دعوتده اولیان صلحا یه دخی تعظیم و رعایت و دعا
و همترندن استمداد ایلیمه و اوساط ناس ایله مجامله ایله معامله و
عقل وشرع اقتضا ایدوکی وزره معاشرت اید و سفرها و لثام و اراذل
انام اولانلردن احتراز واجتناب تام ایلیمه اگر شتم و سفه لرنه مبتلا
اولور سه مجازات بالمثل ایتکدن مجتنب اوله و اذامروا بالغو مروت
کراما آیه کریمه سید علی ایدوب آنی جناب حقندن واصل بیلوب ثواب
اخروی سنه مترقبا وله واصل تکبر و خود پسند وکند و بی فضایل و
مراتب ایله سر بلند اکیوب راست کلدوکنه نظر حقارتله نگاه ایدنلردن
احتراز اید که صحبت متکبر بار کران و معاشرت خود پسند مار کران و
بیت جامی پسند دهر رخ بر خود جز رخ صحبت با خود پسندان
اگر ضرورت مجالستاری اقتضا ایدر سه خضوع ولین جانبین کوستریمه
بلکه التکبر مع التکبر صدقه مضمونی ایله عامل اوله و متکبر خضوع
کوسترمک آنک کمان خباثته ده وسک نفس بد فرجامنی فریه ایتکدر

جانده

و جناب رسالت پناهينك صلى الله عليه و آله خلق كرميندن بری بويدي
 كه فقرايه تواضع اغنيايه ترفع ايددايدي. و همسايه لره رعایت
 و اکرام ايدوب. اذا واهانندن اجتناب ايتمك كرك كه اهانن جار حو
 نارد. و اگر کند و به جاری اذا ايلسه ماما امکن صبر ايد. و اخباره
 وارد اولمشدر كه من صبر على اذى جاره اثر الله على داره. و اکرام
 جار حضور دن سلام و تحيت. و خسته لغدن پرسش و عيادت
 و غيبتدن اهل و عيالي ماما امکن حفظ و حمايت. و کند و اتباعی حونه
 اطلاع و سوء قصد دن منع و حراست ايتمكدر. و منزلندن بعض جواني
 رصاى يونيكن آئينه **حكايت** اولنور كه نوشروان مد اينده
 طاق و سراى على بنیاد ايتمشيدى. جوارندن بر عجزك منزل صغيري
 وارايدى. هر چند بهاي کران. و اغلا و اتمان ايله اشترائتمك طالب
 اولدى. عجز امتناع ايتمك و زرينه غالب اولدى. آخر ساحة مزوى
 غير مستويلى و زرينه قالدی. اول زمان قيصرو مدن بر ايلچي كلدي
 رفعت طاق و ابوان. وسعت ساحة و ميدان غایت تعجب و استحسان
 ايلدى. اما ساحة نك تربيعي فاما تمام اولمغيله تعيب و تغيير. و اول
 وضع نام هندسى تبديل و تغيير ايتمك حکم ايديجك اول محلك صاحبي
 عجز اولوب آنك عدم رصاى سن. و كسرى كمال عدالتدن جبر ايله
 المقدن اباسن خبر و پريچك قاصد ثنا و دعا ايدوب. ديدى كه شمرى
 ظاهرا و لرى كه سراى ما و طين بوسيددن معوج و مزوى اولدوغى.
 سراى عدل و دين مستقيم و مستوى اولدوغنه دليل باهر اولدى.
 و بواعوجاج استودن افضل. و بوطريق ايله نام هندس اولق هزاران مرتبه
 هندس اولمقدن اكملدر. كسرى به ايلچينك بوكلامن نقل ايتديلر عدل
 و دادن افزون. و ايلچي به نعمت و خلعت همايون و يردى. و سايللر
 قى كوندرميه. اگر دست رس اولمزيه كلمه طيبه ايله رد ايليلر. و عنف
 و زجر ايليه لر مكر كه ابرام و الحاج بي وجه ايليه. و شكر نعمته مناسب

مواست فقرادر. و اول حكايتي ياد ايليه كه بر صاحب نعمت وارايدى
 كند و نك جميله خاتونى بركون ماكيان سمين كبا ايدوب. تناول
 محلندن بر سايل وراى بابدن شئ لله ديدى. خواجه دلکيرا و لوب
 خاتونه بابي سد. و سائل ردا ايتمك امر ايلدى. بونك اوزرينه زما
 كچوب خواجه نك اسباب دولتى راجع. و مال و منالى ضايع اولوب
 آخر خاتونه دخی طلاق و يروب خاتون براهل نعمته تزوج ايدوب
 بركون يينه بوزوجى دخی كبا ماكيان ايدوب اورتايه كلد و كي
 زمان وراى بابدن آواز شئ لله عيان اولدى. بوخواجه خاتونه
 امر ايدى. قالد بوبكبابي سايله و يركه ثواب صدقه معلومدر. خاتون
 مرغى رغيفه صاروب سايله ايلديچك فرياد ايدوب. بهوش اولد
 زوج كريم قاتنه كلوبايدى. اى بانونه كوش ايتدك كه كند و كي فراموش
 ايتدك. بانوايدرنجه فرياد ايله بهوش اولميه ين كه بوسايل غمگين نالا
 كه سر حلقه بدحالان اولوب. در بدر در يوزه ناز ايدى. بنم زوج
 اولم در كه مال و نعمت ايجند غلطان. و شراب و طعماى شربت شكر
 و مرغ بريان ايدى. نصايف دوزكار سيفا آنى بو حاله كرفتار و مبتلا

نظم شقاوت برهنه نشانده چو	نه بارش رها كردنى بار كير.
فشاندش قضا بر سر از فاقه خاك	مشعبد صفت كيسه و دست كير.

خواجه تانى ايدركه اى بانو وادى حيرت كتمه. و كوردك حال دن
 تعجب ايمه كه انسانك باشنه هر نه كلسه. جزاى عمل ناسپاس و پاداش
 فعل ناحق شناسى در. بن اول سايل ضيعفم كه بوخواجه سنكله تناول
 مرغ بريان ايدكن. بن الم جوع و ضرر فقر ايله كريان ايدم. چون شئ لله
 ديدم خواجه شكر نعمتن غافل. و انقلاب دولندن ذاهل اولوب
 درى بسته. و قلبى شكسته ايلدى. لا بد عدل حق آنى نعمتن غريب
 و صبرم بر كاتنه آنك نعمت جزيله سن. و خاتون جميله سن بكا نصيب
 ايلدى. اما بن بفضل الله تبارك و تعالى شكر حقى قامت. و بذل

وایشاد فقر ایلله نعمتی ادا متایدین **بیت**
 بسا مفلس بینوا میرشد **بیت** بسا کار منعم زیر شد
 پسر ضعفا و فقرایه معاونت و مظاهرت و آنلارک اذک خاوند کلن
 ثقلته مصابرت ایتمه نکاجری جزیل و میزان حسنا نده ثقیل اولسه
 و الحاصل جواد و قیاض مطلقه که افاضه اخیرات امور آندن دایم الصدور
 مها امکن شسته ایوب کند و دن خیرات صدورنه ساعی و مبرکات
 ظهورنه داعی اوله اگرچه فیض حق ملاحظه اغراض و مطالبه اعواندن
 منزله و انسان بل جمیع حیوان افعال اختیاریه سی غرضدن خالی و فی الحقیقه
 مطالبه عوضدن عاری اولق محالدر **نیمه کیم کتب حکمتده مبین اولمشدر**
 اگر دینورسه که کاهی ملحد و زندق صبی صغیری آیه غریب یا ناره حریق
 کورسه انجا و تخلیص ایدر با آنکه نه ثواب آخرت و نه عوض دنیا ملحد
 ایتمشدر جواب ویرورکه اقل مایکون کند و به محجاست سببی ایلله
 صیبتک عذابه گرفتار اولدوغندن رقت قلب کلشدر اول رقتی
 دفع ایتمک استر پس انسان غرضدن خالی اوله مر لکن غرض دنیوی
 اولیه که فانیدر بلکه خالصا لوجه الله ایلله که آنک فوایدی جاودانی
 هرکه بوصفته موصوف اوله محل شایسته خلافت الهی اولغه لایق و غنا
 بیغایت محسن علی الاطلاق ساحه احواله لاخا اوله و الله تعالی الموفق
 لكل خیر و کمال **خاتم کتاب و فذلک حسابه بعض ضایح**
و مواعظ ذکرند حکماء کبار و مشایخ اولوا الابصار دن منقولدر و بزانی
 نقل و ترجمه ایتمدن غیری تغییر و تصرف ایتمک خواهه نصیر اخلاق ناصی
 کتابی و صایای فراطون ایلله ختم و فاضل دوانی اخلاق جلایده اکا و صایای
 ارسطاطالیسی ضم ایوب ایراد ایتمش و بوفقر آنلاره بعض مشایخ طریقت
 و صایاسنی الحاق ایوب بو کتاب عنبرین نقابک کاسه رحیق مسکی الختام
 ایلدم **و صایای فراطون الهی در** اولامعبودکی بیل و حقیقی حفظ ایلله
 و همیشه همتکی تعلیم و تعلیمه قصار ایلله و اهل علمی کثرت علم ایلله امتحان

۲۹۷
 ایلله بلکه شرف و فساد دن اجتنابی نیجه در آنکله اختیار ایلله حوچ و علا
 اولسنده طلب ایلله که آنک منفعتنه ذوال ایرشور بلکه باقیات صالحات
 طلب ایلله همیشه آگاه اول که شرورک اسبابی چوقدر لایق اولمیان
 سنه بی آرزو و لنوب استمه و تحقیق بیل که بندیه حقیق انتقای
 غضب طریقتدن دکلمر بلکه تأدیب و تهذیب طریقتدن در و همتکی
 حیات شایسته ایتمک حصر ایلله بلکه حیات شایسته یر موت بایسته
 ضم اولغه همت ایلله و حیات شایسته و لایق آنی بیل که سبب کالات
 و فضایل اوله و موت بایسته و لایق آنی اکلله که سبب افتتاح ابواب
 خیرات اوله خواب و راحت میل ایلله نفسکی اوج نسندده محاسبه
 ایتمیجه اول فکر ایلله که سندن اول کون خطا صادر اولدی
 ایکنی تأمل ایدر سن سندن اول کون خیراتدن نه صادر اولدی
 آوچنی بیلله سن که اول کون سندن هیچ عمل خیر ممکن ایکنی تقصیر سببی ایلله
 فوت اولدی بونی فکر ایلله که حیاتدن اول نرا یدک موتدن صکر
 نه اولسک کرک هیچ کسندن بی اینجتمه که احوال عالم تغیر و ذوال
 اوزنه در بدیخت اول کسندن در که عاقبت تذکرندن غافل اولوب
 ذلندن فراغت ایتمیه سرمایکی کند و ذاکندن خارج سنه لردن ایلله
 مستحقلمر امکان اولیجی ایصال خیر ایلله آنلارک سؤالنه موقوف
 ایتمه حکما دن عذایله اول کسندن که دنیا نکه لذاته شاد مصاییده
 غمکین اوله همیشه موتی ذکر ایلله و کچمشاردن عبرت آل آدمک خستنی
 آندن بیل که فایده سر سوزی چوق سوبلیوب صور مدقلمدن خبر وین
 و معلومک ولسون که بر کسندن آخر شر قصد ایلله اول شری اولکند
 قبول ایتمش اولور برامری نیجه کره فکر ایلله آند صکر دیلو که کور
 آند صکر فعله جیقر هر کسندن به محبت و نیکیواه اول خشمه تیز
 کلچی اوله که غضبه معتاد اولور سن بو کون سکا محتاج اولانک
 حاجتن یارینه صالمه بی یارینه صالمه فقیرک کاردن نه بیلورن نیجه اولورن

گرفتار لر معین اول مکرمه فعل قبح و خوی بد نه گرفتار اولمش اوله
 ایکی خصمک سوزین تمام اکلیدن آرا لرند حکومت ایتمه انجی قول ایله
 حکیم اولغه قانع اوله همت ایله که فعلله دخی حکیم اوله سن زبیرا
 حکمت قوی بوجمانه قالور سنکله اول جهان کیده جک فعلی در
 و آند بیلله ابد قاله حق اولدر اگر سعادت اجل ایچون زحمت چکسن
 زحمت کیدر سعادت قالور اگر لذت عاجل ایچون کناه اشلین لذت
 کیدر کناه قالور هر فعلی بوک کوره ایشله اول کونی یاد ایله که سکا
 چاغرسه لر آواز و نطقدن محروم اولوب نه سوبیکه و نه اشته
 و نه یاد ایتمک قدرتک اولور شمدی بوند کسسه نی انجتمه و یقین بیل
 که بر سر متوجه اولسک کرک که آند خداوند و بند یکسان اولور
 پس شمدی تکبر ایله دایما اسباب سفرک مهیا ایله نه بیلور سن که
 نه وقت رحلت ایدرسن و معلومک اولسون که حق تعالی نیک احسانلرین
 حکمت کی عطیه یوقدر ایولک ایدنه مکافات کم لک ایدنه عفو ایله
 و ذکرو فم ایله حفظ ایله و هر وقت کارکی بیل و حالکی اکلله اول
 جهان عمللرندن ندکلو اولور ایسه اشلله سندن تکاسل ایله و حسنه کی
 سیئه به وسیله ایله و سرور زایل و فانی ایچون فعل اولی و افضل
 ترک ایله که سرور دایمی ترک ایتش اولور سن حکمت محبت ایله و حکمانک
 سوزین اصغایت و هوای نفسی ترک ایله و آداب مستحسنه دن امتناع
 ایله و هیچ امر وقتدن اول شروع ایله چون بر نشنه به مشغول
 اوله سن فم بصیرت ایله مشغول اول غنا به مغرور اوله مصاییدن
 شکسته لک و خوارلق اوزرکه ویرمه دوست ایله شوبله معامله ایله
 که قاضی به محتاج اولمیسن و دشمن ایله شوبله معامله ایله قاضی به
 وارسکوز سن غالب اولسن کسسه به سقامت ایله و هر کسسه به تواضع
 ایله و متواضع اولانلری تحقیر ایله بر قضیه که سندن صادر اوله
 معذ و رطوبه سن اخواندن صادر اولسه ملامت ایله بطلانله

شاد اوله و بخته اعتماد ایله و فعل خیردن پشیمان اوله کسسه ایله
 مخاصمت و جدال ایدیجی اوله همیشه سیرت عدله ملازم و اکسای خیرانه
 مداوم اول **وصایای معلم اول** **ارسطاطالین حکیم فاضل**
دوانی ایدرسر لا سر آرکتابنک مترجمی که مأمون خلیفه نک امری ایله
 یونانیدن عربی به نقل ایتشیدی صدر ترجمه سنده شوبله که یرک اسکندر
 وزیر و تعلیم حکمتدن استاد و پیری ایله اسکندر فتح اقالیم ایچون
 سفر و هفت ایلدی ارسطاطالین ضعف بتیت و استیلائی شکیخت
 سبی ایله بیلله کیده میوب قالمشیدی اسکندر دیار عجمه مستولی اولجک
 ابنای ملوک و امیرزاده لردن اصحاب عقل و فراست و ارباب خجرت
 و شجاعت کسسه لر چوق ایدی اسکندر اندیشه قیلدی که بونلاری بقا
 ایدرسه شاید که ارکان ملکی آنلاردن خلل پذیر اوله اگر جمله سن هلاک
 ایدرسه فوز عدالتدن دور و ظلام ظلمه جایگیر اوله پس استادی
 ارسطاطالین حکیمه بر مکتوب یازدی مطا و بی شوق و تحیت ایله
 مشحون و محامی و بی التماس ملاقات و استدعای قدومه مقرون
 و اثنای مکتوبده یازمش که وقوع امورهایله و سنوح حوادث مشکله
 رای شراق آرای حکیم کامل اولیجی به بر جانیه مسیر ایتمک مصیر ممکن دکل
 پس نظم اسباب ملاقاته عنایت بیوریله حکیم کامل جوابنده یازدی که
 فرزند جلیل سلطان بنیل حضرتنه معلوم اوله که ملازمت خدمتدن
 تخلف قلت رعیت و کثرت ملالت داعیه سندن دکلدر بلکه ضعف پیری
 و قلت قوتدندر چون اجتماع سمت امتناع اوزره در بور ساله بی دستور
 بیان ایدم که جزئیات اموره انکله عامل و بنم صحبتدن مستغنی اولسن
 اما اکابر عجم و امثال ایران خصوصند بیورد عکوز اگرچه آنلاری
 جمله هلاک و قتله قادر سن آب و هوای ایران زمینی تغییر ایتمک خود
 قادر دکلسن پس بونلارک امثالی به ظاهر اولسه کرک پس جهد ایله
 که بونلاری احسان ایله بند ایدسن بلکه احسانی شوبله ایله که قدیمی

ارسطاطالین
 حکیم

بند کردن ربه عیودیتا یله ربه لری دخی افکنده اوله نیتیم دیمشایر
 بند خلقه بکوشارنوازی برود . لطف کن لطف که بیکانه شود خلقه
 بوندن صکره دیدی که پادشاهلر دورت قسمدر **برسی** اولدر که
 کندویه وغیره سخی اوله **ایکجیسی** اولدر که کندویه سخی رعیته بخیل
 اوله **اوچجیسی** اولدر که کندویه بخیل رعیته سخی اوله **دورجیسی**
 اولدر که هم کندویه هم رعیته بخیل اوله . قسم اول اتفاقا یله مقبول
 و محمود . و قسم ثالث و رابع اتفاقا مذموم و مردود در . و قسم ثانی
 مختلف فیه در . حکماء هند قنده محمود . حکماء فرس قاتل مذموم در
 و سخاوت مستحق اولان محتاجه قدر حاجتی یصال اید سن . و بومر نه دن تجاوز
 ایدیجک افراطه مایل . واعتدال زایل اولور . و هر پادشاه که دایم قدرند
 زیاده بخشش ایلیم . البته سبب فساد ملک اولور . ای اسکندر رسکایچه
 دفعه دیوبدورین که سخا و کرم بقای ملکه . اصلا کسندک مالنه طمع
 ایتمکدر . و جمله مروت و سخا اولدر که ظلم و ستمی روا کوریمیه و خلقک
 عیوب خفیه سندن قتلش اتمیه سن . زیرا **مصرع** مختسیر ادر روز خایچه کا
 و فضل و احسانک تمامی اولدر که ایولری رعایتا دیوب خلقه کشاده رو
 اوله سن . و خلقک سلامن آلوب تحت یله جواب ویر سن . و جاهلارک
 خطا سن عفو اید سن . ای اسکندر عقل مدار تدبیرات و آیینه کالات
 و نقایص در . و جمله فضایلک اصلی محبت نام نیک در . و سلطنتن مقصود
 استیفای لذات و تحصیل شهوات دکدر . بلکه بقای نام نیک و خلوق
 ذکر جمیلدر . هر پادشاه که دینی کند و هوا سنه تابع . و ناموس الهی تحفیف
 و اهانت ایلیم . البته صاحب ناموس آنی هلاک ایدر . ای اسکندر پادشا
 کر که مکملند همت و صاحب رای . و فصاحت زبان و انتشار صیت ایلیم .
 جهان آرای اوله . و سوزی از سولیمیه . و اراذل ایلیم معاشرت ایلیم .
 و چون سرانیدن حقیقه سلطنته لایق زینتی استعمال اید شوپله که غیر
 ممتاز اوله . و بلاد بعید دن کلن تجاره رعایت و احسان ایلیم که حسن

صیت و ذکر جمیل . اطراف مملکت منتشر . و تجاوز و زورده هر جا بندن ولایت
 عازم اولوب مملکتی معمور اوله . و آنلاده جزوی مساحه ایتمکله کل نام
 حاصل اولور . و پادشاهک ضحک و خنده سی چوق اولیمیه که هم زوال
 و قار و خشمته سبب اولور . و هم تیز بیرلک کلوب حرارت غریزی آلمانغه
 سبب اولور . ای اسکندر شهوت امرنه حریص اوله . که اند قوت و غلبه
 خنزیرک خاصه سیدر . و نه فخر اوله اول نسنده که حیوانات خسیسه
 آند مشارک . بلکه غالب و راجح اوله . و افراط مضعف بدن . و موجب
 نقصان عمر و مودت تخلوق خلق نسا اوله . و ضعف و مساکین احوالندن
 غافل اوله . و آنلارک تفقد امورینی واجب یل که موجب رضای خالق .
 و مقتضی جلب قلوب خلایقدر . غلات و حبوبی وقت رخاده ذخیره قیل
 که وقت غلا ده فقر و محتاجلر مدد اوله . شوپله اول که فساد
 سندن خایف . و اهل صلاح ایمن اوله لر . ای اسکندر سکا نیچه کرم دید
 وینه دیرم که قان دو کمد ده دلیر اوله . که حیوانات اهلاکی خالقنه مخصوص
 و حقیقت حال علام الغیوبدن غیری به معلوم دکدر . پس یحتمل که تمت
 اولنان شخص بری اوله . یا عذر صحیحی وار اوله . سن آنک قتلنه اقدام ایتیش
 اوله سن . بوندن صعب جرمیه نه اوله . و هر مسکین کبردن بکا و اصل اولری
 که چون بر مخلوق بر مخلوقک قتلنه سبب اوله . ملائکه آسمان باری به
 جل و علا ایدر که یارب فلان قولک بر قولک دخی امانه ایتمکدر سکا
 تشبه ایلدی . اگر اول قتل قصاص ایچون اولمش ایسه . حق جل و علا بورد
 آنی قصاص ایچون اهلاک ایلدم . اگر ظلم ایلیم قتل اولندی ایسه . بورد که
 عزم و جلالم خفیمون بن آنک قانن مباح ایدم . پس ملائکه تسبیح و استغفار
 باشلرلر اول قاتله بد دعا ایدرلر . تا قصاص اولنج . و آغاایت نافع .
 و احسن اولدر که قصاص اوله . اگر کند و سوا و لورسه حق جل و علا آنک
 غضبند نشان و دلیل در که آخرت عذاب مدید . و عقاب شدید گرفتار
 اولسه کرب . نقص عهد ایتیم . و اصلا دیلو که یمن کورمه . کتور رسک

اندن دونوب حاشا اوله که نیجه یونان پادشاهلرینک یمین کذب
 ونقض عهد ایتکله ملکلی فساد و آردی برسنه که فوت اولمش
 اوله آکا تاسف ایدیحی اوله که ناقص عادتیدر و اهل مملکت تحصیل
 علوم و معارف ایله امر ایله و برکسنه بر عمل فایق اولمش اوله آتی
 تربیت و رعایتک مخصوص ایله که قلوبد محبتک متمکن اولوب
 ملککه رونق و ثناء و ذکر جمیلک اطرافد منتشر اوله و یونانیلرک
 ملکلی و سلطنتی بونکله ثابت و راسخ اولمشد زک اهل مملکت تحصیل
 علوم ایله امر ایدر لر ایدی حتی بکار و پسر لری بابا لری یا نند
 فرایض و آداب و نوامیس و جمله اصول طب و نجوم تعلیم ایدر لر ایدی
 معتمدک اولمدوغی کسنه نک الندن سنه نیمه و کندوکی محافظه
 غافل اوله و اول قصه یی اونومه که پادشاه هند بر جاریه حالت
 صغرنه زهر ایله پرورش ایدوب افغی طبعندن ایتکدن صکر
 سکا هدیه کوندردی و غرض سنی هلاک ایتک ایدی بن فرست ایله
 مطلع اولدم سکا تنبیه ایلدم آسکندر بر دلیل ایله حکم ایله
 و ادله متعارفین و لیجی ترجیح ایدوب اقوی سی ایله حکم ایله
 آسکندر عدل صفات الهیدن بر صفتدر و آسمان و زمین
 عدل ایله قایم و انبیا علیهم السلام عدل ایله مبعوث اولمشدر
 و عدل صورت عقل در و عدل ایله مالک قلوب و دقا با و ملق اولوب
 اهل هند دیرلر که عدل سلطان خصب زماندن یک در و
 سلطان عادله طر و ابل دن انفعدر بر حجر اوزرینه سر بانی
 خط ایله یا زمشکر که خط ملک ایله عدل ایکی برادر در
 بری برندن مستغنی دکلردر بعد دیمش که اسباب نظام
 عالمی و بری برینه ارتباطی بر دایم ده وضع ایلدم که اول اسبابک
 توالی و تشابکی محسوس و مشاهد اوله و بوکنا یک زبد سی
 و مطابنتک خلاصه سی بود ایم در اگر بود ایم دن غیری سنه

کوندرمسم

کوندرمسم کافی و وفا یدی و الله تعالی علم و احکم

دایره عدلیه بودر و بالله التوفیق



خاتمه الخاتم که فی الحقیقه خاتمه الکتاب و ختم خطاب
 مستطاب وصیت مکمل الطریقه برهان الحقیقه قطب
خواجه عبدالخالق عجد وانی در که ساکنان طریقه
 و طالبان حقیقتی چون کریم پور مشلر اگر چه بوفیق مجرم عاصی
 غفر الله ذنوبه یوم یؤخذ بالتواصی طریقه اهل ارادتدن نه پای
 کورمشدر و نه بی و مجلس اهل حقیقتدن نه جرعه طاقمشدر نه بی
 اما زمان صبی و اوان صغردن بوطایفه علیّه نک محبتی درون دل
 متمکن و کف و کویلرینک دروسی سوبدای ضمیرند متوطندر لاجرم
 لنک ولوک و خفته شکل و بی آذ سوی و می غیر و اوری طلب
 کمال شوق و شغبدن کلام شریفلرینه مطالعه و ملاحظه و معارف

علیه لری فهم عقل ظاهر بین ایرشدوکی قد مذاکر و مناقله اولنوردی
 و زمان عنفوان عمرده حضرت برهان الطریقه **شیخ خواجه**
عبد الخالق حضرت یارینک وصیت نامه سنه نظر ایتمکله استعداد اولنشدی
 اگرچه اهلیت استماعدن بالکلیه عاری و طبیعت جوی خوی هوا
 و هوسدن جاری ایدی اما حلاوت عبارت و ملاحت شارتی مذاق
 جان و کام جنانه ایرشمشیدی استفساخ اولنما مقندن ندامت و تقصیر
 و غرامت خاطرده قالمشیدی تا که بوزمانلر قریب کتاب رشحات
 خواجه صفی بن حسین واعظ هروی رحمه الله تعالی مطالعه سی
 میسرا ولدقده بورسالة غرا و وصیت زهرا ترجمه شریض لرنده
 ذکر اولمش بولندی حمد و سپاس خالق الناس مؤدی ولدی بورسالر
 که مجموعه مکارم اخلاق و وسیله سعادت رضای ملک خلاق در
 طرازی سعادت انجام اولدونی کبی خاتمه سی مسکی الختام اولمغچون
 ترکی لسانه ترجمه اولنوب شاید که اهل ارادتدن بعض طایفه
 نظرنه ایریشوب مستفید اولدقلرنده مترجمک اهل طریقی اولدوغندن
 قطع نظر ایدوب خیرد عالیه سبب و بوضعیفه مغفرت اولمغه
 داعی اوله که حق جل و علا بها تکریمی دکل بهانه تکریمی در و قوم اهل الله
 هم القوم لا یشقی بهم جلیسهم در و کلاملرنندن نقل ایتک دخی
 انلار ایله مجالسه دن معدود اولسه بعید دکلر که اکثر مع من حب
 حدیث صحیحدر و آثار اولیا به تبرک عادت اهل دین و سنت
 کاملین در بیورمشلردر که اوغول سکا وصیت ایدرین هر حاله علم
 و ادب و تقوی ایل و اوزر که لازم اولسون که آثار سلفی تتبع ایدوب
 سنت جماعته ملازم اوله سن و فقه و حدیث تعلم ایدوب جاهل صوفیان
 اولمیه سن نمازی دایما جماعت ایله قیل اما امام و مؤذن اوله و هرگز
 شهرت استمه که شهرت آفتدر و منصبه مقید اوله و دایم کم نام اول
 و محتارده و سجالرده ادکی یازمه و قاضیلر محکمه سنه حاضر اوله

و کمسنه یه کفیل اوله و وصایای خلقه فارشمه و ملوک و آبنای
 ملوک ایلله صحبت ایتمه و خانقاه بنا ایتمه و خانقاه ده ساکن اوله و چوق
 سماع ایلله که چوق سماع قلبه نفاق کتوروب قلبی ملتفت ایلر و سماعی
 انکار ایلله که سماعک اهل و اصحابی چوق وارددر آرسونله آری آراویو
 خلقدن ارسلاندن قجر کبی قاج خلوت ملازم اول ساده رولردن
 و عورتلردن و اهل بدعت اولاندلردن پرهیز ایلله و عوام ایلله و لغیا ایلله
 صحبت ایلله حلال یه و شبهه لردن پرهیز ایلله و قادر اولدوغک اولمغه
 که طالب دنیا اولورسن و دنیا طلبندن دینی ضایع ایدرین چوق کولمه
 و قهقهه ایلله کولمه که قهقهه موت قلب ویرد و کرکدر که هرکشی یه
 شفقت ایلله باقه سن و اهانت ایلله نظراتیه سن ظاهرک زینت ایلله که ظاهر
 زینتی باطن خراب اولقدن اولور خلق ایلله مجادل ایتمه و کمسنه دن سنه
 استمه و کمسنه یه خدمت بیورمه و مشایخه مال و تن و جان ایلله
 خدمت ایلله و آنلارک افعاله انکار ایلله که مشایخه انکار ایدن کمسنه
 هرگز فلاح و نجات یوزین کورمر دنیا به مغرور اوله قلبک دایما حزن
 و بدنک عریان و کوزلرک کریان و جکرک بریان ایلله و اعمالک خالص
 و دعاک تضرع ایلله ایلله و لباسک کهنه و رفیق لرک درویشلر و سوامیه
 فقر و منزلک مسجد و مونسک حق سبحانه و تعالی ایلله انتری کلامه
 شرفنا الله تعالی ببرگاهها و یسرکننا العمل بما فیها ان بر رحیم تواب
 کریم و الحمد لله رب العالمین **ذیل خاتمه الخواتمه** وصیه الولی
 الامین سلطان العرفا برهان العاشقین مولانا جلال المله و الدین
 محمد البلیغی ثم القنوی المشهور بین الاولیاء الکبار بمولانا خداوندکار
 قدس الله تعالی سره الذی هو سر الاسرار **وهی هن** اوصیکم
 بتقوی الله تعالی فی السر و العلانیه و بقله الطعام و قله المنام
 و قله الکلام و هجر المعاصی و الانام و مواظبه الصیام و دوام القیام
 و ترک الشهوات علی الدوام و احتمال الجفای من جمیع الانام و ترک

مَجَالِسَةُ السَّمَاءِ وَالْعَوَامِ. وَمُصَاحَبَةُ الصَّالِحِينَ الْكَرَامِ. وَأَنَّ
 خَيْرَ النَّاسِ مَنْ يَنْفَعُ النَّاسَ. وَخَيْرُ الْكَلَامِ مَا قُلَّ وَدَلَّ. **بَدِ**
 سِرْ هُوَ أَتَقَاتِي أَرْسُورِيست. **تَرَكْ** هُوَ أَقَوْتُ بِيغْبِرِيست.
 وَالْحَمْدُ لِلَّهِ تَعَالَى وَحْدَهُ. وَالصَّلَاةُ عَلَى مَنْ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ. **چوق زمان ایدی**
 که شاخ خامه تحریک بنان ایلہ. بوستان تقریر و بیاندہ ثمر افشان ایدی
 وقتا و لدی کہ مقلدہ فراغت ده استراحت اتمامه و اصل و نیچہ عہد ایدی
 کہ تیغ زبان معرکہ ابلاغ و تبیانہ لامع و درخشان ایدی. زمان کلدیکہ
 نیام دہاندہ اختتام اکا حاصل اولہ. و تقصیرات و زلاتی کہ قصور
 قلت بضاعہ. و فتور کثرت اضاعہ مزدن صادر اولمشدن عرفای ناظرین
 و جلسای حاضرین خدمت لرذن دامن عفو ایلہ مستور اولوب
 و دیدہ طعنہ منظور اولماق رجا ایدرز. و سلسلہ کلامی حمد و ثنای
 مَلِکِ عَلَمہ. و صلوة و سلام خواجہ یوم القیام. و آل و اصحاب کرام

و دعای دولت پادشاہ اسلام ایلہ ختم و اتمام ایدرز. و سودر
 بیاضہ فتل و انتہاض اول ساعت ایدی کہ رابعہ

نهار جمعة خامس عشرین صفر المظفر
 سنہ ثلث و سبعین و تسعمای ایدی
 واللہ تعالیٰ نعم المستعان
 وعلیہ التکلیل
 حنا منان

قد وقع الفراغ من تحریر هذه النسخة اللطيفة الموسومة باخلاق العباد
 في اواخر شهر صفر المظفر من شهر سنة خمس وعشرين والف
 من الهجرة النبوية المحمدية عليه افضل الصلوة
 واكمل التحية على يد اضعف عباده
 عثمان نروان
 السبكي
 مراد مستوفى

Süleymanî Kütüphanesi
 Hasan Hüsnî D.
 Eski Kayıtlar 1638